

مقالاتی پیرامون عنوانهای زیر نیز هستند .

■ تئوری ، نقد ، فلسفه و جامعه شناسی ادبیات .

■ ادبیات چیست ؟ نویسنده کیست ؟

■ در باره شعر و تئاتر .

■ ادبیات در تاریخ بشر .

■ در باره هنر و هنرمند .

■ ادبیات آوانگارد و سنتی .

نویسنده: علی سلطانی

۱- شاعره ای برای مادران زندانیان ؟

وزیر فرهنگ شوروی زمان استالین با اشاره به اشعار عاشقانه دوران جوانی و شبه عرفانی آنا احمدآوا (یا) آنا آخمتاوا)، او را شاعره ای میان راهبه و فاحشه نامید. خانم آخمتاوا درسالهای قبل از انقلاب اکتبر، دردوره دانشجویی درپاریس مدتی مدل زیبایی نقاشان و عکاسان آنزمان بود. اودرسال 1889 درشهر اودسا، در کنار دریای سیاه چشم بجهان گشود.

آنا آخمتاوا ازهمان آغاز، با اشعارش، جلب نظر تمام سلیقه ها نمود، حتا زمانیکه به جنبش مدرن ادبی " اوج گرایان " پرخاش میشد، منتقدین او را به حال خود گذاشتند. وی میگفت که هنر شعر ضرورا واسطه حقایق تلخی نیز میباشد، گرچه شاعر گاهی مجبور است دستکش چپ را به دست راستش بپوشاند. شاید به این دلیل اشعار او بین سالهای 1923-1940 ممنوع و خود او از شورای نویسندگان اتحاد جماهیر شوروا ! اخراج گردید. با اینهمه در زمان جنگ جهانی دوم برای حفاظت از جانش، او را به شهر تاشکند انتقال دادند تا او سرود " طوفان جنگ " را پیرامون مقاومت میهنی برای پخش در رسانه ها بسراید.

غیر از موضوعات عاشقانه شعرهای آغازین ، او به مطرح نمودن نوعی اگزیستانسیالیسم فیمینیستی ، اسطوره ها ، و مسایل تاریخی نیز پرداخت. گرچه شوهرش، نیکولای گومیلف، شاعر و منتقد مشهور به اتهام ضدانقلاب بودن اعدام و پسر 17ساله اش درسال 1934 دستگیر گردید. او میگفت که شرایط سیاسی ناگوار نباید بهانه ای برای ترك کشور ازجانب روشنفکران شود.

اهل نظر موضوع اصلی اشعار او را ثبت یادداشت های روزانه درباره عشق نامیدند. او خالق بخشی از بهترین اشعار عاشقانه ادبیات روس است، گرچه غم و افسرده گی و سرخورده گی نیز در اشعارش مشهود است. توانایی خاص او این بود که براساس رنجه و دردهای شخصی، شرایط اجتماعی پیچیده را خطاب قرار دهد. اشعارش یادداشت های روزانه ایستگاه های زندگی يك انسان حساس گرفتار سرنوشت هستند، زن شاعر جوانی که گرچه غمگین و بدبین، ولی امیدوار به تحولات اجتماعی است. غیر از درد و رنج، زیبایی و تنوع اندیشه، مقاومت و مبارزه تا آخرین لحظه، در اشعارش ملموس است . اشعار کوتاه عاشقانه اش قبل از انقلاب اکتبر، بین بخشی از شاعران جوان، سرمشق بودند. یکی از همسرانش او یعنی ماندل اشتام مدعی بود که محتوای اشعار آخمتاوا ، ایده های غنی رمانهای قرن 19 روسیه هستند، هر شعرش نوولی کوتاه، رمانی شاعرانه، و یا درامی احساسی است. و در پشت هر قهرمان شکاک و تیزهوش شعرش، خود او مخفی شده. شعر ساده و زنانه اش، اشاره ای است به تنهایی و بی کسی بخت برگشته گانی که وظیفه شاعر را دوچندان میکند.

همچون سایر شاعران جنبش "اوج گرا" او غالبا با زبان کنایه و اشاره وسانسور و سنبل سخن میگفت. او مینویسد که در هر شعرش چنان استعاره و مخفی بازی بکار میبرد که انگار آن با جوهر نامرئی نوشته شده.

درسال 1961 میسراید : نه زیر يك آسمان بیگانه،/ نه زیر بالهای حمایت اجنبی،/ من آنزمان نیز درشورش مبارزه ماندم،/ جایی که متاسفانه/ خلق من نیز حضور داشت، یکی از اشعار آنا آخمتاوا " حماسه وجدان " نام گرفت.

نام اصلی او آنا گورنکو و پدرش افسر نیروی دریایی وزارت بازرگانی بود. آخمتاوا در پاریس به تحصیل حقوق و فلسفه پرداخت. او غیر از شاعری، سالها نیز مترجم بود.

آنا آخمتاوا درسال 1966، در 77 سالگی در مسکو درگذشت . او یکسال پیش از مرگ اجازه یافت تا برای دریافت دکترای افتخاری به دانشگاه آکسفورد سفر کند. بعد از 20 مین کنگره حزب کمونیست شوروی، دوباره از او اعاده حیثیت شد و قدردانی گردید، بدون اینکه به جنبه های مذهبی بودن شعرش اشاره گردد.

از جمله اشعار مشهور آخمتاوا: حماسه بدون قهرمان- نخستین پاییز- خاطرات و اشعار یادگاری- غروب- عهد و پیمان- در ستایش صلح- موجی سفید- سرود آخرین دیدار- آموختن که ساده و آگاهانه زندگی کنم- به صلیب کشیده شده‌ها- بازداشت در سپیده صبح- جادوگر صدساله- در میان افکار و خاطرات- و تسبیح یا تاج گل- هستند.

از جمله موضوعات اشعارش: تنهایی شاعر غیر پرولت در زمان خفقان، دیالوگهای شاعرانه با همعصران، اعتراض به اعدامهایی که خواننده را بیاد مریم مقدس و عیسی مسیح می اندازد، خاطرات، وداع، تراژدی جامعه و خلقی در شرایط زورگویی، احترام و یاد از مادرانی که در جلو دادگاهها، زندانها، بیمارستانها، و ادارات مسئول روزها در هراس و سرگردانی منتظر جوابی هستند، از هم پاشیده گی خانواده شخصی بدلیل اعدام و زندان نان آوران و غیره، هستند.

گویا یکی از شرط های قبول بازگشت سولژینسین به میهن، انتشار بدون سانسور کتاب " به صلیب کشیده شده گان " آنا آخمتاوا بود که پیرامون اعدام و زندان محکومین و اعتراض و مقاومت زنان، مادران، و همسران آنها است.

آنا آخمتاوا، پوشکین را معلم هنری شعر خود میدانست. به این سبب یکی از شخصیت های محوری دیالوگ های اشعارش، پوشکین است. او میگفت که کوتاهی، سادگی، و اصالت واژه های شاعرانه را از پوشکین آموخت. اشعارش چون پوشکین دارای محتوایی احساسی و فکری هستند. تعداد بیشماری از اشعار آخمتاوا، هدیه و تقدیمی هستند به دوستان و همزمان از جمله به: پاسترناک، ماندل اشتام، و بابل. مترجم هلندی اشعار آخمتاوا، اورا یکی از برج های غول آسای ادبیات 200 ساله اخیر روس معرفی نمود، گرچه تعداد زنان ادیب ثبت شده در کتابهای تاریخ ادبیات آن کشور، تا زمان گورباچف از تعداد انگشتان تجاوز نمی کرد.

امروزه پیرامون اشعار آخمتاوا گفته میشود که آنها نیز چون اشعار سایر اعضای گروه اوجگرایان، فاقد محتوای انعکاس فلسفی و انتقاد سیاسی مستقیم از واقعیات هستند. و مانند سایر "ادبیات سایه ای"، فضای غیرآزاد با زبان اشاره و سنبل سروده شده اند. آخمتاوا خود میگفت، هیچ موضوعی را مستقیم نگفتم. با اینوجود اشعارش در دهه 60 قرن گذشته منبعی برای الهام همعصران جوان شعر در شوروی شد. رقم قابل توجهی از اشعار او پیرامون مادرانی است که شاهد "ستاره مرگ" بر فراز خانه خود هستند. در رابطه با جنبش ادبی اوجگرایان اشاره میشود که بلشویکها بعد از بقدرت رسیدن در سال 1917 مانع هرگونه ادبیات موسوم به مدرن و غیرطبقاتی گردیدند.

۲. ادبیات شهروندی - مدرن یا دود زده ؟

Anna Achmatowa (1889-1966)

نه من جیمز جویس هستم نه این متن اولیسه و نه شهر زادگاهم دوبلین. با این وجود میخواهم در اینجا حرفهایی را در باره رابطه ادبیات و شهر مطرح کنم. اگر بقول عده ای پاریس بوی صابون میدهد استانبول بوی کاج- بغداد و کابل بوی باروت تهران بوی دود. شهرهایی نه تنها دودزده و مه آلود بلکه شهرهایی با ازدهام ملخی و چهرههایی از آدمهای بازنده و کودکان خیابانی. شرقشناسان هم با تکیه بر کتابهای آسمانی از رقاصه ها و دختران خیابانی بابل و رم و نینوا در دوران جاهلیت می نویسند. برشت نیز میگوید که امروزه در شهرها حقه بازی وحیله گری باچهره ای جدی و حق به جانب به کلاه گذاشتن سرقربانیان خود مشغول است. ادبیات در اینگونه شهرها نه کارنوال خونین و نه شرکت سهامی با انحصارات محدود است. شاعر مسئول هم بعد از یک مبارزه بی سرانجام با اداره سانسور و بوروکراتی کشنده دولتی شکست خورده کشور راترک کرده و مدتی بین پایتخت و بی درجای ناکجا آبادی در حال رفت و آمد بوده اگرچه او خود پرچم رزمین گذاشت و یا از زیر پرچم دررفت و دست به مهاجرت درونی زد ولی به دیگران پیام رساند که ای دل غافل! شهر منتظران است که شاعری بیاد و آنراورنجهایش را توصیف کند و یا از حیثیت از دست رفته اش دفاع کند و خود چنان شوق زده شده بود که هنگامیکه پلیس اداره مهاجرت از او نام محل تولدش را جویا شد بر اثر خستگی و اغتشاش فکری جواب داد: بیمارستان نمازی شهر گل و بلبل! انتقاد انتقاد از خود نیز هست و طنز نباید موجب بی اعتباری گوینده گردد. زندگان حداقل میدانند که روزی خواهند مرد ولی مردگان هیچ چیزی نمیدانند. ایوب اسطوره ای خودمان هم گویا در سوره سی و چهار یکی از کتابهای آسمانی گفته: وای به جالت تو مجبوره انتخاب هستی ولی من خیر! ایوبی که درد ورنج بی انتهایش زبانزد هنروتاریخ شد

و در جامعه او طبق اسناد و مدارک موجود به هرکسی توپ فوتبالی نمیدادند تا خود را مشغول کند و به استادیوم ورزشی جهت تماشای بازی نرود. در شهرهای بزرگ امروزی میتوان تصویر فقر را حادتر پیاده رویابان نهادید. بازبان اغراق میتوان ادعا کرد که محل تولد ادبیات مدرن در آغاز اینگونه پیاده روها بود. یعنی ادبیات یابوی در شبکه زهوار در رفته رفته روستاهای قدیمی اطراف شهر نیست بلکه کره اسبی است تیزیای سرمست و بازیگوش که رام کردنش بی دردسر نیست. وقایع نگاری کوچه گنجشکان یا محله کیوتربازان شهر بخشی از وظایف شاعر و داستانسر اگر دیده. آنها میخواهند با کمک جنجال و هوچیگری واقعیات شوکی روشنگرانه به خوانندگان آثارشان بدهند. شاعر پیشگام هیچگاه بدون همراهی اسلحه ای در جیب جلیقه اش به بیرون از خانه نمی رفت و چنانچه او در تنگنا قرار میگرفت از آن نیز استفاده میکرد و گرنه جسد خفه شده اش را در نمکزارهای بین راه پیدا میکردند. گناه شاعر آن بود که در از روی رنسانس دیگری از دل و قلب آثارش بود یعنی تولدی دوباره از جسم و جان هرج و مرج انقلابی. جنجال و جیغ و داد واقعیات

در زمان باستان نه تنها شعر وداستان ونمایشنامه بلکه ضرب المثل وكلمات قصار وجدول صفحات رنگین نامه های آن دوره را نیزمورد استفاده قرارمیدادتابه مردم پیامی برساند.امروزه دین ودولت نباید خودرابه عنوان معلم و داور ونگهبان بحث های جو روشنفکری به جامعه تحمیل کنند.ازصفات برگزیده هردولتی همیشه پدیده موقت بودن آن است.در بعضی از دورهها بعد از رفتن دیکتاتوریادوران مهاجرت آدمهانانگهان فاقدیک دشمن یا قدرت مقابل شده ودر آن شرایط عده ای از ادیبان وهنرمندان ومبارزین دچار بحران روحی شده و دشمن خودگردیده یابه اختلاف ودرگیری غیر ضروری بادیگران می پردازند.صاحب غرضی در این باره ادعا میکند که :انسان شرقی غیر از گزینه تولید مثل وخوردوخوراك دوشوق وسرگرمی دیگر نیز دارد:سروصدارانداختن شعاردادن وهیچگاه به کسی گوش ندادن.و به جای مطالعه عمیق اثرشاعروداستانسرا روی سنگ قبراو یک جاسیگاری یاسماوری نصب وحك میکند تاآرامگاه هنرمند نیز زیارتگاه دیگری برای اوگردد یعنی او نمیداندکه درسایه خدایان ونوابغ زیستن ممکن است باعث رنگ پریدگی ضعف وخفگی اش گردد. تاریخ ادبیات شهرهای مهم در تاریخ اینگونه شهرها قابل بررسی است وتاریخ هر شهری در تاریخ ادبیات آن نیز مورد توجه اهل خرد واحساس قرارگرفته. چه امیدهای انسانی که در دلهرهای ناشی از رشد وتوسعه بی برنامه وغلط وسریع وعظیم شهرهامدفون نگردیدند! در نظامهای شبه استالینیستی میگویند اگر دیکتاتورو سانسور نتوانند دیگر موضوعی راقدغن کنند به پایان حکومت زورگو وكوته بین خودنزدیک شده اند. در غرب اولین بار مكتب ناتورالیسم بودکه به سبب آشنایی بادستاوردهای جدید علم و صنعت آرزوی مدرن کردن ادبیات را مطرح کرد. در شهرهای بزرگ جوانان معترض حتادرشب نامه های خود شعار : زنده باد اكسپرسیونیست و فوتوریست را سر دادند. مدرنیست ها نیز خواهان تجدیدنظرو قطع ارتباط بامعیارهای زیبایی گرایي استتیک رایج شدند.آنها سرخورده خطاب به قشر مرفه طرفداررمانتیک ادبی میگفتند : مرگ برماه تابان و جلسه شمع وگل وپروانه ولبیل تان ! . از نتایج ناگوار شهروندی و صنعتی شدن جامعه این بود که طرفداران مدرنیته وبازندگان تاریخی آن باید درمقابل قدرت برتر وگاهی خشن شهر سرخم میکردند. عشق ورابطه دوستی بین اشرف زادگان و خانواده های رمانتیک قبلی و روشنفکران تحصیل کرده قشرسرمایه داری وابسته جدید شهری مدتی طولانی به درازا نکشید .دارالفنونی های ازپاریس واستانبول بازگشته باكمك مطبوعات جدید وكرسی های دانشگاهی مكتبی ها و مدرسه دیده ها را به بحث وجدل دعوت کردند.آنها در این راه قربانیانی نیزبرای نهال جوان روشنگری دادند . صحنه و جو ادبی شهروندان در آغاز در پاتوق های کافه ها و قهوه خانه ها كلوپها و کارگاههای هنری شکل گرفت. اگر اشراف زادگان و مالکین ووابستگان باسواد آنها در سالنهای خانه های ویلایی وییلاقی خود ملاقات میکردند نوگرایان دورههای اول و دوم مقیم پایتخت مجبور به دیدار در کافه ها وكلوپها وقهوه خانه های پست مدرن! شدند. صنعت مونتاژ وعلوم طبیعی جدید در شهرها انگیزه دینامیک جدید ادبی وفرهنگی وآزادی کلام وسخن نیز گردید. ضعف ونارسایی زشتی ها نیزوارد واقعیات ادب و هنر شدند.به جای فردگرایی و نشئگی رمانتیک جمع گرایی و محفل گرایی طرفدار ژنده پوشان و بینوایان شهری از جمله تهران مخوف وارد ادبیات و فرهنگ شد. با اجتماعی و انتقادی شدن ادب و هنر اداره سانسور و سرکوب وبازجویی هم دفتر ودستك به را انداخت تا هر گونه صدای غیرخودی رادر نطفه خفه کند. ماموری خطاب به مبارزی در این مورد گفته بود : ماباهرמוש مضر خانگی بطریقی وباسایل خاصی خواهیم جنگید به عده ای سوراخ رانشان خواهیم داد همان سوراخی که از آن بیرون آمده بودند -به سروگوش عده ای دستی خواهیم مالید و به آنها نوازش خواهیم نمود یا سبیل شانرا چرب خواهیم کرد-عده ای را به تله سیاه چال خواهیم انداخت -عده ای رابه فرنگ فراری خواهیم داد -برای هرکدام قبض وصورت حسابی مناسب صادر خواهیم کرد-برای هرکدام علاجي داریم-هیچکس خارج از کنترل وتوجه ما نخواهد ماند. زنی مبارز هم خاطرات ناخوشایند آزمانش را چنین نقل میکند :به علت فرار از تعقیب وترس از دستگیری شغل معلمی ام رادرشهرستان ترك کرده ونزدخویشان در پایتخت اقامت گزیدم-عصرها گاهی قدم زنان به خیابان میرفتم -دیگرانی که با عجله درحال رفت وآمد بودند از خونسردی و بی خیالی من تعجب میکردند-شنا درخلیج آرام وبی خطرانبوه شهروندان ناشناخته غیرممکن بود-اگرچه جاخلالی میدادم مرتب به آدم تنه میزدند وپا روی انگشت پایم میگذاشتند!-نگاهها اغلب مشکوك ووحشت زده بود -درجلوویترین مغازها که مكثی میکردم تاطهرابه شام برسانم-حرکات و رفتار من گویا به نظرشان مشکوك وغیرطبیعی بود-گمان میکردند که قصددستبرد به مغازها یا هدف دیگری دارم. شبه سوء ظن و ترس و وحشت بال های سیاه وپهن خود را همه جا گسترده بود. كابوسهای آن روزها هنوز بعد از سالها دست از سرم بر نمی دارند!

۳. ادبیات فرانسه ؛ 12 بار جایزه نوبل .

Sully Prudhomme (1839 – 1907), Francios Mauriac (1885 – 1970), Frederic Mistral (1830 – 1914), Rogger Martin du Gard (1881 – 1958)

نویسندگان فرانسوی از سال 1901 تاکنون 12 بار جایزه ادبی نوبل را از آن خودنموده اند .آنان را میتوان بدو دسته تقسیم کرد؛ دسته اول را غالب ما ممکن است بشناسیم، از آنجمله : رمان رولان،آنا تول فرانس،هنری برگسن،آندره ژید،آلبر کامو، ژان پاول سارتر- ، و دسته دوم ،نویسندگانی هستند که ممکن است میان خوانندگان فارسی زبان آنچنان مشهور نباشند، از آنجمله : سولی پرودهوم ، فردریک

میسترال، روجر مارتین دوگارد، فرانسیس ماوریاک، سنت جان پرزه، و کلاود سیمون. در اینجا اشاره ای به زندگی و آثار 4 تن از آنان میگردد.

سولی پرودهوم: او نخستین دریافت کننده جایزه ادبیات نوبل در سال 1901 بود. منتقدین ادبی مدعی هستند که اگر او این جایزه را دریافت نمیکرد امروزه حتا اسمش را در هیچ کتاب دایرة المعارف ادبی ثبت نمیکردند. تحویل این جایزه به او حتا آزمون موجب اعتراض اهل کتاب شد که پرسیدند چرا آنرا به نویسندگانی مانند: تولستوی، زولا، و ایسن اعطا نمودند، گرچه اشعار او در آغاز قرن 20 در غالب کتابهای درسی فرانسه قرار داده شده بودند. کمیته نوبل آزمون دلیل اعطای این جایزه به او را: "وحدتی استثنای از احساس و عقل، ایده آلیسم عالی و توانایی هنری" در آثار وی ذکر کرده بود. گروه دیگری او را شاعری علم گرا و فیلسوف میدانند. او آزمون تحت تاثیر شعر مدرن علم گرا بود. امروزه آشکار شده که کوشش او برای وحدت علم و شعر با شکست روبرو شده است، گرچه او از سال 1888 فقط خالق نثر بود. وی دلیل شکست عشق نسبت به دختر عمویش، زندگی غم انگیزی داشت و در غالب اشعارش اشاره به موضوع تنهایی انسان می نماید. تمایل او به علوم تجربی به سبب ترک تحصیل در رشته ریاضیات بود که به علت مشکل بینایی، او دانشگاه را ناتمام ترک کرده بود. تاینه: منتقد فرهنگی آزمون میگفت که "عالم بدون فلسفه، یک پیشه ور- و هنرمند بدون فلسفه، یک دلک است". پرودهوم غیر از ایده آل های خاص خود، طرفدار استتیک کلاسیک بود. وی گرچه تحصیل رشته حقوق و ریاضی را ناتمام گذاشت، ولی باتکیه به ارثیه پدری، توانست با خیال راحت به خلاقیت ادبی بپردازد. از جمله آثار او مجموعه اشعار سوزان، گلدان شکسته، عدالت و خوشبختی، هستند.

فرانس ماوریاک: نویسنده دیگر کاتولیک فرانسوی، برنده جایزه نوبل سال 1952 بود. پدر او تاجر شراب بود، وی به تحصیل ژورنالیسم پرداخته بود. او در مقالات ژورنالیستی خود به مبارزه ضد کمونیستی پرداخت. وی یکی از مهمترین رمان نویسان کاتولیک و منتقد فرهنگی قرن 20 بود. او در آثارش مدافع سرسخت اخلاق و اصول مسیحی کاتولیک بود. در مقالات ژورنالیستی وی، مواضع دوگلی او قابل ملاحظه میباشند. او در پایان عمر در روزنامه فیگارو فقط فعال ژورنالیسم سیاسی بود. موضوع دیگر آثار او مبارزه ارواح گناهکار انسان با وجدان وی میباشند. او میگفت حتا اگر کلیسا با سرمایه وحدت کند، باید مورد طرد و انتقاد قرار گیرد. مسایل دیگر آثارش تضاد میان اصول اخلاقی، حرص، طمع و شهوت انسان است. او از خانواده تاجری مرفه برخاسته بود که به تحصیل ادبیات و ژورنالیسم پرداخته بود. وی کوشید تا در رمان شاگرد پروست باشد و بیوگرافی هایی درباره: پاسکال، پروست، بودلر، راسین، و هنری بور دوکس منتشر نمود. او غیر از رمان، خالق نمایشنامه هایی مانند "پایان شب" نیز بود. مخالفت او با زولا در آنجاست که در نظری زولا به انکار "دست نامرئی" در روان انسان می پردازد، ولی داستایوسکی و برناتوس بارمانهای واقعی خود جهنم این دنیای سرمایه داری را نشان داده اند. در آثار او غیر از مبارزه علیه گناه، تضاد میان نیکی و بدی و نجات از طریق اعلان سعادت، میگردد. طرح ترسهای وجودی انسان و مبارزه او علیه بی اخلاقی و نفیس و شهوت، او را نویسنده مسیحیت کاتولیک نموده است. از جمله آثار او: راههای دریا، عمل خانم ترزا، بیوگرافی ژنرال دوگل، دست ها زیر بغل، خون و گوشت، گناه، تصویر خودم، منابع مخفی، جوانکی بنام علاین، مالتا ورنه، سالهای سخت، جذامی و مقدس، کویر عشق، تولید افعی، و غیره هستند. او با کمک رمانهای انتقادی اش مسائل اجتماعی و وجودی زندگی انسان را به امید رسیدن به یک نجات مسیحی، ولی کاتولیکی، مطرح می نماید.

روجر مارتین دوگارد: وی برنده جایزه نوبل در سال 1937 و نماینده هومانیزم بورژوازی است که به طرح موضوعات جامعه زمان خود پرداخت. چون پدرش قاضی بود، او در محیطی بورژوازی رشد نمود. رئالیسم انتقادی او از موضوع هومانیزم بورژوازی وی میباشند. او در سنت رئالیسم فرانسوی یعنی: فلوبر، زولا و ژید، رمانهایی پیرامون بحران انسان در جامعه سرمایه داری نوشت. او رمان نویس را یک مورخ بهتر نامید. وی در آثارش روی خصوصیات طبقاتی افراد تاکید خاصی داشت. شجاعت متکی به فلور و کونکورت او، از وی بهترین چهره رئالیسم فرانسوی را بوجود آورد. وی با فروتنی اقرار نمود که بعنوان رمان نویس کار جدیدی نکرده بلکه رمان نویسان قرن 19 فرانسه، روسیه، و انگلیس را تقلید کرده و راههایی را که آنان نشان دادند، پیموده است. نویسندگان مهم قرون 19 و 20 فرانسه مانند بالزاک، و فلوبر از جمله آموزگاران وی بودند. تولستوی و رمان "جنگ و صلح" نیز از جمله راهنمایان مهم او در نویسندگی گردیدند. سخت کوشی و کامل گرایی باعث شدند که او چند اثر خود را ناتمام بگذارد. منتقدی پیرامون بعضی از آثار او گفته بود که "قهرمانانش اغلب مانند دیوانه زندگی میکنند و مانند دیوانه می میرند". گرچه او فقط در وطن معروف است ولی موضوعات آثار وی مانند آینده اروپا، خودکشی، و همجنسگرایی نیز مورد توجه قشر کتابخوان اروپا میباشند. معروف ترین اثر او رمان 8 جلدی "یعقوب تایا ولت" است. از جمله دیگر آثار او: رمان جان باربس، جهان کوچک، زندگی آندره ژید، تابستان 1914، پایانه، و سرگروهان ماومورت، هستند. افسردگی، شکاکیت اجتماعی و تبلیغ نظرات تکامل داروین در آثار او موجب کفر گروهی از خوانندگانش شدند. قهرمانانش کافرانی موروثی هستند که در پایان بدلیل نزدیک شدن مرگ، باز با ایمان میشوند. او در ماجرای درایفوس در فرانسه آزمون، از موضع زولا حمایت نمود. وی شخصا با آندره ژید رابطه دوستی داشت. ناشری در جواب ارسال یکی از رمانهای او برای نشر، نوشته بود که: "این رمان نیست بلکه شبیه یک پرونده است" وی فرزند یک قاضی مرفه بود که در دانشگاه در رشته باستانشناسی درس خوانده بود. او در زمان جنگ جهانی دوم عضو شورای ملی مقاومت فرانسه شد.

فریدریک میسترال : نویسنده فرانسوی، دهقان زاده ای است که در سال 1904 برنده جایزه نوبل برای ادبیات شد. او خالق اشعاری پیرامون چوپانان و زندگی روستایی است. عشق او به ادبیات محلی، بومی و ولایتی باعث شد که وی خواهان یک خودمختاری سیاسی در مقابل حکومت مرکزی فرانسه شود، به این دلیل اورهبر جنبش نوگرایی ادبیات ولایتی و رنسانس زبان و ادبیات محلی گردید. وی غیر از اشعار حماسی به کشف مسایل محلی برای زبان ادبی شد. کتاب لغت شناسی محلی او موجب رشد زبان و فرهنگ و ادبیات بومی گردید. اشعار او مهمترین آثار شعری فرانسه قرن 19 شدند. زندگی روزانه ماهیگیران ولایتش نیز بخش دیگری از موضوع آثار وی بودند. با کمک وی زبان محلی یک بار دیگر زبان ادبی شد. در آثار او آداب و رسوم و مناظر نواحی جنوب فرانسه به شعر کشیده شده اند. میرآیو؛ یک دوشیزه عاشق در شعری از او سنبل، معصومیت، صداقت، ادب، جذابیت و نجابت است که با قلبی آتشین روح و فرهنگ بومی را نشان میدهد. در شعر او زندگی انسانهای ساده و مذهبی ولایتش نیز توصیف میشوند. او در پایان به ترجمه آثار بومی خود به زبان سراسری کشورش یعنی زبان فرانسه پرداخت. وی در دانشگاه در رشته حقوق درس خوانده بود و یکبار موفق به دریافت جایزه شعر آکادمی فرانسه شد. از جمله آثار او: جزیره طلایی، فرهنگ لغت بومی محلی عامیانه، ترانه ها و داستانها، درام لارانیو ژانو، روح ولایت، سالهای کودکی در ولایت، و 12 سرود حماسی میرآیو، هستند.

5. دوره ها ، شاهکارها ، و نواوغ ادبیات غرب .

از ادبیات قهرمانی و خداجویی تا واقعگرایی و انسان دوستی.
غرب ادبیاتش را دوره بندی نموده .

گرچه مورخین ادبیات غرب، ادعای سه هزار ساله میکنند ولی پاره ای از آنان، اعتراف به کهن تر بودن ادبیات ایران، هند، چین، مصر، سومر، بابل و غیره نیز می نمایند. آنها ادبیات اروپا را شامل دورههای تاریخی : یونان باستان، سدههای میانه، دوره رنسانس، عصر روشنگری، دوره رنالیسم، سالهای مدرن، و زمان حال، می نمایند. غیر از هفت دوره فوق، سه مرحله و جریان جنبی ادبی- فرهنگی نیز در همسایگی مراحل اصلی فوق وجود داشته اند: از آنجمله: دوره باروک در اواخر رنسانس، دوره رمانتیک در پایان دوره روشنگری، و دهه های ادبیات سوسیالیستی در زمان میان رنالیسم و مدرن. ادبیات غرب تاکنون شامل ژانرهای: شعر، درام، داستان، مقاله، رمان، کمدی، و اتوبیوگرافی بوده، شاهکارهای ملی وجود دارد که جهانی نشده اند؛ مثلاً از نوع شاهنامه فردوسی. با این وجود اشاره میشود که تعداد کتابهای قابل خواندنی بیشتر از عمریک انسان معمولی میباشدند. داود تورثو، نویسنده آمریکایی گفته بود که بعد از اینکه الفبا را یاد گرفتید، باید بهترین ها را بخوانید، چون عمر کفاف مطالعه تمام آثار جاودانی را نمی نماید.

ادبیات اروپا گرچه با ادبیات یونان باستان در قرن هشتم پیش از میلاد و با آثار هومر شروع میشود، ولی آن، کهن ترین ادبیات جهان نیست. موضوع ادبیات یونان و رمان باستان را شامل: لعنت و نفرین و خشم خدایان، مسخ انسان و حیوان، اسطورهها و افسانه ها میدانند. در آن زمان بدلیل بیسوادی عوام، بیشتر شعر، حماسه، درام کمدی یا تراژدی، امکان شکوفایی داشتند. شعر در ژانرهای گوناگون فرق مینمود. از جمله نویسندگان یونان باستان: هومر، آشیلوس، سوفوکلس، آریستوفانس، و خانم سافو، هستند، ولی از نثر، نخستین بار در آثار ادبی و فلسفی: افلاتون و ارسطو استفاده گردید و سرانجام ادبیات رمان باستان در قرن سوم پیش از میلاد با فعالیت: پلاتوس، ورژیل، هوراز، اوید، و اپیکور آغاز گردید. کتاب انجیل نخستین بار در سال 180 بعد از میلاد از زبان آرامی به زبان لاتین ترجمه گردید.

قرون وسطا دوره ای هزار ساله بین قرون پنجم و پانزدهم میلادی حدس زده میشود. شخصیت های ادبی در آثار این دوره : قهرمانان، عیاران، شوالیه ها، خداجویان، و مجاهدین رنگارنگ، بودند. عصر نو در پایان قرن 15 میلادی آغاز میشود. در زمان سدههای میانه، سیاست در جوامع غربی را : پاپ ها و امپراطورها یا قیصرها تعیین میکردند. در پایان این دوره، ادبیات مردمی به زبان غیر لاتین یعنی زبان مردم هر جامعه ای نوشته شد. موضوعات آن آثار: قهرمانی، عشق، و مذهب هستند.

در دوره رنسانس، هومانیزم ها به کشف مجدد فرهنگ و جهان باستان پرداختند. آنان از قرون 13 و 14 میلادی شروع به فعالیت نموده بودند و بعد از شکست فرهنگ مسیحی قرون وسطایی، خواهان یک رنسانس فرهنگی، با کمک دوره باستان شدند و علاقه خاصی به طبیعت گرایی، لذت جویی و زیباپرستی دوره باستان داشتند. در این دوره تقلید ادبی از ورژیل و سیسرو دوباره تبلیغ میشد. آنان غیر از ادبیات، به نقاشی و معماری دوره باستان نیز اهمیت خاصی میدادند. دانته و شکسپیر از جمله قلمزنان آغازین این دوره هستند و سرانجام در قرن 17، در کنار رنسانس، یک جنبش جدید بنام باروک به مخالفت برخاست. آنها بجای ارزشهای دوره باستان، خواهان یک مذهب کاتولیک ترقیخواه شدند. در نظر آنان اشتباه سده های میانه این بود که به سنت های باستان از نظر سیاسی و ادبی اهمیتی ندادند. در دوره باروک، مقامات کاتولیک و شاهان، ادبیات و هنر را در خدمت عقاید کاتولیک و دربار قرار دادند. در این دوره حکومت های مطلقه و کلیساها اهمیت خاصی به شکوه و جدال وریز و پاش و اصراف شکمسیرانه خود میدادند. باید یادآوری نمود که در این جنبش ادبی و فرهنگی باروک اروپا، اسپانیایی ها و فرانسویان فعال بودند. دوره باروک را میتوان دوره تضادها نیز نامید چون : مرگ- زندگی، این جهان- آن جهان، ابدیت- گذر زمان، در ادبیات مطرح میشدند. قرن 17 را میتوان قرن کلاسیک نیز نامید، چون آنان بازگشت به دوره باستان را دوباره توصیه نمودند.

در دوره روشنگری سرانجام عقلگرایی حاکم شد. میان رنسانس و باروک، سنت از جمله: سنت باستان و سنت مسیحی، تاملانه قرن 18 نقش مهمی داشت. و در پایان با کمک کانت، بجای اتوریته های پیشین، سازمان های خردگرایی فعال گردیدند و عقل جای یقین های جبری پیشین و داده های پذیرفته خدایی را گرفتند. روشنگری، یک جنبش عظیم اصلاحی یا انقلابی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود. ادبیات دیگر تنها وسیله ای برای سرگرمی طبقات مرفه نبود بلکه وظایفی مانند: شناخت، تشخیص خوب و بد، غلط و صحیح را بعهده گرفت. معرفی ایده آل ها نیز از جمله وظایف ادبیات گردید؛ به این دلیل نیاز به ژانرهای روایتی و دراماتیک احساس میشد. از جمله روشنگری های ادبی عصر روشنگری، رونق رمان سفرنامه ای و رمان مکاتبه ای بود که شامل دیالوگ و بحث نامه ای میشدند. سرانجام با کمک روسو و شعار "بازگشت به طبیعت" و در مخالفت با عقلگرایی، جنبشی ظاهر گردید که دنبال احساسات رفت. رمانتیک ها در ادبیات نه تنها جهان درون بلکه جهان بیرون را نیز مورد توجه قرار دادند. موضوعات طبیعی و تاریخی نیز در رمان تاریخی اهمیت خاصی یافتند. غیر از "منیت"، طبیعت و تاریخ، - خلق نیز در ادبیات جای خاصی یافت. رمانتیکها خود را غیرسیاسی نمیدانستند بلکه طرفدار جنبش ملی بودند که عکس العملی علیه ناپلئون، و به این سبب آنها ضد انقلاب فرانسه شدند. آنها در سده های میانه به جستجوی قهرمان ملی می پرداختند، همه آنان محافظه کار یا سنت گرا نبودند بلکه نویسندگانی مانند ویکتور هوگو، حتا مبلغ عدالت اجتماعی شدند. در این دوره بجای درام، ژانرهای: شعر، ناول و رمان، اهمیت خاصی یافتند. ادبیات رمانتیک رابطه تنگاتنگی نیز با نقاشی و موسیقی داشت، نخستین بار مترجمینی نیز در این دوره بوجود آمدند که آثار شکسپیر را به زبانهای دیگر اروپایی ترجمه نمودند.

آنطور که رمانتیک، عصر روشنگری را کنار زد، در ادبیات قرن 19، رئالیستها، دوره رمانتیک را منحل نمودند. در ادبیات رئالیستی، واقعیات روزمره مطرح میشد، نه انسان خیالپرداز بلکه کسانی که کار میکردند و بخشی از جامعه بودند، در ادبیات مطرح شدند و بجای نظر به دور دستها و عجایب و جادو و جمل، موضوعات اطراف و معمولی در ادبیات مطرح میشدند. جنبش رئالیسم از سال 1830 با کمک نویسندگانی چون: بالزاک، فلوربر، دیکنز و تولستوی شروع به فعالیت نمود. مهمترین ژانر ادبی رئالیسم، رمان بود یعنی یک داستانسرایی عظیم و طویل. درام و شعر، فقط در محافل خصوصی، علاقمندانی داشت. رمان رئالیستی شامل رمان اجتماعی بود که آن خود شامل رمان: خانوادگی، زناشویی و عشقی میشد. انتقاد از شرایط اجتماعی-سیاسی موجب شد که ادبیات رئالیستی را ادبیات ضد بورژوازی و اجتماعی-انتقادی بحساب آورند. مهمترین مکان رمان رئالیستی غرب، شهرهای بزرگ مانند: پاریس، لندن، پتروگراد، و برلین بودند. ادبیات رئالیستی پارالل هایی در نقاشی نیز یافت. توضیح اینکه بین سبک رئالیستی و دوره رئالیسم فرق گذاشته میشود. سبک رئالیستی گاهی در دوره های پیش از رئالیسم نیز وجود داشته؛ مثلا رمان "دکامرون" از قرن 14. و تمام نویسندگان دوره رئالیسم، رئالیستی نبودند، از آنجمله: یوسف کنراد و کیپلینگ.

بعد از دوره رئالیسم، دوره مدرن ظاهر شد که زمان آزمایش و تجربیات ادبی بود. مدرن، مفهومی است که خود دائم امکان مدرن شدن دارد. ادبیات مدرن اروپا در میانه قرن 19 در فرانسه با کمک اشعار بودلر شروع گردید. مدرن گرایان مانند رئالیست ها و رمانتیکها، به طرح زشتی ها نیز در جامعه پرداختند. در این دوره، آزمایش و تجربه، اصل مرکزی نوشتن شد. نویسندگان مکتب مدرن، خواهان انقلاب ادبی بودند. برشت، ایسن، چخوف، لورکا، و بکت از جمله نویسندگان مدرن میدانند. بعضی دیگر مانند کافکا، و ویرجینیا ولف، بجای داستان، افکار و احساسات را در ادبیات مطرح می نمودند. در ادبیات مدرن ممکن است که خواننده با سبک و محتوایی روبرو شود که تاکنون نمی شناخته و تجربیات مطالعاتی قبلی اش دچار لرزش شوند.

معمولا ادعا میشود که یک دوره تاریخی یا ادبی ممکن است صد سال طول بکشد. با این وجود ادبیات مدرن قرن بیست دهها سال است که خستگی خود را نشان میدهد. ادبیات بعد از مدرن را، ادبیات زمان حال می نامند. ادبیات مدرن، رسما از میانه قرن بیست به پایان رسیده است. چون در نظام های دیکتاتوری، ادبیات مدرن دچار سانسور میشود، در بعضی از کشورها، جریان ادبی مدرن با سالها تاخیر شروع میشود. ادبیات بعد از مدرن را ادبیات پسامدرن یا ادبیات مدرن مرحله دوم نیز می نامند. از جمله نویسندگان ادبیات زمان حال: دورنما، پاسترناک، و الیاس کانتی هستند. بعد از جنگ جهانی دوم، شعر و درام که برای مدرنیته اهمیت خاصی داشتند، جای خود را به داستان و رمان داده اند. در ادبیات زمان حال غرب، غیر از ادبیات آمریکا، ادبیات کشورهای مستعمره پیشین، طرفداران خاصی یافته است.

از جمله آثار مهم ادبیات غرب در طول سه هزار سال گذشته: الیاس، ادیسه، مدنا، کمدی الهی، دکامرون، دن کیشوت، رمئو و ژولیا، هاملت، دشمن مردم، رابینسون کروزه، سفرهای ژول ورن، ناتان دانا، رنجهای ورتز جوان، فاوست، و بهلم تل، مرگ دانتون، باغ آلبالو، بودنیروک، سیدارتا، محاکمه، اوپرای سه قروشی، در جستجوی زمان بر باد رفته، اولیس، 1984، جامعه بسته، طاعون، در انتظار گدود، پیرمرد و دریا، طبل حلبی، عکس جمعی با بانو، لولیتا، دکتر شیواگو، صد سال تنهایی، کوپشت نتردام، رویاهای از دست رفته، بیچارگان، دماغ، مادام بواری، اعترافات و مکافات، جنگ و صلح، آنا کارنینا، گلهای خشم، و غیره هستند.

از جمله مشهورترین نویسندگان غرب در طول سه هزاره پیش: هومر، ازوپ، سوفوکلس، ایشیلوی، اریستوفانس، ورژیل، اووید، دانته، سروانتس، مونتینگن، شکسپیر، مولیر، دانیل دفو، ولتیر، دیدرو، گوته، والتر اسکات، شیلر، برادران گریم، بوشنر، هاینه، آلن پو، اسکار وایلد، چخوف، توماس مان، هرمان هسه، افکا، برشت، پروست، جویس، ویرجینیا وولف، آوانیل، آرول، سارتر، کامو، لورکا، بورخس، بکت،

همینگوی، دورنمات، ماکس فریش، گوتتر گراس، هنریش بول، نابکوف، پاسترناک، مارکوز، ویکتور هوگو، استاندال، بالزاک، دوما[گوگول، پوشکین، کریستیان آندرسن، دیکنز، فلور، ژول ورن، داستایووسکی، تولستوی، مارک تواین، یوسف کنراد، ایسن، غیره هستند.

۶- زنی از تبار ادبیات پلیسی .

بی خانمان - ولی جایی در قلبش !
قتل و جنایت - شاخه دیگر ادبیات سرمایه داری.
آگاتا کریستی (1890 - 1976) Agatha Christie

غالب انسانهای متوسط غرب گویا رمانهای جنایی - سرگرم کننده آگاتا کریستی، نویسنده زن انگلیسی، از آن جمله : قتل در قطار اکسپرس شرق اوسط - آنها به بغداد آمدند - و جنایتی روی رودخانه نیل ، را خوانده یا فیلم آنها را دیده باشند. مکان اتفاق بعضی از آثار او در کشورهای خاورمیانه است، چون همسر باستانشناس اش آنزمان سالها در عراق مشغول بکار بود، و کریستی معمولاً با قطار از استانبول یا دمشق برای دیدار او و اقامت های کوتاه، به عراق پیش از جنگ جهانی دوم، میرفت. خانم آگاتا کریستی در زمان جنگ جهانی اول حین شغل پرستاری در لندن با زهر و سم و سلاح و قتل و مواد بیهوش کننده و غیره آشنا شده بود.

او پر فروش ترین نویسنده رمان جنایی و یکی از موفق ترین نویسندگان تاریخ ادبیات غرب است. در قرن گذشته رمان جنایی یک ژانر مهم ادبیات سرگرم کننده بود. کریستی در آثارش سقوط و زوال روحی انسان جامعه طبقاتی را نشان میدهد. آدم کشی بقول منتقدین، موضوع ادبیات او گردید. کریستی، پرخواننده ترین نویسنده انگلیس قرن بیست نیز بشمار می آید.

نمایشنامه (تله موشگیری) او از سال 1952 تاکنون بدون توقف روی صحنه تئاتر است. در تاریخ ادبیات نمایشی، این قطعه طولانی ترین زمان نمایش را بخود اختصاص داده است. رقم فروش آثار او گویا فقط میتوان با تیراژ کتاب انجیل ویا آثار شکسپیر مقایسه نمود .

جمله قصار نیچه که "هنر نویسنده ای باید هنر رقص در بند و قل و زنجیر را نیز استاد باشد" شامل حال او نیز میشود. آنهایی که آگاتا کریستی را وقایع نگار جامعه انگلیس و ناامنی در جوامع آنزمان خاورمیانه می نامند، بهتر است او را وقایع نگار جرم و جنایت جوامع بورژوازی سرمایه داری بشمار آورند!

غالب کتب بیوگرافی پیرامون آگاتا کریستی، با اعداد و ارقامی درباره آثارش شروع میشوند. از آنجمله: دو میلیارد فروش کتابهایش شامل : 79 رمان جنایی و داستان کوتاه که به 109 زبان خارجی ترجمه شده اند. در جای دیگری رقم نشر آثارش را تا حدود دو بلیون حدس میزنند. درحالیکه هر سال حدود هژده میلیون از آثارش بفروش میرود. و نشر رمانهای جنایی هیجان انگیزش به رقم دو بیست میلیون رسیده است. رمانهای او به تمام زبانهای اروپایی ترجمه شده اند. تنها در آلمان هر سال 75000 رمان او بفروش میرسد. درآمد او در سال گویا 5/2 میلیون پوند انگلیس بود و برای چاپ کتاب (ساعت 5/4 عصر از پادینگتون) او، در آمریکا می بایست چند هکتار جنگل را برای تهیه کاغذ بیدرخت میکردند و یک قطار سریع السیر نیاز به ده ساعت وقت دارد تا از کنار کتابهای ردیف شده او بگذرد . و از هفت هزار نام و شخصیت ادبی آمده در آثارش، حدود دو هزار نفر، نقش اصلی را در داستان بعده دارند.

آثار او شامل 84 رمان ، 150 داستان کوتاه ، و 19 نمایشنامه، تخمین زده میشوند، از آنجمله : قتل در زمین بازی گلف، حلقه گمشده زنجیر، جنایت در عطر فروشی، ده دختر بچه سیاه پوست، سند بی گناهی، شاهد جرم، 13 نفر روی میز، مورفین، سرنوشت در فرد، ویلای قناری، آخرین تعطیلات هفته، قتل های آقای الفبا، ر . آ و قاتل اش ، و 5/4 عصر حرکت از پادینگ .

او شش رمان غیرجنایی موفق با نام مستعار "ماری وستماکت" نیز منتشر نمود. منتقدین، آثار او را در ساختار بنیادین، تقلیدی از داستانهای کوتاه نویسنده ای بنام "آرتو کوپان دوپلز" بشمار می آورند.

آگاتا کریستی در مصاحبه ای گفته بود که همیشه هدفش سرگرم کردن خواننده و دادن درسهای اخلاقی و نشان دادن پیروزی حق و عدالت بر رذالت، و آزاد شدن انسان بیگناه از دست آدم خشن و تجاوزگر، بوده است . منتقدین طرفدار او، مدعی هستند که در آثارش، نه گذشته، بلکه تاکید همیشه روی آینده است و اصل امید و خوشبینی در تمام طول داستان حاکم است. غیر از امید- بشاشیت زندگی، از دیگر همراهان آگاتا کریستی بوده اند. او میکوشد موضوع پیچیده جرم و جنایت را با کمک طنز، عقل گرایی و منطق حل نماید. از جمله جملات مشهور کریستی آن است که میگفت : برای یافتن شرایط و وضعیت جدید، هیچگاه دیر نیست .

پیرامون رفتار شخصی او گفته میشود که در انظار عمومی بندرت ظاهر میشد و سخنرانی هایش بیش از دو دقیقه طول نمی کشیدند. ولی در پشت نام این نویسنده آثار جنایی، انسانی آزاد، لایک، فمینیستی. و آزادیخواه قرار داشت. او همچون نویسندگان قرن 19 انگلیس از جمله دیکنز و تا کرای، میگفت که نویسندگی باید نان آور و منبعی برای درآمد شود. طبق خاطرات خدمتکار فروید، کریستی یکی از نویسندگان مورد علاقه فروید بوده است . ونابکوف در رمان لولیتا از آثار کریستی نام برده است. از مشهورترین شخصیت های آثار او: خانم مارپل- و آقای پوپروت، هستند. پوپروت در چهل رمان او نقش اصلی داستان را بعده دارد.

مخالفتین آگاتا کریستی، او را خالق قتل های ادبی نام نهادند و زبان دختر مدرسه ای، ساختار مصنوعی پیچ و مهره ای، شباهت ملال آور موضوعی، را از جمله ضعف های آثارش می شمارند. خانم آگاتا کریستی در سال 1890 در انگلیس بدنیا آمد و در سال 1976 در آنجا درگذشت. نام کامل او پیش از ازدواج (آگاتا ماری کلاریا میلر) بود. وی در سال 1914 با کلنل آرشیبالد کریستی، ازدواج نمود و در سال 1928 از وی تلاق گرفت - و گرچه در سال 1930 با یک باستان شناس مقیم عراق، بنام ماکس ملوان، ازدواج نمود، ولی نام فامیل کریستی، شوهر اول خود را، حفظ نمود. زمانی که حین تلاق، یازده روز ناپدید شد، جنجال مطبوعاتی عظیمی علیه او برافراشتند و همه خبر از قتل و ربوده شدن وی دادند، گرچه هیچگاه تاکنون افشا نشده که آیا آنزمان به گروگان گرفته شده بود یا اینکه از شدت غم جدایی، عمدا خود را در جایی مخفی کرده بود. رمان های غیرجنایی او بنام مستعار (ماری وستماکت) نیز خوانندگان زیادی یافتند. و بالاخره ملکه انگلیس در سال 1971 طی مراسمی بعد از دیدن فیلم های رمانهایش، جایزه و رتبه اشرافی را به وی اعطا نمود. از جمله دیگر نویسندگان مشهور جهانی که یک یا چند اثر جنایی نوشتند میتوان از: آلن پو، دورنمات، شیلر، و کلاسیک نام برد. ارنست بلوخ نخستین بار کوشید تا تعریفی از داستان و ژانر جنایی بدهد. در ادبیات جنایی بورژوازی یا چپ ممکن است بدلائل روانی یا عوامل اجتماعی اشاره گردد. امروزه رمان پلیسی و کارآگاهی را بخشی از ادبیات جنایی بشمار می آورند.

۷. از جایزه گلشیری تا تراژدی یونانی !

چند روز پیش نتایج مسابقه داستان نویسی بنیاد خصوصی گلشیری در تهران اعلان شد. 2490 سال پیش هم مسابقه تراژدی نویسی در غرب ایران زمین در یونان برگزار گردید. و آشیلوس، خالق نمایشنامه "ایرانیان"، آنزمان پیروز شد. تراژدی "ایرانیان"، نخستین نمایشنامه تاریخی جهان غرب است. بجای موضوعات افسانه و اسطوره ای، واقعیتی تاریخی به روی صحنه رفت. او غیر از داستانهای اسطوره ای، مواضع اجتماعی و اخلاقی رانیز وارد نمایشنامه نمود. "ایرانیان" نخستین اثر نمایشی سالم بجا مانده، ادبیات فرنگ است. او گویا در آنجا از مواضع دشمنانه و شوینیستی خودداری، و با ایرانیان شکست خورده در جنگ، همدردی می نماید. نمایشنامه ایرانیان، آغاز درام غرب است. آنزمان شایعه شد که کسانی که با خدایان یونان سرشاخ شوند، تنبیه خواهند گردید. و ادعا شده که در این اثر از دید ایرانیان به نتایج جنگ نگریسته شده است. آشیلوس، نخستین بار هنرپیشه ی دومی را وارد نمایشنامه نمود تا امکان دیالوگ پیش آید. پیش از آن، دسته کر با تنها بازیگر وارد مکالمه میشد. گرچه او در سیاست فعال نبود، ولی نمایشنامه هایش سیاسی هستند. تا آنزمان تراژدی های "آتی" برای احترام به خدایی بنام دینوسیوس به نمایش در می آمدند. آشیلوس پایه گذار تترالوگی یعنی ترکیب 3 تراژدی و یک کمدی نیز است. امروزه می پرسند چرا به جای دموکراسی برده داران یونان، او از نظام مطلقه ایران حمایت کرد. گرچه آشیلوس خود دوبار در جنگ با ایرانیان شرکت کرد و شاهد نابودی نیروی دریایی ایران در نزدیکی جزیره سالاموس گردید. او در دربار هیرون در شهر سیراکوس شغلی یافت. و میگفت که انسان سخنور زیر چتر عدالت خدایان قادر قرار خواهد گرفت. خبر جنگ را سوارکاری بنام "آپا" به درون قصر ایرانیان در شوش آورد، جایی که روح داریوش و آتوسا، والدین شاه جوان، در کنار او بودند. طبق چاخان های تایید نشده گویا داریوش پسرش را سرزنش کرده باشد که چرا با خدایان درافتاد و نتایج جهانگشایی پیشین او را این چنین برباد داد ! و اکنون بازگردیم به ادبیات ! از 90 درام آشیلوس، گویا 7 عدد آن سالم به آرشیو غرب رسیده باشند. از آنجمله : پناهجویان، صدقه و نذر در قبرستان، نیکوکاران، پرومتئوس در زنجیر، و یک اثر سه بخشی یا تریلوگی. اثر پرومتئوس آشیلوس تاثیر مهمی روی شعر، موسیقی و مجسمه سازی عصر جدید اروپا از خود بجا گذاشته است. خیال پردازی نبوغ آمیز و هنر عظیم سخنسرایی، گویا موجب مشهوریت جهانی و ابدیت نویسنده شده باشند. آشیلوس از 525 تا 456 پیش از میلاد زندگی نمود. پدرش، یک زمیندار کلان ثروتمند بود. او در آتن بدنیا آمد و در روی جزیره سیسیل، دارفانی را وداع گفت !.

۸. از فرهنگ عشایری تا ادبیات سوسیالیستی .

چوپان زاده های ادبی در کلخور و سلخور !

چنگیز آیتماف ، نویسنده پروستریکا ؟

(! - 1928) Aitmatow , Tschingis

چنگیز آیتماف ، نویسنده سوسیالیستی ، متولد شکر در قرقیزستان ، و خالق نوول عاشقانه مشهور جمیله ، تا چند روز دیگر 76 ساله میشود . پدر او که کارمندی جزء بود در پاکسازی های توطئه آمیز استالینیستی، به اتهام حمایت از رویزیونیست ها، در سال 1937 بقتل رسید- و چنگیز نزد پدر بزرگش در دامن کوه و صحرا، میان چادر و چراگاه رشد نمود. به این سبب قرقیزستان در آثار ادبی او جای خاصی دارد. غیر از آن ، داستان هایش، تصفیه حسابی حسابگرانه با گذشته استالینیستی شوروی نیز است. آیتماف بعدها در دانشگاه به تحصیل مهندسی کشاورزی و باغ وحش شناسی پرداخت و با کشف استعداد قلم زنی اش، اجازه یافت تا در دانشگاه نویسندگی مسکو نیز به تحصیل بپردازد.

او یکی از نخستین نویسندگان دوره آزادی های گلاسنوس زمان گورباچف بود که به مسایل جدیدی مانند : اعتیاد، رشد دین، محیط زیست، شکار غیرقانونی و غیره میپردازد. داستان و رمانهای او میان افسانه و واقعگرایی در نوسان هستند. داستایوسکی، بولگاکف و همینگوی را میتوان از جمله آموزگاران ادبی او بشمار آورد. او غیر از زبان قرقیزی، غالب آثارش را بزبان روسی نوشت تا شاید با کمک ترجمه آنان، وارد ادبیات جهانی شود. او در زمان گورباچف، سفیر شوروی در لوکزامبورگ و از سال 1995 به بعد سفیر جمهوری قرقیزستان در بروکسل شد . از جمله جوایز دریافتی آیتماف : جایزه لنین در سال 1963 ، جایزه دولتی شوروی در سال 1983، و جایزه ادبی کشور اتریش در سال 1994 میباشند.

آیتماف خالق آثار ماندگار و دایه با گلزری ، نخستین معلم، نوول جمیله ، مرد جوان و دریا، نمایشنامه صعود به قله فوجی یاما، کشتی بخاری سفید، ابر سفید چنگیزخان، یک روز طویل تر از زندگی، میدان اعدام، و اتوبیوگرافی دوران کودکی در قرقیزستان ، هستند.

اودر آثارش به برخورد میان فرهنگ آسیایی و فرهنگ اروپایی - یا فرهنگ عشایری و فرهنگ صنعتی مدرن سوسیالیستی میپردازد ، و در پایان با کمک مارکسیسم، وحدتی دیاکلیتیکی بین آنان را، ممکن معرفی می نماید. احساسات، افکار، زندگی، آداب، رسوم، عناصر فولکلوریک، حساسیت زبانی، روانشناسی مردمی، سرنوشت، عقاید و فرهنگ آسیایی. مناظر زیبای وطن، اسطوره، افسانه، زورگویی و خودسری های بوروکراتیک استالینیستی، نیز در آثار او جای مهمی دارند.

اوموضوعات و مشکلات عملی نمودن سوسیالیسم در جمهوری های آسیایی شوروی سابق را نیز در آثارش به نقد می کشاند و به معرفی اسطوره و افسانه هایی می پردازد که همچون نیروی مذهبی یا سیاسی، برای ایدئولوژی مارکسیسم ایجاد دردسر می نمایند. در نوول مشهور او ، جمیله ، دختر قرقیز جوانی است که علیه اخلاق و فرهنگ سنتی به مبارزه می پردازد. و در داستان گلزری، بر اساس خوشبینی رئالیسم سوسیالیستی، خواننده باید با " آخر خوش شاهنامه " روبرو شود . این داستان او را شبیه نوول "پیرمرد و دریای " همینگوی بحساب می آورند.

۹. انجمن شکست خورده گان در جلسه ادبی هفته.

الیاس کانتی ، نویسنده تکررمانی و آواره ای بی وطن ، نامی است ادبی برای دو خاطره بعضی از اعضای یک محفل استثنایی . غالب اعضای انجمن "شکست خورده گان " شهر فلان ، تحصیل کرده های سابق کشورهای بلوک شرق مرحوم! هستند که در نظام جدید جهانی سرمایه داری، کار و شغلی نیافته ، تنها و بی کس و بی خانواده ، بدهکار و بیمار، گاهی هم تلافی ، سرخورده و وارفته ، انجمنی، به طنز، تشکیل داده و هر چهارشنبه پیرامون دلایل اصلاح یا نابودی شرایط موجود، بحث و جدل و چالش! میکنند. در جلسه گذشته ، نوید همرمزم افغانی، از سهراب ، هموطن ایرانی می پرسد که آیا او برنده جایزه نوبل ادبیات در سال 1981 را میشناسد؟ سهراب با قدری مکث و حالت شوک زده گی ، بالبخندی تلخ میگوید که انسان گاهی بدلیل شرایط خاص و فوق العاده ، وجود و گذر سالها، یاتاریخ های زمانی را متوجه نشده ، احساس نکرده ، یافراموش نموده است. مثلا اودراین سال نامبرده، تازه از شهرستان به تهران مخوف، آمده و شبها درهتلی طرفشویی میکرد ، و قبل از ظهرها درمسافرخانه ای ارزان در میدان توپخانه میخوابید ، وعصرها دنبال یافتن اطاقی اجاره ای از یک بنگاه معاملاتی به یک بنگاه اجاره ای دیگر سگ دوپی میکرد تا در آن شهر گران،شلوغ، مشکوک و پر از سوء ذن و تفاهم ، اطاقی مسکونی بیابد . مارسل ، عضو دیگر محفل فوق، که کار ادبی نیز میکند، داستان مصاحبه خود با الیاس کانتی ، نویسنده اتریشی-انگلیسی و برنده جایزه نوبل در سال 1981 را با آب و تاب و افتخار خاصی تعریف میکند. اواز یهودی بودن خود و کانتی استفاده کرده وازاو تقاضای قرار ملاقاتی برای یک مصاحبه می نماید. کانتی که خودرا همیشه تحت تعقیب مصاحبه کنندگان و ژورنالیست ها میدید، شماره تلفن اش را به مارسل میدهد و به او میگوید که چند ماهی دیگر با او در لندن تماس بگیرد تاچنانچه او وقت داشته باشد ، مصاحبه ای رانجام دهد و به مارسل توصیه میکند که بهتر است برای جلوگیری از مزاحمت سایرین، مخصوص خوانندگان آثارش، قبلا مارسل 2 بار تکرر زنگ

کوتاهي بزند تا کانتی بداند که تماس گیرنده، خودی است و او پای تلفن برود. خلاصه بعد از گریه و موش بازی های زیادی، مارسل به خانه کانتی میرود و با او مصاحبه را آغاز میکند. در طول مصاحبه، مارسل به این نتیجه میرسد که کانتی از تنهایی رنج میبرد و کسی سراغی از او نمیگیرد و ساعتها حاضر است برای مارسل از آواره گی هایش تعریف کند. نتیجه ای که مارسل از نقل این داستان میگیرد، این است که بعضی از اهل قلم چنان دچار خودخواهی و تنهایی میشوند که حاضرند در آن شرایط رنج ببرند ولی به تنهایی خود اعتراف نکنند تا یک زندگی معمولی رادرمیان خلق الله و خوانندگان آثارشان بگذرانند.

الیاس کانتی غیر از رقم بیشماری نمایشنامه های ناموفق، تنها یک رمان نوشت و آن رمانی با عنوان "کوری" است که در سال 1935 منتشر گردید. گرچه اواجمه دریافت کنندگان جایزه نوبل در سال 1981 و جایزه مهم ادبیات آلمانی، یعنی جایزه بوشنر، در سال 1972 است، ولی وی در دوران زندگی، به اندازه کافی شناخته نشد. منتقدین ادبی دلیل این گمنامی را وابسته نبودن آثار او به یک مکتب ادبی خاص میدانند. رمان کوری، بعدها به 14 زبان خارجی ترجمه شد و امروزه یکی از آثار مهم قرن بیستم بشمار میرود.

الیاس کانتی با افتخار خود را شاگرد نویسندگان اتریشی چون: بروخ، موسیل، و کراوس میدانست. او کراوس را یکی از بزرگترین نویسندگان ادبی خود نامید. کانتی در سال 1928 در برلین با برشت و اسحاق بابل، شخص آشنا شد. او این آشنایی را یکی از عوامل وسعت نظر و باز شدن دید جدید خود برای سالهای بعدی دانست. کانتی در حین سخنرانی برای دریافت نوبل، از 4 معلم خود یاد نمود: از کارل کراوس، یعنی بزرگترین طنز نویس آن زمان ادبیات اتریش، واز کافکا که به نظر او، با شرح جزئیات به انسان می آموزد که چگونه میتوان از آسیب و تهاجم کلی گرای بی زور و خشونت، در امان بود. کانتی از روبرت موسیل و هرمان بروخ نیز با احترام یاد نمود و گفت که اگر آنها زنده بودند، امروزه یکی از آنها در اینجا برای دریافت نوبل حاضر میشد و نه کانتی که شاگرد آن استادان کبیر و علمای عظام قلم! است.

رمان کوری، داستان یک شرقشناس است که به تنهایی در عالم کتابخانه خصوصی خود زندگی میکند و سرانجام آنها را به آتش می کشاند. این رمان شرح روانشناسانه یک روشنفکر دمدمی مزاج است که در دنیای مجازی و خیالی کتابها زندگی میکند و تنها وسیله رابطه اش با واقعیات خارج از خانه، کلفت خصوصی فلک زده اش است که در پایان نیز به همسری وی برگزیده میشود. این کتاب را میتوان نمایش و شرح تلقینی از خودبینی و روابط آسیب دیده انسان اسیر دیکتاتوری دانست. موضوع رمان، زوال و نابودی نظم و قوانین: اخلاقی، فکری و انسانی، بر اثر حاکمیت بربریت و توحش دیکتاتوری در جامعه و دولت است. ارزش هنری-فلسفی-عاطفی، این رمان را در ردیف آثار: جویس، موسیل و بروخ میدانند که به رمان سنتی، زمینه ای روشننگرانه داد. از جمله دلایل کمیته نوبل برای انتخاب این رمان، آزمون از: دورانیشی واقعگرایانه، اهمیت و شرف ایدهها، و نیرو و زیبایی خلاقیت هنری کتاب، نام برده شد. رمان کوری سالها بعد، در آمریکا با عنوان "برج بابل" منتشر گردید.

الیاس کانتی بین سالهای 1905-1994 زندگی نمود. پدر و مادر وی از بازرگانان یهودی اسپانیا بودند، ولی او خود در بلغارستان بدنیا آمد، در اتریش بزرگ شد، در انگلیس زندگی نمود و ملیت آنجاری پذیرفت، در آلمان به مدرسه رفت و در وین دکترای شیمی گرفت! با آمدن نازیها و الحاق اجباری اتریش به آلمان، کانتی به سبب یهودی بودن به لندن فرار کرد. زبان مادری و ادبی کانتی، آلمانی بود و در دانشنامه های عمومی او را اغلب نویسنده ای اتریشی-انگلیسی می نامند. مرگ پدر در کودکی باعث شد که او همیشه رفتار و نظری تحقیرآمیز نسبت به مقوله و حادثه مرگ داشته باشد. از جمله مشهورترین آثار او: کوری، زبان نجات یافته، داستان یک جوانی، صداهایی از مراکش، محاکمه ای دیگر، مشعلی در گوش، مقالات و جملات قصار، یادداشتها، احترامات زیادی هدر رفته، و نمایشنامه های: ازدواج، و کمدی خودخواهی، هستند.

کانتی در انگلیس به 20 سال مطالعه و تحقیق پیرامون رابطه انسان و جامعه پرداخت و در این رابطه در سال 1960 کتابی بی نظیر با عنوان "تودهها و قدرت" درباره رفتار روانشناسانه مردم منتشر کرد، این کتاب را سهمی در تحقیقات علمی-اجتماعی بشمار می آورند. کانتی میکوشد در این کتاب با کمک: اسناد، اسطورهها، و آداب و رسوم فرهنگی، برای تفهیم رفتار عجیب تودهها در رابطه با قدرت را، برای خواننده روشن نماید. این اثر مفصل علمی-جامعه شناسانه را باید کوششی برای درک زمان و جامعه دانست. کانتی با اشاره به سیر تحول رفتار انسانی در فرهنگ های ابتدایی و نشانه های آرکائیک آن، به زمان حال اشاره کند. آزمون از جمله دلایل اعضای جایزه آلمانی بوشنر به این کتاب: اشاره به اختلاف و تضاد میان قدرت و روشنفکری، تودهها و قریب های تبلیغاتی، اخلاق و مقاومت انقلابی، و زمان و ایدئولوژی، بودند. در نمایش نامه های ناموفق کانتی، میتوان نتایج اینگونه تحقیقات انسانی و اجتماعی را مشاهده نمود. پیرامون آثار اسحاق کانتی اشاره میشود که او خالق متونی: دقیق، روشن، نفوذگر و تاثیرآمیز بود.

Elias Canetti (1905 – 1994)

۱۰. خیابانی بنام آلبر کامو .

شهرداری شهر خیالی ناکجا آباد دریک همه پرسي عمومي از ساکنین محله-جهنم زیرپای شما- تقاضا

نموده که پیرامون نامگذاری خیابانی بنام آلبر کامو شرکت نمایند. توضیح اینکه، آلبر کامو، نویسنده اگزیستانسیالیست فرانسوی، 44 ساله بود که جایزه ادبیات برای نوبل دریافت کرد، و 47 ساله بود که در اثر یک سانحه اتومبیل جوانمرگ گردید.

جانبداری اوازیسیاست استعماری فرانسه در جنگ استقلال طلبانه مردم الجزایر سبب بدنامی اش در میان روشنفکران عرب و ترقیخواه جهانی شد. روشنفکران چپ هم آنزمان در فرانسه، بدلیل اعتراضات و فعالیت های ضد استالینیستی کامو، به طرد او پرداختند.

مکتب ادبی و فلسفی اگزیستانسیالیسم رامیتوان محصول دوران شکست، ناامیدی، پوچی، سرخورده گی، شکست، شک و تردید بخشی از جوانان و روشنفکران غرب، بعد از فاجعه جنگ جهانی دوم دانست. در کشورهای عقب افتاده، غیردمکرات جهان سوم نیز به دلیل حضور خشن دیکتاتوری و تحت پیگرد قرار گرفتن روشنفکران و اهل قلم، در آغاز عده ای به ترجمه و تبلیغ اگزیستانسیالیسم ادبی پرداختند و سعی کردند آنرا بومی و وطنی نمایند تا جبران قدغن شدن اندیشه های سوسیالیستی یا ترقیخواه را بنمایند.

حال بازگردیم به جلسه تصمیم گیری خیالی برای نامیدن خیابانی بنام کامو. موافقین و مخالفین او دلایل خود را بصورت زیر مطرح می نمایند:

خانم هانا آرنه، به علت فعالیت های کامو در شورای ملی مقاومت ضد هیتلر در زمان اشغال فرانسه، او را مبلغ انسانیت میداند. یعنی اوانسانگرایی است بدون شوینیسم و ناسیونالیسم. به نظر هانا آرنه، کامو برای شناخت و معرفی بهتر و دقیقتر انسان اروپایی، پرداختن به روانشناسی او را توصیه میکند. گونتر گراس یادآوری می نماید که اواز کامو درس آزاده گی را آموخت. چون گرچه کامو در رابطه با آینده بشر ناامید بود، ولی خواننده را همیشه تشویق به مبارزه و مقاومت میکند. او، کامو و قهرمان اسطوره ایش، سیسیفوس را آموزگاران مبارز و پرتلاش مقدس خود میداند.

در میان مخالفین کامو حاضر در جلسه، یک سوسیالیست طرفدار استالین وجود دارد که آلبر کامو را وکیل و مدافع آزادی فرد میداند تا نجات جمع. او اشاره میکند که کامو، پدیده اگزیستانسیالیسم و آبزورد بودن در جوامع مشهور به سوسیالیستی بودن، سابق را عمده میکند.

ادوارد سعید میگوید که کنراد و کامو، نه تنها نماینده فکری جهان بینی غرب بودند، آنها حتی اتوریته و حاکمیت کشورهای غرب در جهان سوم را نیز تبلیغ می نمودند. محمد دیب، نویسنده الجزایری اشاره میکند که کامو به اشاره داستایوسکی، که مدعی مرگ خدا بود، اومرگ انسان را پیشگویی مینمود. و رشید میمون، همکار او، شکایت میکند که هومانیزم کامو، فقط در مرزهای اروپا، شامل حال غربیها بود و نه عربها.

طالب ابراهیم، نویسنده دیگر عرب، به اعتراض میگوید که، جایزه نوبل، حق افراد جهانوطن و انترناسیونالیست است و نه سهم افرادی مثل کامو که نمیتوانند از ناسیونالیسم فرانسوی خود در جنگ الجزایر بگذرند. چارلز بوکوفسکی، نویسنده ادبیات آسفالتی، توضیح میدهد که مرگ هنری و فرهنگی کامو بر اثر سانحه اتومبیل نبود بلکه از آن لحظه ای شروع شد که او شروع به سخنرانی های رسمی در سالن های گردخورده دانشگاهها نمود. نویسنده دیگری بنام امیل سیوران از خاطره ای تعریف میکند که براساس آن، یکبار کامو بعد از مطالعه کتابش به او نصیحت میکند که نویسنده نباید خود را درایره شیطانی ایدئولوژیها محبوس کند.

آنچه امروزه درباره کامو میتوان گفت، اینست که او زیر تاثیر فلسفه مرسوم اگزیستانسیالیسم آندوره، نماینده ادبیات اگزیستانسیالیستی در فرانسه شد. طبق آماری، سالانه در مجلات فرهنگی کشورش حدود 30 تا 70 مقاله در باره او منتشر میشود. کامو نویسنده ایست اخلاقگرا که آثارش مشهوریت جهانی دارند. اهمیت او در فرهنگ غرب در قرن بیستم، دست کمی از تاثیر افرادی چون: مارکس-نیچه-فروید- ندارد. او همچون همه هنرمندان بزرگ قبل از خود، خالق اسطوره هایی شد که انسان غربی با کمک آنها حتی امروزه دست به گریبان است. در محیط های فرهنگی، کامو را در کنار مشاهیری چون: کافکا-نیچه-همینگوی-فاکنر-داستایوسکی-بکت-یونسکو، قرار میدهند. کامو را میتوان: نویسنده-فیلسوف- نمایشنامه نویس-روزنامه نگار-مقاله نویس-ناشر- ویراستار-هنرپیشه-فیلمساز-دانست. او میگفت، حتی جایزه نوبل نمی تواند مزد واقعی انسان در جامعه و جهان آبزورد غربی باشد، یعنی هیچکس مزد حقیقی خود را در دنیای پوچ و بی معنی فعلی دریافت نمی کند.

درباره بیوگرافی کامو می توان گفت که او در سال 1913 در خانواده ای فرانسوی در شمال الجزایر در کنار دریای مدیترانه بدنیا آمد، جایی که خرابه های تاریخی روم باستان هنوز در زیر باد و آفتاب خودنمایی می کنند. و در سال 1960 در فرانسه درگذشت. کامو از خانواده ای کارگری و فقیر برخاسته بود. او دوران جوانی و کودکی خود را در الجزایر گذراند و بعد از تحصیل رشته فلسفه، مدتی کارمند دولت بود.

کامو میگفت که او اهل سیاست نیست و علاقه ای به آن ندارد، چون هیچگاه نمیتواند مرگ دشمن و یا رقیب خود را آرزو کند. او ادامه میدهد، گرچه انسان موجودی کوشا و پیگیر است، ولی جبر پوچی، نیهیلیستی، و بی معنی بودن زندگی، همه جا برا حاکم است. کامو هستی وجود و حضور انسان در تاریخ و جامعه را آبزورد و پوچ میداند. عده ای کامو را نماینده فلسفه لادری شکاکون قدیم نیز بحساب می آورند. منتقدین کامو، درباره او مینویسند که افکار و ادعاهای اخلاقی اش زیر ساده لوحی و ساده گرایی تفکر سیاسی خطرناکش مستتر هستند.

منتقدین چپ، کامو را زیر تاثیر خرافاتی سرنوشت تاریخی میدانند که به قبول روابط سرمایه داری و تبلیغات ضد کمونیستی می پردازد. کامو در مصاحبه های گوناگون، اتهام اگزیستانسیالیست بودن

خود را رد کرد و گفت، او نه از نظر مذهبی مانند: پاسکال-کیرکگارد-یاسپر- و نه در شکل آتیه ایستی آن مانند: هوسرل-هایدگر- روسو- اگزیستانسیالیست است. کامو آرزو میکرد که مانند کیریلیف در رمان- دیوهای-داستابوسکی، خود کشی کند تا بتواند بعدها در لباس و عیای خدا دنیا باز گردد. از مشهورترین آثار کامو کتابهای: طاعون-بیگانه-اسطوره سیسیفوس-انسان در شورش-سوئ تفاهم- وضعیت اضطراری- هستند. آثارش شامل ژانرهای: رمان-نول-داستان-نمایشنامه-مقاله-گزارش-می باشند. تاچندی پیش، حدود 12 میلیون از کتابهایش، مخصوصاً دو اثر مشهور او: بیگانه-و طاعون- بفروش رفته اند. کتابهایش در بعضی از کشورهای غربی، بخشی از برنامه های درسی مدارس هستند. بنظر جامعه شناسان، خریداران آثار کامو، معمولاً روشنفکران اقشار متوسط و طبقه مرفه جامعه شهری هستند. در کتابهای تاریخ ادبیات، غالباً هومانیزم و انسانگرایی کامو، با روشنگری و روشنفکری سارتر مقایسه می شوند.

کامو رمان طاعون و مقاله بلند سیسیفوس را تحت تاثیر مقاومت زیرزمینی در برابر فاشیسم آلمان نوشت. گروهی از منتقدین، رمان طاعون کامو را اعلان جرمی علیه خدای بی خیال و بی خبر میدانند. دو مقاله: اسطوره سیسیفوس-و انسان در شورش- مسئولیت انسان در جهان آیزورد را نشان میدهند. سیسیفوس. قهرمان کتاب، بدلیل پشتکار، عشق و شور و درد و رنج بیکرانیش، قهرمان و سنبل فلسفه آیزورد است. غالب پروژههای ادبی-فرهنگی کامو، شورش و اعتراض فردی، انسان از خودبیگانه، غربی را برای يك هستی بامعنی نشان میدهند. کتاب مجموعه مقاله های او یعنی-انسان در شورش-سبب جدایی، اختلاف و دشمنی اش با سارتر، نویسنده دیگر و عملگرایی اگزیستانسیالیست گردید. این کتاب بدلیل جدل بین دو نویسنده فوق، درجو فرهنگی قشر کتابخوان اروپا، بسیار مطرح و مشهور گردید. گروهی این کتاب را سطحی، غیرعلمی و جنجالی میدانند، چون در 378 صفحه این کتاب، از 160 نام نویسنده، 98 شخصیت تاریخی، 20 شخصیت اسطوره ای نام برده میشود. به این دلیل، بنظر آنها، این کتاب نمی تواند جدی باشد. سارتر و کامو در سال 1952 به دلیل انتشار کتاب فوق ازهم جدا شدند. به نظر کامو، هستی و وجود بطور آزاد و دلخواه در جهان وجود ندارند، چون خود آزادی، مقوله ای آیزورد و پوچ است. طبیعت، تاریخ و جامعه فقط ایستگاههایی هستند برای درک و احساس بهتر دردسر آیزورد بودن زندگی. به عقیده کامو، آنهايي که به پیروزی تاریخ باور دارند، به خود اجازه میدهند از وسیله کشتار و ترور دیگران نیز استفاده کنند. یا اینکه سارتر برای رنجبران و یا بفول خودش پرولتاریا، خواهان هزار وکیل و مدافع است، در صورتیکه آنها احتیاج به يك برادر واقعی و دلسوز دارند. از جمله دیگر ادعاهای عجیب و غریب کامو، این است که میگفت، آزادی مطلق موجب دیکتاتوری مطلق خواهد شد. با این وجود به عقیده اهل نظر، در آثار کامو، رابطه انسان با خدا-تاریخ-ارزشهای انساندوستانه-به مراتب عمیقتر از کولی بازیهای سارتر، می باشند.

اختلاف دیگر این دو نویسنده این است که مثلاً، کامو آیزورد بودن هستی را جدی میگیرد، ولی سارتر فقط ادعای پیامبری میکند و بعد از مدتی پشیمانی به تصحیح حرفهای قبلی خود میپردازد. گرچه اختلاف آندو بر اثر موافقت و مخالفت با سیاستهای استالینیستی آنزمان احزاب کمونیستی غرب بود، سارتر، کامو را يك روشنفکر بورژوا و لمپن میدانست. به ادعای سارتر، کامو تمام انقلابات نسل بشر از سال 1789 تاکنون را رد میکند، چون به نظر کامو، همه کوشش انقلابیون این بود که بجای خدا، انسان را روی اهرام ارزشها بنشانند. از نظر صداقت تحقیقی و مطالعه علمی، به ادعای بعضی از منتقدین، کامو فقط به مطالعه سطحی، نشریاتی، و دست دوم آثار: مارکس-انگلس-کیرکگارد-هوسرل-هایدگر-سارتر- پرداخت. کامو خود را بیشتر زیر تاثیر ادبیات یونان باستان و آثار افلاتون میدانست. او قهرمان رمان جنگ و صلح-تولستوی، یعنی ناتاشا را محبوب ترین چهره زن ادبیات مورد علاقه اش میدانست. کامو مهمترین ارزشها را حقیقت میدانست و میگفت که آثار هنری باید همیشه منعکس کننده این مقوله مهم باشند.

۱۱- سارتر و کامو، از جهنم سرمایه داری تا دوزخ استالینیزم .

ادبیات فلسفی غرب .

Albert Camus (1913-1960), Albert Camus (1913- 1960), Jean-Paul Sartre (1905- 1980)

سارتر و کامو هر دو فرانسوی، هر دو برنده جایزه نوبل در ادبیات، هر دو عضو شورای ملی مقاومت فرانسه علیه فاشیسم اشغالگر آلمان، و هر دو ادیب و فیلسوف مکتب اگزیستانسیالیسم بودند که بدلیل موضعگیری روی فلسفه مارکسیسم باهم اختلاف پیدا کردند. سارتر خود را قربانی سرمایه داری- و کامو نظراتش را ناشی از نفوذ عقاید استالینیستی میان روشنفکران فرانسوی میدانست.

آلبرت کامو (1913-1960) برای چپ های کمونیست فرانسه یک دشمن ایدئولوژیک و یک بورژوا بود، برای راستهای فرانسه او یک فاسد و یک چپ نما بحساب می آمد. او در رابطه با انقلاب روسیه در سال 1905 می پرسید که آیا "هدف وسیله را توجیه میکند؟"، باین وجود کامو نه تنها از جمهوریخواهان اسپانیا در زمان جنگ داخلی علیه فاشیسم- بلکه از کمونیستهای محکوم شده یونان در زمان کودتای نظامیان در آن کشور، دفاع کرد. او نکوشید تا بدلیل تراژدی هستی، با کمک امید مسیحی و آرمانهای مارکسیستی بخود دل داری دهد. او آتیه ایسم را نیز رد کرد چون آنرا نیز نوعی عقیده میدانست، گرچه اگزیستانسیالیسم او را یک الاهیات سکولار، با تمایلات مطلقه میدانند. وی به تقلید از دکارت میگفت: "من شورش میکنم، پس

هستم". شورش او را نه انقلابی و نه تروریستی میدانند. او برای فرار از پوچی جهان، خودکشی را نیز توصیه نمی نمود. وی میگفت که هنر و زیبایی نباید در خدمت حزب بلکه در خدمت درد ورنج و آزادی انسان قرار گیرند. اومدعی بود که فقط در لحظات کوتاهی که انسان به وضعیت خودآگاه میشود، به تراژدی هستی و زندگی اش واقعا پی میرد.

وجه مشترک میان سارتر و کامو را عشق رادیکال آنان به آزادی و حقیقت بشاش اراده خواهی میدانند. اختلاف او با سارتر به سبب ضدکمونیست بودن وی و تفسیری قدری-سرنوشتی از تاریخ است که به نظر چپ ها موجب پذیرش روابط غیرعادلانه سرمایه داری میشود. کامو یک روشنفکر ایده آلیست، اخلاق گرا، و ضدکمونیست بود، و سارتر کوشید تا ایده آلیسم او را افشانماید. سارتر به سبب مارکسیست بودن همیشه در جستجوی وحدت با کمونیستهای فرانسه بود. کامو در مخالفت با نیچه، هایدگر و سارتر، خواهان مقاومت؛ حنادشرایط پوچی بود و نه تسلیم عقل گریزی این سه متفکر.

کامو پوچی هستی و جهان را غیرقابل تحمل و آبرورد میدانست. اومیگفت باید به اشکال گوناگون علیه این آبرورد بودن لجاجت نمود. او استثمار، استعمار، استعمار؛ حکم اعدام، استفاده از خشونت و حاکمیت دیکتاتورها را ز جمله پدیدههای وجود پوچی و آبرورد بودن در جهان و جامعه میدانست. او به کوشش برای شرح جهان با کمک فلسفه متافیزیک و راه نجات متافیزیکی انسان پایان داد. وی برای مبارزه مستقل و مخالف دیکتاتوری، خود را هنرمند، نویسنده، و فیلسوف میدانست.

کشف مهم دیگر کامو این بود که مدعی شد که اروپا دیگر در مقوله های آزادی فکر نمیکند بلکه اسیر مقوله های سرنوشت دنیال راه حل میگردد. او میگفت که برای نسلهای آینده ارثیه اخلاق و هومانیسیم رادرفرنگ فرانسویان بجا گذاشته است. وی به افشای قاطعانه ظاهر زیبا پرداخت که زیر پوشش واقعیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را تبلیغ میکنند تا رونق بیشتری یابند. او غیر از مسئله مرگ، مقوله های سعادت، آزادی و لذت را انسانی میدانست. نظرات وی پیرامون موضوع مرگ، سقراطی و لادری (آگوستی) هستند.

سارتر (1905-1980) در بازداشتگاه فاشیسم در زمان جنگ جهانی دوم در آلمان با آثار هایدگر آشنا شد. او بعد از مدتی با کمک مدارک جعلی توانست از زندان فرار کند و خود را به شورای ملی مقاومت فرانسه برساند. اگر هایدگر در خدمت فاشیسم آلمان بود، سارتر کوشید تا بعدها در خدمت چپ رادیکال باشد. او سعی نمود تا به فلسفه خود پایه ای مارکسیستی بدهد. برای سارتر تا پایان عمر، مارکسیسم یک فلسفه غیر قابل بحث زمان ما بود. او فلسفه حاکم زمان خود یعنی فلسفه نوکانتی را "فلسفه هضم" نامید چون آن کوشید تا بقیه فلسفه های قرن بیست را غورت دهد و مفاهیم آبستراکت، صوری، و مجازی را تهوع نماید. او همچون مارکسیستها تقاضای عملگرایی میکند و میگوید انسان چیزی نیست غیر از آنکه آن چیزی که از خود می سازد. وی بعد از دیدار از شوروی در سال 1954 نه تنها از استالین بلکه بعدها از مائو، کاسترو، و سازمان چریکی ارتش سرخ آلمان دفاع نمود. بعدها تضادها و اشتباهات عمل سیاسی و اخلاقی او باعث انتقاد قرار گرفت و از وی پرسیدند چگونه او توانست از سیستم هایی توتالیتارمانند استالینیسیم دفاع نماید. باید یادآوری کرد که سارتر بدلیل از دست دادن پدرش در دوران کودکی، همیشه خود را محصول سرمایه داری و کاپیتالیسم میدید.

فلسفه سارتر همچون فلسفه راسل تئوری و عمل؛ یعنی وحدتی از هر دو است. وی چون راسل نه تنها خالق آثار فلسفی بلکه نویسنده آثار علمی عامیانه، ادبی و مقاله گونه است. او چون راسل عضو هیچ حزب و نماینده رسمی هیچ ایدئولوژی و مکتب فلسفی نبود، چون زندگی و نظریه هایش در خدمت آزادی بودند. وی سرانجام در سال 1967 دبیر تربیون راسل علیه جنایات آمریکا در جنگ ویتنام گردید. برای سارتر، هستی انسان هم معنی است با آزادی انسان. در نظر او انسان محصول اتفاق است و باید از پوچی و هیچی خود چیزی بسازد چون آنکس که با سرنوشت سرشاخ نشود، از آزادی خود سودی نخواهد برد. در نظر او انسان بدلیل آزادی اش، مجبور است در تمام عمر از قدرت تصمیم و آزادی انتخاب خود استفاده نماید. در نظر سارتر آتیه ایست، انسان مسئول خود است چون به خدا نمی توان امید بست، انسان نه تنها برای خود بلکه برای دیگران در جامعه نیز مسئول است. اگر سیستمیالیسم از آنجا هومانیتیست است چون انسان در آن قانونگذار است و به تنهایی باید تصمیم بگیرد. برای انسان نه خدا و نه جامعه مسئول هستند. سارتر مرد عمل و تصمیم است چون میگوید که هر انسانی میتواند از خود فردی خاص بسازد. شعار خود آزادی سارتر: "ما مازاد تولید هستیم، پس هستیم". است، با این وجود آدم اضافی با یک حالت تهوع نسبت به هستی، حق خودکشی ندارد.

گروهی سارتر را نه تنها یک آتیه ایست بلکه یک نیهلیست رادیکال میدانند. فلسفه او بیشتر تکنیکی است تا مسیحی. انگیزه های دوره باستان مانند خلافت، آزادی، و ترس از مرگ، در آثار او جای مهمی دارند. مبارزه او با هستی، آدم را بیاد آثار ارنست همینگوی می اندازد که نمایشگر احساس زندگی انسان غربی در قرن بیست بودند. اومیگفت که زندگی، طرح کامل و پایان یافته ای نیست بلکه آن در تحول دائم است. وی مدعی بود که انسان در شرایطی است که تمام حمایت های امنیتی متافیزیک از بین رفته اند. امروزه گفته میشود که آثار سارتر اعصاب زمان خود را هدف قرار دادند. او چهره ای جذاب در فضای فرهنگی- اجتماعی فرانسه شد چون او بخشی از توفان مخفی زمان خود را آشکار نمود. سارتر در سال 1968 بعد از سرکوب جنبش "بهار پراگ" توسط استالینیست ها موضعی ضد کمونیستی و ضد شوروی بخود گرفت.

گروهی از محققین مدعی هستند که آثار هایدگر در زندان آلمان، فکر و اعمال بعدی سارتر را تحت تاثیر خود قرار دادند. گرچه سارتر خیلی از مفاهیم هایدگری را مورد استفاده قرار داد، هایدگر در نامه معروف "هومانیسیم" از فلسفه سارتر فاصله گرفت. گروه دیگری او را نه تنها شاگرد هایدگر نمیدانند بلکه یادآوری

می نمایند که سارتر مخالف هراتوریته، معلم و سازمانی بود. سارتر در فلسفه هستی شناسی، بیشترین ارسطو و پارمیندس متکی است تا به نظرات سقراط. او در آثارش به سه پرسش مهم می پردازد: ادبیات چه نقشی در جامعه دارد؟ روشنفکر چه رابطه ای با انقلاب دارد؟ آیا مکتب اگزیستنیالیسم یک مکتب هومانستی است؟؛ چیزی که آلمان مارکسیسم و اگزیستنیالیسم را از هم جدا میکرد. او در مقابل فلسفه های خرده بورژوازی ترس و همدردی، جمله "انسان به آزادی محکوم است" را قرارداد. وی ماتریالیسم دیالکتیکی را افسانه و اسطوره انقلاب نامید چون آن مانع سیاست انقلابی و محدودیت آزادی و حقوق انسانی میشود. آثار سارتر آلمان موجب چنان گردبادی در فرانسه شدند که هایدگر مجبور شد از آنان فاصله بگیرد.

رمان "تهوع" سارتر نخستین رمان اگزیستنیالیستی غرب بود. با کتاب "ادبیات چیست؟" او روی مسئولیت ادبیات تاکید نمود. وی در آنجا برای ادبیاتی مسئول، اجتماعی، سیاسی، خط دار و متمایل تبلیغ میکند. او میگفت که تهوع انسان از اشیاء و انسانها باعث شد که انسان به تحقیق پیرامون خود بپردازد. کتاب اتوبیوگرافی او یعنی "واژه ها" در این رابطه نوشته شد. کتاب "بیوگرافی فلور" او آخرین اثر ساختارگرایان علیه مکتب اگزیستنیالیسم است که در دهه 60 قرن گذشته انحلال و انحراف اگزیستنیالیسم را نشان میدهد. او میگفت که ادبیات بطور خیالی به خلق جهانی می پردازد که خواننده در آن باید مسئولیت آزاد را عملی نماید. سارتر اشاره میکند که حتی آزادی، وضعیت نهایی نیست بلکه مانند حقیقت راهی است که مدام باید تعمیر شود و مورد حمایت میارزه انسان قرار گیرد. سارتر را نماینده رادیکال فلسفه اگزیستنیالیسم فرانسه میدانند؛ فلسفه ای آنتروپولوژی و انسانشناسانه که بعنوان فلسفه زندگی بشمار می آید.

۱۲. شاعر و پیشگویی سیاسی .

آلکساندر بلوک ، شاعر سمبولیسم . Alexander Block (1880 – 1921)

به آلکساندر بلوک ، شاعر و نمایشنامه نویس روس ، رهبر و نماینده مکتب ادبی سمبولیسم ، لقب پیامبر و پیشگو را داده اند . او در اشعارش به موضوعات دو انقلاب 1905 و 1917 روسیه پرداخت . وی نابغه ترین و ظریف ترین شاعر سمبولیستهای روس است . بلوک با دوری از قافیه گرایی شعر کلاسیک ، پایه گذار شعر نو شد . وی تنها شاعر سمبولیستی بود که بعد از انقلاب اکتبر در شوروی مورد احترام مقامات حزبی قرار گرفت . برای بعضی از سمبولیستها او پیامبر ادبی جدیدی بود . ادعا میشود که او در سال 1908 در اشعارش ، جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر 1917 را پیش بینی کرده بود . اشعار او همچون رمانهای داستایوسکی تصویری از فقر و ابتذال شهرهای انبوه سرمایه داری روسیه تزاری هستند . اسلومین مینویسد که او آخرین شاعر روسیه تزاری و نخستین شاعر روسیه سوسیالیستی بود . در اشعار او یک استعاره " زنانگی ابدی " ملاحظه میشود .

آلکساندر بلوک در سال 1880 در شهر پتروگراد روسیه دنیا آمد و در سال 1921 در آن شهر در سن 41 سالگی درگذشت . از طرف پدری او از یک خانواده پزشک آلمانی و از طرف مادری از یک خانواده اشرافی روسیه برخاسته بود . پدر وی استاد دانشگاه بود و او خود در دانشگاه به تحصیل رشته حقوق و لغت شناسی کهن پرداخت . وی با دختر مندلیف ؛ شیمیدان معروف روس ازدواج نمود . انقلاب 1905 و جنگ روسیه و ژاپن موجب شدند که او بسوی موضوعات میهن پرستانه برود .

آثار او شامل شعر ، نمایشنامه ، مقاله ، یادداشتهای روزانه ، و ترجمه هستند ؛ از آنجمله – مجموعه اشعار ، صورت برفی ، سکاها ، بانوی زیبا ، در باره روسیه ، روزا و صلیب ، خانه نمایشی کوچک ، خوشحالی غیرمنتظره ، ماسکی از برف ، زمین در برف ، اشعار ایتالیایی ، هستی روسیه ، زن ناشناس ، دوازده ، در باره شرایط امروزی سمبولیسم در روسیه ، کارخانه ، جهان و جنگ ، خطاب به الهه الهام ، خلق و روشنفکران ، شاهین ، بحثی در باره هنر و سیاست ، فرد و سقوط هومانیسم ، نمایشنامه ناشناس ، و نمایشنامه روزا و صلیب ، هستند . درامهای او بسبب نئورمانتیک نوشته شده اند . در شعر " بانوی زیبا " او به الهه ، عشق ، و اروس ، یک معنی مذهبی عرفانی میدهد . در شعر دوازده او ، 12 افسر گارد سرخ حین انقلاب اکتبر در شهر پتروگراد رژه میروند . گورکی این شعر را طنزی در باره انقلاب اکتبر میدانست .

بلوک بعدها در مجموعه اشعارش از شعر " بانوی زیبا " فاصله گرفت . در اشعار او اشاره ای به شهر پتروگراد میشود که شلوغ و پر سرو صدا ، با قهوه خانه های زیاد ، زیرزمین های تاریک ، کوچه های تنگ ، فواحش ، سرمایه ، صنعت ، پرولتاریا، و غیره است .

بلوک در نوجوانی هوادار شاعران رمانتیک مانند گوته ، هاینه ، و آیشندرف بود . در نمایشنامه نویسی او احترام خاصی برای ایپسن و استرینبرگ قائل بود . او از نظر شعری زیر تاثیر پوشکین و لرماتوف و از نظر فلسفی هوادار ولادمیر سولوف و فلسفه عرفانی مذهبی وی بود . بلوک ، یک منقد ادبی و مترجم زبردستی نیز بود . او به ترجمه بعضی از آثار هاینه ، بایرون ، یاکوبسن و گریبنارس به زبان روسی پرداخت . آثار ترجمه شده بلوک تاثیر مهمی روی ادبیات روس گذاشت . اشعار خود بلوک نقطه اوج مکتب سمبولیسم روس است . او در شعرش تصویری ایمپرسیونیستی از زندگی روسیه پیش از انقلاب میدهد . بلوک روی فوتوریستها نیز تاثیر مهمی از خود بجا گذاشت . وی پایان یک دوره ادبی

روس را که از زمان پوشکین شروع شده بود، نشان می‌دهد. اشعار او نوعی آینده‌گرایی در ادبیات روس را نیز مژده می‌دهند.

گرچه او از خانواده‌ای مرفه برخاسته بود، در اشعارش نارسایی‌های اجتماعی روسیه نیز مشاهده می‌شوند. او در ادبیات شوروی بعد از انقلاب با مکتب سمبولیسم قطع رابطه نمود. بلوک بعد از انقلاب 1905 به موضوع شورش خلق روس و عشق به روسیه پرداخت. گرچه او خود از فرهنگ قدیم بورژوازی روسیه برخاسته بود، به انتقاد از آن پرداخت. بلوک در بحث و جدل مکتب ادبی سمبولیسم در سال 1910 فعالانه شرکت نمود. در پایان عمر او از رفتار بلشویکها سرخورده شد و اعتراف نمود که موسیقی جهانی در نظر او لال شده است. بلشویکها ولی به او اجازه مهاجرت و خروج از شوروی را ندادند.

بلوک بعد از شکست انقلاب 1905 روسیه، شاعر اجتماعی و انتقادی شد و از عرفان مذهبی بسوی واقعیات اجتماعی رفت. او در شعر "دوازده" پیروزی انقلاب اکبر را تبریک گفت و از شعر عرفانی "زیباترین بانو" فاصله گرفت. او از روسیه بعد از انقلاب در مقابل فرهنگ غرب دفاع نمود. وی در آغاز انقلاب به کوشش برای آفرینش فرهنگ جدید سوسیالیستی پرداخت. در نظر او "زنانگی" فلسفی نشانه پشاشی زندگی است. او سمبل تمام سمبلها را، زن و عروس و همسر و الهه میدانست. خدمت آلکساندر بلوک به بلشویکها بعد از انقلاب اکبر با مرگ زودرس او به پایان رسید.

۱۳. آنا تول فرانس

زنده گی نامه های آماده ی پیش از مرگ ! Anatole France (1844-1924)

آنا تول فرانس، رمان نویس، منتقد ادبی و برنده جایزه نوبل سال 1921 پیش از بیست سال، یعنی تا آغاز جنگ جهانی اول، از پرخواننده ترین نویسندگان اروپا بود. به روایت تاریخ، بعد از مرگ در سال 1924، چنان بیوگرافی‌های گوناگون درباره اش منتشر شد که انگار نویسندگان آنها، سالها خود را برای مرگ او آماده کرده بودند. او حدود بیست سال، یعنی تا آغاز جنگ جهانی اول، پرخواننده ترین نویسنده فرانسوی بود. چون اوعضوریسمی نویسندگان جمهوری سوم فرانسه بود، بعد از مرگ، یک مراسم خاکسپاری دولتی سراسری برایش انجام شد، گرچه یکسال بعد از دریافت نوبل، آثار او در لیست کتب سیاه کلیسا قرار گرفته بودند. آنا تول فرانس نوشته بود که بدون تجدید نظر در قانون مالکیت شخصی، امکان هیچ اصلاحی در جامعه وجود ندارد. از جمله سرزنشهای کلیسایی این بود که چرا او به دنبال روی از: ولتر، رابله، و دیدرو، به نابودی ارزشهای قدیمی همت نموده و سازمانهای حاکم مسیحی را زیر سوال برده بود. سوررئالیست‌های ادبی هم بدلیل شکاکي، ولترگرایی و اتهام اپیکورخواهي، به انتقاد شدید از آنا تول فرانس پرداختند. آندره برتون، بعد از مرگ فرانس در مقاله "لاشه‌ها" نوشت که اکنون زندگی ننگ آور یک همکار، نوکر و مطیع دولتی، نویسنده فرصت طلب، شکاک ناامید و بی احساس، به پایان رسیده است. این مقاله برتون آن زمان خشم بخشی از فرهنگیان فضای فرهنگی فرانسه را برانگیخت. آوانگارد‌های ادبی از آغاز قرن 20 تا کنون در آنا تول فرانس، یک منتقد هنری وابسته به گذشته و مملو از پیشداوریهای ارتجاعی، درباره ادبیات مدرن می بینند. چون در نظر آنها آنا تول فرانس از ادبیات جدید متنفر و سمبولیسم را، نوعی بیماری شکمسیرها یا قرتیها! میدید. سوسیالیستها نیز آنا تول فرانس را متهم به ارتجاعی بودن، نمودند، چون او امکان هرگونه شناخت و پیشرفت اجتماعی را در آینده، غیرممکن میدانست. بورژوازی! فرانسه هم موضع ضد مسیحی و مهربانی‌های او با سوسیالیسم، را هرگز نبخشید.

اکنون ادعا میشود که آنا تول فرانس در خارج از فرانسه مشهورتر است تا در کشور خود، گرچه مشهوریت او کمی رنگ باخته، ولی او را نویسنده اجتماعی مهمی بحساب می آورند. در دهه 20 قرن گذشته او نویسنده محبوب جمهوری سوم در فرانسه بود و فرانسه او را نماینده فرهنگ لاتین غربی خود بشمار می آورد. در خارج از فرانسه، توماس ولف و والتر بنیامین به نقد مثبت آثار او پرداختند. آنا تول فرانس در سال 1866 وارد یک محفل ادبی شاعرانه شد که به فرم اهمیت میداد و نه به محتوا. اوبا مویاساد و پروست جزو محفل "چهارشنبه‌ها" نیز بود. بعدها آنا تول فرانس در رمانهایش، بحرانهای: سیاسی، مذهبی زمان خود را به طنز کشید. اوسالها زیر تاثیر سنت متفکرین فرانسوی مانند: رابله، راسین، ولتر، دیدرو، و فلوبر بود. آنا تول فرانس در ژانرهای: رمان، نمایشنامه، ناول، شعر، مقاله، و نقد ادبی، دست به قلم زد. سه رمان او یعنی: گل‌های سوسن قرمز - تشنگی خدایان - و تقصیرات پروفیسور برنارد - شهرت جهانی یافتند. گرچه بعضی از منتقدین ادبی آثار او را سطحی، ولی سبک قلم نوشتاری او را زیبا بحساب می آورند. موافقین آثار آنا تول فرانس، او را نویسنده‌ای روشنفکر، با مطالعه و جامع‌العلوم! میدانند که خواننده میتواند در آثارش شاهد: انتقاد اجتماعی، طنز و شکاکي دیالکتیکی، و تجزیه و تحلیل علمی، باشد. کمیته نوبل از جمله دلایل اعطای این جایزه به او را: قدردانی از فعالیت خلاقانه - نیرو و شرف سبک زیباشناسانه- عشق قلبی به بشریت- و خون گرمی و مهربانی فرانسوی! نامید.

Anatole France آنا تول فرانس بین سالهای 1844 و 1924 در فرانسه زندگی نمود. او از خانواده‌ای خرده بورژوا! برخاسته بود. پدرش کتابفروش و مادرش، دختر آسیابانی بود. او سالها ویراستار یک بنگاه نشر معروف و کتابدار کتابخانه ملی پاریس بود.

تکیه گاه فکری او را، فرهنگ دوره باستان غرب و عصر روشنگری اروپا میدانند. او مسیحیت را دین غم و غصه، گریه و زاری نامید. همدردی وی با انسانها باعث شد که او طرفدار فلسفه شکاکی شود. او هدف زندگی روشنفکر را، مطرح کردن مسائل اجتماعی و احساس مسئولیت در زندگی میدانست. وی با نوشتن "داستانهای زمان حال"، یکی از مدافعین جمهوری و با نوشتن "جزیره پنگوئن ها"، یکی از منتقدین تیزبین جامعه بورژوازی شد. علاقه او به شاعران و روشنفکران قرن 16 و 18 و مخالفت با عرفان و انواع سبکهای چاپلوسانه درباری مرسوم، موجب جلب نظر خوانندگان زیادی برای آثارش شد. آنا تول فرانس در پایان قرن 19 به تقلید از ولتر و رابله، به استفاده از طنز و دیالوگ، و داستانهای خیالی و اسطورهها، در آثارش پرداخت. پیرامون آنا تول فرانس تا امروز قضاوتهای گوناگونی میشود، چون زندگی فکری و طبیعی او دچار تحولات مختلفی گردید. سخنرانی او در روز تحویل جایزه نوبل، به بهترین وجه تضاد شخصیت او را نشان میدهد. با اینوجود دهها سال، نسلهای جوان اروپایی اورامبارز راه عدالت و انساندوستی میدانستند. اودر دوران جوانی موضعی سنتی و ضددمکراتیک داشت و از ترس روزهای کمون پاریس، گویا از شهر به روستا فرار کرد. وی در ماجرای درایفوس با مقالات تیزبینانه خود به ناسیونالیسم شبه فاشیستی فرانسوی حمله نمود. صاحب نظران دلیل موفقیت او را: انتقاد طنزآمیز از سنتهای: سیاسی، دینی، و ناسیونالیستی، میدانند. سالها او در خارج، سنبل فرهنگ فرانسه بشمار می آوردند. ادعا میشود که او: روشنفکر، فروتن، تیزهوش، عدالتخواه، ضد ارتجاع و مخالف پیشداوری غلط و کورکورانه بود. دولت جمهوری سوم در سال 1924، هشتادمین سال تولد او را با شکوه و جلال خاصی جشن گرفت. تقاضا و فعالیت های صلحخواهانه او میان اختلاف فرانسه و آلمان پیش از جنگ جهانی اول، باعث خشم شونیستهای فرانسوی شد. آنا تول فرانس برای رد اتهام غیرملی بودنش، آزمان در 70 سالگی تصمیم به شرکت در جنگ جهانی اول، به نفع فرانسه گرفت.

غیر از کلیسا، بورژوازی، ناسیونالیسم، و آوانگارد های ادبی، سوسیالیستها نیز به انتقاد از شخصیت و نظرات متناقض آنا تول فرانس پرداختند، گرچه اودر پایان عمر، خود را کمونیست و جانبدار انقلاب اکبر شوروی، میدانست. او در اولین رمان خویش، از جمله در (خواسته های یوهان)، (گره لاغر و رنجور) و (تقصیرهای پروفیسور برنارد)، هنوز علاقه ای به مسائل اجتماعی یا عدالت خواهی نداشت، ولی در ماجرای محاکمه درایفوس به هواداری از سوسیالیستها پرداخت و سرانجام در سال 1921 رسماً عضو حزب کمونیست شد. منتقدین، آخرین اقدام او یعنی به کمونیستها پیوستن را نیز نتیجه ناامیدی و سرخوردگی روشنفکری اش میدانند و نه امید به آینده و یا انقلاب مردمی. با اینوجود او در غالب سالهای عمر خود، در راه سوسیالیسم، حتی در چهارچوبی محدود، فعال بود و میگفت که سوسیالیسم اجتناب ناپذیر و نتیجه بحران جامعه سرمایه داری نامرد است. او در نظام سوسیالیستی، محو و نابودی تعصب دینی و ناسیونالیسم را آرزو میکرد و در کتاب "روی سخره سفید"، اعتقاد به آینده بشر و اتوپی کمونیستی را مطرح نمود. فرانس در غالب رمانهایش به دفاع از دگراندیشی مذهبی، رعایت حقوق مدنی، سوسیالیسم دمکراتیک و رد راسیسم و بنیادگرایی پرداخت. او در رمان "تقصیر های پروفیسور برنارد"، احترام به انسان و فلسفه مثبت در زندگی را تبلیغ نمود، و در رمان "آشپزخانه ملکه پاغازی"، بقول منتقدین چپ، از موضع هومانیزم بورژوازی به انتقاد از مسیحیت میپردازد. موضع گیری های انتقادی، اجتماعی، واقعگرایانه ادبی او را میتوان در تریلوگی "داستانهای زمان حال"، شاهد دید، و در "جزیره پنگوئن ها"، او به انتقاد از سوسیالیستهای فرانسوی پرداخت. تعجب کارشناسان از آنجاست که خلاف رسم معمول آزمان، کمیته نوبل جایزه ادبی را به نویسنده 77 ساله ای داد که چند ماه قبل وارد حزب کمونیست شده و یکی از منتقدین کلیسای کاتولیک در فرانسه بود.

درخاتمه؛ یکبار دیگر اشاره ای به بعضی آثار او از جمله: اعتراض و شورش فرشته ها، تشنگی خدایان، زندگی یحیی مقدس، کلیسا و جمهوری، گل های سوسن قرمز، آشپزخانه ملکه پاغازی، خواسته های ژان، جزیره پنگوئن ها، درود به کشور شوراها، داستانهای زمان حال، و تقصیرهای پروفیسور برنارد، در اینجا میشود.

۱۴- نویسنده یانکی؛ کمی سوسیالیسم، قدری ناسیونالیسم ویا پاسیفیسم

(رابطه سرد انقلابیون پیشین با ادبیات سابق دشمن !)

زمانی که عکسش را نشان مامان! دادم، گفت اگر او را در مناطق نفت خیز جنوب می دیدی، فکر میکردی یکی از کارکنان شرکت ملی نفت ایران است.

قبل از آنکه جنبش دانشجویی غرب در دهه 60 قرن گذشته در رابطه با جنگ ویتنام شعار: "یانکی به خانه ات برگرد" را بدهد، صفت یانکی، دشنام گونه ویا تحقیرآمیز نبود، بلکه در آمریکا به هلندیهای مهاجری گفته میشد که غالباً دارای اسامی مانند: یان، یانز، یونس، یوهنا وغیره بودند.

شروود آندرسن، استاد مشهور داستان کوتاه در آمریکا، مهاجر هلندی نبود. اودر سال 1941 متاسفانه در سرحدات کشور یا کانال پاناما، سهواً خلال دندانی از درخت خاردار زیتون را غورت داد که باعث مرگش شد، بدون اینکه دست سازمان سیا یا موساد و غیره ذلک در کار باشد. گرچه او 7 رمان نوشت ولی اهل مطالعه در جهان او را یکی از پیشگامان هنر داستان کوتاه نویسی مدرن میدانند. سبک نوشتن او بعدها

روي نويسندگان آینده مانند فاکنر، همينگوي و جان اشتاين بک اثر گذاشت. ناتانل وست به تقليد از او، انتقاد اجتماعي در ادبيات را تا مرز داستان عجيب و غريب و گروتسک، بشکل ناشناسي در آورد. امروزه در باره او گفته ميشود که وي معلمي است که درسايه شاگردانش قرار داشت چون مشهوريت بعدي همينگوي و فاکنر بيش از او گرديد. آندرسن کوشيد تا زبان ساده و بي آرايش اقشار پايين جامعه را وارد ادبيات کند. اوبه انتقاد از نابودي هومانيسم در عصر صنعت پرداخت و از سودجويي، منفعت طلبي و ماترياليسم فردگرايانه در آمريکا شکايت نمود. امروزه بعد از حدود 70 سال آثار او را انتقاد از جنبه هاي منفي زندگي ماشيني ي شما مي آورند. اوباکمک داستان و رمانهاي اتوبيوگرافيك و روانکاوانه خود به انتقاد از صنعتي نمودن نظام سرمايه داري بي بند و بار آمريکا پرداخت. آندرسن بوسيله هنر وادبيات به مطرح نمودن مسايل جامعه اي بدون برنامه تحول اجتماعي اشاره کرد.

فاکنر ميگفت که شروود آندرسن پدر سبک نسلي از نويسندگان آمريکايي شد، گرچه در آثارش جنبه هايي از مکتب سوررئاليسم نيز يافت ميشوند. اوهيگانه دست از آوانگارد بودن ادبي برداشت. منتقدين سنت گراي او ادعا نمودند که آندرسن چنان راحت دنبال مدهاي ادبي مي افتد، انگار که دست به سيگار ميبرد. شايد به اين دليل او در پايان عمر ادبي خود، شروع به مقاله نويسي بي خطر و بي دردسر، نمود.

آندرسن در سالهاي 1930-1935 هوادار جنبش کارگري و نيروهاي انقلابي آمريکا شد. موضوع پاره اي از آثارش: سرخورده گي اجتماعي، ناتواني براي عملي نمودن اميدها، دروغ و نيرنگ هاي زندگي، سوء تفاهم هاي دايمي بين انسانها، اختلاف بين شهرهاي پر جمعيت متروپل و شهرستانهاي دور و پرت افتاده بودند. قرارداد پاره اي از آثار او، در کتابخانه هاي عمومي زير نفوذ طبقه متوسط، ممنوع شد. نظرات ضد تمدن صنعتي، ضد فرهنگ طبقه حاکم، اهميت دادن به احساسات غريزي و جنسي، خواننده را بياد معلم مشهور او يعني لاورنس مي اندازد. داستانهايش راميتوان تصويربرداري از لحظه هاي زندگي دانست. اوميگفت که خود زندگي هم موضوعي است دائما جاري و بدون فرم. به اين دليل نقد سنتي به دشمني با او پرداخت، گرچه آندرسن خود را شاگرد جويس ميدانست. اهميت سبک داستان پردازي او در آنجاست که کوشيد سبک ادبي قرن 19 را با سبک ناتورالستي و روانکاوانه جديد خود تعويض کند. در نظر مورخين ادبي، سبک تمام آثارش زير تاثير سبک مدرن مادر آوانگاردها، يعني خانم گتروود اشتاين بود. آنزمان روش داستان نويسي او براي نسل آینده اهل قلم، يك نرم و اصل قابل اطمينان شد. امروزه آندرسن در خاطره اهل ادب بعنوان داستان نويس بجا مانده تا رمان نويس. نقش او در ادبيات آمريکا بايد يك بار ديگر مورد تجديد نظر قرار گيرد. عجيب اينکه بعد از سال 1930 در آمريکا از مرگ ادبي اوسخن به ميان آمد. منتقدين امروزي گرچه او را نويسنده اي درجه يك نميدانند، ولي به اهميت مهم او براي ادبيات آنزمان احترام ميگذارند.

شروود آندرسن در سال 1876 در آمريکا در خانواده اي نسبتا فقير دنيا آمد، پدرش زين ساز اسب بود. آندرسن زندگي آواره و کولي مانندي را پشت سر گذاشت و به شغل هاي گوناگون پرداخت، مدتي بيکار بود، گاهي کارگر فصلي ميشد، چهاربار ازدواج نمود و در پاریس با آوانگاردهاي مهاجر آمريکايي (به سازماندهي خانم اشتاين) آشنا گرديد. او مدتي نيز به بيماري عصبي و رواني دچار شد و چندي در محفل ادبي "رنسانس هارلم" در شيکاگو به سرودن شعر روي آورد. زندگي سخت و پرماجراري آندرسن، زندگي پردردسر نويسندگان آغاز قرن بيستم در آمريکا است. اودر جنگ اسپانيا و آمريکا در رابطه با اشغال کوبا در سال 1898 نيز شرکت نمود. او گاهي مدير يك شرکت تبليغاتي و مدتي مدير يك کارخانه رنگ سازي شد. غير از جويس، همينگوي و اشتاين، او شخصا با فاکنر نيز آشنا گرديد. در نظر اهل ادب، زندگي تراژدي-کمدی آندرسن، خواننده را بياد داستانهاي عجيب و غريب گروتسک همينگوي مي اندازد. از جمله آثار او: خنده سياه، سلام به شهر، سفيدپوست بيچاره، داستانهاي پيرامون شهرک اوهايو، مجموعه داستانها، مجموعه مقالات، و خاطرات آندرسن هستند.

کتاب داستانهاي پيرامون شهرک اوهايو، در آغاز مي بايست "کتاب گروتسکها" نام ميگرفت. اين مجموعه داستان که گاهي با عنوان رمان منتشر شده، روايت سرنوشت انسان طبقه متوسط در شهرستانهاي غرب ايالات متحده است. تمام شخصيت هاي داستان فکر ميکنند که بين آنها و جامعه بي بند و بار سرمايه داري سوء تفاهمي پيش آمده و خود را تنها، نااميد، سرخورده و ترک شده احساس ميکنند. موضوع اصلي کتاب، تغيير ساختار شهرهاي کوچک بر اثر پروسه صنعتي شدن است که در آنها انسانها بدليل ترس، سوء تفاهم و ناتواني در زندگي عملي، دچار از خود بيگانگي شده، گرچه در نهايت آنها راهي بسوي انسان دوستي مي يابند. از ورود اين کتاب به کتابخانه ها، سالها جلوگيري شد، چون با وجود درخواست و خواهش انسانگرايي اودران کتاب، آندرسن به مسايل عشقي و جنسي اقيشاري از جامعه مي پردازد. او با اشاره به روابط عشقي بين سياهان، نتيجه ميگيرد که آنها انسانهاي غيرپيچيده و بدون عقده هستند. محل اتفاق داستان، يك ساختمان اجاره اي چند طبقه، مانند "خانه قمر خانمي"، با کرايه نشين هاي پيشمار، در شهر کوچکي است. اودر اين کتاب، تصويري رئالستي از آمريکاي زمان خود مي کشد. در رمان خنده سياه، آندرسن به روش جويس از موضع يك سياهپوست به انتقاد از زندگي غريزي و داروينستي سفيدها ميپردازد و جنبه هاي تکراري، ملال آور و شابلوني آن را نشان ميدهد. در کتاب فراسوي علاقه ها، او به جنبش کارگران صنف ريسندگي سال 1925 و فعاليتهاي انقلابي آنان ميپردازد.

در زمان آندرسن، ادبيات دهه 20 قرن گذشته، در رابطه با مردم سياهپوست، پر از کليشه هاي تحقير آميز و پيشداورانه غلط نويسندگان سفيدپوست بود. کوشش گروهي از روشنفکران سفيدپوست که

خواستند معترض تر از خود سیاهان باشند، با شکست روبرو شده و دوامی نیاورد. آندرسن، یکی از اولین واسطه های ادبیات آوانگارد بین سیاهان و سفیدهای استثمارشده آمریکا بود. ساده گرایی مدرنیته ادبی موجب علاقه سیاهان نیز به فرهنگ و ادبیات شد و آنها نیز امکان یافتند که خود را با کلام نوشتاری آشنا کنند. غیر از کلیشه ها و قضاوت های نژادپرستانه، آوانگاردهای ادبی و شاعران "رنسانس هارلم" به دفاع از ادبیات معترض پرداختند. منتقدین سنتی و ارتجاعی با اشاره به توصیف محاسن زندگی اولیه، غریزی و طبیعی در آثار آندرسن، او را "روسو گرایی فرویدیست" نامیدند. ولی همینگوی به دفاع از ساده نویسی سبک او پرداخت، سبکی که با جملات کوتاه، زبان عامیانه، تکرار جملات و خلاصه نویسی، نویسندگان جوان را علاقمند به مطالعه و نوشتن نمود.

۱۵. آندره ژید

بر بالین نویسنده و پارتیزان زخمی !

Andre Gide (1869 – 1951), Anderson, Sherwood (1876-1941)

آندره ژید، نمایشنامه و رمان نویس فرانسوی و دریافت کننده جایزه نوبل سال 1947، در زمان هیجان های ناسیونالیستی، اعلان ضرورت جهانوطنی نمود. او از سال 1932 به سوسیالیسم علاقمند شد و در سال 1936 سفری به شوروی کرد و مدتی کمونیست شد، ولی بعد از بازگشت از شوروی به انتقاد از نظام بوروکراتی استالینیستی پرداخت و یادداشت های انتقادی آن سفر و دیدار را در گزارشی با عنوان "بازگشت از شوروی" منتشر نمود. کتاب فوق را بعدها شادروان جلال آل احمد به فارسی ترجمه کرد. و اما عنوان این مقاله -در رابطه با تصویری است که آندره ژید را در کنار بستر جوان لاغر و مجروحی نشان میدهد. آن جوان، اوستروفسکی مبارز و نویسنده رمان مشهور "چگونه فولاد آبدیده شد" در شوروی سابق است، کتابی که گویا میلیون ها خواننده جوان آن، بعدها نسلی از انقلابیون چپ در کشورهای گوناگون شدند. در این عکس، چهره رنجور و استخوانی اوستروفسکی با چشمانی گود و بسته، بیننده را امروزه بیاد مبارزین عصر ما می اندازد که در شرایط مختلف در اعتصاب غذا و دادخواهی هستند. آندره ژید پیش از این دیدار، چند هفته قبل، در مراسم خاکسپاری ماکسیم گورکی نیز سخنرانی نموده بود و اوستروفسکی هم، چند روزی بعد از این ملاقات ژید، بر اثر جراحات وارده، از جمله نابینایی درگذشت. ژید هنوز در این زمان به عملی شدن کمونیسم در شوروی اعتقاد داشت، ولی بعد از دیدار از روستاهای "پوتمکینی"، زبان به اعتراض گشود. کتاب "بازگشت از شوروی" او، برگشت از آرمان های سوسیالیستی نیز بود. او نظام بوروکراتی حزبی را تحقیر و نابودکننده و غیرانسانی و ضدسوسیالیستی نام گذاشت.

مورخین ادبیات، امروزه آندره ژید را چون: نیچه، گوته، و داستایوفسکی، ادامه دهنده سنت اومانیسم اروپایی بحساب می آورند. کمیته نوبل سالها اهدای جایزه ادبیات به وی را به تاخیر انداخت، چون ژید دائم میان: ایمان و کفر، اخلاق و ضد اخلاق، کمونیسم و لیبرالیسم، دروسان بود. کلیسای کاتولیک سرانجام آثار او را در سال 1952 بدلیل انتقاد از مسیحیت، ممنوع نمود، گرچه ژید غیر از جایزه نوبل، در سال 1947 دکترای افتخاری از دانشگاه آکسفورد را نیز دریافت کرده بود.

ژید درباره روحانیون مسیحی گفته بود: "به آنها بی اعتقاد داشته باش که در جستجوی حقیقت هستند و نه آنها بی که ادعا میکنند که حقیقت را یافته اند". او خود را مبلغ نوعی "ادبیات مسئول" میدانست و با نوشتن داستان بلند "ایزابل"، همچون هرمان هسه، یکی از برابری خواهان روشنفکر قرن بیستم گردید. او در نمایشنامه ای نوشت: "انسانی که در جستجوی خوشبختی است، مسئول خوشبختی دیگران نیز میباشد". ژید مسائل و مشکلات و علایق شخصی اش را توانست هنرمندانه بصورت ادبیات به خوانندگان تقدیم نماید. در آثار او ما شاهد وحدت تفکر و احساسات انسانی هستیم. افشاگری او پیرامون سیاست استعماری فرانسه و سایر کشورهای اروپایی در آفریقا، امروزه سندی تاریخی با ارزش علمی است.

درباره ژید گفته میشود که او در تمام عمر، با اخلاق مسیحی در مبارزه بود و میگفت برای اینکه به بهشت برسی، باید از راهرویی تنگ بگذری. آیا انطور که ادعا میشود؛ ژید در تمام آثارش، فقط خود را به نمایش گذاشته است؟ و به این دلیل بخش مهمی از آثارش اعتراضی است به تربیت سختگیر مسیحی پوریتانی؟ او کوشید با کمک بعضی از کتابهایش در ژانرهای: رمان، داستان، درام، و طنز، جانشینی برای اصول اخلاقی بیاید. همت او برای تجدیدنظر درباره نرمهای جامعه و اصول اخلاقی، در میان جوانان بی نتیجه ماند. او همیشه در جستجوی معنی و هدف زندگی، میپرسید: "میخواهم بدانم برای چه زندگی میکنم؟". گروهی او را به جانبداری از فلسفه لذت پرستی متهم می نمایند. آواز جوانان فرانسوی خواست که درباره دلایل ارزش های سنتی خانوادگی خود به تفکر بپردازند. و در مخالفت با کلاودل، شاعر فرانسوی، نوشت که مفهوم آزادی و دین سالاری، با هم در تضاد هستند. در رمان "آدم غیر اخلاقی" او، زن مفلوک از همسر مسلولش پرستاری میکند و در خاتمه، همسر بهبود می یابد، ولی زن فوق بدلیل ابتلا به بیماری سل فوت می نماید.

درباره آثار ادبی ژید ادعا میشود که تمام اشخاص کتابهایش، آینه اتوبیوگرافیک خو او هستند. آثار او نشانی از مشکلات شخصی ژید در زندگی و کوشش و راه حل های او میباشد. راوی داستان در آثارش معمولاً نویسنده آن است. ژید این سبک را عینی ترین شکل رابطه با خواننده میدانست. او میگفت که

با کمک ادبیات میتوان به طرح مسائلی پرداخت که معمولاً در زندگی ممنوع هستند. موضوع یکی از رمانهایش. آموزش رمان نویسی بود. ژید میخواست با کمک ادبیات، نه تنها سبک روایتی و داستانی جدید، بلکه اخلاقی نو را در میان مردم مطرح کند. از جمله کوششهای ادبی او، ساده، روشن و مختصر نویسی بود. ژید سالها تنها مغز رهبری فضای روشنفکری بین نویسندگان جوان فرانسه شد. کمیته نوبل در آثار او: نگاهی تیزبینانه، روانشناسانه، عشق شجاعانه به حقیقت، طرح روابط و مسائل انسانی را، تحسین و عمده نمود. ژید غیر از مقاله نویسی به نقد ادبی آثار دیگران نیز پرداخت. او در آغاز در مکتب سمبولیسم شروع و در سال 1891 به گروه مالریم پیوست، ولی بتدریج در آثار بعدی اش، شاخه فرانسوی مکتب رمانتیک، یعنی سمبولیسم محو شد. یادداشت های ادبی روزانه ژید شامل یک دوره 60 ساله هستند. هانس مایر، مورخ و منتقد ادبی آلمانی، آنها را بخش اصلی و مهمترین اثر ژید نامید.

پیرامون جدایی او از کمونیسم گفته میشود که ژید همیشه تمایل به شرح عرفانی جهان داشت، چون در جستجوی خود بودن، برای او مهمتر از کمونیست شدن بود، او بیش از اندازه فردگرا بود که بتواند سوسیالیست شود و حتی در مخالفت با کمونیسم نوشت که برای هنرمند، نه آزادی شخصی بلکه آزادی شکوفایی هنرش، مهم است. منتقدین چپ، فردگرایی خاص او را غیرقابل تعریف دانستند، چون موضوع اصلی آثارش در نظر آنها، تمایلات بورژوازی از مفهوم اخلاق به نفع یک آزادی مطلق شخصی بود. آثار او را نشانه تضادهای شخصی ادبی اواخر بورژوازی قبل از جنگ جهانی دوم میشمарند، گرچه ژید خالق آثاری مهم و متنوع و جامع بود. تقاضای آزادی های اخلاقی نامحدود او حتی خلاف نرمهای خاص اخلاق بورژوازی بود. در نظر روشنفکران سوسیالیست او با کمک استتیک نفی و انکار، باعث انحراف تمایلات انقلابی جوانان کشور خود گردید، چون مخالفت او با پدیدهای ظاهری و منفرد سرمایه داری، عمده شدند. ژید همیشه فکر میکرد برای مشکلات شخصی خود و دیگران، راه حل هایی یافته است. او می گفت در سالهایی که کمونیست بود، برای سرودن شعر احساس آزادی نمی نمود. بورگن روله در کتاب "ادبیات و انقلاب یا نویسندگان و کمونیسم" می نویسد که گزارش ژید درباره شوروی، آخرین ضربه به جبهه فرهنگی سوسیالیسم بود. در یک همه پرسی که در سال 1969 به مناسبت صدمین سال تولد ژید از طرف یک مجله فرهنگی در فرانسه شد، غالب جوانان اهل مطالعه، تمایلی به مطالعه آثار ژید نداشتند.

آندره ژید **Andre Gide** بین سالهای 1869 و 1951 زندگی نمود. پدرش استاد حقوق در دانشگاه بود. به این دلیل او همچون مارسل پروست به علت رفاه مالی توانست از مزایای معلم خصوصی داشتن، برخوردار باشد. چون پدرش از جنوب فرانسه و مادرش از نورماندی، در شمال فرانسه بودند، ژید خود را اغلب بی ریشه و بیگانه با جامعه اش میدانست. او بعدها از اصول تربیتی مسیحی پوریتانی مادرش نیز گله کرد. ژید با نویسندگان زمان خود از جمله با: کلاودل، والری، و ریلکه رابطه مکاتبه ای داشت. مورخین ادبی بر این نظرند که برای شناخت بهتر ژید، باید یادداشت های روزانه او را با دقت مطالعه کرد. ژید سفرهای گوناگونی به خارج، از جمله به آفریقا و ترکیه نمود. گزارش های سفر او به کشورهای کنگو و چاد، اهمیت آثاری ضد استعماری دارند. او بعد از سفر به آفریقا، به انتقاد از کاپیتالیسم و جانبداری از سوسیالیسم پرداخت، چون در نظر او غربیها مردم بومی آفریقا را استثمار میکردند. وی در سال 1893 در سفری به شمال آفریقا با اسکار وایلد آشنا شد. مکاتبه او با کلاودل شاعر فرانسوی بین سالهای 1899 تا 1926، سندی بر انتقاد او از کلیسای کاتولیک هست. از زمان مکاتبه او با والری، شاعر دیگر فرانسوی، حدود 462 نامه بجا مانده. بعد از مرگ، سالها ژید را "وجدان ملی" فرانسه نامیدند.

آندره ژید را از نظر ادبی زیر تاثیر: نیچه، داستایوسکی، یوسف کنراد، شکسپیر، ریلکه و گوته میدانند. ایده آلهای هنری او سال ها زیر تاثیر عرفان و ایده آلیسم مالریم بودند. ژید را در کنار پروست از مهمترین نویسندگان سبک ادبی "رمان نو" به حساب می آورند. او آن زمان در رابطه با سفر به ترکیه کتاب "سلول های زندان واتیکان" را منتشر نمود. و از جمله کسانی است که داستایوسکی و گوته را میان فرانسویان مشهور نمود. کامو و توماس مان از جمله تحسین کنندگان ادبی ژید هستند. آثار ژید شامل: مقاله، نمایشنامه، یادداشت های روزانه، نقد ادبی، سفر نامه، گزارش، داستان، رمان، و کتاب های اجتماعی سیاسی هستند. از آن جمله: مدرسه زنان، سکه های جعلی، بازگشت پسران از دست رفته، یادداشتها و اشعار والتر، آدم غیر اخلاقی، سنفونی مسیحی، زمین به ما نزدیک میشود، بمیر و بشو!، چهار دیالوگ سقراطی، و نمایشنامه محاکمه کافکا، قابله توصیه می باشند.

۱۶. آندره مالرو

Andre Malraux (1901-1976)

زندگی نامه ای پر فراز و نشیب

آندره مالرو، نویسنده، سیاستمدار، و مقاله نویس فرانسوی، پیش از اینکه مشاور سیاسی ژنرال دوگل و وزیر فرهنگ اودر جمهوری پنجم فرانسه شود، زندگی پر نشیب و فراز و پر ماجرائی داشت و بقول معروف؛ بارها در چشمان مرگ نگرست؛ از جمله در جوانی به دلیل کمونیست بودن، در انقلاب کشورهای هندوچین شرکت کرد و مدتی رهبر یک گروه چریکی و سردبیر نشریات انقلابی و ادبی بود. بعدها به سبب تنفر از سیاست استالینیستی، ضد کمونیست شد. و در جنگ داخلی اسپانیا، در کنار ارتش جمهوری خواهان، خلبان جنگی شد. و در زمان فاشیسم هیتلری، عضو شورای ملی مقاومت

فرانسه شد و بعد از اسارت تا پای چوبه دار پیش رفت. و در لباس وزیر فرهنگ فرانسه، با مائو و نهرو دیدار کرد. و بعد از اینکه در سال 1934 در کنگره سراسری نویسندگان شوروی سخنرانی نمود، در سال 1939 به انتقاد از کمونیسم استالینیستی پرداخت. و برای اینکه در سال 1945 وزیر کابینه دولت دوگل شود، علناً اعلان مخالفت با سوسیالیسم و کمونیسم نمود.

آندره مالرو خود را هوادار ادبیات اجتماعی مسئول میدانست و در جوانی با آوانگارد های ادبی در تماس بود. به نقل از زندگینامه نویسان، کلارا مالرو، همسر اولش، او را با ادبیات و فلسفه آلمانی آشنا نمود. مالرو در دانشگاه در رشته باستانشناسی و زبانهای

شرقی، از جمله ریان سانسکریت تحصیل کرده بود و آثار ادبی بجا ماندنی درباره شرق آسیا به رشته تحریر درآورد. او عضو "نسل ادبی دهه 30" قرن بیست بود. این نسل، از زندگی و بیوگرافی های خود بعنوان سند و شاهدهی برای ادبیات استفاده کرد و همیشه موضوعات: اجتماعی، مذهبی، سیاسی، و ایدئولوژیک را مسئله مرکزی آثار خود قرار میداد و مستقیم یا غیر مستقیم درباره آن موضوعات موضع گیری می نمود. نوشته ها و آثار مالرو، پله های مسیر زندگی او را دنبال میکنند.

آندره مالرو بین سالهای 1901-1976 زندگی نمود و پدرش کارمند بانک بود. او در نوجوانی مدرسه را ترک کرد و تحصیلات خودآموز را شروع نمود.

مالرو تحت تاثیر نیچه و اشیپنگلر چند رمان فردگرایانه شبیه آنارشیستی، از جمله: شکست ناپذیران، شاهراه، و زندگی انسانی، را خلق نمود. نقد ادبی لیبرال مخالف او، در آثارش نشانه هایی از: اروتیک، فردگرایی، آنارشیسم، قهرمان گرایی و کمونیسم خواهی را عمده میکند. و منتقدین چپ مینویسند که قهرمانان آثارش با دست زدن به اعتراض و اقدامات عملی آنارشیستی فردگرایانه، شورش و تأیید خود را نشان میدهند. و او زیر تاثیر هوگو و تروتسکی، بجای کوشش برای حل تضادهای اجتماعی، به پارس کردنهای ادبی خرد بورژوازیانه و عمده نمودن اسطوره های ملی گرایی میپردازد. دوگل در او یک شاهد بی نظیر زمان میدید که آینه ای از توحش انسان قرن بیست را روبروی اش نگه داشته تا امیدی برای نجات خود بیابد.

نخستین آثار آندره مالرو پیرامون هنر و تاریخ هنر بودند. او خود را آته ایستی نامید که دوستدار هنر دین مسیحی بود و در هنر، ابدیت انسانیت را میدید. مالرو در پایان عمر، یکبار دیگر نیز به موضوعات تاریخی-هنری پرداخت. او میگفت، فقط هنر میتواند موجب نجات انسان از جذاییت و رمانتیک نیستی و پوچی شود و قهرمان گرایی ابدی و مداوم، تنها در هنر وجود دارد. در نظر مالرو هنر باید ضد نظریه سرنوشت باشد و آن وسیله ای است که استقلال انسان در برابر سرنوشت گرایی و خرافات پرستی را تأمین میکند. در نظر او از جمله وظایف هنر و ادبیات، آن است که بین مرگ و زندگی مرزبندی کند و به انسان امید دهد. و به تعریف مالرو، فرهنگ یعنی مجموعه تمام فرمهای: هنری، عشقی، فکری، که در طول هزاران سال به انسان کمک کردند تا در برابر برده گی، مبارزه نماید. مالرو در یک مصاحبه، هدف وزیر فرهنگ شدن خود را، آن دانست که حداقل بتواند پانصد هزار جوان را از سرما و غیرانسانی بودن عصر ماشین، بیرون آورد و باعث نجات جوانانی شود که بدلیل تبلیغات تجاری و دنبال پول و مادیات افتادن، ارزش های اخلاقی را فراموش کرده اند. او میگفت که اگر انسان روزانه به هنر و تماشای آن دسترسی داشته باشد، میتواند سه دوره زمانی: گذشته، حال، و آینده را باهم متحد نماید و با ایجاد یک معنی و هدف، در مقابل پوچی جهان مقاومت کند. مالرو در آثارش ادعا میکرد که زندگی یک انسان جهانوطن، با وجود بی خدایی، میتواند با کمک فکر و عمل و آزادی خود، به زندگی اش یک معنی دهد. مالرو از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، خود را در آثارش با موضوعات فلسفی و زیباشناسی مشغول نمود.

از جمله آثار او: سالهای تحقیر و توهین، امید، مبارزه با فرشته، ضد خاطره، زندگی انسان، فریادهای سکوت، مقالات فلسفی پیرامون روانشناسی هنر، و شکست ناپذیران، هستند. کتاب "سالهای تحقیر و توهین" او درباره نظام های فاشیستی است. و کتاب "امید" او بهترین اثر ادبی درباره جنگ داخلی اسپانیا میدانند. کتاب "مبارزه با فرشته" درباره فرار از زندانهای فاشیسم است. و کتاب "ضد خاطره" مجموعه مقالات هنری-علمی و زیبا شناسی خاص او هستند. کتاب "زندگی انسان" را مهمترین اثر او میدانند. این کتاب پیرامون هواداری از کمونیسم و رفتن او به چین و شرکت در انقلاب چین است. مالرو میگفت که زندگی، زمانی معنی پیدا میکند که انسان غیر از علاقه به عدالت و آزادی، به همونوعان خود نیز احترام بگذارد. او مینویسد که با اعتقاد به ارزش های انسانی، راه رشد و ترقی برای انسان باز خواهد شد و گرچه جهان ظاهراً پوچ و بی معنی می نماید ولی باید آنرا با کمک انسانیت، قدری قابل زندگی برای فلسفه وجود نمود.

۱۷- یکی از زنان ادبیات سکولار .

انتظارات آنزمانی از رئالیسم سوسیالیستی !.

آنا زگر Anna Seghers 1900 – 1983

آنهایی که امروزه ناآگاهانه یا فرصت طلبانه به پرخاش و تمسخر مکتب ادبی واقع گرایی اجتماعی (رئالیسم سوسیالیستی) می پردازند، باید بدانند که این سبک نوشتن، پیش از حاکمیت استالینیسم به معنی "ادبیات انساندوستانه" و اومانیتیستی بود. ولی آن چاپلوسان مقام طلب بودند که کوشیدند آنرا

به رسانه و وسیله تبلیغ تبدیل نمایند. خانم آنا زگر، نویسنده آلمانی را یکی از پیشگامان ادبیات کمونیستی، طبقاتی و کارگری بشمار می آورند. اواز جمله زنانه است که با کمک ادبیات، پرچم مقاومت را برافراشت و با ایمان به کمونیسم، به انتقاد از زمان خود یعنی فاشیسم و سرمایه داری پرداخت. احترام او برای انقلاب های اجتماعی تاحدی بود که یکی از آثارش را تقدیم به "شورش های شکست خورده بعد از انقلاب اکتبر" نامید! او میگفت که باید یاد و خاطره و رنج های گمنامان مبارزه طبقاتی را در ادبیات و هنر زنده نگهداشت. آنا زگر در آثارش از محرومین حقوق اجتماعی، تعقیب شدگان، زیر فشار قرار گرفته ها، مبارزه انقلابی و سوسیالیستی، مقاومت ضد فاشیسم و دیکتاتوری، و اتحاد جهانی علیه زورگویی و استثمار، میراند. احترام به انسان، خوشبینی، امید، عشق به وطن، طبیعت و ولایت، تربیت مثبت انسانها، ایده آلهای سوسیالیستی، عدالت، اتحاد، همبستگی جنبش جهانی کمونیسم، و آزادی، از جمله موضوعات کتابهای او هستند. اودر فضای غیرانسانی فاشیسم و دیکتاتوری، آثاری ترقیخواه و امیددهنده نوشت. آنا زگر مینویسد که هنرمند باید واقعیات رادروضعیت تحول و تکامل انقلابی اش بنمایش بگذارد تا کارگران را از نظر ایدئولوژیک تغییر شخصیت دهد و برای خدمت به سوسیالیسم و عدالت اجتماعی تربیت نماید. و نویسنده باید به مردم کمک کند تا به شرایط بن بست خود، آگاه شوند و نیروی تغییردهنده زندگی را بیابند. اواز موضوع ادبیات رئالیسم سوسیالیستی (واقعگرایی اجتماعی) توصیه میکرد که در مرکز هر اثر باید يك قهرمان آرمانگرای سوسیالیست، توصیف شود تا مردم سنبلی برای مبارزات خود داشته باشند. و هدف وزارت فرهنگ در درازمدت باید آن گردد که کارگران در آینده نه تنها ادبیات بخوانند بلکه خود نیز بنویسند تا بازمانده های جدایی "خلق و هنر" که از نتایج جامعه طبقاتی هستند، از بین بروند. در ادبیات باید از زیبایی وطن، خطرات تهدیدکننده کره زمین و رنج های پرولتاریا سخن گفت. اودر آثارش از زنانه خبر میدهد که در شرایط بحرانی و فاجعه آمیز، امکان ادامه زندگی را ممکن و آسانتر می نمایند. درپاره ای دیگر از آثار خانم زگر، از رنج و مشکلات مهاجرین، فراریان، و انسانهای بدون گذرنامه، و بدون وطن، سخن می آید.

آنا زگر، مهمترین زن نویسنده قرن بیستم آلمان و یکی از مبارزین جنبش زنان غرب و نویسنده ملی ادبیات سوسیالیستی کشورش نیز بود. او یکی از زنان کمونیست و نویسنده مکتب ادبی واقعگرایی اجتماعی آلمان شد و زیر تاثیر تئوریهای جرج لوکاک، پیرامون رئالیسم سوسیالیستی، آثاری ضد فاشیسم آفرید. وی دو کتاب نخست اش را با سبک "اکسپرسیو نیستی" نوشت. او خالق مهمترین کتاب ادبیات تبعید آلمان یعنی (هفتمین صلیب) است و بعد از پایان جنگ، "امنیت زندگی در تبعید" را با زندگی در خرابه های "جنگی" کشورش تعویض نمود. زگر با کمک ادبیات، غیر از جنبش کارگری شهر وین، به سرنوشت فعالین انقلابی و کادرهای حزبی و سازمانی در کشورهای مختلف پرداخت. آنا زگر نام مستعار "نتی رایلینگ"، قبل از ازدواج - و "نتی رادوانی"، پس از ازدواج است. او بین سالهای 1900 تا 1983 زندگی نمود. پدرش مغازه عتیق فروشی داشت و یکی از کارشناسان بازار آثار هنری بود. آنا در دانشگاه: تاریخ هنر، فلسفه، هنر، و ادبیات چین خوانده بود. او یهودی تبار بود و موضوع پایان نامه دکترایش را پیرامون "یهود و یهودیت در آثار نقاشی رمبرانت" نوشت، و به سبب آشنایی با یکی از یهودیان کمونیست اهل رومانی بنام رادوانی، از سال 1928، عضو حزب کمونیست کشورش گردید. با قدرت رسیدن نازیها، اومدتی زندانی شد، ولی مادرش در اسارت بقتل رسید و شوهر وی نیز مدتی در اردوگاههای ناپودی بسر برد. زگر بعد از آزادی از زندان، از طریق فرانسه، به مکزیک فرار کرد، چون بدو دلیل: یهودی و کمونیست بودن، در معرض خطر قرار داشت. وی از آغاز به مطالعات ادبیات داستانی جهان؛ از جمله آثار: فرانسوی، روسی، و آلمانی پرداخت. آموزگاران کبیر ادبی و فلسفی او، غیر از لوکاک و داستایوسکی، کیرکگارد و دس پاسوس، هستند. وی بعد از بازگشت به آلمان شرقی آنزمان، پایه گذار اتحادیه نویسندگان "پرولتاری انقلابی" و بین سالهای 1952-1978، منشی و دبیر اول "کانون نویسندگان آلمان شرقی" گردید. زگر غیر از جایزه صلح استالین، دو بار جایزه ادبیات ملی آلمان شرقی را از آن خود نمود. سالها منتقدین ادبی کشورهای سرمایه داری غرب، آثار او را: يك جانبه، ملال آور، تبلیغاتی، واز نظر کیفیت ادبی، بی ارزش نامیدند. اوبه سبب سوسیالیست بودنش، هنوز که هنوز است مورد دشمنی رسانه ها و فضای فرهنگی پاره ای از محافل غرب قرار میگیرد.

آثار آنا زگر شامل: رمان، داستان، و مقاله، هستند؛ از جمله: هفتمین صلیب - ترانزیت - شورش ماهیگران - کشته شده گان جوان می مانند! - نیروی ضعیف - سه زن از جزایر هائیتی - مرده های جزیره جال - داستانهای صلح - داستانهای جزائر کاریبک - دیداری مسافرتی - سفری دریایی - رفقا! - نان و نمک - نجات - تصمیم - گذری از میان ماه فوریه - گردش، جزیره مرده ها - آبی واقعی - ملاقاتی جالب - و مقالاتی با عنوانهای: خلق و نویسندگان - وظایف هستی - و پیرامون داستایوسکی و تولستوی. رمان هفتمین صلیب را سروده ای برای مبارزه و مقاومت کمونیستی نامیدند. این رمان و داستان ترانزیت بعدها بصورت فیلم درآمدند. کتاب رفقا را "وقایع نگاری شهدا" لقب دادند که تقدیمی بود به شورشهای شکست خورده بعد از انقلاب اکتبر شوروی! رمان ترانزیت پیرامون جهان ترس، دلهره، بیچارگی، پوچی و ابتذال بوروکراتی سرمایه داری، و حفظ هویت در شرایط بحرانی و زمان تبعید است. سه کتاب: گردش - دختر مرده - و ترانزیت، آثار اتوبیوگرافیک نویسنده بحساب می آیند. در رمان "ملاقات جالب"، کافکا، گوگول، و هوفمن، بشکل خیالی با هم دیدار می نمایند.

موقعیکه دریکی از جلسات درسی دانشگاه بعد از انقلاب ، دکتر پاک گفت که ، علت بدبختی ایران همیشه نفت آن بوده ، خدیجه فارسی مدان ، يك دختر شجاع ، که پشت سر ما نشسته بود ، به آهستگی گفت : اي بابا! دليل توسعه نیافتگی ایران ، دنبال شعر و شاعری افتادن ایرانیان و فراموش کردن زردشت بود. همچون امروزه که بحث جمهوری خواهی و جامعه مدنی گرم است ، آنزمان بازار نظریات پیرامون توسعه نیافتگی داغ بود.

من هم از آنروز تاکنون دنبال کشف زمان آغاز شعر و شاعری نوع بشر شدم . گرچه به علت روشهای غلط سالهای دبستان ، از شعر قافیه دار ، زده شده و شعر نو را هم هیچگاه دقیق نفهمیدم . به علت تنگ نظری و يك بعدی بودن محققین غربی ، در کتاب های تاریخ ادبیات ، همیشه از یونان و هومر برای آغاز شعر و شاعری نام برده میشود ، چون آنها ادعا میکنند که از سایر خلفها و فرهنگهای باستان ، سند و مدرکی دال بر شعر و شاعری کتبی بجا نمانده .

اطلاعات ما از ادبیات بابل ، مصر ، و اقوام آریایی بر پایه آثار کتبی دست دوم است ، و غالباً سرنوشت مرگ و زندگی اسناد ادبی در دست اتفاقات کور تاریخ بوده که اجازه دست یابی محققین به اینگونه مدارک را ممکن می سازند . در مورد تحقیقات تاریخی هم که گفته میشود ، هر مورخی سرانجام در جایی مجبور به نوعی ، کلی گویی ، ساده گرایی و ساده لوحی میشود . تعجب اینکه اینگونه محققین ، دوره ادبیات آرشایی (آرکائیك) یا ادبیات ابتدایی و ماقبل تاریخ را بعد از مرحله ادبیات حماسی میدانند . بعد از ادبیات آرشایی ، ادبیات کلاسیك به علت تحولات اجتماعی باب روز شدند .

ادبیات حماسی یونان در قرن هشتم قبل از میلاد با دو شاهکار هومر یعنی الیاس و ادیسه شروع شد . و ادبیات آرشایی (آرکائیك) یونان در قرن چهارم قبل از میلاد با مرگ شاعری بنام پیندار به پایان رسید . او 52 سال به خلافت ادبی در زمینه شعر کر و آواز دسته جمعی فعال بود . در شعر پیندار ادبیات آرشایی به اوج قله خود رسید . از جمله آثار ادبی کتبی که گویا بجا مانده اند : سه اثر از هومر ، سه کتاب از هزئید ، دو کتاب از توگنیس ، و چهار کتاب از اشعار و ترانه های پیندار هستند . بقیه آثار یونانی یا نابود شدند و یا هنوز کشف نگردیده اند.

چون در آن دوره به ادعای محققین ، نه نام نویسنده ، نه مالکیت اثر و حق تالیف و نه سبک و استیل نویسنده گی مهم بودند ، فقط کیفیت ، محتوا و محبوبیت نوشته ، تعیین کننده زندگی یا فراموشی آن اثر بود . آثاری که دوران باستان و قرون تاریك وسطی را با موفقیت پشت سر گذاشتند و به عهد رنسانس رسیدند ، به علت صنعت چاپ و هنر نسخه برداری ، زندگی ابدی یافته و اکنون در گوشه کتابخانه ها گرد می خورند . جالب اینکه آثار کتبی ادبی یونان برای اولین بار در شهر اسکندریه مصر کشف شدند و نه در خود کشور مادر یعنی یونان . شهر اسکندریه از زمان حمله اسکندر زیر تاثیر فرهنگ هلنی بود .

از دوران ماقبل تاریخ فرهنگ سایر خلقها ، به ادعای مورخین ، فقط سرودهای مذهبی ، وردهای اعتقادی ، سخنان جادویی با شکل و محتوایی ثابت بجا مانده اند ، چون اینگونه خلقها متن را وحی نازل شده از آسمان میدانستند و هرگونه تغییر و دستبرد در متن را ممنوع میدانستند ، چون فکر میکردند آن ، نیروی جادویی خود را از دست میدهد . صاحب نظران به غلط یا درست ، مدعی هستند که یونانیها چون اعتقاد به مقدس بودن متن و نوشته نداشتن ، دائم آنها را تغییر میدادند ، زیبا میکردند و از لحاظ محتوا کامل می نمودند . به این دلیل ادبیات یونان با دو اثر کامل و شاهکار ادبی از هومر شروع شد . به اعتراف محققین ، ادبیات یونان از جمله ادبیاتی است که هیچگاه پروسه زندگی و رشد اش قطع نشد ، دست به دست یا سینه به سینه ، کامل شد تا چون يك ماهی عظیم به افیانوس عصر رنسانس رسید .

کارشناسان ادبی میگویند که در شعر پیندار حتا فرم هم ، حامل محتوایی مخصوص است چون تغییر فرم در طول شعر ، انعکاس تغییر و تحولات فکر و احساس شاعر را نشان میدهد . پیندار خواهان روشنگری ، خردگرایی و تجربه از تصور جهان نبود . هر موضوعی که او را به تعجب نمی انداخت ، آنرا نادیده میگرفت . تقوا ، خوف از هستی ، وفا به آداب و رسوم ، وطن پرستی ، احساس سختگیری این جهانی را در او زنده میکردند . بعد از پیندار و پایان دوره آرشایی (آرکائیك) ادبیات ، در دوره کلاسیك ، بحث ، انتقاد و کنجکاوی ، اهمیت و احترام خاصی بین روشنفکران یافتند . یعنی زمانیکه ایدههای دموکراتیک و جمهوریخواهی ، شهر-دولت ها ، آغاز به رشد نموده بودند . تجزیه و تحلیل دوره کلاسیك ، جای کلی گویی ، ایمان کور ، تعصب و خرافات را گرفت ، ولی سرانجام در این دوره انسان هم به جسم و روح تقسیم شد ، عناصری که جهانی پینی دوره کلاسیك را تعیین میکردند .

استاد ارسطو هم فقط به مطرح کردن و نقد آثار قدیمی در مدرسه اش پرداخت که به شکلی با نظرات او رابطه ای داشتند و باقی آثار را او نادیده میگرفت و یا انکار میکرد .

امروزه در دایرت المعارف های ادبی غرب ، شعر آرشایی را نوعی شعر و موسیقی کر میدانند و آنرا در مقابل شعر عوام یعنی شعر شکایتی ، ناله و زاری ، نوحه سرایی و عزا داری قرار میدهند ، که محتوایی ضعیف و متغیر دارد . آنزمان ، شعر آرشایی (آرکائیك) را دسته های کر در بازیهای المپیک در حضور طبقات اشراف برای حمایت از ورزشکاران ، قهرمانان و پهلوانان می خواندند .

۱۹- رمانتک فقر، ادبیات و رنجهای روشنفکری .

شورش ، گوشه گیری، تنهایی و بدخلقی نویسنده ناامید غربی . Arno Schmidt (1914 – 1979)

چرا گاهی نویسندگان در پایان زندگی روشنگری خود گوشه گیر، بدخلق، ناامید، بدبین و یا طلبکار میشود؟ آرنو شمیت، داستانسر، مترجم، بایگان، و روان پژوه، یکی از نمایندگان ادبیات بعد از جنگ آلمان و از کلاسیکهای مدرن، خود را نویسنده ای بدون وطن، بدون دولت و بدون دین میدانست. اشاره میشود که بندرت کسی او را خندان دیده بود، و با چهره ای جدی و مشکوک به دوربین عکاسان مانند دشمن می نگریست. او در ده سال آخر عمر از فضای ادبی کشورش فاصله گرفت و حتا در مراسم اعطای جایزه به وی شرکت نمیکرد، و با همسرش راهمراه متنی توهین آمیز به میان حظار میفرستاد، و یا خود بعنوان اعتراض به فقر نویسندگان ناسازگار، با زیرپیراهن شرکت میکرد. درباره وی اشاره میشود که او حتا به گاز گرفتن دستهایی می پرداخت که برای کمک به او دراز شده بودند. او حتا با همسرش که تنها همراه او در زندگی اش بود، در خانه با تلفن صحبت میکرد. او را نه تنها جویس آلمانی نامیده اند بلکه نویسندگان ای میان: ژان پاول و جیمز جویس دانسته اند. آرنو شمیت، یکی از کلاسیک های مدرن نیز است. در حالیکه گروهی جلو اوزانو میزدند، گروه دیگر، از تعجب درباره او سرتکان میدادند. وی در طول عمر مطالعاتی-نویسندگی خود به گردآوری صدها هزار نسخه یادداشت پرداخت و در یکی از رمانهایش، بیش از 120000 یادداشت استفاده نموده بود. وی با بیست ساعت کار در روز و افراط در مصرف الکل، سرانجام دچار مرگی زودرس شد. او یکی از چهره های مشهور ادبیات آوانگارد آلمان است. او را همچون جویس، پدر ادبیات آزمایشی-تجربی اکسپریمنتل نیز میدانند. آرنو شمیت، داستانسر، مقاله نویس، خالق اثری تئوریک و تاریخی در ادبیات، نیز بود. یکی از اهداف او معرفی نویسندگان و کتابهای فراموش شده در فضای ادبی بود. او می گفت که باید برای نجات کتابهایی که دچار طوفان مدرنیته شده اند، کشتی نوحی ساخت تا بخشی از آنان را حداقل نجات داده و به نسل های بعدی برساند.

مخالفت آرنو شمیت او را متهم به آتیه ایست بودن نمودند، گرچه او نویسنده ای است که میان سنت و مدرنیته، ماتریالیسم و ایده آلیسم، بابدینی نسبت به فرهنگ سنتی، در نوسان بود. وی دائم از مهاجرت به درون و سرزمین درونی، در ادبیات میگفت. او گرچه در آغاز نویسنده ای چپ، روشنگر، ضد کلیسا و ضد جنگ بحساب می آمد، در پایان از نظر امید به تحولات سیاسی و اجتماعی، ناامید و سرخورده شده بود. او در آثارش به عوارض جنگ، اقدامات سیاسی حکومت آدانانور، و انتقاد از مسیحیت و معیارهای اخلاقی جنسی پرداخت. فاشیسم، جنگ زده گی، و بازسازی بعد از جنگ، از جمله دیگر موضوعات آثار او بودند. او از نظر تئوری در زمینه ادبیات نیز پیشنهاداتی نمود و به دفاع از کتابها و نویسندگان فراموش شده قرون 18 و 19 پرداخت. تئوری زبان، فلسفه تاریخ و انتقاد از فرهنگ رسمی حاکم، نیز مورد توجه او قرار گرفتند، گرچه او سالها بدلیل نیاز مالی به ترجمه آثار آمریکایی و انگلیسی پرداخت. او با نمایندگی یک اوتوپیک منفی، جهان خود را جهان تراژدی-کمدی نامید که در آسیاب مادی - اجتماعی و روزمره گی سرمایه داری به یک درام غم انگیز تبدیل شده است.

از طرف دیگر، منتقدین ادبی، غالب آثار او را آزمایشاتی با فرم های رمان نویسی بحساب می آورند. او سالها در شوق مکاتب ادبی رمانتیک و اکسپرسیونیسم میسوخت. گروه دیگری او را یکی از ستاره های ادبیات آوانگارد آلمان بشمار می آورند. وی سالها کوشید تا نمایندگان رمانتیک ادبیات غرب را از اتهام غیررئالیستی و بی مسئولیتی اجتماعی، نجات دهد. او گرچه تحت تاثیر فلسفه بدبینی شوپنهاور بود، کوشید تا ادبیات را با علم آشتی دهد، به این سبب بعضی ها او را یکی از نمایندگان ادبیات پست مدرن نیز میدانند. وی می گفت که نویسنده باید راه خود را به تنهایی برود. او تحریک آمیز مدعی بود که نایفه ای است که ناشناخته مانده و انتقاد از خود را همچون توهینی بزرگ به مقامات عالی رتبه میدانست. عده ای دیگر او را روشنفکری خودخواه، خودپرست، ذهنی و بیمار میدانستند، گرچه هواداران محفلی اش؛ هنوز مقدس وار، او را یکی از فرهنگیان چپ بشمار می آورند.

او تحت تاثیر ادبی: آلن پو، جویس، فروید، و ژان پاول بود. اکسپریمنتل ادبیات تجربی-آزمایشی دوبلین، و دیالوگهای روانی درونگرای جویس، بی تاثیر روی آثار او نبودند. او احترام خاصی برای نویسندگان قرن 18 قایل بود. از نظر داستانسرایی او زیر تاثیر اکسپرسیونیسم هایی مانند: اشتراپ، دوبلین، و اهرن اشتاین بود و علاقه خاصی به نویسندگان رمانتیک همچون: هوفمن، تیک، و فوکو داشت. از نظر درونگرایی غیر از جویس و فروید، او زیر تاثیر: جیمز، لویز، و کارول - و از نظر داستانی تحت تاثیر: اشتیفر بود. آرنو شمیت کوشید تا نویسندگان فراموش شده مانند: شنابل، کوپر، و بروکس را به علاقمندان معرفی نماید. او از نظر تاریخ ادبیات به معرفی رمانتیک هایی مانند: کارل مای، و فوکو پرداخت. از جمله نویسندگانی که برای او احترام قایل شدند: هرمان هسه، دوبلین، کازاک، هاینریش بل، و آندرش بودند، گرچه او نویسندگان همعصر خود مانند: بل، گراس، و والسر را ملال آور میدانست. امروزه او در فرانسه نسبت به آمریکا و انگلیس خوانندگان بیشتری دارد.

پدر آرنو شمیت، پلیس بود و با روی کار آمدن نازیها، وی در دانشگاه، تحصیل ریاضیات و نجوم را بدلیل مزاحمت های فاشیسم، قطع نمود و سالها کارمند کارخانه نساجی شد. بعد از پایان جنگ او مدتی مترجم دانشگاه پلیس بود. رفتار ناسازگار و فردگرایانه آرنو شمیت با اطرافیان را نتیجه تجربیات خشن دوران کودکی او میدانند. در زمان حاکمیت حزب سوسیال مسیحی آلمان، از وی به اتهام تبلیغ کفر و پورنوگرافی، شکایت گردیده بود.

از جمله آثار آرنو شمیت: مدرسه آتیه ایست ها، بیوگرافی فوکو، قلب سنگین، اخباری درباره کتابها و انسانها، برج یادداشت ها، مکاتباتی با ویلهلم میشل، ژولیا و تابلو نقاشی، آینه سیاه، جمهوری ادیبان، جنگجوی فکر، تحلیل روانشناسانه آثار کارل مای، جنگ زده گان مهاجر، جزیره، زیبایی دریاچه باپوکا، و

ژولیا ! بابا ول کن، هستند. در آثار او نویسنده، راوی داستان نیز می باشد. وی غیر از ترجمه رمانهای جنایی، خالق مقالاتی رادیویی نیز بود. اودرسال 1950 جایزه ادبی شهر ماینس، و در سال 1973 جایزه ادبی گوته را از آن خود نمود.

۲۰. از جایزه گلشیری تا تراژدی یونانی !

چند روز پیش نتایج مسابقه داستان نویسی بنیاد خصوصی گلشیری در تهران اعلان شد. 2490 سال پیش هم مسابقه تراژدی نویسی در غرب ایران زمین در یونان برگزار گردید. و آشیلوس، خالق نمایشنامه "ایرانیان"، آن زمان پیروز شد. تراژدی "ایرانیان"، نخستین نمایشنامه تاریخی جهان غرب است. بجای موضوعات افسانه و اسطوره ای، واقعیتی تاریخی به روی صحنه رفت. او غیر از داستانهای اسطوره ای، مواضع اجتماعی و اخلاقی رانیز وارد نمایشنامه نمود. "ایرانیان" نخستین اثر نمایشی سالم بجا مانده، ادبیات فرنگ است. او گویا در آنجا از مواضع دشمنانه و شوینستی خودداری، و با ایرانیان شکست خورده در جنگ، همدردی می نماید. نمایشنامه ایرانیان، آغاز درام غرب است. آن زمان شایعه شد که کسانی که با خدایان یونان سرشاخ شوند، تنبیه خواهند گردید. و ادعا شده که در این اثر از دید ایرانیان به نتایج جنگ نگریسته شده است. آشیلوس، نخستین بار هنرپیشه ی دومی را وارد نمایشنامه نمود تا امکان دیالوگ پیش آید. پیش از آن، دسته کر با تنها بازیگر وارد مکالمه میشد. گرچه او در سیاست فعال نبود، ولی نمایشنامه هایش سیاسی هستند. تا آن زمان تراژدی های "آتی" برای احترام به خدایی بنام دینوسیوس به نمایش در می آمدند. آشیلوس پایه گذار تتالوگی یعنی ترکیب 3 تراژدی و یک کمدی نیز است. امروزه می پرسند چرا به جای دموکراسی برده داران یونان، او از نظام مطلقه ایران حمایت کرد. گرچه آشیلوس خود دوبار در جنگ با ایرانیان شرکت کرد و شاهد نابودی نیروی دریایی ایران در نزدیکی جزیره سالاموس گردید. او در دربار هیرون در شهر سیراکوس شغلی یافت. و میگفت که انسان سخنور زیر چتر عدالت خدایان قادر قرار خواهد گرفت. خبر جنگ را سوارکاری بنام "آپیا" به درون قصر ایرانیان در شوش آورد، جایی که روح داریوش و آتوسا، والدین شاه جوان، در کنار او بودند. طبق چاخان های تایید نشده گویا داریوش پسرش را سرزنش کرده باشد که چرا با خدایان در افتاد و نتایج جهانگشایی پیشین او را این چنین برباد داد !

و اکنون بازگردیم به ادبیات ! از 90 درام آشیلوس، گویا 7 عدد آن سالم به آرشیو غرب رسیده باشند. از آنجمله : پناهجویان، صدقه و نذر در قبرستان، نیکوکاران، پرومئوس در زنجیر، و یک اثر سه بخشی یا تریلوگی. اثر پرومئوس آشیلوس تاثیر مهمی روی شعر، موسیقی و مجسمه سازی عصر جدید اروپا از خود بجا گذاشته است. خیال پردازی نبوغ آمیز و هنر عظیم سخنسرایی، گویا موجب مشهوریت جهانی و ابدیت نویسنده شده باشند. آشیلوس از 525 تا 456 پیش از میلاد زندگی نمود. پدرش، یک زمیندار کلان ثروتمند بود. او در آتن بدنیا آمد و در روی جزیره سیسیل، دارفانی را وداع گفت !.

Aischylus (525 – 456)

۲۱. بوتیقای شعر- یا هنرمردمی ؟

روی میز محفل زیبا شناسان زیبایی شناسی، زیباشناسی، زیبا پرستی، یا جمال خواهی ؟ علم استتیک . Ästhetik اعراب اندیشمند گویا بدلیل کمبود بعضی از حروف الفبا، واژه "پوئی تیک" یونانی را که به معنی "هنر شعرسرایی" است، بوتیقا ترجمه کردند. بنده هم در دوران شباب سالها فکر میکردم آن نام پرنده ای است!. گرچه این کتاب حاوی تئوری شعروشاعری مهمی است.

حدود 2100 سال بعد از کتاب زیباشناسی هنر شعر، یعنی "بوتیکای" ارسطو، اسکندر باوم گارتن، فیلسوف آلمانی در سال 1750، شاخه فلسفه زیباشناسی یعنی "استتیک" را رسماً در عصر جدید وارد فضای فرهنگی غرب نمود. مفهوم استتیک در زبان یونانی به معنی "درک با کمک حواس" است. امروزه علم استتیک یا زیباشناسی، بخشی از رشته فلسفه است که به : شرایط تشکیل آثار ادبی-هنری، ساختار آنان، رابطه میان هنر و واقعیت، شرایط و اشکال نقد و تاثیر زیبایی روی فرد و اجتماع، می پردازد. علم زیبایی شناسی را، فلسفه شناخت حسی نیز می نامند. محتوا، اهمیت، جذابیت، اصالت، مواضع، عمق، وسعت، قانونمندی، و معیارهای ارزشی، از جمله زمینه های قضاوت زیباشناسی در ادبیات، هنر، و فرهنگ، هستند.

موضوع زیبایی شناسی، عنصری است علمی در فرهنگ انسانی. فرهنگ شناسان چپ مدعی هستند که در حین مبارزه آشتی ناپذیر طبقات در طول تاریخ بشر، آثار مهمی از هنر و فرهنگ بشر از بین رفته اند. از زمان روشنگری، بحث میان اخلاق گرایان اجتماعی - و زیبایی گرایان همدوست، آغاز گردیده است. و از زمان رنسانس، مکاتب مختلف زیباشناسی بوجود آمد که بعدها باعث سیستمهای زیباشناسی : ایده آلیستی، مارکسیستی، پدید شناسی، و اگزیستانسیالیستی، شدند. مارکسیسم با اشاره به زیباپرستی غیرطبیقاتی بورژوازی، سیستم سرمایه داری را "تمدن در چهارچوب بربریت وحشی نیازها" نامید. چون زیباگرایان و زیباپرستان، خلاف زیباشناسان، آنرا وسیله شناخت و آگاهی ندانسته، بلکه هدفی برای شعار "هنر در خدمت هنر"، یعنی مستقل از واقعیات اجتماعی و تاریخی بحساب می آورند. بورژوازی خواهان اثری ادبی-هنری است که با مسائل و مشکلات: اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، و دینی، رابطه ای نداشته و فقط در خدمت : لذت، سرگرمی، مصرف، و اقتصاد، باشند. چپ ها، زیباگرایی غیر اجتماعی را فرمالیسم نامیدند. لیبرال ها این موضع چپ ها را نتیجه فرهنگ زمان استالین دانستند، چون در نظر مارکسیستها، ادیبان و هنرمندان غیر اجتماعی برج عاج نشین با پناه به گوشه گیری، احساس گرای رمانتیک، از واقعیات گریخته و موجب یاس و ناامیدی میشوند.

اقتصاد و رسانه های سرمایه داری با دستکاری نیازهای زیبادوستی مردم، تبلیغ مدام مدهای مصرفی؛ از یاس تا رفتار اجتماعی "چوخ بختیاری"، تشویق موج و جریان های هنری فریبکار، تشویق به مالکیت و داشتن کالا و آثار هنری، فعالیت در شاخه اقتصاد توریسم سودجو، افتتاح فروشگاههای زنجیره ای کالاهای مصرفی، باعث زشتی پرستی بجای زیباگرایی شده اند. در نظر چپها، لذت جویی موجب ضدانسانی شدن محتوای کالاهای فرهنگی میشود. مارکسیست ها آنرا بیان بربریت فرهنگ امپریالیستی مینامند که سرانجام به زوال و ابتذال فرهنگی منتهی خواهد شد.

کیرکگارد از موضعی مذهبی، زیبا گرایی و لذت جویی را موجب بی اخلاقی و جدی نبودن میدانست. انتقاد به زیباپرستی از زمان باستان شروع شد، چون فرار از واقعیات تلخ به ظاهر زیبای جهان و کالا، ممکن است موجب نیهلیسم ضد زندگی نیز بشود. زیباپرستی غرب در ادبیات و هنر قرن 18 نزد رمانتیکهایی مانند: شلگل و شاتوبریان- و با شعار "هنر برای هنر" در نزد سمبولیستها، اکسپرسیونیستها مشاهده شده است. اسکار وایلد و روسکین در انگلیس - مالر، فلوبر و پروست در فرانسه - و نوالیس در آلمان، از جمله ادیبان اخلاق گریز زیباپرست، بشمار می آیند.

فلسفه زیباشناسی، غیر از تئوری شناخت حسی - دارای تئوری هنرهای آزاد، نیز بشمار می آید. در زیباشناسی کلاسیک پیش از مارکس و هگل، فقط به جنبه زیبایی آثار ادبی و هنری توجه می شد و رابطه آن و واقعیات و تحولات اجتماعی را در نظر نمی گرفتند؛ مثلاً کانت، قوانین زیباشناسی عینی را نفی میکرد، ولی شیلر میگفت که آثار ادبی و هنری، مسائل عصر خود را مطرح می نمایند. گوته می نویسد که هنر، تصویری است از زندگی - و رابطه هنر با زندگی اجتماعی را نمی توان انکار نمود. هگل مدعی بود که هنر، یعنی انسانی نمودن جهان خارج، و آن یک نوع رابطه انسان با جهان اطرافش می باشد، چون هنر، نخستین سکوی تحول خودشناسی "ایده مطلق" است. زیباشناسان و دمکراتهای انقلابی روس مانند: بلینسکی، چرنیشفسکی، و دوبرولویف، مورد توجه مارکسیستها قرار گرفتند.

در تاریخ سیر اندیشه، غیر از فیلسوفان، ادیبان نیز به بحث استتیک و زیباشناسی پرداختند. به شواهد تاریخ، علم زیباشناسی در جوامع برده داری شرق مانند : هند، چین، بابل، و مصر بصورت مبارزه تمایلات مادی و ایده آلیستی همیشه وجود داشته است.

ارسطو در کتاب بوتیکای خود، هنر را تقلیدی از طبیعت میدانست، و افلاتون، تئوری زیبایی را تصویری از ایده بحساب می آورد. شلینگ در آلمان، اثر هنری را نتیجه وحدت طبیعت با آزادی میدانست. هگل آنرا نتیجه وحدت محتوا با ظاهر حسی معرفی نمود. لسینگ خواهان رابطه آثار هنری با خلق بود. سارتر بعد از جنگ جهانی دوم، بجای زیباگرایی در ادبیات- خواهان مسئولیت اجتماعی برای آن شد. او میگفت که شعر، زیباگر است - و نثر مسئولیت خواه. آدورنو در این رابطه نوشت که رابطه هنر با جامعه تنها از طریق محتوا نیست، بلکه در فرم نیز این رابطه ثبت شده است. بعدها نیچه شاگرد فکری شوپنهاور را، یکی از نظریه پردازان سبک "هنر برای هنر" آوردند.

در سال 1978 منتقدی بنام ووتنف، مبحث زیباشناسی را بخشی از (تاریخ ادبیات تطبیقی) اعلان نمود. نیچه گفته بود که زندگی فقط از نظر زیباشناسی معنی دارد و بودلر زیر تاثیر نویسنده ای بنام گاویتز، استتیک را خلاف ارسطو، تقلید و تصویری از واقعیات نمیدانست، بلکه آنرا معشر ترین شاهد خیالپردازی و خلاقیت انسانیت نامید. چند دهه بعد، اسکار وایلد نوشت که نخستین وظیفه انسان در زندگی آنست که تا آنجایی که ممکن است همدوست و هنرمند باشد!

۲۲. رمان " جناب رئیس جمهور " و جایزه نوبل .

ادبیات اعتراضی سرخپوستان آمریکای لاتین .

آستروس ؛ نویسنده گواتمالایی در آمریکای لاتین ، بخاطر رمان ضد دیکتاتوری " جناب رئیس جمهور " ، در سال 1966 برنده جایزه لنین - و در سال 1967 برنده جایزه نوبل شد . او پایه گذار ژانر ادبی " رئالیسم جادویی " از طریق رمان فوق و رمان " مردهای ذرتی " نیز است . آستروس با تاکید بر موضوعات اجتماعی-سیاسی به انتقاد از امپریالیسم آمریکا و دیکتاتوری های بومی آمریکای لاتین میپردازد . مشهوریت جهانی او به سبب رمان " جناب رئیس جمهور " بود که سرمشق دهها رمان ضد دیکتاتوری جدید در قاره آمریکای لاتین گردید . این رمان یکی از رمانهای مهم قرن 20 و یک شاهکار ادبی؛ با ارزشی ادبی است .

آستروس خالق داستان ، شعر ، مقاله و درام نیز است . او مهمترین نماینده مکتب رئالیسم جادویی است که در نیمه دوم قرن بیست در آمریکای لاتین مرسوم شد . پایه آثار او، فرهنگ و اسطورههای قدیمی سرخپوستان مایا در کشورهای آمریکای لاتین هستند . آثار آستوریا ریشه ای خاص در فرهنگ و سنت سرخپوستان کشورش دارند .

آستوریا مدعی است که دیکتاتوری سیاسی موجب مسخ انسان و بی اراده گی افراد جامعه میگردد . او گرچه خالق آثار ادبی با مسئولیت سیاسی است ولی به رد مکتب ادبی " رئالیسم سوسیالیستی " استالینیت ها پرداخت . آستوریا با کمک اسطوره شناسی ، تضاد های سرمایه داری و اهداف استثمار کنسرن ها و کارتل ها را نشان میدهد .

وی به مبارزه با سیاست استعماری پرداخت که قصد داشت در آمریکای لاتین ، کشور گواتمالا را تبدیل به یکی از ایالتهای جنوبی آمریکای شمالی بنماید . آثار او میان اسطوره گرایی و انتقاد و شکایت سیاسی در چرخش هستند .

آستوریا پیشگام 6 رمان مهم ضد دیکتاتوری در آمریکای لاتین شد . او از جمله عواقب دیکتاتوری حاکمان سیاسی را -جنایت ، خیانت ، آدم کشی ، و ابتذال اخلاق میدانند . 6 رمان نویسندگان زیر مشهورترین رمانهای ضد دیکتاتوری ادبیات جهانی در کشورهای آمریکای لاتین هستند .

1- رمانی از مامون ماریا دولا در سال 1926 در اسپانیا . 2- رمان میگول آنگل آستوریا در سال 1947 در گواتمالا . 3 - رمانی از اوگودو روآ باستوس در سال 1974 در کشور پاراگوئه . 4- رمانی از آلبو کاربنتیر از سال 1974 در کوبا . 5- رمانی از گابریل گارسیا مارکوز از سال 1975 در کشور کلمبیا . و رمانی از مارو وارگاس لیوسا از سال 2000 در کشور پرو . آستوریا در رمان " جناب رئیس جمهور " ترور سیاسی را معرفی میکند که راهنمایی برای تقلید رمانهای ضد دیکتاتوری شد . در رمان نویسنده اول ، دیکتاتوری بنام باندراش ، رئیس جمهور یک کشور آمریکای لاتین میشود و به استثمار ساکنین سرخپوست آن میپردازد و سرانجام بر اثر یک شورش مردمی کشته میشود .

در رمانی از نویسنده دوم ، حاکم دیکتاتور بدلیل کینه شخصی و احساس تحقیر خود توسط مردم ، مخالفین سیاسی را شکنجه داده و بقتل میرساند . در رمانی از نویسنده سوم یعنی در رمان " من و قادر توانا " ، دیکتاتوری در کشور پاراگوئه در قرن 19 با منشی خود پیرامون یک توطئه علیه مردم مشاوره می نماید . در رمانی از نویسنده چهارم ، روشهای قدرت در یک دیکتاتوری با لباس مدرن ولی با واقعیات آرکائیک نشان داده و یک چوخ بختیار عاشق قدرت حکومت میکند . در رمان " پائیز پدرسالار " از نویسنده پنجم ، یک حاکم ظالم در کشور کاربیک ، پیش از مرگش، از حراج املاک خود به خارجها با خبر میشود و دچار خشم میگردد . در رمان " جشن و شادی بز نر " از نویسنده ششم ، سرنوشت قربانیان و مهره های اطراف دیکتاتور مقایسه میشوند که در سال 1961 قربانی یک ترور سیاسی میگردد .

آقای میگل آنگل آستوریا در سال 1899 در کشور گواتمالا از مادری سرخپوست و پدری سفید پوست دنیا آمد . او در سال 1974 در شهر مادرید درگذشت و در پاریس دفن شد . آستوریا در فرانسه به تحصیل رشته حقوق و فرهنگ مردم پرداخته بود . او در آنجا با مکتب سوررئالیسم اجتماعی-سیاسی آشنا گردید .

آستوریا سالها سفیر کشور گواتمالا در کشورهای مختلف بود و در دوران تبعید در کشورهای ایتالیا ، فرانسه ، و آرژانتین زندگی نمود . او در سال 1965 یکی از پایه گذاران کانون نویسندگان قاره آمریکای لاتین بود و از سال 1966 سفیر کشور گواتمالا در فرانسه گردید .

گرچه ادبیات ایدئولوژیک آستوریا برنده جوایز لنین و نوبل شدند ، او خود را ولی مبلغ اینگونه ادبیات نمیدانست . آستوریا با کمک رمان سه جلدی " موز ها " خالق رئالیسم انقلابی نیز بود . وی در کتاب " افسانه هایی از گواتمالا " اسطوره های قدیمی را با عناصر رئالیستی و سوررئالیستی ترکیب نمود . او مدعی بود که در جامعه مصرف مدرن سرمایه داری ، از طریق مثلا تبلیغات ، رسانه ها به خلق اسطوره های جعلی مضر جدید میپردازند .

از جمله دیگر آثار آستوریا ، رمانهای / آخر هفته در گواتمالا ، یک زن دورگه سیاهپوست ، جغرافیای رویاها ، و سه از چهار خورشید هستند . رمان سه جلدی موزها شامل سه رمان ، توفان ، پاپ سبز ، و

چشمه‌های مردگان، است. در رمان "مردهای ذرتی" آستوریا به پایه ترکیب مکتب رئالیسم با اسطوره‌های فرهنگ سرخپوستان قوم مایا در آمریکای لاتین می‌پردازد.

۲۳. فلسفه روشنگری یا مرگ در انظار عمومی

Asturias, Miguel Angel (1899 – 1974)

در روزهای اخیر، رسانه ای و نمایشی کردن مراسم خاکسپاری پاپ پاول دوم، باعث شد که یکی از شرکت کنندگان میزگردی تلویزیونی، با اشاره به شرکت نمودن حدود چهارمیلیون "زوار" مسیحی در این مراسم ادعا کند که دوره روشنگری در غرب تاکنون نتوانسته به تمام اهداف خود برسد. گرچه مهمترین شعار عصر روشنگری، جدایی دین از دولت و مبارزه با خرافات دینی بود و نه نابودی و حذف دین. مثلاً، ولتر خود متفکری مذهبی بود، با اینهمه می گفت: برای تفکر شجاع باشید! فلسفه روشنگری، فلسفه عمل اجتماعی بود و انقلاب یعنی عملی کردن فلسفه روشنگری. کانت می گفت: روشنگری، راه خروج انسان از وابستگی است؛ وابستگی به شاه و شیخ، خرافات و اسطوره، طبیعت و سنت، اخلاق ارتجاعی، جهل و سرنوشت، جزم و دگم‌های تاریک اندیشی، پیشداوری و قضاوت‌های غلط، از خودبینی‌گانی. یاس، قفس اخلاقی دین و غیره.

تمام فیلسوفان عصر روشنگری، خردگرا بودند. دوره روشنگری را میتوان ادامه آرمانهای عصررنسانس و تأیید هومانیزم، یعنی ایمان انسان به خود دانست. دیدرو در مقدمه دایرت المعارف نوشت، قرن مذهب و فلسفه ایده آلیستی باید جای خود را به قرن علم و دانش بدهد، زمان دین و فلسفه گذشته، زمان علوم فرارسیده. روشنگری یعنی جدایی دین از دولت، فلسفه یعنی روشنگری. نه کشف حقیقت، بلکه شناخت واقعیات مهم است. اگر دین و کلیسا با قدرت دولتی متحد شوند، باعث سلب آزادی انسان میشوند. دین نیازی به جزم و دگم ندارد. به نظر ولتر، کلیسا و دین مانع نیروهای خلاق و طبیعی انسان میشوند تا انسان طبق طبیعت خود زندگی کند. روشنگری به انسان می آموزد تا درباره توانایی‌هایش فکر کند. درباره وجود و هستی اطرافش، درباره طبیعت و جهان و جامعه بیندیشد تا آنها را شکل دهد. ولتر می‌گفت، فلسفه مبارز به محضی که ظاهر شود، تحت تعقیب قرار می‌گیرد. برخلاف فرقه‌های قبلی و جنگ‌های خونین گذشته، روشنگران عصر روشنگری خود را جهان‌وطن و انسان‌دوست میدانستند. ایده‌های روشنگری یعنی مبارزه: بادیکناتور مذهبی، فقدان آزادی و بی‌عدالتی.

مبارزان عصر روشنگری به انتقاد از خشونت و دیکتاتوری شاه و دربار و فئودال، مذهب، امتیازات اشرافی و سانسور پرداختند. برنامه آنها ترکیب و سنتزی از خردگرایی، تجربه‌گرایی و رفاه طبیعی انسان بود. ریسمان حقیقت، تقوا، سعادت، عدالت و رفاه در هر برزنی آویزان گردید. به نظر آنها دین و خدا نیازی به جزم و مراسم نمایشی مذهبی ندارند. تاریخ نباید تاریخ حوادث باشد، بلکه باید تاریخ سیر اندیشه بشر و تاریخ فرهنگ باشد. ولتر از کلیسا خواست که قدرت این جهانی را از مسایل فکری و دینی جدا کند، بنیادگرایی و خرافات را حذف نماید و از بلند نظری، آزادی و حقوق انسانی دفاع کند. منتسکیو مبلغ لیبرالیسم سیاسی شد که در زمان تبعید در انگلیس تجربه کرده بود. لسینگ با نوشتن نمایشنامه "ناتان دانا" خواهان همزیستی مسالمت آمیز ادیان و پیروان آنها شد. جان لاک برای شناخت، بکار بردن عقل، و نیوتون استفاده از روش‌های علوم طبیعی را توصیه می‌کردند. باکون علیه پیش‌داوری و قضاوت‌های غلط مبارزه کرد. در آن زمان توده‌ها چنان به شعارهای روشنگران گوش میدادند که لودویک شانزده پادشاه دستگیر شده، در زندان با اشاره به کتاب‌های روسو و ولتر نوشت: این دو نفر باعث نابودی فرانسه شده‌اند.

درباره سیر تاریخی روشنگری میتوان اشاره کرد که با صنعتی شدن و موفقیت علوم طبیعی و پیروزی‌های تدریجی آنها بر روی اتوریته کلیسا در اروپا، اعتقاد جدیدی پیدا شد، اعتقاد به عقل گرایی. روشنگری قرن ۱۸ باعث انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ شد. واژه روشنگری در قرن ۱۸ در فرانسه در رابطه با انقلاب فرانسه بکار رفت. نماینده آن ولتر با جمله مشهورش: فرومایگی، پستی و دنائت در خرافات را نابود کنید، بود. یک قرن قبل از انقلاب، فرانسوی‌ها روشنگری را از انگلیسی‌ها آموختند. ریشه روشنگری از انگلیس و از طریق نیوتون و انقلاب اواخر قرن ۱۷ انگلیس به فرانسه آمده بود. ولتر مدتی در انگلیس در تبعید بود. منتسکیو و ولتر در انگلیس با عقاید لاک و نیوتون آشنا شدند و آنها را به فرانسه آوردند که پایه شناخت و تئوری گردید. با تکیه بر سابقه طرح نوشتن دایرت المعارف نویسی در زمان انقلاب فرانسه، روشنگری ۳۰۰ سال در غرب ریشه داشت. آخرین فیلسوف عصر روشنگری اروپا کانت است که فلسفه اش برخلاف فلسفه روسو تبدیل به عمل و انقلاب نشد، چون در آلمان حکومت مرکزی وجود نداشت و در هر ایالتی شاهی یا حاکمی امر و نهی می نمود.

درباره متفکرین مبارز میتوان گفت، که همیشه فیلسوفانی وجود داشتند که علیه جزم‌ها، فرضیات، حدسیات و خرافات مبارزه کرده‌اند. بعضی از فیلسوفان سوفسطایی دوره باستان قبل از سقراط، نومیانیست‌ها (فلسفه کل گرایی، نوع گرایی) در سده‌های میانه، یوزیوتیست‌ها (مثبت‌گرایان) در قرن ۱۹، و فیلسوفان مکتب تجزیه و تحلیل، مانند برتراند راسل در قرن اخیر.

با اشغال زندان باستیل و شعارهای: برابری- برادری- آزادی، انقلاب نشان داد که فلسفه میتواند به عمل تبدیل شود. در ایتالیا و اسپانیا به دلیل مقاومت کلیسای کاتولیک، تحولی پیش نیامد و روشنگری با مشکلاتی روبرو شد. دکارت می‌گفت باید روی عقل خود تأکید کرد نه روی دین، به این دلیل مبارزه علیه جامعه موجود، باعث تعقیب متفکرین شد. ادبیات دوره روشنگری هم حتا ادبیات فلسفی شده بود. افکار

فلسفی در ژانرهای : رمان، مقاله، نمایشنامه و شعر و نامه منتشر میشدند که موجب نشر و پخش عقاید انتقادی شدند.

قرن روشنگری قرن دایرت المعارف نویسی نیز بود و قدیمی ترین آن، دایرت المعارف شامل: علوم- هنرها - و پیشه ها بود. هدف این بود که دانش زمان را در دسترس عموم قرار دهد. دایرت المعارف مشعل راهمای انقلاب توده‌های کم سواد شد. دانش زمان اغلب در کتاب دایرت المعارف گردآوری میشد و آن اثری مهم برای روشنگری بود. نام دیدرو در رابطه تنگاتنگ با دایرت المعارف قرار دارد. او 27 سال همکار کتاب دانش و هنر و پیشه ها بود. دیدرو می گفت، دایرت المعارف باید شامل تمام دانستنی‌هایی که موجب کنجکاوی، نیازها، وظایف و تفریحات انسان هستند، باشد. روشنگران اغلب هواداران : دکارت- لاک- نیوتون- و دیدرو بودند. برای تهیه مهمترین دایرت المعارف آن زمان، 170 نویسنده مختلف، 71000 مقاله نوشتند که 300 مقاله آن از هولباخ، نویسنده کتاب (سیستم طبیعت) بود. و روسو هم مقاله‌هایی پیرامون تئوری موسیقی تهیه کرد.

مهمترین فیلسوفان عصر روشنگری، ولتیر و روسو هستند. ولتیر با تکیه بر عقلگرایی می گفت، خدا انسان را با دو پا آفرید تا که او روزی راه برود. و در پایان نامه هایش می نوشت، از کلیسا باید متنفر شد تا پستی نابود شود. اوباکمک نامه‌ها به انتقاد از استبداد فرانسوی پرداخت و کتاب و نامه‌هایی در باره انگلیسی‌ها نوشت. ولتیر رابطه مکاتبه‌ای نامحدودی با مشاهیر آن زمان مانند هنرمندان و متفکران داشت. او بین سالهای 1694 و 1778 زندگی نمود. او فیلسوفی التفاتی است که آثارش را بصورت رمان، تاتر، و طنز نوشت. همانطور که قبلاً اشاره شد در عصر روشنگری از ادبیات برای تبلیغ استفاده میشد. ولتیر مدتی در زندان باستیل در حبس بود.

روسو در کنار ولتیر یکی از نظریه پردازان روشنگری است. او در سالهای 1712-1778 زندگی نمود. روسو از پیشگامان فکری انقلاب فرانسه است و می گفت، مالکیت موجب: قتل، جنگ، حاکمیت و خودسری می شود. روسومی نویسد، پایه گذار جامعه بورژوازی کسی بود که نخستین بار حصار را دور قطعه زمینی کشید و گفت این متعلق به من است. مارکس بعدها به استفاده از نظریه مالکیت خصوصی او پرداخت. تاثیر روسو روی قوانین دولتی- تعلیم و تربیت - و انتقاد از فرهنگ حاکم، می باشد. او در رمان امیل می نویسد، می توان انسان را جوری تربیت کرد که او به طبیعت خود برگردد و در کتاب (قرارداد اجتماعی) نوشت، مهمترین اصل قرارداد اجتماعی، آزادی و برابری انسان در جامعه است. کلیسای به خشم آمده به جای او، آثارش را سوخت، چون او موفق به فرار به انگلیس نزد هیوم گردید.

منتسکیو، یکی دیگر از روشنگران بین سالهای 1688-1755 زندگی نمود. او تقسیم قوای سیاسی جان لاک را کامل کرد و قوه قضایی را به دو قوه مقننه و اجرایی اضافه نمود. و به تقلید از فیلسوفان ستونی یونان باستان می گفت، قانون یعنی عقل گرایی تا جاییکه راهنمای تمام خلقها شود. منتسکیو نویسنده کتاب (نامه های ایرانی) است که طنزی در باره استبداد، کلیسا، و ابتذال اخلاقی است که در هلند در سال 1721 به چاپ رسید. کتاب هزار صفحه‌ای (روح القوانين) او تحقیقی در باره حقوق و قانون است.

مبارز دیگر عصر روشنگری دیدرو است. اگر روسو تبعید، دیدرو به زندان افتاد. او می گفت، نه عقل بلکه خلاقیت هنری و طبیعی نشان نبوغ انسان است. استعداد عجیب او، پیرامون تئوری استتیک و نبوغ پروری رمانتیک بود. در کتاب دیگر دیدرو یعنی (نامه پیرامون نابینایان) نوشت که شناخت وابسته به حواس است.

۲۴. سه قرن فعالیت روشنگری در غرب .

فلسفه روشنگری غرب آغاز حاکمیت عقلگرایی بود. جنبش ادبی-اجتماعی روشنگری دارای فلسفه‌ای خاص خود بود. روشنگری نه تنها فلسفه عمل بلکه فلسفه‌ای ساده و عامیانه بود. واژه روشنگری از میانه قرن 18 در غرب مرسوم شد. از نظر سیرتاریخ اندیشه، فلسفه روشنگری متکی به هومانیزم، رنسانس، عقل گرایی و اصلاح خواهی قرن 17 و 18 در اروپا شد. روشنگری در قرن 17 در انگلیس شروع شد و از طریق فرانسه و آلمان به سایر نقاط اروپا اشاعه یافت. در انگلیس در سال 1697 این گونه مبارزان اجتماعی خود را آزاد اندیش نامیدند. در تاریخ سیراندیشه همیشه فیلسوفانی یافت شدند که علیه فلسفه رسمی حاکم دست به اعتراض زدند؛ مثلاً سوفسطائیان در زمان باستان، نومیالیستها (استقراپی‌ها) در قرون وسطا، مثبت گرایان در قرن 19 و تحلیل‌گرایان در زمان حال. گرچه گروهی عصر روشنگری را غیرتاریخی میدانند، آنها ولی مانند رواقیون رویای انسان ایده آل جهانی داشتند؛ انسانی که با کمک عقل و طبیعت موجودی متعالی گردد. حقوق بشر، انسانگرایی، آزادی خواهی، علم دوستی، عقلگرایی و طبیعت گرایی، مفاهیم جدید و شعارگونه آنان، جوابی منفی به قدرتهای حاکم مانند شاه، خان و روحانیون مسیحی بود. نظام‌های سیاسی در غرب از مشروطه سلطنتی انگلیس تا سوسیالیسم استالینیستی روسی کوشیدند تا پاره‌ای از ایده‌آلهای این جنبش را عملی سازند.

از طریق جنبش روشنگری هر دو انقلاب انگلیس در قرن 17 موجب حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی و حذف حکومت مطلقه شد. جنبش روشنگری انگلیس آشکارا سیاسی، اخلاقی و ضد دین بود. از جمله متفکران آن : باکون، هابس، لاک، تولاند و ماندویل بودند. آنان میخواستند با کمک بورژوازی جامعه را از

اجبازهای مانند حکومت مطلقه، دگم‌های کلیسایی و ارتجاع فنودالیسم آزاد نمایند. آنها می‌گفتند که با توجه به طبیعت، انسان آزاد است و هیچ قدرتی روی زمین حق ربودن حقوق انسانی را ندارد. این جنبش در فرانسه نه تنها ضد کلیسا و ضد فئودال بود بلکه مقدمات جنبش و ایده‌های سوسیالیسم تخیلی را فراهم نمود. از جمله اندیشمندان آن: ولتیر، منتسکیو، هولباخ، و مارات بودند. در آلمان این جنبش گرچه سیاسی ولی بسیار متنوع و تئوریک (نظری) بود، که منتهی به فلسفه کلاسیک آلمان گردید. از جمله نظریه پردازان آن: لایبنیتز، لسینگ، کانت، ویلاند و غیره بودند. در آمریکا نمایندگان این جنبش برای استقلال آمریکا از انگلیس، دست به مبارزه زدند؛ از آنجمله: فرانکلین، پاین، و جفرسون. جنبش روشنگری که در قرن 18 در روسیه شروع شده بود، در قرن 19 موجب یک انقلاب دمکراتیک گردید. از جمله مبارزان آن: لومونوسوف، رادیشف، هرتسن، بلینسکی، چرنیشفسکی، پیزارف و دوبرولوف بودند. مورخین چپ مدعی هستند که امپریالیسم و بورژوازی زمان حال به ایده‌های روشنگری خیانت نموده است. اندیشمندان چپ در حالیکه از خیانت امپریالیسم و سرمایه داری به ایده‌های روشنگری سخن می‌رانند خود را تنها وارث ایده‌های عصر روشنگری میدانند. آنها مدعی هستند که ارثیه سنت ترقی خواهانه روشنگری در مارکسیسم تأیید شد و ایده‌های روشنگری در آینده نه چندان دور در سوسیالیسم و کمونیسم عملی خواهند گردید. باید اشاره کرد که نویسندگان دایره المعارفی در انقلاب فرانسه نقش مهمی داشتند.

آنان در آن مجموعه آثار نوشتند که دوره دین و فلسفه پایان یافته و عصر علم و عقل فرا رسیده است. انقلاب فرانسه در سال 1789 رامیتوان نتیجه تأثیر کتاب دایره المعارف در میان روشنفکران دانست. روشنگری فرانسه رادیکال تر از روشنگری انگلیس بود. انقلابی بودن آنرا میتوان مدیون آتیه ایسم و ماتریالیسم بودنش دانست. آنان می‌گفتند که دین را نباید اصلاح کرد بلکه آنرا باید بکنار زد و در سیاست منظور تحول نیست بلکه برای انقلاب باید کوشید. آنان در جواب متافیزیک مذهبیون می‌گفتند که عقل و دین با هم سرسازش ندارند. در حالیکه دیدرو به یک آتیه ایسم آشکارا عترف نمود، دالامبر می‌گفت که آتیه ایسم عده ای، او را به خنده می‌اندازد. دوایده مهم روشنگری انگلیس یعنی لیبرالیسم و دئیسم بودند. دئیست‌ها خدا را سازنده ماشین جهانی میدانستند که نیازی به پیامبر و مقدسین ندارد. لیبرالیسم فردگرایانه روشنگری انگلیس خواهان تقسیم قوا در حاکمیت بود. سرانجام خواسته‌های روشنگری اروپا به آمریکا رسید؛ جائیکه دهها سال لیبرالیسم لاک ادعای مطلق آزادی فردی دارد. متفکران روشنگری همچون دوره رنسانس می‌گفتند که انسان مهم‌تر از جهان و کائنات است، و روانشناسی مهم‌تر از علم متافیزیک میباشد. خصوصیات مشترک روشنگری فرانسه ترکیبی از: عقلگرایی، تجربه گرایی، و کوشش برای رفاه اجتماعی بود.

امروزه میتوان تصور نمود که تمام شعارهای دوره روشنگری برای رسیدن به عقلگرایی، آزادیخواهی، و ترقی خواهی بی‌مرز بوده اند. آتیه ایسم رادیکال غالب آنان متکی به قدرت عقل و افکار علمی بود. ولتیر و هولباخ در فرانسه به انتقاد شدید از افکار اتوریتیه مانند دین و کلیسا پرداختند. دوحقیقت مهم دیگر جهانبینی آنان اعتقادی خوشبینانه به پیشرفت اجتماعی نامحدود و قابل تربیت بودن انسان هستند. آنان با تکیه بر قوانین طبیعی خواهان برابری میان انسانها بودند. از نظر طبیعی آنان دارای ایمانی به منطقی بودن، عقلگرایی و نیکو صفتی و خوش قلب بودن انسان شدند. آنان غیر از آزادی و برابری انسان در مقابل قانون خواهان سعادت و خوشبختی او و تحمل و مدارای دگراندیشان بودند. روشنگران مخالف خرافات دینی و طرفدار آتیه ایسم، فردگرایی و جهانوطنی بودند. از جمله دیگر خواسته‌های آنان: حق اعتراض، حق مالکیت و حق امنیت بودند. ماتریالیستهای عصر روشنگری طرفدار برابری حقوق زن و مرد شدند. شفافیت فکری، تیزی انتقادی و وسعت تجربی از جمله دیگر خصوصیات آنان بود.

ادیان و ادبیات نیز در جنبش فکری روشنگری نقش مهمی داشت. پاره ای از آنان از جمله معروفترین نویسندگان اروپا در سه قرن گذشته بوده اند. لسینگ آلمانی بانمایشنامه "ناتان دانا" خواهان دوستی و مدارای مذهبی بین ادیان گردید. منقدین در آغاز این دوره به کشف آثار شکسپیر از دیدی اجتماعی، انسانی و انتقادی گردیدند. روسو غیر از عقلگرایی اشاره ای به لزوم احساسات و غرایز طبیعی انسان می‌نمود. اهمیت به نقش احساسات موجب شد که هنر و ادبیات روشنگری بسوی هنر روکوکو تمایل یابد. آثار آموزشی، گزارشی و سفرنامه ای نویسندگانی مانند: سویت، دفو، و روسو خوانندگان بیشمار یافت و کوشش شد تا برای قوانین عام ادبی و مرزهای ژانرهای گوناگون آن، دانشنامه ای تهیه گردد.

بعضی از مهمترین نمایندگان فکری جنبش روشنگری آنزمان از کشور خود فرار کرده و به خارج رفتند؛ دیدرو مدتی مهمان کاترین کبیر ملکه روسیه شد، و ولتیر چندسالی نزد پادشاه پروس در آلمان بود. همدمی باینگون روشنگران باعث شد که شاه مطلقه ای مانند فریدریش اعتراف نماید که حاکم باید نخستین خدمتکار دولت خود باشد. ولتیر در رابطه با مسیحیت می‌گفت که " خرافات رذیل را در میان مردم ریشه کن کنید!" دالامبر مینویسد که مسیحیت بر اثر یک فریب کبیر بوجود آمده، چون بعد از ربودن جنازه عیسی شایعه نمودند که او به ملکوت درآسمانها پیوسته است. دیگری می‌گفت که دین حقیقی، دین عقلگرا است چون عقاید دیگر فقط خرافات هستند. در رابطه با روشنگری، کانت می‌گفت که شهادت استفاده از عقل خود را داشته باشید، " روشنگری یعنی رهایی انسان از وضع خودخواسته حقارت و تصمیم وجسارت برای بکارگیری فهم خود بدون کمک دیگران " (ترجمه نقل قول از سیما راد در فرهنگ اصطلاحات ادبی). آنان میخواستند که کوششهای فردی سعادت آمیز پایه وحدت میان خلقها نیز گردد.

۲۵. غم هاي خارجي بودن

باما قدري صبورباشيد.مي بخشيد كه ماهنوز اينجا هستيم.مي بخشيد كه مادراينجا كارمي كنيم. مي بخشيد كه زن هايمان بچه مي زايند.مي بخشيد كه بچه هايمان به مدرسه مي روند.مي بخشيد كه ما سقفي بالاي سرمان داريم.مي بخشيد كه آب جاري وبرق درخانه داريم. لطفا قدري بلندنظر باشيد و خود را به كوجه علي چپ بزنيد چون ماقبل از بيداري قصد رفتن نداريم.

همسايه ام حسن ترك اهل ترابوزان ده سال است كه در اينجاست. اوازساعت پنج صبح براي كار شيفت خانه را ترك ميكند.صبح ها نمك برقي و شن درخيابانهاي يخ زده مي پاشد تا شما ليز نخوريد. بعد ازكاراوفوري به خانه مي آيد.تاتصويرخيابانهايتان همچون صفحه تلوزيون برفكي نشود تا او توهيني براي چشمهاي آبي سردتان نباشد.درايوبوس اوسرپامي ايستد.تاشما بنشينيد چون كسي حاضرنيست كنار او با لباس سپوري بنشيند.

اواعصاب نمي كند اعتراض نمي كند راهپيمايي نمي كند بايكوت نمي كند تحرير نمي كند.تقاضاي حق راي ندارد تقاضاي حق تجمع ندارد پاسپورت دو مليتي نمي خواهد اگرچه شما اينهمه قانون پاراگراف بند ماده در مجلس تان در باره او به تصويب رسانده ايد.

شما درخانه به بچه هاي تان ياد مي دهيد : من كار ميكندم تو زحمت مي كشي او حقوق ميگيرد تا دركشورش خانه هتل و اتوبوس بخرد.

ما حقي نداريم ولي وظايفي داريم. صاحب دو زبان شده ايم گرچه تنها وطن مان را هم از دست داده ايم.زبان را نيز از دست داده ايم چون در دره سكوت پرت افتاده ايم. دوزبان داريم يكي را درخانه حرف ميزنيم با ديگري در بيرون ازما سوء استفاده ميكند. فاصله مان تنها كيلومترها راه نيست بلكه زبان فرهنگ دين آيين آداب و رسوم. در اينجا

همچون زبانهاي ساكنين برج شهر بابل هيچكس زبان ديگري را نمي فهمد چون خدايتان ازارتباط ما باهم وحشت دارد. هرزمان دهان را براي گفتن جمله اي باز ميكند ترسم از آنست كه يكي از شماها بگويد : جماعتي بي سواد با رفتاري روستايي كه از حرص حليم توي ديگ افتاده اند.

درفرنگ ما خارجي يعني غريب بيكس با نوستالژي شوق ديدار جايي يا كسي.دريان شما خارجي يعني وحشي بربر مزاحم انگل و تنبل.

هرباركه نامه اي به خانه مينويسم ترسم از آنست كه مادرم متوجه شود كه زبانم رافراموش كرده ام. سلام درود بدرود آقاي پستچي . من دو هفته در بيمارستان بستري بودم كسي از من ملاقات نكرد يك روز اينجا را ترك خواهم كرد يا بقول شما گورم را گم خواهم نمود هيچكدام از شما سراغي از من نخواهد گرفت هيچكس نبود مرا احساس نخواهد كرد.

اكنون كاغذي سفيد و بي گناه روي ميز تحرير دو كتاب لغت فارسي به خارجي و خارجي به فارسي در كنارم دو دانشنامه يا دايرت المعارف در پيش ام خودنويس خودكار قلم نيزه واژه نگار زرنگار پارسا و ديگر برنامه هاي پارسي نويسي. منظورم نوشتن نامه اي بلند است. با اين وجود اينها نمي توانند مشكل زبان خارجي ام را بيان كنند چون براي هر كلمه اي و جمله اي بايد دنبال آن در كتاب لغت يا كتاب گرامر بگردم . يقين دارم كه تو آنها را نيزنخواهي فهميد. فكر كنم سرم را زيادي از پنجره بيرون كرده ام. بدرود آقاي پستچي !

۲۶. شاعره - ميان مرگ و آواره گي !

روزا آوسلندر (1901 – 1988) Rose Auslaender

روزا آوسلندر ، ازمشهورترين زنان شاعر آلماني زبان ، يهودي تبار ، قرن بيستم اروپا است. شعر او حاوي حقايق و احساسات دو فاجعه دردآور است : يكي اينكه ، ولايت دوران كودكي او يعني شهر "بوكوينا" براه نتايج دو جنگ جهاني دائم تحت اشغال ارتش يكي از كشورهاي : آلمان ، اتريش ، روماني و مجارستان قرار گرفت . دوم اينكه او بدليل يهودي بودن ، چهارسال همراه مادرش در اردوگاه اسيران آلمان هيتلري درانتظار مرگ بسر برد تا اينكه سرانجام ارتش سرخ شوروي درسال 1944 آنها را آزاد نمود ، گرچه گويي نيمي از جمعيت يهودي شهر صد هزارنفر ي بوكوينا از طريق نازيها بقتل رسيدند. اودر آن اردوگاه نيز با شاعر ديگر آلماني زبان و يهودي تبار ، يعني پاول سلان شخص آشنا گرديد.

روزا آوسلندر پيرامون آن روزهاي سخت و ناگوار مينويسد : "ما به اعدام محكوم شده گان ، بطور غيرقابل بياني، نياز به همدردي داشتيم .ودرحاليكه هر لحظه منتظر مرگ بوديم، بعضي در جهان خيالي واژهها ميزيستنند ؛ يعني درخانه اي رويايي درشرابط بي خانماني. نوشتن، زندگي مان بود و شعر، مقاومت مان. در آنجا فقط واژه "مادر" هنوزنيرو و قدرت جادويي داشت ؛ يعني نقش مركزي مقاومت درمقابل فشار و تهديد جسمي و رواني . و زبان ، جانشين كم شدهها و از دست رفته گان مان شده بود . و چون آن پلاهايي كه بسرمان آمد ، قافيه نداشتند و بي نظم بودند ، ما هم به شعر نو پناه برديم. ما نجات يافتگان آن قتل عام ، باكمك واژهها ، زندگي ساختيم ، چون قلم زني، زندگي بود ، يعني مقاومت در برابر مرگ .و زبان مادري ، محلي براي سكونت ، سكوت و استراحت - و زبان شاعرانه ، ناقل زيبايي

مناظر طبیعی وطن، و فرهنگ و سنت جامعه مان، گرچه در جهان مکانیکی، واژه‌های صفتی، بی معنا شده بودند. ایمان به انسانیت، و نیروی نجات بخش ادبیات را، کوشیدیم تادرنزد خود حفظ نماییم." امروزه گفته میشود که در شعر او، فاجعه‌های قرن بیستم و نابودی زیبایی‌های مناظر طبیعی اروپای شرقی، بدلیل جنگ، بچشم میخورند. مرگ، تنهایی، وطن، نوستالژی دوران کودکی، وحشت‌های زندگی گذشته، بیگانگی در مهاجرت و آواره گی، از دیگر موضوعات شعرا و هستند. اشعار او با تنوع موضوعی و سبک و فرم رادیکال و شرح جهان با کمک تصاویر، و زیبایی آرکائی، یکی از بهترین شعرهای زنان اروپا هستند. شعرش، بخشی از شعر مدرن اروپا نیز است. او در نیمه دوم قرن بیستم با کمک پاول سلان، با فرهنگ آوانگارد و شعر مدرن آلمان آشنا شد. گرچه او چهل سال تحت تاثیر فرم شعر سنتی بود. و در پایان، او بدون توجه به مدهای ادبی، به سبک خود ادامه داد و شعرهایی: روشن، کوتاه، و فشرده سرود. هیلده دوبین، او را یکی از آخرین زنان شاعر یهودی آلمانی زبان اروپا نامید. روزا آوسلندر دهها سال وادار به مهاجرت و تبعید گردید و بدین سبب چندین سال، اشعارش را به انگلیسی نوشت، چون بقول خودش، در زبان آلمانی لال شده بود و سرانجام در سال 1957 بعد از دیدار مجدد با پاول سلان در پاریس، دوباره آغاز به سرودن شعر نو نمود. اشعار نیمه دوم قرن بیست او شامل: تجربیات روزانه، افکار و احساسات، تجربه‌های تعقیب و فرار، عشق، دوستی، مناظر طبیعی، نابودی قومی در شهرها، و موضوع زبان، هستند. از نظر ادبی او زیر تاثیر: هلدین، تراکل، هاینه، ریلکه، کافکا، شعر مدرن آلمانی، و رمانتیک غربی، قرار گرفت. و از نظر فلسفی: فروید، افلاتون و اسپینوزا او را تحت تاثیر قرار دادند. پاره‌ای از اشعارش بدلیل فلسفه "طبیعت خدایی" اسپینوزا، حاوی "عرفان طبیعت گرایی" هستند. آ. مارگول او را "سافوی" طبیعت زیبای اروپا نامید. مجموعه اشعار او را حدود 25000 رقم، حدس میزند. روزا آوسلندر در سال 1901 در شهر آلمانی زبان بوکووینا، واقع در روسیه امروزی دنیا آمد و در سال 1988 در شهر دوسلدورف در آلمان درگذشت. نام اصلی او پیش از ازدواج، روزالی بتاتریس شرتسر بود. وی در دانشگاه فلسفه و ادبیات خوانده بود. پاول سلان شهر محل تولد خود یعنی بوکووینا را شهری نامید که در آغاز قرن بیستم در آن کتابها و انسانها باهم زندگی میکردند. روزا آوسلندر در دوران اسارت در اردوگاههای کار اجباری فاشیسم، نوشته بود که زندگی نباید فقط مکان فرار باشد. او درباره ناگواری سالیهای اسارت میگفت که حتی پرندهای مهاجر هم دیگر بسوی جنوب پرواز نمی کردند، چون بو، رنگ، مزه، نور و همه چیز دیگر تغییر کرده بود. از جمله آثار او: تابستان کور، رنگین کمان، مجموعه شعر نیویورک، اشعار شهر مانهاتان، انگیزه‌های اسارتگاهی، بدون ویزا، همه چیز انگیزه شعر شده، نفس ام نیش میزند، و شهر ونیز غرق شدنی نیست، هستند. مجموعه شعر (تابستان کور) با کمک تصاویر سوررئالیستی، تهدید، تعقیب، بن بست، و قتل مخالفین، از طریق نیروهای اس اس را نشان میدهد. کتاب مانهاتان، نوعی اتوبیوگرافی نویسنده است و واژه‌ها اغلب حاوی "انتظار مسیحایی" میباشند. کتاب مجموعه شعر نیویورک، اشاره‌ای به اکسپرسیونیست شدن جهان شهرهای بزرگ مینماید.

۲۷. ارسال مجدد یک مقاله ادبی.

به مناسبت سالگرد اینگه‌بورگ باخمن. Bachmann.Ingeborg (1926-1973)

به قول ریش سفیدان ولایت مان؛ پدر این سرمایه داری بسوزد که حتی کتاب و سایر کالاهای فرهنگی را نیز سودجویانه نموده است، چون در این مملکت پناهگاه، که چاپ کتاب نیز برای خود، صنعتی مستقل شده، اغلب کتابهای عکس دار چنان گران هستند که خواننده بی پول میتواند فقط آنها را در کتابخانه‌ها ورق بزند. چندی پیش در بخش ادبیات، کتاب عکس داری درباره خانم اینگبرگ باخمن، شاعره مدرن آلمانی زبان اهل اتریش، جلب نظر کرد. در یکی از عکسها تصویر او را روی جلد مجله مشهور و پرتیراژ اشپیگل سال 1954 چاپ کرده بودند. در عکس دیگری، اوچین شرکت در جلسه شعرخوانی گروه ادبی مشهور به گروه 47 در آلمان، کنار پاول سلان نشسته و سرگرم بحث است. و در عکس سوم در پشت صندلی اش، ماکس فریش و هاینریش بل، با افتخار "فدایت گردیم" ایستاده اند و به همدیگر لبخند میزنند. در جای دیگری درباره مرگ مشکوکش آمده که او در سال 1973، در سن 47 سالگی، در شهر رم در آتش سوزی خانه اش در گذشته است، گرچه مرگش آن زمان مشکوک بود، پلیس اعلان نمود که او احتمالاً در حین سیگار کشیدن بخواب رفته و آتش سیگارش موجب حریق خانه شده است. توضیح اینکه او از قرص های مسکن و مشروب نیز علیه افسرده گی اش استفاده می نمود. در دانشنامه های چپ درباره وی آمده که او از موضع هومانیزم بورژوازی، به خلق آثاری اجتماعی پرداخت. و یا اینکه گرچه آدرنو زمانیکه از تعقیب فاشیسم به خارج فرار کرده و گفته بود که: بعد از این همه جنایت‌های فاشیسم، شاعری نوعی بربریت است، باخمن و خانم ایلزه آشینگر، از جمله زنانی بودند که بعد از پایان جنگ جهانی دوم به سرودن شعر، روی آوردند. یادآوری اینکه او قبل از شاعری، دکترای فلسفه و روانشناسی گرفته بود. در جای دیگری باخمن گفته بود که عشق، آخرین تکیه کاه انسان، و ادبیات هوایی است برای تنفس کردن. منتقدین در آثارش نوعی یاس و ناامیدی و شکست در عشق، می بینند، چون او 5 سال با ماکس فریش، نمایشنامه نویس سوئیسی همخانه بود و بعد از جدایی، سالها دچار افسرده گی شد. شاید به این دلیل بعضی از اشعارش، شرح شکست در روابط عشقی و دوستی هستند. باخمن پیرامون دوستی اش با پاول سلان هم کتابی با عنوان "صحبت های ادبی-عاشقانه"

منتشر نمود. او از موضعی فمینیستی مینویسد که اغلب زنان وقتی در رابطه با مردان و مسایل اجتماعی به بن بست میرسند، شروع به نابودی تدریجی خود مینمایند. اشعار او شرح جهانی سرد و سخت هستند. در نظر او نه تنها انسان بلکه کره زمین نیز در خطر است. او در کتاب "کابوس بعد از تولد"، از پوچی و بی معنی بودن جهان حرف میزند و بدلیل دو جنگ جهانی و وجود فاشیسم و ناسیونالیسم شوینیستی، اواز تهدید فرد از طریق گذشته و حال سخن میگوید. در اشعارش نه تنها از خود بیگانگی فرد با جهان، بلکه تصاویری از طبیعت مجروح و آسیب دیده، به نمایش در می آید. او کوشید با کمک زبان رمز و استعاره، اسطوره و افسانه، ترس و قصه، تصاویری شاعرانه به روی کاغذ بیاورد. در آثارش خواننده شاهد رویتافتن او از جهان خارج و بازگشت به عالم درون است. در دهه 50 قرن گذشته که درباره اثرات منفی دستکاری های تبلیغاتی-تجارتی، روان انسان، هنوز تحقیق نشده بود، او از جهان مصنوعی جامعه مصرف و انسان سخن گفت که گرفتار: ظاهر و با نورهای مصنوعی نئون است. عنوان یکی از نمایشنامه های رادیویی او "تجارت با رؤیاهای انسان" بود. مونولوگهای انسان ناامید، شورش و اعتراف انسان در یک جهان پوچ و بی ارزش هستند که بر پایه تجربیات جنگ جهانی دوم نوشته شده اند. مجموعه داستان "دستکاری و تمرین مجازی و مصنوعی" او، پیرامون مسایل زنان است. رمان اتوبیو گرافیک "مالینا"ی او، که مورد علاقه جنبش فمینیستی قرار گرفت، از طرف منتقدین ادبی، مهر "عریان و برهنگی روحی" خورد. اشعار تیره و غمگین اش اغلب دارای آهنگ و قدرت تصویرسازی هستند.

خانم باخمن، شاعره ای است میان دو فیلسوف؛ از نظر فلسفه زبانی، او زیر تاثیر ویتگنشتاین و از نظر جهانی، زیر نفوذ هایدر، پایان نامه دکترای خود را "فلسفه انتقادی اگزیستنسیالیستی هایدر" نام گذاشت. باخمن مینویسد که شاعر باید با کمک واژه ها و زبان، پا را از دیوار و مرزها، فراتر بگذارد. او در کنار ایلزه آشینگر، از معروف ترین زنان شاعر آلمانی زبان قرن بیستم بود. در آغاز، شرکت در اولین جلسه شعرخوانی "گروه ادبی 47" در سال 1952 موجب جلب نظر شنوندگان شعرش شد. چون اشعارش اغلب بدلیل آهنگ و زیبایی مورد تحسین قرار گرفته ویا گاهی باعث سوء تفاهم هایی شدند، باخمن تصمیم گرفت که بعد از 10 سال شاعری، از سرودن شعر دست بکشد. او می پرسد چرا خواننده اشعارش، دچار ترس "در خطر بودن انسان و طبیعت" نمیشوند. وی با قلم خلاق خود غیر از شعر و داستان و رمان، به نوشتن مقاله، نمایشنامه، گزارش، نقد و غیره نیز پرداخت. او مدتی با نام مستعار "روت کالر"، مسئول برنامه های رادیویی شهر برمن در آلمان بود. از جمله آثارش در این دوره، کتاب "در رعد و برق گل های رز" می باشد.

اینگبرگ باخمن، شاعره نوگرای آلمانی زبان، در سال 1926 در اتریش بدنیا آمد و در سال 1973 در شهر رم درگذشت. پدر وی معلم بود. او در رابطه با سفر خود به کشورهای مصر و سودان، کتاب "انواع مرگ" را منتشر نمود.

از جمله آثار او: جوانی در یک شهر اتریش، حرص و طمع، آغاز و پایان، محلی برای حوادث، و مجموعه داستان "سی امین سال" هستند. از جمله نمایشنامه های رادیویی او: خدای خوب مانهاتان، و جیرجیرک ها، می باشند. دو مجموعه شعر او، یعنی: زمان تعیین شده، و پرستش خرس بزرگ، موجب شهرت وی گردیدند.

۲۸. بالزاک، ساعدی فرانسه؟

با قدری خیالپردازی نوستالژیک، آلبوم عکس و تصویر بالزاک، بیننده را بیاد ساعدی، نمایشنامه نویس مبارز ایرانی می اندازد. ویکتور هوگو در سال 1850 در حین خاکسپاری بالزاک در پاریس، ضمن یک سخنرانی تحسین آمیز در باره او میگوید: دوستان گرامی! ما چند لحظه پیش، نویسنده و نابغه ای را به درون قبر سرازیر نمودیم که او قبل از آن در بالای سرمان، در میان ستارگان میهن، در پشت ابرها و همراه آنها، به حرکت درآمده بود.

بالزاک بین سالهای 1799 و 1850 زندگی نمود، پدرش کارمند دولت وقت در فرانسه بود. او غیر از مقالات سیاسی-اجتماعی و نقد ادبی، حدود صد رمان و ناول و چند نمایشنامه نوشت. به نقل از دوستان، او روزانه بیش از پنجاه لیوان قهوه ترکی می نوشید تا همچون کارگر زحمتکش ادبی، در کارگاه کمدهی انسانی، به خلاقیت و سروصدای گوشخراش بپردازد. بالزاک خود میگوید: من عجیب ترین آدمی هستم که تاکنون ملاقات کرده ام.

بالزاک قبل از موفقیت در نویسندگی، ناشر و چاپخانه دار بود، ولی به علت بحرانهای غیرقابل پیش بینی در آغاز سرمایه داری اروپا، ورشکسته شده بود. بدهکاریهای غول آسای این تجربه تلخ شغلی تا آخر عمر گریبانگیر او شدند. او به نظر صاحب نظران ادبی، پایه گذار واقعگرایی انتقادی در رمان است. اهمیت بالزاک برای ادبیات مردمی و جهانی تا آن حد است که مشاهیر و صاحب نظرانی چون: انگلس-لوکاچ-آرنو-گورکی-برشت-پروست-هسه-وایلد-هوگو-تولستوی-زولا-فلور-بودلر و دیگران در باره اش مقاله و کتاب نوشتند.

استاندارد مینویسد، آثار بالزاک به این دلیل محبوب هستند چون آنها نشانه عشق به بشریت میباشند. مسایل و مشکلات سالهای حدود 1830 و آغاز سرمایه داری در فرانسه، موضوعات کنونی اکثر کشورهای عصرمانیز میباشند. گویی نوشته های صدو هفتاد سال پیش بالزاک، گزارشهای فعلی دوران جهانی شدن سرمایه، در عصر ما نیز هستند.

انگلس مینویسد: آثار ادبی رئالیستی بالزاک در مورد تاریخ اجتماعی فرانسه میباشند. اهمیت آنها برای تحقیقات علمی اجتماعی ما مهمتر از منابع اقتصادی، تاریخی و آماری دیگران بودند. لوکاچ میگوید او در آثارش نشان میدهد که چگونه نظام سرمایه داری حتی به تحقیر و فاحشگی ادبیات و فرهنگ میپردازد، سیستمی که از فکر و احساسات شاعر، گرفته تا کاغذ سهمیه بندی شده، همه را به کالای سودجویانه تبدیل نموده. در این جنگل انبوه و وحشی، فرد در مقابل فرد و گروه در برابر گروه، بی رحمانه با هم می جنگند یا به رقابت مرگ و نیستی می پردازند. بالزاک بابررسی سرنوشت فرد در دوره ای معین، وضعیت گروه، قشر یا طبقه او را هم در جامعه به نقد می کشاند. به این دلیل روش او را واقعگرایی می نامند. آثار او بعد از شکسپیر، مهمترین گنجینه فرهنگ و سند اجتماعی درباره طبیعت انسان، این جاندار دوبا، هستند. بودلر میگوید: در تمام آثار او گرمی و آتش زندگی شعله ور است. در او شوق و شور هنرمندانه و استعداد و توانایی های علمی همدست هستند. نام او همیشه در جمع دوستان و آشنایان ماحاضر بود، گرچه اسمش جزو لیست دعوت شدگان نبود. لوکاچ، انگلس و هوگو رئالیسم او را نه تنها تحسین نمودند، بلکه او را یک انقلابی ناخواسته نام گذاشتند.

منتقدین، آثار بالزاک را بدین دلیل رئالیستی میدانند، چون اوشکست و سقوط طبقه حاکم و روی کار آمدن طبقه جدید را پیش بینی میکند، گرچه او شخصا خود هوادار دولتمردان وقت بود. در زمان او با رشد بورژوازی و مطرح شدن شعار جمهوری خواهی و عدالت طلبی، طبقه اشراف و دربار سلطنتی وادار به تحویل قدرت گردیدند.

بالزاک به علت تجربیات شخصی خود، منتقد-روزنامه نگار-نویسنده-ناشر-کتابفروش-وهنرمند را از جمله استثمارشدگان و قربانیان نظام سرمایه داری میدانند. او در یکی از مقاله هایش می نویسد: ما خود نیز دکاندار سخن شده ایم.

گورکی میگوید: من از طریق رمانهای ترجمه شده، دوستدار او گردیدم، او از این راه، معلم و رفیق من شد. تولستوی به گورکی توصیه میکرد، برای اینکه نویسنده توانایی گردد، باید آثار بالزاک را دقیقاً بخواند. مجموعه آثار بالزاک در کمندی انسانی است. از جمله دیگر کتابهای او: آرزوهای بربادرفته-خادمین شاه-فراز و فرود معشوقه های درباریان- جنبش دهقانی مشروطه خواه- و پدر گوریت میباشند. غالب آثار او شکوه و زاری در باره سقوط و به خطر افتادن طبقه اشراف هستند، گرچه او خود شخصا جانبدار قانون جاری و قشر حاکم زمان خود بود. شاید بدین دلیل انگلس گفته بود، رمانهای رئالیست بالزاک سلطنت طلب را به آثار ناتو رئالیست زولای جمهوریخواه ترجیح میدهد.

۲۹. ادبیات، بعد از بازگشت تان

(تشویق ادبیات، تعقیب ادیبان)

اشعار بیمار نشانه جامعه بیمار است. گرچه ادبیات به کسی بدهکار نیست؛ نه قاضی است و نه وکیل مدافع. با امید به شعار؛ قبل از مرگ، نمیر! بعد از بازگشت تان، نسیم تازه ای در ادبیات خواهد وزید. وما سراغ اوتوپی انقلاب فرهنگی خواهیم رفت. برایتان مراسم استقبال برقرار خواهیم کرد، مانند جشن بازگشت بزرگ علوی از آلمان، گورکی از ایتالیا و سولژنیسین از آمریکا. خانه آتش گرفته را دیگر نمیشود با آب خاموش کرد بلکه باید با اشک شما بازگشت گان. عده ای خود را فروختند، عده ای سازش کردند و عده ای هم خودکشی نمودند. آنهایی را که انگشت بالا گرفتند، فراموش خواهیم کرد، و آثارشان را بخشی از کتابهای درسی خواهیم نمود، نام های مستعارشان را به رسمیت خواهیم شناخت. برج عاج دیگران از عاج فیل نیست بلکه از استخوان خرد شده اهل ادب آسیب دیده است. زندانیان آزاد خواهند شد، از قربانیان برنامه خراب نمودن مشاهیر، یعنی برنامه هویت، اعاده حیثیت خواهد شد. جنگ داخلی ادبیات به پایان خواهد رسید، و اعلان آتش بس خواهیم کرد. اردوگاههای استراحت و تفریحی نویسندگی براه خواهیم انداخت. برای زنان کانون نویسندگان تشکیل خواهیم داد. اتهامات فراماسیونی ادبی را افشاء خواهیم نمود. برای حمایت از ادب و فرهنگ یارانه تعیین خواهیم کرد. کتابهای ممنوعه اجازه نشر خواهند گرفت. انحصار چاپ و نشر را بی اعتبار اعلان خواهیم نمود. بوروکراتهای ادبی را به اردوگاههای پناهندگان در غرب خواهیم فرستاد. سازمانهای ادبی-فرهنگی وابسته دولتی، منحل خواهند شد. کتابهایی که با سرمایه شخصی و تیراژ پایین، مانند آثار فوتوریستی، درخارج و داخل منتشر شدند، جبران هزینه و غرامت خواهند شد. ادبیات آوانگارد جوانان را ناشی از آیدز فرهنگی غرب معرفی نخواهیم کرد. ادبیاتی که باعث دندان درد شود، مورد انتقاد قرار خواهد گرفت. کارتل و کنسرنهای کواکولا، مک دونالد و مارلبورو، هم حتماً میتوانند جایزه ادبی اهدا کنند، چنانچه آنها موجب تشویق اهل ذوقی شوند. ادبیات زنان بیش از این تشویق خواهند شد چون به قول صاحب نظران، آنها دارای زبان، سبک، و موضوع خاص خود هستند. ساختن دشمنان ساختگی فرهنگی مانند زنان، جوانان، و خارجیها، را فریبی برای انحراف اذهان عمومی میدانیم.

ادبیات ایرانی و فارسی را با هم آشتی خواهیم داد. با آغوش باز به پیشباز فرهنگ جهانی و خارجی خواهیم رفت. چنانچه لازم شود از کیسه خلیفه خواهیم بخشید. اشعار شیکاگو و هارلم تان را ترجمه خواهیم کرد. برای نوشتن رمان (گلهای خشم) جایزه تعیین خواهیم نمود. رمان باید نه تنها جاده صاف کن اندیشه بلکه یخ شکن تابوها باشد. ادبیاتی که با مشتهای گره کرده در جیب، شعار دهد، اندیشیدن را فراموش خواهد کرد. همچون چنگیز آیتما توف، اسطورههای ایل و دیار و وطن را وارد داستان و نوول

خواهیم کرد. زاری و نوحه های نمایندگان مجلس را تجدید چاپ نخواهیم کرد. چون اکسیژن زیادی و مازاد بر مصرف، ممکن است باعث خفگی شود. باز هم به بحث : فرم و محتوا ، زیبایی شناسی یا اخلاقگرایی خواهیم پرداخت. کانون نویسندگان را نباید وادار کرد که نقش حزب سیاسی یا سازمان انقلابی بازی کند، چون فعالیت اجتماعی نه تنها سرکوب نخواهد شد بلکه تشویق خواهد گردید. با اینهمه نویسنده میتواند نقشهایی مانند معلم اخلاق، منتقد و شاکي، جامعه شناس، مفسر عشق و طلاق، عارف و اقتصاددان بعهد بگیرد. در دیکتاتوری مردم بجای کتاب و فرهنگ دنبال ماشین و لباس مد و عطر بودند. از کتاب در مقابل سایر رسانه ها مانند مطبوعات، فیلم، رادیو، تلویزیون، اینترنت، و ویدئو پشتیبانی خواهد شد. به جستجوی سرزمین خیالی و فرضی خواهیم رفت. نویسنده میتواند درباره تابوها نیز بنویسد، از جمله : ناسیونالیسم، معتادان، مخالفین، هیپی ها، فمینیست ها. در زمان پست اوتوپی حال ، باید دوباره به فکر ادبیات افتاد. در زندگی فرهنگی، هر جنبش و حرکتی حتی پاپ و راک نیز امکان فعالیت دارند. ادبیات را دیگر نباید به شاخه های: رسمی، لیبرال، روستایی تقسیم کرد. پرچمداران انترناسیونالیستی ادبیات نباید ادبیات ملی و روستایی خود را فراموش کنند. ما به نقش مهم ادبیات برای بازسازی از جمله نقش روانشناسی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی آن آگاه هستیم. ادبیات پورنو و سکسی، ادبیات نژادی، ادبیات ضد کمونیستی باید افشا گردند. نویسندگان خارجی، از جمله کافکا، جویس، پاسترناک و سولژنیسین را زیر ذره بین نقد خواهیم برد. رئالیسم میتواند با سمبولیسم رقابت کند. يك متن ادبی میتواند اجتماعی، سیاسی، مذهبی یا استتیک باشد. رئالیسم به دلیل توانایی هنری دوام آورد و رئالیسم سوسیالیستی به خاطر حمایت دولتی. مکاتب ادبی دیگر مانند پسامدرن، آبزرد، وساختارگرا ممکن است بدلیل نیهلیسم ارزشی، موقتی باشند. ما مهمانی آنها را تحمل خواهیم کرد. ادبیات کلاسیک و رئالیسم به دلیل ایده آل اتحاد، یعنی وحدت اخلاق و زیبایی، دوام آوردند. شهامت نویسنده نباید جای اهمیت هنری او را بگیرد. مردم، همیشه باشرف و حاکمین نامردمی بودند. مردان نیز میتوانند به موضوعاتی مانند : آشپزخانه، خانواده، خانه داری، و روابط احساساتی در آثارشان بپردازند.

باز هم ؛ تولد در وطن ، مرگ در غربت !

۳۰. ویلیام یت

YEATS , W.B (1865 – 1939)

سه زن در زندگی شاعر ملی !

شاعر ملی ؛ استقلال یا خودمختاری ؟. تابوت پوسیده ویلیام یت ، شاعر ملی و مبارز استقلال طلبی ایرلند ، مهمترین شاعر انگلیسی زبان قرن 20 و برنده جایزه نوبل ادبی سال 1923، را بعد سالها، سرانجام طی مراسمی باشکوه ؛ دولتی و نظامی، از فرانسه به محل زادگاهش در ایرلند منتقل کردند. او نزدیک بود به سبب ناسیونالیسم و میهن پرستی به فاشیست های اروپا به پیوندد. در مبارزه اجتماعی و خلافت ادبی وی گویا سه زن در سه مرحله زندگی اش تاثیر مهمی بجا گذاشتند. در جوانی خانم معود گونه اوربا مبارزات استقلال طلبانه برای رهایی ایرلند از زیر یوغ بریتانیای کبیر! آشنا کرد. در میانسالی خانم ایزابل گریگوری موجب آشنایی او با ادبیات رئالیستی و اجتماعی شد . و در کهنسالی خانم گرچیه هیدلس اوربا با عرفان و خودشناسی و عالم هپروت برای زندگی بعد از مرگ آشنا نمود! آقای ویت پایه گذار تاتر ایرلند در جنبش فرهنگی "رسانس ایرلند" بود و سالها در راه استقلال کشورش مبارزه نمود. آثار وی تضاد قوی میان سنت و تجدد اجتماعی زمان و جامعه اش را نشان میدهند. از جمله دلایل جایزه نوبل ، اعلان شد که او بخشی از فرهنگ خلق خود را توانست به شکل هنر در اختیار دیگران بگذارد. یت بعد از دیدار با رابیندار تاگور و آشنایی با فلسفه و ادیان شرقی، به نوعی عرفان روی آورد. در پایان عمر بعد از سناتور شدن او در دولت مرکزی انگلیس ، ناسیونالیست های ایرلند به نشانه اعتراض، خانه و کاشانه اش را به آتش کشیدند.

یت نه تنها یکی از مهمترین شاعران و نمایشنامه نویسان انگلیسی زبان قرن بیستم بود، بلکه او به ادبیات مدرن انگلیس تکانی مهم داد. آثار او تغییری عظیم روی ادبیات مدرن انگلیس و ایرلند بجا گذاشتند. اوزیر تاثیر مکتب سمبولیسم فرانسوی ، اشعاری بسیار زیبا آفرید. یت پایه گذار شعر " سمبولیسم جادویی " در غرب است. او سنت گرایی است که خود را به طنز " آخرین شاعر رمانتیک " اروپا نام نهاد . یت سالها با کوشش عجیبی به گردآوری فرهنگ فولکلوریک ، قصه ها و اسطوره های مردم ایرلند پرداخت و نمایشنامه هایی با تکیه بر ادبیات قدیمی و فولکلوریک مردمش به روی صحنه فرستاد. او روی هر کدام از نوشته هایش سالها کار میکرد تا آنها را بصورت ساده و خلقي درآورد . او غیر از تاگور با اسکار وایلد و برنارد شاو، رفت و آمد دوستانه داشت .

یت در دفاع از رمانتیک جامعه روستایی ایرلند به انتقاد از جنبش صنعتی شدن در غرب و به انتقاد از ماده گرایی دوره مدرن پرداخت و آنرا پایان و مرگ "حقیقت ادبی" دانست . اعتراض یت به تفکر ناتورالیستی ؛ و در نظر او، ضد هنری ، دمکراسی و شهر نشینی ، با حمله او به موج "کنیف مدرن" ، همراه بود. او در جهان مدام دنیروی دوتالیستی رادرجال مبارزه میدید : فرد-جهان ، مرگ-زندگی، جسم-روح ، خیال-واقعیت ، حال- گذشته، و غیره . یت غالبین دارای افکاري متضاد و متناقضی بود . اوبجای ماتریالیسم و رئالیسم ادبی، سالها تمایلات و ایده های هنری اشراف، نجیب زادگان و برگزیدگان را تبلیغ میکرد . وگاه هشداردهنده، سقوط جهان و دوره آخر زمانی و منتقد زمان و جامعه خود شد. او در آثارش از

زبانی سنبله استفاده میکرد: درخت، پرند، برج، دریا، خانه و غیره در نوشته هایش معانی استعاره ای دارند. وی به طرح اختلاف بین زندگی فرد و توده ها در آثارش، و در سال 1910 بدلیل تمایلات عرفانی به انتقاد از درام رئالیستی پرداخت. منتقدین، تبلیغ ایده آلهای اشرافی و برگزیدگان، در آثار او بدلیل سنت رمانتیک سمبولیسم وی میدانند، و صاحب نظران در آثار گاه غلوآمیزش مخلوطی از استتیک اشرافی و فردگرایی عرفانی می بینند. او توانست جنبه دراماتیک دین مسیح را با اشاره به مبارزه دائم میان خدای مسیحیت و دیو درون انسان غربی، بصورت هنر مطرح نماید.

یت عناصر فرهنگ فولکلوریک لیرلندی را به شکل ترکیبی از خیالپردازی و واقعگرایی مطرح نمود. او بسته به شرایط زمان گاهی نیز به نوشتن نمایشنامه هایی رئالیستی پرداخت. فعالیت نمایشنامه نویسی یت را باید در رابطه با کوشش آغاز جنبش تاتری ایرلند دانست. معمولاً طرف خطاب تاتر تشریفاتی اش، اقشار برگزیده اشراف و روشنفکران ناسیونالیست هستند. بعد از انتقاد و حمله روشنگران جنبش ملی گرایی استقلال طلبانه ایرلند، یت از ادبیات رمانتیک و سمبولیستی فاصله گرفت و کوشید همچون شکسپیر به رئالیسم و سنت ادبیات انگلیس برگردد.

ویلیام یت در سال 1865 در دوبلین بدنیا آمد و در سال 1939 در فرانسه درگذشت. او از خانواده ای هنرمند برخاسته بود و پدرش یک نقاش نسبتاً زبردست بود. یت در تمام عمر یک رمانتیک سیاسی ماند. آثار اولیه اونه تنها زیر تاثیر رمانتیک انگلیس بلکه زیر نفوذ سمبولیسم فرانسه نیز قرار داشتند. بخش مهم انگیزه های آثار یت جستجوی سمبول و تصویرها در ادبیات و فرهنگ فولکلوریک ایرلند هستند. او خود را طرفدار روانشناسی یانگ میدانست. یت نویسنده ای است که دائم در حال تغییر و تحول بود و مطابق شرایط زمان به فعالیت فرهنگی میپرداخت. او تا آخر عمر توانست احساسات خاصی برای نیازهای زنده انسان خوشبین و امیدوار داشته باشد. تضاد و پیچیده گی آثار یت را بدلیل تناقض زندگی شخصی و اجتماعی او میدانند. او بارها تاکید نمود که راه نجاتی برای حل مشکلات سرمایه داری نمی شناسد.

یت تحت تاثیر عذرا پاوند جانبدار ادبیات و درام غیرخلقی، و هنر برای برگزیدگان شد. بعد از اینکه یت اعلان نمود که معیارهای استتیک مهمتر از تبلیغات سیاسی هستند، رفقای! نماینده جنبش استقلال طلبی ایرلند به بایکوت آثار غیراجتماعی و غیرسیاسی وی پرداختند. پاوند در اوج جنبش هنری مدرن، نوشت که یت بهترین شاعر انگلیس و بشاشیت و سرزنده گی در آثارش فناپذیر هستند. یت سالها به ترجمه نظرات هنری، آثار اتوبیوگرافیک و درام های سوفولکس یونانی پرداخت. البت از تحول پذیری و تغییرات مداوم آثار یت در شرایط گوناگون، سخن گفت. او مطالعه آثار میانسالی یت را برای آموزش نسل جوان لازم دانست و به تحسین یت پرداخت که خلاف غالب انسانهای اهل قلم دیگر، فقط به ثبت خاطرات نوستالژی و جوانی خود نپرداخت. هانز هنه که، مینویسد که آثار او مانند گوته شامل سه دوره: جوانی، میانه سالی، و کهنسالی، سطوح مختلف زندگی او را نشان میدهند. از جمله آثار یت: قوهای وحشی، برج، مسئولیت ها، پیچش پله ها، رقص های آقای میم، قرص ماه، بیژانس، موسی داغ، باد در نی ها، آب در سایه، کلاه سبز، شاخ اکبر، سرزمین شوق و دیدارها، راه پیمایی های اوسن، کنار چشمه شاهین، روستاهای کلنی، گل رز رازدار، زن اشرافی، در میان 7 جنگل، قصه ها و داستانهای فولکلوریک کشاورزان ایرلندی، قطعاتی برای تاتر ایرلندی، مجموعه مقالات تراش سنگ عقیق، مجموعه مقالاتی پیرامون خوب و بد، و مجموعه آثار 8 جلدی، هستند.

Beauvoir, Simone de (1908-1986)

۳۱. سیمون دوبوار

یک زن کتابخوان خطرناک فراموش شده دیگر!

درحالیکه یکی از گروه ما، تاریخ تولد دقیق خود را نمیداند، سیمین دوبوار، نویسنده فرانسوی و محقق مبارز جنبش فیمینیستی، در یکی از اتوبیوگرافی هایش؛ یعنی در "خاطرات یک دختر نجیب زاده"، مینویسد: من در ساعت 4 صبح روز 9 ژانویه سال 1908 در پاریس بدنیا آمدم... و از آن لحظه که با سارتر برخورد کردم، دانستم که او هیچگاه دیگر زندگی ام را ترک نخواهد کرد! منظور اینکه برای غالب غریبه ها، ندانستن تاریخ دقیق تولد و یا نگرفتن جشن سالانه تولد، میتواند همچون یک تراژدی کوچک باعث بحران روحی و شخصیتی شود. ولی برای بعضی از گروه ما که تاچندی پیش در رابطه با ایل و طایفه، قبیله و ولایت خود نامیده میشدند، گرفتن جشن تولد، همچون یک شوخی با خود و یا با فرهنگ کشور میزبان است.

سیمین دوبوار نه تنها یکی از آغازگران نظریه پرداز جنبش زنان در غرب بلکه محقق و متفکری جهانی است. تغییرات اجتماعی و فرهنگی دهه 30 و 40 قرن بیست باعث شد که زنان غرب غیر از نقش سنتی خود بعنوان خانه دار وارد دو برج عاج دیگر مردان یعنی جهان کار و جهان ایده نیز بشوند. در مورد جهان هنر و ایده، هدف زنان دیگر زیانویسی تجربه هایشان نبود، بلکه کوشش آنان برای شناخت هویت جدید زنانه خود با کمک تحول و پیشرفت های اجتماعی بود. دوبوار یکی از نظریه پردازان جنبش فیمینیستی آغاز قرن 20 بود. او با انتقاد و حمله به تابوهای اجتماعی موجب جنجال جامعه مردسالار گردید. دوبوار در کنار آلبرت کامو و سارتر با کمک ادبیات، به صورت عامیانه به موضوعات اصلی فلسفه اگزیستانسیالیستی پرداخت و در غالب ژانرهای ادبی و فلسفی مطرح روز، استعداد نشان داد. او میگفت

با کمک اگزیستنسیالیسم و فلسفه وجود آتیه ایستی، در جهانی بدون خدا، در جستجوی خوشیختی است و میخواست در جهانی کافرانه، با کمک هومانیزم، راهی بیابد. در فلسفه اگزیستنسیالیستی آتیه ایستی او، انسان تنها، در فضا و اطای خالی قرار دارد و باید به هستی خود شکل و هویتی بدهد. او بجای ادبیات زیبا و هنری مرسوم، از ادبیات مسئول سخن گفت و زبان شفاهی را مهمتر از زبان کتبی سنتی دانست. با این وجود، بخشی از زنان منتقد وی میگویند که دوبار خلاف رفتار و موضع گیریهای انتقادی اش نسبت به مردان، خود وابسته به سارتر و قربانی روشنفکری مردان شد. در این رابطه او نه تنها خود، بلکه آخرین کتابش را نیز به سارتر تقدیم نمود. و فیمینیستهای جوانتر، در نظرات دوبار: مرد نمایی، اروپا مرکز بینی، راسیونالیسم بی احساس و ارزشهای اگزیستنسیالیستی سارتری را برجسته می بینند.

سالهاست که نام سیمون دوبار برای بعضی از اهل کتاب، تداعی کننده نام سارتر؛ دوست و نامزد دیرین اش است. او یکی از اعضای محفل روشنفکری و مبارز سارتر بود. دوبار در مصاحبه ای اشاره میکند که بعضی از غرض ورزان، نویسنده آثارش را سارتر میدانند، گرچه آثار او خوشبینانه تر از کتابهای سارتر هستند، چون احساس خوشیخت بودن در او يك استعداد غریزی و طبیعی بود. او میگفت چنان با سارتر وحدت داشت که اگر یکی از آنها جمله ای را آغاز میکرد، دیگری میتوانست آنرا به پایان برساند. دوبار در آثارش به مبارزه با: فاشیسم، استعمارگرایی، استالینیسم و سرمایه داری پرداخت. او همچون سارتر به موضوع شکنجه در زندانها و اردوگاههای کار اجباری دیکتاتوری از نوع فاشیسم و استالینیسم اشاره کرد. دوبار هدف آثار خود را آگاهی فرهنگی و اصلاحات و تغییرات اجتماعی میدانست. او با کمک علم، فلسفه و خیالپردازی به خلق ادبیاتی مسئولانه پرداخت و در زمینه های: رمان، خاطره نویسی، مقاله نویسی فلسفی، سفرنامه و گزارش، به انعکاس زندگی انسان، مخصوصا زنان پرداخت.

دوبار اگزیستنسیالیسم خود را هومانیزم نامید و نه فردگرایی آنارشیستی. او سنتز مارکسیسم و اگزیستنسیالیسم را ممکن دانسته و آنرا راه نجاتی برای حل مشکل حقوق زنان نام برد. در نظر او اخلاق اگزیستنسیالیستی باید بر پایه وحدت: آزادی، برابری، اتحاد، و احساس مسئولیت باشد. پیش از او، گابریل مارتین نخستین بار در رمانی از واژه اگزیستنسیالیسم در رابطه با مقوله آزادی و مسئولیت سخن گفته بود. دوبار با تکیه بر فلسفه وجود، زندگی را "در انتظار مرگ بودن" نامید، چون انسان بدون هدف و مسیر، با احساس پوچ و بی معنی بودن هستی، روزها، ماهها و سالها، در انتظار پایان زندگی، در اضطراب بسر میبرد و در نظر او بدلیل این فشارها است که انسان به جستجوی: ارزشها، دین، مذهب، سنت، ایدئولوژی و غیره میپردازد. او میگفت انسان چون نمی تواند آینده را پیش بینی کند و آنرا تغییر دهد، باید در نادانی و در زمان حال تصمیم بگیرد.

خانم سیمون دوبار در سال 1908 در خانواده ای مرفه در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1986 در آنجا درگذشت. او همچون سارتر سالها در هتل زیست و میگفت هیچ خانه ای مانند اقامت در هتل های لوکس و مرفه به رویاهایش نزدیک نشد. اوسینما و فیلم را مانند ادبیات نوعی از امکان بیان و تماس میدانست و ارزش آنرا چون رسانه ادبیات مهم بشمار می آورد و در اوقات فراغت گاهی به دیدن فیلمی جالب میرفت.

یکی از آثار مشهور سیمون دوبار کتاب جامع 1200 صفحه ای "جنسی دیگر" است. او در این کتاب تاریخی-جامعه شناسانه به شرح وضعیت زنان و وابستگی چند قرنی آنان به حاکمیت و اتوریته مردان می پردازد. دوبار در این کتاب تحقیقی با کمک علوم: زیست شناسی، روانشناسی، انسانشناسی، اسطوره شناسی، تاریخ و اقتصاد به بررسی شرایط اجتماعی زنان و حقوق پایمال شده آنان میپردازد و میکوشد تا نشان دهد که چرا در جامعه سرمایه داری و طبقاتی، جنس زن، جنس دست دوم و مظلومی است. او میگفت نه عناصر جسمی و بیولوژیک بلکه عوامل اجتماعی به تعریف زنان میپردازند، به این دلیل زن باید با کمک سلاح آگاهی، علیه جهانی که مردان سازماندهی کرده اند، شورش و مقاومت کند. او چون روسو جهان نابرابر و غیرآزاد را جهانی غیرخردمندانه دانست و می خواست با کمک این "کتاب مقدس و انجیل فمینیستی"، مردان را قانع نماید که رعایت و پذیرش حقوق زنان، به نفع شان است. او می نویسد که حقوق زنان بجای ارزشهای طبیعی، مشروط به فرهنگ مردسالار شده و جمله مشهور او این شد که نوشت: "آدم بصورت زن بدنیا نمی آید، بلکه او را تبدیل به زن می کنند".

سیمون دوبار همراه سارتر سفرهای روشنگرانه به: غالب کشورهای اروپایی، چین، کوبا، شوروی، مصر، اسرائیل، آمریکا، شمال آفریقا و برزیل نمود. او دو بار با مائو و یکبار با خروشچف و تیتو و اعضاء گروه ارتش سرخ آلمان یعنی با هسته مقاومت بادرماینهاوف در زندان ملاقات کرد. او پیرامون این سفرها دو کتاب: چین، هدفی دوردست - و شب و روز در آمریکا را منتشر نمود.

آثار متنوع و چند جانبه سیمون دوبار شامل: رمان، خاطره نویسی، مقالات فلسفی، سفرنامه، یادداشتها و گزارشات روزنامه ای و نامه نویسی هستند. آثارش نه تنها منعکس کننده ایدههای فلسفی بلکه نشانی از يك ادبیات اجتماعی و مسئول هستند. از جمله رمان های هایش: او آمد و ماند، خون دیگران، انسان مردنی است، ماندارینی از پاریس، مرگی لطیف، جهان عکسهای زیبا، زنی داغان و شکسته، هستند. از جمله اتوبیوگرافی های او: خاطرت یک دختر نجیب زاده، در بهترین سنین، جریان مسائل، می باشند. مقاله "آیا باید دساد را نبود کرد؟"، مورد توجه اهل نظر قرار گرفت. از جمله گزارش های او: شب و روز در آمریکا، چین، هدفی دوردست، نقل قولهای آلمانی، هستند در آثار تئوریک او یعنی: انسان و خدا، ادبیات زمان حال، بی وطنی روشنفکر چپ غربی را به بحث

میکشاند که در جامعه طبقاتی و بورژوازی، در جستجوی تکیه گاهی اخلاقی-فلسفی است. در کتاب 4 جلدی اتوبیوگرافی اش او در باره تربیت خود و زندگی روشنفکران فرانسه سخن میگوید. در سه رمان دیگر اتوبیوگرافیک اش، او به قطع رابطه خود با پیشداوریهای جامعه بورژوازی و سنتی میپردازد. هدف او در این سه رمان شرح زندگی زنان و تابوهای میان آنان است. در سفرنامه ها و خاطرات اش، خواننده با جنبه هایی از تاریخ سیر اندیشه و فرهنگ زمان او آشنا میشود.

۳۲. ادبیات سرگردانی روشنفکران تکنوکرات

سائول بلوف - رمان: مهاجرین ، روشنفکران و اقلیت ها . (? - 1915) Saul Bellow

بلوف ، نویسنده یهودی تبار آمریکایی و دریافت کننده جایزه نوبل سال 1976 به نقل از منقدین چپ ، از موضعی انسانگرایانه ، ولی بورژوازی به شرح روانشناسانه اقلیت از روشنفکران تکنوکرات طبقه متوسط و محله های یهودی نشین آمریکا پرداخت ، که در جستجوی معنی و هدف زندگی در جهان از خود بیگانه و مدرن صنعتی شده ، هستند. اشاره ادبی او به تحصیلکردههای تکنوکراتی است که غالباً رشته تحصیلی شان کمکی به حل بحرانهای فردی و اجتماعی شان نمیکند. مورخین ادبیات ، بلوف را یکی از اعضای کاروان و سنت نویسندگان یهودی تباری همچون ، نورمان مایلر ، برنارد مالمود ، فیلیپ روت و اسحاق سینگر میدانند.

بلوف 14 سال بعد از جان اشتاین بک ، او نیز جایزه نوبل را از آن خود نمود . در دوره ای که غالب نویسندگان آمریکا دنبال سبکهای مدرن و پسامدرن بودند، او راه سنت کلاسیک رمان نویسی را ادامه داد. بلوف را میتوان مشهورترین رمان نویس دهه 50 و 60 آمریکا دانست و گرچه آنزمان سبک رمان نویسی جویس همه جا غالب بود، او به ادامه راه استادانی مانند بالزاک و داستایوسکی در ادبیات آمریکا پرداخت.

در حالیکه امروزه همه از پایان و مرگ رمان سخن میگویند ، افرادی مانند بلوف میتوانند بقول خوانندگان ، موفقیت آمیز به راه رمان نویسی ادامه دهند. او یکی از رهبران ادبی رمان بعد از جنگ جهانی دوم شد و میگفت که رمان وسیله ای است برای هدفی والا تر یعنی کشف حقیقت و شناخت . بعضی آثار آراغزین او را زیر تاثیر کافکا میدانند. او همچون مارك تواین غالباً از تقابل و تصادف فرهنگها در يك جامعه نوشت. مقایسه او امروزه با مارك تواین مهمترین تحسینی است که از آثار او در جو ادبی آمریکا میشود. بعدها ادعا گردید که آواز نظر شرح فقر به مارك تواین و از نظر احترام به آزادیخواهی ، شاگرد ویتمن است گروهی با اشاره به تئودور درایسر ، او را از رهپمایان مکاتب رئالیستی و ناتورالیستی عصر جدید میدانند. بلوف به شرح زندگی پیچیده و گاهی روان بیمار و درونی روشنفکر آمریکایی میپردازد که دچار از خود بیگانگی گردیده .

منقدین چپ غالب آثار او را واقعگرایانه ، اجتماعی و انتقادی، بحساب می آورند . او در آثارش با اعتقاد به حیثیت و شرف انسانی ، احترامی خاص برای آسیب دیدگان اجتماعی قائل است. او را میتوان جامعه شناس ادبی تیزهوش فشر روشنفکر آمریکا دانست. از جمله دلایل کمیته نوبل برای اعطای جایزه فوق به وی این بود که نوشت ؛ در آثار بلوف کوشش برای تفاهم انسانها و تجزیه و تحلیل لطیف و ظریف فرهنگ آمروزی کشورهای چند ملیتی، گردیده. بلوف میگفت که اگر ماهمزیستی مصلامت آمیز باهنوعان را پذیرفته باشیم ، نیاز به ادبیات و هنر آرامش بخش داریم ، آرامشی در جهان پرهرج و مرج ، آرامشی که گرچه همچون لحظه عبادت است، ولی چشمی به هجوم مرغ توفان دارد. او در رابطه با دریافت نوبل گفت که کودک درونش لذت برد و عالم کهنسال قلبش به شك و پرسش افتاد . بعضی از منتقدین ادبی آنزمان به او گوشزد کردند که همچون سایر روشنفکران آمریکایی دچار بدبینی فرهنگی نشود و مثل خاخم های روحانی یهودی فقط به دادن درس اخلاق خود را مشغول نماید.

در بحث تجددخواهی ادبی درباره بلوف گفته شد که او نه پسامدرن و نه ضدمدرن بلکه غیرمدرن است. دشمنی او با جنبش ادبی آوانگارد و انتقادش از لیبرالیسم در زندگی ، از موضعی سنت گرایانه موجب این قضاوت پیرامون وی گردید . منتقدین او مدعی هستند که بلوف با پیامی ارتجاعی- سنتی و بدون تمایل به تغییرات اساسی ، خواهان راههای نجات در زندگی شد و او بجای کوشش برای تغییر و تحول اجتماعی ، با فرهنگ غرب و دشمنان زندگی کنار آمد. و غالباً رمانهایش را با میزگرد بحث و جلسه ای ، مقایسه میکنند که نویسنده با پیامی انساندوستانه در صف حاکمان جاخوش کرده است. هواداری راستگرایان و شوینیستهای آمریکایی از آثار او موجب فروش بیشتر کتابهایش بعد از پایان جنگ شد. او مخالف جریان ادبی مدرن زمان خود در آمریکا بود . بلوف در سایه درخت تنومندی به آفرینش آثاری جاودانی پرداخت که مورد سلیقه و علاقه هر اهل کتابی نیستند.

آثار او را میتوان انتقادی دانست از زوال فرد در جامعه صنعتی و مدرن شهرهای بزرگ . قهرمانان آثارش چون نمیتوانند با واقعیات تلخ سرمایه داری کنار بیایند ، دچار احساس بی وطنی و بیگانگی در واقعیات زندگی روزمره آمریکایی میشوند. بعضی دیگر از شخصیت های آثارش دچار قضاوت و پیشداوری مذهبی و راسیستی میشوند . بلوف مدعی بود که انسان دوستی و سبک زندگی بر اثر هجوم صنعت و ماشین نابود شده اند. او با اشاره به مشکلات روزانه و مسائل محیط زیست مدعی است که هومانیزم ، قدیمی شده و فقط در خاطرات بجا مانده . پوچی و بی معنی بودن زندگی انسان غربی یکی از موضوعات رمانهایش بود. قهرمانان کتابهایش غالباً اسیر شرایط غیر انسانی محیط اطراف خود بوده و

دچار کمبود رابطه باهمنوعان هستند. او اشاره به بدبینی و یاس انسانی در مقابل هجوم تمدن غربی زمان خود مینماید و میکوشد باسبک خاصی اعتراض اجتماعی را باطنز مطرح کند. او به شهرهای بزرگی در آمریکا اشاره مینماید که تنها امید جوانان بیکار آن پیوستن آنها به ارتش برای جنگ است. بلوف وارد جهانی شده بود که زیر تاثیر: هیتلر، فاجعه هیروشیما، تئوری های فروید و فرانس قانون به تکان آمده و او همچون یک خاخم یهودی میکوشد تا این جهان ناپایدار را شرح دهد. او سعی نمود تا در آثارش از عناصر رمان روایتی مدرن استفاده نماید.

بلوف غیراز روشنفکران، به شرح محلات مهاجرین و یهودیان طبقه متوسط آمریکا پرداخت. شرح یهودیان نسل اول و دومی که در آمریکا احساس بی وطنی مینمایند و دچار فقر هستند. شخصیت های رمانهایش غالباً یهودیان شهرهای بزرگ آمریکا هستند. او به شرح یهودیانی میپردازد که آنزمان در محلات فقیرنشین شهر شیکاگو دلال و قاچاقچی در بازار سیاه هستند. او غیراز اقلیت یهودی در آثارش به شرح موضوعات و سرنوشت انسان در جهان صنعتی شهرهای بزرگ میپردازد. بعضی از نقادین آثار او را ضد روشنفکری میدانند، خصوصاً ضد روشنفکران تحصیلکرده یهودی.

سائول بلوف در سال 1919 در خانواده ای یهودی در کانادا بدنیا آمد و لی در سه سالگی همراه والدینش به آمریکا مهاجرت نمود. پدرش یک بازرگان روس بود. او در دانشگاه به تحصیل جامعه شناسی، ادبیات و انسانشناسی پرداخت و سالها استاد جامعه شناسی در دانشگاههای آمریکا بود.

بلوف را میتوان نویسنده ای با استعدادهای همه جانبه نامید که با گنجینه ای عظیم از واژهها، موضوعات اجتماعی را نیز بسیار جدي میگیرد. او از زبان شیک و آکادمیک روشنفکران و زبان عامیانه و کوچه و بازاری کارگران با عناصری از طنز، شوق و بشاشیت و سرزبانی یهودیان فقیر آس و پاس آنزمان خیابانهای شیکاگو استفاده میکرد. بلوف از قهرمانان روشنفکری میگوید که باتکیه بر فرهنگ و تفکر قوی غربی، جویای راه حلی برای مشکلات زندگی شان هستند. رمانهای او غالباً حاوی عناصر ماجراجویی، گفتمانی و ایده ای هستند.

آثار او شامل: رمان، داستان کوتاه، درام و مقاله هستند. سه رمان مشهور او: ماجراهای مارس، فرشته رحمت باران، و اشرافی دوک هستند. سایر آثار او: قربانی، دکان زندگی، آقای زاملر، با پا توی آبدانی، مرد معلق، میراث و هدیه، و ماه دسامر استاد، نام دارند. در غالب آثار او فرد در جستجوی خود است و در رمان اشرافی دوک، که در سال 1964 نوشته شده یک روشنفکر که استاد فلسفه و تاریخ نیز است بدلائل مشکلات زناشویی نامه های ناتمامی به مشاهیر جهان حتی به خدا مینویسد و در جریان نوشتن اینگونه نامه های فرستاده نشده، او به رابطه خود با جهان و جامعه پی میبرد و گرچه دارای چهاچوب فکری علمی و منطقی است ولی در نظام ادبی سرمایه داری دچار مشکل و سرگردانی میشود. موضوع تمام آثار او را میتوان یا "انسان معلق" دانست و یا انسانهای جوانی که تنها آرزوی شغلی شان سرباز شدن است و حتا در یک هستی شهروندی در دموکراسی، اسیر بند و زنجیر ارتش و نظام اطاعت کورکورانه آن میباشد.

۳۳. یاد از کروچه، ادیب و فیلسوف ایتالیایی.

کروچه، متفکری ضد فاشیست. Benedetto Croce (1866 – 1952)

"بنه دتو - کروچه"، متفکر ایتالیایی، مورخ، سیاستمدار، فیلسوف لیبرال، و آنتی فاشیسم، میان سالهای 1866-1952 زندگی نمود. او فرزند یک زمیندار مرفه بود و والدین و خواهرش را در یک زلزله از دست داد و خود شدیداً مجروح شد.

کروچه در سال 1925 در ایتالیا مانیفست ضد فاشیسم را نوشت و منتشر کرد. وی فرهنگ زمان خود را بطور مثبت تحت تاثیر قرار داد و موجب رشد افکار لیبرال و ضد فاشیستی گردید. او در مجله ادبی خود به مبارزه علیه موسولینی پرداخت و میگفت که انتقاد یعنی ابتدا انتقاد از خود.

کروچه به دلیل مشهوریت و استقلال مالی توانست از تعقیب فاشیسم جان سالم بدر برد. او در مجله "نقد" از سال 1902 به معرفی فلسفه نو، تاریخ، و ادبیات معاصر پرداخت و میان سالهای 1942 و 1947 رهبر حزب لیبرال ایتالیا و میان سالهای 1952-1942 رئیس شورای نویسندگان جهان بود.

کروچه مدعی بود که در جوانی به مطالعه آثار مارکس، هگل و هربارت پرداخته. فلسفه وی ولی خلاف فلسفه هگل فاقد سیستم است. او مانند هگل میگفت که تاریخ و تاریخ فلسفه، تحول و تکامل روح و فکر است. در نظر او دیالکتیک، مبارزه تضاد نیست بلکه سنتز اجزاء گوناگون است. امروزه اشاره میشود که او زیر تاثیر فلسفه ویکو نوع دیگر ایده آلیسم است که از فلسفه هگل گرایری ریشه گرفته. اگرچه او اغلب منکر هگل بود، در آثارش ولی مقدار زیادی دیالکتیک مشاهده میشود.

کروچه را غیر از نماینده هگل گرایی نو، گاهی نماینده کانت گذاری نو نیز میدانند. وی خلاف هگل متافیزیکی نبود. بعد از اینکه کروچه بر مکتب پوزیتیویسم غلبه کرد، نماینده ایده آلیسم شد. در تئوری سیاسی او بجای ناسیونالیسم و ولایت گرایی، به اندیشه ترقی خواه لیبرال اهمیت میداد.

خصوصیت خاص فلسفه کروچه توجه او به مقوله استتیک است. در نظر وی هر اخلاقی نتیجه ساختارهای اقتصادی-اجتماعی است. او میگفت که آزادی را فقط میتوان از طریق فکری و روحی عملی نمود و سنتز تمام سنتزها، روح و تفکر است. در نظر کروچه تاریخ یعنی تاریخ آزادی، و اخلاق

یعنی مبارزه مداوم علیه زشتی، و مبارزه ضد فاشیستی یعنی مبارزه علیه قدرتی که به اخلاق زور میگوید. کروچه برای جریان تفکر از 4 پله یا سکو سخن میگفت. سکو اول استتیک است، سکو دوم منطق است، سکو سوم اقتصاد است، و سکو چهارم اخلاق است. این چهار پله بخشی از تفکر نظری یا تفکر عملی هستند.

کروچه کتابهای زیادی در باره ادبیات و تاریخ نوشت. او خالق آثار مهمی در باره استتیک، منطق فلسفه عملی، و فلسفه تاریخ است. وی اهمیت خاصی به ادبیات میداد. با تکیه بر ایده آلیسم آلمانی، او در کتاب استتیک به کشف و حدت فرم و بیان در اثر هنری گردید.

از جمله آثار او. مقدمه ای بر نقد و تاریخ ادبیات، استتیک، علم بیان عام ها، اصول زیباشناسی، شعر و ضد شعر، گوته، مکاتبه با ک. فسلر، موضوعات زنده و مرده فلسفه هگل، منطق بعنوان علم مفاهیم مطلق، تاریخ اروپا در قرن 19، و تاریخ بعنوان فکر و عمل. ترجمه مجموعه آثار کروچه به آلمانی در سال 1927 آغاز شد. امبرتو اکو مدعی است که کروچه در باره استتیک بیش از چند صفحه نتوانست در باره استتیک ارسطو بنویسد.

منابع چپ در باره کروچه اشاره میکنند که او ایده آلیست، نماینده هگل گرایی نو، پایه گذار ایده آلیسم نو، بعنوان ایدئولوگ بورژوا-لیبرال ایتالیا، و رهبر حزب لیبرال، در زمان خود با کمک تئوری و عمل، با فاشیسم مخالفت و مبارزه نمود.

گراماشی در باره کروچه مینویسد در فلسفه عدالتخواه بورژوا-لیبرال، وی نتوانست یک وحدت ایدئولوژیک میان بالا و پائین در جامعه ویا میان عوام و روشنفکر در وسط برقرار کند. کروچه همچون دیلتی میگفت بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی فرق است؛ یکی به موضوعات عام و دیگری به مسائل خاص میپردازد. کروچه زیر تاثیر هگل، ویکو را بعنوان عقلگرای قرن 19 معرفی نمود گرچه او در اصل یک اخلاقگرای قرن 17 بود.

۳۴. وداع با شاعر کودتاجی !.

زشکی که شاعر شد.

پرخاش به شاعر اکسپرسیونیست.

شاعری، با سواد تئوریک !.

گوتفرید بن (Gottfried Benn (1886 – 1956

آقای گاتفرید بن، شاعر اکسپرسیونیستی آلمان در نیمه اول قرن بیستم وخالق اصطلاحاتی مانند: "مهاجرت درونی" و "زیبایی شناسی زشتی"، غیر از شعر، رمان، داستان، و نمایشنامه، خالق آثار تئوریک مانند: هنر و حاکمیت - دولت جدید و روشنفکران - پیرامون نقش نویسنده در این دوره - مشکلات شعر- مسیز زندگی یک روشنفکر- و شاعران میتوانند جهان را تغییر دهند- نیز بود.

گرچه او مدت کوتاهی هوادار فاشیسم شد ولی نازیها شعراکسپرسیونیستی اورانیز "هنر بی ریشه" نامیدند. او بقول خود سرانجام به نوع "اشرافی" تبعید! یعنی مهاجرت درونی خودپناه برد. بن برای اینکه در مقابل بحران مدرنیته زمان خود طاقت بیاورد به شکلی از "فرم هستی" پناه برد و نوشت:

ماجوردیگری زیستیم، غیر از آنچه بودیم. -ماجوردیگری نوشتیم، غیر از آنچه فکر کردیم. -ماجوردیگری فکر کردیم، غیر از آنچه انتظار داشتیم. - و چیزی که باقی ماند، چیز دیگری شد، - غیر از آنچه که در پیش داشتیم!

شعرزوال بن رامیان دومکتب اکسپرسیونیسم و نیهلیم قرار میدهند. شاید بدین سبب پانزده سال نازیها او را خوک نامیدند- چپها او را شاعر قراضه ی چلفتی - لیبرالها به او فاحشه فکری لقب دادند- تبعیدیان او را مرتد شمردند- و مذهبیون، نیهلیمتی اش معرفی کردند. بن تنها شاعری است که تمام عمر به مکتب اکسپرسیونیسم وفادار ماند. اودر آثارش خود را دشمن: ماتریالیسم غربی، پوزیتیسم علمی، خوشبینی دروغین ترقی صنعتی، کمونیسم روسی، کاپیتالیسم امریکایی، و مسیحیت فرهنگی، معرفی کرد.

بن خواهان ادبیات و هنری مستقل از ارزش گزاری های اخلاقی بود. اکسپرسیونیستهای نیمه اول قرن گذشته، فرهنگ حاکم غرب را بورژوازی خواندند. او یکی از شاعرانی است که بحران زمان خود را هنرمندان در قالب مکتب اکسپرسیونیست بیان نمود. هیچکس چون او تصور سنتی از شعر را آنچنان به لرزه در نیاورد. آثار او بخشی مهم از ادبیات و هنر قرن گذشته هستند. اهمیت او برای شعر مدرن و آوانگارد آلمان، امروزه غیر قابل انکار است. بن خالق ادبیاتی با "تکامل فرم" بود. در نظر او روایت یعنی قبول مقوله زمان - و داستان سرایی یعنی حضور زمان را به رسمیت شناختن.

زمان او زمان بحران اجتماعی و جنگ و تحول در غرب بود. پدرش یک کشیش آلمانی و مادرش یک معلم سوئیسی بود. اودر دانشگاه، پیش از تحصیل پزشکی، الهیات و فلسفه خواند و مدتی پزشکی ارتش در دوجنگ جهانی شد و سپس مطبعی برای بیمارهای پوستی و مقاربتی رادر برلین بعد از جنگ باز نمود. وی میگفت در حالیکه انسان دائم بیمار و از نظر جسمی در حال زوال است، چگونه معیارهای اخلاقی اش میتواند ثابت بماند. او تاریخ را میدان نمایش پوچی و خشونت دانست و از زوال غیر قابل پیشگیری فرهنگهای حاکم تاریخ، سخن گفت.

بن درآورش ازرنج انسان تنها- و قطع روابط انسان مدرن ،حرف میزند و میکوشد تاباوسایلی دیگر ادامه دهنده "ایده آلیسم آلمانی" باشد . او برای فرار از احساس بیگانگی درخود، پناه به طبیعت را توصیه میکند، چون بنظر او در آنجا، سازگاری و هماهنگی کامل وجود دارد.

بن از شهرهای جنگ زده ای میگوید که در آنها، موشهای وحشی درلاشه دختران جوان، برای تغذیه کودکانشان لانه کرده - از مرده شوی و نگهبان خانه اموات ،نقل قول می نماید که بافروش دندانهای طلای فاحشه های بقتل رسیده، شبی را در میخانه ای بخوشی میگذرانند!

بن را از نظر بدبینی و ناامیدی وارث شوپنهاور - وازنظر سرمستی هنری و شاعرانه، پیرو نیچه بحساب می آورند. اوتحت تاثیر نیهلیسم :نیچه ، بودلر، و ریلکه، میخواهد علیه نظم اجتماعی در ساختار فرمالیستی هنر، يك واقعیت اخلاقی جدید را بنیاد نهد، ولي شعرش خلاف بودلر جویای ایده آلهای متعالی نیست بلکه از بیچاره گی انسان و جامعه پوچ و بی معنی حرف میزند و همچون نیچه تعال خواهی واقعی رادر خلاقیت هنری می بیند . او نه تنها شعر جوان بورژوازی را بعد از سال 1948 تحت تاثیر قرارداد بلکه جادوگر زبان نیز نام گرفت . بن هنرا تنها شاهد ایده آل خواهی انسان دانست .امروزه ادعا میشود که رفتار فاشیسم علیه آثار : نیچه ، هاینریش مان ، و استفان گئورک ، موجب شد که بن از ادامه همکاری باحاکمان خودداری کرده و به مهاجرت درونی پناه ببرد. پیرامون شاعر همدوره او یعنی(بشر) گفته میشود که هردو شاعر اکسپرسیونیست در بی نظمی جهان يك هدف می دیدند - ولي اولی به فعالیت سیاسی درکنار طبقه کارگر پرداخت و (بن) هنر را تنها سند نجات شخصی بحساب آورد.

بن باوجود اشتباه سیاسی کوتاه مدت خود، بعدها با قدری جنجال و اعتراض، دو جایزه بوشنر - و صلیب جمهوری فدرال آلمان، را از آن خود نمود.از دیگر آثار او : گوشت ، مغز، مورگو، دوزنگی موازی، اشعار ایستا، پسران، 700 نامه به يك بازرگان ادیب، شعردهه اکسپرسیونیستی، اشعار منتخب، سه مرد پیر، صدایی در پشت پرده، سرمستی های شاعرانه، نثر سنتزی ، و جهان بیان ، هستند.

گاتفرید بن ، شاعر، نویسنده، و نظریه پرداز ادبی، چون پزشك بود، کوشید به تشخیص ادبی بیماریهای انسان نیز بپردازد. او حتا در اشعارش از واژه های :زیست شناسی، پزشکی، انسان شناسی، علمی، خارجی، صنعتی، استفاده میکرد .زبان نشانه ای و سنبلیک او شامل : فلسفه ، اسطوره، و زبان کوچه و بازار است . بن بدون احساس کراهت از : خون، زخم، ورم ، سرطان ، سفلیس، بیمارستان، فقیرخانه ، مرده شویخانه، و ابتذال در شهرهای بزرگ صنعتی حرف میزند.

امروزه پاره ای شعر اکسپرسیونیستی اور "ضدشعر" می نامند . او مینویسد که فرم هنری فقط میتواند مستقل از زمان وجود داشته باشد -و فقط در هنر، ابدیت به معنی : پیام، وحدت، و آرامش، وجود خواهد داشت و بقیه پدیدهها، اتفاقی و گذرا هستند. بن میکوشد باکمک هنر، بر نیهلیسم زمان خود پیروز شود. اوسعی نمود باتکامل فرم در شعر، به رد ارزشهای بورژوازی، از موضع اکسپرسیونیستی، بپردازد.

۳۵. افشاگری از طریق جنجال های ادبی .

از پوچگرایی تا قرتی بازی ادبی .
پرخاش به خلق الله یا نبرد با بورژوازی ؟
بچه ننه هایی که نویسنده شدند .
شورش علیه حماقت های روزمره گی .
یتیمی و بیماری ؛ علت نویسنده گی ؟
يك قرتی ادبی شلوغکار دیگر !

Thomas Bernhard (1931 – 1989)

توماس برنارد

خواننده ،عکس توماس برنارد ، نویسنده اتریشی را که می بیند، نزد خود میگوید ،او چه انسان: مهربان،لطیف، زیبا،محترم،مؤدب،بورژوا،نازنازو،آرام، و سوسولوی را درپیش خود دارد- ولي با آشنایی بیشتر با بیوگرافی وی، خواهد فهمید که اواحتمالا به سبب یتیم شدن در سالهای کودکی -و ابتلا به بیماری سل، چه آدم: تلخ، ناامید، پرخاشگر، خودخواه،پوچگرا، اغراق گر، جنجالی،تحریک کننده خشم دیگران، تنها، و گوشه گیری است که حتا چاپ و نشر آثارش در اتریش رانیز برای همیشه ممنوع نمود . ازجمله حوادث ناگوار دوران کودکی برنارد این بود که او هیچگاه پدرخودرانید چون 9ساله بود که پدرش را درجنگ جهانی دوم ازدست داد .و مادر برنارد، دختر يك نویسنده مشهور اتریشی بود. پدر برنارد، نجار جوانی بود که برائیک رابطه "نامشروع" با مادر برنارد، صاحب فرزندی شده بود. به این دلیل برنارد و مادرش سالها در اقامتگاه زنان و کودکان بی سرپرست بسر بردند و بعد ازاینکه مادرش نیزدرجوانی فوت نمود، تربیت اورا مادرزرگ و پدرزرگش بعهده گرفتند. اوپیرامون دوران کودکی اش بعدها يك اتوبیو گرافی پنج جلدی نوشت .توماس برنارد،درسال 1931 در هلند دنیا آمد ودرسال 1989 در اتریش درگذشت .

او میگفت، مینویسم تا ثابت نمایم درجهانی زندگی میکنیم که آن ،بدترین نوع ممکن است، چون تنها مرگ جوابگوی پرسشهای ماست.برای برنارد، زبان، نشانه ناتوانی و شکست است.او به تحقیر و

خشونت پیرامون محیط و جامعه اطرافش میپردازد. برنارد همیشه ادعا میکرد که با کمک نویسندگی و تمرین آواز، پیروزی مرگ را دهها سال به عقب انداخت. در نظر او، زندگی، گذرگاهی است از میان جهنم، به این دلیل برای او تنها فرم زندگی ممکن، نویسندگی بود.

آثار او را گزارشاتی خیالی پیرامون انسانهایی میدانند که به دلیل احساسات بیمارگونه شان، جهان را بشکل جهنمی می بینند. او در آثارش با تنفر و تمایلات نیهیلیستی. اشاره به انزوا و فرهنگی اتریش و موضوعاتی مانند: غم، بیماری، مرگ، سقوط، جنون، شکست، تروریسم، تمایلات فاشیستی، و شکاکیت به امکان شناخت میکند. حمله به کلیسا، سیاست، فرهنگ، جهان بی نظم و پر هرج و مرج، و دروغهای: زندگی، فرهنگ، اجتماع، و سیاست، از دیگر هدفهای او است. او در نوشته هایش به بحث و مبارزه ای مونیولوژی و فردگرایانه با جهان و جامعه میپردازد. او میگوید در جهانی زندگی میکنیم که نه تنها محکوم به مرگ است بلکه مرگ و نابودی در همه جا چون يك بیماری واگیر، انسان را تعقیب میکنند، و تمام "بازیهای آخر" انسان به: مرگ، بیماری و پیری ختم میشوند. او نظری منفی نسبت به: جهان، انسان، و جامعه، داشت.

غالب آثار او شامل مونیولوژیهای درونی، با جملاتی پیچیده و طولی هستند، و زبانش فشرده و با انرژی است که ناخوشایندی های زندگی را اجباراً؛ ولی موفقیت آمیز توصیف میکند. او با زبانی تصویری به درد و رنج جهان خود میپردازد. در نمایشنامه های تراژدی-کمدی، او به روابط مشکل هنرمندان با جهان و جامعه میپردازد. و در نوشته هایش تاثیراتی از برشت، بکت و تراکل مشاهده میشود.

آثار او شامل: رمان، داستان، نمایشنامه، شعر، اتوبیوگرافی و نقد ادبی هستند؛ از آنجمله: جامعه شکار، قدرت عادت، مشاهیر، داستانها، بتون، يك دوستی، ظاهر فریبکار، سوارکار، سفره آلمانی، سه روز، زندگینامه ورژیل، کارخانه آهکساز، رفتن، مصلح جهان، جشنی برای بوریس، علت، زیرزمین، نفس، تصمیم. سرما، گوشه گیری، يك کودکی، منکر و دیوانه. انسانهای آسیب دیده. روی زمین ولی در جهنم. زندانی، منتقد فرهنگی. رئیس جمهور، ایمانوئل کانت، پیش از بازنشستگی، کمدی روح آلمانی، میدان قهرمانان، ویرایشگر، سرما، پسرخواهر ویتگنشتین، ارزان خور، استاد پیر، ساده ی پیچیده، کوشش برای نجات، مضخرف، مصاحبه، حادثه، سه مجموعه شعر، شلوار نو آقای پیمان، می باشند.

ازجمله جوایز دریافتی برنارد: جایزه شهر برهمن، جایزه دولت اتریش، جایزه بوشنر، و جایزه پن اتریش، هستند.

برنارد، پایاننامه دوره هنرپیشگی اش را درباره برشت نوشت. او در رشته: موسیقی، هنرپیشگی، آواز و کارگردانی نیز درس خوانده بود.

۳۶. داستان های تلخ جنگ داخلی ایالات نامتحد

آمبروزه - بیرسه (1842 – 1914) Ambrose Bierce یا

نویسنده ای میان کافکا و همینگوی یا

یادی از نویسنده ی (فرهنگ نامه شیطان) یا

سربه نیست شدن يك نویسنده دیگر

رسم ادبی می بود که در اینجا از حسین نوش آذر، نویسنده مهاجر ایرانی تشکر شود که بعد از پایان جنگ سرد، زمانی که هنوز مسئول بخش ادبی يك سایت اینترنتی بود، و ما هنوز درسنگر فرهنگ انقلاب سوسیالیستی، موضع گرفته بودیم، بیاد ادبیات آمریکای جهانخواه! انداخت، چون تا آنزمان خود را غالباً با ادبیات هومانستی فرانسه ویا رئالیسم روس مشغول کرده و ادبیات آمریکا را سرگرم کننده و محصول فرهنگ امپریالیسم و سرمایه داری به حساب می آوردیم. عجیب تر اینکه پاره ای از محققین دانشگاهی اکنون ادعا میکنند که ادبیات کارگری آمریکا از جمله آثار جک لندن، اشتاین بک، دیسپاسوس، و غیره، مهمتر، جالب تر و رئالیستی تر از ادبیات تبلیغاتی پرولتاریایی شوروی استالینیستی سابق می باشند. ما قضاوت دراین مورد را به عهده آیندگان و صاحب نظران ادبیات جهانی میگذاریم. و در اینجا سراغ یکی دیگر از نویسندگان، گم شده و سربه نیست گردیده، آمریکا در آغاز قرن بیست میرویم.

به آمبروزه بیرسه، داستان نویس آمریکایی، پیش از ماکسیم گورکی، لقب تلخ چشیده یا نویسنده تلخی ها، داده بودند. از نظر بدبینی و یاس و تلخی، میتوان او را آموزگار کافکا و از نظر فن درخشان داستان کوتاه نویسی، معلم همینگوی و استفان کرانه دانست. بیرسه در سال 1913 در سن 71 سالگی، سرخورده از اوضاع اجتماعی آمریکا به مکزیك رفت تا در آنجا شاهد جنگ داخلی شود و پیرامون خشونت، پوچی و بی عدالتی جنگ گزارش دهد. ولی در هرج و مرج جنگ، از آنزمان تاکنون ناپدید شده و اکنون بعد از 90 سال دلیل سربه نیست شدنش ناشناخته مانده.

او شاگرد ادگار آلن پو در داستان نویسی است و تئوری داستان آلن پو را در آثارش بکار گرفت. گرچه بیرسه در داستانهایش تمایلات ملودرامی دارد، ولی او را نویسنده ای واقعگرا بشمار می آورند. وحشت، ترس و برادرکشی انسانی در داستانهای او زیر تاثیر آثار شکسپیر میدانند. او نویسنده ای بدبین است که جو و فضا و محیط هرج و مرج ناامن زمان جنگ را با دقت نشان میدهد. و مینویسد که با

یقین و اطمینان به وقوع مرگ در هر لحظه، زندگی انسان هر نوع معنی داشتن را از دست داده است. و در وضعیت و شرایط ترس و نا امنی، روان هراسانی به دشمن شخصی وی مبدل میشود. بیرسه عمر رمان را کوتاه میدانست چون در نظر او رمان فقط يك نسخه برداري از واقعیات زودگذر است. زمانیکه ناشر آثارش او را وادار نمود تا عنوان کتاب (فرهنگ نامه شیطان) را تغییر دهد، بیرسه دست به اعتراض زد و در نامه ای به دوستی خبر داد که در شرق آمریکا گویا شیطان يك شخصیت مقدس شده . یکی از موضوعات مورد بحث داستانهای کوتاه بیرسه، موضوع مرگ در زندگی انسان است. مورخین ادبیات، مکتب آیزورد و پوچگرای آمریکایی را ادامه نظرات بیرسه میدانند و در فرانسه، سوررئالیست ها به استقبال (طنز سیاه) آثار او رفتند. موضوع دیگر آثار بیرسه اشاره به غیرممکن بودن عملی کردن يك اوتوپي و امیدهای فریب دهنده در آن رابطه است. بیرسه با خونسردی و فاصله گیری ژورنالیستی به شرح خشونت و زیانهای ناشی از جنگ میپردازد. او هیچگاه موضوعی صلحخواهانه و صلحجویانه نگرفت و جنگ را نتیجه اعمال انسانهای احمق، نادان، خودخواه و فاسدی می بیند که به آزار هموعان خود میپردازند. بیرسه غالب بیچاره گی های بشر را نتیجه تقدیر و سرنوشت ازپیش تعیین شده او نیز میدانست.

اودر دهه بیست قرن گذشته درغرب مشهور شد . گرچه موضوع آثارش محدود و غیر از چند کتاب داستان و مقاله، آثار زیادی از او بجا نمانده، ولی به بیرسه لقب (کلاسیک مدرن) داده اند و در نیمه قرن، در قدردانی از او کتابی با عنوان (رنسانس بیرسه) منتشر گردید. ازجمله رقیبان سبک داستان نویسی او، از جك لندن نیز نام برده میشود. بیرسه همچون نیچه يك نویسنده ناسازگار و نامناسب زمان خود بود. طرح بدبینی و یاس، تمسخر رویا و خیالیافی، به طنز کشیدن قهرمانهای ملی درجنگ، موجب شدند که او خوانندگان زیادی میان مردم عادی نیابد. استفان هرملینگ، منتقد چپ، دقت و شرح دقیق جزئیات در داستانهای بیرسه را با توانایی های کلاسیک، نمایشنامه نویس مشهور آلمانی مقایسه میکند.

آمبروزه بیرسه در سال 1842 درایالت اوهایو بدنیا آمد و احتمالاً در سال 1914 در کشور مکزیک ناپدید شد. پدر او يك مزرعه دار بود که صاحب يك کتابخانه عظیم شخصی نیز برای آشنایی اولیه بیرسه نیز شد. بیرسه در ادبیات و روزنامه نگاری، خودآموز بود. در جوانی او نقشه خوان ارتش در کنار سربازان ایالات شمالی علیه نواحی جنوبی در جنگ داخلی (1861 - 1865) شد. او در کودکی درد و رنج تربیتی عظیمی کشید و پدر و مادرش را بعدها در این رابطه (وحشی های نابالغ) نامید. بیرسه مدتی کارگر چاپخانه ي يك روزنامه ضد برده داری در آمریکا و چند سالی خبرنگار در لندن بود . از جمله ناگواری های دیگر زندگی بیرسه، کشته شدن پسرش در يك دوئل محلی بود.

مشهوریت بیرسه در آمریکا بعد از بحران اقتصادی و جنگ جهانی دوم افزایش یافت . فرهنگنامه شیطان، و مجموعه داستان (چهره مرگ) از معروف ترین آثار او پیرامون جنگ داخلی آمریکا هستند. از جمله دلایل موفقیت داستانهایش، طنز خاص، کوتاه نویسی، فن نوشتاری استادانه، و خلق فضایی هیجان انگیز، بشمار میروند. بیرسه بدلیل بیوگرافی تراژدی و عجیب خود، و بکار بردن جملات قصار در آثارش، یکی از چهره های جذاب ادبیات آمریکا شد بعدها . او محتوای کتابهایش را بجای واقعگرایی، رئالیسم روانشناسانه نامید. شناخت بدبینانه در روال داستانهایش بر اساس فلسفه دوئالیستی او یعنی، اختلاف درك ذهنی و عینی، و سبک واقعگرایی - تصویرگرایی است. او در داستانهایش کسی را عامل و سبب جنگ معرفی نمی نماید بلکه آنرا غالباً تقدیر و سرنوشت انسان معرفی می کند. گرچه او به خودفریبی انسان در زندگی اشاره میکند و راه نجاتی را پیشنهاد نمی نماید، ولی او را نویسنده ای اخلاقرا بحساب می آورند. خودفریبی انسان در آنرا و به يك مکانیسم حق بجانبی و پوچگرایانه تبدیل میشود. او تراژدی زندگی سربازان را در از دست دادن فرصت های گرانبها و مناسب، و فراموشکاری عمده آنان میداند .

۳۷. بیوگرافی آنان، - اتوبیوگرافی ما ؟

بیوگرافی : Biographie

امروزه بخشی از نقد ادبی روانشناسانه غرب، مدعی است که علاقه خواننده به مطالعه اتوبیوگرافی دیگران- یا کوشش بیوگرافی نویسی بعضی از اهل قلم، خود دلیل اتوبیوگرافیک دارد و خواننده یا نویسنده اینگونه آثار زندگینامه ای، در جستجوی اتوبیوگرافی خودش هست. بیوگرافی - واژه ای است یونانی که معنی "شرح زندگی" میدهد و بانام بیوگرافی نویسانی چون : پلوتارخ، سوتن، تاکیتوس، و نپوس، در 2400 سال پیش درغرب آغاز شد. گرچه دوره های : باستان، سده های میانه، و عصر نو، بیوگرافی نویسان خاص خود را داشتند، ولی شکوفایی آن بدلیل علاقه به اهمیت قدرگرای و زندگی خصوصی مشاهیر، در دوره رنسانس می باشد. درآغاز، بیوگرافی شاخه ای از شرح تاریخ بود و با رشد علم تاریخ، بیوگرافی نویسی نیز اهمیت خاصی یافت. بیوگرافی نویسان مدرن، ادعای: سهمی درشناخت جهان و روشنگری اجتماعی را دارند. بیوگرافی نویس غیراز شرح تاریخی، ممکن است خلاقیت ادبی و هنری را نیز مد نظر داشته باشد . در بیوگرافی های امروزی از هر دو ابزار یعنی شرح تاریخی و خلاقیت ادبی استفاده میشود. در طول سده های میانه غرب، ژانر بیوگرافی نویسی، به زندگی مقدسین، شهدا، امیران و حاکمان، می پرداخت.

اهمیت و هدف بیوگرافی نویسی در دوره‌های مختلف تاریخ فرهنگ، گوناگون بوده. بیوگرافی‌های تاریخی و ادبی، از خواننده و ناظرین می‌خواهند که برای گذشته انسان‌های آندوره، قدری تفاهم داشته باشند. بیوگرافی‌ها اغلب در خدمت تصویر: فکر، روح، و فرهنگ زمان خاصی هستند. در تاریخ ژانر بیوگرافی، تاریخ اجتماعی فرد نیز ثبت شده است. هدف بیوگرافی نویسی گاهی تشویق تقلید از آن فرد و درس‌هایش- و یا دادن اخطار و هوشیاری است- تا خوانند بدانند چه کسانی سرنوشتی تلخ و وحشت انگیز داشتند.

در قرن 19 بیوگرافی نویسی، وسیله‌ای در خدمت علم تاریخ شد. و در قرن بیست، بیوگرافی از طرف نویسندگانی بکار رفت که دیگر اتوریته مورخین برای شرح حقایق را قبول نداشتند. و به نقل از بعضی مورخین چپ، در قرن 18 بورژوازی کوشید برای تقویت اعتماد به نفس خود، از مثال‌ها و بیوگرافی‌های افتخارمند، یا حتا گاهی رمان‌های زندگینامه‌ای، استفاده نماید تا زحمتکشانش را به تعجب و تحسین اندازد. با کمک فرهنگدوستان لیبرال در غرب، از قرن 17 مجموعه‌های عمومی بیوگرافیک چاپ و نشر شد؛ مثلاً "بیوگرافی عمومی آلمانی" شامل 56 جلد گردید.

گرچه برای مبحث رمان بیوگرافیک - یا ژانر اتوبیوگرافی نویسی، جا و فرصتی دیگر لازم است، در اینجا از چند بیوگرافی تاریخی و رمان زندگینامه‌ای مشهور نام برده میشود. بیوگرافی‌های: ریشیلو، روسو، هلدین، آبراهام لینکلن، ناپلئون، و استفان تسوایگ. را ممکن است خیلی‌ها بشناسند. در رمان‌های پرفروشی از: هرمان هسه، سارتر، توماس مان، ماکس فریش، و انسزیرگر، موضوع اصلی و مرکزی داستان، شرح و توصیف بیوگرافی یک شخص مد نظر است. یا اینکه خواننده میتواند شاهد سرگردانی فردانسان با کمک طرح یک بیوگرافی- در آثاری مانند: رمان روشنفکری توماس مان، رمان گروتسک کافکا، رمان تاریخی بروخ، رمان مقاله‌ای موسیل، رمان طنز هاینریش مان، و رمان مونتاز دوبلین - گردد.

پیشگویی عجیب و معروف "بحران رمان" را امروزه بحران فرد و بیوگرافی، می‌نامند، گرچه تاریخ، بقول کراکوتر، منتقد فرهنگی آلمانی، از اعمال انسان‌ها تشکیل نشده، بلکه مجموعه‌ای از حوادث، اتفاقات و واقعیات زمان است.

در رسانه‌های مدرن امروزی: پخش مصاحبه، میزگرد، معرفی، خاطره نویسی، و یادداشت‌های روزانه، را نیز بخشی از نشر بیوگرافی بحساب می‌آورند. بیوگرافی به موازات اقدام روشنگری انسان میتواند بشکل: ادب و هنر - و یا به صورت علم تاریخ، به شرح واقعیات بپردازد. در این گونه نوشته‌ها، باید یک بازی و هماهنگی متعادل از: ذهن - واقعیت، استثنا- قاعده، خاص-عام، گذشته-حال، فرد-اجتماع، و بیوگرافی-اتوبیوگرافی، بوجود آید. تئوری مدرن ادبیات مدعی است که در آثار پست مدرن، هر بیوگرافی نویسی، بخشی از اتوبیوگرافی خود را فرموله و طرح می‌نماید. رونالد بارت در رابطه با یکی از آثار نیچه گفته بود که: فتوگرافی همان رابطه‌ای را با تاریخ دارد که بیوگرافی نویس با بیوگرافی شخص مورد نظر.

رمان‌های بیوگرافیک معمولاً رمان‌های آموزشی بشمار می‌آیند. گروهی از مورخین ادبی، رونق بیوگرافی نویسی را دلیل پناه انسان به موزه مشاهیر تنها و مرحوم! در دوره بحران فکری و اجتماعی و شکست و فرار سیاسی به حساب می‌آورند. در یک بیوگرافی روشنگرانه ممکن است جنبه‌هایی از شرایط: اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی، فرهنگی، روانشناسی، و مبارزاتی، یک دوره مطرح گردند.

۳۸. ادبیات، اتوبیوگرافی طبقاتی.

جایزه نوبل برای دموکراسی روستایی.

کمیته اعطای جایزه نوبل ادبیات در سال 1903 میلادی اعلان کرد که چون مارتین بیورنسن، نویسنده نروژی در آثارش به تبلیغ آشتی طبقاتی و دموکراسی دهقانی پرداخته است، به دریافت جایزه نوبل آن سال مفتخر شده.

او نخستین نویسنده برنده نوبل در کشورهای اسکاندیناوی بود. وی همدوره هنریک ایبسن، نویسنده معروف نروژی است. ایبسن در باره او گفته بود که بزرگترین اثر او، زندگی اش بود. بیورنسن پیش از ایبسن به خلق نمایشنامه‌های انتقادی و اجتماعی پرداخت. او در کنار ایبسن یکی از درام و نمایشنامه نویسان مهم قرن 20 نروژ بود.

بیورنسن، نویسنده‌ای است رئالیست که خالق درام، رمان، شعر، داستان، ناول و مقاله است. وی ژورنالیست، و مدیر تئاتر نیز بود. بیورنسن در زمینه‌های بشمار از جمله نقد ادبی، و سخنرانی موضوعات اجتماعی و سیاسی نیز فعال بود.

وی چون مخالف استقلال پرولتاریا در نبرد اجتماعی بود، خواهان یک اتوبیوگرافی صلح طبقاتی شد و راه نجات را در اصلاحات صلح آمیز میدید.

بیورنسن پایه گذار نوگرایی در درام کشور نروژ بود و میگفت که نویسنده مسئولیت مهم اجتماعی و انسانی دارد. وی در کنار ایبسن جزو کلاسیک‌های درام انتقادی و رئالیستی است. بیورنسن خالق اشعار میهن پرستانه و سرود ملی نروژ نیز است.

او غیر از درام های تاریخی، نویسنده روایتها و داستان های دهقانی است. بیورنسن در ادامه سنت دمکراسی دهقانی با آثاری تاریخی شروع کرد. امروزه اشاره میشود که او به ادبیات نروژ برای عبور از مرحله رمانتیک کمک نمود.

بیورنسن از موضع احزاب لیبرال به دفاع و تبلیغ دمکراسی روستایی پرداخت. او خواهان رفورمهای دمکراتیک بورژوازی، استقلال ملی نروژ، صلح میان خلقهای اسکاندیناوی، مدافع استعمارشدگان، خواهان برابری حقوق زن و مرد، و خواهان اصلاحات آموزشی دانشگاهی بود.

بیورنسن در مبارزات سیاسی زمان خود برای استقلال نروژ از سوئد شرکت نمود. وی در جنبش خلقهای استقلال طلب اروپای آنزمان به دفاع از لهستانها، اوکرائینی ها، کروآتی ها، و اسلواکها پرداخت.

وی با اشاره به خشونت و استثمار نظام سرمایه داری، خواهان برابری اخلاق عشقی جنسی میان زن و مرد گردید. وی نه تنها به مبارزه در راه استقلال ملی نروژ بلکه کمکی مهم به تشکیل هویت ملی کشور خود کرد.

وی غیر از جانبداری از عدالت اجتماعی، خواهان برابری سیاسی با سوئد شد. او درام نویسی سیاسی است که در حرف و عمل خواهان پارلامنتاریسم گردید. وی آنزمان در کنار امیل زولا برای آزادی آلفرد درایفوس کوشش نمود. بیورنسن در جنگ کشورهای اسکاندیناوی با دو دولت پرویس و اطریش به جانبداری از جبهه اسکاندیناوی نمود.

مارتینوس بیورنسن در سال 1832 در نروژ بدنیا آمد و در سال 1910 در پاریس درگذشت. او اجدادی روستایی داشت و پدرش یک روحانی مسیحی ساکن دهکده ای بود. از جمله آثار او- نمایشنامه ای در باره نیزو، رژه عروس، داستانهای دهقانی، میان چند نبرد، سیستم جدید، یک دستکش، شاه، پاول لانگه، تورا پارسبرگ، در مسیر خدا، پرچمی بر فراز شهر و بندر، نمایشنامه ورشکسته، نمایشنامه سردبیر، و غیره هستند.

در نمایشنامه سردبیر او به فساد مطبوعات در جوامع سرمایه داری میپردازد. در نمایشنامه ورشکسته او به انتقاد از خود نظام سرمایه داری میپردازد بدون اینکه هوادار مارکسیسم باشد چون او یک رفرمیست است و نه یک انقلابی.

بیورنسن در پایان عمر در باره جنگهای امپریالیستی مانند جنگ جهانی اول و دوم اخطار داد. او آنزمان در باره غالب موضوعات مهم جهان زمان خود بیش از 3000 مقاله نوشت. وی نامه نویسی فعال بود و بیش از 30000 نامه از او بجا مانده. انتقادهای اجتماعی و نمایشنامه های سیاسی او در خدمت احساسات وطن پرستی اش هستند. موفقیت ادبی بیورنسن از سال 1850 شروع گردید.

۳۹. بورخس، نویسنده ای بدون رمان

Bjornson, Martinus Bjornstejerne (1832- 1910)

گرچه بورخس، نویسنده آرژانتینی صدها شعر سرود-داستان نوشت- و مقاله منتشر کرد، ولی او رمانی ننوشت. بورخس را می توان یکی از نویسندگان جهان سوم بشمار آورد. او برای ادبیات کشورش همچون یک بزرگ علوی برای ما است. بورخس چون هومر نیمی از عمر طویل خود را کورونابینا بود. او در جوانی زیر تاثیر ادبیات انگلیسی واقع گردید، چون مادر بزرگ اش تبعه انگلیس بود. از نظر سیاسی بورخس ضد فاشیسم و مخالف حکومت پرون در کشورش بود، او ضد مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین به رهبری چگوارا نیز بود. شاید به این دلیل سوسیالیستها او را نویسنده ای راستگرا میدانستند. منتقدین میگویند، گرچه بورخس ناسیونالیست نبود، ولی به دمکراسی هم باور نداشت. بورخس خود مدعی بود که در جوانی مدتی آنارشیست و پاسیفیست بود و در تمجید از انقلاب اکتبر در شوروی شعر سروده و در مجلات آنزمان منتشر نموده است.

دوستان بورخس با اظهار تاسف میگویند، او از جمله نویسندگان مهم جهانی است که همچون جویس و پروست جایزه نوبل ادبیات را دریافت نکرد. خانم ماریا قدامه، بیوه او، به مناسبت صدمین سال تولدش در مصاحبه ای گفت: در حال حاضر 14 محقق قصد نوشتن بیوگرافی بورخس را دارند، 8 نفر از آنها با ماتماس گرفته اند، ولی فقط یکی از آن پروژهها را میتوان جدی و جالب بحساب آورد. این هم از جمله نقش های مهم بیوهها در ادبیات است.

در تاریخ رسانه های جمعی هیچ نویسنده ای به قدر بورخس مورد مصاحبه قرار نگرفت. به نظر صاحب نظران، بورخس تبحر خاصی در دستکاری و دست انداختن مصاحبه گران داشت. او به سبب یک بیماری ارثی خانوادگی، حدود نیمی از عمر خود را در کوری و نابینایی بسربرد، به این دلیل تا شصت سالگی نزد مادرش زیست. درباره بورخس گفته میشود که گرچه تمام عمر عاشق بود ولی هیچگاه شعر و داستانی عاشقانه ننوشت. در سال 1970 در یک همه پرسی آزمایشی برای دریافت جایزه نوبل، او بیش از سولژنیسین برنده جایزه نوبل، رای آورد.

بورخس در سال 1899 در آرژانتین بدنیا آمد و در سال 1986 در سویس درگذشت. او از خانواده ای مرفه و تحصیل کرده بود. پدرش استاد روانشناسی دانشگاه وکیل دادگاه بود. به دلیل انگلیسی بودن مادر بزرگ، بورخس زبان انگلیسی را مناسب ترین زبان برای سرودن شعر میدانست. او از 15 سالگی در اروپا به تحصیل پرداخته بود. در سال 1955 بعد از اینکه گروهی از نظامیان علیه دیکتاتور پرون کودتا کردند، او مدتی رئیس کتابخانه ملی پایتخت کشورش بود. بورخس یکی از مهمترین نویسندگان قرن

بیستم است که روی ادبیات مدرن کشورهای اسپانیایی زبان در آمریکای جنوبی تأثیر بزرگی گذاشت. او پایه گذار ادبیات مدرن آرژانتین نیز است. بورخس در سال 1921 بعد از برگشت به وطن، پایه گذار سوررئالیسم خاص وطن خود گردید. او پایه گذار فوتوریسم اسپانیایی در مادرید نیز بود. صاحب نظران، بورخس را یکی از آغازگران ادبیات پست مدرن و مکتب رئالیسم جادویی آمریکای لاتین میدانند. در زبان انگلیسی سبکی وجود دارد بنام برخسی که واژه ادبی کافکایی را برای خواننده تداعی میکند.

بورخس در جوانی در مقاله ای با عنوان : نویسندگی و جادو، بوتیقای داستانسرایی مدرن را مطرح کرد. او در این مقاله مینویسد، ادبیات تصویر واقعیت نیست، بلکه کوششی جهت رضایت و کنجکاوی خواننده است. بنظر بورخس، ادبیات همیشه خصوصی و اتوبیوگرافیک است. او میگوید، مشغولیت با ادبیات به او احساس رضایت و خوشبختی میدهد. بورخس به تقلید از هزار، شاعر باستان، می نویسد، شعر نباید طولانی باشد و به نقل از ادگار آلن پو توصیه میکرد که یک شعر مدرن نباید طولی تر از 15 سطر باشد. او کتابی از مقاله ای درباره بورخس نوشت که، اوسعی کرد در تمام زمینه ها آدمی میانه رو و متعادل باشد.

محققین، بورخس را از نظر فلسفی زیر تأثیر فلسفه کلاسیک ایده آلیست انگلیس میدانند. بورخس مدعی بود که آثار: جان لاک- هابز- هیوم- برکلی- اسپینوزا- لایبنیتس را مطالعه کرده است. او میگفت، نویسنده، هنرمندی است که در هرج و مرج جهان و محیط اطراف خود، با کمک ایده آل هایش میخواهد نظمی به جهان انسان و فرد بدهد. نویسنده، گرچه اسیر تاریخ و شرایط ملی کشور خود است، ولی او با کمک نیرو و اراده فردی میتواند جهان خاص خود را بسازد.

بورخس مینویسد، قبل از اینکه در سال 1962 در آمریکا با یک فیزیکدان ایرانی بنام فرید هوش فرآشنا شود!، او با ادبیات، عرفان و فرهنگ ایرانی، از جمله با زردشت- فریدالدین عطار و کتاب هزارویکشب، آشنا بود. بورخس دوستدار فرهنگ شرقی از جمله: ایرانی- هندی- عربی- و یهودی نیز بود. او میگوید، معشوقه هایش، ادبیات- فلسفه- و اخلاق هستند..

بورخس، غیر از کتاب شعر و داستان کوتاه، چند مجموعه مقالات نیز منتشر کرد. از جمله آثار او : تاریخ ادبیت- هزارتو- آلف- کتابخانه شخصی- پرچم سیاه- باغ کوره راهها- تفتیش عقاید - و تحسین سایه ، هستند. او در کشورهای انگلیس- فرانسه- و آمریکا، قبل از کشور خود مشهور شد . بورخس در سال 1961 همراه ساموئل بکت ، موفق به دریافت جایزه ادبی ناشرین اروپایی گردید. او از جوانی به ترجمه آثار : کافکا- فاکتر- آندره ژید- و ویرجینیا ولف پرداخت. بورخس، هنری جیمس- کنراد- آلن پو- و کافکا را معلمین ادبی، و بودا- شوینهاور- و عطار را از معلمین فلسفی خود میدانست. درک و مشهوریت بورخس در ایران شاید بدین سبب باشد ؟ .

۴۰. به موازات آقابزرگ ! . .

شادروان بزرگ علوی برای سخنرانی به آمریکا رفته بود طبق عادت معمول، در سن 90 سالگی، صبحانه ای مفصل میخورد. طنزی در اروپا میپرسد، میدانید چرا آلمانیها و فرانسویها صبحانه مفصل و قوی میخورند؟ توضیح اینکه این صبحانه معمولاً میتواند شامل: کُـسـره، مربا، نان، پنیر، خامه، کالباس، تخم مرغ، سوسیس، سوپ، کیک، بیسکویت، شیر و غیره باشد . و طنز گو جواب میدهد : فرانسویها، بعد از شب نشینی طولانی، شبی شاد و خوش همراه رقص و آواز و دلداري، بحث و عشق ، صبحانه ای مفصل، میل میکنند . ولی آلمانیها به خاطر روزی که در پیش روی دارند باید صبحانه ای مفصل بخورند، روزی پر از کار و کوشش و فعالیت و درد و زحمت .

در آن گزارش خاطره مانند آمده که خانم گرترو، همسر آقابزرگ هم ، همیشه شیشه ای شربت همراه خود داشت تا چنانچه دچار بیخوابی شود، بتواند با بالازدن پکی، سرخود را قدری گرم کند . این دو خاطره درباره دیدار استاد علوی از آمریکا، مراباید یادداشتهای زیر انداخت، اگر شما بر پایه ضرب المثلی نگویید : گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری.

زمانیکه داشتم دو کتاب ، یادداشتهای روزانه ، خانم برجیت رایمان ، نویسنده آلمان شرقی سابق را ورق میزد، از خود پرسیدم: در آن لحظه و یا در آن روز ، آقابزرگ ما چکار میکرد و در کجا بود؟ آیا در فعالیتهای ادبی- فرهنگی ، سیاسی- اجتماعی، کشور میزبان هم شرکت میکرد؟ آیا وجود شبخ نظام استالینیستی کشورهای بلوک شرق را احساس می نمود ؟

برجیت رایمان (1933-1973)، یکی از زنان نویسنده آلمان بود که گرچه در جامعه سوسیالیستی فعال شد ، ولی موضعی انتقادی نسبت به سیاست حزبی دولتی دارا بود . او اگر در سال 1973 در سن چهل سالگی بر اثر سرطان جوانمرگ نمی شد ، شاید محبوب تر از دو نویسنده زن دیگر آلمان شرقی ، یعنی کریستا ولف ، و آنا زگر میشد. دو کتاب یادداشتهای روزانه برجیت رایمان بعد از فروپاشی سوسیالیسم استالینیستی زیر عنوان : همه چیز طعم جدایی میدهد - و ابراز پشیمانی نمی کنم - منتشر شدند. شهادت ابراز احساسات شخصی و زنانه اش خواننده را بیاد فروغ می اندازد . حال باهم نگاهی به بخشی از آنها بپردازیم.

1964-3.1.... دیروز دومین جلسه کمیته جوانان تشکیل شد . آدم وقتی در اینگونه سازمانها شرکت میکند ، به ناتوانی آنها برای حل مشکلات موجود پی میبرد . دو نفر از فعالین، از تماسهایشان با

سازمانهای جوانان غربی گزارش دادند. هنر حزبی در نظام حکومتی ما، برخلاف سایر کشورها تاکنون تغییری ننموده.

دانیل می گفت: تو آدم سطحی هستی، نویسنده اجازه دست به قلم شدن ندارد تا زمانی که در باره مشکلی تا آخر آن فکر نکرده و راه حلی برای آن پیدا ننموده.

5.3.1964- در پایان جلسه ای، بحثی درباره رئالیسم سوسیالیستی گردید، زمانی که یک نفر سؤال کرد بالاخره معنی این واژه چیست، گروهی خندیدند و دسته ای دیگر اخم نمودند.

ژان، گویا سردبیر مجله کارگری یک کارخانه شده، حقوقش حدود 450 مارك میباشد. بعضی ها حسادت میکنند.

7.3.1964- رالف دیروز از وین برگشت، چند عکس از نمایش سکسی یک سیرک گرفته، بعضی عکسها تهوع آور بودند چون یک بچه فیل آموزش دیده زنی را لخت میکند. چشمهای فیل شباهتی به چشمهای یک مرد موزی داشتند.

دانیل به جلسه کانون نویسندگان رفته. پنج شبیه کنفرانس فرهنگی در شهر پنا بود. خوشا به حال نقاشان که احساس زور و جبر نمی کنند مانند ما نویسندگان. اهل قلم غالبا آدمهای جدی هستند، انگار که عقده مالکیت خصوصی دارند.

12.3.1964- امروز نامه و دسته گلی از دانیل رسید. روی گلها نوشته بود: سلام عشق، از ساحلی به ساحلی.

انگیزه همه ما نویسندگان آنست که کتابهایی بنویسیم که خودمان حاضر باشیم آنها را بخوانیم، نه برای محدود انگشت شماری بلکه برای جمعیت زیادی.

مهمانان به من توصیه میکردند که به دانشکده نویسندگی نروم چون آنجا آدم را با تئوریهای ادبی خفه میکنند.

یکی از حاضرین ادعا میکرد که او قهرمان رمان من، لئا میباشد.

15.3.1964- من برای پلنوم پنجم حزب دعوت شدم ولی نرفتم. چهارشنبه هم جلسه: هنرمندان فعال، بود.

ادامه کار روی رمان فرانسیسکا آزاردهنده شده. اینروزها سعی میکنم ترک سیگار کنم.

دانیل برگشت و گفت که جلسه هنرمندان تشکیل نشد چون کسی برای شرکت نیامده بود. یکی دیگر از بچه های شاعر، گویا مالاریا گرفته.

19.3.1964- دیروز چند روزنامه نگار آمریکایی از جانب مجله، نیویورک هارالد تریبون، برای مصاحبه به دیدارمان آمده بودند، پرسشهای عجیبی میکردند، می خواستند از دخالتهای حزب کمونیست در کانون نویسندگان گزارش دهند. و من همچون یک قهرمان ملی، برخلاف میل باطنی ام، حقیقت را لو ندادم.

چندی پیش کنگره هنرهای نمایشی بود. از من خواسته شد که با کمک انتشار یک مقاله به ضرورت مکتب رئالیسم سوسیالیستی اعتراف کنم، خودداری کردم چون تاکنون نفهمیده ام منظورشان چیست.

21.3.1964- اخبار و تفسیرهای رسانه های غربی در باره اوضاع فرهنگی ما، فقط بما آسیب میرسانند، شاید عمدا، شاید هم به دلیل کمبود شناختشان از شرایط. تازگیها اکثر اطلاعاتشان سطحی و غلط هستند.

دیروز وقتی شاعری بنام مایر از کنگره گزارش میداد، جلسه شلوغ شد و عده ای اعتراض نمودند، ولی در آخر جلسه همه ساکت شدند. گویا انقلابیون خسته شده اند.

نویسندگی سفری است به جهانی ناشناخته، جهانی که نویسنده خود می آفریند. گاهی در روز فقط دو جمله می نویسم.

23.3.1964- امروز نشست کمیسیون جوانان بود، ولی من به علت دندان درد شرکت نکردم. دانیل بعدا آمد خانه چون در جلسه کمیته مرکزی حزب در باره ناخوشی من شنیده بود، یک سبد پرتقال هم همراهش آورد.

پنج شبیه و جمعه جلسه نمایندگان حزبی در برلین بود. تنها فایده اینگونه جلسات، بحث هایی است که در ساعت تفریح، بین آشنایان انجام میگردد.

بحث ادبی میان گوتتر گراس از غرب و هرمان کانت از شرق فقط در رادیوهای غرب پخش شد. مسئول فرهنگی در شهر گفته که اینگونه موضوعات در بعضی از مجلات ادبی چاپ میشوند، نیازی نیست تا آنها را در رادیو هم پخش کنیم.

25.3.1964- یقوب و بر، یکی از فعالین ادبیات دولتی انگار که هنوز در دههای بیست بجا مانده. او هنوز در باره کارگران اهل قلم خیالپردازی میکند.

بعضی از بچه های داستان نویس، هرمان کانت نویسنده را متهم به خبرچینی برای سازمان امنیت کردند. در سال 900000 مارك برای قرارداد و حمایت از هنرمندان هدر میدهند. به ما نویسندگان، خالقین واقعی کتاب، حتا یک فنیک هم نمیرسد.

یکی از این شارلاتانها برای نوشتن نمایشنامه ای 10000 مارك دریافت نموده. موضوعش را دولت تعیین کرده که چه باشد.

1964.3.26- چند روز پیش در جلسه ای در کنار میکروفون، يك دستگاه ضبط صوت كشف شد كه صداها را براي سازمان اطلاعات ضبط مي نمود . به اين دليل عده اي از نويسندگان حاضر نشدند در بحث جلسات شركت كنند.

پدرم نقل ميكند كه بعد از اصلاحات ارضي، ادعا ميشد، آنهايي كه جمهوري را ترك کرده و به غرب پناهنده شدند ، آدمهاي مجرم و فاسد و خودفروشي هستند .
1964.3.27- در تابستان طبيعت چقدر لذت بخش بود . هوا نرم و لطيف ، طبيعت چون نسيم ميوزيد و بوي عطر ميداد، همچون شعري از موريكه .

نويسنده اي متخلص به كوبا ، يك چپ انقلابي ابدی ، هميشه در باره باتلاق رويزونيستم، به معترضين هشدار ميدهد . اخيرا در جلسه ديدار نويسندگان ، كنجكاوي و علاقه همه شركت كنندگان در باره موضوع طلاق من و دانييل بود . موقع بازگشت، جواني زيبا و پرچنب جوش بنام پي ، كه مسئول كميسيون ايدئولوژيك است ، همراهمان آمد . از چشمهايش برق علاقه به جنس مخالف ، آدم را شرمنده ميكرد .

1964.3.30- از روزيكه طلاق گرفته ام ، احساس افتخار مي كنم . فيوزهاي برق را به تنهائي عوض ميكنم ، به تنهائي براي خريد مبروم ، وسايل خانه را تعمير ميكنم . آزادي ولي بدمزه گيهاي هم دارد چون تمام روز بدون آدمي در کنار خود ، ملال آور است .بايد به فكري بود و كاري كرد.

۴۱- پنجاهمين سالروز مرگ برشت !.

Brigitte Reimann (1933-1973)

برشت ما ، برشت شما !

برشت شما كت هاي چرمي ميپوشيد، سيگار گران هاوانا مي كشيد ، ميخواست پزشك شود ، شماره پس اندازي دربانكهاي سوتيس داشت ، علاقه به كلكسيون و جمع آوري ماشين هاي مدل قديمي داشت ، عاشق زنان هنرمند و روشنفكر غيرفمينيست بود، مخالفتي علني با رفيق استالين نداشت ، باجناب خروشف رويزونيست، چاي مينوشيد ، يك خانه ييلاقي ، لب درياچه، حومه برلين شرقي داشت ، اجازه سفر به كشورهاي آنزمان پيمان ناتو داشت ، پول اقامت در هتلهاي دولوكس را به راحتی مي پرداخت ، ويسكي مينوشيد ، بعضي از نمايشنامه هايش را با كمك معشوقه هايش نوشت ، از برادر بزرگتر ، يعني كشور شوراه، جايزه گرفت ، در شهري در شمال مونيخ بدنيا آمد ؛ جايي كه اردوگاه اجباري قربانيان هيتلري شد، در بزرگترين تياتر شهر اجازه اشتغال يافت ، حزبي بود ، اشعار ايدئولوژيك مي سرود ، در ميانه سالي ، در سن 58 سالگي ، همچون ساعدي - و نه مثل بزرگ علوي و جمالزاده ، در سن 90 سالگي ، جان به جان آفرين داد . از طريق سازمان امنيت كشورش، يعني آلمان شرقي ، شكجه نشد ، از دست نازي ها به آمريكا پناه برد ، و نه به كشور كارگران و دهقانان ، يعني ميهن شوراه !

تمام اين حرفها و ادعاها را اکنون بعد از پايان جنگ سرد بين دو بلوك ، بعضي از منتقدان ادبي آمريكايي ، در كتابهاي جديد قطورشان مي نمايند - و در كشور "شاعران و متفكران " ، اينگونه آثار ترجمه شده را بصورت كتاب پرفروش سال ، در وسايل ارتباط جمعي ، شب و روز تبليغ ميكنند . ولي برشت ما ، ادبي بزرگ بود ، شاعري منتقد ، نمايشنامه نويسي انقلابي ، متفكري ديالكتيكي، جهانوطنی انساندوست، با نظراتي سياسي-پيشگويانه بود . او براي خدمت به عدالت دست به قلم برد و براي خدمت به آزادي و ترقي، در فقر و گوشه گيري زندگي نمود ، در ساختمانهاي يك اطافه دولتي . به جاي اتومبيل ضد گلوله ولوو سوئدي ، سوار اتوبوس شهري و دوچرخه قديمي اش ميشد . ماركس و انگلس و لينن و مائو - گاهي هم هگل ، ميخواند. به انسانها احترام و توجه خاصي داشت . بعضي از آثارش را از طريق كار جمعي ، بصورت گروهي نوشت ، نه با كمك زنان هنرپيشه همكار . از آمريكا همچون طاعون بدش مي آمد ، كشوري كه او را به بهانه كمونيست بودن به دادگاه كشاند . او طرفدار انقلاب جهاني و مخالف استثمار و مستعمره گرايي بود . او خواهان حقيقت و هنر، زيبايي و رفاه انسانها بود، به نويسندگاني چون گوركلي ، پوشكين و چخوف، هايپنه و ايبسن و بالزاك احترام ميگذاشت و براي ما ، او عظمت نامهايي چون هومر ، سقراط و گاهي هم بودا را دارا بود. بجاي بازي در تياتر دولتي شهر ، ما ميخواستيم او را در كارخانه ها ، مدارس و در خيابانهاي شهر به نمايش بگذاريم ؛ در ميان پابرهنه ها ، كلاه نمديها ، و آسمان جل ها !.

در آن زمان ، دوره جنگ سرد بين ابرقدرتها بود . آمريكا و شوروي تا دندان مسلح ، روبروي هم به صف ايستاده بودند . ماركس و مائو ممنوع بودند ، برشت و گوركلي تا حدودي آزاد . ما آنها را نويسندگاني جالب يافتيم ، چون آنها با وجود سانسور، توانسته بودند از ديوار خفقان بگذرند و به ما دلگرمي بدهند. ما با پاره اي از آثار برشت چون : آدم ، آدم است - مادر - زندگي گاليله - روزهاي كمون - فراز و فرود حكومت رايش سوم - داستانهاي آقاي كوينر- از طريق دوستان يا در بعضي از كتاب فروشيهاي شهر آشنا شديم . انسان براي دمكراسي به روشنگري نياز دارد و ما براي روشنگري ، سراغ مرحوم برشت رفتيم . امكان ديگري نبود ، آثار جالب قدغن بودند و آثار مبتذل را كسي نمي خواند . فقر و جهل و بيسواددي در جامعه ايران زمين، حاكم بود و ما پوپوليست ها و اتوپيست هاي زمان خود شديم . ما در حوالي ادبيات جويي ناجي و مرهمي شديم . نقد و جامعه شناسي ادبي ميپايستي دست كم ما را از

نظر روحی و زبانی تقویت می نمود و به ما امید و دلگرمی میداد. ادبیات مسئول و مبارز و مقاوم برای ما؛ قهرمانان زمان خود!، مانند یک مذهب، آرامبخش بود، گاهی هم حالتی مقدسانه بخود میگرفت. سبکهای ادبی و هنری مانند اگزیستانسیالیسم و ادبیات سرگرم کننده و مکتب هنر برای هنر! در نزد ما قابل سرزنش بودند. ادبیات می بایستی ما "پیشگامان" را از زنگهای جامعه دیکتاتور-ایلیاتی پاک و تمیز می نمود و عادات فردگرایی و منفعت طلبی را به کنار میزد، همه چیز می بایست در خدمت مبارزه و انقلاب و در راه "جنبش آزادی بخش" می بود.

فکر کنم وضع شما در خارج از کشور، بهتر از ما می بود. لابد بستنی ایتالیایی می خوردید و همراه خوبرویان، عصرها به دیسکو میرفتید. آثار بورخس، لورکا، مارکز، و نرودا، را میخواندید و در خیابانها شعار:

هوو، هوو، هومشی مین - چه، چه، چه گوارا، را سر میدادید.

و ما در شبنامه ها، شعارهای آتشینی چون:

مرگ بر دیکتاتوری! مرگ بر بورژوازی کمپرادور!

زنده باد آزادی خلق!، آزادی برای سخن!

پانکی گوو هوم!، ایران را سراسر ویتنام میکنیم، ایران را سراسر سیاهکل می کنیم!، و غیره می نوشتیم.

ما مجبور شدیم اغلب ادبیات و هنر را سیاسی نماییم و می خواستیم با بعضی از آثار برشت، فشار دیکتاتوری عریان را قدری تحمل پذیر نماییم. و اکنون در میان شما "خارج نشینان" تمرین پلورالیسم، دموکراسی، و جمهوریخواهی لائیک! می کنیم تا شاید این بار مکتب آزادی در مملکت مان عملی شود.

ما در آن روز فقط به نیکی از برشت، گورکی، صمد، خسرو، و ادبیات یاد خواهیم کرد و در میدانهای شهرها، مجسمه هایی از آنان برپا خواهیم کرد، همانطور که بعضی از غربیها، مجسمه های: حافظ، خیام، و رومی را در پاره ای از شهرهای فرهنگی شان برپا نموده اند!

Bertold Brecht (1898 – 14.8.1956)

۴۲. باز خواهی گشت روزی، تو فسانه!

Joseph Brodsky (1940 – 1996)

یوسف برودسکی

یا

دولت مقتدر و اتهام انگلی به ادبیات.

هرشاعری روزی بخواهد گشت،

یک جوری به وطن؛ روی کاغذ، درون تابوت، شخص

ویا روی شانه های مشتی حسن.

درمیان خلق، درمسیر فرودگاه - دانشگاه،

ازمیان میدان آزادی

به طرف ترمینال اتوبوسها

بسوی شهرستان، سراغ مامان و عموجان، تی قربان!

"من در میهن ام بدنیا آمدم و به بازگشت ایمان دارم، چون شاعران همیشه باز میگردند؛ شخصا یا روی کاغذ". جمله غم انگیز فوق را یوسف برودسکی، شاعر یهودی تبار شوروی سابق و برنده جایزه نوبل سال 1987، پیش از اخراج اجباری درسال 1972، در نامه ای سرگشاده به برژنف نوشت.

برودسکی، پنجمین دریافت کننده روس جایزه ادبیات نوبل بعد از: بونین، پاسترناک، شولوخوف و سولژنیسین بود. مقامات شوروی، غیر از نام شولوخوف، به 4 مورد دیگر به کمیته نوبل اعتراض کرده و آنرا حمایت از ضدانقلاب فرهنگی نامیدند و پرسیدند که چرا کسی به گورکی یا برشت جایزه ای نمیدهد؟

برودسکی 24 ساله بود که به 5 سال کار در اردوگاههای اجباری محکوم گردید. آلمان در روزنامه "عصر لنینگراد" مقاله ای منتشر شد که امثال برودسکی را "انگل و پارازیت هایی روی مزرعه ادبیات" نام نهادند. برودسکی شانس آورد و بعد از چند ماهی اسارت بر اثر فعالیت پاره ای از اعضای کانون نویسندگان شوروی و جنبش جهانی یهود، آزاد و درسال 1972 به آمریکا مهاجرت نمود. اوازسال 1965 نقش مهمی روی شعر شوروی بجا گذاشت ولی اتهام خروج از نرم های شعر رسمی، موجب خشم مقامات فرهنگی علیه اوگردید. ولی سرانجام با نزدیک شدن بقدرت رسیدن گورباچف، چند ماه بعد از اعطای نوبل به وی، پاره ای از اشعار او در شوروی اجازه نشر یافته و درسال 1990 از وی رسمن اعاده حیثیت گردید. برودسکی دربخشی از سخنرانی خودبرای دریافت نوبل گفته بود که تازمانیکه دولت در ادبیات فضولی کند، ادبیات نیز باید در امور دولت دخالت نماید. او بعنوان شاعری مذهبی- متافیزیک اروپا یی، همیشه درشعر شوروی تنها ماند. سیاسی بودن شعر برودسکی از آنجاست که در سیستم استالینیستی، میکوشد که غیرسیاسی یا غیرتبلیغاتی باشد و به مسایل غیرمهم! بپردازد. درباره فروتنی او در روزنامه مشهور آلمانی زبان FAZ درسال 1973 آمده که برودسکی خلاف مایاکوفسکی با

میکروفن نمیرقص ، بابازوهایش پارو نمیزند ، با واژه‌ها آتشفشان براه نمی اندازد و یا چهره چروکیده ای بخود نمیگیرد . او شاعری است خجالتی ، عصبی ، سیگاری ، با کت و کراواتی خشک و اطو شده . خواننده در شعر او به تضاد مقوله هایی چون : انسان-شیئی ، زمان-مکان ، زندگی - مرگ ، و ابدیت - زوال ، برخورد مینماید .

ترجمه آثارشاعران متافیزیک قرن 17 انگلیس مانند جان دون و آندره مارول ، تاثیري مذهبي روي برودسكي بجا گذاشت . طرح پرسشهایی متافیزیک مانند مرگ و زندگی همیشه برای او مهم بودند . غالب اشعار برودسكي بدون رابطه و تاثیر کتابهای تورات ، تلموت ، انجیل و اسطورههای یونانی ، غیرقابل تصور هستند . برودسكي در جواني علاقه خاصی به شعر لهستان ، آمریکا و انگلیس داشت . اودر آثارش تصویر پیچیده ای از انسان مدرن ، رسم می نماید ، و در دوره تبعید در آمریکا به سرودن اشعاري پیرامون : مهاجرت ، تبعید ، تنهایی ، غربت و سختي هاي زندگي در خارج ، پرداخت . برودسكي از سال 1976 عضو هیئت تحریریه مجله فرانسوي "قاره" شد .

اودر شعرش جویای جوابی برای ماهیت جهان و معنی زندگی انسان است و میگفت که بر اثر تربیت ضد دینی و سکولار نظام شوروي ، مذهبي شد ولي نخستين بار در 23 سالگی به مطالعه کتاب های انجیل و تورات پرداخت . برودسكي در شعري مینویسد که در روسیه مشکل است حدس زد که چه کسی ماهیتی انسانی دارد ! و کافی است که به خرابه های ساختمانهای شهرتان توجه کنید تا تاریخ وطن تان را بفهمید . اودر شعرش شیفته زبان است و آن فرم های مختلفی بخود میگیرد ؛ گاهی وحشت آور ، گاهی رویایی ، گاهی اسطوره ای ، و گاهی سمبلیک .

برودسكي غالب اشعارش را به مشاهیر جهان و یا زنان تقدیم میکند . او در نوشته هایش احترام خاصی برای جنس زن قائل است و 20 ساله بود که با آنا اخماتوا دیدار کرد . مذهبي بودن اشعار برودسكي جلب نظر اخماتوا نمود . برودسكي از طریق ترجمه اشعار جان دون (1573 - 1638) با عرفان انگلیس آشنا شد و در 23 سالگی شعر طویل غمنامه ای را به او تقدیم کرد . آثار برودسكي بخشي از ادبیات تبعید و مهاجرت شوروي سابق هستند . گویا در سال 1980 حدود 100 مجله روسي در تبعید وجود داشت که به موضوعاتی مانند : جنگ ، استالین ، زندان و اردوگاه ، و آینده شوروي ، میپرداختند .

درباره برودسكي اشاره میشود که او فرای اجبارهای ایدئولوژیک نظام آموزشی و تربیتی شوروي استالینیستی ، به راه خودآموزی رفت و در 15 سالگی مدرسه را ترک نمود . بعدها موضوع مرگ باعث شد که او اشعاري غم انگیز و زاری کننده درباره مردگان و جانباختگان بسراید . مسائل مذهبي از جمله مسیحیت در اشعارش جای خاصی دارند ، آنزمان ادعا شد که کمیته نوبل جایزه فوق را به يك شاعر معترض در يك نظم آه ایستی اعطا کرده است . اشعار برودسكي ریشه در بیوگرافی او ، زمان شاعر ، شعر سنتی روس و مشاهدات و تجربیات شخصی و صادقانه او دارند . به برودسكي شاعر اعترافي نیز گفته میشود چون او درباره زمان و جامعه اش گزارش میدهد . برودسكي معتقد بود که درخامه عمر هراسناي ، فقط بخشي از حرفهایش بجا می ماند . شعر او نشان از الهام اسطورههای یونانی ، فلسفه مذهب ، و تجربیات تاریخی دارد . اشعار او زیر تاثیر شعر کلیسایی - مذهبي قوم اسلاو ، اغلب داستانی و روایتی هستند . بعضی از منتقدین ادبیات ، او را یکی از شاعران مکتب اسکندریه معرفی میکنند ؛ تنوع ، چند بعدی بودن ، طرح هنر : ابتدایی ، سنتی و ساده گر و قدیمی آرکانیک شعر او ، باعث این قضاوت گردیده . مهمترین اشعار برودسكي به مشاهیر جهان از جمله : به الیوت ، جان دون ، ویلیام یت ، و آنا اخماتوا ، تقدیم شده اند . برودسكي در سالهای آواره گی در تبعید در آمریکا ، به نوشتن مقالاتی فرهنگی-انتقادی بیشماري نیز پرداخت .

یوسف برودسكي در سال 1940 در شهر پتروگراد سابق ، و لنین گراد بعدی ! در خانواده ای یهودي تبار روس دیده به جهان گشود . پدرش عکاس مفلوكي بود . او بعد از ترك زودرس مدرسه ، نزد خود به آموختن زبان لهستانی و انگلیسی پرداخت ، و با فلسفه دین ، اسطورههای یونان و ادبیات جهان آشنا شد . برودسكي خود را جزو نسل 1956 میدان که مخالف اشغال مجارستان از طریق نازیان! شوروي و سرکوب شوريش مردمی شدند . اودرجواني سالها از طریق ترجمه آثار ادبي ، زندگي کرد . بعد از خروج از شوروي در آنزمان ، گویا دهها شعر او بصورت مخفي و زیرزمینی در میان دوستداران شعر ، نشر و پخش شدند .

از جمله آثار برودسكي : جیغ پائیزی شاهین ، ساحل غرق شدگان ، توقف در کویر ، پایان يك دوره زیبا ، دو ساعت در يك آب انبار ، غمنامه های رومی ، اسحاق و ابراهیم ، تصویر صامت ، سروده هایی برای آگوستا خانوم ، نمایش در معبد ، بیاد ویلیام یت ، مجموعه مقالات انتقادی-فرهنگي ، خاطراتي از شهر لنین گراد ، بیست سروده برای ماری استوارت ، یادی از الیوت ، و دو نمایشنامه با عنوانهای : مرمر و دمکراسي ، می باشند .

۴۳- جایزه ادبی يك جوانمرگی .

از مرگ دانتون تا مانیفست کمونیسم .
نویسنده ای میان مارکس و برشت .

گئورگ بوشنر (1813 - 1837) Georg Büchner

عنوان جایزه مهم ادبی "بوشنر" که از سال 1951 در آلمان اعطامی شود، از نام گئورگ بوشنر، نمایش نامه نویس و یکی از دمکراتهای انقلابی ادبیات آلمان، گرفته شده. وی در سال 1834، در تبعید، در سوئیس بر اثر بیماری تیفوس در سن 23 سالگی، جوانمرد گردید.

زمانیکه بوشنر شبنامه ممنوعه و مبارزاتی-سوسیالیستی "پیام ایالتی" را پخش نمود، مارکس هنوز 15 ساله بود. این جزوه انقلابی، پیش از مانیفست کمونیسم، مورد توجه رهبران انقلاب آلمان قرار گرفت. یکی دیگر از آثار اجتماعی بوشنر "مرامنامه حقوق بشر" است که در تاریخ مبارزات اجتماعی، اهمیتی به اندازه "مانیفست کمونیسم" دارد. شعار معروف: "صلح برای کلبه ها، - جنگ به درون کاخ ها" نیز از خلاقیت های جاودانه گروه مبارزاتی بوشنر است.

شاید اگر او در 23 سالگی بعنوان پناهنده سیاسی در شهر زوریخ جوانمرد نمی گردید، بدلیل نبوغ ادبی و اجتماعی اش، به مشهوریت مارکس و برشت میرسید. در اعلامیه (پیام ایالتی ولایت هسن)، او به تبلیغات سوسیال-انقلابی پرداخت و خواهان شورش دهقانان علیه حاکمان گردید.

بوشنر نه تنها یکی از آغازگران ادبیات و هنر طبقاتی، بلکه پایه گذار نمایشنامه نویسی مدرن آلمان هم است. در آثار او برای نخستین بار، قهرمان ادبی، یک آدم مفلس از طبقات محروم است و نه از اشراف و بورژوازی شکمسیر. بوشنر امروزه بعنوان یکی از راهنماها یا قطب نماهای ادبیات جهانی، خصوصاً نمایشنامه نویسی بشمار می آید. در مقابل کمیدی های محافل درباری، او به خلق تراژدی های اجتماعی و شهروندی پرداخت. تا آن زمان شخصیت ایده آل ادبیات بورژوازی، از طبقات و اقشار محروم نبودند. بوشنر، یک تراژدی نویس موفق درام اجتماعی نیز است. تراژدی های او غالباً غیر احساسی هستند. امروزه تئاتر روایتی برشت، بدون نمایشنامه های بوشنر غیر قابل تصور هست. بوشنر در سالهای رمانتیک نوجوانی نوشته بود: "ساعت ها را بخوابانید، تقویم ها را بدرید، ما تیک تاک زمان را از روی شکوفه گلها و رسیده گی میوه ها، تشخیص خواهیم داد."

جهانبینی ماتریالیستی-استتیک بوشنر به سبب اشتغال او با فلسفه و سوسیالیسم تخیلی است. ایده های هگل نیز در نمایشنامه های او جای خاصی دارند. او برای نخستین بار به کشف زیباشناسی "زشتی" در جامعه ارتجاعی و طبقاتی زمان خود نائل گشت. علم زیباشناسی ضد ایده آلیستی و نظرات سیاسی او، حتا امروزه مدرن و موضوع روز می باشند. نه تنها اکسپرسیونیست ها و دمکراتهای انقلابی، بلکه ناتورالیستها نیز 30 سال بعد از مرگ بوشنر، او را جشن گرفتند. او همچون داستایوسکی به تجزیه و تحلیل روان قهرمان آثار خود میپردازد.

از جمله دیگر آثار محدود بوشنر: مرگ دانتون، نمایشنامه وویسک، نوول لنس، درام لئونه و لنا، و ترجمه آثاری از ویکتور هوگو، هستند. مرگ دانتون، یک درام انقلابی نبوغ آمیز است که به بحث انقلاب بورژوازی و نقش مهم توده ها در آن میپردازد و قهرمان آن، نه یک فرد، بلکه یک تاریخ، یعنی خود انقلاب فرانسه است. خلاف روبسپیر رواقی تیره بین، دانتون میخواهد حوادث و پروسه انقلاب را انسانی نماید، ولی بقول بوشنر، تاریخ، اولی را می کشد تا بتواند به دومی حق بدهد! گرچه سرانجام ایده های دانتون پیروز میشوند و نه عقاید روبسپیر. در درام کمیدی (لئونه و لنا)، بوشنر به تمسخر اشرافیت فئودالی میپردازد. نوول (لنس) او، ناقل تئوریهای ادبیات رئالیستی است.

گئورگ بوشنر در سال 1813 در خانواده ای پزشک در آلمان دنیا آمد و در سال 1837 در سوئیس، یکسال بعد از دریافت دکترای پزشکی خود، در تبعید درگذشت. او از نوجوانی به مطالعه فلسفه و تاریخ انقلاب فرانسه پرداخت و علاقه خاصی به آثار: هومر، سوفوکلس، آشیلوس، گوته، شیلر، ژان پاول، شلگل، برنتانو، هوگو، شکسپیر، بایرون، و ادبیات عامیانه، داشت. وی پیش از فرار به فرانسه، کوشید تا با گردآوری پول، برای تهیه یک چاپخانه مخفی و اجرای نقشه حمله برای آزادی زندانیان، به جنبش ضد حکومت مطلقه، کمک نماید. وی مینویسد بجای مبارزه فردی روشنفکری، مبارزه جمعی مردمی مهم است، و در نامه ای که در سال 1832 به خانواده اش مینویسد، تأکید میکند که تنها عمل و خشونت، موجب رهایی میشوند. چون حاکمان نیز خود در مقابل جوانان مبارز، خشونت بکار میگیرند و مردم را به حیوان تبدیل کرده اند، تا احساسات غیرطبیعی گروه کوچکی فاسد را ارضا نمایند و بجای قانون، تکیه بر قدرت نظامی و امنیتی نموده اند.

بوشنر از نخستین مبارزین زمان خود بود که تقسیم ناعادلانه فقر و ثروت را نشانه اختلاف طبقاتی دانست. در شبنامه های سوسیالیستی گروه او، از استثمار، زورگویی، و از خودبیگانگی، در جامعه انتقاد میشود. او در مقابل نظم فئودال-سلطنتی، نه تنها خواهان تعاونی های مصرف، بلکه با تأکید بر لیبرالیسم و جمهوری خواهی، خواهان آزادیهای دمکراتیک برای سرنگونی حکومت مطلقه گردید. بوشنر میگفت که برای درک تاریخ دردهای انسان، باید به طرح پرسش های پیرامون: مسئولیت، اخلاق، دین، علم، و اجتماع پرداخت. منتقدین ادبی امروزه مدعی هستند که آثار هنری او، با تکیه بر ناتورالیسم و اکسپرسیونیسم، نوشته شده اند.

۴۵. شکست اصلاحات در وضعیت دیکتاتوری - و ادبیات

(بولگاکف، دوست یا منتقد استالین؟)

ای کاش بولگاکف، نویسنده شوروی زمان لنین و استالین، و خالق رمان (مرشد و مارگریت)، یا "استاد و معشوقه اش"، در 49 سالگی جوانمرگ نمی شد تا منتقدین ادبی در غرب می دیدند او باز چه تغییراتی در زندگی اش می نمود. از بولگاکف در زمان حیات تنها یک رمان اجازه انتشار یافت. یک نمایشنامه از او نیز روی صحنه تئاتر رفت. سایر آثار او با در غرب منتشر شدند و یادر آرشیو سازمان ک.گ.ب گردآوری گردیدند. او در این رابطه در نامه ای به دوستی نوشت: "آتشدان کرسی تنها ناشر محبوب نوشته هایم است. منتقدین ادبی در غرب، آثار او را بخشی از ادبیات سایه ای در کارنوال دیکتاتوری نامیدند. به نظر آنها در هر نظام دیکتاتوری، قبل از ادبیات تبعید و مهاجرت، ادبیات سایه ای خلق میشوند. بولگاکف کوشید تا نشان دهد که در شرایط دیکتاتوری، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی غیرممکن است. او به انتقاد از ماتریالیسم زمان خود پرداخت چون در نظر او، آن مانع خلاقیت هنری خردگیزان میشود. گرچه امروزه بولگاکف راز مخالفین نظام استالینیستی بشمار می آورند، ولی در دهه 20 تا 30 قرن گذشته، استالین سبب شد که پلیس امنیتی او را دستگیر نکند یا بقتل برساند. علاقه شخصی استالین به تنها نمایشنامه آزاد بولگاکف، یعنی "روزهای همشیره های توربین" باعث گردید که آن نمایشنامه حدود 15 سال در سراسر شوروی روی صحنه تئاتر بماند، چون مسئولین بخش فرهنگی حزب فکر میکردند موضوع آن نمایشنامه در مخالفت با مقاومت گاردهای سفید، در جریان جنگ داخلی آلمان شوروی نوشته شده. در این نمایشنامه برای نخستین بار گاردهای سفید ضدانقلاب، در جنگ داخلی بشکل انسانهای مخالف مبارز نشان داده شدند و نه آدمکشانی خونخوار و بیمار. تضاد و تناقض دوره اجرای برنامه اقتصادی نپ و عوارض و نتایج متضاد آن نیز به نقد کشیده شدند.

تنها کتابی که از بولگاکف اجازه نشر یافت، "رمان شیطان بازی" بود که در سال 1925 زیر چاپ رفت. سانسور نمایشنامه "فرار" باعث شد که بولگاکف طی نامه ای از گورکی و استالین دادخواهی کند. سرانجام در سال 1930 چهار روز بعد از خودکشی مایاکوفسکی و نامه بولگاکف، به سفارش استالین برای وی شغل مترجمی را در تئاتر شهر یافتند تا او خود را نیز به کشتن ندهد. بعد از آغاز گلاسنوس و پروستریکا، قشر اهل کتاب شوروی باموچی از آثار بولگاکف آشنا شد که سازمان امنیت ک.گ.ب. سالها در آرشیو خود گردآورده بود.

میخائیل بولگاکف در سال 1891 در کشور اوکراین دنیا آمد و در سال 1940 در مسکو درگذشت. پدرش یک استاد دانشگاه بود. او و خود به تحصیل پزشکی پرداخته و چندسالی نیز پزشک بود. از جمله آثار این دوره او: یادداشت های یک پزشک جوان - و کتاب مورفیوم هستند. بولگاکف از سال 1920 با داستانهای طنزآمیز اجتماعی وارد فضای ادبی شوروی جوان بعد از انقلاب شد. اغلب آثار او موضوعی سیاسی-فلسفی دارند. گویا یکی از جمله های مشهور او این بود که می گفت: در نظام های شبه دیکتاتوری، نویسنده باید برای سوزاندن نوشته هایش عجله نماید. از بولگاکف آثار منتشر نشده زیادی بجا مانده. در دوره گورباچف از او اعاده حیثیت گردید. او سالها نویسنده محبوب قشر تشنه کتابخوان شوروی در دوره گلاسنوس بود.

نخستین رمان بولگاکف، "گارد سفید" بود که بشکل خلاصه و سانسور شده در سال 1924 منتشر گردید. نمایشنامه "روزهای همشیره های توربین" را بولگاکف براساس این رمان تهیه کرد که در آن سقوط و شکست ایدئولوژی ضدانقلاب گاردهای سفید در جنگ داخلی را نشان داد. از دیگر آثار مهم او در دهه 20 و 30 قرن گذشته، نمایشنامه های: قلب سگی، و نطفه خطرناک، هستند. از جمله نمایشنامه های او: فرار- خانه سقا- و ایوان واسیلی هستند. او در این دوره داستانهای بیشماری نیز به رشته تحریر درآورد. و با کمک بیوگرافی، چند نمایشنامه مهم درباره: مولیر- پوشکین- سروانتس- گوگول- و دن کیشتوت نوشت. او در این نمایشنامه های تاریخی، مزاحمتها و رفتار حاکمان و دیکتاتورها با اهل قلم و هنر را نشان داد.

بولگاکف در "رمان نمایشی" به تجزیه و تحلیل کار و زندگی هنرمندان در نظام دیکتاتوری پرداخت. در نمایشنامه "فرار" او رویاها و ایده آلیسم گاردهای سفید ضدانقلاب در جنگ داخلی شوروی را نشان داد. گروهی از منتقدین، نمایشنامه "قلب سگی" را جواب منفی او به انقلاب روسیه بحساب می آورند. زمانی که حزب کمونیست از کامنف خواست تا او نظرش را پیرامون این نمایشنامه بگوید، او جواب داد که موضوع رمان مذکور مخالف زمان مدرن فعلی است و نباید منتشر شود. غافل از اینکه خود کامنف بعدها قربانی پاکسازیهای استالینیستی خواهد شد. دو نمایشنامه "قلب سگی" و "نطفه خطرناک" نیز تا زمان گلاسنوس ممنوع بودند. در نمایشنامه نطفه خطرناک، بولگاکف بیش از 80 سال پیش، خطر دستکاری ژنتیک را نشان داد. بخشی از منتقدین کشورهای غربی، آلمان پیام نمایشنامه را: انتقاد از دستکاری طبقه کارگر بی استعداد با کمک ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم حزبی بشمار آوردند. بولگاکف در رمان گارد سفید و نمایشنامه توربین ها، درام غم انگیز انقلاب روسیه را نشان داد. منتقدین دولتی، او را به جانبداری از جنبش گارد سفید نموده و مشهوریت نمایشنامه توربین را، خطر بولگاکف گرای نامیدند. از جمله جانبداران آثار او، خوانندگان آثار طنز و داستانهای شبه علمی-خیالی هستند که او در آثارش با کمک آزمایشگاه و دستکاریهای علمی در آینده بشر نشان میدهد.

غیر از انتقاد از ماتریالیسم حزمی، بولگاکف به انتقاد از طبقه متوسط و بوروکرات شهری مسکو می پردازد. در "رمان نمایشی" او با جو روشنفکری و تئاتر مسکو و توربین مشهور آلمان یعنی، استانیسلاویسکی تسویه حساب میکند. او میگوید مسکوی ها جماعتی هستند بسته که دنبال پول و سود و منافع مادی هستند و غریبه ها و شهرستانی ها را به درون خود راه نمیدهند. زنها فقط دنبال وسایل آرایشی و لباس مد و مردها دنبال زنجاره گی و مشروبخواری هستند. بولگاکف آشنایی دقیق و

نزدیکی با جو ادبی مسکو داشت و درآثارش به انتقاد از نویسندگان دولتی و رسمی پرداخت که فقط دنبال منافع مادی خود هستند. نویسندگانی که از شغل خود بیگانه شده و به قشر امتیازدار و مرفه وابسته اند، جایی که مردم عادی راهی ندارند. درحالیکه آنها بنام پرولتاریا ادبیات می آفرینند، ادبیات عامیانه، ادبیات انبوهی است که از بالا سفارش داده شده و حق الزحمه آن با گشاده دستی از جیب مردم پرداخت میشود. او تنها رابطه عادی و سالم مسکوی ها را، رابطه نویسنده و معشوقه اش در رمان مرشد و مارگریت خودمیدانست.

رمان استاد و معشوقه اش، اثر مشهور و جهانی بولگاکف، رمانی است عمیق و فلسفی. موضوع اصلی کتاب، رابطه بین نویسنده و جامعه است. بدین سبب بنظر منتقدین، در رمان تنها يك رمز وجود دارد و آن پرسشی سیاسی است. این رمان نه تنها روایتی است طنزآمیز علیه جامعه شوروی بین دهه 20 و 30 قرن گذشته، بلکه سرودی است تحسین آمیز و مشتاقانه پیرامون آزادی فرد، که سرانجام درمقابل قدرت دولتی و نیروهای امنیتی اش پیروز میگردد. دراین رمان عشق نیز درتمام مراحل زندگی پیروز میشود. توصیف بارز کتاب؛ خلاقیت هنری و نقش مثبتی است که زنها در جامعه بعهد دارند. انتقاد اجتماعی آن رمان، انتقاد از پلیس دولتی است. اگر در نمایشنامه بیوگرافی مولیر، مبارزه با سانسور مطرح است، در رمان استاد و معشوقه اش، مبارزه با قدرت حاکمه ای مطرح است که حتا گاهی دستور به قتل و اعدام میدهد. براساس اعتراف بولگاکوف، اشتغال به نوشتن آن رمان از سال 1928 تا 1940 به درازا کشید. دراین رمان نیروی مرموزی، جامعه نویسندگان و هنرمندان شهر مسکو را دچار ترس و وحشت نموده. قتل، آدم ربایی، خرافات، جاسوسی، و آتش افروزی از جمله حوادث معمولی روزانه جامعه هستند. در این کتاب، استاد نویسنده ای است که حاضر نیست خود را تسلیم نیروهای سرکوبگر دولتی و منتقدین رسمی بیسواد ادبی اش بنماید. به این دلیل ارگانهای دولتی او را بیمار اعلان نموده و روانه تیمارستان می نمایند. سرانجام نویسنده استاد فوق چنان خورد و شکسته شده که فکر میکند بزودی نیرویی خارجی یا معجزه گر باید او را نجات دهد.

۴۶. عمر کوتاه انقلابیون رمانتیک .

یا لرد بایرون ، شاعر غربی ؛ در لباس قفقازی ! Byron , Lord (1788- 1824)

گرچه درکلاس درس انشاء گفته شد که در حین نوشتن؛ غیر از نامه و خاطره نویسی، سعی کنید از ضمیر اول شخص: من و ما ، استفاده ننمائید، یا بندرت آندو را بکارگیرید؛ حتا اگر این سبک، فواید روان- درمانی قلمی هم برای نویسنده داشته باشد، و مکتب پست مدرن امروزه هرگونه آزادی نوشتاری را بما داده، این روزها می بینیم که خواننده فلک زده در تبعید و مهاجرت، مجبور است که هر لحظه این نشخوارهای خصوصی پاره ای از نویسندگان زورکی! را تغذیه نماید. امید است امروز آخرین باریست که ما متنی را با ضمایر شخصی آغاز می کنیم . و اما اکنون برگردیم به موضوع اصلی این مقاله :

درطول عمر کوتاه روشنفکری ام ! دهها بار نام لرد بایرون، شاعر آزادخواه و رمانتیک انگلیسی را شنیده بودم، تا اینکه چندی پیش باعکسی از او نیز برخورد کردم. درنگاه اول به نظر میرسید که او در لباس قفقازی یا مهاراجه های هندی شهرتاج محل، خواسته بیننده را بباد رمانتیک اشرافی داستانهای هزارویک شب یا دوره هارون الرشید بیندازد. ولی درگوشه ای از عکس اشاره شده که بایرون در آنجا، در لباس ملی و محلی مردم کشور آلبانی است. به هر حال آن تصویر تعثیری شرقی از شاعر نامبرده روی تماشاجی بجا میگذارد. اشاره دیگر اینکه، لرد بایرون در کنار پارتیزانهای جنبش استقلال طلبانه یونانی علیه ترکهای عثمانی در سال 1824 کشته شد، گرچه مرگ او نه در میدان نبرد، بلکه بر اثر تب باتلاقی دریونان بوقوع پیوست. بایرون آنزمان یکی از سران جنبش جوانان پان هلینیستی غرب علیه حضور حکومت عثمانی در جنوب اروپا و کشورهای بالکان بود.

او از آغاز تولد دارای يك پای لنگ و شل بود، باین وجود بایرون یکی از بهترین شناگران زمان خود نیز بشمار میرفت.

پدر بایرون يك نظامی اشرافی مرفه بود که بعدها ؛ زمانی که لرد بایرون 3 ساله بود ، بدلیل ولخرجی و خوشگذرانی و بدهکاریهای کلان ناشی از آنها، خودکشی نموده بود. و مادر لرد بایرون 20 سال بعد از مرگ پدر نیز فوت نموده بود.

منتقدین چپ درباره بایرون و آثارش به دو موضوع اشاره میکنند: اول اینکه او بدلیل روابط عشقی- ناموسی با بعضی از زنان اشراف و دربار، و جنجالهای خطرناک ناشی از آن، مجبور شد به ایتالیا و سوئیس فرار کند. دوم اینکه آنها تضادهای انفجاری آثار بایرون را جمع بندی و نتیجه احساسات میهن پرستانه و آزادخواهانه شهروندی و دشمنی او با ارتجاع فئودالیسم و روحانیون مسیحی از يك طرف و موضعگیری فردگرایانه-آثار شیستی و بدبینانه از طرف دیگر میدانند. بدینی او را میتوان نتیجه سرخورده گی بایرون از شکست هدفهای انقلاب فرانسه در آنزمان دانست. آثار او حاوی تضاد: طنز و تراژدی، شوخ منشی و بی حوصله گی، رمانتیسم و کلاسیسم میباشد. لرد بایرون از جمله شاعران نوگرای ادبیات جهانی است. در انگلیس او را از نظر ادبی رقیب والتر اسکات و توماس مورس بشمار می آورند.

او در کنار شاعری بنام شلی ، یکی از نمایندگان مهم ادبیات رمانتیک انقلابی انگلیس بود. در اشعار او احساسات آزادخواهانه و درد و رنج جهان و سرنوشت انسان، باهم ادغام میشوند. طنز آثار بایرون را آنزمان نشان نوگرایی ادبی بحساب می آوردند. خواننده اشعارش شاهد تضاد احساسات رمانتیک و

طنز کلاسیک می‌تواند بشود. اورا همچون هاینه در آلمان، نماینده نوع رمانتیک ناامید یا "رمانتیک منفی" می‌نامند. جامعه شناسان ادبی، این گونه رمانتیک منفی بایرون را، جاده صاف کن ادبیات آبزورد و پوچگرای بعدی در غرب بحساب می‌آورند. امروزه در محافل تحقیقی و دانشگاهی، لرد بایرون رایکی از 5 شاعر مهم رمانتیک اروپا بشمار می‌آورند. جنبش ادبی رمانتیک ناامید و منفی رانتيجه عوارض انقلاب صنعتی میدانند که با برده نمودن رنجبران و نابودی طبیعت و محیط زیست، بجای زورگویی و استثمار پیشین حاکمان و اسقف های کلیسایی، اکنون کارخانه داران طمعکار و مدیران تولید انبوه را مسئول به خاکسپردن امیدهای انسانی نموده. با آغاز خشونت: قوانین، سازمانها و موسسات سرمایه داری، انسان رمانتیک به مرگ و زاری از درد و رنج سرنوشت و جهان، پناه برد، ویا به مبارزات اجتماعی پرداخت، گرچه امیدی به پیروزی نداشت. در این مبارزه مرگ و زندگی، قهرمان رمانتیک شاعر، اغلب تنها است و بزرگترین نتیجه کوششهایش، مرگ قهرمانانه می باشد.

در زمان لرد بایرون گویا اوضاع سیاسی استعماری اروپا خیلی شیر توشیر بود: ایتالیا در زیر سلطه دولت اطریش بود، اسپانیا و پرتغال برای استقلال از فرانسه در حال مبارزه با ناپلئون بودند، روشنفکران انگلیسی از شکست شعارهای انقلاب فرانسه شوکه شده و به فکر میدان آزمایش جدیدی مشغول بودند، ترکیه عثمانی از سال 1461 به اشغال یونان پرداخته بود، بریتانیای در حال جنگ با فرانسه انقلابی، شاعران و روشنفکران رمانتیک خود را خائن به وطن نامیده و آنها را به خارج کیش کرده و به تبعید و مهاجرت وادار نموده بود.

بعضی از شاعران رمانتیک با تکیه بر ایدئولوژی انسانی یونانی و پان هلینیستی، قصد مبارزه با بی عدالتی در جهان را در سر گرفتند. لرد بایرون از سال 1816 در شوق وصال بامرگ و انقلاب، انگلیس را ترک کرده بود. اومیخواست تا مرگش بصورت يك اسطوره قهرمانی خواسته شده، در لباس سیاسی در تاریخ ثبت گردد. مراسم خاکسپاری او در آن زمان در انگلیس و آمریکا را جشن گرفته و به نمایش گذاشتند. احتمالاً جنگ غرب با اسلا عزیز! از آن زمان شروع گردید.

فضای ادبی کشور بریتانیا آن زمان به دو قسمت تقسیم میشد. غیر از شلی، اکثراً با او مخالف شدند. جان کیت نوشت که بایرون موضوعات جدی را بصورت طنز و مسائل طنز را به شکل جدی به خورد خواننده میدهد. روبرت سوتی، سبک ادبی بایرون را "مکتب شیطانی" ادبیات ناامید، ولی موافق بایرون، قهرمانان آثار او را پررنگ تر و پر خون تر از قهرمانان رمانهای تاریخی والتر اسکات دانستند. فرانسویان بایرون را در کنار ولتر و روسو قراردادند. لامارتین و ویکتور هوگو، مجذوب او شده و بایرون را با شاتوبریان قابل مقایسه میدانستند. آلمانیها بایرون را به اهمیت شکسپیر شمردند. در روسیه به پوشکین و لرمانتف، "بایرون های روس" لقب دادند. نیچه و استاندال او را در کنار گوته، مهمترین شاعر زمان نامیدند. گوته کتاب "دون ژوان" بایرون را اثری فراموش نشدنی نامید.

درباره بیوگرافی بایرون باید اشاره نمود که وی بین سالهای 1788 و 1824 زندگی کرد و در 21 سالگی سفرهایی به کشورهای خاورمیانه و کشورهای حوضه مدیترانه نمود.

سه اثر مهم لرد بایرون را: سفر زیارتی جنگجو، دون ژوان، و مانفرد، بحساب می‌آورند. شکایتهای تاسو، کورسار، محاصره کورین، کاین، مارینو، هردو ف، ساعات فراغت، و امید و رویای عدالت، از جمله دیگر آثار اوست. انتشار کتاب: سفر زیارتی جنگجو، در 24 سالگی موجب مشهوریت سریع و ناگهانی بایرون شد. او در رابطه با منتقدین کم سواد آثارش در کتاب "امید و رویای عدالت" با طنز تحقیرآمیزی نوشت: ما حماسه سرایان انگلیسی، و شما منتقدین مسخره اسکاتلندی!

کتاب حماسه شاعرانه دون ژوان را اثر اصلی بایرون میدانند. اودراین کتاب، طنز را با عناصری از رئالیسم انتقادی مخلوط نمود. دون ژوان از موضع منفعل در این کتاب قربانی تن نازی زنان عشوه گرمیاشد و نه فریب دهنده آنان. البته منظور بایرون، زنان و دختران اشراف، دربار، و فرماندهان نظامی و بزرگ ارتشتاران هستند و نه فلك زدهای روستایی ویا شهرستانی که تمام روز مشغول سیر کردن شکم خود و بچه هایشان هستند و باید سکدو! بزنند.

۴۷. ادبیات اسپانیا، - پنج نوبل.

ادبیات، - و رئالیسم تلخ اجتماعی. Cela, Camilo Jose (1916 – 2002)

در طول یک قرن اخیر، ادبیات اسپانیا 5 بار برنده جایزه نوبل بوده است. نخستین آن در سال 1904 و آخرین آن در سال 1989 بوده است. در اینجا اشاره کوتاهی به ژوزه کامیلو - سلا، آخرین دریافت کننده جایزه نوبل در ادبیات اسپانیا میگردد.

ژوزه سلا، خالق آثار بیشمار از جمله رمان، داستان، شعر، مقاله، سفرنامه و آثار علمی است. او غیر از نوبل ادبی سال 1989، برنده جایزه سروانتس در اسپانیا نیز است. ژوزه سلا خالق رمانهای مهم اجتماعی-سیاسی می باشد. او یکی از نویسندگان دوران فاشیست فرانکو و ادبیات بعد از جنگ جهانی دوم در اسپانیا است. ژوزه سلا مهمترین و فعال ترین نویسنده زمان حال اسپانیا بشمار می آید. وی گرچه با رئالیسم خشن و بدون تعارف خود، اسپانیایی ها را به خشم آورد ولی اکنون یکی از کلاسیک های مدرن بشمار می آید. معروفیت او به سبب رئالیسم خشن اش میباشد.

او به توصیف فقر، گرسنگی، دو رویی، و سنگ قلبی انسان در جامعه بعد از جنگ میپردازد. مکتب ادبی او انتقاد مستقیم و بی تعارف است که ابایی از توصیف و معرفی وحشت در جامعه ندارد. مکتب

اسپانیایی ادبی او " ترندی " شاخه ای از فرم رئالیسم ناامید و بدبینانه است . او به سبب بکار گیری این مکتب در آثارش ، چند سال با تیغ سلنسور در اسپانیا روبرو گردید . دلیل اعطای جایزه نوبل به وی به سبب نثر غنی و فشرده و همدردی با انسان مجروح و رنجبر اعلان گردید . او مهمترین نویسنده جنجالی اسپانیا در قرن گذشته بود .

از جمله آثار او - خانواده پاسکال دورات ، سفر به آلماریا ، سید زنبورها ، گفتمان خانم کالدول با پسر شهیدش ، واژه نامه مرموز ، آسیاب بادی ، اسکی گرسنه ها ، تاج افسانه ای بدون عشق ، رقصی برای دو مرده ، مکاتبات و آثار اتوبیوگرافیک ، سان کامیلو ، و غیره هستند .

رمان سید زنبورها ، توصیف رئالیستی زندگی خرده بورژوازی شهر مادرید در سال 1942 میباشد . رمان خانواده پاسکال دورات ، انتقاد اجتماعی از زندگی روستایی مردم اسپانیا است . رمان سان کامیلو را تلخ ترین اثر ادبی نویسنده بشمار می آورند . مجموعه آثار 100 جلدی او شامل رمان ، داستان ، شعر ، مقاله ، سفرنامه و کتاب لغت است . او غیر از نویسندگی ، نقاش و ناشر مجلات ادبی نیز بود . 10 رمان او با خصوصیات اکسپریمنتل نوشته شده اند . مجموعه داستانهای کوتاه و بلندش به 20 جلد میرسند .

کامیلو ژوزه سلا- در سال 1916 از مادری انگلیسی و پدری اسپانیایی بدنی آمد . پدرش مامور گمرک بود . او در نوجوانی مدتی هوادار ژنرال فرانکو بود . وی در دانشگاه در رشته های حقوق ، فلسفه ، علوم انسانی و پزشکی تحصیل کرده بود . وی در سال 2002 در اسپانیا درگذشت .

آثار او از نظر ادبی ترکیبی هستند از مکتب ادبی " بیکارس " با عناصر ناتورالیستی . او در آثارش به تجزیه و تحلیل های متنوع اجتماعی-انتقادی میپردازد . رمانهایش گرچه انتقادی ولی اکسپریمنتل هستند ، به این دلیل آنان از نظر فرم با هم فرق شایانی دارند . نخستین رمان او معیاری برای ادبیات رئالیستی بعد از جنگ جهانی دوم در اسپانیا گردید . موضوع بعضی از آثارش تنابچی است که جنگ داخلی اسپانیا طی سالهای 1936-1939 از خود بجا گذاشته بود . استفاده او از رئالیسم خشن و لغات مبتذل ، خشن ، جنسی ، سکسی ، تحریک کننده و طنز تلخ ، موجب ممنوعیت بعضی از رمانهایش در اسپانیا شد . مجموعه آثار منتشر شده او در سال 1984 ، 16 جلد - و در سال 1990 ، 25 جلد بوده اند .

در رمان نامه ای " خانم کالدول " قهرمان داستان ؛ یعنی یک زن جنون گرفته است که با پسر شهیدش در جنگ ، حرف میزند . در رمان " خانواده پاسکال دورات " نویسنده با کمک اعضای یک خانواده ، خشونت و سوء ظن و تنفر در جامعه اسپانیایی دهه 40 قرن گذشته را معرفی می نماید . کتاب " واژه نامه مرموز " او شامل لغات جنسی ، سکسی ، مبتذل ، و تهوع آور در زبان عامیانه و زبان ادبی اسپانیایی است . رمان " سید زنبورها " پیرامون اوج رئالیسم اجتماعی در دهه 50 قرن گذشته در اسپانیا می باشد . این کتاب با 300 قهرمان داستان ، به شهر مادرید بعد از جنگ میپردازد . این رمان تاکنون به 30 زبان خارجی ترجمه شده است ، گرچه آن ، در سال 1963 در اسپانیا ممنوع شده بود . 4

۴۸- جوانمرگی نمایش نامه نویس .

با قدری اغراق ، سادولوچی و ساده گرایی انقلابی میتوان گفت که بعضی از مسایل زمان ما ، مشکلات زمان چخوف ، نمایشنامه نویس و داستان سرای روس نیز بودند . چخوف در نامه ای مینویسد : نه کسی به سیاست علاقه ای دارد ، نه امید به انقلاب ، نه خدایی داریم ، نه ترسی از ارواح و اشباح ، نه وحشتی از مرگ ، نه خوفی از کوری و حماقت . کسیکه بی آرزو ، بی هدف ، نا امید و بدون ترس باشد ، نمیتواند هنرمند و نویسنده واقعی گردد .

مورخین ادبیات ، روشنفکران زمان او را به سه دسته تقسیم میکنند : نا امیدها و بریده ها ، اصلاح گرایان و سازشکاران ، و انقلابیون و شورشگران یا شلوغ کاران . چخوف را میتوان نویسنده دوران تحولات حاد فرهنگی روسیه قبل از انقلاب نام گذاشت . او در سال 1860 متولد شد و در سال 1904 ، یک سال قبل از انقلاب اول روسیه ، بر اثر ابتلا به بیماری آن زمان علاج ناپذیر سل ، در اوج شکوفایی هنری ، در غربت جوانمرگ شد . از جمله نبوغ خلاقیت های او این است که بدون جانبداری از هر نوع ایدئولوژی و یا اوتوپی ، خالق ادبیات اجتماعی و انتقادی گردید . آثارش آینه پایان جامعه فئودال-اشرافی تزاری است که خبر از آمدن فرهنگی جدید میدهند . امروزه ما نیز در غالب کشورها شاهد کوششهای آزادیخواهانه و اصلاح گرایانه هستیم ، در دوره ای که ایدئولوژیها و اوتوپی ها به سوال کشانیده شده و خوشنامی و اهمیت خود را از دست داده اند . آثار چخوف اغلب در باره افراد طبقه متوسط شهری یا روستایی هستند . در باره مشکلات انسان مدرن ، که تنها و بدون رابطه احساسی یا زبانی با هموعان خود ، دلزده و بی هدف ، عمر به بطالت می گذرانند یا منتظر ظهور جامعه مدنی است . او مهمترین بیماری و عارضه دوران مدرن را : بی حوصلگی ، خستگی ، بی علاقه گی و پوچگرایی انسان خرده بورژوا و بعضی از روشنفکرانش میداند . آغاز فعالیت نمایشنامه نویسی و داستان سرایی چخوف ، همزمان با شکست کوششهای اصلاحگرایانه و تغییرات اجتماعی گردید ، دوره ای که بنیادگرایان ، سلطنت طلبان و قلدان سیاسی هنوز اهرمهای قدرت را در دست داشتند . در این دوره گروههای مختلف اهل کتاب هنوز به نقش و رسالت ادبیات باور داشتند . دسته ای دنبال رمانهای ادبی مذهبی-مسیحی داستایوسکی ، دسته ای دیگر طرفدار ادبیات اخلاقی سختگیر تولستوی ، و گروهی

جانبدار کتابهای خوشبین انقلابی ماکسیم گورکی شدند. آثار چخوف همچون نوشته های پوشکین، نه تنها اخلاقی بلکه استتیک و زیباشناسانه بودند. از آثار چخوف آن زمان تفسیرهای گوناگونی میشد: عده ای او را ناتورالیست، سمبولیست، رئالیست، ویا امپرسیونیست میدانستند. چخوف ولی خود را وقایع نگار اواخر قرن 19 حکومت تزاری به حساب می آورد.

در باره پیشگام بودن اجتماعی او میتوان گفت که 80 سال قبل از نوشتن، جزایر گولاک، سولژنیستین در باره غیر انسانی بودن اردوگاههای استالینیستی، چخوف کتاب گزارش گونه، جزیره ساخالین، را در باره محکومین جامعه روسیه نوشت، سندی در باره سیاهی دوران تزاری که محکومین به کار اجباری را با زنجیر پولادین به گاری و بیل و کلنگ، داس و جنگر چنگالی، پتک و چکش و سندان می بستند تا در صورت فرار از اردوگاه نتوانند خود را از قل و بند نجات دهند و در هر نقطه ای شناخته شوند. چخوف در طول عمر کوتاهش، پزشکی نیکوکار بود که وقتش را صرف ادبیات انساندوستانه و درآمدش را خرج کارهای خیریه در روستاها، از جمله ساختن مدارس می نمود. زندگی چخوف مصادف با دو اتفاق مهم تاریخ روسیه شد. سال تولدش یک سال قبل از آزادی برده وار دهقانان و لغو خرید و فروش آنها توسط ارباب و زمیندار شد. و سال مرگش، یکسال قبل از انقلاب اول روسیه بود که به شکست انجامید. او در این مورد نمایشنامه های مشهوری مانند: باغ آلبالو، سه خواهر، مرغ دریا، و عمو وانیا را نوشت. در نمایشنامه باغ آلبالو، چخوف خبر از نزدیک شدن انقلاب سراسری میدهد. لنین در داستان کوتاه - اطاق شماره 6 بیماران - توصیف وضعیت نابه هنجار روسیه آن سالها را می بیند. چخوف در آثارش به پیشگویی سقوط و فرود طبقات اشراف و فئودال، و فراز و صعود طبقه بورژوا و سرمایه دار می پردازد. از دیگر آثار او میتوان به 400 داستان کوتاه، 70 نوول و داستان بلند، و 8 جلد نامه های مکاتبه ای، اشاره کرد. منتقدین در غالب آثارش با وجود زیگ زاگ های گوناگون، نوعی رئالیسم اجتماعی را می بینند. چخوف در برابر مکاتب ناتورالیسم، امپرسیونیسم، و سمبولیسم، موضعی انتقادی داشت، گرچه خود قدری تحت تاثیر هرکدام از آنها بود. او به ادبیات رمان نویسی سنتی تورگنیف، داستایوسکی، و تولستوی پایان داد و کوتاه نویسی را مد روز کرد. چخوف را میتوان سنبل پایان دوره رمانهای طویل و آغاز داستان کوتاه و نوول نویسی به حساب آورد. در زمان او رمان، ژانر اشرافی ادبیات دوران رئالیسم بود. شاید به این دلیل آثار کوتاه او را امپرسیونیستی میدانند. موضوع آثارش افراد قشر متوسط یعنی خرده بورژواها هستند، که به قول او: نه کاملاً فقیر، نه کاملاً بی سواد، نه کاملاً بی وجدان، و نه کاملاً بی اخلاق می باشند. او در باره قشر متوسط روستاها و سوزنهای محلی دلخواه شان مانند: سودجویی، شایعه پراکنی، دوغ خوری، و بیکاری شکایت میکند. برنارد شاو میگوید: با کمک آثار چخوف، در سالنهای فرهنگی کاخها و قصرهای اشرافی، بجای بحث های مرسوم: شکار، عشق بازی، تیر اندازی، ماهیگیری و شرابخواری، موضوعاتی مانند: موسیقی، هنر، ادبیات و تاتر مد روز شدند. توماس مان می نویسد: چخوف مانند مویاساد، نابغه و هنرمند آثار کوتاه و کوچک است.

خوانندگان امروزی داستانها- نمایشنامه ها - و نوول های چخوف، از مدرن بودن و امروزی بودن آنها تعجب میکنند. در زمان شوروی سابق، چخوف در کنار پوشکین، تولستوی و گورکی، یکی از محبوب ترین نویسندگان آن سالها بود. چخوف با آثار کوتاه و مینیاتوری خود وارث رئالیسم دوران گذشته گردید. مایاکوفسکی شاعر شورشی شوروی میگفت: زبانش ساده، قاطع، کوتاه و روشن بود، مانند جملات عامیانه دلخواه ما یعنی: روز بخیر، یا بفرماید یک استکان چای. هر جمله او خود داستان کوتاهی است. چخوف هنرمند شکاک و منتقد زمان تزاری است. او در آثارش به طرح پرسش می پردازد بدون اینکه جوابی ایدئولوژیک یا اخلاقی پیشنهاد کند. به نظر بعضی از کارشناسان ادبی، چخوف با کمک نمایشنامه های مدرن خود، راهگشای تاتر پوچگرا و ابزرد اروپایی نیزگردید.

۴۹. انقلاب ادبی یا ادبیات انقلابی؟

دوگونه ادبیات در چین پیش از انقلاب. Anton Tschechow (1860-1904)

درپایان قرن 19 روشنفکران و مبارزان چینی با ورود ایدههای غربی و جستجوی فرمهای جدید ادبی، قصدعبورازفرهنگ قرون وسطایی خود و آغاز یک رنسانس روشنگری نمودند. درجنبش اجتماعی سال 1898 برای تحولات سیاسی، نیازبه تغییرات ادبی مطرح گردید. برائرتحصیل دانشجویان چینی درکشورهایی مانند: ژاپن، آمریکا، اروپا وغیره، آنان باآثarmedن ادبی غرب وآثارکلاسیک آن کشورها آشناشدند. مسیونرهای اروپایی نیزنخستین بارکتاب انجیل رابزبان چینی ترجمه نمودند. منتقدی ادبی درسال 1902 نوشت کسیکه میخواهد ملتی نو بسازد باید ابتدا یک رمان نو بنویسد وکسیکه اخلاقی نومیخواهد بایدابتدا یک قهرمان اخلاقی دررمان بیافریند چون خوانندگان خودرابااینگونه قهرمانان ادبی مقایسه خواهند کرد. درسال 1909 ترجمه بعضی آثارروسی و شاهکارهای ادبی بعضی ازکشورهای اروپای شرقی به چینی آغازگردید، ودرسال 1902 آثاری فلسفی کانت، نیچه، وشنوینهاور نیز به چینی ترجمه شده بودند. کتاب "دوسال تعطیلی تفریحی" اثر ژول ورن نیزازنخستین کتبی بود که به چینی ترجمه شد. دربحث های ادبی سال 1904 ادبیات را به حقیقی و غیرحقیقی یعنی رئالیستی وایده آلیستی تقسیم نمودند.

لین شو (1852 - 1924) مترجم معروف درطول عمر خود حدود 180 اثر اروپایی را به چینی ترجمه نمود. از جمله نویسندگانی که آثارشان درآغاز به چینی ترجمه شدند: دیکنز، دفو، سروانتس، اسکات، دوما، هومر، گوته، رایبندار تاگور، ایسن، ویکتور هوگو، تولستوی، روسو، رمان رولان، تورگنیف، موپاساد، ویتمن، لردبایرون، ارسطو، شکسپیر، دانتس، بالزاک، زولا، و فلوبر بودند. آثار گروه دیگر نویسندگان غربی مانند: اپوینگ، هاگارد، داودسون، شلی، هاردی، کیتس، هاویمتن، گالس ورثی، نیز به چینی ترجمه گردید. میان سالهای 1920-1930 ترجمه آثار زیادی از فرانسوی، روسی و انگلیسی انجام گرفت. بیشتر آثار رئالیسم و رمانتیسم قرن 19 اروپایی به چینی ترجمه گردیدند. به ترجمه آثار رمانتیک نیز اهمیت خاصی داده شد. به ترجمه اشعار لردبایرون و ویتمن و نمایشنامه های ایسن نیز علاقه خاصی پیدا شد. انقلاب فرهنگی زیرتثیر "جنبش 4 ماه مه سال 1919" دنبال آموزگاران اجتماعی از غرب بود. مکاتب و ایسم هایی مانند: رئالیسم، ناتورالیسم، رمانتیسم، سوسیالیسم، آنارشیسم، مارکسیسم، هومانیزم و دمکراسی خوانندگان و علاقمندان فراوانی یافتند. در زمینه داستان و رمان غیر از ترجمه داستانهای پلیسی و رمانهای ماجراجویی به آثار احساسی و انتقادی اجتماعی نیز اهمیت داده شد.

علاقه روشنفکران چینی به مکتب ادبی رمانتیک از آنجا بود که منتقدی بنام "تین هان" آنرا به معانی: آزادی، دمکراسی، انقلاب، و سوسیالیسم تفسیر میکرد، گرچه ادبیات چین قرنهای کلاسیک و رمانتیک درجا زده بود و با دو مکتب اجتماعی رئالیسم و ناتورالیسم آشنایی نداشت. در ادبیات، رئالیسم آنان با رئالیسم آثار بالزاک و فلوبر فرق داشت. چینی ها چندسالی بعد از آشنایی با دو مکتب رئالیسم و ناتورالیسم، سراغ سمبولیسم و نئورمانتیسم رفتند. سرانجام ذهنی گرای وایده آلیسم در دهه 20 قرن گذشته جای خود را به رئالیسم اجتماعی داد که جهت یابی سیاسی-اجتماعی داشت. این مکتب بعدها به مکتب رئالیسم سوسیالیستی ختم گردید. خوانندگان زولا که نماینده عینی گرای مطلق و طرفدار ناتورالیسم ذهنی و شخصی بودند به مخالفت با "ادبیات پروانه ای" و احساسی رمانتیک ها و اشرف پرداختند. در این دوره به ترجمه اشعار بودلر و روبرت استونسون نیز اهمیت خاصی داده شد. ترجمه آثار رمانتیک نویسندگانی مانند رومان رولان، باربوسه و آنتول فرانس و آنارشیسم اخلاقی بودلر اهمیت مهمی یافت. از جمله نویسندگان روس که مورد توجه و ترجمه قرار گرفتند: گوگل، لرمانتف، و گارشین بودند. از جمله نخستین روشنفکرانی که در دهه 30 قرن گذشته به غرب گرای در ادبیات اعتراض نمودند، مائو بود که علیه اروپایی نمودن ادبیات و به طرفداری از ادبیات خلقی و سنتی چین اعتراض نمود. ادبیات "جنبش 4 ماه مه" که در دهه های 20 و 30 قرن گذشته تا بقدرت رسیدن کمونیستها در سال 1949 و جدایی آنان از جمهور یخواهان در سال 1927 فعال بود.

آغاز ادبیات مدرن چین را میتوان سال 1927 دانست که اهمیت خاصی به: زبان، فرم، محتوا، و زبان عامیانه داد. انقلاب ادبی چین را از آغاز سال 1919 بحساب می آورند. ادبیات چین در آن زمان می بایست با کمک زبانی مدرن و مردمی به رئالیسم میرسید. در این سالها تئاتر غرب نیز وارد چین شد، تا آنکه به اصلاح تئاتر سنتی خودپردازند. مبارزین چینی توصیه میکردند که تئاتر باید در راه اصلاحات سیاسی و اجتماعی کوشش و اصلاحات اجتماعی را تبلیغ نماید. در این دوره رمان "کلبه عمو تام" نوشته خانم هاربت بشر است و بعضی از آثار آکساندر دوما را بصورت نمایشنامه درآوردند. خواسته دیگر کارگردانان تئاتر علیه مکتب فرمالیسم و نمایشنامه های آوازخوانی بود. دو منتقد ادبی، در خلق ادبیات، 8 نکته را به نویسندگان جوان توصیه نمودند: "اینقدر دنبال کلاسیسم نروند. از مطالب و کلمات سنتی و قدیمی زیاد استفاده ننمایند. تقلید نکنند. از کلمات مبتذل خودداری نمایند. به دستور زبان و بیان روشن توجه کنند. پیش از آنکه بیمار باشند، زاری نکنند. بجای زبان قدیم، زبان خود را بکار ببرند. نوشته باید با واقعیت تطابق داشته باشد. از نقل قول استفاده نکنند!". 5 نکته آغازین را "انقلاب فرم" دانستند. گروهی از منقدین چین، تئاتر دیالوگی جدید را تئاتر متمدن دانستند. در نمایشنامه نویسی جدید به آثار تراژیک و غمنامه ای نیز اهمیت داده میشود و همچون تئاتر اریستوکراتی و درباری گذشته به "پایان خوش شاهنامه" فکر نکنند. "جنبش 4 ماه مه" ارزش ایسن گرای در تئاتر را به دلیل اهمیت رئالیستی آن و طرح مسایل: زنان، خانواده و جامعه میدانست. ایده های اجتماعی ایسن وی را بسیار محبوب نموده بود. آنان ایسن را سنبل زیبایی، عشق همگانی، آزادی، برابری و پیشرفت میدانستند. در سال 1919 گروهی از منقدین ادعای نمودند که ادبیات مدرن واره از غرب خطاب به بورژوازی است و باید با کمک زبان توده ای و عامیانه خطاب به مردم معمولی باشد. آنها می گفتند که بازبانی مرده نمی توان ادبیاتی زنده خلق نمود چون ادبیات عامیانه پایه ادبیات ملی است و وظیفه ادبیات است که افکار و احساسات را بصورت زنده بیان کند.

در سال 1917 نویسنده ای بنام "چن دوکس" نوشت که: "نه ادبیات بلکه انقلاب ادبی باید بعنوان وسیله تغییر روابط اجتماعی ملاحظه شود، نابود یا ادبیات چاپلوسانه مورد علاقه اریستوکراتی!، زنده باد ادبیات ساده هنرمندانه ملی، نابود یا ادبیات اغراقی قدیمی، زنده باد ادبیات صادقانه و رئالیستی، نابود یا ادبیات دور از زندگی، تیره، کوهی، جنگلی، و پیچیده!، زنده باد ادبیات روشن، و توده ای که موجب فهم اجتماعی مردم شود. ادبیات اریستوکراتیک، کلاسیک، جنگلی و کوهی باید حذف شوند، مسایل تمدن جدید مانند: خانواده، ازدواج، و تربیت درست باید ادبیات را تغذیه کنند، زمینه های ادبی باید توسعه یابند و فقط در رابطه با زندگی کارمندان، فاحشه ها و مجامع آلوده نباشند، بلکه انسانهای فقیر، کارگران زن و مرد، درشکه چی ها، دهقانان، حمالها و مغازه داران نیز باید در ادبیات مطرح شوند". جنبش 4 ماه مه سال 1919 می گفت که چین برای نوگرایی احتیاج به ادبیاتی جدید دارد. در این سالها مارکسیستها خواهان ادبیات انقلابی و لیبرالها خواهان ادبیات ملی بودند. مائو دون، یکی از تئوریسین

های ادبی این دوره نوشت که ادبیات باید جامعه را منعکس کند و پرسشهای زندگی را مطرح نماید چون ادبیات، آینده زندگی است. ادبیات، آینده زندگی است که به 4 عامل بستگی دارد: نژاد، محیط اطراف، دوره، و شخصیت فردی نویسنده. ادبیات موظف به واقعیات عینی اجتماعی است و نباید رویا و ذهنی گرایی را تبلیغ نماید، ادبیات فریاد طبیعی زندگی انسان است و فیلتر احساسات انسانی بصورت فرم نوشتاری است که برای بیان احساسات حقیقی نزدخواننده ایجاد یک هم احساسی بنماید. تاثیر روی شاعران جوان، ترجمه آثار والت ویتمن، لردبایرون و اکسپرسیونیستهای آلمانی در این سالها قابل ملاحظه است.

با وجود این، در سال 1922 جنبش ادبی "هنر در خدمت هنر" در میان گروهی از دانشجویان، استادان و روشنفکران، طرفدارانی یافت. خلاف این جنبش، منتقدی بنام "لو مورو" نوشت که "ادبیات در پایان، یک پدیده اجتماعی است که موجب تاثیراتی روی انسان و جامعه میشود، از جمله وظایف ادبیات این است که موجب اصلاحاتی در جامعه چین شود و چین را بصورت دولتی مدرن درآورد." او میگفت که ادبیات باید در خدمت مبارزه اجتماعی و سیاسی باشد. در سال 1923 گاهی هنرمندان و انقلابیون را یکی میدانستند. گو مورو شعار نابودی کاپیتالیسم و تقاضای مجدد دولت و جامعه ای ملی را مطرح نمود. او میگفت که تمام جنبشهای انقلابی واقعی، جنبش های هنری بودند، و تمام جنبش های هنری، جنبش های انقلابی بودند. فعالان اجتماعی واقعی، هنرمند بودند، و هنرمندان فعال که خواهان تغییر جامعه بودند، انقلابی هستند. ادبیات دیروز مذهبی و کنفوسیوسی است و ادبیات امروزی، انقلابی است. ما در راهی انقلابی هستیم، ادبیات ما تنها ادبیات انقلابی میتواند باشد. ادبیات باید وسیله تغییر در جامعه باشد و "لو خون" خلاف او مدعی بود که ادبیات نشانه جامعه با اقتصاد مازاد تولید است یعنی در جامعه سیر، شکم سیرها برای شکم سیرهای دیگر می نویسند! در سال 1934 نویسنده ای بنام "کو کویی" مانند مائو، جنبش 4 ماه مه، را برای اروپایی کردن ادبیات رد نمود. او خواهان بازگشت به جنبه های مثبت سنت چینی ادبیات بود. از جمله کوششهای جنبش 4 ماه مه، کشف ادبیات خلقی و گردآوری: ترانه ها، قصه ها، و طنزهای مردمی و فرهنگ فولکلوریک بود. آنها میگفتند که ادبیات خلقی، زمینه رشد ادبیات ملی است چون ادبیات منبع است. کو دایون در جنبش ادبیات خلقی سال 1934 به گردآوری اشعار کوهستانی و روستایی پرداخت. 15 سال بعد کمونیستها در سال 1949 به رهبری مائو پیروز شدند و ادبیات نقش و وظیفه دیگری بخود گرفت.

۵۰. ادبیات قدیم شرق دور.

امروزه باید گفت، بیچاره فرهنگی که ادبیات را منزوی و یا بایکوت کند. برای اینکه بتوان قضاوتی در باره ادبیات زمان حضرت آدم و حوا کرد، باید قدری خیالپردازی نمود. اگر اسطورهها حاوی عناصر مذهبی، فلسفی و ادبی باشند، خرافات شامل عقاید مذهبی و ادبیات ابتدایی بودند.

چینی ها بدو دلیل میتوانند ادعا کنند که دارای کهن ترین ادبیات بشری هستند. اول اینکه خط و الفبای آنها تصویری است و هر عکس و نشانه ای را میتوان خط نامید. دوم اینکه فعالیتهای فرهنگی آنها و انسان قدیم مانند، فالگیری، غیگویی، پیشگویی، جن زدایی، کف دست خوانی و غیره را که امروزه خرافات می نامند، دارای عناصر قوی ادبی بودند.

ادبیات چین امروزه نشانه هویت فرهنگی جمعیت یک سوم بشریت کره زمین می باشد. آغاز خط چین حتا امروزه هم در تاریکی هزاره های قبل از میلاد قرار دارد. ادبیات چین همچون ادبیات ایران همیشه نقش و وظیفه ادبی، آموزشی و تربیتی را نیز مد نظر داشته.

ادبیات چین حداقل سه هزار سال سابقه دارد، قدمتی که در سایر فرهنگهای باستان نمی توان یافت. در روی ظروف سفالی علائم و نشانه های زبانی و تصویری پنج هزارساله مانند، کوه، رودخانه، تور ماهیگیری و یا جای پای انسان و غیره کشف شده. الفبای کنونی چین حدود 9500 حرف و نشانه و تصویر دارد. به نظر شرقشناسان، چینی ها دو هزار سال قبل از میلاد دارای خط و هنر صحافی کتاب بودند. به دلیل تصویری بودن خط چینی، آنرا تقلیدی از طبیعت میدانند. و به دلیل این خویشاوندی، چینی ها ادبیات خود را محصول و نشانی از نظم طبیعت و جهان میدانند. یعنی ادبیات وسیله ای برای شناخت جهان نیز هست.

از قرنهای قبل از میلاد حدود 3776 کتاب بجا مانده که در کتابخانه ها و موزهها نگهداری میشوند. به ادعای محققین، چینی ها 1200 سال قبل از میلاد، دارای ادبیات فولکلوریک رئالیستی بودند. به ادعای روشنفکران ملی گرا، مامورین و بازرسان و جاسوسان درباری، اشعار و ترانه های عامیانه را جمع میکردند تا با درد و رنج مردم آشنا شوند.

چینی ها 11 قرن قبل از میلاد از استخوان و یا اسکلت لاک پشت برای نوشتن استفاده میکردند. قدیمترین کتاب شعر چینی، گلچینی است که از قرن دهم پیش از میلاد بجا مانده. ادبیات ابتدایی چین شامل، آواز و سرودهای مذهبی، قصه های اسطوره ای، وردهای دفع جن زده گی، احضار ارواح مردگان، حل معماهای سرگرم کننده، فالگیری، غیگویی، وقایع نگاری و غیره بود.

شعر، مهمترین ژانر ادبیات چین باستان بود، که در آن تجربیات طبیعی، خاطرات تاریخی، آداب و رسوم اسطوره ای منعکس میشد و یا مورد بحث قرار میگرفت. ادبیات چین همیشه اجتماعی و سیاسی بوده. مطالعه ادبیات، بخشی از آموزش و تربیت مردم بود. ادبیات همیشه نشان بیان احساسات و درد و رنج زیردستان در برابر حاکمان گردیده.

روشنفکران اصلاحگرا و انقلابیون ملی گرا و سوسیالیست در اوایل قرن بیستم سعی کردند به علت تحقیر اروپائیان و ژاپنیها به نقد و ارزیابی ادبیات قدیم و باستانی چین بپردازند. سالها در غرب ادبیات سرگرم کننده چینی مانند رمان و ناول ترجمه میشد و یا مورد توجه قرار میگرفت ، ولی به شعر و سایر ژانرهای ادبی اهمیتی داده نمیشد .

کنفوسیوس ، یکی از چهره‌های مذهبی ، فرهنگی و فلسفی چین ، نامی مستعار است که یونانیها در غرب معرفی کردند . او متفکری بود که بین سالهای 479 تا 551 زندگی نمود . کتاب گلچین شعری شامل سه هزار بیت به او نسبت میدهند . قرن‌ها است که از اشعار این کتاب به عنوان جملات قصار و نقل قول استفاده میشود . از زمان کنفوسیوس ، شاعران و ادیبان و فیلسوفان به محافل درباری و حاکمان راه یافتند و نقش مهم و زنده ای در اشاعه فرهنگ در جامعه بعهدہ گرفتند . در بعضی از این اشعار ، انتقاد از رهبران عقب افتاده و ارتجاعی یا موضوعات عشقی مطرح میشد . در چین باستان قشر روحانی گونه ای وجود داشت که شامل ، دعا نویسها ، غیگویان ، فالگیران ، پیشگویان ، معرکه گیران و غیره بودند .

۵۱. زنان و کالا در فلسفه ساختارگرایی . Claude Levi-Strausse (1908-?)

لوی اشتراوس ، جامعه شناس ساختارگرایی فرانسوی متولد 1908 میلادی بود که در شرق پاکستان در میان روستائیان به تحقیق پیرامون اسطوره‌ها و در جنگلهای آمازون کشور برزیل در میان قبایل به تحقیقات فرهنگشناسی و مردم شناسی پرداخت . اینگونه تحقیقات او را نتیجه یهودی تباری وی میدانند که در سال 1941 نیز بخاطر ترس از تعقیب فاشیسم مجبور شد از فرانسه به امریکا فرار کند . چون او بارها به احساس بی ریشه گی و بی هویتی خود اشاره کرده است ، تحقیقات مردم شناسی وی را نتیجه علاقه اش به فرهنگ های رو به زوال مانند فرهنگهای بومی و قوم یهود میدانند . وی به سبب تحقیقات اجتماعی و فرهنگی به کشف دو نظریه پیرامون نقش اجتماعی زنان و مراسم عزاداری برای مردهها نائل آمد .

او احترام به مردهها را به سبب لاپوشانی کردن روابط بیمار و اغلب ناگوار بین زندهها دانست که میخواهند در حوزه مذهبی لاقابل آنان را زیبا نمایند . در نظر لوی اشتراوس ساختار بنیادین تمام روابط خویشاوندی را مبادله تعیین میکند . او ازدواج و مبادله زنان در میان قبایل را موجب تشکیل فرهنگ و جامعه پایدار میداند . وی میگوید که زنان و مادران و خواهران و دختران بعنوان کالاهای مبادله در صورت نیاز در مقابل زنان گروه و جوامع دیگر مبادله و تعویض میشوند . سیمون دوبوار در کتاب " ساختارهای بنیادی خویشاوندی " لوی اشتراوس را تاییدی بر کتاب " جنس دیگر " خود دانست که در آن ادعا کرده بود که زنان بعنوان کالا در غالب جوامع عرضه میشوند . وی میگفت که مبادله زنان بصورت یک گرامر زبانی جهانی جوامع پذیرفته شده است . او این کشف اجتماعی را آشتی میان هگل و انگلس و بیداری جامعه شناسی فرانسه دانست .

ساختارگرایان مدعی شده اند که حتی خانوادههای مدرن امروزی نیز بر اساس قوانین مبادله سازماندهی شده اند . برای لوی اشتراوس ارزش گذاری اخلاقی مبادله زنان مهم نیست چون روابط مبادله مهمتر از کالاهای مبادله شده هستند و مستقل از آنان عمل میکنند . در نظر او تحقیق پیرامون فرهنگ و آداب و رسوم مردم نوعی باستان شناسی انساندوستانه است . لوی اشتراوس در دهه 60 قرن بیستم یکی از شخصیت های روشنفکری غرب شد . فرهنگ شناسی و مردم شناسی فرانسوی پایه گذار نظریه انسانشناسی جدید شد .

لوی اشتراوس در بروکسل متولد شد و در دانشگاه فلسفه و حقوق خوانده بود . وی بعد از تحصیل در پاریس سالها استاد جامعه شناسی و انسان شناسی اجتماعی در فرانسه و امریکا و برزیل بود . او چند سفر فرهنگشناسی و مردم شناسی به پاکستان و برزیل مرکزی نمود و تحقیق برای شناخت اسطوره‌های مردم شرق پاکستان را شناخت ساختاری زبان دانست . مشهوریت او به سبب مقدمه ای بود که بر کتاب چهار جلدی " اسطوره‌ها " ی خود نوشت . وی میگفت که او مانند چهار راهی است که در آن حوادثی پیش می آیند و وی قدرت انتخابی ندارد چون تمام حوادث همچون در ساختارها اتفاقی هستند .

لوی اشتراوس نوشت که فلسفه ساختارگرایی او از علم زبانشناسی و شاخه فرهنگ مردم شناسی تشکیل شده است . با این وجود او انسانشناسی ساختارگرا را یک سیستم سرگردانی و نا امیدي ماتم زدهها نامید و میگفت که علم باستانشناسی چیزی را می بیند که دیگر وجود ندارد و چون انسانشناسی ساختارگرا نوعی باستانشناسی انسانی است ، آن حافظ فرهنگی است که خود مسئول نابودی اش بوده و شخص یا ذهن غالبی به نفع ساختارهای حاکم ناپدید میشوند و ساختارها مستقل از افکار و اعمال افراد مشخص عمل میکنند . انسان فقط یک ذهن و فردیت حامل ساختارهای ضمیر ناخود آگاه است و جهان بدون انسان آغاز شد و بدون او پایان خواهد یافت ولی ساختارها ابدی هستند .

در نظر لوی اشتراوس ساختارهای مشترکی برای همه سیستم های سنبلیک مانند زبان و هنر و حقوق و قانون و سیستم های خویشاوندی و اسطوره شناسی وجود دارند . حتی در تفکر اسطوره ای انسان ابتدایی یک منطق مفهومی و علمی وجود داشت و ما میتوانیم تفکر کودکانه را بشکل فرم

فکری غالب در همه جوامع و فرهنگها مشاهده کنیم و انسان خالق و مخلوق فرهنگ خود است و در پشت هر بی نظمی نظمی وجود دارد و اسطورهها کوششهایی روشنفکرانه برای غالب شدن بر تضادهای شرایط انسانی بودند و اگر تضادی واقعی می بود هر اسطوره ای خالق اسطوره جدید دیگری میشد و کالاهایی که ظاهرا شبیه هم هستند در ساختارها و در جای واقعی شان دیگر شبیه هم نیستند .

لوی اشتراوس با تکیه بر تجزیه و تحلیل ساختاری افسانه ها و اسطورهها به اثبات وجود مدل های ساختاری پرداخت که تمام جوامع دارا هستند و بر اثر ضمیر ناخود گاه عمومی و جهانی ساختارها شده اند . او میگوید که تحلیل ساختارگرایانه زبانشناسی دوسوسور باید در سایر علوم اجتماعی و انسانی مخصوصا در فرهنگشناسی مورد استفاده قرار گیرد . و واقعیات آشنایی را که ما درک و احساس می کنیم زیر نفوذ ساختارهای معتبر عمومی و جهانی ضمیر نا خود آگاه قرار دارند ، آنها نشاندهنده حقیقی واقعیات هستند . وظیفه علوم انسانی است که این ساختارها را که بطور نمادین در روابط اجتماعی مانند روابط خویشاوندی و اسطورهها و افسانه ها و آداب و رسوم بیان میشوند ، را تجزیه و تحلیل کنند و آنها را تعیین نمایند .

در رابطه با یکی از آثار لوی اشتراوس باید پرسید که پایان نامه دکترای کدامیک از تحصیلکرده های جهان کتاب مشهور و تعیین کننده قرن شد ؟ امروزه آن پایان نامه را یک واقعه مهم تئوریک در قرن گذشته بحساب می آورند و تاثیر نظری آنرا با آثار مارکس و فروید مقایسه میکنند . سالها لوی اشتراوس را در غرب بعنوان قهرمان جنبش ساختارگرایی در علوم اجتماعی جشن گرفتند . تاثیر او غیر از فرهنگ و فولکور مردمی در فلسفه فرانسه را میتوان روی متفکرانی مانند دریدا و لاکان و فوکو و دلوژ و آلتوزر مشاهده نمود .

تحقیقات لوی اشتراوس موجب شد که فرهنگشناسی 50 ساله اخیر در جریانات مارکسیستی نیز به فکر نوزایی بیفتد . او را میتوان در سنت جامعه شناسی دورکهایم و کنت قرار داد گرچه سالها فیلسوفان پسا ساختارگرایی و نظریه پردازان اجتماعی به مخالفت با نظرات او پرداختند . در آلمان سالها کوشش شد تا ساختارگرایی و پساساختارگرایی را به عنوان پدیده های غیر تاریخی یا ضد تاریخی تعریف کنند . لوی اشتراوس نخستین بار از زبانشناسی دوسوسور در فرهنگ شناسی استفاده کرد و میگفت که پدیده های اجتماعی و فرهنگی را باید طبق مثال زبان به صورت سیستم های سنبلیک تعریف کرد .

او میخواست تحلیل ساختارگرایانه زبانی دوسوسور را به علوم اجتماعی و انسانی منتقل کند و عمومیت دهد . لوی اشتراوس در زمان تبعید در آمریکا با زبانشناسی یاکوبسن آشنا شد که آنرا پدیده مهمی در تحقیقاتش دانست . او خود را شاگرد زبانشناسی ساختاری دوسوسور و یاکوبسن شمرد که ساختارهای جهانی را بطور ایده آل نشان میدهد . امروزه کوشش میشود تا از تحقیقات لوی اشتراوس در باره آداب و رسوم قبایل در مقابل تحلیل طبقاتی مارکسیستی استفاد گردد .

مهمترین اثر لوی اشتراوس در باره سرخپوستان جنگلهای آمازون و مهاجرین اروپایی مقیم آمریکای لاتین است . او در این کتاب نشان میدهد که چگونه نقشه یک روستا بر اثر ساختار منطقی خود جهانی را نشان میدهد که ساکنین اش با جهت یابی تکیه گاهی مطمئن نیز دارند . وی در این کتاب با دقت علمی به قضاوت پیرامون ارزشها و احساسات و سبک سکونت و آداب و رسوم و لباس و شغل و آواز و افسانه و رقص و خالکوبی و زبان و ابزار کار مردمی می پردازد . این کتاب موجب شد که جهان پیرامون نابودی و فرهنگهای بومی و منابع ملی کشورهای جهان سوم به تکان آید .

از جمله آثار لوی اشتراوس کتاب چهار جلدی اسطورهها ، انسانشناسی ساختارگرا ، افکار انسان وحشی ، ساختار های بنیادین خویشاوندی ، دیدن و شنیدن و خواندن ، آمازونهای غمگین ، نگاهی ساختارگرایانه به بودلر ، خام و پخته ، از عسل تا خاکستر ، ریشه آداب غذاخوری ، انسان لخت ، نژاد و تاریخ ، جماعت اولیه و متمدن ، نگاهی از دور ، و کتاب دور و نزدیک هستند . پایان نامه دکترای و کتاب انسان شناسی ساختارگرایانه او موجب کشف تئوری و روشی نو در علوم اجتماعی شد . این کتاب سالها راهنمایی برای تحقیق در سایر علوم انسانی بود .

۵۲. يك رمان ؛ سه قرن جاودانگی

دانیل دفو ، (1731 - 1660) Daniel Defoe
رمان نوجوانی ، ساده گی و آزاده گی .

چرا سیصد سال پیش ، نویسنده رمان "رابینسون کروزه " ، یعنی روزنامه نویسی بنام دانیل دفو را دستگیر ، محاکمه و درمیدان عمومی شهر ، درغل و زنجیر ، به تیر "چراغ برق" بسته تا آبرویش را بریزند و سپس با تهدید حکم اعدام ، اورا وادار به همکاری دولتی برای جاسوسی نمایند ؟ . دفو ، پدر رمان بورژوازی ، در 59 سالگی ، در سال 1719 ، نخستین رمان خود یعنی رابینسون کروزه را منتشر کرد. این رمان ، شاهکاررمان واقعه گرایی در آغاز عصرروشننگری درانگلیس بود. دفو در این رمان ، گذر ادبی انسان اقتصادی را بشکل وقایع نگاری ، به نسل های بعدی منتقل نمود. اونه تنها پایه گذار رمان جدید درغرب ، بلکه راهکوب سبک روزنامه نگاری مدرن نیز است. دفو ، غیر از نمایشنامه ، خالق بیش از 200 اثر در زمینه های : سیاست ، اقتصاد ، اخلاق ، دین ، تاریخ و ادبیات است. او وقایع نگار شروع افکار سرمایه

داري- بورژوازي در زندگي شهري آنزمان کشورش ميباشد . آثار آغازين او ، انتقادي اجتماعي -سياسي و اصلاحگريانه به زمانش هستند. اورادر سالهاي 1703 و 1713 به بهانه تحريك افکارعمومي، دستگير و در انظار عمومي به تمسخر کشيدند.

دفو در مجلات گوناگون ، مقالات درخشاني پيرامون : محاکمه ، زندان ، اعدام ، سياست ، سفر ، عشق ، ازدواج ، بازي لوتو و بليط هاي بخت آزمائي ! ، دوئل هاي جوانمردانه مرگ آور ، اقتصاد ، تجارت ، مدهاي اشرافي ، ادبيات و غيره منتشر کرد. اودرچندرمان به طرح زندگي اقتصادي انسان پرداخت. آثار وسيع و همه جانبه او، غيراز ارزش ادبي، سندي تاريخي و اجتماعي نيز هستند. رمان بورژوازي او بعداز دوره کلاسيسم از طريق انگليس وارد ساير کشورهاي غربي شد. داستانهاي ماجراجويانه و هجوي او ارزش مهم سياسي واجتماعي نيز دارند. دفو سنبل تضاد شرايط : مادي زندگي و اخلاقي زمان خود بود. آثار او غير از طرح موضوعات شخصي و فردي ، منيعي براي شناخت فرهنگ آن زمان کشورش نيز هستند. رمان قرن 18 غرب بعدها باکمک او وارد دو حوزه : جامعه و روان انسان نيز شد . آثار دفو نشان از مبارزه خردگري و روشنگري با مذهب و الاهيات در خود دارند.

او در آثارش به موضوعاتي مانند : اقتصاد ، تجارت ، دين ، فرهنگ ، ازدواج ، برده داري ، سياست ، تاريخ ، رفاه عمومي ، راهزني ، شيوع بيماري واگير ، فقر و جنايت ، نيز پرداخت. امروزه رمانهاي او را غالبا : اخلاقي، ديني و تربيتي بشمار مي آورند

والتر اسكات زير تعثير آثار او به نوشتن رمانهاي تاريخي مهمي پرداخت . دراروپا مقلدين ادبي دفو را "رابينسون گرايان" ناميدند. آنزمان به رمان، نوول مي گفتند و آن ژانري ادبي بود که به شرح داستان واقعهگريانه زندگي بورژواها پرداخت . دفو آنزمان اجازه تحصيل در دانشگاههاي آکسفورد و کمبريج نيافت ، چون دانشگاههاي فوق زير نفوذ فرقه هاي مسيحي ديگري بودند.

دفو با نوشتن رمان رابينسون کروزه ، پيشنهادات اصلاحگريانه اي درزمينه سياست و فرهنگ ودرقالب زندگي و سفرهاي ماجراجويانه دريانوردي بنام کروزه مطرح کرد. موضوع ماجراي رمان، باکمک ديالوگهاي مختلف و شرح : جزئيات :اعمال قهرمان ، اخلاق ، دين ، جستجوي خوشبختي ، و کوششي اقتصادي او هستند. رابينسون کروزه در روي آن جزيره ي تنها، ميکوشد تا تمام نتايج تمدن بشري رادرآنجا از نو آغاز کرده و مورد استفاده قرار دهد. خواننده رمان با وصف، و يك بيلانس رويي و اقتصادي قهرمان داستان آشنا ميشود. دفو کوشيد رمان بورژوازي را با تکیه بر رمان ماجراجوي اسپانيا و محتوايي جديد، بوجود آورد .

قهرمان داستان ، ديگر يك دن کيشوت نيست ، بلکه فرزند طبقه متوسط است که در جستجوي خوشبختي ، ولايت خودرا ترك ميکند . آنزمان درفرانسه و آلمان، موجي از کتابهاي رابينسون کروزه به تقليد از دفو نوشته شد. قهرمان رمان غالبا قهرمان يك فرهنگ جديد بود. درغالبا رمانهاي دفو به اقتصاد ، سود ،و زبان و بيلانس مالي پرداخته ميشود.

براي رابينسون کروزه ، آينده ديگر سرنوشت نبود، بلکه يك سرمايه شد و نه همچون دنکيشوت ، چرخ آسياب بادي ، ديگر نمي توانست او را بالا و پايين بيندازد. ويرجينيا ولف در سال 1933 مي پرسد که چرا ساير آثار دفو ، معروف نشدند ، گرچه آنها نيز به زيبايي کتاب رابينسون کروزه هستند ؟ . روسو در کتاب اميل ميگويد که تنها آرزوي ،هرنوجواني است که مانند رابينسون کروزه ، در ساده گي و آزاده گي زندگي نمايند . اين کتاب بايد درسي براي بچه ها شود تايايد بگيرند در روي يك جزيره، بدون وسيله ، به تهيه مواد زندگي پرداخته و حتا درآنجا به يك رفاه نسبي برسند. صد سال بعد جناب مارکس نوشت که جزيره فوق مدلي است براي اقتصاد مدرن فردگريايي جامعه بورژوازي که مستقل از خانواده و سنت بوده. قهرمان داستان ، جزيره را که سنبل جهان است ، به مالکيت خود مي آورد و طبيعت را تبديل به کالايي براي استفاده ميکند. جويس کوشيد درقرن بيست، علاقه اهل کتاب را براي آثار دفو جلب کند، گرچه او کروزه را تپ خاص استعمار انگليس دانست . نقد دانشگاهي ميکوشد با تايد آثار دفو به اهميت موضوعات : ديني ، تاريخ انديشه ، تاريخ اقتصاد، انتقادفرهنگي. و موضوعات فمينيستي ، آنها بپردازد. همعصران دفو به بهانه هاي گوناگون به دشمني بااو پرداختند و دفو را يك روزنامه نگار فرصت طلب، يك روشنفکر قابل خريد، يك دکاندار سياسي و يك نويسنده ناپايدار ناميدند که به نرخ روز نان ميخورد . از جمله دلايل موفقيت آثار دفودر آنزمان بايد : رونق باسواد ي ، افزايش قشر کتابخوان ، آغاز کتابخانه هاي سيار، تشنگي خواننده براي رمان رئاليستي ، کاهش تحقير مذهبي ادبيات ، تشنگي به معلومات عمومي ، و علاقه کليسا به استفاده از رمان آموزشي، دانست. آنزمان رمان سرگرم کننده ، خصوصا رمانهاي عشقي-احساس ي، مورد تنفر و لعنت کليسا بودند ، و از زمان سدههاي ميانه تا قرن 17، مردم عادي نيازي به کنجکاوي به زندگي افشار پايين و بالاتر از خود نداشتند ، چون ايدئولوژي کليسا يي-سلطنتي ، مدعي بود که جا و موضعي را که خدا براي بنده گان تعيين نموده ، نبايد ترک کنند، ولي باآغاز نطفه هاي روشنگري ، تودهها مي خواستند بدانند که درميان افشار و طبقات ديگر نيز چه ميگذرد .

دانيل دفو بين سالهاي 1660 و 1731 در بریتانياي آنزمان زندگي نمود. پدرش غيراز قصايي به شغل شمع سازي نيز مشغول بود . او از خانواده اي متوسط برخاسته بود. درقرون گوناگون، انگليس سرزمين اقوام و مهاجراني گوناگون مانند : پيك ها ، اسکوت ها ، کلت ها و رمي ها ، ژرمن ها ، نورمن ها ، هيگنوتهاي مذهبي فرانسوي ، و گروههاي يي از حاکمان و تاجران اروپايي شده بود و دانيل دفو در شورشيهاي داخلي اميران و حاکمان آنزمان انگليس عليه يکديگر، شرکت کرده و بارها به زندان افتاده بود.

از جمله آثار او : ازدواج فاحشگی است ، رخسانا ، طاعون درلندن ، انگلیسی اصیل ، سرودی برای زنجیریان ، معشوقه خوشبخت ، مل فلاندر ، هجونامه های سیاسی ، اصلاحگرایی و سیاستهای اجتماعی ، خواسته فقرا برای اصلاحات اخلاقی در مخالفت با حاکمان ، محاکمه کوتاه ، شرح حقیقی وجدان ، تاریخ تجارت ، و پیشنهادی علیه بنیادگرایی ، هستند . اولین هجونامه سیاسی او در سال 1688 منتشر شد . و در کتاب هجوی " انگلیسی اصیل " ، دفو به محاکمه ناسیونالیسم اشرافی انگلیس میپردازد . رمان واقعگرایانه " مل فلاندر " ، به انتقاد از اخلاق ، دین و آداب و سنت ارتجاعی اشاره می نماید . کتاب " همراهی کوتاه با مذهبیون " ، موجب زندانی شدن دفو شد . او در این کتاب خواهان آزادی و مداراگرایی دینی گردید . در کتاب طاعون او به گزارشی از شیوع بیماری در سال 1665 در انگلیس می نماید . دو رمان رخسانا و مل فلاندر ، انتقادی هستند از آداب و رسوم بورژوازی انگلیس آن زمان .

۵۳. دانتِه علی قیری کیست ؟- ماودرسهای ادبی غرب .

Dante Alighieri (1265 – 1321)

دانتِه ، شاعر ایتالیایی ، بعد از فرار و تبعید در سال 1302 از زادگاهش ، غایب از طرف کلیسای کاتولیک به اعدام محکوم شد . او پیش از آن پیرامون سرنوشت محکوم شدگان گفته بود : " چنانچه بدرون جهنم منتقل شوی ، امیدهایت را فراموش کن و آنان را بیرون از در بگذار ! " . دانتِه ، شاعر ملی ایتالیایی و از بزرگترین کلاسیکهای ادبیات اروپایی است . از نظر زمانی ، در تاریخ ادبیات غرب او بعد از هومر و پیش از سروانتس قرار دارد . او آثارش در پایان دوره قرون وسطا و رواج مکتب اسکولاستیک (مدرسین) - و در آغاز دوره رنسانس و مکتب هومانیزم قرار دارند . بالاترین عنوانی که بعدها به او دادند : " پدر ادبیات ایتالیایی " بود . زبان توسکانی اشعار او بعدها پایه ای برای زبان و ادبیات در ایتالیا شد . او غالب سالهای خود را در تبعید و مهاجرت گذراند ، چون در مبارزات پاپ و قیصر ، جانبدار قیصر و مخالف کلیسای کاتولیک موضع گرفته بود . او میگوید که دین و کلیسای باید از حاکمیت و قدرت سیاسی این جهانی صرف نظر کنند ، به این دلیل بعد از به قدرت رسیدن طرفداران پاپ در فلورانس ، شهر زادگاهش ، آنجا رانک نمود . دانتِه کوشید تا دانش زمان خود را وارد آثارش نماید . او با یکار گرفتن زبان عامیانه و مردمی بجای زبان لاتین ، که زبان کلیسا و اشراف بود ، کمک بزرگی به رشد زبان ایتالیایی نمود . دانتِه مشهورترین کتاب شعر خود یعنی " کمدی الهی " را در دوران تبعید نوشت . این شاهکار او بزبان توسکانی نوشته شده که گزارشی است ادبی از روز قیامت مسیحی ، مروج در دوره قرون وسطا و مکتب اسکولاستیک آن زمان . این سفر خیالی دانتِه درباره روز قیامت شامل سه گزارش از : جهنم ، عالم برزخ ، و بهشت است . کمدی الهی دانتِه تاکنون تاثیر بزرگی روی مجموعه ادبیات جهانی گذاشته است و نه تنها یک شاهکار جهانی بلکه آغاز ادبیات ملی ایتالیا بود . او مجموعه تمام دانش ، عقاید و جهان بینی های مرسوم درباره جهان را که آن زمان در مکتب اسکولاستیک و پایان سده های میانه وجود داشتند ، وارد اشعارش نموده است . دانتِه از زبان محکومین به نقل شکنجه های معمول در جهنم نیز می پردازد .

چون یکی از اجداد دانتِه در جنگهای صلیبی بالشکر اسلام ، کشته شده بود ، خانواده او به مقام نیمه اشرافی رسیده بود ، ولی نسلهای بعدی آنان هیچگاه بطور فعال در سیاست شرکت نکردند . دانتِه خود بین سالهای 1265-1321 زندگی نمود . او 12 ساله بود که از طرف خانواده نامزد داده شد و در 20 سالگی ازدواج نمود . وی در دانشگاههای آن زمان سده های میانه در ایتالیا در رشته های : فلسفه ، الهیات ، زبانهای کهن ، و علم سخنوری درس خوانده بود ، و از سال 1296 در شهر فلورانس شغل های اداری به عهده داشت . مبارزه برای استقلال فلورانس از زیر سلطه پاپ و کلیسا ، یکی از اهداف زندگی او بود . به این دلیل در بخشی از کتاب " کمدی الهی " به تصفیه حساب با فساد دولتی در شهر فلورانس می پردازد . او چون از استقلال قیصر در مقابل پاپ حمایت میکرد ، در سال 1302 مجبور شد تا شهر فلورانس را ترک نماید . وی خطاب به پاپ نوشته بود که حکومت امپراتوری جهانی مورد نظر او باید از دخالت کلیسا در امان باشد . حکومت جهانی سلطنتی مورد علاقه دانتِه می بایست یک نظم و آزادی مشروطه خواهی را در جهان عملی نماید . خواسته دیگر دانتِه اجرای تقسیم قوا در حکومت سلطنتی میان پاپ و پادشاه بود . کتابهای دانتِه بدلیل انتقادهای ضد کلیسای شان بین سالهای 1328-1881 در تمام اروپا نه تنها ممنوع بودند بلکه از طریق کلیسا سوزانده می شدند . نخستین بار بطور مخفیانه جنبش اصلاح گرایی دینی مارتین لوتر در سال 1559 کتاب " حاکم " او را در شهر باسل در سوئیس برای روشنگری منتشر نمود . دانتِه برای زندگی مشترک مردم ایتالیا با هم دیگر ، تاکید روی رشد یک زبان عامیانه می نمود . امروزه اشاره میشود که غالب قضاوت های دانتِه در آثارش در رابطه با سیاست ، دین ، و افراد ، در محل زادگاهش ، جانبدارانه بوده اند .

زمان نوشتن کتاب کمدی الهی ، شاهکار دانتِه را ، میان سالهای 1312-1307 یا حتی گاهی تا یکسال پیش از مرگ او در سال 1321 حدس میزند . 100 سرود و 40000 بیت شعر این کتاب درباره سفرهای خیال پردازانه و گزارش اواز سه بخش : جهنم ، برزخ ، و بهشت در مسیحیت دوره اسکولاستیک است . گرچه از دانتِه دست خطی بجا نمانده ، این کتاب در قرن 14 نخستین بار بصورت کتبی منتشر شد . کمدی الهی را مهمترین شعر حماسی - روایتی قرون وسطی در غرب میدانند . این کتاب تا زمان حال یک کانون آموزشی اروپایی بوده است . دانتِه در این کتاب بطور ادبی به موضوعات : تاریخ ، سیاست ، الهیات ، فلسفه ، عرفان ، نجوم ، فیزیک ، مکتب مدرسین ، و غیره می پردازد ، به این دلیل این کتاب مجموعه ای از یک دوره تاریخی را

به خواننده معرفی میکند. هر بخش جهنم، برزخ، و بهشت دارای 33 سرود است که بامقدمه آمده در هر بخش، به 100 میرسند. دانته در نامه ای در سال 1315 به یکی از حامیان مالی و مادی اش، کتاب کمدی الهی را کتابی علمی معرفی میکند. این کتاب قرنهای بعد یعنی در قرن 18 برای نخستین بار به زبانهای دیگر غربی ترجمه شد. در آلمان، شلگل آنرا کتابی فلسفی نامید- در حالیکه هگل در درسهای دانشگاهی اش پیرامون استتیک گفته بود که آن: "هنرمندانه ترین و ادیبانه ترین اثری است که جهان بینی و مسائل انسان قرون وسطایی در اروپای مسیحی را نشان میدهد". در طول چند قرن، بخشهایی از این کتاب بطور مستقل، پایه ای برای هنر، ادبیات، موسیقی، و هنرهای تجسمی در غرب شده اند. گرچه این کتاب تاکنون به تمام زبانهای ادبی جهان ترجمه شده است، ولی بخش هایی از آن هنوز برای اهل نظر گنگ و پیچیده هستند.

از جمله آثار دانته: شعر سرایی بزبان مادری، درباره نیروی زبان مردمی، کمدی الهی، پیرامون سلطنت، حاکم، مقالات علمی، غذای مهمانی، و غیره هستند. او خالق اشعاری عاشقانه و مقالاتی درباره زبان، فلسفه، علوم طبیعی، و دولت نیز است. اشعار عشقی او درباره معشوقه اش، بتاتریس میباشند که در سنین جوانی درگذشت. کتاب "غذای مهمانی" دانته، کتابی فلسفی است که با کمک شعر تصویری به طرح مسایل می پردازد. بعضی از آثار او مانند کتاب "شعر سرایی بزبان مادری" برای تحصیل کردهها و بزبان لاتین نوشته شده اند و نه بزبان عامیانه ایتالیایی امروزی. زبان مردمی و عامیانه دانته، و رای زبان لهجه ای قرار دارد. دانته در کتاب "پیرامون سلطنت" نظرات سیاسی خود را بیان کرده است.

او پیرامون کتاب شعر شاهکارش اشاره میکند که چنانچه شعری بزبان عامیانه و مردمی باشد، آن را کمدی می نامند- و کمدی خلاف تراژدی بادل آزدگی و ناتوانی آغاز میکند و بانیکی وطنز پایان می یابد. دانته در این کتاب از واژههای زبان اقشاری مانند: مقدسین، شیاطین، پیشه وران، کشاورزان، روحانیون، و شاعران استفاده میکند. او کوشید تا قبول زبان ایتالیایی را بجای زبان لاتین میان مردم و تحصیل کردهها تفهیم کند. اشعار غالباً تصویری و محتوایی فلسفی و اخلاقی دارند که به طرح پرسش های سیاسی می پردازند. او میکوشد تاسیک ادبی افلاتون و گایدو رادر آثارش دنبال کند. دانته زبانهای اروپایی زمان خود را به 4 گروه یونانی، اسلاو، ژرمن، و رومی تقسیم میکرد.

در سفر خیالپردازانه دانته در رور قیامت، ورژیل، شاعر باستان، راهنمای اوست. در کمدی الهی، ورژیل نماینده عقلگرایی در بخشهای جهنم و برزخ است. در بخش بهشت آن کتاب، بتاتریس، معشوقه فوت شده دانته، راهنمای او میشود. ورژیل میکوشد تا توجهات و ادعاهای دانته را در این کتاب بطور عقلگرایانه اثبات کند. در آغاز سفر خیالی دانته، او در جنگل گناهان و میان جانوران وحشت انگیز سرگردان است، ولی در آن لحظات سخت، ورژیل بعنوان راهنمای او ظاهر میشود، و در جلو در بهشت، بتاتریس بصورت سنبل وحی الهی، راهنمایی دانته را بعهده میگیرد. در جاهای دیگر، عارفی بنام برنهارد نیز گاهی برای کمک به دانته ظاهر میگردد، ولی قهرمان اصلی این کتاب شعر، خود دانته است. دانته در آن دنیا و روز قیامت با مشاهیر تاریخی و شخصیت های اسطوره ای آشنا و غریبه، آشنا میگردد. چون ارواحی از مردگان با آب و تاب از سرنوشت و رنجهای زندگی خود، برای دانته تعریف میکنند، این کتاب شعر مذهبی، جنبه های انسانی قوی بخود میگیرد. دانته میکوشد تا طبق عقاید مذهبی سدههای میانه به توصیف پرواز روح از گناه تا مرحله نجات در اشعارش بپردازد. همچون کتاب "زندگی جدید" دانته، عشق او به بتاتریس در دوران جوانی، موجب روانی و پاکیزه گی تمام اشعارش شده است. در سفر آندنیایی دانته، بتاتریس موفق میشود تا او را از تمام دست اندازهای موجود در بهشت، سالم عبور دهد تا او به یک جهان بینی الهی و شناخت عشق برسد. دانته در آنجا مصاحبه هایی نیز با ارواح مشاهیر جهان از جمله افراد تاریخی و هم ولایتی هایش از گذشته های دور و نزدیک انجام میدهد. او در کمدی الهی به صدها نام از فرهنگ غربی و مسیحیت اشاره میکند، و از طریق آنان، نظرات خود را مطرح می نماید. طبق نظر کارشناسان، کتاب کمدی الهی از نظر ساختاری شدیداً سیستماتیک نوشته شده و طبق سنبلهای ادبی و اعتقاد به بعضی از اعداد مقدس در سدههای میانه، فصل بندی گردیده است.

۵۴. داروین اسکاتلندی، جویس ایرلندی.

Charles Darwin (1809 – 1882), James Joyce (1882 – 1941)

گرچه هردو به زبان انگلیسی نوشتند، داروین گویا اسکاتلندی و جویس ایرلندی بود. در سال 1882 میلادی که داروین درگذشت، جویس بدنیا آمد. چارلز داروین، محقق طبیعت و زیست شناس، پایه گذار نظریه تحول و تکامل در جهان گیاهان و جانوران در قرن 19، نه تنها تاثیر مهمی روی علوم زیست شناسی بلکه روی علوم انسانی نیز از خود بجا گذاشته است. کشف تکامل تاریخ موجودات زنده او، پایه نظریه تکامل و تحول مدرن هم شده است.

وی میگفت که موجوداتی که نتوانند خود را با محیط اطراف تطابق دهند، در درازمدت قادر به ادامه زندگی نیستند، از این طریق تئوری تکامل او موجب انقلابی در علم زیست شناسی شد. نظریه دیگر او این بود که ادعا نمود، انواع موجودات زنده ثابت نیستند بلکه مدام در حال تغییر و تحول می باشند. تصویر اینکه انسان از نسل میمون است و امکان اتفاق و سازش با محیط، موجب تحول انسان شده است و نه خواست خدا، موجب خشم روحانیون مسیحی گردید که او را متهم به ماتریالیست و آتیه ایست بودن نمودند. طبق تئوری داروین، وضعیت هستی انسان میان میمون و انسان متعالی یا انسان

برتر نیچه، در حال تکامل است. داروین در زمان خود مهمترین ضربه را به عقاید کلیسا درباره آفرینش جهان و انسان وارد نمود.

مبارزه داروینیست ها و مسیحیان ضد علم، دهها سال طول کشید. در آن زمان مسیحیت عمر کره زمین را فقط 6000 سال، در حالیکه داروین آنرا حداقل 300 میلیون سال تخمین میزد. امروزه میدانیم که عمر کره زمین به چند میلیارد سال میرسد. داروین در کنار فروید، مارکس، و کپرنیک، یکی از مهمترین متفکران غرب در عصر جدید است. اواز نظر فلسفی تحت تعنی اسپنسر و از نظر تئوری تحول و تکامل زیر تاثیر آناکسیماندر و لامارک بود. گوته و لامارک، پیش از داروین به نظریه مسیحیت پیرامون خلق جهان شک نموده بودند.

داروین باتباری اسکاتلندی بین سالهای 1800-1882 در بریتانیا زندگی نمود. اواز خانواده ای مرفه و پزشک برخاسته بود. وی گرچه در دانشگاه پزشکی و الهیات خوانده بود ولی از آغاز به تحقیق در علوم طبیعی علاقمند گردید. وی در سن 22 سالگی در یک سفر 5 ساله تحقیقاتی به نقاط گوناگون کره زمین از جمله: استرالیا، آفریقای جنوبی، آمریکای جنوبی، جزایر گالاپاگوس، نیوزلند، و جزایر تاهیتی، رفت. از نظر سیاسی داروین خود را لیبرال میدانست و از مبارزات اصلاح گرایان زمانش حمایت نمود. از جمله آثار او: ریشه انسان- ریشه های انواع از طریق انتخاب طبیعی- تشکیل انواع- بیان حرکات و وضعیت روانی نزد انسان و حیوان- سفر یک محقق طبیعت به دور جهان- مجموعه مکاتبات- زندگی من- و مجموعه آثار 13 جلدی او هستند.

جیمز جویس، نویسنده ایرلندی، در کنار پروست، موزیل، و بروخ، از پایه گذاران رمان مدرن اروپا است. وی با مونولگ های درونی قهرمان داستان، یکی از موثرترین کلاسیکهای ادبیات مدرن جهانی نیز بشمار می آید. اورا یکی از مهمترین رمان نویسان زبان انگلیسی در قرن بیست بشمار می آورند. رمان مدرن ولی پیچیده " اولیس " او را نه تنها اشتغالی بازبان بلکه آنرا آزمایشگاهی برای زبان انگلیسی بحساب می آورند. تنها قهرمان واقعی این رمان، زبان است. این اثر را مهمترین رمان انگلیسی قرن بیست نیز نامیده اند. در این رمان 800 صفحه ای، نویسنده به توصیف فقط 18 ساعت از زندگی قهرمان داستان در شهر دبلین در کشور ایرلند می پردازد. یکی از جملات این رمان شامل 4000 کلمه میباشد.

این رمان او را آغاز رمان نویسی پست مدرن نیز بحساب می آورند که فرد را در تراژدی اجتماعی و خصوصی اش در نظام سرمایه داری نشان میدهد. مجموعه آثار جویس، رابطه مشکل و ناراضی او را با شهر و کشورش یعنی دبلین و ایرلند نشان میدهند. وی در غالب آثارش به انتقاد از فشر خرده بورژوازی آن زمان جامعه ایرلند میپردازد. قهرمانان آثار او معمولا سرخورده از: کلیسا، دولت، خانواده، و شغل خود هستند. از نوآوریهای مدرن جویس در آن زمان این بود که او بجای واقعیات عینی و بیرونی در جامعه، معمولا به پروسه روانی ضمیر خود آگاه و یا ناخود آگاه قهرمان داستان در جریان واقعه میپردازد. به این دلیل او را نماینده افراطی هنر ضمیر خود آگاه در ادبیات داستانی نیز بشمار می آورند.

گرچه آثار جویس به غالب زبانهای دنیا ترجمه شده اند، منقدین چپ مهمترین نتیجه آثار او را تاثیر آنان روی ادبیات اواخر بورژوازی معرفی میکنند. از جمله مشهورترین آثار جویس غیر از رمان اولیس، داستان بیداری فینگان، تصویر جوانی، و مجموعه داستان دبلینی ها، هستند. در داستانهای کوتاه او غیر از سبک ناتورالیستی از مکتب سمبولیسم نیز استفاده شده است. گروهی از منقدین ادبی در آثار جویس، نشانه هایی از شکاکیت سکولار، طنز هومانیتیستی، و بلند نظری لیبرالی را عمده میکنند. جویس روی نویسندگانی مانند: ویرجینیا وولف، ساموئل بکت، سلمان رشدی، و نابکوف تاثیر گذاشته است. جیمز جویس در خانواده ای زمیندار در سال 1882 در ایرلند دنیا آمد و در سال 1941 در مهاجرت در کشور سوئیس درگذشت. وی در دانشگاه فلسفه، زبان، و پزشکی خوانده بود. اواز سال 1904 به مهاجرت دلخواه به اروپا، مخصوصا به کشورهای ایتالیا، سوئیس و فرانسه نمود.

۵۵. ادبیات، از زوال تا ابتذال.

زوال فرهنگی یا ابتذال ادبی؟

اشکی برای ادبیات زوال امپراطوری های فراموش شده شکست خورده تان!

دکادنس . Dekadenz – Decadence

آیا بعضی از منتقدین چپ اجازه دارند تا "ادبیات زوال" غرب را، ادبیات "مبتذل" بنامند، حتا اگر اینگونه ادبیات: غیر اجتماعی، ضد مکتب ناتورالیسم و مخالف استتیک کهن کلاسیک- باشد؟ حدود 80 سال پیش از استالینیسم، ادبیات زوال فرانسه در رابطه با مسائلی مانند: سقوط، زوال، و شکست امپراتوری های عظیم جهانی مانند، دولت رم، آغاز شد.

آیا میتوان ادبیات: سرگرم کننده، عشقی، خیالی، پلیسی، کارآگاهی، جنایی، آبزورد و غیره را که حتا گاهی با هدف شعار "هنر در خدمت هنر" به بازار ارسال میشوند، را بخشی از ادبیات مبتذل جهان سرمایه داری دانست؟. آیا ادبیات: مسئول، اجتماعی، انتقادی، انسانی، مبارز، مقاوم، زیباگرا، طبقاتی، خلقی، مردمی، روشنگرانه، ایدئولوژیک؟ اجازه دارند، بخشی از ادبیات مدرن را که ادعای اجتماعی نداشته باشد، مبتذل بنامند؟.

پیرامون ادبیات زوال فضاوت‌های گوناگونی وجود دارد. ادبیات "دکادنس"، اعلان زوال ادبیات کلاسیک در غرب بود. نمایندگان این جریان ادبی مشترکا به پیش بینی یک زوال و پوسیدگی فرهنگی در غرب پرداختند. ادبیات زوال غرب در میانه قرن 19 به اوج شکوفایی خود رسید.

ادبیات زوال یا "دکادنس"، مفهومی است لاتین و به معنی پائین افتادن، بی ریشه، زوال و سقوط می‌باشد. آن در آغاز، معنی مثبتی داشت و موجب شکوفایی ادبی غرب در ابتدای قرن 19 شد که با مدرنیته فرهنگی نیز متحد بود. مورخین این جریان مدعی هستند که زوال و سقوط فرهنگی غرب از آغاز قرن 19 شروع شده است. ادبیات زوال معمولن پیرامون محتوا است تا فرم در ادبیات. چون اشعار سمبولیک از موضوعات زوال استفاده می‌کردند، گاهی ادبیات زوال را بخشی از مکتب سمبولیسم میدانند. ژانر دلخواه ادبیات زوال، سالها شعر بوده است. از آغاز قرن بیست، ادبیات امپرسیونیستی و ادبیات محلی-بومی کوشیدند تا به مخالفت با ادبیات زوال بپردازد. سرانجام ادبیات زوال؛ ناامید و بدبین، جای خود را به ادبیات محلی و اکسپرسیونیستی داد. در آثار ادبیات زوال گویا تمایلات "اروتیک و همجنس‌گرایی" هم گاهی مطرح شده است. مارکسیست‌ها آنرا مفهومی فلسفی-استتیک، پیرامون زوال اجتماعی میدانند که از پایان قرن 19 در فرهنگ غرب فعال شده است.

گرچه نظریه پردازان اصلی و مدرن ادبیات زوال: بودلر، فلور، والری، و نیچه به حساب می‌آیند، ولی بولیویوس، مورخ رومی، ماکیاولی، منتسکیو و روسو، نخستین بار در رابطه با زوال و سقوط سیاسی-فرهنگی، آثاری از خود بجای گذاشتند. فیلسوفان عصر روشنگری از جمله منتسکیو و روسو، با فرهنگ‌های فراموش شده پیشین، مخصوصا رم باستان، بحثی را در نیمه اول قرن 18 آغاز کردند، ولی بحث زوال فرهنگی از قرن 17 وارد زبان آلمانی شده است. اسپنگلر در سال 1918 کتاب معروف خود یعنی "زوال غرب" را منتشر نمود.

بودلر در سال 1857 در رابطه با ترجمه آثار آلن پو، تکانی مهم به جنبش ادبی زوال داد. او و فلور را از جاده صاف کن های ادبیات زوال در غرب بشمار می‌آورند. والری شاعر فرانسوی کوشید تا در سال 1890 تعریف مثبتی از ادبیات زوال بدهد. خواننده امروزی در آثار: لردبایرون، هاینه، بودلر و آلن پو، غیر از موضوع زوال- با سبک ظریف و درخشان اینگونه نویسندگان برخورد می‌نماید. مرز بندی و وابستگی نویسندگان به این جریان ادبی-گاهی غیرممکن مینماید؛ مثلا آثاری از: ریلکه، یاکوبسن، چخوف، توماس مان، مالر، اسکار وایلد، هاینریش مان - یا بعضی از اهل قلم امپرسیونیستی و سمبولیستی را، در مکتب زوال جامیده‌اند.

نیچه نخستین بار در رابطه با موضوع واگنر، در سال 1888، زمان خود را تحقیرآمیز، دوران زوال نامید. او مینویسد که من و واگنر فرزند فرهنگ زوال هستیم. توماس مان، نیچه را یکی از وقایع نگاران و تحلیل گران پدیده زوال دانست، گرچه او کوشید تا بر نیهلیسم فرهنگی غالب آید. یکی از دلایل رونق فرهنگ زوال در فرانسه را واگنرگرایی ادبیات فرانسوی آن زمان میدانند. بودلر، خود یکی از واگنرگرایان مشهور و نابکار! بود. برای ادبیات فرانسه پایان قرن 19- واگنر همان نقش مهمی را داشت که شکسپیر برای ادبیات آلمانی زمان گوته.

امروزه درام های: اسکار وایلد، مترلینک، و رمان "بودن بروک" توماس مان رانمونه های ادبیات زوال مینامند. توماس مان در این رمان به زوال و نابودی یک خانواده بازرگان بورژوا مانند خانواده (بودن بروک) در آلمان آغاز قرن بیست می‌پردازد.

در آثار پساییده آلیستی: بایرون، شوپنهاور و واگنر، ما شاهد بیماری مسری افسرده گی، تب لیلی و مجنونی، و جهان درد و رنج، میشویم، گرچه ادبیات زوال در آغاز، خود را ضد آخ و اوخ! رمانتیک فرانسوی بشمار می‌آورد. تا میانه قرن بیست در آثار: ژید، مان، و یونگر، نیز میتوان توصیف های زوال را شاهد بود. گرچه زولا یکی از مخالفان ادبیات زوال است، ما در آثارش شاهد پدیده زوال نیز هستیم. در زمان ما آثاری از: تراکل، موزیل، بروخ، هسه، بن و فاکنر، در رابطه با مقوله زوال نوشته شده اند. شهر ونیز در ایتالیا، دهها سال پایتخت اسطوره ای-زوالی این جریان ادبی-فرهنگی بود.

مارکسیست ها، ادبیات زوال را متهم نمودند که آنان با شعار بی طرفی هنری، به خلع سلاح فکری توده‌ها، دستکاری و مغزشویی آنان برای ادامه بقاء امپریالیسم می‌پردازند، چون آنان حتا ضد تمایلات دمکراتیک و سیاسی ادبیات ناتورالیستی نیز بودند، و هدف آنان بجای هومانیزم، تبلیغ نیهلیسم و جستجوی لذات شخصی در شرایط بحران بود. نفی وظایف اجتماعی ترقی خواهانه ادبیات، طرح مسائل شخصی بیمارگونه فردگرایانه، پناه به روانشناسی گرایی بورژواپی، قطع رابطه با ارثیه هومانیزم در ادبیات جهان، گوشه گیری شبه درویشی و جدایی از مردم، از دیگر انتقادهای ادبیات مسئول به "ادبیات زوال" بود. رسانه های جمعی و مدرن سرمایه داری گلوبال! غرب حتا در حال حاضر با ابزاری شبه رئالیستی می‌کوشند تا به اغتشاش فکری، اشاعه ترس، سرگرمی و حماقت مردم برای بقاء خطرناک خود بپردازند.

۵۶. ژاک دریدا، فیلسوف و معلم پرکار.

حرف‌های بیکران، محتوایی ناچیز! .
ژاک دریدا. (Jaques Derrida (1930 – 2004)

ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی رمانند نیچه یک متفکر شوک دهنده مینامند. گرچه او خود را هرمنوتیک نمیداند ولی میگفت که متون و نوشته ها باید مدام در تیررس تفسیر و تاویل خوانندگان باشند. دریدا یکی از نمایندگان مهم فلسفه پست مدرن است گرچه دارای افکاری غیرسیستماتیک بود. وی مخالف هرگونه ایسم بود و به رد ساختارگرایی فرانسوی پرداخت. او کوشید تا فلسفه سلختارگرایی را به پساساختارگرایی یا ساختارزدایی هدایت کند.

وی با انتقاد از فلسفه متافیزیک سنتی میگفت که نه حقیقتی مطلق، نه انسانی با ماهیت ثابت، و نه آخرین اصل هستی یا شناخت وجود دارد و عقل باید از ادعای خود برای پایه گذاری شناخت دست بردارد. در مرکز فلسفه دریدا تشخیص اختلاف و فرق وجود دارد. فلسفه در نظر او تفسیر و تاویل گوناگون مفاهیم و متون، چون وظیفه فلسفه تاکید روی احکام ثابت نیست، بلکه باید به تفسیر و شرح اختلافات بپردازد. و چون مفاهیم دارای معنی ثابت نیستند، متون را نیز نمیتوان با یقین ترجمه و تفسیر کرد. او منکر یک شناخت و تفسیر "کل و جامع" بود.

دریدا با اشاره به دو اندیشمند تاریخ یعنی عیسی یهودی و سقراط یونانی می گوید که بیان شفاهی، بر احکام ثابت و متون، برتری دارد. چون هر متنی دارای آثار و نشانه هایی است که باید شرح داده و تاویل شوند. وی سقراط و مسیح را دلیل آغاز فرهنگ هرمنوتیک در شرق و غرب میدانند. دریدا با اشاره به اینکه در فرهنگ غرب از زمان نوالیس تا دوره مدرن متافیزیک، نوستالژی اندیشمندان همیشه کشف کلیت در علوم بوده، خواهان تشخیص فرق است. در نظر او هر محفل فلسفی ضرورتاً یک اهمیت و معنی سیاسی دارد و ساختارگرایی آن نیز اقدامی است سیاسی.

بیوگرافی نویسان میگویند دلیل نظرات دریدا را باید در اوضاع زندگی او یافت و مدعی هستند که دریدا میان سنت یهودی، وطن عربی و زبان مادری فرانسوی در حال نوسان بود. او چون در الجزایر دنیا آمده بود، شاهد تحقیرات ضد یهودی و سیاست استعماری فرانسه در الجزایر بود. شعار تنوع و کثرت گرایی فرهنگی و فکری دریدا را ناشی از این وقایع میدانند، چون او مخالف تمرکز فرهنگی کشور مادر و عقل و منطق متافیزیک غربی است. فلسفه او را فرار از اینگونه اتوریته ها بحساب می آورند. گروهی دیگر به فلسفه دریدا صفت عرفان یهودی میدهند، چون دین و تفکر یهود حتا امروزه خود را علم تفسیر کتاب و متن تورات بشمار می آورد. وی با اشاره به فرهنگ جوان 2000 ساله غرب که در طول قرن بیست، به دو جنایت جنگ و قتل عام یهودیان پرداخت میگوید فرهنگ اروپایی خالق علمی شد که نوع خاص علم ساست، اقتصاد. و صنعت را ممکن ساخت و با تاکید روی فواید و ضررهای علم برای زندگی انسان، مینویسد که آن، صدسال پیش که در نقطه اوج خودبود از طرف نیچه در بحث ارزش علم، زیر سؤال رفت. او نیچه را یکی از معلمان اصلی خود میدید. دریدا افکار خود را زیر تاثیر دیالکتیک هگل، مارکسیسم و روانکاوی فروید و لاکان و آثار ادبی میدانست. علاقه او غیر از فلسفه و ادبیات، معماری و نقد ادبی نیز بود. امروزه تاثیر او غیر از ادبیات روی حوزه های دیگر فلسفه مانند ساختارگرایی، استتیک، اخلاق و انتقاد فرهنگی نیز مشاهده میشوند. کتاب (دانش نوشته شده ها) ی او در علوم سیاسی، جامعه شناسی و فرهنگ سیاسی نیز مورد توجه قرار گرفته.

ژاک دریدا در سال 1930 در الجزایر در خانواده ای یهودی دنیا آمد و در سال 2004 در پاریس درگذشت. وی غیر از دکترای افتخاری از آمریکا، جایزه آدرنو را نیز در آلمان دریافت نمود. اعلان وحدت او با آدرنو بدلیل رابطه هردو با والتر بنیامین است که از "تضادهای ممکن غیرممکن ها" سخن گفته بود. دریدا نه تنها خواهان یک سیستم دانشگاهی؛ باسیاست غیرمشروط، بلکه در راه دموکراسی بنیادین، و مسئولیت غیرمشروط، نیز آثاری از خود بجا گذاشت.

از جمله آثار او: دانش نوشته شده ها، متن و اختلاف نظر، صدا و پدیده، حد و مرز فلسفه، حقیقت در نقاشی، یکزبانی دیگران، مسیر هوسرل در تاریخ و شاهراه هندسه، متن و تشخیص فرق، مواضع، کارت پستالی از سقراط تا فروید و روز قیامت، برای بایگانی، روانکاوی را فراموش نکنیم، اوضاع روحی روانکاوی، یادداشتهای یک نابینا، مرگ رونالد بارت، در پیشگاه قانون، درسهای نیچه و سیاست خودی، مرگ در مرزهای حقیقت، پول جعلی، تعویق دموکراسی، دانشگاه غیرمشروط، پیرامون مهماندوستی، نیروی قانون، شب مارکس، سیاست رفاقت و دوستی، تاریخ متافیزیک از افلاتون تا لایبنیتس و هگل، از مقابل سقراطیان تا هایدگر، هستند.

بررسی آثار نیچه و هایدگر از جمله زمینه های مورد علاقه دریدا بودند. او به نقد ادبی آثار: افلاتون، مالارمه، جویس، پاول دمان، سلان، بودلر و آلن پو نیز پرداخت و نسبت به فوکو نظری منفی داشت و لی بعد از آنکه فوکو در سال 1980 برای آزادی او از زندان چکسلواکی کوشش نمود، از تیره گی رابطه شان کاسته شد. در پاسخ اتهام ساختارگرایی نیهلیستی به دریدا، گادامر یادآوری نمود که ساختارگرایی هایدگر نیز معنی و هدفی منفی نداشت.

۵۷. دیکنز، چرا کلاسیک، چرا خارجی؟

در طنزی از وطن، آمده که روزی یکی از نمایندگان مجلس گفت: آقا، من گرچه تمام رمانهای همینگوی را خوانده ام، چیزی نفهمیدم. تنها کتاب به درد بخور او بنظرم، خوشه های خشم، باشد. رئیس مجلس گفت: برادر، چرا خلط بحث می کنی؟ خوشه های خشم را که شکسپیر از روی دست فاکتر نوشته. نماینده مجلس با حق به جانبی گفت: بفرمائید! تازه آن کتاب را هم که کس دیگری برای جناب نوشته!.

برای قضاوت در باره دیکنز، نویسنده انگلیسی، بهتر است اشاره ای به زمان زندگی او بنماییم. آغاز فعالیت ادبی چارلز دیکنز در حدود 150 سال پیش، مصادف شد با حکومت سلطنتی ملکه ویکتوریا در کشور بریتانیا. امپراطوری پادشاهی انگلیس آن زمان توانست با کمک استثمار مستعمرهای فراوان جدید و قدیم خود در جهان، مواد اولیه و غذایی لازم را برای برآوردن ماشین سرمایه داری تازه نفس اش تهیه نماید. گرچه هنوز بیش از نیمی از جمعیت انگلیس بی سواد بودند یا در فقر مالی زندگی میکردند، ولی طبقات اشراف و بورژوازی جدید، وقت و سرمایه لازم برای مطالعه و خرید رمان و نشریات خبری را داشتند.

در آغاز حکومت ملکه ویکتوریا، ژانر رمان می رفت که ارزش و اهمیتی مانند نمایشنامه بین خوانندگان بیاید. در میان اروپاییها گویا، انگلیسیها را ملتی رمان خوان به حساب می آورند. سالهای حکومت ملکه ویکتوریا را میتوان دوره رونق رمان نامید. به روایتی در طول آن سالها بیش از 4000 رمان منتشر شدند. طبق دستوری دولتی و از بالا، رمان نویسان قرن 19 باید جوری می نوشتند که دختران دم بخت و زنان جوان اشراف و قشر متوسط مرفه، اجازه مطالعه آنها را داشته باشند و از راه بیراه نشوند، مثلاً طبقات مرفه از دیکنز میخواستند که غیر از انتقاد اجتماعی، نقش معلم اخلاق را نیز برای خوانندگان فراموش نکند. رمان میبایست غیر از اشاره به زیبایی و لذتها، مبلغ ارزشهای اخلاقی نیز باشد. در سال 1859 پزشکی درباری ادعا کرد که علت اشاعه فحشا بین بعضی از اشراف جامعه، بدلیل رونق و مطالعه رمانهای عشقی سرگرم کننده است. دیکنز هم فکر میکرد تضادهای اجتماعی را میتواند با کمک، توصیه انجام کارهای خیریه به طبقات حاکم، برطرف کند. رمانهای دیکنز معمولاً به اصول فکری و اعتقادی عصر ویکتوریایی امپراتوری جزایر بریتانیا اشاره میکنند.

در باره بیوگرافی چارلز دیکنز میتوان گفت که اودر سال 1812 در انگلیس بدنیا آمد و در سال 1870 در سن 52 سالگی درگذشت. پدرش مامور مالیاتی نیروی دریایی انگلیس بود که یکبار به دلیل بدهکاری به زندان افتاد. دیکنز مجبور شد در نوجوانی به علت فقر خانوادگی در کارگاههای کفاشی کار کند. در تمام آثار دیکنز خاطرات پررنج دوران کودکی او مطرح میشوند و اکثر قهرمانان رمانهایش کودکان هستند. دیکنز در آغاز کار نویسندگی، رمانهای خود را بصورت پاورقی در روزنامه های آن زمان منتشر میکرد، چون غالب مردم قادر به خرید کتاب نبودند.

مورخین ادبی، امروزه او را نویسنده ای میان جویس و شکسپیر در ادبیات انگلیس به شمار می آورند. او استاد رئالیسم و تجزیه و تحلیل حوادث ریزو کوچک در داستانسرایی است. دیکنز نماینده واقعگرایی انتقادی در ادبیات قرن 19 انگلیس نیز میباشد. او با کمک واقع گرایی گروتسک، روابط اجتماعی زمان خود را به نقد کشاند. در آثار او در طول سالهای مختلف، طنز جای خود را بتدریج به انتقاد اجتماعی جدی داد. او در آثارش نشان میدهد که رفتار و کردار و افکار افراد، وابسته به محیط اجتماعی و طبقاتی آنها میباشد. دیکنز با معیارهای اخلاقی سخت و جهانبینی انسانگرایانه خود به انتقاد اجتماعی از بورژوازی، اشراف و طبقه متوسط مرفه انگلیس پرداخت. او با تیزهوشی: ماده گرایی، جامعه طبقاتی، مسیحیت پوریتانی متعصب و فرهنگ بورژوازی زمان خود را به بحث کشاند. دیکنز با زیرکی اشاره میکند که زندگی زحمتکشان میتوانست بدون مسیحیت ارتجاعی، جالبتر باشد، گرچه عده ای او را امروزه نویسنده ای مذهبی و اخلاقگرا میدانند. منتقدین ادبی زمان او توصیه میکردند که رمان باید بین سرگرمی، انتقاد و اخلاق، تناسب و تعادلی برقرار کند، به این دلیل آثار او دارای دو جنبه سرگرم کننده و آموزشی بودند. در آثار دیکنز معمولاً مبارزه بین شهر و روستا، نیکی و بدی، بورژوازی غبغبی و کارگر رنجور، محسوس است. رمانهای دیکنز برخلاف سایر رمان نویسان همعصر او، از سادگی و عامه فهمی خاصی برخوردار بودند.

در طول بیش از یک قرن درباره دیکنز و آثارش قضاوتهای گوناگون و گاه متضادی گردیده. غیر از شکسپیر، در باره هیچ نویسنده انگلیسی مانند دیکنز، اینهمه کتاب و مقاله مختلف نوشته نشده. برای گروهی، او به اندازه کافی مذهبی و اخلاقی نیست و برای دسته ای دیگر، او بیش از حد مسیحی و اخلاقگراست، یا اینکه از او انتقاد میشود که اطلاعات مذهبی اش ناقص و اغلب نارسا هستند. به نظر گروه دیگری، دیکنز میخواست با کمک ادبیات، مسیحیت را اصلاح کند و اخلاق مذهبی را در جامعه اشاعه دهد. امروزه بانگاهی به عقب، میتوان گفت که اخلاقگرایی در رمانهای دیکنز بیش از هم عصران صاحب قلم او بود.

منتقدین چپ او را سنبل مبارزه مسئولانه ادبی برای برقراری عدالت اجتماعی و روشننگری در دوره حکومت سلطنت ویکتوریایی میدانند چون او در آثارش از روحانیت مسیحی و مقدس نمایی دروغین انتقاد میکند. مارکس او را نقطه تلاقی گروهی از نویسندگان قرن 19 میدانست که حقایق سیاسی و اجتماعی را بهتر و بیشتر از سیاستمداران، روزنامه نگاران و معلمان اخلاقی جامعه مطرح میکرد. در باره او میتوان گفت که دیکنز اخلاقگرا، برای انسان امروزی قرن بیست و یکم، حداقل در زمینه های اجتماعی، پیامی برای گفتن دارد.

از جمله آثار دیکنز: اولویر توپست، داود کوپرفیلد، سرودهای عید کریسمس، انتظارات بزرگ، همسایه های بعدی، دوست مشترک ما، و اوقات سخت هستند. رمان اولویر توپست، اولین کتابی است پیرامون فقر آن زمان در انگلیس، او در این کتاب اشاره به طبقه بورژوازی سنگدل بی روح میکند که با پرولتاریای رنجور، ضعیف و لاغر، درگیر شده. انتقاد از سیستم آموزش و پرورش نیز در آنجا مشهود است. رمان داود کوپرفیلد، کتابی است اجتماعی، روانشناسانه و اتوبیوگرافیک. دیکنز به حرص و آز و

دورنگی حاکمان در این کتاب اشاره میکند که همچون پول بر جامعه حکومت میکنند . کتاب سرودهای عید کریسمس او را ، جانبدار فلسفه انساندوستانه هومانستی به شمار می آورند . شواهدی نشان میدهند که در طول تاریخ ادبیات ، مواردی پیش آمده که نویسنده ای در خارج از وطن خود ، بیشتر خواننده و علاقمند داشته تا در کشورش . لردایرون ، اسکار وایلد ، برنارد شاو و عده ای دیگر از این قبیل نویسندگان هستند .

نظریه پردازی بنام آرتولد میگفت : ادبیات یعنی انتقاد از زندگی . تولستوی مینویسد ، اولین شرط نویسندگی، عشق بیکران اهل قلم به قهرمان داستان است ، دیکنز را میتوان از این جمله رمان نویسان دانست . عده ای هم ، دیکنز را به اغراق ، اسطوره سرا میدانند تا رمان نویس، یعنی او را آخرین اسطوره سرای تاریخ ادبیات غرب بشمار می آورند . نویسندگان مشهوری چون : آلن پو ، جیمز جویس ، برنارد شاو ، ویرجینیا ولف ، الیوت ، و جرج ارول در طول فعالیت خود به بررسی آثار دیکنز پرداختند . در میان ادیبان روس ، تولستوی ، گوگول و داستایوسکی خود را شاگرد دیکنز و آثارش میدانستند . کافکا میگفت : درآغازکار، هدفم این بود که روزی بتوانم رمانی مانند دیکنز بنویسم . آندره ژید اشاره میکند که خواندن آثار دیکنز آدم را بیاد روز قیامت و آزادی نجات یافته گان و محاکمه لعنت شدگان می اندازد . الیوت می نویسد : شخصیت های رمانش ، هنرمندان شاعرانه ای هستند مانند قهرمانان آثار دانتو و شکسپیر . تنها يك جمله از آنها یا در باره آنها ، کافی است که خواننده ، قهرمان داستان را بطور زنده نزد خود مجسم کند .

۵۸. پیام روشنگری دیدرو به دانشنامه ایرانیکا! .

250 سال تاخیر در دانشنامه نویسی ؟.

از این تیپ آدم ها کم داریم !.

Denis Diderot (1713-1784)

دنیس دیدرو.

گروهی ازدانشجویان سابق و اخراجی، در روزهای آغاز بهار، روی سبزه کنار جویباری نشسته اند؛ رخساره پیرامون تهیه دانشنامه ایرانیکا درآمریکا، صحبت میکند. زلیخا میپرسد مگر درزمان سلطنت و حکومت فعلی، دانشنامه ای نوشته نشده بود؛ ملیون چرا این کار را بدون دخالت دولتها انجام ندادند؟ ویس باعصبانی پاسخ میدهد، این شاه، که نه مذهبی بود و نه چپ، حداقل میبایست قدری ملی گرا میبود و کوششی دراین راه برای اینگونه پروژههای فرهنگی می نمود. لیلی به نقل از حزب طرازنویین میگوید، شاه و حکومت سلطنت، از نظر سیاسی، نظامی بودند،- از نظر اقتصادی ،مونتازکار نفتی، -و از نظر فرهنگی، بوروکراتیک قبیله ای . ناهید بازبانی مشکوک میگوید، شاید هویدا می بایست برای فرهنگ ایران زمین! کاری میکرد. رخساره جواب میدهد که لابد ساواک، نصیری، و یا حتی آمریکایی ها نمی گذاشتند . زلیخا می پرسد، اصلا امکان تهیه يك دانشنامه چند جلدی و چند هزار صفه ای در خارج از کشور مادر، ممکن است ؟ . ویس با زبانی دوپهلو ادامه میدهد؛ تازه نیرو و بودجه لازم آن از کجا می آید؟

250 سال پیش از همت ایرانیان برای تهیه يك دایرت المعارف همه جانبه، در فرانسه به کوشش دیدرو ، ادیب و فیلسوف عهد روشنگری، يك دانشنامه 35 جلدی و 23135 صفحه ای منتشرگردید. آن دارای 5000 مقاله بقلم 160 دانشمند، نویسنده، و پیشه ور بود، که نخستین بار با تیراژی 3000 جلدی منتشر گردید. این دانشنامه، بزرگترین اثرمنتشرشده عصرروشنگری قرن 18 اروپاست.اعضای نویسنده دانشنامه، نیروی حرکت مهم روشنگری پیش ازانقلاب فرانسه بودند. این کتاب رامروزه یادبودی ازفرهنگ بشریت بحساب می آورند.

دیدرو همکار دایرت المعارف ازچهرههای اصلی تشکیل آن و یکی ازنوابغ زمان خود بود. او فرزند يك آهنگر چاقوساز بود که باقلبی درخشان و مغزی شورانگیز، نظم ارتجاعی فئودال-سلطنتی را به لرزه درآورد و بدلیل افکار وعقاید روشنگرانه ماتریالیستی و استتیک اش، سه ماه به زندان رفت؛ ولی بایدپرسید کدام يك از روشنگران مهم آنزمان به زندان نیفتادند؟! او نه تنها نویسنده ای سیاسی بلکه یکی ازفیلسوفان عصرروشنگری است که پخش وسیع دانش،هدف زندگی روشنگرانه اش بود. دیدرو، پیشتاز ایدئولوژیک انقلاب فرانسه، مدام میان فلسفه و ادبیات درحال آکروبات بود. او یکی از آزاداندیشان زمان خود بود که میخواست باکمک نیروی دینامیک روشنفکری روشنگرانه از طریق نشر دانشنامه به تشکیل نیروی سیاسی کمک نماید. دردو جلد این کتاب بیش از 3000 مقاله از او وجود دارد . افراد روشنگر دانشنامه ، آنزمان پایه های فکری انقلاب فرانسه را ریختند.

دیدرو تحت تاثیر دایرت المعارف نویسی انگلیس پیش ازخود، مسئول بخش ادبیات ، هنر و فلسفه دانشنامه را بعهده گرفت . وی در جوانی علاقه خاصی به ریاضیات و فلسفه انگلیس داشت . افشاگریهای او پیرامون دولت و کلیسا، بارها موجب تعقیب و سانسور آثارش شدند. غالب اهل قلم ماتریالیست و آتیه ایست جنبش دایرت المعارفی آنزمان به زندان افتادند. دیدرو فلسفه را خانه عقل نامید و میگفت که انسان میتواند اخلاقرا باشد بدون آنکه مذهبی شود و برعکس!؛ یعنی انسان میتواند بی اخلاق باشد، گرچه آدمی ظاهرا مذهبی است . وی میگفت که باید علوم تجربی را به خدمت عمل اجتماعی درآورد. وی خواهان دولت و نظامی بود که انسان درآن آزاد و درستکار باشد. وی

با اشاره به افکار سیاسی و دینی حاکم میگفت، نه اتوریته دولتی و دینی، بلکه عقل انسان باید در زندگی وی نقشی داشته باشند. جهان بینی دیدرو ریشه ای ماتریالیستی و زیباشناسانه داشت. او با آگاهی نبوغ آمیز خود به مبارزه با ایده آلیسم ذهنی، شخصی پرداخت و فلسفه متافیزیک حاکم را فلسفه ای ایده آلیستی، خیالی، جنجالی، فرضی و غیر علمی شمرد. او چون به تفسیر طبیعت از موضع استتیک و ماتریالیستی پرداخت، افکار فلسفی اش را آته ایستی شمردند.

ادبیات زمان دیدرو، ادبیات ایده ها و اجتماعی بود. وی کوشید به تئوریزه نمودن یک علم زیباشناسانه واقعگرای طبیعتگرایانه بپردازد. او غیر از آثار فلسفی، در تطابق با وقایع و نیازهای عصر روشنگری، آثاری ادبی سیاسی و زیباشناسانه نیز منتشر نمود، گرچه گاهی آثار او به دلیل فرم جدید یا محتوای پیچیده شان، فقط در میان روشنفکران خوانندگانی داشتند. نظریه های زیباشناسانه و هنری او چهارچوبی واقعگرایانه داشتند. آثار او پیرامون نقد هنر مدرن، نخستین بار به شکل ژانری ادبی و جدید شناخته شدند. دیدرو بعنوان نمایشنامه نویس نیز فعال بود. او بنیادگذار مدرن یک درام مترقی شهروندی است. تاثیرات نسلهای بعد، نه از عمل نمایشی او بلکه از نظریه های اش پیرامون تاثیرات درسهایی فراوانی آموخت. او را امروزه یکی از تئوریسین های درام زمان خود بشمار می آورند. رمان مدرن فرانسه، رمان طنز و عجایب، خود را مدیون نظرات دیدرو میدانند. وی در زمینه تئوری ادبیات، شعر، نقاشی و هنرپیشگی نیز آثاری از خود بجا گذاشت. سبک رمان نویسی دیدرو، خود تحت تاثیر سبک رمان نویس انگلیسی، ریچاردسن بود.

گرچه منتسکیو، ولتر و روسو، از جمله نویسندگان دانشنامه بودند ولی مقالات دورانساز فلسفه و هنر را دیدرو مینوشت. در آلمان، غیر از گوته، شیلر و هگل، لسینگ، یکی از روشنگران زمان خود، زیر تاثیر دیدرو بود. برشت، یکی از مارکسیست های دیالکتیکی، دیالوگهای خود را تحت تاثیر دیالوگهای بیشمار آثار دیدرو نوشت. مخالفین انقلاب فرانسه، قرنهایست که دائرت المعارف نویسان را مسئول انقلاب و حوادث اصلی عصر جدید بحساب می آورند!

سه زمینه مهم مطالب دانشنامه فرانسه: علم، هنر، و فن و پیشه بود. دیدرو از خود آثاری شامل: مقالات فلسفی، رمان، درام، دیالوگ، طنز، نامه، زیباشناسی، تئوری ادبی، نقد هنر، و مطالب سیاسی آموزشی، بجا گذاشت. در غالب آثارش خواننده شاهد دیالوگهای فلسفی است. مجموعه آثار 4 جلدی دیدرو در سال 1966 منتشر شدند. از دیگر آثار او: رویای المبرت، راهبه، افکار فلسفی، تاریخ مستعمرها، نامه ای پیرامون نابینایی برای بینایان، درباره نقاشی، پدرخانگی، زیبایی، پسر طبیعی، معلق ها، شعر دراماتیک، تاریخ 2 بخشی هند، یعقوب خرافاتی قدری و اربابش، هستند.

دنیس دیدرو بین سالهای 1713-1784 در فرانسه زندگی نمود. وی گرچه در دانشگاه حقوق و الهیات خوانده بود ولی علاقه خاصی به مطالعه، زبان، ادبیات، فلسفه و ریاضیات نیز داشت. او از سال 1763 بدلیل مشهوریت، با کاترین دوم، ملکه و تزار روس رابطه مکاتباتی داشت و حین سفری به روسیه کوشید تا نظام مدارس و دانشگاههای روسیه را اصلاح نماید. کاترین دوم آلمان کتابخانه خصوصی دیدرو را به هزینه گرانی، پیش خرید نمود.

با کمک آثار دیدرو جنبش روشنگری دانشنامه ای سرانجام بر ماتریالیسم مکانیکی فرانسه غالب آمد گرچه مورخین چپ مدعی هستند که او در تئوری اجتماعی نتوانست بر ایده آلیسم حاکم پیروز گردد. دیدرو ماده مستعد و چندبعدی را ریشه تمام پدیدههای طبیعی، و مقدمه شناخت میدانست. عناصر مهم فلسفه استتیک و ماده گرایانه دیدرو، جریان دینامیک ماده گرایی مکانیکی را سرانجام پشت سر گذاشت. دیدرو متوجه شد که در اثر رابطه متغیر دیالکتیکی میان جنبه های عقلی و تجربی، شناخت بوجود می آید. گیرنده گان پیام دانشنامه عصر روشنگری، انسان خردمند و روشنفکر اصیل بودند.

۵۹. خانم لسینگ متولد کرمانشاه برنده نوبل (مقاله قدیمی بنده!).

(? - 1919) Doris Lessing

نام: دوریس لسینگ؛ نام واقعی: خانم دوریس مای تایلر
محل تولد: کرمانشاه، چون پدرش در سال 1919 مدیر بانک در آنجا و از مامورین استعماری انگلیس در آفریقا بود.

ملیت: انگلیسی

عجیب ترین اثر: کتاب راهنمایی برای ورود به جهنم!

اتهام: خروج از حزب کمونیست کشور تحت استعمار، یعنی رودزیا و همکاری با سوسیال دمکراتهای کشور آلمان مستعمره، یعنی کشور زیمبابوه

جرم دیگر: سه بار ازدواج، 2 بار طلاق، و هربار بعد از چهار سال زناشویی.

فعالیت فرهنگی: جای اومیان سیمین دوبوار از نظر فمینیستی - و نادیا گورده مایر به جهت فعالیتهای ضد نژادپرستی، است

سابقه سیاسی: خروج از حزب کمونیست بدلیل اعتراض به اشغال مجارستان در سال 1956 از طریق شوروی

تغییر ایدئولوژیک: در جوانی کمونیست، در میانه سالی هوادار سوسیال دمکراسی، و در کهنسالی علاقه به صوفی گرایی اسلامی.

نام مستعار: خانه سامرز

زندگی‌نامه : 5 سال اقامت در ایران، 24 سال زندگی در کشورهای آفریقایی، و از سال 1949 تاکنون مقیم لندن از جمله آثار او: 20 رمان، چند مجموعه داستان کوتاه، دهها شعر، نمایشنامه، مقاله، گزارش و 2 اتوبیوگرافی. رمان 5 جلدی آموزشی-تربیتی "فرزندان خشونت" او شامل: یک ازدواج اجباری، نشانه طوفان، محاصره، مارتا کواست، و شهر چهار دروازه می باشد.

از جمله دیگر رمان های وی: تراژدی آفریقایی، دفترچه طلایی یادداشتهای روزانه، یک مرد و دو زن، قدمهایی در سایه، مارتا و دان، بن در جهان، موج توفان، بازی با پلنگ، چادری در آرگو، زنی تروریست، پنجمین فرزند، بازهم عشق، و تابستان قبل از غروب، هستند.

دو اثر مشهور دیگر وی: تراژدی آفریقایی، و دفترچه طلایی یادداشتهای روزانه، هستند.

مسیر ادبی: در جوانی به سبک رئالیسم انتقادی، در میانه سالی در سبک خیالی-شبه علمی، و در کهنسالی به روش روانشناسی، و سرانجام بازگشت مجدد به رئالیسم اجتماعی.

مشهوریت: به سبب خلق آثاری درمبارزه با: تبعیض نژادی و نابرابری زن و مرد، و خطر احتمال جنگ جهانی اتمی.

انتقاد اخلاقرایان: به دلیل عشقی و اروتیک بودن آثار روانشناسانه او در سالهای اخیر.

عکس العمل: مخالفت با آنهایی که او را فقط در چهارچوب فمینیستی و ایدئولوژیک تصاحب کرده و جنبه های ادبی و زیباشناسی آثارش را با تکیه بر تحقیقات دانشگاهی دست دوم و نقدهای ادبی، به فراموشی می سپارند.

پایان: سرانجام او موقتا مبارزه در راه صلح و پیشگیری از جنگ اتمی را مهمتر از مبارزات فمینیستی و طبقاتی دانست.

اکنون: جنبش زنان فمینیست آثار او را نه تنها دفاع از حقوق عادلانه زنان، بلکه کوششی برای آموزش و تربیت انسان نوین بشمار می آورد.

۶۰. همدردی با داستایوسکی.

منتقدین ادبی دوستدار - ایسم - صدویست سال بعد از مرگ داستایوسکی غیر از روش رئالیسم انتقادی جنبه هایی از مشخصات ژانرهای: سمبولیک - اکسپرسیونیست - سوررئالیسم - اگزیستانسیالیسم و رمانتیسم را نیز در آثار او کشف نموده اند. داستایوسکی در نامه ای در سال 1849 - بعد از لغو حکم اعدامش - به برادر خود می نویسد:

امروز بیست و دوم دسامبر مدت بیست دقیقه مارا در سرمای بیست و یک درجه زیر صفر در دو گروه سه نفره به جرم قصد راه انداختن یک چاپخانه! مخفی و زیرزمینی در مرکز شهر در میان ازدهام مردم تماشاچی برای اعدام پای چوبه دار نگه داشتند. در حالیکه گوشها و انگشتان پاهایمان از سرما یخ زده بودند. بیش از ده کیلو زنجیر آهنین نیز به پاهایمان بسته بودند. ابتدا حکم اعدام مارا قرائت کردند سپس آخوندی از کلیسای شهر صلیبی را برای زدودن گناهان! و بوسیدن جلومان آورد و برای خاکسپاری بعد از اعدام لباس سفید کفن ماندنی تمنان کردند. یک دقیقه مانده به اجرای حکم اعدام گروه اول من با دو هم سرنوشتم: رفیق پلاشچو و برادر دورج که در دو طرف ام در زنجیر بودند روبوسی کردم. در این حین و بین پیام جدیدی از طرف دربار رسید و حکم اعدام را تبدیل به حبس ابد در سبیره به صورت زیر اعلام کردند: والامقام تزار الکساندر اول فرزند تزار کبیر پتر دوم و نوه خدایگان نیکلای سوم به شما زندگی دوباره ای می بخشد. یکی از افراد گروه اول در آن لحظه جنون گرفت و دیوانه شد. زنی از میان تماشاچیان به سبب همدردی کتاب انجیلی به من هدیه داد که آنرا بعنوان تنها کتاب مجاز به اردوگاههای خلافاکاران در سبیره همراه خود خواهم برد.

- من نویسنده این مطلب هم سالها هر وقت اسم داستایوسکی را در جایی می شنیدم به یاد گاری چرخدار کتابفروشی سیاری می افتادم که در حوالی خیابان استانبول و یا روبروی پارک شهر اغلب در کنار گاریهای لبو - سیرابی و باقلا فروش در پایتخت مملکت شاهد بودم. در روی آن گاری رمانهای قطور داستایوسکی از جمله: برادران کارامازوف - جنایات و مکافات - دیوانه - قمارباز و غیره را بصورت کیلویی و خیلی ارزان به معرض فروش می گذاشتند. بیشتر آنها چنان ارزان و قطور بودند که بقول همکلاسیها میشد از آنها بعنوان متکا و بالشت استفاده کرد. آن روزها فکر میکردم شاید چون رمانهای خارجی بد ترجمه شده یا نقص چاپی دارند یا چون حاوی اسامی بیشمار خارجی هستند کسی حاضر به خرید آنها در کتابفروشی های شهر ده میلیونی پایتخت نیست و بدین علت آنها را روی گاری سیار آنگونه توهین آمیز بصورت کیلویی برای فروش عرضه میکردند. از دیگر کتابهای روی کاری که در خاطر من مانده: کتاب حسین کرد شبستری - سندباد بحری - سه قطره خون - مرحوم هدایت و ما الاغهای عزیز نسین - هستند.

امروزه میدانم که داستایوسکی در سالهای 1821-1881 میلادی در روسیه آنزمان زندگی نمود. او نه تنها استاد فن رمان نو در قرن نوزدهم اروپاست بلکه از بزرگان ادبیات جهان در کنار بالزاک در مکتب ادبی رئالیسم انتقادی است. او تاثیر زیادی روی ادبیات ملی کشورهای مختلف جهان در زمینه رمان برجای گذاشت. داستایوسکی در جوانی به محافل انقلابی زمان خود از جمله به محافل سوسیالیست های تخیلی و آنارشینیستی پیوست تا از نظرات آزادیخواهانه و عدالتجویانه دفاع کند ولی بعدها دستگیر ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد در سبیره محکوم گردید. در زندان او به بیماری صرع نیز مبتلا شد. او بعد از ده سال از زندان آزاد شد و زمانی که به شهر و ولایت خود بازگشت بجای

سوسیالیسم و جمهوریخواهی پیشین مبلغ مسیحیت و ناسیونالیسم اسلاوگرا کردید. به گفته شاهدین در طول ده سال اسارت او چهار سال در غل و زنجیر آهنین بود. مورخین ادبیات جهان، چهارغول و نابغه ادبیات شرق اروپا یعنی: گوگل-تورگنیف-داستایوسکی-و تولستوی رادرمقابل چهار استاد ادبیات غرب اروپا یعنی: دانتیه-شکسپیر-سروانتس- و گوته قرار میدهند. آنها میگویند اگر دانتیه جهنم آتشین رادر رویا دید، داستایوسکی آنرا شخصا دریخ و سرمای سبیره تجربه کرد. اگر دانتیه با ارواح گناهکاران در عالم برزخ ملاقات کرد، داستایوسکی بامحکومین این جهانی همدم شد. رمیزف، منتقد ادبی و اسلامشناس مینویسد: داستایوسکی یعنی روسیه، و روسیه یعنی داستایوسکی. تاکنون هیچ نویسنده ای نتوانسته مانند او روانشناسی انسان رادر جامعه ای خشن و غیرعادلانه این چنین تجزیه و تحلیل کند. اوروچ و روان انسان رادر شرایط مختلف و در مقابل عوامل اجتماعی و غرایز شخصی بررسی کرد. از زبان یکی از قهرمانانش مینویسد: نباید خوشبختی خود را بر اساس بدبختی دیگران سوار کرد. او منتقد جدی آنزمان جامعه سرمایه داری و مالک الرعیایی تزاری است.

داستایوسکی همچون گارسیا مارکز، نویسنده آمریکای لاتین زمان حال، شور و شوق آتشین روزنامه نگاری را با توانایی شرح و توصیف روانشناسانه و واقعگراییانه يك رمان نویس درهم آمیخت. فروید میگوید، او بزرگترین رمان نویس تاریخ است و کامو مدعی است که قهرمان های آثار داستایوسکی همچون خود او جویای معنی و هدفی در زندگی این جهانی هستند. در آخرین رمان ناتمام او، یعنی در کتاب "برادران کارامازوف"، میتوان جستجوگری، تضاد و اغتشاشات جهانی داستایوسکی را مشاهده نمود. صاحب نظران او را نویسنده ای اجتماعی و مسئول میدانند چون او به مسایل زمان و جامعه خود از جمله: تاریخ، سیاست، فلسفه، دین و هنر پرداخت. سالها در شوروی سابق به دلیل مطرح کردن مسایل مذهبی و ملی گرایی پان اسلاویستی به آثارش به دیده منفی می نگریستند. لنین گویا درباره او گفته بود، حیف از اینهمه نبوغ که به موضوعات ناخوشایند و کریه آور میپردازد، گرچه او در رمان برادران کارامازوف مبلغ اندیشه های انسانگراییانه است. توماس مان نویسنده آلمانی و برنده جایزه نوبل میگوید، این نویسنده به صلیب کشیده شده، طنز و شوخ طبعی خود را هیچگاه کنار نگذاشت. داستایوسکی در جوانی به تقلید از پوشکین و شیلر به نمایشنامه نویسی پرداخت. موضوعات آثارش معمولا مفولاتی ابدی و مستقل از زمان، مانند: عدالت-آزادی-عشق-ایمان-بیماری-مرگ-ازدواج-خودکشی-خیانت- مبارزه-قماربازی و غیره هستند. او گوگل، لرمانتوف، ولتیر، روسو، بالزاک، و دیکنز را از آموزگاران خود میداند.

۶۱- داستانسرایی یا جلسه بحث روشنفکری؟

از نبوغ هنری تا جنون ایدئولوژیک!
داستایوسکی، شکسپیر ژانر رمان؟
Dostojewski . Fjodor (1821 – 1881)

" به داستان اعتقاد داشته باش و نه به داستان نویس! همه ما به نوعی نیهیلیست هستیم، پیش از آنکه قصد رمان نویسی داشته باشی، رمانهای داستایوسکی و بالزاک را دقیق بخوان!". ابتدا حکم اعدام، سپس تغییر آن به حبس ابد، هشت ماه سلول انفرادی، و سرانجام 10 سال حبس و کار اجباری در میان جنایتکاران و زندانیان غیرسیاسی، موجب شد که داستایوسکی، نویسنده روس و یکی از نویسندگان رئالیسم انتقادی ادبیات جهان، نه تنها به نیهیلیسم اجتماعی برسد، بلکه با شخصیت های گوناگونی از انسانیت آشنا گردد و شاهد دوئالیسم و ثنویت روانی و رفتاری انسان در آن شرایط سخت و حیوانی گردد. او بعد از بازگشت از بازداشتگاههای سبیره، چنان از نظر روانی خورده شده بود که امید به هرگونه انقلاب اجتماعی را از دست داد و بعد بجای سوسیالیسم آتیه ایستی پیشین خود، به مسیحیت ناسیونالیستی روس پناه برد.

میخائیل باختین می نویسد که در رمانهای قطور داستایوسکی، همچون جلسات بحث روشنفکران، چند صدایی ایدئولوژیک حاکم است، چون در آنها گاهی: سوسیالیستها، اوتوپیستها، آنارشیسستها، انقلابیون، دمکراتها، اصلاحگرایان، مذهبیون، غرب گرایان، آتیه ایستها، زیباگرایان، رمانتیکها، عمل گرایان، و غیره، با روشی دیالکتیکی، با هم به بحث و جدل می پردازند. امروزه ادعا میشود که منظور داستایوسکی در این رمانها، تبلیغ يك نظر یا جهانی نیست، بلکه او میخواهد هنر را با کمک طرح تضاد و تناقض های بحث به پیش ببرد. او با کمک: جهانی نیست، سیستم های منطقی، اعترافات دینی، آموزشهای فلسفی، و درسهای روانشناسی، بحث های شورانگیزی پیرامون: دولت، کلیسا، آزادی، عدالت، خدا، شیطان، نیکی، پلیدی، و غیره را آغاز میکند تا از شك خواننده به آتیه ایسم نیهیلیستی برسد. داستایوسکی بعدها اعتراف نمود که با بحث اینگونه مطالب شبه مذهبی، بیشتر به آتیه ایسم و شکاکتی رسید تا به شناخت خدا و مسیحیت. امروزه صحت غالب ایدههای طرح شده او، پرسش برانگیز است، چون برای او همیشه تاثیر هنری مهم بوده است.

داستایوسکی، خود در دهه چهل قرن 19 زیر تاثیر ایدههای سوسیالیسم تخیلی و دمکراتیک بلینسکی به محفل سوسیالیستهای تخیلی پتروشفسکی پیوست. آنها خود نیز زیر تاثیر اوتوپیست های

فرانسوی بودند. داستایوسکی بعد از بازگشت و آزادی، به مخالفت با دموکراتهای انقلابی مانند چرنیشفسکی پرداخت.

اوپون آثارش را زیر فشار مالی و کمبود وقت برای مطبوعات و با پاره ای ناشرین سودطلب می نوشت، غالب رمانهایش از نظر ساختاری دارای بی نظمی و هرج و مرج هستند و معمولاً آغاز و میانه رمان جالب، ولی پایان آن، ناموفق است. رئالیسم مسئول در آثار او گاهی تا مرز خیالپردازی پیش میرود و با رمانتیسیم همزاد میشود. اوخالق آثاری اتوبیوگرافیک و روانشناسانه است که تراژدی را به روایت می آورند و ادبیات فاجعه میشوند، چون معمولاً قهرمان داستان یا خودکشی میکند و یا رقیبی را از پا در می آورد.

در آثار او نه تنها مناظر زیبای طبیعت و روستاها، بلکه کوچه و خیابان غمگین فقرزده شهرها - و نه قهرمان پهلوان و زیبا، بلکه داغان و تحقیرشده گان اجتماعی و اخلاقی، به خواننده معرفی میشوند. او میکوشد با کمک دیالوگ و مونولوگ افراد در داستان، خواننده زمان خود را با موضوعات روز جامعه و زمان اش آشنا نماید.

وی در جایی میگوید که انسانهایی که بیمار اجتماعی گردند، دیگر قادر به درک حقایق و واقعیات اطراف خود نیز نیستند؛ انسانهایی که بدلیل شرایط اجتماعی و رذالت، سادیستی و یا مازوخیستی شده باشند. شرح و وصف روانشناسانه انسان در آثار او، امروزه مورد تایید روانشناسی مدرن نیز است.

از جمله مشهورترین آثار داستایوسکی: جنایات و مکافات، برادران کارامازوف، ابله، آدمهای فقیر، توهین و تحقیرشده گان، یادداشتهای خانه اموات، غولها، جوان، و یادداشتهای زیرزمینی، هستند.

داستایوسکی از نوجوانی تصمیم گرفت تا رمانهایی برای ابدیت و بشریت بنویسد و گرچه در هنر نویسندگی او شاگرد گوگول است ولی در سبایی از: شیلر، بالزاک، هوگو، ولتر، سروانتس، و پوشکین نیز آموخت و ناتورالیستها، اکسپرسیونیستها، و اگزیستانسیالیستها، را بعدها تحت تعثیر خود قرار داد. و غیر از گورکی، او ادبیات، فلسفه، و الهیات قرن 19 و 20 اروپا را زیر تعثیر آثار خود قرار داد. ولی برای چخوف و نابوکف او نه تنها یک هنرمند بلکه یک پیامبر متظاهر است.

در زمان استالین و لنین او را نویسنده مرتجع بحساب می آوردند که تبلیغ دین و سلطنت میکند ولی بعدها منتقدین چپ به ستودن مخالفت و اعتراض شورانگیز او با بی عدالتی اجتماعی در سرمایه داری پرداختند و اشاره نمودند که داستایوسکی گرچه مخالف کوششهای انقلابی بود ولی منتقد نظم بورژوازی سرمایه داری نیز ماند، او هجونویسی است که عاشق طرح تضاد و تناقض های شخصیت انسان و وضعیت اجتماعی بود، گرچه راه نجات بشر را، خودسازی فردی اخلاقی میدانست.

داستایوسکی پیرامون مقدس نمایی دروغین نوشت که بعد از مرگ همه شما، لاشه هایتان بعد از یکروز بوی گند خواهد داد و روی قبرتان مانند مزار گناهکاران، علف های هرز خواهد روئید. دوئالیسم شخصیت انسان را در آنجا میدید که گناهکار نیز میتواند فردی مقدس و عارف شود- و انسان مقدس ممکن است در شرایطی خاص، ابلیس گردد. او با انسانهایی در بازداشتگاه آشنا شد که صفات الهی و شیطانی همزمان در آنان وحدت داشت. او از جامعه ای میگوید که عشق از طریق خشونت، خفه - و زیبایی از طرف باندهای قدرت، زنجیر گردیده، و به افشای تنفر مردان از زنان میپردازد و دلیل این تنفر را ترس آنان معرفی میکند. مخالفین داستایوسکی، بدلیل تنفر او از: یهودیان، دموکراسی، و آمریکا، او را مرتجع پرهیزکار نامیدند.

۶۲. داستایوسکی-، یکی از توانین زندانهای تزاری؟

Dostojewski, Fjodor (1821 – 1881)

داستایوسکی، نویسنده روس، یکی از مهمترین رمان نویسان ادبیات جهانی است. آثار او حاوی زندگی و مشاهداتش در اردوگاههای کار اجباری سیبری تزاری هستند. او در رمانهایش از تجربیات شخصی خود استفاده می نماید. حکم اعدام و سالها زندان و بازداشت و تبعید، موجب شدند که او از آتیه ایسم آنارشستی نخستین خود بسوی یک مسیحیت سنتی، گرایش یابد. دوران اسارت به او آموخت که چگونه درنده صفتی و فرشته منشی در روح مخفی آدمی درهمسایگی تنگاتنگ با همدیگر قرار دارند. غالب رمانهای او را میتوان گزارش ادبی از فراز و فرود شخصیت انسان اسیر زندانی بشمار آورد. توصیف روانشناسی زندانیان سیاسی و مجرمین معمولی در آثار او نقش مهمی دارند. او نشان میدهد که چگونه میان گروهی از زندانیان روشنفکروسایر خلافاکاران اجتماعی در شرایط زندان، بیگانگی و اختلاف پیش می آید و چرا محکومین خلافاکار، روشنفکران سیاسی را قبول ندارند. در بعضی دیگر از رمانهایش او به انتقاد از نظریه اجتماعی-آته ایستی مد روز آن زمان میپردازد. بی دلیل نیست که او را یکی از انقلابیون بریده در ادبیات نیز می نامند. مبارزه بامشی چریکی سازمان خلقیون از طریق ادبی، یکی دیگر از اهداف پیشیمانی او در شرایط زندان بود؛ به این دلیل بعد از شکست انقلاب 1905 پاره ای از آثار او سلاحی برای مبارزه با: ماتریالیسم، انقلاب، و سوسیالیسم شدند. او بعد از توبه، مبارزه با خط مشی چریکهای آنارشست را، از جمله وظایف شهروندی خود بحساب می آورد.

رمانهای خالی از طنز، و رئالیسم روانشناسانه او، مخلوطی از رمانتیک و رئالیسم هستند. در آثار او مناظر زیبا، و قهرمانان جذاب زن و مرد، بلکه خیابان اصلی و کوچه های شهرهای بزرگ "توسری خورده" و انسانهای فلک زده، تحقیر و توهین شده، نقش مکان و شخصیت های ادبی را بعهده دارند، یا انسانهایی که از نظر اخلاقی و اجتماعی مورد تحقیر قرار گرفته اند. آن زمان بیچاره گی شهرهای بزرگ را نشان

دادن، از جمله مسائل روز جامعه بود. اومیگفت که در درونج انسانها، میتواند تنها دلیل آگاهی آنان باشد. بعدها رمانهای روانشناسانه او روی مکاتب ادبی: ناتورالیسم، اکسپرسیونیسم، و اگزیستانسیالیسم تاثیر مهمی گذاشتند. سمبولیستها او را یکی از آموزگاران خود بشمار می آوردند. داستایوسکی گاهی از زبان قهرمانانش، یک اتویی ناسیونالیستی را مطرح میکرد، و برای شرح و توصیف واقعیات، گاهی از مکتب ناتورالیسم کمک میگرفت.

داستایوسکی، غیر از بالزاک و دیکنز، تحت تاثیر سبک ادبی: گوگول، شیلر، هوگو، گئورگ زند، ولتیر، سروانتس و پوشکین نیز بود. او در آثار پوشکین، منبعی برای یک آشتی ملی بین جریانات روشنفکری رامیدید. در سخنرانی مراسم خاکسپاری پوشکین، داستایوسکی از تمام جریانات سیاسی؛ آنزمان دشمن هم در فضای فکری روسیه، دعوت به آشتی نمود. بلینسکی، منتقد معروف آنزمان، نخستین آثار داستایوسکی را کوششی برای ادبیات اجتماعی-انتقادی نامید. بلینسکی در داستایوسکی، یک گوگل جدید را میدید. هر تن هم بعد از آشنایی با داستایوسکی در لندن، گفته بود که او یک انسان جالب، ولی ساده لوح، بدون اعتماد به نفس بخود، با ایمانی شورانگیز به مردم عامیانه؛ یعنی یک "موشیک" نابغه است. نیچه نیز مینویسد که او تنها روانشناسی است که به وی چیزی آموخته است. داستایوسکی غیر از تاثیر مستقیم روی گورکی، روی فلسفه، الاهیات، و ادبیات اروپایی قرون 19 و 20 نیز تاثیر گذاشته است. از دیگر شاگردان ادبی داستایوسکی میتوان از: یوسف کنراد، ژولیان گرین، توماس مان، جویس، ترومن کاپوته، دودرر، و آلبر کامو، رانام برد، توماس مان آثارش را به نویسندگان جوان توصیه میکرد، چون آنان اغلب عمق سقوط و زوال شخصیت انسانی در جامعه بیمار را نشان میدهند.

فئودور داستایوسکی بین سالهای 1821 تا 1881 در روسیه زندگی نمود. او در سال 1849 بعد از لغو حکم اعدام به 4 سال زندان و 10 سال کار اجباری زیر شرایط وحشتناک جسمی و روحی محکوم شد. وی در نامه ای به برادرش در سال 1854 مینویسد که این سالها نباید در زندگی او بی تاثیر باشند؛ چون او تصمیم گرفته است که دیگر وقت اش را با مسائل جزئی و غیر مهم تلف نکند. داستایوسکی بعدها به سبب تعقیب طلبکاران بارها به خارج از روسیه فرار نمود؛ او معتاد به بازی قمار بود، و در غرب یکبار تمام دار و ندار خود را باخت. ولی در پایان عمر با دختری که 25 سال از او جوانتر بود ازدواج نمود. گرچه علیوشا، پسر دوساله داستایوسکی همچون پدر به بیماری صرع مبتلا بود و در سال 1878 در گذشت، آنزمان اینگونه بیماری را "بیماری مقدس" نامیدند که میتواند نشانه الهام و وحی برای بیمار باشد!

داستایوسکی بعد از آزادی از زندان گفته بود چون عوام مذهبی هستند، روشنفکر مبارز نیز باید مذهبی باشد، و خلاف چرنیشفسکی نویسنده رمان (چه باید کرد؟) میگفت که انسان فقط به کار و تندرستی جسمی، و رفاه نسبی، نیاز ندارد. وی به تمسخر بهشت رفاه مادی در جامعه سوسیالیستی آینده چرنیشفسکی نیز پرداخت. وی خلاف چرنیشفسکی میگفت که انسان محصول شرایط اجتماعی نیست چون انسانهایی یافت میشوند که فقط برای تفریح دست به قتل و جنایت میزنند. بعدها ادعا شد که انقلاب اکتبر 1917 غلط بودن رویاهای سیاسی داستایوسکی را ثابت نمود؛ چون داستایوسکی میگفت که برای حل فقر در روسیه و اصلاح دین، نه تنها جامعه به چریک و انقلاب بلکه به دموکراسی نیز نیاز دارد. او فرهنگ مردم راهمان دین مردم میدانست. به دلایل فوق بعد از پیروزی انقلاب در سال 1917 داستایوسکی از رتبه اول در ادبیات اجتماعی به مقام دوم؛ بعد از تولستوی، سقوط نمود. منتقدین داستایوسکی، سبک ناتورالیستی او را احساساتی، هیجانی و جنجالی نامیدند، چون در نظر آنان، داستایوسکی علاقه خاصی به وارونه جلوه دادن حقایق و طرح موضوعات جنجال برانگیز، خشن و حیوانی داشت.

از جمله آثار او: برادران کارامازوف، ساده لوح، غولها، خانه اموات، یادداشت های زیرزمین، قمار باز، جنایات و مکافات، و غیره هستند. آثار داستایوسکی را بدو دسته: پیش از بازداشت در سیبری، و بعد از بازداشت وی در سیبری، تقسیم میکنند. او نه تنها به انتقاد از غرب و مسیحیت کاتولیک میپردازد، بلکه خلق روس را ناجی بشریت پیش بینی میکرد. او در رمان (خانه اموات) از تراژدی دخترانی میگوید که چنانچه شوهری نیابند، فروخته خواهند شد. منتقدین شوروی کتاب (یادداشت های زیرزمین) او را اعتراضی فردگرایانه و بیمارگونه علیه اجتماع بحساب می آوردند.

رمان (غولها) ی داستایوسکی رامیتوان نخستین رمان ادبیات سوزنالیستی جهان بشمار آورد. این رمان در آغاز با عنوان "آته ایست ها" قرار بود منتشر شود. داستایوسکی در این رمان با فعالیت های آنارشستی و سوسیالیستی تصویه حساب می نماید. در مرکز این رمان سیاسی، یک گروه آنارشست یا نیهلست توطئه گرانقلابی قرار دارد. داستایوسکی برای منبع رمان از گزارشات مطبوعات جنجالی تزاری آنزمان درباره جنبش چریکی "خلقیون" استفاده کرد. در آنجا غیر از گروه های انقلابی نیهلست، نمایندگان لیبرالیسم روسیه نیز مطرح میشوند. موضع دیگر این کتاب، دشمنی داستایوسکی با تورگنیف است. گروه دیگری از منتقدین ادبی، آنرا یک ورق پاره ایدئولوژیک نامیدند، چون نقد شوروی در آن رمان تمایلات ضد انقلابی و ضد سوسیالیستی میدید، این کتاب تا سال 1957 زیر سانسور ماند.

داستایوسکی در رمان (برادران کارامازوف) غیر از طرح موضوعات فلسفی به توصیف سه برادر میپردازد: مسن ترین آنان بجرم قتل پدر دستگیر شده، برادر میانه، آته ایست است و برادر خردسال تر یعنی علیوشا، بصورت طلبه ای مسیحی در جستجوی خداست. فروید آنرا مهمترین رمانی نامید که تا آنزمان نوشته شده بود، گرچه آن رمانی جنایی است ولی به مسائل فلسفی و روانشناسانه میپردازد. خستگی ناشی از نوشتن این رمان را آنزمان دلیل مرگ زودرس داستایوسکی دانستند.

رمان (جنایات و مکافات) اورا اوج هنرداستانسرای و واقعگرایانه و روانشناسانه می نامند. راسکولین، قهرمان رمان در آنجا میگوید که اگر خدایی نباشد، انسان اجازه هرکارخلافی را می یابد. و قهرمان رمان (ساده لوح) داستایوسکی رابا دون کیشوت سروانتس، و پیکوئیک چارلز دیکنز مقایسه میکنند. این رمان یکی از تراژدی-کمدی های ایده آلیستی ادبیات جهانی بشمار می آید.

۶۳. ما و شاعره های رنگ پریده رمانتیک اشرافزاده .

دختران اشرافی میان رمانتیسم و فمینیسم .

Droste-Hulshoff, Annette (1797 – 1848), Arnim, Bettina von (1785 – 1859)

امروز در اینجا اشاره ای به زندگی و آثار دو شاعره مهم مکتب رمانتیک آلمانی میشود که آثارشان آنزمان مورد توجه انگلس و ترجمه باکونین قرار گرفتند. خانم آنت درسته ، یکی از بزرگترین شاعرهای آلمان، در خانواده ای اشرافی و مذهبی در سال 1797 در قصری زیبا و رمانتیک دنیا آمد. شعر در دوره او هنوز یک ژانر ادبی مردانه بحساب می آمد . وی عمر نسبتا کوتاه خود را در قلعه ها، کاخ ها، و ویلاهای مرفه گذراند. با این وجود غالب اشعارش زیر تاثیر مناظر طبیعی ولایت، و افکار مسیحی کاتولیک پدرش بودند. وی از 17 سالگی به طرح مسایل زنان پرداخت. او شاهد خرابه های بعد از انقلاب فرانسه بود، و در میان های و هوی و ناآرامی های انقلاب بورژوازی درگذشت ؛ یعنی زمانیکه صدای انقلاب 1848 به جنوب آلمان رسید، وی در قلعه ای رمانتیک در حال مبارزه با مرگ ناشی از بیماری آنزمان علاج ناپذیر سل بود. از طریق تحقیقات فمینیستی از آغاز قرن 20 تاکنون اورا مهمترین شاعره آلمانی بحساب می آورند.

شعرا و غالباً گویای تاریخ زندگی اش است که میان عالم خلسه و واقعیات زشت و زیبا، در نوسان است. او غیر از اشعاری رمانتیک پیرامون طبیعت، دارای آثاری اعتراضی و سننیک نیز است و شعرش دارای یک بعد چندمعنایی است. او در اشعارش بحران و سرگردانی انسان، میان جستجوی مذهبی و آگاهی روشنگری را نشان میدهد. دقت و توجه به جزئیات در شعر او قابل توجه هستند. غیر از توصیف مناظر طبیعی و موضوعات مذهبی، زبان تصویری شعرش گاهی غمگین است. آثار او را میتوان ادبیاتی میان رئالیسم و ناتورالیسم دانست. او مهمترین شاعره قرن 19 است که به شرح مزارع، چراگاهها، چمنها، باتلاقها و آبگیرهای اطراف میپردازد. اخیراً فمینیستها اهمیت خاصی به آثار اجتماعی و آزادیخواهانه او داده اند، چون او به طرح مسایل زندگی فقرا و زنان زمان خود و نیازهای انتقادی-اجتماعی آنان میپردازد. انگلس در سالهای جوانی یکی از علاقمندان به اشعار او بود.

آنت درسته- خالق یک رمان، 4 داستان بلند، ترانه و اشعار مذهبی و غیرمذهبی است. گرچه او در جوانی کوششهایی در زمینه درام و نمایشنامه نویسی داشت، خانواده اش از آغاز در او یک شاعره ای با توانایی هایی مانند "سافو" یونانی را میدید. او بعدها میگفت که میخواست ناتورالیست باشد تا در گمراهیهای رمانتیک سرگردان گردد. مورخین ادبی چپ می نویسند که او نه تنها در آثارش موفق به کشف روابط اجتماعی شد بلکه با وجود تاثیر افکار مذهبی کاتولیک سنتی، به مکتب ادبی رئالیسم بعد از کلاسیک آلمان، کمک نمود.

شوق دیدار با آزادی و اختلاف با سنت گرایان ارتجاعی در اطرافش، باعث شد که گروهی او را متهم به مردبودن و تقدم عقل بر احساس، در اشعارش بنمایند، گرچه او گاهی بدلیل مذهبی بودن مخالف تعقیب اصول و حقوق دوره روشنگری بود. امروزه ادعا میشود که خواننده در آثار او میتواند نشانه هایی از رئالیسم محلی ولایتی، دمکراسی آلمانی و زندگی لیبرالی را ملاحظه نماید. در طول مبارزات فرهنگی، گروههای مختلف کوشیدند تا او را یکی از پیشگامان جنبش خودبیداند، از آنجمله : احزاب لیبرال-ناسیونال پروتستانی پروسی، کلیسای کاتولیک، استادان دانشگاهی، نازیها، حزب دمکرات مسیحی فعلی، جنبش فمینیستی قرن گذشته، رمانتیک های ولایت پرست، و غیره. سالهاست که بعضی از آثار او را در کتابهای درسی در مدارس آلمان برای تدریس، جا داده اند .

او در همان سالی دنیا آمد که هاینه شاعر معروف آلمانی متولد شده بود. وی بدلائل بیماری و فرهنگ ارتجاعی هیچگاه ازدواج نکرد و در میان اطرافیان معروف به "عمه مهربان" بود. وی در جوانی تحت تاثیر آثار والتر اسکات و لرد بایرون بود و با امشاهیر زمان خود از جمله : برادران گریم، برادران شلگل، خانواده گوته، و خانواده شوپنهاور تماس داشت. عشق اوبه یک دانشجوی جوان باعث شد که از طرف خانواده مورد سرزنش قرار گیرد و اشعارش توسط برادر خودش و زورگوش سانسور شوند. در قرن گذشته غیر از سارا کیرش، اکسپرسیونیست ها نیز تحت تاثیر آثار او بودند.

از جمله اشعار و کتابهای مشهور او: قتل یک یهودی زیر درخت، سالی مذهبی، پسرک در آبگیر، تصاویر سرزمین بایر، آخرین انعام، داستان یک برده الجزایری، در میان سبزه ها، پای برج، مادری جوان، انتقام، در کنار دریاچه بادن، قصری کهن، نامه به وطن، قلبی 14 ساله، مردی نجیب، زنی جوان، شبی بیدار، طلوع ماه، لدونیا، و غیره هستند . او در ناول معروفش یعنی "قتل یک یهودی زیر درخت" به موضوع عدالت، جنایات و مکافات در زندگی انسان می پردازد .

خانم بتینا آرنیم ، شاعره دیگر پایان رمانتیک آلمان، از جوانی با محافل استتیک در تماس بود. زیبایی اشعارش تا آنجا بود که باکونین، انقلابی معروف، شعر "یادداشت روزانه" او را به زبان روسی ترجمه نمود. پاره ای از مورخین ادبیات، فعال شدن ادبی زنان در دوره رمانتیک را به سبب احساسات قوی آنان میدانند. وی بعد از بیهوش شدن آغاز به خلاقیت ادبی نمود و خانه اش را مکانی برای تجمع اهل ادب نمود.

اوهمسر شاعر معروف، آرنیم - وخواهر کرمانتو، منتقد معروف آلمان بود. امروزه غالب آثار دوره رمانتیک به فراموشی سپرده شده اند.

بتینا آرنیم غیر از اشعار رمانتیک و رمانهای نامه ای، خالق آثاری در زمینه های اجتماعی، برابری حقوق زنان، حقوق خلقها، طبقات استثمار شده و یا تحت فشار گرفته نیروهای بیگانه، است. وی گرچه در جوانی رمانتیک بود، در پیری علاقه به مسایل رئالیستی و فمینیستی پیدا کرد. وی بدلیل حمایت از حقوق شهروندی و کوششهای اصلاح گرایانه، به طرفداری از جنبش کارگران ریسندگی در شرق آلمان پرداخت. او بدلیل نظرات ترقی خواهانه اش در زمان دولت پروس در میان روشنفکران از احترام خاصی برخوردار بود. وی به سبب مخالفت با نرمهای حاکم مردانه، هوا داری از گروههای محروم و حاشیه ای و طرح واقعیات اجتماعی و سیاسی در زمان خود، نقش مهمی در جنبش روشنگری داشت.

آثار او دارای افکار و نظراتی پیرامون: دین، هنر، فلسفه، و سیاست هستند. او خالق ادبیات برابر خواهانه زنان نیز است. در آثارش خواننده شاهد عشق به آزادی، نمایندگی افکار رادیکال ترقیخواه، امید، تشکل گرایی، و اتوپی می باشد. در اتوپسم رمانتیک ایده آل او، علاقه به یک حکومت مشروطه! اجتماعی و مردمی ملاحظه میگردد. در آثار او خواننده با نقل قولهای مشهور ادبی، اسطورههای یونان، و زبان انجیلی، برخورد میکند.

خانم آرنیم، نوه شاعره مشهور یعنی دلا رخ- نیز است. او در خانواده ای تاجر ثروتمند، در میان 13 خواهر و برادر، و با ریشه های ایتالیایی، دنیا آمده بود. وی از سالهای نوجوانی علاقه خاصی به آثار ادبی گوته و موسیقی بتهوون داشت.

از جمله آثار او: کتاب فقرا، تاج بهاری برای برادر، مکاتبه گوته با یک کودک، کتابی تقدیم به شاه، خطاب به مجلس منحل شده آلمان، صحبت یا دیوها، شاهنامه دوم، و خانم گوندر اوده، می باشند.

۶۴. آن هایی را که نخواندم؛ افسوس.

Duras, Marguerite (1914 - 1996)

در ادامه جلسه بحث: " چگونه میتوان از طریق ادبیات زندگی نمود؟"، و در پاسخ به اینکه " چه رمانهایی را باید خواند؟"، حکمت، نویسنده و کتابفروش شهر، دستش را بسوی خانم مارگریت دوراس، نویسنده فرانسوی، در قفسه دراز کرد و چند رمان و ناول او را بیرون کشید و گفت: " از اینجا شروع کنید؛ چون نمایشنامه رادیویی نوشتن، برای پخش، ویا فروش کتاب، پارتی و رابطه با مسئولین بالا را، میخواهد، ولی رمان خوب را هر ناشری منتشر میکند". البته حکمت نمیداند که ما طبق معمول، بجای خواندن رمانهای مارگریت دوراس، ابتدا سراغ نقدهای ادبی و بیوگرافی او خواهیم رفت. تا آنجایی که ما او را میشناسیم، یقیناً حکمت این کار مارا " ایده تئولوژی زده گی" ادبیات میداند و این روش را از بازماندهای بیمار فرهنگ " چپ سنتی" بشمار می آورد. چون او مارا کاملاً نمی شناسد و نمی خواهد مشترکهای آینده را از دست بدهد، از بردن نام " حزب ت...." خودداری میکند. توضیح اینکه حکمت هرگونه بحث و نظر پیرامون سبک و نقش ادبیات، هنر و فرهنگ را چپ زده گی میداند و افتخار میکند که میتواند بدون نظریه و تئوری، پیرامون همه مقولات و ژانرهای ادبی و فرهنگی نظر بدهد. و ما هم برای اینکه او را مشکوک به خود نماییم، بجای تئوری و نظریات ادبی، غالباً با او پیرامون " جامعه شناسی ادبیات" صحبت، و سنوالاتی خود را مطرح میکنیم تا با این وجود، تضاد و تناقض کارنویسندگی و حرفهایش را نشان بدهیم.

از جمله بدشنامی های اولیه ما، این شد که نام نویسنده ای بنام دوراس را در دانشنامه های ادبی چپ نیافتیم، چون طبق معمول در آنجا، از آغاز میدانیم که يك نویسنده: خلقی، بورژوا، رئالیست، ایده آلیست، امپریالیستی، هومانیزست، مترقی، ارتجاعی، سازشکار، انقلابی، مردمی، مزدگیر و غیره است یا خیر! با اینوجود از جمله کشفیات ما این بود که نام واقعی دوراس، خانم دونادو است. یا اینکه او در زمان اشغال فرانسه از طرف فاشیسم آلمان، در کنار بعضی از اعضای شورای ملی مقاومت، به حزب کمونیست فرانسه پیوست ولی بعد از 6 سال، بدلیل رعایت ننمودن انضباط حزبی، اخراج شد. از جمله چملات قصار وی این بود که گفته بود: " بجای آزادی بی قید و شرط، باید از مسئولیت بی قید و شرط نویسنده سخن گفت". در جوانی او تحت تاثیر رئالیسم آمریکایی و ایتالیایی بعد از جنگ، مخصوصاً زیر تاثیر فاکنر و همینگوی به خلق آثاری اجتماعی اقدام کرد. یا اینکه گرچه زنان آثارش تابوشکن هستند، ولی دوراس خود را نویسنده ای فمینیست نمیدانست. و موضوع رمانهای غالباً روانشناسانه اش: عشق، خودکشی، خلافتکاری است، چون در جامعه آنزمان بیمار سرمایه داری، گویا از این راه فرد به هویت و وجود واقعی خود پی میبرد. منتقدین دوراس میگویند که با بت واسطوره ای که بعضی از خوانندگان آثارش از وی ساختند، قضاوت عادلانه درباره او و کتابهایش سالها غیرممکن شد.

چرا دوراس انکار میکند که آثارش براساس يك نظریه ادبی و یا زیباشناسانه نوشته شده اند؟، گرچه او میگوید که حین نوشتن، زندگی دوباره کشف میشود و تنها در تصویر و تصور، رسانه ای بنام ادبیات بوجود می آید و با تکیه بر ویتگنشتاین می نویسد که زبان برای مطرح کردن جریان واقعی روح آگاهانه و ناخودآگاه، ناتوان است. آیا او واقعاً آنطور که ادعا میکرد در تمام کتابهایش، دور میزند و فقط پیرامون يك موضوع صحبت میکند؟، چرا او انکار میکند که در دهه 70 و 80 قرن گذشته، بحث استتیک فمینیستی را تحت تاثیر خود قرار داده است؟ و ادعای عضو مکتب " رمان نو" بودن را، توهین به آثارش میدانست. چه کسانی میکوشند آنطور که دوراس ادعا میکند، با کمک: عشق، قتل، جنایت، خلافتکاری و یا خودکشی، به خود هویت بدهند و در جامعه اظهار وجود کنند؟. قضاوت درباره آثارش بدو دسته تقسیم

میشود؛ دسته اول؛ آثار او را روانشناسانه و دسته دوم آنها را اگزیستانسیالیستی نامید. منتقدین ادبی مخالف او، اعتراف میکنند که گرچه آثارش گاهی شبه میتدل، و خود او شخصی خودنما و متظاهر است، ولی وی نویسنده ای مستقل و مهم در قرن 20 فرانسه بود. عده ای دیگر اهمیت او را تا حد مارسل پروست بالا میبرند. موضوع رمانهایش گاهی: خشونت، خودکشی، قتل، روابط خانوادگی، پوچی و ملال زندگی روزمره، رابطه بین انسانها، و جستجوی عشق واقعی است و آثارش بر اساس عشق، درد و خاطره، نوشته شده اند، گرچه عشق در غالب آثار وی، بی نتیجه و محکوم به شکست است. همچون ساموئل بکت، گاهی قهرمان آثارش در انتظاری بیهوده و بی نتیجه، وقت به بطلالت میگذرانند، ولی در پشت يك زندگی بانظم اجباری: امید، انتظار، شوق دیدار، به انسان لبخند میزنند. در تمام آثار او الکل مصرف میشود تا قهرمان جرئت حرف زدن بیابد و در تمام آثارش، نقشی به يك كودك سپرده میشود. در نمایشنامه های دیالوگی اش، معمولاً قهرمان داستان با كمك مصرف الکل حرفهایی پرت و پلا و بی ربط با موضوع میزند.

دوراس بین سالهای 1942-1972: حدود 14 رمان، يك جلد مجموعه نمایشنامه، يك باند نوول، و چند فیلمنامه نوشت. رمان هایش غالبا تاسطح توول کوتاه هستند. او آثار خود را " کتابهای چپ " نامید، مثلا در رابطه با جنبش دانشجویی سال 1968 در کتابی، مستقیما به بورژوازی حمله کرد. دوراس به سبب فیلمنامه هیروشیما معروفیت جهانی یافت. او در نمایشنامه هایش به فواید فراموشی و آزار و رنج خاطرها می پردازد. از جمله آثار کوتاه او: مرگ بیمار. فاحشه سواحل نرماندی، چشمان آبی-موهای سیاه، تمام روز در میان درختان. واز جمله نمایشنامه های دیالوگی اش: دریاچه ها و قصرها، و صحبت در پارک، هستند. از جمله دیگر آثار او: بی شرمان، يك زندگی آرام، ساحل داغ، شیدایی، معاون سفیر، ملوانی از جبل الطارق، و درد و رنج، هستند. در رمان درد و رنج، او از مبارزینی میگوید که بعد از آزادی از اسارت، در میان خانواده خود ناشناخته و غریبه میشوند.

مارگريت دوراس در سال 1914 در منطقه هندوچین و مستعمره فرانسه آنزمان در شهر سایگون بدنی آمد و در سال 1996 در سن 81 سالگی در فرانسه درگذشت. پدر و مادرش در مستعمره های فرانسیوی آموزگار بودند. او 19 ساله بود که برای تحصیل به فرانسه بازگشت. بعد از مرگ زودرس پدر، خانواده آنها دچار فقر و تنگدستی شد. او در سال 1942 با نام مستعار، اولین رمان خود یعنی "بی شرمها" را منتشر کرد. دوراس در تمام عمر از نظر سیاسی و اجتماعی فعال بود؛ از جمله در مبارزه و مقاومت فرانسیویان ضد آلمان فاشیسم، شرکت کرد. او در رابطه با اسارت شوهرش در اردوگاه های فاشیسم، دو کتاب "درد و رنج" و "اوگفت، نابود کنید" را منتشر نمود. شوهر او یعنی روبرت آنتلمو بعد از آزادی، کتاب "خاطرات اسارت" خود را منتشر کرد. دوراس با تکیه بر تجربیات خاطرات خود در دوران کودکی در آسیای شرقی و هندوچین، پیرامون طبیعت زیبای آنجا، از جمله: مناطق ساحلی، امواج دریا، رودخانه و جنگل، انسانهای مهربان غریبه نواز، کشتی و دریا، سخن گفت. در آثار او غالبا ساحل و کشتی، سنبلی دستیابی به آزادی هستند.

۶۵. وحشت شاعر از مقبره رهبر (شاعر شلوغ کاری چون مایاکوفسکی)

شاعر آوانگارد ماوراء قفقازی مورد نظر در اینجا، از طریق يك نامه سرگشاده به صدراعظم جدید در روزنامه پراودا، التماس میکند که نگهبانان، مامورین و محافظین روی و اطراف آرامگاه رهبر پیشین را دوچندان یا سه چندان نماید تا او بیدار نشود و به میان مردم بازگردد، چون ممکن است وضعیت پیشین نیز همراه او بیدار گردد و یکبار دیگر مرحوم وی دمار از روزگار مردم و روشنفکران درآورد. یفتشنکو، شاعر دوران خروشچف پسااستالینیستی است، همانطور که مایاکوفسکی، شاعر شورشی دوران لنین و استالین بود. او آرزو میکرد که بزودی زندانهای خالی و سالنهای شعرخوانی پر و انبوه شوند. شلوغترین شاعر نسل 20 ساله های زمان مرگ استالین، یفتشنکو بود، آنهایی که به تقلید از غرب خود را "نسل جوان عصیانی" نامیدند. باوجود آوانگارد بودن از یفتشنکو انتقاد میشود که چرا در زندگی عملی و در رمان "نقاط درختان پر توت" چاپ 1981، گفته است که انسان گاهی باید: "همراه گرگها نیز روزه بکشد".

یفتشنکو بزودی صدای شاعران نسل جوان شوروی بعد از استالین شد. او بخاطر جلسات شعرخوانی اش در اقصا نقاط مختلف شوروی و در خارخ از شوروی، مخصوصا در غرب در دهه 50 قرن گذشته، مشهور گردید. معروف ترین جمله یفتشنکو این بود که گفته بود: "درکشور ما، يك شاعر بیش از شاعر بودن است"، یعنی او تنها شاعر نیست، بلکه مسئولیت های دیگری نیز دارد. او همیشه از وظایف شاعر سخن میگفت و شاعران را خالق تحولات نامرئی نامید. در نظر او شاعر نه تنها تصویر زمان خود بلکه تصویر خیالی آینده نیز است. اشعار احساساتی، ژورنالیستی او همراه شور و شوق سخنورانه خواننده را بیاد نکراسوف و روانشاد مایاکوفسکی می اندازد. او چون شعر روزمره مایاکوفسکی در دهه 20 قرن گذشته، به تفسیر حوادث و مسایل روزانه زمان خروشچف پرداخت. او آهنگ شعر، استفاده از زبان عامیانه و جنجالی کردن شعر را از مایاکوفسکی آموخت. یفتشنکو برای اینکه از عهده مسئولیت شاعرانه اش برآید، از ناجیانی چون: پوشکین، لرمانتوف، نکراسوف، بلوک، پاسترناک و مایاکوفسکی كمك خواست.

از جمله اشعار و کتب او: برایم اتفاقات زیر افتاد- حافظه سوم- روشنگر آینده- ایستگاه راه آهن سیما- کارخانه آب و برق سد براتسک- نماز پیش از شعر- زیر پوست مجسمه آزادی- آنچه من میخواهم-

نیهیلیست- نقاط درختان پر توت- آیا روسها خواهان جنگ هستند؟- و اتوبیوگرافی زودرس ام، هستند. از او غیر از شعر، چند داستان، رمان و سفرنامه نیز بجا مانده است. او در کتاب شعر "روشنگری آینده"، چاپ 1952، نشان داد که هنوز شاعر مسافری است که برای جلسات شعرخوانی دائم از شهری به شهر دیگری می‌رود. در شعر اتوبیوگرافیک "ایستگاه راه آهن سیما" نشان داد که همچون مایاکوفسکی، شاعری معترض و شورشی است، این کتاب در سال 1956، مانیفست نسل جوان نام گرفت. کتاب مونولوگ مانند او یعنی "کارخانه آب و برق سد براتسک" شامل طرحی از تاریخ روسیه است. او با مقایسه اهرام مصر و سدهای عظیم شوروی، اشاره به کار برده وار میکند. در کتاب "نماز پیش از شعر"، او از اختلاف و ادبیات مسئول فضای بعد از استالین سخن می‌گوید. در شعر "زیر پوست مجسمه آزادی"، او خود را با قهرمانان مبارزه اجتماعی مانند: مارتین لوتر کینگ، جان رید، جان و روبرت کندي، عیسی مسیح و راسکولینکف مقایسه میکند. در شعر "آنچه من می‌خواهم"، آرزو میکند که کاش برای جهانوطن بودن، هریار در کشور جدیدی دنیا می‌آمد. در شعر "نیهیلیست" او به تبلیغ زندگی مدرن غربی می‌پردازد؛ از همینگوی و پیکاسو و شلوارهای تنگ و شورت های و ماجراهای عشقی اش سخن می‌پراکند. بر اساس رمان "نقاط درختان پر توت"، از او انتقاد شد که شعار "همراه گرگها باید زوزه کشید"، را در زندگی عملی اش نیز بکار میبرد. شعر "آیا روسها خواهان جنگ هستند؟" را در رابطه با بحران کوبا و خلیج خوکها نوشت. بعد از اینکه کتاب "اتوبیو گرافی زودرس" در غرب منتشر شد، او خشم خروشیف را برانگیخت و میبایست چند شعر ملی و میهنی میسرود، از آنجمله شعر "آیا روسها خواهان جنگ هستند؟" بود که در روزنامه پرتیراژ پراودا به چاپ رسید. یفشنکو چون مایاکوفسکی در شعرش از کالاهای تبلیغی، تجارتی و مصرفی، نامهای هنرپیشه گان، ورزشکاران و ستاره گان سینمایی غربی نام میبرد.

افگنی یفشنکو در سال 1933 در سبیره شوروی دنیا آمد و گویا اکنون در دانشگاههای آمریکا تدریس میکند.

پرداختن به موضوعات روز نه تنها باعث معروفیت، بلکه گاهی مانع چاپ نشر اشعارش نیز گردید. او اغلب با اغراق به شکایت از وضع موجود می‌پردازد. فرهنگ واژه‌های مورد استفاده اش التقاطی هستند؛ از جمله از لغات: عامیانه، بیگانه، کلمات خیابانی، لهجه ای، و ساختن ترکیبات تازه مصنوعی، استفاده میکند. شعرش شجاعانه، آزادخواهانه، و بی صبرانه است که شامل بشاشیت زندگی، صداقت شاعرانه و عشق به سفر و خانه بدوشی است و به تبلیغ هنر مدرن حتا جاز می‌پردازد. این گونه اشعار، از جمله خواسته های همعصران جوان آندوره او بودند. او خود را نوگرا میدانند، گرچه سبک جدید و نوي نیافرید، غیر از اینکه شعرش: مبارزه جوانه، انتقادآمیز، شعارگونه، شکایت آمیز، سخنورانه و نمایشی است. او در شعرش اعتراف به همبستگی با آدمهای کوچه و بازار و انسانهای سرکش و ناراضی می نماید.

یفشنکو به دلیل شغل خبرنگاری توانست سالها از کشورهای: کوبا، آمریکای شمالی، آمریکای لاتین، استرالیا، ویتنام، اروپا و غیره دیدار کند و به گردآوری موضوعات متنوع بپردازد. او را نه تنها پل ساز و یخ شکن دوره جنگ سرد بین شرق و غرب نامیدند بلکه غربی ها او را سفیر نیمه رسمی فرهنگ پست استالینیستی شوروی به حساب آوردند. جلسات شعرخوانی تحریک کننده اش در: مسکو، پاریس، لندن، و نیویورک موجب مشهوریت وی گردید. گرچه او خود را جهانوطن میداند ولی خصوصیات روستایی و شهرستانی در اشعارش کاملاً مشهود است. او در شعرش به شکایت از حاکمهای می‌پردازد که به خلق فلك زده خودیا دیگران ظلم و توهین نمودند، از جمله: کولومبوس، هیتلر، موسولینی، فرانکو، پینوچه، و سوداگران و انگلهای اجتماعی که از فساد دولتی سوء استفاده کرده و به چاپیدن مردم تحت فشار می‌پردازند.

یفشنکو به نظر منتقدین چپ در آثارش تبلیغ: فردگرایی غیردگماتیک، میکند. نوسان او میان اعتراض و سازش با دولت باعث شد که مخالفین او را فرصت طلب بنامند. غیر از آن، او یکبار در شوروی مورد انتقاد عمومی قرار گرفت، چون برای جبران ارثیه استالینی، خواهان مجسمه یادبودی نیز برای یهودیان بقتل رسیده در شوروی شد. بیوگرافی نویسان در باره اش می‌پرسند: فرصت طلبی بدلیل اعتقاد یا خیانت به جهت صداقت و باوفایی ایدئولوژیک؟، ولی او با وجود همه این انتقادات در شرایط حساس و خطرناک نیز اعلان شخصیت محکم و موضع شجاعانه نمود، از جمله اعتراض به دستگیری پاسترناک و اشغال شهر پراگ حین اعتراضات خیابانی و در زمان کودتای ضد گورباچف در سال 1991، او به حمایت از دمکراتها پرداخت و به آنها پیوست. او اولین نویسنده ای بود که علناً از اصلاحات گورباچف حمایت نمود. در انتقاد از مواضع خود، از زبان یکی از قهرمانان داستاننش می پرسد: "نظرت در باره یفشنکو چیست؟" و دیگری جواب میدهد: "این دوره را ما پشت سر گذاشته ایم و نیازی به این قبیل افراد نیست!". او در روزنامه پراودا در شعری با عنوان "به آنهایی که اگر فقط در دسر وجودشان نبود"، از انگل های بزدل، حيله گران دروغگو، و قهرمانان روی نیمکت نشین، نام میبرد. او به مقایسه قدرتمندان پولدار و جذابیت تهیدستان فقیر می پردازد. فقرایی که نانشان را نیز با دیگران تقسیم میکنند چون معتقدند که از این طریق عمرشان طولانی تر میشود. او توصیه میکند که کودکان را جوری تربیت کنید که آرزوی دوک یا رهبر شدن نداشته باشند.

آغاز رمان اجتماعی زنان در آمریکا . Edith Wharton (1862 – 1937)

خانم ادیث وارتان (1937 – 1862) رمان نویس اجتماعی قرن 19 در آمریکا را منقدین ادبی ، شاگرد هنری جیمس میدانند . در جواب پرسش فروید که زنان چه میخواهند ؟ ، وارتان گفته بود ، هر چیزی را که مردان بتوانند تقدیم کنند و هدیه نمایند .

وی میگفت که غیر از مرگ ، زندگی غم انگیزترین پدیده جهان است . او در آثارش به شرح و توصیف جامعه شهر نیویورک آمریکا در پایان قرن 19 و آغاز قرن 20 پرداخت و تصویری مایوسانه و بدبینانه از زندگی طبقه بورژوازی رو به زوال داد .

خانم وارتان، خود از خانواده ای مرفه برخاسته بود . او در آثارش مدعی است که فرد تحت تاثیر محیط اجتماعی اطرافش است، و گاهی حتی قربانی شرایط زندگی میشود و شانس ندارد که سکان سرنوشت خود را بدست گیرد . سؤال دیگر او در رمان، اینست که قهرمان داستان در شرایط مختلف زندگی چگونه عمل میکند .

او با توجه به طبقه اشراف آنزمان شهر نیویورک، تضاد میان جهان مدرن و جهان سنتی را نشان داد و از زوال طبقه اشراف سخن گفت . وارتان مینویسد که تمدن و فرهنگ عصر ویکتوریایی ، زنجیر پای آزادی و شکوفایی فرد شده اند . او از جامعه ای میگوید که در آن ارزش های انسانی دچار قانون سود و بازار و کالا در سرمایه داری هستند .

در رمان اجتماعی، اختلاف او با هنری جیمس اینست که میگوید انسان اسیر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی است . وی با دیدی ناتورالیستی و بدبینانه؛ و لی فنی رئالیستی، به شرح زندگی قهرمان داستان میپردازد . او بجای یک هنری جیمس ادبی زنانه ، خود را به پروسست نزدیک میدید . در رئالیسم اروتیک او جنبه هایی از تمایل به طنز دیده میشود . ادیث وارتان نگاهی تیزهوشانه به آفرینش ارزشهای نو داشت .

وی بیش از نیمی از عمر خود را در فرانسه گذراند چون بقول خودش از بدبینی جامعه آمریکا فرار کرده بود . گروهی از منقدین ادبی او را نویسنده توصیف نابوهای اخلاقی و وارث سبک ادبی بالزاک ، ویلیام تاکاری ، و ژان اوستن میدانند . خانم وارتان آنزمان خود را با تئوریهای اجتماعی و علمی مانند داروینیسم و سوسیال داروینیسم مشغول نمود . گروه دیگری از مورخین ادبی، او را نویسنده ای سنت گرا و با عقاید سنتی معرفی نمودند .

ادیث وارتان خالق بیش از 20 رمان و نوول و 80 داستان کوتاه و چند اثر پیرامون تئوری ادبی و معماری است . در رمان " خانه لذت " وی نشان میدهد که در جامعه طبقاتی سرمایه داری، انسانهای صادق دچار بیگانگی و سرخورده گی روانی میشوند و گاهی حتی دست به خودکشی میزنند . در رمان " سفر سورتمه ای " ، او سرانجام دست از توصیف محیط های بورژوازی برداشت و سراغ توصیف انتقام و ضعفهای انسان رفت .

از جمله دیگر آثار وی – عشق آمریکایی ، در بهشت آدم گریه نمیکند ، نخستین 10000 نفر ، داستان مثلی آقای فروم ، تابش گریزان کره ماه ، و موج سرد سعادت ، هستند . مجموعه داستان های کوتاه 2 جلدی او در سال 1968 منتشر شد . هارولد بلوم ، منقد معروف آمریکایی ، مدعی شد که او یک نویسنده ی چوخ بختیار و راسیست ضد یهود است . ادیث وارتان در رمان " خانه لذت " با ترکیب دو مکتب ادبی رئالیسم و ناتورالیسم ، به نوگرایی ادبی رمان رئالیستی پرداخت .

۶۷- نویسنده رمانتیک ، میان اداره و طبیعت .

یادی از یک شاعر رمانتیک غرب . Joseph Eichendorff (1788-1857)

خیلی از اشعار یوسف آیشندرف، شاعر رمانتیک دو قرن پیش آلمان بدلیل ساده گی وزیبایی، ادبیات عامیانه، مردمی و خلقی شده اند. در آثار او از زیبایی دوران کودکی؛ کوه و جنگل، طبیعت و جویبارهای شرق آلمان آنزمان یاد میشود. خواننده در اشعار اوشاهد وحدت مناظر زیبای طبیعی دوران کودکی ولایت وی میگردد. اوزیبایی های کوه و جنگل و آهوان اطراف را همچون "زندگی ابدی"، سنبل آزادی و جنون احساسات رمانتیک نامید و خواننده راباتنهایی در طبیعت، زیبایی ماهتاب و خرابه های قصروقلعه ها آشنا می نماید. امروزه او را میتوان یکی از شاعران طبیعت گرا دانست که از پیشگامان دفاع از محیط زیست در مقابل آسیب های ناشی از صنعتی شدن سرمایه داری بود. رمانتیک ها اهمیت خاصی برای ادبیات بومی و محلی و نوستالژی انسانهای جوان قائل بودند. عقیده دیگر آنان در زمان جنگهای ناپلئونی و کشور اتریش با دولت پروس آلمان، براین بود که شعر با کمک واژههای جادویی اش، نه تنها میتواند جهان را تغییر دهد، بلکه انسان را به ماهیت اصیل و اصلی اش هدایت نماید. از جمله واژههای جادویی موردنظر آنان؛ نورماه، شب پرستاره، شفق صبحگاهی، گلهای معطر، ترانه هاواشعار آهنگین، زنگل گوسفندان چراگاهها، خش خش برگهای درختان جنگلی، صدای جاری آب نهر و جویبارها بودند. آهنگین بودن اشعار آیشندرف موجب شدند که آنزمان پاره ای از آنان، ترانه های مردمی و عامیانه گردند.

آیشندرف ، مهمترین نماینده رمانتیک مردمی و آخرین نویسنده رمانتیک آلمان در دو قرن پیش بود. وی در سال 1788 در خانواده ای مرفه در شرق آلمان پروس-ی؛ در لهستان امروزی بدنیا آمد و در سال 1857 درگذشت. اوبعد ازتحصیل حقوق و فلسفه، یکی از نویسندگان مردمی زمان خود شد. چون او سالها

برای تامین امرار معاش، کارمند دولت پروس بود، دائم میان ادبیات و انجام امور ناخوشایند اداری درنوسان بود.

آیشندرف خالق شعر، نوول، رمان و درام است؛ از آنجمله: زندگی یک آدم بی خیال، درچاهی خنک، صاحب جنگل زیبا کیست؟، خدا به چه کسی لطف دارد؟، خبر و زمان حال، جادوگری درپائیز، من هم در آرکاد بودم، قصر دورانده، معشوق ربایی، سوارکارخوشیخت، ترانه های عصر، و در سوگ مرگ فرزند، هستند. کلید ورود به آثار او، وابستگی به محیط زندگی دوران کودکی اش، کوهها، جنگلها و طبیعت ولایت هستند. نوول (زندگی یک آدم بی خیال) را مهمترین اثر دوره رمانتیک آلمان میدانند.

آیشندرف از نظر ادبی تحت تاثیر: اسکات، شکسپیر، گوته، و آرنیم بود. اودرجوانی به ترجمه آثار سروانتس و کالدرون پرداخت. وی با رمانتیک های زمان خود از جمله خانواده شلگل رابطه نزدیک داشت. اشعارش بدلیل دارابودن ریتم و ملودی خاص شان، از طرف موسیقی دانانی مانند: شوبرت، شومن، برام، و بارتولدی، بصورت ترانه درآمدند. اوباعث وحدت موسیقی و شعر در دوره رمانتیک نیز شد. زبان واضح، جهان تصاویرساده و آهنگین بودن، موجب توجه موسیقی دانان آنزمان شد. فونتان اوراشاعری بخصوصیات ملی، و توماس مان آثار اورانشانه ماهیت موسیقی آلمانی دانست.

منتقدین چپ او را تنها رمانتیک مردمی آلمان میدانند چون بعضی از نوول های او در رابطه با اعمال غیرانسانی کاپیتالیسم جوان و سودجویی انسان سرمایه داری نوشته شده اند. اودر آثارش اشاره به ضرورت اصلاحات درساختارهای اجتماعی نیز می نماید. آیشندرف، هومانپستی است که وحدتی آهنگین از انسان، طبیعت و ادبیات را مطرح می نماید، و در حالیکه روی فردگرایی و ذهن گرایی تاکید میکند، ولی از عقل گرایی وحشت دارد. اشاره دیگر اودر آثارش، طرح: سطحی گری، ریا، حماقت و لذت جویی طبقات حاکم است. آیشندرف می خواست با کمک علم و هنر به تربیت تاریخی و استتیک مردم بپردازد. در آثار او خواننده شاهد وحدت عشق با ادبیات نیز میشود. یکی از اهداف رمانتیک ها، کوشش برای شاعرانه نمودن زندگی بود. اوباکمک ادبیات به طرح مسائل تاریخی نیز پرداخت. هماهنگی میان ادبیات و اخلاق دینی نیز در آثار او مشاهده میگردد. رمانتیک ها، لرزه سنج تکانهای اجتماعی آینده جامعه خود نیز بودند. وی میگفت که ادبیات در یک جهان بینی مشتاقانه و دردهای انسانی قرار دارد. تراژدی زندگی آیشندرف ولی در آنجا بود که بعنوان یک رمانتیک آزادخواه می بایست دهها سال کارمند دولت اتوریته پروس میشد، چون او مجبور بود که از امور اداری به ادبیات و از ناگواریهای روزمره گی به طبیعت آهنگین فرار نماید.

در مورد وی گفته میشود که دونوع شاعروجودداشت؛ یک دسته برای مشهوریت و دسته دیگر برای اخلاق و فروتنی میسرودند. امروزه اشاره میشود که دو گروه نویسنده مطرح بودند؛ رمانتیک ها و خرده بورژواهای متظاهر. ادعا میشود که در آثار او خواننده شاهد تمام عناصر سبک رمانتیک آنزمان میگردد. یکی از انگیزه های مورد علاقه رمانتیکها، سفر و ماجراجویی جوانان بی خیال و ساده لوح به نقاط دور دست و ناشناخته بود؛ انسانهایی که در جستجوی سعادت و زیبایی، دست به سفر میزدند و نه بخاطر سود و ثروت. اشعار اخلاقی آیشندرف نشانه جهان بینی انسانی اوهستند. اوبه شکایت از صدای خشن ویلند و دود کارخانه هایی می پردازد که زمزمه جنگل و جویبار و آواز پرندگان را ناشنوا مینمایند. در میان اشعار ظاهرا ساده و روشن او، موضوعات پیچیده، استعاره ها و سنبل ها مخفی شده اند تا طبیعت و جهان را برای خواننده توضیح دهند. آیشندرف در پایان عمر از موضع کاتولیکی به موضوعات تاریخی و نقد ادبی پرداخت و کوششهای انقلابی را خونبار دانست، گرچه او بین سالهای 1813-1815 در جنگهای آزادیبخش آلمان پروس علی اتریش و ناپلئون شرکت نموده بود.

اگرچه آیشندرف از خانواده ای مرفه و اشرافی برخاسته بود، ولی فقر زمان جنگهای ناپلئونی دامن خانواده اورانیز فراگرفت. وی در مبارزات فرهنگی و روشنفکری آنزمان، در پایان عمر از موضع کاتولیکها حمایت نمود و نماینده نظرات محافظه کارانه گردید. پاره ای از آثار او امروزه اهمیت تاریخی و سیاسی یافته اند. آیشندرف نماینده کارمندان اداری است که خود رادرفراغت با کارهای ادبی و روشنفکری مشغول مینودند. در نوول (آدم بی خیال) او، پسر یک آسیابان بر اثر فشارهای پدر، همراه ویلون اش، شهر و دیار خود را ترک میکند تا به جنوب اروپا برود. او در بین راه با زن جوان کالسکه سواری آشنا میشود که در یکی از قصرهای حاکمان محلی، خدمتکار است. بعد از حوادث زیاد، دوری و نزدیکی، وفا و جفا، سرانجام با وی دوباره دیدار کرده و ازدواج مینماید و در آن قصر، باغبان دربار حاکم محل میگردد.

۶۸. الیوت، شاعر مدرن یا مرد خدا!

همسایه فرضی فرهنگی ما می گفت، حالا که در مطبوعات داخل، از الیوت و پاوند، نقل قول میشود و همه میخواهند مثل مارکز و بورخس رمان و داستان بنویسند، چرا شما در خارج ساکت نشستید؟. گفتم، چون هر کدام از آنها بقول بی خیالها، بطریقی ایدئولوژیک بود. مثلا مارکز به دیدار کاسترو رفت، بورخس ضد کمونیست شد، پاوند گوینده رادیو فاشیستها در ایتالیا گردید، الیوت عارف مسیحی شد و کنفرانسهای کلیسا در اروپا را سازماندهی میکرد.

گرچه توماس.اس. الیوت، همچون مرحوم مصدق خودمان، غالب سالهای عمری بر بارش بیمار بود، ولی اودر زمینه های ادب و فرهنگ فوق العاده کوشا گردید. یقینا اگر اوفارسی میدانست و ادبیات ایرانی را هم میخواند، شاید میگفت، هیچ شاعری در جهان به اوج حافظ یا مولوی نمیرسد، و نه اینکه

ادعا کند، در غرب نویسنده ای به عمق دانتیه و به وسعت شکسپیر وجود ندارد. توضیح اینکه او در میان ادبیات آمریکا، فقط ادگار آلن پو را قبول داشت.

الیوت همچون مارک تواین در دامن طبیعت، در کنار رود میسیسیپی در آمریکا متولد شد و رشد کرد، ولی چون بسیاری دیگری از جوانان کتایخوان آن زمان، به دلخواه خود به اروپا مهاجرت کرد و در انگلیس وطن تازه ای یافت، بطوریکه امروزه در بعضی از دانش نامه های معلومات عمومی، او را نویسنده ای انگلیسی میدانند که در سال 1948 جایزه ادبیات نوبل را نیز از آن خود ساخت.

گروه دیگری از شاعران و نویسندگان جوان آمریکا نیز در اوایل قرن بیستم به فرانسه رفتند و به سرپرستی خانم گ. اشتاین، گروه ادبی-نسل برپا داشته- را تشکیل دادند.

بازگشت به دامن مهربان مادر پیر فرهنگی، یعنی اروپا- احساس پوچی و سرخورده گی نیهیلیستی در جو فرهنگی آندره آمریکا- ماجراجویی فکری و فرهنگی سالهای جوانی- دسترسی به شهرت جهانی با کمک سکوی پرش در غرب- و احساس جهانوطنی فرهنگی، میتواند از جمله دلایل مهاجرت داوطلبانه اینگونه آلمانگرایان، به اروپای آنسالا باشند.

الیوت درباره شعر مدرن مینویسد، برای لذت از شعر، هرچه کمتر درباره بیوگرافی و زندگی خصوصی شاعر بدانیم، بهتر است. هر 5 یا 6 سالی، گاهی به شاعر يك الهام هنری آسمانی اسطوره ای میشود، بقیه موفقیت اویسته به تمرین و صبر جمیل دارد. درباره شعر نباید سؤال نمود، معنی و منظور چیست، بلکه باید بتوان تصورات شاعر را نزد خود مجسم کرد. شاعر باید به موضوعات و اشیا شاعرانه بپردازد، و نه ایدئولوژیک، چون شعر نه سیاست است و نه فلسفه. شاعر، شعر می سرايد- فیلسوف، فلسفه می بافد - زنبور، عسل میزاید- عنکبوت، تار میبافد- و آدم متافیزیک، فلسفه ایده آلیستی سرهم بندی میکند. تفسیر و درک خواننده از شعر میتواند با منظور و غرض شاعر فرق داشته باشد.

الگوی آغاز کار شاعرانه الیوت، سمبولیستهای فرانسوی بودند، یعنی زمانیکه فرانسه وطن سمبولیستها بود. به نظر مورخین ادبی، الیوت باعث گره خورده گی شعر سنتی و شعر مدرن در زبان انگلیسی شد. او عمداً نقل قولهایی از دیگران را در اشعارش نیز بکار میگیرد تا خواننده را بفکر تفسیر و توضیح شعر بیندازد. الیوت که در جوانی زبان و فلسفه تحصیل کرده بود، در شعرهایش همیشه جملات قصاری از دیگران را مونتاز میگرد. 17 سال کار نشر کتاب و سردبیری دهها مجله ادبی و فرهنگی موجب شد که او در جریان غالب ادبیات مدرن اروپا باشد.

در مورد درویشی و مذهبی بودن او میتوان گفت که، الیوت يك ادیب و شاعر عارف بود. منتقدین ادبی چپ، او را هومانایستی مذهبی میدانند. مذهبی بودن الیوت را میتوان اصلاحگرایانه نامید، گرچه او خود را سیاسی نمی دید. الیوت مینویسد، از زندگی میشود جا خالی نمود، ولی به مرگ نمیتوان جا خالی داد. صاحب نظران، ادبیات مدرن غرب را همیشه مبلغ نوعی عرفان مذهبی خصوصی ویا روانشناسانه میدانند. شعر دسته ای از شاعران، در آغاز قرن بیستم به کشف و جستجوی حالات درون و روانشناسانه انسان پرداخت.

از جمله: الیوت- پروست- ریلکه- بیت- و جویس. الیوت هم در آثار اولیه خود به سرگردانی انسان بعد از جنگ جهانی اول پرداخت و پوچی زندگی و سرگردانی انسان را نشان داد. به این دلیل، هدف غالب کتابهای بیوگرافیک، آن است که روشن شدن مسیر الیوت، از شک و سرگردانی، تارسیدن به عقاید مذهبی و عرفانی را نشان دهند. الیوت در آثارش، جنبه منفی پیشرفت و صنعتی شدن غرب را نیز مطرح نمود. او مینویسد، اگر کره زمین روزی برای جنگ یا آلودگی محیط زیست نابود شود، باید روی تابلویی پیادگار نوشت که: در اینجا آدمهای باشرقی هم بودند که خدانشناس شدند، یادگارهایشان خیابانهای آسفالتی، هزاران زمین گلف و تنیس، و صدها کتابخانه و کتابفروشی مطالب سرگرم کننده بود. الیوت در رابطه دیگری مینویسد، باید بی زبانی و لالی مدرن ما، بندگان گنهگار را، با کمک کلام خدای لایزال جبران نمود!

رجوع به بیوگرافی توماس الیوت نشان میدهد که او در سال 1888 بدنیا آمد و در سال 1965 درگذشت. پدر بزرگش يك کفاش مسیحی بود که به دلیل تعقیب مسیحیان پورتیانی، از انگلیس به آمریکا فرار کرده بود. الیوت بعد از تحصیل رشته زبان و فلسفه، مدتی کارمند بانک شد. او را میتوان: شاعر- نمایشنامه نویس- نظریه پرداز شعر مدرن- و منتقد فرهنگی دانست.

زندگی نامه نویسان مدعی هستند که در ابتدا برای مهاجرین به قاره آمریکای آن زمان، بعد از چند دهه، بجای ماجراجویی آنارشیستی اولیه، ملال و دلزدگی تمدن و صنعت مشهود شد- بجای گاوچرانی رمانتیک کاوویی ها، گانکسترهای مسلح شهری خیابانها را ناآرام کردند- بجای مبارزه با نیروهای طبیعت خشن، مبارزه با روابط بیرحم نظام سرمایه داری سودجو، شعار مرگ و زندگی حاشیه نشینان شهرها شد.

الیوت در باره خود، حوالی سالهای 1926 مینویسد، در آمریکا جمهورخواه بودم و در انگلیس مشروطه خواه شدم- قبلاً خواهان انقلاب در شعر بودم، حالا خواهان سنت گرایی شاعرانه شده ام. به این دلیل گروهی از روشنفکران لیبرال، او را ارتجایی می نامند.

با اینهمه او در بعضی از آثارش فراز و فرود جامعه بورژوازی را منعکس کرد. در آغاز گوته- دانتیه- و شکسپیر از جمله الگوهای ادبی او بودند. او در باره لردیایرون- سنک- و شکسپیر به تحقیق پرداخت. و درباره شکسپیر نوشت که گرچه نمایشنامه هایش اغلب معنی ندارند، ولی نمیتوان آنها را بی محتوا نامید.

منتقدین غربی، بعضی از آثار الیوت را در کنار عظمت کارهای: ریلکه-هلدرین-و دانتیه قرار میدهند. الیوت در نمایشنامه هایش از سبک اسکار وایلد و برنارد شاو استفاده میکند، یعنی گاهی طنزآمیز و گاهی وحشت انگیز و تکانه‌دهنده. الیوت مینویسد، اگر پاریس برای همینگوی مانند یک جشن بود، فرانسه برای من همچون شعر است. او از نظر فلسفی زیر تاثیر فلسفه آلمانی و فلسفه یونانی، مخصوصاً ارسطو بود. و پرداختن به مقوله زمان در آثارش را از هوسرل و هایدگر گرفت. موضوع مسخ نیز در ادبیات اروپا در اوایل قرن بیستم یکی از زمینه‌های کار نویسندگان سرخورده و غیر سوسیالیست مانند: الیوت-بن-و کافکا بود. بن، شاعر آلمانی آرزو میکرد که انسان همچون بعضی از تک سلولیها، بدون مغز و اندیشه میبود تا کمتر درد و رنج بکشد.

از جمله آثار الیوت: چهارشنبه پرهیزکاری - و سرزمین برهوت هستند. کتاب سرزمین برهوت او شامل 434 بیت شعراست. در این کتاب مانند کتاب -کمدی الهی- دانتیه، انسان مجبور است برای رسیدن به بهشت از دوزخ و جهنم بگذرد. و از جمله نمایشنامه‌های او: مرگ در برج کلیسا- جشن نوشابه‌ای- و مقام دولتی واقعی هستند. در نمایشنامه -مرگ در برج کلیسا- الیوت کوشید به زنده کردن درام شعری مذهبی بپردازد.

کتاب مجموعه مقالات الیوت، درباره موضوعاتی مانند: شعر متافیزیک قرن 17 انگلیس- بودلر و شعر فرانسه- و دانتیه و شعر ایتالیا، هستند. غالب مقالات الیوت در باره: ادبیات-استتیک و زیبایی شناسی- الهیات-فلسفه-فرهنگ - و نقد ادبی هستند.

او در بعضی از مقالاتش مبلغ نظریاتی پیرامون یک جامعه مسیحی - و یا یک وحدت فرهنگی - در اروپا است. به این دلیل گروهی از بیوگرافی نویسان او را یک منقداً ادبی میدانند تا یک شاعر. الیوت در باره وظیفه نقد ادبی مینویسد: نقش نقد ادبی، روشن‌گری در باره اثر و افزایش علاقه خواننده به مطالعه است. الیوت از مکتب نقد ادبی بنام -لیموچلیدن- انتقاد میکند، چون آنها مدعی هستند که تمام جنبه‌های شعر هر شاعری را می‌فهمند.

الیوت برای رساندن پیام انسانی به اقشار مختلف مردم، تاتر را کاملترین رسانه میدانند. او میگفت، سبک و اسلوب نمایشنامه باید نه آرشایی و نه مدرن، بلکه طبیعی و معمولی باشد. او مینویسد، سرانجام هنرمند غربی، نابودی فکری و جسمی او است، یعنی هر هنرمندی روزی به پوچی و انتهای خط خواهد رسید.

او به شکایت از نظام سرمایه داری ماده گرایانه و سودطلبانه مینویسد، تیمارستانها از نتایج تمدن صنعتی بی‌رویه غرب هستند، بجای سکوت و آرامش طبیعی و واقعی، اطاق‌های سکوت شامل تلویزیون در تیمارستانها برای بیماران تعیین شده تا در آنجا احساس تنهایی و بی‌کسی و طرد شدن نکنند.

۶۹- شاعر لحظه‌های مقاومت!

پل الوار (1895 - 1952) Paul Eluard, T.S. Eliot, Thomas Stearns Eliot (1888 - 1965)

به نام مردانی که در بند اند.

به نام زنانی که تبعید شدند.

به نام یاران مان همه،

که جان باختند و کشته گان؛

ز آنرو که تن به تباهی ندادند!

پاول الوار، اسم مستعار اوژن گریندل (Eugene Grindel)، شاعر سوررئالیست و مبارز فرانسوی است. اشعار مقاومت پل الوار در حین اشغال فرانسه از طریق فاشیسم آلمان و اشعار بعد از جنگ جهانی دوم او، در نظر شعرشناسان، از بهترین سرودهای مدرن قرن بیستم در جهان هستند. منقدین چپ مینویسند که او گرچه شاعری سوررئالیست بود ولی زیر تاثیر تجربه‌های تاریخی - اجتماعی، احساس آگاهانه سیاسی در شعر نمود. او با برتون و آراگون از پایه‌گذاران مکتب ادبی سوررئالیسم در فرانسه بود. در غالب اشعار پل الوار موضوعاتی مانند عشق- سیاست- و مبارزه- باهم تقاطع می‌یابند. تا سال 1936 بهترین اشعار وی زیر تاثیر عشق نوشته شده‌اند. خواننده در شعر او با اعتراض به بی‌عدالتی‌های اجتماعی آشنا میگردد. در طول سالهای اشغال فرانسه، الوار شعرش را نه تنها در خدمت مبارزه با فاشیسم بلکه در راه مبارزه با بورژوازی خودی نیز قرار داد. شوق و شور شعر مبارزاتی او، در کیفیت شعر آراگون، در زمان اشغال فرانسه، ارزشیابی میشود. تجربه‌های شرکت او در جنگ داخلی اسپانیا و سایر حوادث زمان، باعث شدند که او همیشه برای محرومان و آزادیخواهان، موضعگیری نماید. الوار در رابطه با جمهوریخواهان اسپانیایی، با گارسیا لورکا، در جنگ آشنا شد. شعر او با کمک محتوای قوی انساندوستانه و توصیف احساسات عمیق و پرشور، تاثیر فراوانی در رشد و تمام افشار خلق گذاشت. او بهترین شاعر نسل خودش. شعر الوار: کوتاه - فشرده - و مخاطبه‌ای است. اولین شعر او در سال 1917 زیر تاثیر عقیده "روح جمعی" سروده شد.

پل الوار در سال 1895 در فرانسه بدنیا آمد. پدرش کارمند جزء و مادرش خیاط بود. او در سال 1924 سفری طولانی به کشورهای محروم آسیای شرقی نمود، و گرچه از سال 1927 با کمونیست‌ها رابطه داشت

ولي در سال 1942 در حين اشغال فرانسه و در رابطه با شوراي ملي مقاومت، وارد حزب کمونيست فرانسه شد. پل الوار پيش از عضويت در حزب کمونيست، در سال 1930 در کنگره انترناسيونال دوم نويسندگان انقلابي جهان در شوروي سابق! شرکت نموده بود. اوبعداز جنگ جهاني دوم بدليل اشعار اجتماعي و فعاليت هاي سوسياليستي مشهور شد؛ البته بدون اينکه مطيع حزب کمونيست شود. بعد از سالها ارتباط با تسارا، شاعر دادائيست - و آراگون، شاعر سوررئاليست، الوار در سال 1938 از آندو جدا گرديد. در اشعار الوار نشانه از سبك تمام شاعران سوررئاليست ديده ميشود. به نظر مورخين ادبي، پل الوار پيش از ديگران شعر بين دو جنگ جهاني در فرانسه را تحت تعثير خود قرار داده است. اوبعداز جنگ جهاني دوم، يکي از رهبران و نمايندگان جنبش صلحخواهي فرانسه نيز شد. از جمله اشعار و کتابهاي مشهور پل الوار : *وظيفه و شورش - بمير و بشو!* - *عشق و شاعر - آزادي - هفت شعر عاشقانه در جنگ - اشعاري براي صلح - ما و درد - پيروي در گاف - جريان طبيعي - سرودي کامل - کتابي باز- و زندگي مستقيم- هستند.* در کتاب مجموعه شعر "زندگي مستقيم"، الوار مينويسد که مبارزه با نظم بورژوازي بايد زير شعار اتحاد صورت گيرد. سه کتاب : *آزادي - 7 شعر عاشقانه - شعر و حقيقت - از جمله آثار او* پيرامون مقاومت در شرايط ناگوار هستند. اشعار آغازين او مانند : *وظيفه و شورش - اشعاري براي صلح - بمير و بشو - آثاري ضد: جنگ، خرابي، و آدمکشي، هستند.*

۷۰. شاعر استعماري دوران کودكي ات ؛ يك هومانيست ؟

نمي دانم نخستين بار، سال آخر دبستان و يا سالهاي اول دبستان بود که در کتاب درسي فارسي وادبيات، با بعضي نامهاي شاعران ونويسندگان خارجي مانند : امرسن، وایتمن، فرانکلين و غيره برخورد نمودم. بعدها، شوکت نيکو، يکي از همکلاسيها، ميگفت اين "سگ زنجيري آمريکا" چرايچاي نويسندگان خودي مانند: صمد، جلال، علوي، شاملو، هدايت، جمالزاده و غيره، نويسندگان استعماري غرب رادر کتابهاي درسي ماحدا داده است؟. به دانشگاه که رفتم، براي تدريس واحد ادبيات و آئين نگارش فارسي، يك پيرمرد 70-80 ساله زردشتي را که گويا استادبازنشسته ادبيات بود، همچون جنازه اي، هر هفته براي 2-3 ساعت، براي تدريس از تهران به اهواز مي آوردند. اوحتا توان و ناي حرف زدن در آن گرمای غالبا 48 درجه رانيز نداشت. شوکت نيکو که همزمان دريکي از رشته هاي موازي رشته من دانشجو بود، با خشم ميگفت: اينهمه استاد جوان، روشنفکر، مدرن و تحصيلکرده و بيکار وجود دارد ، چرا اين فسيل را اينور و آنور ميغرسند؟، منظور اينکه واقعا افکار ونظرات اودرباره اجتماع وادبيات، از زمان ساسانيان بود، مثلا استفاده از آثار نويسندگان ايراني نامبرده دربالا را ، به بهانه بدبين بودن ممنوع کرده بود. خلاصه اين وضعيت باعث شد که ما تغيير رشته داده و به شهرهاي دانشگاهي ديگري پريم، گرچه وضعيت روشنفکري استادان، با صاحبان دکترای دولتي! ازيپاريس و سوربن، يا دانشگاههاي آمريکايي بهتر از استاد فوق نبود.

امروزه دراينجا ميخوانم که مثلا امرسن، يکي از شاعران، فيلسوفان و سياستمداران ترقيخواه قرن 19، در آمريکا بوده است. و چون او مثلا ميگفت که خدا را بايد در طبيعت جست و نه درالهيات، به اتهام آتة ايستي از تدريس در دانشگاه هاروارد، آنزمان وابسته به کليسا، اخراج شده بود. نيچه، گويا هميشه يك جلد از آثار او را در سفر، براي مطالعه همراه خودداشت و بعضي از جملات قصار جاوداني اش، ديالوگهاي هستند با امرسن. يکي از سخنرانيهاي امرسن: اعلان استقلال فکري روشنفکران، نام داشت. اواز موضوعي دمکراتيک به انتقاد از بي عدالتي هاي سرمايه داري آمريکا پرداخت و خواهان اصلاحات سياسي، اجتماعي، فرهنگي، اقتصادي و لغو برده داري و تساوي حقوق زن و مرد شده بود. امرسن کوشيد که آمريکاي مسيحي پوريتاني را بسوي پراگماتيسم عملگرا، هدايت کند، چون مهاجرين وساکنين جديد آمريکا خواهان رفع نيازهاي عملي در زندگي بودند. امرسن استقلال فکري روشنفکران را نوعي تقوا و پرهيزکاري ميدانست. اوتازمان مرگ زودرس پسرش، فيلسوفي خوشبين بود و ميگفت که فلسفه و فرهنگ آمريکايي بايد از فلسفه اسکولاستيک ، متافيزيکي و رمانتيک اروپايي دوري کند و فلسفه اي عملگرا شود. فلسفه عملگراي او بعدها تاثير مهمي روي ادبيات و هنر آمريکايي بجا گذاشت. درنظر او ادبيات ميتواند وسيله اي براي خلاقيت فرهنگي و عمومي شود و سنت آمريکايي بايد اين باشد که از سنت قديمي اروپا جدا گردد. گرچه نام امرسن امروزه در آمريکا ناشناخته ويا فراموش شده است، ولي تاثير او را ميتوان در ادبيات و فرهنگ زمان حال آمريکا مشاهده نمود.

امرسن همچون يك مغناطيس سعي کرد تمام فلسفه هاي قرن 19؛ حتا ايده آليسم و رمانتيسم را چون آهنربايي بخود جذب کند و بعد آنها را به جهت هاي ديگر هدايت کند. شکهاي مذهبي او باعث شد که خلاف هفت نسل اجداد خود ، از روحاني شدن دست بکشد و به انتقاد از راسيوناليسم غيرمردمي وسودطلبانه آمريکايي زمان خود بپردازد. وایتمن باتکيه به مقاله "شاعر" او، نوشت که شاعر بايد براي ملت خود، نقش يك پيامبر رابعهد بگيرد. فلسفه التقاطي او تحت تاثير فيلسوفان گوناگون، حاوي نظرات گاهي متضاد و متناقضي بود، از جمله اينکه او مينويسد که ذهن، تنها واقعيت در جهان است و درمقالاتش نظراتي بنام "ايده آليسم عيني" مطرح کرد. مهمترين تئوري او، کوشش انسان براي هماهنگي انسان با طبيعت است. فلسفه او موسوم به "ترانسندنتاليسم"، فلسفه اي است خوشبين که به نيکي، تواناييها و ظرفيتهاي انسان براي ترقي و آدميت ايمان داشت. او کوشيده ادغام افکار روشنگري و رمانتيک اروپايي با افکار ترقيخواهانه و اصلاحات اجتماعي در فلسفه عملگرايي آمريکا

بپردازد. امرسن مدعی شد که فرد میتواند با توجه به طبیعت به شناخت خدا برسد. نظرات او پیرامون آزادی و استقلال فرد و اعتماد انسان بخود، باعث تحولاتی در هنر، فلسفه و فرهنگ آمریکا گردید. ازجمله نوگرایی او در ادبیات این بود که میگفت باید متن از سنت ادبی، و خواننده از سنت حاکمیت متن، آزاد شوند. در نظر او ادبیات میتواند وسیله ای برای موضع گیری، و رسانه ای عمومی برای شناخت زبانی، گردد. او کوشید رابطه ایستا میان متن و خواننده- ادبیات و زندگی- سنت و زبان- را به شکل پویا درآورد. امرسن، شاعری فیلسوف بود که کوشید با کمک زبانی شکارچی، به افشاگری مسایل زمان خود بپردازد. تعدادی از شاعران نسلهای بعدی زیر تاثیر او قرار گرفتند. بدون امرسن، شاعر ملی آمریکا یعنی وایتمن به موفقیت لازم نمیرسید. گرچه امرسن در اروپا محبوبیتی شایان نیافت، بودلر کوشید در فرانسه به تحسین جنبه های عملی شعرش اشاره کند. عمل گرایی ادبی و فلسفی او بعدها همچون دینی آمریکایی اشاعه یافت. امرسن گاهی اشعارش را بصورت مقاله به نظر خوانندگان میرساند. او کوشید افکارش را بصورت شاعرانه مطرح کند که مخالفتی بود با فلسفه دانشگاهی و آکادمیک اقشار برگزیده آن زمان. امرسن میخواست با کمک مقالات و سخنرانی هایش موجب نوگرایی ریشه ای، آزادی فکری، در فرهنگ و ادبیات آمریکایی شود. امروزه صاحب نظران گواهی به تاثیر او روی نیچه، ادبیات و فلسفه پست مدرن، مبارزین محیط زیست، میدهند. در آثار همینگوی، توماس وولف، اشتاین بک، میتوان نشانه هایی از او ملاحظه کرد. در زمان حیات، امرسن شخصا با تورگنیف، وایتمن و هنری جیمس، ملاقات کرد. او در دهه های 50 و 60 قرن گذشته با تئوری هماهنگی و نظم در طبیعت، روی شاعران نسل بیت مانند کروات، کینزبرگ و شاعران محیط زیست مانند گاری سیندر و آمونز تاثیر گذاشت.

رالف والدو- امرسن، در سال 1803 در آمریکا در خانواده ای روحانی مسیحی دنیا آمد و در سال 1882 بدلیل بیماری ارثی سل، در آنجا درگذشت. هفت نسل پیشین او مسیحی مذهبی بودند. او مدتی روحانی یک محله مسیحی بود، ولی بدلیل انتقادهای اصلاحگران اش، خلع لباس شد، و بعد از آن، چندسالی به شغل معلمی اشتغال داشت. امرسن چه در لباس مذهبی و چه در لباس معلمی، با تکیه بر فلسفه رمانتیک و افکار عملگرایانه خود کوشید تا به درسهای اخلاقی و نוע دوستی بین انسانها بپردازد. بعد از نوشتن مقاله "تجربیات شکاکي" و مرگ پسر، او از خوشبینی دست کشید و متوجه شد که با وجود جامعه طبقاتی و دیوی بنام سرمایه داری، انسان قادر به عملی کردن هیچگونه اوتوپی نیست. ازجمله آثار او: مجموعه شعری با عنوان "روز من"، جامعه و تنهایی، یادداشتهای روزانه، مجموعه مقالات، مقاله ای بنام "سرنوشت"، و کتاب مشهور و برنامه ای او پیرامون فلسفه ترانسندنتالیست با عنوان "طبیعت" است. او سالها مغز روشنفکر محفل هواداران فلسفه فوق بود.

فلسفه هومانیزم سکولار او ریشه در هومانیزم مذهبی مسیحی دارد. او مینویسد که آمریکایی ها باید جنبه های رمانتیک اروپایی فلسفه را کنار بگذارند و عمل گرا شوند. او از سال 1851 فعالیتها را ضد برده داری و برابری حقوق زنان با مردان را آغاز نمود. او در جوانی به مطالعه آثار افلاتون، اسپینوزا و گوته پرداخته بود. هنری جیمس یکبار چنان از خوشبینی او به تعجب افتاده بود که نوشت، امرسن چشمهایش را در برابر نیروهای خشن و پلید جهان بسته است.

فلسفه امرسن در آغاز تحت تاثیر مذهب و فلسفه ایده آلیست آلمانی بود. دوره رواج فلسفه ترانسندنتالیستی بین سالهای 1836 و 1886 بود. آنها وارثان فلسفه کانت و هگل بودند. امرسن کوشید بجای مقوله های جبر و سرنوشت، به تبلیغ آزادی و استقلال فرد بپردازد. او در میانه قرن 19 تاثیر مهمی روی نسل جوان روشنفکر در آمریکا بجا گذاشت. هواداران او در محفلی رمانتیک، اصلاح طلب، اجتماعی و تربیتی، گرد آمده بودند. جنبه های شبه مذهبی فلسفه امرسن سالها مذهب آمریکایی شمرده شد. او همچون هگل میگفت که انسان با طبیعت و روح جهان باید وحدت کند و یکی شود.

Emerson, Ralph 1803-1882

۷۱. شورشگری بعد از پایان نامه دکترا !

ادبیات به موازات مشی چریکی ؟

ادبیات سیاسی ؛ بدون تعارف !

شاعر میان بره ها و گرگ ها !

! - Enzensberger , H . M – 1929

نمی دانم اگر امروز بعد از حدود چهل سال، از انسزبرگر، نویسنده ترقیخواه آلمانی، پیرامون نظراتش در باره سیاسی نمودن ادبیات، پرسش شود، او باز هم همان مواضع قبلی خود را نمایندگی خواهد نمود یا اینکه بدلیل کحولت و حوادث تاریخی، نظراتش را قدری تغییر داده باشد ؟.

شعر سیاسی- اجتماعی او را ادامه شعر برشت و هاینه میدانند که نه تنها سازش ناپذیر بلکه شکاکانه حالاتی از رمانتیک تاریخی و دوره مدرن، را شامل میشود. او با تکیه بر مواضع تئوریک برشت، مخالف شعر غیرسیاسی و غیراجتماعی بود، گرچه در نظر او شعر اجتماعی باید کیفیت ادبی و هنری نیز داشته باشد . او با شعار ترکیب شعر با عناصر روشنگری، به کارخانه های "ضد آگاهی" سازی تبلیغاتی سرمایه داری اشاره میکند که زیر پوشش فرهنگ و با کمک رسانه های خود به تحمیل مردم پرداخته تادنبال مد و توریسم و سرگرمی برونند. اواز ادبیات و هنرمستقلی سخن میگوید که احساسی نباشند و هدفشان

"باسوادنمودن سياسي" اجتماع باشد. شعر اومحتوايي سياسي و مسئلوانه دارد كه از ازابارهاي مهاجم ، تحريك و شوك استفاده ميكنند. اورا از نوگرايان شعر آلمان دهه پنجاه قرن بيست تا كنون، بشمار مي آورند. انسزبرگر در خارج از ميهن خود بعنوان يكي از رهبران شعروادبيات معترض آلمان شناخته ميشود.

با آغاز فعاليت گروه ادبي-اجتماعي 47 در آلمان، آلفرد آندرش با اشاره به انسزبرگر گفته بود كه: چه خوب، سرانجام يك شاعر خشمگين معترض ميان اين گروه پيدا شد. اشعار ضد ميليتاريسم و ضد "بي خيالي" سياسي او، به ابتذال فكري و فرهنگي رسانه هاي سرمايه داري دوران حكومت آدناور اشاره ميكنند. اواز ادبيات مسئل سخن ميگفت كه درگير با توتاليتريهاي اجتماعي ميشود و نقش آن، مستقيما سياسي است. او كوشيد تا تضادهاي سياسي و فرهنگي جهان زمان خود را با كمك ادبيات مطرح كند و از وحدت مرگ آور برهها با گرگها، هشدار داد. در تمام آثار او خواننده به رابطه بين سياست و ادبيات پي ميبرد. او به انتقاد از كمبودها و سطحي گري انسانها نسبت به شرايط شان، پرداخت. قلم بدستان بورژوازي سالها به او لقب شلوغكار، شورشگر و مبلغ تنفر طبقاتي، دادند و او و هايپریش بل را متهم نمودند كه نيروي فكري پشت جبهه سازمان چريكي "ارتش سرخ آلمان" را تغذيه ميكنند. آن سالها پايدگاه اتمي شدن ناتو و دنبال روي از سياست آمريكا در حمله به ويتنام، كوبا و فلسطين، از جمله موضوعات جنبش جوانان و چپ نو غرب بود. او جامعه رفاه غرب را با سقوط كشتي تيتانيك در سال 1912 مقايسه نمود. نظرات شاعرانه او نه تنها متكي بر سنبل گرايي شعر گاتفرید- بن و ديالكنيك شعر برشت، بلكه از نظر جامعه شناسي وابسته به مكتب فرانكفورت بودند. انسزبرگر در آغاز چند سالي زير تعثير شعر رمانتيك برنانتو نيز بود. و از نظر روشنگري تحت تعثير نظرات آدرنو و هوركهايمر است و در خانه پيرامون بنيادگرايي ماركسيستي چپ اخطار داد. از جمله جوايز دريافتي او، مدال هاي : هاينه ، بوشنر، هايپریش بل، بورنه ، پاسولينی، و جايزه هنري عضويت مدينه فرانسه، هستند.

اوخاوهان "اداره" اي ! براي ادبيات شد تا آنرا سياسي و اجتماعي نمايد- و نه براي پيشگويي و غيبيگويي! . اواز لذت استتيك بعلاوه اتوبي سياسي - و يا از انتقاد اخلاقگرايي از زيباشناسي - در هنر و ادبيات گفت.

انسزبرگر در مجله (كتاب كورس) شماره 15 سال 1969 خواهان انقلاب ادبي شد و تحريك آميز، مدعي گرديد كه ادبيات غير اجتماعي و سرگرم كننده حق حيات ندارد، و اهميت اجتماعي يك نويسنده فقط در كمك آن براي تحولات اجتماعي است. اين مجله سالها تعثير مهمي روي روشنفكران جوان چپ از خود بجا گذاشت. او با اشاره به وحدت هنر و علم، بجاي ادبيات غير اجتماعي، خواهان عمل، اقدام و فعاليت سياسي گرديد. وسالها مدافع سرسخت ادبي چپ سياسي بود و با كمك ژورناليسم فرهنگي و نشر مجلات و آثار سياسي فرهنگي، به مبارزه با رسانه هاي سرمايه داري و امپرياليستي پرداخت. در اشعار او خواننده با مخلوطي از: كولاژ، مونتاژ، نقل قول، زبان عاميانه، لهجه، طنز، سنبل هاي سوررئاليستي، زبان علمي و فني، و سخن پراكني هاي سياسي، روبرو ميگردد- كه به ناآرامي جامعه رفاه و اقتصاد مصرف دامن ميزند. انسزبرگر گويا سرانجام موفقيت انقلاب فرهنگي، با كمك روشنفكران، را يك خيال و رويا ناميد.

هانس مگنوس انسزبرگر در سال 1929 در جنوب آلمان بدنيا آمد. او غير از ژانر رمان در زمينه هاي : شعر ، نمايشنامه، مقاله، و ترجمه، آثاري خلق نمود و غير از ژورناليسم و كار نشر مجلات و كتاب، سالها مسئول "راديو مقاله" در جنوب آلمان بود و دهها نمايشنامه راديويي پخش نمود. او در دانشگاه : زبان، فلسفه، و علوم ادبي خوانده است و به هفت زبان خارجي در سطح ترجمه آشنائي دارد.

از جمله آثار او : استتيك مقاومت، بازجويي ها بانا، سياست و جنايت، دفاع از گرگها، زبان كشور، خط نابينايي ، مجموعه مقالات، جزئيات، آرامگاه، مجموعه مقالات سالهاي 1955 تا 1970 ، غرق شدن كشتي تيتانيك، ميدانهاي عمومي برلين، تابستان كوتاه آنا رشي، زندگي و مرگ ب.د، 37 ترانه تاريخ ترقي، شب دولين، ترانه راحل، اروپاي هفت كشور، هنر و لذت، شيطان و ارقام، تاريخ ابرها، ميانه روي و جنون، موسيقي آينده، روبرت جان كجا بودي؟، شعر عصبي ميكند، زبان مجله اشپيگل، دختر هوا، آه اروپا!، مارش و پياده روي كبير، زيگزاگ، كوچگران در قفسه، يك داستان خرگوشي، خشم پير ميشود ولي طنز ابدی ميماند ، سبكتر از هوا، بمنظور جنگ داخلي، موزه شعر مدرن، تعداد زيادي نمايشنامه راديويي و ترجمه بعضي آثار نرودا و كارل ويليامز، هستند. از جمله مجلات ادبي فرهنگي اجتماعي او : ترانس آتلانتيك، كتاب كورس ، و كتابخانه اي ديگر ، هستند.

۷۲. پاين همكاري شاعر با بي بي سي !

پيام شعر به وجدان و روشنگري . Erich Fried (1921 – 1988)

ايريش فريد . شاعر معترض اتريشي كه آلماني زبان و يهودي تبار است، با بقدرت رسيدن فاشيسم و اشغال كشورش، به انگليس پناه برد . اوبعد از پاين جنگ جهاني، بين سالهاي 1952 و 1968، همكار ادبي راديو BBC شد، ولي دليل اعتراض به تبليغات تشنج آميز آن راديو براي ادامه جنگ سرد بين دو بلوك ، از همكاري با بي بي سي استعفاء داد و سالها درسراسر اروپا، از موضع چپ اروپايي، به جلسات شعرخواني پرداخت. اومطرح ترين شاعر سياسي زمان خود بود و در تمام عمر، خود را چپ راديكال بحساب مي آورد. شعر او تحت تعثير برشت، سياسي، اجتماعي، معترض، مسئلوانه و انقلابي است. او به نوزايي

جدید سنت شعر اعتراضی-سیاسی پرداخت. فرید میگفت شاعری یعنی مقاومت در برابر: بی احساسی، کوتاه فکری، و بی عاری و بی خیالی. چون شعرش نه تیره است و نه پیچیده، آنان را میتوان روی دیوار مدارس و خانه ها باز یافت. در زمان جنبش دانشجویی غرب در سال 1968، نام او پیش از تمام روشنفکران یا اهل فرهنگ، در روی شبنامه ها و اعلامیه های پخش شده دانشجویی آمده است. شعر او را، شیپور انتقادی-سیاسی از زمان و یا شرایط اجتماعی میدانند که میکوشد مشکلات را بفهمد و برای تغییر آنها بکوشد. بعد از برشت، شعر اودر زبان آلمانی، عامیانه ترین و مردمی ترین شد، بدون اینکه عمق خود را از دست بدهد.

اریش فرید در سال 1938، بعد از فرار از کشورش، وارد سازمان جوانان حزب کمونیست انگلیس شد. او بعد از فرار از تعقیب فاشیسم، افکار سیاسی و رادیکال داشت و همیشه در رابطه با موضوعات اجتماعی و سیاسی وارد بحث های عمومی میشد. اتریش، انگلیس، آلمان، و اسرائیل، هیچکدام نتوانستند وطن واقعی او بشوند. او علیه: راسیسم، ملیتاریسم، آواره گی و تعقیب، دست به سرودن شعر معترض زد. ریشه شعرش نه تنها سیاسی، بلکه مبارزه با فاشیسم، مخالفت با جنگ ویتنام، اعتراض به اوضاع سیاسی زمان، افشای مبارزه خشن سرمایه داری با سازمانهای چریک شهری آلمان، و انتقاد از سیاست اسرائیل، در رابطه با سرکوب اعراب است. او بعد از شوک های ناشی از تعقیب فاشیسم، شاعر مدرن خلق در غرب نام گرفت. اشعارش مانند تفسیرهای "احکام عالمانه"، بادی مارکسیستی پیرامون تضادهای زمان حال هستند. مجموعه شعر "ویتنام" او موجب جنجالهای رسانه ای جانبدار جنگ سرد در سال 1966 علیه او گردید. غیر از آن، او مبلغ مقاومت سیاسی در تمام جهان علیه زورگویی سرمایه داری شد که موجب دشمنی رسانه ها علیه او و سانسور اشعارش گردید. سیاستمداران ارتجاعی کشورهای آلمانی زبان، کوشیدند تا از ورود اشعارش به کتابهای درسی جلوگیری نمایند. مورد ارایش فرید، نشان داد که سرمایه داری و لیبرالیسم اش تا چه حد تحمل منتقدین خود را دارد!

او خلاف شاعره ای بنام نلی ساکس، میگفت که هرچه خواننده بیشتر درباره بیوگرافی نویسنده بداند، اشعارش را بهتر می فهمد. او موضوعات: پیری، مرگ، دوستی، عشق، تنهایی، و ترسهای خود را مخفی نکرد بلکه آنان را بصورت شعر درآورد. شعرش مخلوطی است از: روشنگری، اخلاقگرایی، و افسرده گی؛ صفاتی که از زمان هایینه تاکنون در شعر آلمان یافت نشده بود. پیرامون او باید اشاره نمود که چه افتخاری از آن بزرگتر که بعضی از محافل ادبی، شاعری را با هایینه و برشت مقایسه کنند. اومیگفت که وطن او: واژه ها و افکار زبانی هستند. گرچه در آغاز، او اشعاری "آرشانی" سرود، ولی بعد اشعار سیاسی-مسئولانه ای تحت تاثیر برشت و در مخالفت با زورگویی به انسان، بچاپ رساند. او شاعر سروده های بی وطن! بود، یعنی تجربه های شخصی و اتوبیوگرافیک که انتقاد از زبان جامعه و تجربه های بی وطنی هستند. ولی از نظر زیبایی شناسی، منتقدین او مدعی شدند که اشعارش غالباً "بسته بندی" یک محتوای خاصی است که میشد جور دیگری نیز بیان نمود! گروه ادبی 47 آلمان هم به انتقاد اشعار سیاسی او پرداخت؛ از جمله هاینریش بل و گونتر گراس، شعر او را ادبیات سیاسی جانبدار! نامیدند. فرید گویا پیش از خواب باید شعری می نوشت، خصوصاً در دوره دههای 60 و 70 قرن گذشته، یعنی زمان ناآرامی های جنبش دانشجویی در اروپا.

اریش فرید در سال 1921 در وین اتریش بدنیا آمد و در سال 1988 در لندن حین جلسه شعرخوانی درگذشت. او از یهودیان آلمانی زبان کشور اتریش بود و بعد از اینکه پدرش را سازمان مخوف فاشیستی گشتاپو بقتل رساند، در سن 17 سالگی به انگلیس پناه برد. فرید در دوران زندگی به شغل های کتابداری، تکنیسین آزمایشگاهی، و کارگر موقت روزمزد، پرداخت. از جمله جوایز دریافتی او بعد از پایان جنگ و شکست فاشیسم: جایزه بوشنر و جایزه ادبی "دولت اتریش" هستند. او نیز به ترجمه نمایشنامه های شکسپیر و اشعار الیوت به زبان آلمانی پرداخت و یکی از اعضای شلوغکار! گروه ادبی 47 آلمان بود. یکی از دلایل اعطای جایزه بوشنر به وی در سال 1987، اشاره به شجاعت او علیه انسان "برتر" فاشیسم، و کمبودهای جامعه و زمان هستند. در نظر کمیته تودیع جایزه بوشنر، در شعر فرید، واژه و موضوع- وحدتی تعیین کننده دارند. او شاعری است چند بعدی و با استعدادهای گوناگون. در عکسی از سال 1986، او در کنار "رودی دوتشکه"، رهبر بقتل رسیده جنبش دانشجویی آلمان غرب، دیده میشود. فرید یک شاعر مسافر بود، جلسات شعرخوانی اش از دانمارک تا ایتالیا، در دهه های 70 و 80، محل ملاقات دوستداران شعر اجتماعی معترض شد.

اگر رسانه های غرض ورز بورژوازی علیه شعر اجتماعی فرید جنجال برافراختند ولی اشعار عاشقانه او میان اقشار گوناگون جامعه غرب هنوز محبوبیت خود را حفظ کرده اند. اومیگفت اگر هرکس میتوانست اشعار عاشقانه اش را بزبان آورد، جهان تعادل خود را باز می یافت، چون عشق، فکر و ذهنی است خلاق و تولیدکننده که چشم و گوش و لب دارد و تنها، عشق نوگرا است و باید به محافظت خود از نوگرایی آن بپردازیم تا دچار یاس و سرخورده گی نشود. زیبایی، طبیعت گرایی، حقیقت جویی، ادامه قافله احساسات انسانی و عشق هستند، چون عشق، پلی است میان انسانها و پادزهری علیه ترس. او در این رابطه میسراید:

آنچه آن است

پوچ و بی معنی است؛ عقل میگوید.

هست، آنچه هست؛ عشق میگوید.

شکست است؛ حسابگری میگوید.

رنج است؛ ترس میگوید.

امیدی به آینده نیست ؛ دورانیشی میگوید.
 ننگ است ؛ غرور میگوید.
 هست ، آنچه هست ؛ عشق میگوید .
 غیرممکن است، تجربه میگوید.
 حماقت است؛ احتیاط میگوید.
 هست آنچه هست؛
 عشق میگوید .

اریش فرید می سرود، بدون اینکه خواننده زحمتی برای فهم شعرش داشته باشد. شعر او را رمززدا و کلیدی نیز میدانند. در اشعار وی، روشنگری از طریق دیالکتیک و دیالکتیک با کمک طرح تضاد و طنز، مطرح میشوند تا واقعیات: اجتماعی، نظامی، و سیاسی مطرح شوند. درمورد شعر او گفته میشود که شناخت نباید همیشه دردآور و از طریق زخم های خونین باشد، بلکه میتواند گاهی مانند رعد و برقی به دامن خواننده بیفتد. او نیز کوشید تا سوء استفاده حاکمین و رسانه های وابسته از زبان و تبلیغ خشونت در انظار عمومی را افشاء کند. سخن دیالکتیکی، بازی زبانی در شعر او، نشان میدهند که زبان زورگویان میتواند فریب دهنده گردد. افکار فلسفی اشعارش حاوی مقوله های ، ذهن-عین ، شخص-واقعیت ، و "من"-جهان ، هستند.

آثار او شامل : شعر ، داستان ، نمایشنامه رادیویی، و یک رمان می باشند ؛ از آن جمله : اشعار اخطاری، وینتام، اینجوری قاتی آلمانها شدم، یک سرباز و یک دوشیزه، آی اسرائیل!، اشعار آغازین، درمخالفت با فراموشی، سرزمین سنگها، به فراموشی عادت نکنیم، تمرین های ابتدایی برای معجزه، تفکرات، کودکان و دیوانگان، پرسشهای زمان، درمیان دشمنان خودمانی، پادزهر، صد شعر بی وطن، حوادث و خاطرات، درحاشیه زمان زندگی مان، آزاد از مهاجرت و فرار، پای دروغ های کبیر. - کتاب (صدشعربی وطن) او موجب دریافت جایزه ناشرین برای وی گردید.

۷۳. از برف های کلیمانجارو تا بریگادهای سرخ .

همینگوی ، شکارچی و نویسنده ضد جنگ .
 سبک روزنامه نگاری ، مکتب داستان نویسی همینگوی . Ernst Hemingway (1889 – 1961)

ارنست همینگوی، استاد داستان کوتاه نویسی، مهمترین نویسنده نسل بربادرفته آمریکایی در زمان جنگ جهانی اول بود. اوغیراز جایزه ادبی پولیتسردرسال 1952، دریافت کننده جایزه نوبل سال 1954 نیزبود. وی خالق 50 داستان کوتاه فراموش نشدنی میباشد. او نخستین نویسنده ای است که طبق توصیه هانری جیمز، موفق شد زیبایی ادبی را با درآمد مالی ناشی ازفروش کتاب را باهم ادغام کند. همینگوی تاثیر مهمی روی هنر داستان نویسی زمان حال بجا گذاشته. درسبک او نه شرح احساسات بلکه انعکاس دقیق اشیاء و رفتار افراد، مهم است. غالب آثارش پیرامون شجاعت مردان و قهرمان گری آرکائیک میباشد. او موفق شدنامشاهدات و تجربیات مردانه خودرا درادبیات مطرح نماید. درآثاراوغیرازانتقاد اجتماعی، مسائلی پیرامون نسل بربادرفته، توصیف زشتی های جنگ ، فاشیسم و جاسوسی مطرح میشوند. اواز نسل مهاجر بربادرفته آمریکایی میگوید که بعداز پایان جنگ جهانی اول، درفرانسه خودرا با ادبیات، الکل، جنگ، و زنان مشغول کرده اند. همینگوی ازداوطلبان آمریکایی درجنگ مینویسد که شاهد خشونت و پوچی آدمکشی و جنگجویی میگردند.

اودرسبک داستانونویسی ژورنالیستی خود، فقط لازم ترین حرفها رامطرح میکند. این سبک کوتاه، دقیق و فشرده نویسی او تغییری جهانی روی ادبیات جهان گذاشته است. آثاراورا میتوان مخلوطی ازفن ادبی ونیروی هنری بحساب آورد. به سبک ادبی او عنوانهای سندی و پدیده شناسانه نیز داده اند. اواستاد داستان کوتاه نویسی درادبیات آمریکایی است. تجربیات شخصی اودر زندگی، منبع استتیک ونیروی خلاق هنری آثارش میباشد. اوبرای آثارش مدام در جستجوی تجربیات شخصی بود. شرکت در دو جنگ جهانی و جنگ داخلی اسپانیا، علاقه به شکار، ماهیگیری، ماتادور های گاوباز، ولدت های جسمی، از آنجمله هستند. همینگوی مخالف شدید سخن پراکنی های طویل و روده درازانه در داستان نویسی بود. سبک ادبی او رپرتاژی و زبانش، غیراحساسی وبدون همدردی با شخصیت های داستان هستند. منقدی نوشته بود که فن و سبک نویسندگی او غالبا در جستجوی موضوع، عرق می ریزند و منتقد دیگری در رابطه باخودکشی اودرسال 1961 گفته بود که ادبیات آمریکایا، غولی در ردیف تولستوی،فلور،استاندال،وبالزاک راز دست داده است.

کارشناسان، آثاراورا به سه دوره تقسیم میکنند: مرحله مدرن و خلاق آغازین، مرحله جهت یابی ادبی اودر دهه 30 قرن گذشته، ومرحله دهه های 40 تا 50 او. مرحله آخر اورا مرحله خستگی و ناتوانی هنری وی مینامند. دیگران این مرحله راآغاز دوره پست مدرن در ادبیات آمریکا بشمار می آورند. آثار مرحله اول اورا اصیل و جالب مینامند. در مرحله سوم، اواهمیت خاصی به زبان وافکار قهرمان داستان میدهد. در این مرحله سبک سندی او به نفع زبان، دیالوگ و روایت کنار میرود. همینگوی رادرکنار چخوف، تورگنیف، و جویس از ابدی های داستان کوتاه نویسی در غرب بشمار می آورند. اومدعی بود که روزی چون تولستوی مشهور در ادبیات خواهد شد. وی مارک تواین، یوسف کنراد، استفان کرانه، و دوس پاسوس راز آموزگاران

ادبی خود میدانست. خلاف شایعات پیشین، نامه‌ها و یادداشت‌های منتشرشده همینگوی در سال 1975، نشان دادند که آثار او را نباید عمدتاً اتوبیوگرافیک بشمار آورد.

همینگوی، نویسنده واقع‌گرا؛ با نزدیکی به سمبولیست‌ها، دارای زیباشناسی ادبی خاص خود است. منتقدی، نزدیکی او به ادبیات آوانگارد را بیشتر می‌داند تارقیب ادبی وی، یعنی فیتزجرالد. آثار او را بخشی از مدرنیته رمان نیز بحساب می‌آورند. علاقه او به پاک‌ی و خلوص زبانی را ناشی از نزدیکی سبک او به جریان ادبی اکسپریمنتل میدانند. منتقد دیگری، واقع‌گرایی او را رئالیسم غیرمعمولی نامید، چون او در سبک همچون عکسبرداری، بدون طرح احساس، یک گزارشگر ادبی می‌باشد. آن زمان به آثار او بادی می‌ان میان کتاب پرفروش سال، و تجربیات زبانی اکسپریمنتل نگریسته می‌شد. در واقع‌گرایی ادبی او، آگاهی بجای خیالپردازی قرار می‌گیرد. برای همینگوی وظیفه دقت زبانی، بخشی از یک اخلاق صداقت و فن نویسندگی است. همینگوی همچون اعضاء گروه نسل بربادرفته، از جمله خانم گترود اشتاین و جناب عدرا پاوند، خواستار پاک‌ی و نظافت زبان از پرگویی‌های کلاسیک بود.

منتقدین چپ، انتقاد از فاشیسم و تنفر ضد جنگ او را، فردگرایانه، ناامیدانه و جهان‌بینی اش را بدبینانه بحساب می‌آورند. موضوع اصلی پرسش‌های ادبی او: هویت، نوستالژی، و حیثیت فردی در رابطه با روابط اجتماعی؛ در شرایط فوق العاده مانند جنگ، مبارزه، مرگ، خشونت، و شکار است، او برخورد با مرگ، عشق و خشونت را، شرایط کلیدی رشد انسان میدانست و به شرح ابتذال مرگ آور و اتفاقی بودن روزمره گی جنگ می‌پرداخت، برخورد با مرگ و انواع جان دادن، در پاره ای از آثارش دیده می‌شوند. غیر از عشق و مرگ، گذر زمان، غیرت و مردانگی نیز از جمله موضوعات مورد علاقه همینگوی هستند. او در طول عمرش، غیر از گزارشگر جنگ، سرباز، بوکسر و زن باز نیز بود. در آثار دیگری، او مبارزه انسان متمدن علیه طبیعت وحشی را توصیف می‌کند. همینگوی از قهرمانی می‌گوید که در شکست نیز، پیروزی اخلاقی می‌بیند و می‌نویسد که انسان برای شکست ساخته نشده، چون او ممکن است که نابود شود، ولی شکست پذیر نیست، چون گرچه در دره‌ها: جنگ، ویرانی و مرگ حاکم است، در کوه‌ها: پاک‌ی، صافی و آرامش مشاهده خواهد شد. آوازشخصیت‌هایی می‌گوید که به گونه ای در جستجوی سعادت و هویت خود هستند.

گروهی از مورخین ادبی مدعی هستند که هیچکس چون همینگوی تحولات توفانی سیاسی و اجتماعی سالهای 1960 تا 1900 آمریکا را از طریق رمانها، داستانها، و گزارشات خود ثبت نکرده است؛ از آنجمله: ناسیونالیسم ترقیخواه و میهن پرستانه روزولت، نابودی ایده آلهای بزرگ جهانی اول، بحران اقتصادی دهه بیست، دلایل ضدفاشیستی جنگ داخلی اسپانیا و جنگ جهانی دوم، و سرانجام رشد ایدئولوژی ناسیونالیستی در طول جنگ سرد. همینگوی در تمام طول عمر در کنار کار نویسندگی، به همکاری خبرنگاری و گزارشگری نیز برای مطبوعات مشغول بود. سرانجام او که سنبل مردانگی ادبی و عاشق مرگ قهرمانی بود، در سال 1961 گلوله ای به شقیفه خود شلیک نمود، گرچه در سال 1954 دوبار بر اثر سقوط هواپیماش، جان سالم بدر برده بود. به این دلیل گروهی مشهوریت ادبی او را مرهون پاره ای افسانه‌های عجیب زندگی خصوصی اش میدانند. در پایان، خوانندگان بیشتر علاقمند به حوادث زندگی خصوصی وی بودند تا به آثار ادبی اش، و به تحلیل روانشناسان، چون او نمی‌توانست انتظارات عمومی را از نظر ادبی برآورده نماید، دست بخود کشی زد.

همینگوی از نظر خانوادگی، از قشر متوسط بود. پدرش پزشک و مادرش خواننده بودند. وی در جنگ جهانی اول راننده آمبولانس بود و چند بار مجروح گردید و در جنگ داخلی اسپانیا به هواداری از چپ‌ها پرداخت. در آنجا، راست‌گرایان ژنرال فرانکو، علیه جمهوریخواهان، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها می‌جنگیدند. در آن زمان با کمک مالی شوروی‌ها، 40000 داوطلب جنگی خارجی از بریگادهای انترناسیونالیستی؛ از آنجمله آندره مالرو و جرج اورل، علیه فاشیسم شرکت نمودند. وی در گزارشی مینویسد که باید علیه دیکتاتوری فرانکو و مبارزه با فقر در جنگ داخلی اسپانیا شرکت نمود. همینگوی در سالهای 1939 تا 1959 در کوبا زندگی نمود. وی در طول زندگی 4 بار ازدواج نموده بود.

از جمله آثار او: پیرمرد و دریا- نافوس‌ها برای که بصدا درمی‌آیند؟- برف‌های کلیمانجارو- نویسنده و جنگ - در کشوری دیگر- پاریس، یک جشنی برای زندگی - باغ عدن - مردان بدون زن- همراه کاروانی آفریقایی- تابستانی خطرناک- مرگی در بعد از ظهر- پیروزی، دست خالی ماند- داشتن و نداشتن- ستون پنجم جاسوسی- گذر از رودخانه و جنگل- جزیره‌ها در توفان- حقیقت در شفق- در زمان ما- قاتل- تپه‌های سرسبز آفریقا- و زندگی کوتاه ولی خوشبختانه ماکومه. کتاب داشتن و نداشتن او را در رابطه با مبارزه سیاسی و طبقاتی بحساب می‌آورند. همینگوی در سال 1889 بدنی آمده بود.

۷۴. رمانتیک نمودن ادبی جنگ .

ارنست یونگر - وصف جنگ طلبی . (1895 - 1998) Ernst Jünger

ارنست یونگر، نویسنده آلمانی، انگار که در نوجوانی زیاد شاهانه و آثار هومر خوانده بود که با عشق رمانتیک جنگ، در شانزده سالگی وارد لژیون نظامی فرانسه شد تا به الجزایر رفته و با برادرش شرکت در دو جنگ جهانی غرب، چندین بار مجروح شود. او غیرمستقیم، خود را یکی از آخرین جنگجویان قلم بدست نیهیلیسم غرب میدانست. جامعه‌شناسان و مورخین ادبیات، زندگی و آثار او را آینه تغییر و تحولات، بحران و هیجانات تاریخ قرن بیست اروپا بشمار می‌آورند. او با تصوراتی رمانتیک و شور میهن پرستی و روح

ماجرای جوی، حداقل چهاربار وارد ارتش زمانهای گوناگون شد تا مرگ را تحقیر کند! ماجراجویی های جنگ خواهی اش نشان میدهند که او مرگ را همچون یونانیان باستان: همراه، رفیق، و شاهد، واقعیات قبول کرده بود. او میگفت که جنگ برای يك جنگجوی واقعی، همیشه اقدام و عملی مثبت است، ولو اینکه با شکست نیز روبرو شود. یونگر میکوشد با کمک ادبیات: خطر، مرگ، و ماجراجویی، را جذاب نشان دهد و میگفت که با نظر و توجه به اتفاق مرگ، هیچ پدیده ای برای شرح ادبی، بی اهمیت و کم ارزش نیست، چون هر واژه و هر دمی ممکن است، آخرین لحظه زندگی انسان باشد. وی با تکیه به هایدگر نوشت که فقط در شرایط اضطراری، فوق العاده و مرزی، است که ما به تجربه انسان بودن خود نزدیک میشویم. به این سبب او مبلغ و شیفته لحظه های خطرناک در زندگی شد. او با اشاره به جنگهای کلاسیک تا زمان جنگ جهانی اول، با احساسات رمانتیک مینویسد که بدون کمک تکنیک و وسایل نظامی، درمیدان نبرد، مرد در مقابل مرد! قرار گیرد. او خود را ادیبی ناسیونالیست میدانست و نه فاشیست، گرچه نازیها سالها آثارش را با علاقه خاصی میان مردم تبلیغ نمودند و آنان بجای ایده آلهای انسانی، قهرمان پروری را به خواننده تلقین می نمودند.

ارنست یونگر، مانند نیچه و هایدگر، بعد از پایان جنگ جهانی دوم در کشور خود مورد بی توجهی قرار گرفت، گرچه دشمن "خونی" آلمان یعنی فرانسه، او را یکی از نویسندگان مهم قرن بیستم بشمار آورد. شاید این علاقه فرانسویان به سبب آثار سوررئالیستی است که ارنست یونگر تحت تاثیر ادبیات فرانسه، در آغاز نوشت. باید اشاره نمود که بین سالهای 1941 تا 1944، که ارنست یونگر مسئول بخش فرهنگی! ارتش فاشیسم، در فرانسه اشغال شده بود، در آنجا محفل ادبی و شب شعر به راه می انداخت و خود را مخلص! ادبیات و فرهنگ قوی فرانسه معرفی می نمود! سالها طرفداران ارنست یونگر در آلمان مدعی شدند که او را نباید نماینده "استتیک فاشیسم" بشمار آورد، چون او تحقیر استتیک فاشیسم "خود" را هیچگاه مخفی ننمود. گرچه آثارش شامل ایدئولوژی يك سنت گرای فکری اشرافی است، او دیو فاشیسم را ولی انکار می نماید. به این دلیل بارها کوشید تا از نشر نوشته هایش در رسانه های نازیسم پیشگیری نماید. او حتی یکی از آثار خود را "بوتیکای جنایات فاشیسم" دانست. یونگر خود را يك سنت گرای نظامی ناسیونالیست میدانست و نه نویسنده جانبدار فاشیسم. به نظر بعضی از منقدین، او در کتاب (رعد و برق پولاد) پیرامون خشونت و پوچی جنگ و آدمکشی سخن می نماید. در اوایل، برشت از هواداران نثر و داستانهای او بود و آدرنو میگفت که او گرچه نویسنده ردیلی است، ولی رویاهایش شبیه آرزوهای چپ ها هستند!

منقدین ادبی شوروی سابق، ارنست یونگر را یکی از جاده صاف کن های فرهنگی فاشیسم آلمان نامیدند که بعد از پایان جنگ جهانی دوم، طرح و کوشش ضد هومانیستی خود را در خدمت ایدئولوژی امپریالیستی آلمان غربی قرار داده بود. و او با کمک ادبیات پان فاشیستی و نظامی گری، موجب تقویت ایدئولوژی نازیسم نیز گردید. چپ فرهنگی در غرب، آثار ارنست یونگر را مخلوطی از دوستی و دشمنی شمرد که درسنگری اشتباهی ایستاده- و یادریک عروسی بیگانه رقصیده است! و او را يك رمانتیک نامید و بدین "قلب ماجراجویی" انسان سرگردان سرمایه داری نامیدند. یکی از منقدین یهودی تبار آلمانی، نثر یونگر را، نثر سوارکاران و سنت گرای جنگ طلب نامید، که در آزمایشگاه دوران جنگ سرد به کیمیاگری زبان مشغول بود و میخواست عقلگرایی را با کمک استتیک و زیبایی احساسی، از میدان بدر نماید.

بخشی از نقد لیبرال اشاره میکند که یونگر گرچه آرمان جمعگرایی دارد ولی کمونیسم و فاشیسم را ماده گرا دانسته و سوسیالیسم بلشویکی را رد نمود. در نظر یونگر، بر اثر صنعت و تکنیک، زندگی، خصوصیات انسانی خود را از دست داده است. یکی از دلایل مخالفت ظاهری او با فاشیسم، بدلیل اعتقادش به نقش مهم قشر برگزیدگان روشن فکر در جامعه بود و نه بقول او میدان لمپن های پابرهنگه نازیسم. او گویا عضویت در حزب فاشیستی (NSDAP) حزب کار گری نازی آلمان! و قبول مسئولیتهای فرهنگی را چندان رد نمود. منقدین ادبی، ارنست یونگر را آنارشیستی نامیدند که به تحقیر سیاست زمان خود می پرداخت، چون او در کتاب (کارگر) از طریق کوششی رمانتیک- فوتوریستی، میخواهد نظم و آناشسی را در جامعه با هم آشتی دهد. یونگر سرانجام در سال 1944 به اتهام آشنایی با سوء قصدکنندگان به هیتلر، از ارتش اخراج و آثارش ممنوع گردیدند. با این وجود، اعطای جایزه گوته شهر فرانکفورت، در سال 1982 به او، موجب موجی از اعتراض در فضای فرهنگی آلمان غربی شد، گرچه میتران بعدها همراه صدراعظم آلمان به دیدار او رفت.

ارنست یونگر در سال 1895 در آلمان دنیا آمد و در سال 1998 در آنجا درگذشت. آثار او شامل: مقاله، رمان، داستان، و خاطره نویسی، هستند. پدر وی شیمیدان و داروساز بود. او در کودکی گویا استعداد خاصی در موسیقی داشت و بعدها آنرا قطعی در مقابل صنعت و ماشین زده گی میدانست. او در سال 1913 عضو لژیون فرانسه شد. وی در دانشگاه فلسفه و جانورشناسی خوانده و علاقه خاصی به قتل! و گردآوری حشرات داشت.

از جمله آثار او: زنبورهای شیشه ای - مشکل علاء دین - بسیج عمومی - آتش و خون - روی صخره های مرمری - اشعات و رعد و برق پولاد - کارگر - درپای دیوار زمان - باغها و خیابانها - دو بار ستاره هالی - دیداری خطرناک - معنی و هدف زندگی - هفتاد سالگی و بر باد رفتنی - اوتوپي هلی پولیس - سفرنامه های بعد از جنگ - در جستجوی خود - بخاطر این هدف - پرش زمان - رویاها - مقالات سیاسی در مجلات دهه بیست و سی - مجموعه آثار 22 جلدی - هستند.

بعضی از رمانهای او را اتوبیستی بشمار می آورند. سبک آثارش معمولن براساس گزارش و شرح و وصف سفرنامه ای است. یادداشت های روزانه و خاطره نویسی، یکی از سبکهای مورد علاقه ارنست یونگر در زمان جنگ بودند. مقالاتش شامل تئوری های فرهنگی و انتقاد از فرهنگ غرب هستند. شاهکار تئوریک فرهنگی او در کتاب (کارگر)، مبلغ قهرمان گرایی مانند سربازان زمان جنگ جهانی اول است. ارنست یونگر کوشید تا به ثبت ادبی جنگ در قرن گذشته ی اروپا بپردازد.

۷۵. زوجی در ادبیات روستایی غرب .

از شعر حوا- تا رمان اروین . Eva Stittmatter (1930-210), Erwin Strittmatter (1912-1994)

مرگ حوا اشتريتmatter ، شاعره و منتقد ادبی آلمان شرقی سابق در سن 80 سالگی در چند روز پیش ، باعث شد که من در چند کتاب تاریخ ادبیات آلمان و چند دانشنامه مشاهیر، دنبال بیوگرافی کوتاه او بگردم ، ولی در غالب این آثار با بیوگرافی شوهر نویسنده وی یعنی اروین اشتريتmatter روبرو شدم که در سال 1994 درگذشته بود .

خانم حوا اشتريتmatter، غیر از چند کتاب مجموعه شعر، خالق کتاب کودکان و تئوری ادبی نیز میباشد . او نظری مثبت و خوشبینانه نسبت به جهان سوسیالیسم زمان خود یعنی استالینیسم داشت . سبک نوشتن وی مخلوطی است از سنت ادبیات مردمی ، ادبیات رمانتیک، و ادبیات آغاز قرن 20 . وی در دانشگاه به تحصیل زبان و ادبیات رومی و آلمانی پرداخته بود و در سن جوانی با اروین اشتريتmatter ، نویسنده رمان سوسیالیستی روستایی ، در شرق آلمان ازدواج کرده بود . او یکی از همکاران مورد اطمینان کانون نویسندگان کشور آلمان شرقی سوسیالیستی سابق بود .

از جمله آثار او – مجموعه اشعار، برف ماه روی چمن ، یک گل سرخ همیشه غالب ، دلیل سعادت ، آزادی مرموز تنهایی ، روی تاب معلق ، ترانه ای از سکوت ، صد شعر ، عشق و تنفر ، زیبایی ، و زیر تابش نور رقصان ، هستند . وی در کتاب نامه ها ، صفات و جنبه های ادبی ادبیات آلمان شرقی سابق رانیز نشان میدهد . او آثار اروین اشتريتmatter را طبق نیازهای استتیک نظام سوسیالیستی آنزمان کشور خود معرفی میکند . حوا اشتريتmatter میان سالهای 1930-2010 در شرق آلمان زندگی نمود . وی امروزه یکی از شاعره های مهم آلمان در قرن بیست بشمار می آید .

اروین اشتريتmatter- میان سالهای 1912-1994 نیز در شرق آلمان زندگی کرد . او در سال 1954 نخستین منشی کانون نویسندگان آلمان شرقی سابق بود ، و از سال 1957 با حوا اشتريتmatter ، شاعره و داستان نویس کودکان ، ازدواج نمود . او از سال 1947 عضو حزب کمونیست گردید و مسئولیت حزبی 7 روستای اطراف محل سکونت خود را بعهده گرفت .

اروین اشتريتmatter، عضو آکادمی هنر و منشی کانون نویسندگان آلمان شرقی نیز بود . امروزه گروهی از منتقدین ادبی ، او را خالق رمان سوسیالیستی روستایی بشمار می آورند . موضوع آثارش غالبا شرایط زندگی و تغییرات اجتماعی روستایی ، رفتار روستائیان نسبت به تغییر روابط تولید ، انتقاد از لجاجت و ایستادگی فکری حزبی و بوروکراتیک، هستند .

نظرات روانشناسانه و ساده لوحانه او ، شرح و توصیف رنج و زندگی انسان روستایی و خرده بورژوازی شهرهای کوچک است . برشت در باره نمایشنامه " گور گربه " او گفته بود ، آن نخستین نمایشنامه ایست که مبارزه طبقاتی مدرن در روستاها را نشان میدهد .

اروین اشتريتmatter، همچون پدرش شغل ناوایی آموخته بود . وی در سال 1933 بدلیل عضویت در حزب سوسیال دمکرات آلمان ، از طرف نازیها دستگیر و مدتی را در زندان گذراند . نخستین رمان او در سال 1950 در جراید آنزمان منتشر شد. آثار او تاکنون به 40 زبان مختلف با تیراژی چند میلیونی منتشر شده اند . غالب خوانندگان آثار او جوانان و نوجوانان در کشورهای بلوک شرق سابق و کشورهای توسعه نیافته جهان سوم هستند . او در آثارش غیر از روزمره گی کار، به شرایط و روابط انسان و طبیعت نیز میپردازد .

اروین اشتريتmatter، با زبانی تصویری ، طنزآمیز و عامیانه به گذشته سرمایه داری و تحول سوسیالیسم در روستاها میپردازد . غالب رمانهای تحولی او دارای عناصر قوی اتوبیوگرافیک هستند . آثارش شرح و توصیف شرایط زندگی پرولتاریای روستایی و خرده بورژوازی روستاها قبل از سال 1945 و در دوره کوشش سوسیالیستی بعد از جنگ جهانی دوم هستند .

او در رمان هایش به ترکیب فرم روایتی سنتی و عناصر اتوبیوگرافیک و شخصی میپردازد . غیر از رئالیسم ادبی و سبک توصیف روستایی ، در آثارش خواننده با مسئولیت نویسنده برای نوسازی سوسیالیستی نیز روبرو میشود . او به مشکل سوسیالیستی نمودن روستاها و وحدت اجباری دو حزب کمونیست و سوسیال دمکرات نیز اشاره مینماید .

وی در پایان عمر از نظام استالینیستی فاصله گرفت و به فلسفه های شرقی مانند تائوئیسم و لائوتسه نزدیک شد . از جمله رمانهای او – درشکه گاوی ، تینکو جوان ، معجزه گر ، اوله بینکوپ ، تقدیم ، داستانهای کوتاه سه چهارم قرن ، بلبل آبی ، دکانی در روستا ، آغاز چیزی ، یکشنبه در روستا ، دوستم خانم تینا بابه ، و دو نمایشنامه - گور گربه ، و عروس هلندی- و کتاب کودکان پونی پدری ، هستند . شاهکار او کتاب سه جلدی " دکانی در روستا " است که بعدها نیز بصورت فیلم درآمد . وی

خالق چند داستان بلند مانند - شرایط در هوا ، داستانهای قناری ، پزشک و شپش ، داستانهای بی وطنی ، و خالق داستانهای کوتاه مانند خاطرات روزانه نیز است .
او را امروزه از مهمترین نویسندگان اجتماعی آلمان شرقی سابق میدانند که غیر از جایزه لسینگ ، 5 بار جایزه ملی ادبیات کشور خود را نیز دریافت نمود .

۷۸. قربانیانی از ادبیات سیاسی .

فرانز و فرود یک جریان ادبی .
اکسپرسیونیسم . Expressionismus

از جمله بازماندگان سبک اکسپرسیونیستی که بنام و مشهوریتی فراموش نشدنی رسیدند، میتوان از : برشت ، بوشنر ، کافکا، دوبلین، بن ، هاینریش مان ، و جویس ، نام برد . آنها یا مدتی هوادار این جریان ادبی-هنری بودند و یا اینکه آثاری در این سبک از خود بجای گذاشتند.
ولی شش تن از آنان بنامهای : تراکل، اشتراک، زورگر ، مارک، اشتادله، و لیشتن اشتاین ، به سبب شور وطن پرستی، در حین جنگ جهانی اول کشته شدند .
با قدرت رسیدن فاشیسم ، پنج تن دیگر آنان بنامهای : س. اینشتین ، کلور ، تولر ، وایس، ولفن اشتاین، بدلیل فشارهای سیاسی- اجتماعی، دست به خودکشی زدند.
و حداقل دو تن دیگر از آنان در بازداشتگاههای اجباری نازیسم، بنامهای : موهزام ، و کورنفلد، بقتل رسیدند. دو تن دیگر بنامهای : سرنر، و فون حدیث، تا زمان پایان جنگ جهانی دوم، در اسارت نازیها بودند.

ویخس مهمی از یهودیان آلمانی زبان این جریان، دست به مهاجرت و فرار زدند.
گ. بن ، یکی از مشهورترین شاعران این جریان، مدتی هوادار فاشیسم شد و توانست به شغل پزشکی خود ادامه دهد. منتقدین چه مدعی هستند که گروهی دیگر که نتوانستند مانند : برشت ، هاینریش مان، و ر. بشر، راهی بسوی پرولتاریای انقلابی بیابند، به بن بست رسیدند و گوشه گیر شدند.

گروهی دیگر هم با هدف: سیاسی نمودن هنر - و استتیک نمودن سیاست - به فکر تشکیل یک جمهوری آناشیسیتی شاعران، افتادند - و در نوامبر سال 1918، به تقلید از انقلاب اکتبر شوروی، در جنوب آلمان، اعلان حکومت جمهوری اتوپیستی، خود را نمودند. ولی بعد از چند ماه به سبب حمله ناسیونالیسم و فاشیسم، شکست خوردند .

آنان خلاف مارکسیستها، پرولتاریا را قطب مقابل بورژوازی، معرفی نکردند- بلکه خواستند با کمک قشر و صنف ناسازمان یافته پنجم ! ، یعنی : روشنفکران ، هنرمندان، بی خانمان ها، فواحش، و مجرمین ، قدرت را حفظ نمایند.

واژه اکسپرسیونیسم در زبان لاتین به معنی : هنر بیان ، است . اوج سالهای شکفتگی این جریان ادبی-هنری را بین سالهای 1910 - 1925 بحساب می آورند. آنان برای انجام انقلاب سیاسی- اجتماعی، خواننده و مردم را به انقلاب فکری دعوت کردند و مدعی شدند که با زوال جامعه و جهان کهن، دنیایی نو بوجود خواهد آمد. مورخین سیراندیشه فرهنگی، ریشه اکسپرسیونیسم را در آثار گذشته : استریندبرگ، داستایوسکی، ویتمن ، و سمبولیسم فرانسوی می بینند. که بدلیل بحرانیهای درونی و روانی انسان پیش از جنگ جهانی اول، بوجود آمد. اکسپرسیونیستها کوشیدند به بهانه دفاع از حقوق فرد و آزادی شخصی، به مبارزه با: انسان مکانیکی جامعه صنعتی، تمدن شهرهای انبوه صنعت زده، ساختارهای اتوریته بورژوازی ، فرهنگ پادشاهی و پهلومی آلمان. مکانیکی شدن زندگی بوروکراتیک، اتوریته دولت و خانواده، علم و فن زده گی زندگی، تسلط رسانه های جمعی وابسته. عقل زده گی و نظم گرایی اجباری انسان و جامعه، بپردازند.

گروهی دیگر، علت وجود جریان اکسپرسیونیسم را رقابتی میدانند با : تبلیغات رنگین خیابانی کالاهای مصرفی، مغزشویی رسانه های جمعی سرمایه داری، ترس و بیگانگی انسان در شهرهای بزرگ و بدون مسافرخانه!، رونق فن و صنعت حمل و نقل و تحرک، مخالفت احساسی-فکری با مکاتب رقیب مانند: ناتورالیسم، امپرسیونیسم، سمبولیسم، و رمانتیسم نو. اکسپرسیونیستها، خود را ضد واقعگرایی ناتورالیستی و عکس برداری و فتوکپی ظاهری امپرسیونیستی، توصیف روانشناسانه، و بررسی علت و معلولی حوادث و واقعیات، معرفی نمودند. گروه دیگری دلیل رشد آنان را: اعتراض به اتوریته صنعت، مبارزه نسل ها، جهانی شدن امپریالیسم، احساس خطرپایان جهان و انسان. بشمار می آورند. شاید به این سبب بخشی از اکسپرسیونیستها به عرفان و عالم خلسه پناه برد .

پاره ای دیگر از صاحب نظران چه، این جریان را اعتراضی میدانند در آغاز قرن بیستم علیه بورژوازی، بی عدالتی اجتماعی، روابط غیردمکراتیک سیاسی، بیگانگی فرهنگی، بی محتوایی فرهنگ رسمی حاکم دولتی- که از موضعی غالبین آناشیسیتی به انتقاد اجتماعی و سیاسی می پردازد، انتقاد و خشمی که نتوانست توده ای شود و میان روشنفکران چه محدود ماند. گروهی دیگر آنرا اعتراضی رمانتیک در برابر سرمایه داری به حساب می آورد. انتقاد و مخالفت سطحی و صوری اکسپرسیونیستها را در آنجا می بینند که مثلن گرچه ضد جنگ بودند، ولی به علل جنگ طلبی امپریالیسم نمی پرداختند،

یا اینکه اکسپرسیونیسم را جریان‌ی خرد بورژوازی در تمام زمینه‌های هنری و ادبی می‌نامند که در دوره گذر بسوی سرمایه داری انحصاری وجود آمد، یا خشم انقلابی روشنفکرانه که ضد فرم‌های ایستای: امپرسیونیستی و ناتورالیستی بود. با این وجود چند تن از نمایندگان ادبیات و هنر انقلابی-کارگری، مانند برشت، ر. بشر، و ه. مان، از آن بیرون زدند. منتقدین چپ این ادعا را که جریان اکسپرسیونیستی، همان شکل رئالیسم سوسیالیستی زبان و ادبیات آلمانی است، را قاطعانه رد میکنند و خوشحالند که اکسپرسیونیسم، سرانجام از طریق نوعی "رئالیسم انتقادی" به کنار زده شد. نزدیکی جهان اکسپرسیونیستی به فلسفه زندگی اگزیستنسیالیستی، امروزه غیر قابل انکار است.

مرحله اول ادبیات اکسپرسیونیسم با ژانر شعر بین سالهای 1910-1914 آغاز شد. مشهورترین شاعر آن، گاتفرید بن، و داستان نویس آن، کافکا به: تنهایی، بیچاره گی، زوال، آواره گی، بی هدفی، و افسرده گی، انسان غربی پرداختند. در درام‌های برشت ما شاهد انتقاد اجتماعی میشویم. هاینریش مان، با رمانهای انتقادی خود به مشهوریت جهانی رسید. ر. بشر، بسوی رئالیسم سوسیالیستی، استالینیسم، و طبقه کارگر رفت. شاعران آلمانی زبان، یهودی تبار این مکتب، به موضوعات مذهبی و عرفانی پرداختند.

مکتب اکسپرسیونیسم پیش از اینکه در مکتب دادائیسم حل شود، کوشید تا برای نجات خود از تئوری نیهیلیستی نیچه، نظریه نسبیت انیشتین، عقاید هدفمندی تاریخ لنینگ، و فلسفه شکاک‌ی واهینگر، کمک بگیرد. انتقادات مرحله ای اکسپر سونیستها از عقل گرایی و تمدن صنعتی باعث شد که در بحث‌های اکسپرسیونیستی سال 1937 و با اشاره به موضع گیری سیاسی بن، به آنان تهمت شبه فاشیستی بزنند، گرچه نازیها در دوران حکومت خود شدیداً از اشاعه هنر و ادبیات "بی ریشه" اکسپرسیونیستی ممانعت نمودند. امروزه آثار اکسپرسیونیستی: تراکل، دوبلین، بن، و هایم، بخشی مهم از ادبیات آلمانی بشمار میرود.

اکسپرسیونیست‌های ادبی رامیتوان بخشی از ادبیات مدرن غرب بشمار آورد، و گرچه آنان پروسه مدرنیته را از نظر فرم و محتوا در خود هضم نمودند و لی همزمان به انتقاد از آن نیز پرداختند. دادائیسم هم گرچه سالها به تمسخر آن پرداخت ولی سرانجام وارث اکسپرسیونیسم شد. اکسپرسیونیست‌ها درآغاز ادعای انقلابی نمودن فرم‌های ادبی و هنری را داشتند و گرچه دارای: بنگاه نشر، چاپخانه، کتابفروشی، کلوپ، محفل، مجلات، کافه، و رسانه خود بودند، اغلب مورد سانسور و تعقیب نیز قرار میگرفتند. آنها برای ابراز هیجان احساسات شخصی، گاهی از ساده و تلگراف نویسی، واژه سازی خودسرانه، و مخالفت با منطق زبانی، و انفجار فرم‌های استتیک ادبی گذشته، استفاده می نمودند. در سال 1919 يك مجموعه شعر اکسپرسیونیستی با عنوان "سقوط و زوال بشریت" منتشر گردید. اکسپرسیونیستها در داستان و ناول نویسی، از فرم کوتاه نویسی استفاده می کردند.

۷۹. نیچه؛ شاعرآوانگارد، فیلسوف جنجالی

نیچه، روشنگری و فلسفه با کمک سخنان برگزیده Friedrich Nietzsche (1844-1900)

توخولسکی، منتقد و روزنامه نگارآلمانی، پیش از اقدام به خودکشی در زمان جنگ جهانی دوم، نوشته بود: "بگو به چه نیازی، تا من در آن باره نقل قولی مناسب از نیچه برایت بیاورم"، یعنی نیچه با کمک جملات قصارش در رد ویا تایید هر موضوعی، سخن گفته بود. امروزه نیچه گرایان فرانسوی میکوشند تاازاو فاشیست زدایی نمایند ومدعی هستند که فلسفه نیچه را نه ایده آلیزه و نه لعنت بایدنمود، چون نیچه دوستان و طرفداران غرض ورزی نیزداشت که طبق میل خود او را گاهی: نژادپرست، فاشیست، ضددمکرات، ضدزن و غیره می نمودند. حتا امروزه نظرات جدید نیچه پیرامون مسائل گوناگون رامیتوان کشف کرد، ازآنجمله: درباره تئوری حقیقت، فلسفه زبان، فوایدعلوم تجربی، محیط زیست، آشتی باطبیعت، اخلاق، زیبایی شناسی و غیره، گرچه بخش سیاسی فلسفه اوپراز تضادوتناقض است، به این دلیل فاشیست‌ها ازاونیز سوء استفاده نمودند. و امروزه فراموش گردیده که نخستین بار آمریکایی‌ها بودند که با کمک متفکری بنام "گ. هال" ازنظرات نیچه برای قتل عام سرخپوستان در سال 1904 سوء استفاده نمودند. نازیها خودرا گاهی بطورآشکار نیچه ای معرفی نمودند، آنطور که مثلاً روبسپیر خودرا روسویی، و استالین خودرا مارکسیست معرفی کرده بودند. بایداشاره نمود که فلسفه سیاسی نیچه واستراتژی ناسیونال سوسیالیسم نیزباهم سازش نداشتند چون نیچه قبلاً مدتی هوادار حزب سوسیال-دمکرات آلمان بود. درغرب نویسندگان واندیشمندانی مانند: ناویل آمریکایی، برنارد شاو انگلیسی، کامو و ژید فرانسوی، یاسپرز و آدرنو آلمانی، تحت تاثیر نیچه بوده اند. آدرنو و هورکهایمر، نیچه را یک طبیب پیشگو و روشنگر میدانستند.

نیچه درسن 34 سالگی بدلیل بیماری جسمی و روحی بارنشسته شدوازشغل استادی درکشور سوئیس کناررفت. وی سالها استاد تاریخ ادبیات یونان باستان و آموزگار دستورزبان لاتین بود. وی دردانشگاه، خود در رشته فیلولوژی یعنی تبار شناسی واژهها درس خوانده بود. وی میگفت که زبان، هنر است و نه وسیله ای برای علم وکشف حقیقت. اودررابطه بانتقاد از زبان مینویسد که کشف صوری حقیقت اهمیتی ندارد بلکه زیبایی شناسی در زبان مهم است، چون جهان ازطریق: زبان، گرامر و عقل، قابل شناخت نیست. اودرکتاب (سرچشمه زبان) مدعی شد که زبان محصول غریزه است، وغالب مونولوگهای خودراازطریق کتاب منتشر کرده است. نیچه علاقه خاصی به تبارشناسی لغات داشت و

میگفت که تبارشناسی نباید فقط تاریخ مفاهیم باشد بلکه بایدنگاهی انتقادی نیز به تاریخ مفاهیم بنماید. درنظر او ولی موسیقی قویترین رسانه بیان است. او زبان راهنری آپولویی و موسیقی راهنری دینوزیوسی میدانست. نیچه خود را مخلوق خدای یونانی یعنی دینوزیوس بشمار می آورد. اوبه اسطوره نمودن موسیقی نیز پرداخت، یعنی نوعی زبان نخستین، طبیعی و اصل که حتا پیش از شعرو وجود داشته است. غالب آثار نیچه بصورت سخنان برگزیده نوشته شده اند. اودرتقدیم کتاب (انسانی واقعا انسانی) خود به ولتیر، از "آزادی فکری" یاد میکند، منظور او: آزادی از سنت رمانتیک آلمانی، ایده آلیسم، واکنرگرایی، مسیحیت، متافیزیک و افلاتون گرایی، بود. اودر رابطه زبان و عقل میگوید، چون ماهنوز به دستور زبان و گرامر وابسته ایم، از بحث وجود خدا، آزادشدنی نیستیم.

گروهی از منتقدین ادبی مدعی هستند که نیچه یکی از بزرگترین شاعران زبان آلمانی است. اورا بعد از هاینه مهمترین خالق و مبتکر زبان آلمانی بحساب می آورند. نیچه خود را یکی از آوانگارد های فرهنگی زمانش بحساب می آورد. او، فیلسوف مد روز زمان دولت پروس در قرن 19 نیز بود. فلسفه اورا انتقادی فرهنگی-استتیک بشمار می آورند. فلسفه فرهنگ و هنر در آغاز فعالیت های روشنگرانه نیچه، در مرکز نوشته های وی قرار داشت. هنر برای نیچه؛ خلاف هگل، رسانه ای است که با کمک آن میتوان باضداد زندگی نمود، بدون اینکه نیاز به آشتی آنان باشد. وی در کتاب (دانش فرهیخت) مینویسد که علم ادامه ترقی هنر بود و انسان علم گرا ادامه راه انسان هنردوست است. امروزه نویسندگانی مانند: توماس و هاینریش مان، برشت، دوبلین، اشتفات گنورگ، گاتفرید بن، و یوهان بشر را تحت تاثیر اومیدانند.

آوانگارد های آغاز قرن بیست از جمله تحسین کنندگان نیچه بودند. پست مدرنهایی مانند: لیوتار، دلوز، دریدا، و فوکو نیز خود را تحت تاثیر او دانسته اند. بلوخ، آدرنو، هابرماس، و بنیامین نیز اورا یکی از روشنگران مدرنیته معرفی نمودند، گرچه نیچه خود درباره روشنگری دولت پروس از بالا، سکوت نموده است. سوء ظن نیچه به تمام سیستم گرایان تاریخ فلسفه، رهنمودی مورد پسند برای پسا مدرن ها گردید، چون فلسفه نیچه دارای یک سیستم بسته نبود. اگر هگل رافیل سوف دین بنامند، نیچه و فویرباخ را باید از جمله فیلسوفان منتقد دین بشمار آورد. در آغاز کار فکری نیچه،

فلسفه شوپنهاور، موسیقی واگنر، و رابطه دوستی خانم سالومه، تاثیر فوق العاده ای داشته اند. نیچه مینویسد که بعضی ها بعد از مرگ، متولد میگردند. فیلسوف مورد علاقه نیچه ولی هراکلیت بود. نیچه خواهان بازگشت به دوره آرکائیک ماقبل سقراطی است یعنی به دوره فلسفه در دوران تراژدی یونانی. اوبه نقل از هراکلیت مینویسد که جهان پروسه ای از زوال، زایش، مردن و شدن است. اوتمام تاریخ فلسفه بعد از هراکلیت را گمراهی نامید و فلسفه غرب از زمان افلاتون تا کنون را، بحث های تجریدی بشمار آورد. فلسفه نیچه رابطه ای تنگاتنگ با زندگی اوداشت و بدون بیوگرافی نیچه، فهم فلسفه او غیرممکن است. هایدگر اورا نقطه اوج و پایان متافیزیک غرب دانست که نیاز به آغاز دیگری را مطرح نموده است. نیچه مینویسد که تمام کوششهای دینی و فلسفی که خواسته اند جهان ایده آلی بسازند، با شکست روبرو شده اند، چون تمام متافیزیکها خیالپردازی و جنون بوده اند. با اینوجود چپ های مارکسیست اورا فیلسوف سرمایه کلان در دوره پیش از اوج کاپیتالیسم نامیدند.

نیچه با قدری اغراق، خود را رادیکال ترین متفکر نقطه عطفی دیرسیراندیشه دانست. اودر جایی میگوید فیلسوفی است با دینامیت و پتک نابودی ارزشهای سنتی گذشته. درنظر او فیلسوف باید مانند قانونگذار باشد و راه را نشان دهد. او پیرامون مفاهیم اخلاقی اشاره میکند که آنها ابدی نیستند و تاریخی دارند. پیش بینی او که در آینده انسان فقط روی اساس فرضیه ها خواهد زیست، موجب استفاده عمل گرایی فلسفه زندگی از طرف ویلیام جیمز گردید. وی مینویسد که انسان نه تنها موجودی شناخت گرا بلکه عملگرا نیز است چون اوضاع جسمی و فکری او مستقیما به جهان وابسته اند، به این دلیل نیچه را گاهی یک رئالیست عملگرا دانسته اند. نیچه به کشف عرفان و عالم خلسه نزد: هنرمندان، فیلسوفان و روحانیون اشاره کرده و آنرا نشان سادیسیم، خودآزاری و فشار آبزورد نامید. درنظر نیچه فشار زندگی آبزورد و عرفان، خاص انسانهایی است که اراده خود را نتوانسته اند عملی نمایند.

نیچه از فلسفه تاریخ هگل که تاریخ جهان را دادگاه جهان نامید، فاصله گرفت و در کتاب (چنین گفت زردشت) مینویسد که زمان پادشاهان گذشته است و خلق نیازی به شاه حاکم ندارد. او به دفاع استتیک از تاریخ میپردازد و میگوید باید بانظری زیباشناسانه و هنری به تاریخ نگریست. اگر تاریخ نتواند علم باشد، آن باید هنر شود. وی فراموشی را شرط یک زندگی سعادت آمیز میداند، گرچه انسان درنظر او متاسفانه نمی تواند حوادث تاریخ را فراموش نماید. او امیدوار است که بانگاهی هنری و زیباشناسانه به تاریخ، شاید بتوان با واقعیات خشن و حوادث ناگوار کنار آمد، گرچه نباید خیالپردازانه نمودن تاریخ اورا بعنوان فرار از واقعیات تاریخی بحساب آورد. وی در جای دیگری فرهنگ مدرن را با اشاره به صنعتی شدن جامعه، بی خون و مرده نامیده بود.

وی با اشاره به ابدی نبودن مفاهیم اخلاقی مینویسد که ارزشهای اخلاقی در گذشته نیز دچار تحول و تغییر شده و در آینده نیز ثابت نخواهند ماند، چون مفاهیم اخلاقی کشف و تعریفهای انسانی هستند و نه پدیده های طبیعی که منتظر کشف و یافتن انسانها باشند. اومیکوید که مفاهیم اخلاقی که انسان غربی از سنت مسیحی همراه خود آورده، ارزش خود را بعد از چند قرن از دست داده اند، چون خدا مرده و انسانها هنوز در غارها نمایشنامه سایه های او را نشان میدهند. اومینویسد که در جهان مدرن که اسیر نیهلیم شده است باید در تعریف ارزشهای اخلاقی تجدیدنظر گردد چون نیهلیم مدرن، زندگی ستیز و دشمن آن است. آزمایش انسان فعلی در آنجاست که او یک زندگی و مرگ دائمی، بی هدف و بی

معنی را باید بطور تکراری تحمل کند. چون تاریخ مدام تکرار میگردد و بهشتی وجود نخواهد داشت، این تکرار ابدی، نوع فوق العاده نیهلیسم نیز است. نیچه به انسان توصیه میکند که از نظر فردی باید برخورد، صفات و پرهیزکاری هایش مسلط شود چون بالاترین هدف در زندگی، دیداروملاقات با خود است. انسان آن چیزی خواهد شد که اکنون هست. به نقل از نیچه، نخستین کشف ابرمرد این بود که دیگر اعتقادی به خدا نداشت چون بر اثر مرگ خدا دیگر قدرت و تسلط بر انسان وجود نداشت. باید هدف انسان تسلط بر این هستی و زندگی بدون هدف و معنی باشد، چون این تکرار مدام و اجتناب ناپذیر مرگ و زندگی موجب فرم افراطی نیهلیسم شده است. نیچه یک نیهلیسم اروپایی را پیش بینی نمود که در آن تمام ارزشهای قدیمی و قوانین زندگی گم شده خواهند بود. پیش بینی فرهنگ اروپایی در دوقرن آینده زمان نیچه بصورت نیهلیسم نیز موجب مرگ خدا شد؛ فرهنگ نیهلیستی که روی حوادث فاجعه آمیز بنا شده بود.

در رابطه با رد نظرات راستگرایان، محققین فرانسوی طرفدار نیچه مینویسند که نیچه ناسیونالیسم رانسان دوران انسان گله ای میدانست و آنرا رد نمود. او آلمان آلمانها رانیز عقب افتاده ترین خلق اروپا لقب داد، گرچه نیچه در آنجا خبراز آمدن طبقه جدید یعنی برگزیدگان میداد. او کلیسا و پیام مسیحیت رانیز رد نمود ولی خود عیسی مسیح را باشرف ترین انسان تاریخ نامید!

۸۰. یادى از دو نویسنده سیاسى زمان فاشیسم .

آمریکا به سوسیالیست های ادبی اقامت نداد .

Feuchtwanger, Lion (1884 – 1958), Kisch, Erwin Egon (1885 – 1948)

لیون فویشتوانگر، نویسنده آلمانی یهودی تبار، منقد تئاتر، خالق رمانهای تاریخی و انتقادی، یکی از مهم ترین و معتبرترین نویسندگان تبعید در زمان فاشیسم آلمان بود. او در سال 1933 با قدرت رسیدن نازیها کشور خود را ترک نمود. حاکمیت فاشیسم باعث شد که فکروعمل وی سیاسی شوند. روزولت از وی دعوت نمود تا از فرانسه به آمریکا برود و استالین بدلیل جانبداری اواز شوروی در حال جنگ با فاشیسم، با وی دیدار کرد، ولی با روی کار آمدن مک کارتی در آمریکا، او را به جرم کمونیست بودن همچون برشت و چاپلین، در سال 1948 در آمریکا محاکمه نمودند.

فویشتوانگر یکی از مهمترین داستانسرایان نیمه اول قرن 20 بود، او در آغاز خالق نمایشنامه های سوسیالیستی و پاسیفیستی بود. مشهوریت جهانی او ولی به سبب رمانهای هومانیستی و ضد فلیشیستی وی میباشند. او با افکار و احساسات سوسیالیستی، لقب وقایع نگار هومانیستی بخود گرفت. وی در زمان تبعید از استتیک ادبی بسوی هنرمسئول و اجتماعی تمایل یافت. او تادم مرگ یکی از پخواننده ترین رمان نویسان آلمان باتیراژ بالا بود که آثارش به 20 زبان خارجی ترجمه شدند. وی چون در جوانی بدلیل یهودی بودن نتوانست استاد دانشگاه شود به نقد ادبی پیرامون تئاتر روی آورد. او یکی از نوگرایان رمان تاریخی از موضعی روشنگرانه، هومانیستی و عقلگرایانه بود. آثارش غیراز روشنگری، سرگرم کننده نیز میباشند.

وی به تاریخ از دید ماتریالیستی می نگریست و سهمی برای تفسیر عقلگرایانه و گذشته انسانی داشت. پیرامون انساندوستی و بلند نظری، او به خوانندگان اخطار میداد. در نظر او فاشیسم ترکیبی بود از سرمایه کلان، سیاست دیکتاتوری، قوای قضایی وابسته و اعمال لمپنی جنایتکاران. وی از آغاز زمان تبعید در خارج، پیرامون نقش هنرمند در مبارزه اجتماعی می پرسید. آثار او در زمان جنگ سرد غرب، بدلیل جانبداری وی از سوسیالیسم، در بعضی از کشورهای سرمایه داری منتشر نشدند.

او مدتی همکار برشت در تئاتر حماسی بود، وی همچون برشت، تاریخ را پروسه و جریان آموزنده برای انسان میدید. او در آغاز تحت تاثیر اسکار وایلد آثاری در مکتب رمانتیک نو نوشته بود ولی در سالهای تبعید به نقش هنرمند در مبارزه علیه دیکتاتوری اشاره نمود. در سبک داستانسرایی، او بر تاثیر توماس مان و دوپلین بود. وی در نمایشنامه های اجتماعی خود به سیاست استعماری غرب اشاره کرد. فویشتوانگر در دانشگاه در رشته های ادبیات، تاریخ و فلسفه درس خوانده بود. او در زمان تبعید به نویسندگان نیازمند کمک مالی نمود.

او آواره گی، بی وطنی، و یهودی بودن خود را نوعی جهانونطنی بحساب می آورد و میگفت که یهودیان نخستین قربانی قدرت رسیدن فاشیسم بودند. او کوشید تا در بعضی از آثارش، تعقیب یهودیان و تئوری نژادگرایانه فاشیسم را افشا نماید.

پدر لیون فویشتوانگر یک کارخانه دار ثروتمند بود. وی در سالهای تبعید در آمریکا زندگی مرفه ای داشت. دوستی درباره اقامتگاه وی مینویسد: " نویسنده باید مانند او زندگی کند؛ خانه ای مانند قصر، لب دریا، روی تپه، با 20 اتاق، 11000 کتاب، چند ماشین، آشپز، راننده، باغبان، همسگر، سگ، گربه، آهو، دریاچه ای پر از ماهی، باغی پر از درختهای نارنج و لیمو! "

لیون فویشتوانگر خالق: درام، داستان، رمان، مقاله، و شعر است. از جمله آثار او: جزایر نفتی، کلکته، ماه مه، شیطان در فرانسه، اسلحه برای آمریکا، گویا یا جهان فقیر شناخت، یهودی شیرین، خانم اشرافزاده زشت، سه جلد یوسفی، جنگی یهودی، پسران، روزی فرا خواهد رسید، رویاهای روستایی، درسهای دیوانگان یا مرگ ژان ژاک روسو، خانم یهودی، سالن انتظار، موفقیت، خانواده آپرمن، تبعید، اسیران جنگ، بازرگان هلندی، زندگی ادوارد دوم، جنون شیطان بوستونی، موفقیت، سرودهای اسپانیایی، و غیره

میباشند. او با ترجمه نمایشنامه "ایرانیان"، اثر آشیلوس، رفتارخشن با شکست خوردگان در جنگ را نشان داد. مجموعه آثار 20 جلدی او در سال 1959 منتشر شدند.

اروین کیش، نویسنده و ژورنالیست یهودی تبار آلمانی زبان اهل چکسلواکی، خالق رپرتاژهای انتقادی با کیفیت ادبی، پایه گذار ژورنالیسم مدرن و یکی از استادان این ژانر بود. معروف ترین جمله او: "چیزی عجیب تر از حقیقت ساده نیست" میباشد. او بدلیل عقاید مارکسیستی، زندگی عجیب و پرماجرایی داشت چون بارها دستگیر و بطور مکرر از کشورهای مختلف اخراج شد.

او در انقلاب نوامبر 1918 شهر وین شرکت کرد و رهبر گردهای سرخ در مونیخ گردید. وی در سال 1919 وارد حزب کمونیست کشور خود گردید و در جنگ داخلی اسپانیا در جبهه کمونیستها و جمهوریخواهان علیه راستگرایان به مبارزه پرداخت. وی در سال 1933 با قدرت رسیدن فاشیسم، کشور خود را ترک نمود.

اروین کیش، یکی از روزنامه نگاران اجتماعی، انتقادی و انقلابی زمان خود بود. کتاب "گزارشگری برق آسای" او 15 بار تجدید چاپ شد و اثر مهمی روی رشته روزنامه نگاری قرن 20 گذاشت. به سبب عینی گرایی، دقت و واقعگرایی آثارش، کتابهای او برای آموزش به روزنامه نگاران جوان سفارش میدهند. وی استاد رپرتاژنویسی بود و آنرا وسیله ای هنری برای مبارزه اجتماعی بحساب می آورد. رپرتاژ واقعگرایانه و تحلیلی او ژانر ادبی خاصی در تاریخ ادبیات غرب شده است. او درباره فقر، جنگ، استثمار، زندگی کارگران، جهان صنعت، محیط اجتماع و مسایل ادبی-تاریخی، رپرتاژهای ارزشمندی در مطبوعات آن زمان بچاپ رساند.

وی در دهه 20 قرن گذشته به جانبداری از انقلاب کارگری و انتقاد اجتماعی از کاپیتالیسم پرداخت. وی یکی از پایه گذاران شورای کارگران و سربازان انقلابی در شهر وین بود. او با جانبداری از فقرا و تحقیر شده گان، به مبارزه علیه شوینیسم، استثمار، و نظامی گری پرداخت. از دیگر موضوعات آثار او: زندگی غم انگیز سربازان در جنگ جهانی اول، زندگی اقشار پائین جامعه آمریکا، زندگی سخت انسانها در شوروی آن زمان، زندگی یهودیان در گتوها، و جنالهای زندگی تبعیدیان در مکزیک بود. نازیها نه تنها آثارش را ممنوع نمودند بلکه در مراسم کتاب سوزی، آثار او را طعمه آتش نمودند. او چون در آمریکا دید که سرمایه داری با انسانها چگونه رفتار میکند، تا پایان عمر یک سوسیالیست وفادار ماند.

پدر وی تاجر صنایع نساجی بود. او در شب آتش سوزی مجلس نازیها در آلمان دستگیر و اخراج شد، چون یکی از متنفذترین روشنفکران یهودی در نظر فاشیسم بحساب می آمد.

از جمله آثار وی: گزارشگر برق آسا، تزارها-آخوندها-بلشویکها، بهشت آمریکا، تغییر آسیا، بازار جنجال فروشان، کارل مارکس در فلان جا، چین مخفی، داستانهایی از 7 گتو، کشفیات در مکزیک، کوچه ها و شبهای پراگ، سربازی در شهر پراگ، و مکاتبه ای خیالی با هیتلر، هستند.

۸۱. شعر خوانی اخلاقی با گیتار ادبی.

ادبیات- میان مزاحمت قانون حاکمان، و علاقمندان به کتاب.

در این نوشته کوتاه هدف آنست که اشاره ای به اوضاع ادبیات در شوروی سابق در زمان خروشچف و برژنف بین سالهای 1954 تا 1985 بشود.

طبق آمار، در مراسم خاکسپاری استالین در سال 1953 حدود 500 نفر ریز دست و پای شرکت همگانی! له شده و از پای درآمدند. و خروشچف بعد از قدرت رسیدن نه تنها وزیر اطلاعات و امنیت استالین را اعدام نمود بلکه حدود 10 سال به افشا و جنایات استالین زدایی سیستم شوروی پرداخت. ولی با قدرت رسیدن برژنف که خود یک نئو استالینیست بود، از ادامه دیکتاتور زدایی و تعقیب جنایت کاران استالینیستی جلوگیری شد. لئونید برژنف با نوشتن کتاب سه جلدی خاطراتش با کمک چند ژورنالیست!، نه تنها جایزه ادبی لنین در سال 1979 را از آن خود نمود بلکه کوشید تا عضو انجمن نویسندگان اتحاد شوروی شود. بقول منتقدی او تنها کسی است که نه تنها کتابهایش را خود نوشت بلکه آنان را نیز هیچگاه نخواند! باید اشاره کرد که کنگره نویسندگان بعد از 20 سال ممنوعیت در زمان استالین، در زمان خروشچف دوباره تشکیل جلسه داد. در زمان برژنف موج سومی از اهل قلم به خارج فرار نمودند: گروه اول در دوره بعد از انقلاب، و گروه دوم بعد از پایان جنگ جهانی، و گروه سوم در دهه 70 به مهاجرت پرداختند.

در سال 1960 در بعضی از جلسات شعر خوانی حدود 30000 شنونده شرکت میکردند چون چاپ کتاب شعر بطور رسمی با محدودیت قانونی روبرو شده بود. و بعضی از نمایشنامه ها تا حدود 9000 بار به معرض اجرا درآمدند. آنا آخمتاوا، شاعره معترض، اینگونه آثار را "ماقبل گوتنبرگی" نامید چون آنان غالباً مخفیانه دستنویس و پخش میشدند. در کنگره نویسندگان در سال 1954 در رابطه با انتقاد از فضای ادبی شوروی، نویسنده ای گفته بود که: "اجازه بدهید بیشتر بنویسیم تا بیشتر جلسه برقرار کنیم". و خانم آخمتاوا درباره بازگشتگان از اردوهای کار اجباری نوشت که: "اکنون دو گروه در چشمان همدیگر می نگرند، گروه تعقیب شده و گروه تعقیب کننده". و دیگری گفت که قهرمان امروزی ما، نویسندگانی هستند که بدلیل پایداری به اصول اخلاق، دست از نویسندگی برداشته باشند. توضیح اینکه نخستین بار نویسنده ای بنام انورگ در سال 1954 با نوشتن رمانی با عنوان "ذوب یخ ها و هوای آفتابی"، دوره آزادی نسبی ادبی بعد از استالین؛ در زمان خروشچف را این چنین نامید. نویسنده دیگری بنام دودنیسف در رابطه با ادبیات شکایتی علیه نمایندگان رسمی جامعه شوروی گفته بود که انسانها تنها از

طریق نان زندگی نمی کنند. شکوفایی مجدد شعر، داستان کوتاه و نوول، خصوصیت خاص ادبیات پسااستالیستی بود چون اوپا حمایت از رمانهای تبلیغی آبروی این ژانر را برده بود. ادعا میشود که در زمان استالین میان خواننده و نویسنده سه نوع سانسور حاکم بود: سانسور ناشر، سانسور اداره مدیریت و نظارت بر ادبیات، و خودسانسوری نویسنده. ادبیات جنگی ولی تنها ژانری بود که سالها رونق داشت. بعد از پایان جنگ حدود 20000 رمان پیرامون جنگ منتشر شد یعنی هرسال 500 عنوان و هرهفته 10 عنوان رمان وارد بازار کتاب میشد.

بعد از مرگ استالین اختلاف میان طرفداران ادبیات لیبرال و طرفداران مکتب رئالیسم سوسیالیستی موجب اختلاف وجدایی دونسلی یعنی "پدران و پسران" شد. در رابطه با هنر سوررئالیستی، گروهی به تولید آثاری در زمینه رئالیسم تجاری! و سودجویانه پرداختند. در فضای غیر دموکراتیک فرهنگی، ادیبان غالباً تبدیل به کارمندان و بوروکراتهای اداری شده بودند و در مقابل تمایلات غلط فرمالیستی، عده ای به دفاع از رئالیسم و خلقی بودن ادبیات پرداختند. حتی تا سال 1989 یعنی بعد از روی کار آمدن گورباچف، بطریق گوناگون کوشش میشد تا از مکتب رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات دفاع شود و آثاری پیرامون "صداقت در ادبیات" منتشر گردید. در دوره گورباچف بعضی آثار خود را که پیش از جنگ یا در دهه 60 نوشته بودند توانستند بچاپ برسانند. غیر از آبرورد گرایان، دیگران نیز نه تنها از نظر فرم بلکه از نظر محتوا با نرم های ادبیات شوروی قطع رابطه نمودند. در مجلات ادبی اغلب آرزوی نقدی میشد که به اصطلاح، قادر به سلاخی گاو مقدس ادبی دولتی باشد. در ادبیات مخالفین، در دهه 80 شهامت برای خلق ژانرهای جدید مانند: رمان پلیسی و رمان اروتیک نیز افزایش یافت. بعد از بیست سال ممنوعیت احساسات شخصی مانند: طلاق، عشق، الکی شدن، احساس شنوگولی، و "حرامزاده گی"، اجازه نشر در ادبیات یافتند. بجای نویسندگان چپ و راست پیشین، در اواخر، نویسندگان بدو دسته لیبرال و سنت گرا تقسیم شدند. از جمله نویسندگان سنت گرا، سولژنیسین بود که متهم به: ضد کمونیست بودن، سلطنت طلب بودن، مخالف پلورالیسم، و مبلغ اخلاق سنتی، شده بود. در سال 1985 کتابی با عنوان (شوروی ضد شورایی) منتشر شد که در آن اشاره به سه نوع آگاهی انسان در شرایط فضای بسته اجتماعی گردید، یعنی: یک جور فکر کردن، جور دیگری حرف زدن، و نوع دیگری عمل کردن!

تا دهه 70 قرن گذشته بحث و پرسش می شد که آیا ادبیات توانایی آنرا دارد که در مقابل انقلاب علمی-صنعتی عکس العملی نشان دهد چون سالها در زمان شوروی نه احساسات انسانی بلکه ماشین و پروسه تولید، در ادبیات مطرح میشدند و خوانندگان از نویسندگان تقاضای بازگشت به توصیف انسان در رئالیسم روس مانند زمان: تولستوی، چخوف، تورگنیف، و گورکی نمودند. نویسنده ای بنام روزف، استالین و مقامات حزبی را متهم نمود که موجب سقوط اخلاق اجتماعی شده اند. گروه دیگری با اشاره به آثار: تورگنیف، بولگانف، داستایوسکی، و لرماتنف، خواهان طرح اصول اخلاقی در ادبیات شدند، آنان غیر از موضوع بازگشت اسیران از اردوگاههای کار به وطن، انتقاد به بوروکراسی سیستم شوروی و وجود و رشد یک اریستوکراسی حزبی در ادبیات شدند. گروهی از مهاجران در خارج به مسیحیت گرویدند و همچون گوگول طنز را مخالف عقاید و اخلاق مسیحی دانستند. در زمان حاکمیت استالین اداره سانسور کتابی منتشر کرده بود که در آن از موضوعات ممنوعه در رسانه ها و ادبیات نام برده شده بود، روشنفکران به این کتاب "تلموذ" اداره سانسور میگفتند.

در شوروی استالیستی، ادبیات روستای در دهه 70 قرن گذشته شکوفایی خاصی یافت. از جمله معروف ترین نمایندگان آن، نویسندگانی مانند: راسپوتین، آستانف، و بلوف بودند. تاکید روی نیروهای اخلاقی روستایی در مقابل شهر، و شکاکی به عواقب پیشرفت صنعتی، باعث تفکر پیرامون حفظ محیط زیست شد. گرچه قبلاً نویسندگانی مانند: لئوف، پلاتونف، تواردوفسکی، و شلوخف، آثاری در این زمینه خلق نموده بودند، بعد از مرگ استالین ولی اهمیت بیشتری به آن داده شد و آن یک ژانر مستقل در ادبیات شد. منقذی پیرامون ضرورت احترام به فرهنگ فولکلوریک مردمی نوشته بود که اگر با تفنگ به گذشته شلیک کنید، آینده با توپ به شما جواب خواهد داد. در ادبیات روستایی، نویسندگان مقیم سبیره نقش مهمی داشتند. مبارزه با طبیعت و سرما در این ژانر جای خاصی داشت. از جمله دیگر خصوصیات این گونه ادبیات، مخالفت آن با برابری حقوق زنان بود چون در نظر آنان، از این طریق پیوندهای خانواده گی گسسته میشوند. اعتراض دیگر ادبیات روستایی، مخالفت با دخالت سیاست بلشویکی در زندگی خصوصی روستاها بود. نثر روستایی همچون نثر تاریخی از جمله نثرهای جدیدی بودند که تازه شکوفا شده بود. علاقه به موضوعات تاریخی از سال 1970 آغاز گردیده بود. همزمان در میان حاکمان مبارزه علیه مدرنیسم در ادبیات و هنر آشکار گردید. در جواب پرسش: جدیدترین موج ادبی چه نام دارد؟، اهل ذوقی به طنز گفته بود: فشار جدید!

در بین سالهای 1954-1985 یعنی در زمان حاکمیت خروشچف و برژنف، گروهی از شاعران هنوز تحت تعثیر نظرات سیاسی و شاعرانه مایاکوفسکی بودند. و گروهی وظیفه شاعر را آموزش خواننده میدانستند. آرسنی تراکوفسکی میگفت که نقش شاعر، برقراری پلی میان گذشته و آینده است. مرحله شعر غیرسیاسی با آثار خانم بلا آخمدولینا شروع شد که وظیفه شعر را شاد نمودن خواننده نمیدانست بلکه یادآوری درد و رنج شخصی برای خواننده. و در رابطه با شعر دههای 60 و 70 بوریس اسلوسکی نوشت که: شاعر تلفن نیست بلکه کابل تلگراف است. مقاله مشهور ارنبورگ پیرامون بحث میان یک زن شاعر و شوهر فیزیکدان اش که مخالف شعر، و جانبدار علم بود، باعث موج "

شاعران و فیزیک دانان " گردید. در این سالها هنوز کسانی که به سبک ساموئل بکت و اوژن یونسکو نمایشنامه آبرورد می نوشتند، تحت پیگرد قانونی قرار میگرفتند . باتکیه بر آثار چخوف و ادبیات دهه 20 قرن گذشته ، داستان، و داستان کوتاه، رنسانسی تازه یافت. نویسندگان غربی مانند : همینگوی، اشتاین بک ، برنارد شاو، اشتفان تسوایگ، توماس مان ، هاینریش مان ، کافکا، کامو، برشت، پیراندلو، سارتر، آگا کریستی، مورایا، و ماوریاک ، در سالهای آخر حاکمیت شوروی اجازه نشر یافتند. از جمله آموزگاران داستان کوتاه در این دوره : چخوف ، همینگوی، دسیاسوس، و هاینریش بول بودند. نثر نو رابطه خودبا ادبیات اروپایی و آمریکایی را بطور آشکار اعلان نمود . داستایوسکی دیگر دیوی ارتجاعی بحساب نمی آمد، و همینگوی و پیکاسو دیگر در ادبیات و هنر، تحقیرانه "سبک گرا" نامیده نمی شدند.

۸۲. ادبیات میان آرمانخواهی و حزب گرایی .

نویسنده میان آرزو و تحزب !

گرچه مکتب رئالیسم سوسیالیستی (واقعگرایی اجتماعی) فقط میان سالهای 1932 تا 1953 سیاست ادبی حزب کمونیست شوروی را تعیین میکرد، استالین ولی به تنهایی تاریخ، سیاست و فرهنگ شوروی بین سالهای 1928 تا 1953 رازیرنفوذ خودداشت . از 2000 نویسنده ای که در زمان اودستگیرشده بودند، حدود 1500 نفر از آنان اعدام شدند. خودکشی های بیشماری میان شاعران در دهه بیست قرن گذشته نیز موجب تعجب انظار عمومی شده بود. رودریایان بعد از مرگ استالین از 600 نویسنده که بدون دلیل مورد ظلم واقع شده بودند اعاده حیثیت گردید. استالین خود میگفت که ادبیات باید از حزب برای مبارزه و پیروزی کمونیسم در جامعه حمایت نماید. در دهه 30 قرن گذشته به ادبیات یک مسئولیت عظیم اجتماعی داده شده بود. تزه های طرح سوسیالیسم رئالیستی غالباً متکی به نظرات استالین بودند که میگفت نویسندگان ، مهندسان روح و روان انسانها هستند، یعنی حتا خلاقیت ادبی دچار بوروکراتیسم دولتی شده بود ؛ به این دلیل گروهی از اهل قلم به مهاجرت درونی پناه بردند. نویسنده ای در این رابطه نوشت که : " آزادی در آینده قرارداد ؛ پشت کوههای کار، ماورای آرامگاه کشته شده گان". لونا چارسکی ؛ یکی دیگر از نظریه پردازان ادبی نوشت که هنر، جانبدار و طبقاتی است . و گورکی بعد از بازگشت از مهاجرت دوم خود به وطن، هومانیسیم خود را بطور کامل در خدمت سیاست فرهنگی استالین قرارداد. سیاست ادبی که استالین، گورکی، گروتسکی و فادوف پیشنهاد میکردند، میبایست جانبدارانه، حزبی، مردمی و ساده می بود.

آن زمان سیاست تعقیب و سرکوب دولتی دائم ؛ ادیبان، هنرمندان و دانشمندان رادریک وضعیت ترس و ناامنی قراردادده بود. و به آزادی نسبی گروههای آوانگارد ادبی بعد از انقلاب، در سال 1932 بطور کامل پایان داده شد. پاره ای از آثار ادبی آن زمان نشان میدهند که فراز و فرود قهرمان ادبی در وضعیت دیکتاتوری و بوروکراتیسم، در تنگاتنگی خاصی قرارداد داشت. ادبیات مهاجرین سالهای 1917-1956 ، بخشی از ادبیات فراریان شوروی بحساب می آید، گرچه تا سال 1924 اختلاف واقعی میان ادبیات درون و برون مرز شوروی وجود داشت. با آغاز جنگ جهانی دوم، ادبیات جنگ نیز بخش مهمی از ادبیات زمان استالین شد. ادبیات دفاعی در آن سالها را میتوان بخشی از ادبیات جنگ بحساب آورد. نویسنده دیگر فقط نویسنده نبودند بلکه مبارزی در جبهه ادبی، و نظامی شدن زبان در این دوره غیر قابل اجتناب بود. فراریان ادبی مدعی بودند که در تاریخ ادبیات جهان، شاهکارهای جاودانی از طرف نویسندگانی مانند : ولتر، هاینه، ویکتور هوگو، و میکویچ ، در خارج از کشور زبان مادری نوشته شده اند. گورکی ؛ پدر ادبیات شوروی، رمان مادر، شاهکار ادبیات تبلیغی سوسیالیستی رادریک زمان تزار در خارج از روسیه نوشت. در سال 1933 جایزه گورکی برای اهل قلم تعیین شد و در دانشکده نویسندگی که به نام گورکی افتتاح شده بود، تا سال 1982 حدود 2921 نفر فارغ تحصیل شدند. بعدها ثابت شد که گورکی در زمان استالین به نویسندگان بیشماری که تحت خطر دستگیری قرار گرفته بودند، کمک نموده است، گرچه اوطاها را یکی از مجریان سیاست فرهنگی زمان استالین بود. در نخستین کنگره نویسندگان که شامل 2500 عضو بود، از 591 نفر دعوت شدند . از آن تعداد فقط 21 نفر یعنی حدود 3 درصد زن بودند ، در حالیکه 25 نفر از اوکراین، 28 نفر اهل گروزی، 113 نفر نویسنده یهودی تبار، و 200 نفر نماینده ادبیات روس بودند. بامرگ استالین در سال 1953 مرحله جدید دیگری در ادبیات شوروی آغاز گردید. در دهه 30 قرن گذشته، غیر از تئوریهای رمان لوکاچ، به دکتترین ادبی انگلس در کتاب "پیروزی رئالیسم" نیز اهمیت خاصی داده میشد. امروزه ثابت شده است که نظریه های ادبی لوکاچ در رمان، متکی بر فلسفه تاریخ و استتیک هگلی بوده اند. یعنی نویسنده باید با کمک تفسیرهای هگل از تاریخ، به نمایش ساختار دوره ها می پرداخت. در طول حاکمیت استالین غالب نویسندگان متوجه شدند که کنترل آثار نویسندگان، منتهی به ادبیات سفارشی برای دولت شده است .

سیاست ادبی حزب بلشویک به بعضی از کلاسیکهای ادبیات روس مانند : پوشکین، گوگول، لرمانتف، بلینسکی، و چرنیشفسکی، اهمیت خاصی میداد و آنان را بعنوان آموزگاران ادبی توصیه می نمود. در این رابطه اغلب سالروز تولد ویا سالگرد مرگ گروهی از نویسندگان پیش از انقلاب جشن گرفته میشد؛ مثلاً : در سال 1937 برای صدمین سالروز مرگ پوشکین - در سال 1938، نودمین سالروز مرگ بلینسکی- در سال 1939 پنجاهمین سالروز مرگ سالتیکف شچدرین؛ نویسنده مورد علاقه

استاین - ودرسال 1939 پانزدهمین سالروز مرگ بریوسف - و 152مین سالروز تولد لرمانتف، مراسمی برگزارگردید. درمکتب "واقعگرایی اجتماعی" به 5نکته اشاره میشد: نخست اینکه نویسنده بایدزندگی انسانها را بشناسد و طبق حقیقت وروح سوسیالیسم آرايه نمایش بگذارد. دوم اینکه هنرباید خط دار و جانبدار باشد. سوم اینکه بجای رمانتیک پیشین می بایست به رمانتیک انقلابی اهمیت داده شود. چهارم اینکه بایدازهنرمند درجامعه انتقاد گردد. پنجم اینکه نویسنده بایدبرای فرهنگ زبان کوشش نماید. یکی ازنخستین خواسته های مهم مکتب رئالیسم سوسیالیستی ، امید و خوشبینی درادبیات بود. دوم اینکه ادبیات می بایست برای تغییر جهان و زندگی به انسانها کمک نماید. ازجمله ژانرهایی که ازطرف کنگره نویسندگان درمکتب رئالیسم سوسیالیستی پیشنهادشد : رئالیسم کارگری، رئالیسم انقلابی،رئالیسم قهرمانی، و رئالیسم رمانتیک بود . درادبیات آندوره به نقش تربیتی و اجتماعی علیه دین و جهانبینی های ارتجاعی نیز اهمیت داده میشد. درتاریخ ادبیات همیشه موضوع کار و سازماندهی فرهنگ، نقش مهمی داشته اند. خواسته دیگر حزب این بود که در دوره بازسازی اقتصادی ، صنعتی شدن و کلکتیونمودن شاخه های تولیدی،بایدازادبیات استفاده شود. رمان صنعتی و کلخوری مانند کتاب "سرزمین زیرشخم" شولوخف،یک ژانر مستقل گردید. سه ژانر مهم رئالیسم سوسیالیستی: رمان تولیدی اقتصادی، رمان تربیتی، و رمان تاریخی، بودند؛ مثلاً شولوخف در کلکتیونمودن تولید،ازتبلیغ های سوسیالیستی خودداری ننمود. رمان " رود ولگا به دریاچه خزر میریزد "نوشته یوریس بیلناک از جمله رمانهای بازسازی دهه 30 قرن گذشته بحساب می آیند. دررمان تربیتی، تربیت انسان نوین،هدف اجتماعی و سیاسی دولت بود. رمان " پتر اول " نوشته آلکسی تولستوی، ازجمله رمانهای مشهورتاریخی آندوره بشمارمی آید. رمان حماسی-روایتی را میتوان سنتزی از رمان حماسی تاریخی و رمان بورژوازی بحساب آورد. آلکسی تولستوی، شولوخف و کتاب "دکتر ژیواگو" پاسترناک ، ازمهمترین آثار رمان تاریخی بودند.

باوجود همه این ضعف ها ، ادبیات شوروی بعدازانقلاب اکتبر،آزمان :جوانترین،پویاترین، و مرقی ترین ادبیات خلفها و کشورها بود. چون آن تنها ادبیاتی بود که کوشید تا کارگران و کشاورزان را علیه استثمار و برده گی مزد،سازماندهی نماید.زندگی کارگران و دهقانان ازجمله موضوعات ادبی برای مبارزه در راه سوسیالیسم بودن،شد . گرچه درسال 1936 درادبیات مبارزه ای برای افشای فرمالیسم شروع شد، ازآزمان ادبیات آوانگارد و ادبیات ناتورالیستی را دوبخش چپ و راست ادبیات رئالیسم سوسیالیستی می نامند. و طبق ادبیات سفارشی،نویسندگان می بایست اثری پیرامون زندگی راحت زحمتکشان درکلخوزها منتشر می نمودند.

درمکتب رئالیسم سوسیالیستی (واقعگرایی اجتماعی)، هستی، عمل و فعالیتی خلاقانه است که هدفش کمک به توانایی های فردی ارزشمند انسان برای پیروزی برنیروهای طبیعی بود. نویسندگان این مکتب می بایست علیه ارتجاع ضدروشنگری، عرفان، آخوندبازی، و شیطان پرستی، مبارزه میکردند. گورکی ازیک رمانتیک انقلابی میگفت که کار درآن باید موضوع ادبیات برای اتوپی و خوشبینی دررئالیسم سوسیالیستی باشد. جهانبینی خوشبینانه گورکی ازانسانهای زیبا و تراژدیک را متکی برکتاب " چنین گفت زردشت " نیچه میدانند. ازجمله موضوعات ممنوعه درمکتب رئالیسم سوسیالیستی آزمان: طرح اختلافات ملی ومذهبی ، عرفان، طرح موضوعات جنسی و جسمی، و افشای زندگی خصوصی اعضای حزب،ارتش،نیروهای امنیتی و نیروهای ضدانقلاب و بایکوت شده، بود. نویسندگان غربی مانند آندره مالرو و کلاوس مان، که از شوروی دیدار نمودند، دعوت به همکاری و حمایت از سوسیالیسم شدند. رادک دررابطه بادبیات فاشیستی و اخطار به غرب گرایان،بامعرفی نویسندگانی مانند : جویس، پروست، و دسپاسوس، مخالفت نمود. و رمان رولان درمخالفت با مهاجران ادبی شوروی،به حمایت ازمواضع گورکی و آلکسی تولستوی پرداخت. او ادبیات جهان سرمایه داری را خودسرانه، بدو دسته: فاشیستی و بورژوا دمکراتیک تقسیم کرد و گرچه گروه دوم را فاشیستی میدانست، ولی از بخشهایی ازآن دعوت میکرد که به جبهه ادبیات شوروی بپردازند و میگفت که نویسندگان غربی مانند: جویس، پروست و دوسپاسوس ، نباید آموزگارنویسندگان جوان شوروی شوند. پلخائف باطرح تئوری احساسات استتیک درادبیات،به مخالفت بانظریه انعکاس واقعیات درادبیات،لنین پرداخت. زمانیکه استالین، مایاکوفسکی،بدون وابستگی به مکتب فوتوریسم، را ازجمله شاعران کلاسیک و بااستعداد شوروی دانست، سخن از تنها بازگشت یک شاعر آوانگارد بدرون مکتب رئالیسم سوسیالیستی، رفت .

مقامات شوروی ادبیات یورژوایی غرب را سنبل بحران اقتصادی اجتماعی ، زوال و گنبدگی سرمایه داری دانستند که انگل صفتی،خود داری از کار، دزدی ،حیله گری، و بیگانگی انسان را تبلیغ میکند. گورکی عقب افتادگی خرده بورژوایی و بیمارهای جامعه سرمایه داری را درمقابل " هومانیسم کارگری " رئالیسم سوسیالیستی قرار میداد. او از سودجویی ادبیات درکشورهای سرمایه داری نیزشکایت نمود. امروزه مخالفت نویسندگان شوروی بادبیات خارجی را بدلیل برداشت غلط ، ساده گرایی، محلی بودن ، و پوپولیسم رمانتیک آنان میدانند.

ادبیات کودکان ازسال 1922 نیزطبق نظرات خانم کلارا زاتکین و خانم نژدا کرپسکایا ؛ همسر لنین، می بایست درمخالفت با استثمار،خرافات، نادانی و ناتوانی باشد. گورکی از وظیفه انترناسیونالیست بودن ادبیات میگفت. در دهه بیست قرن گذشته، تربیت کارگران برای مبارزات طبقاتی و انترناسیونالیستی از طرف چپ های تربیتی تبلیغ میشد. یک دیگر از شاخه های فرهنگ زمان استالین، ادبیات سایه ای بود که خلاف سیاست حاکم سعی می نمود تا مسایل خصوصی، غم زده گی و شک گرایی

روشنفکران را مطرح نماید. ازجمله خصوصیات اینگونه ادبیات، شک به اوتوپوی و طرح ناامیدی و موضوعات آبرورد در جامعه بودند. ادبیات و انقلابی سکولار، همکاری، انتقاد، سرکشی.

.....

اکنون بعد از انحلال شوروی سابق، گروهی از محققین غرب ادعا میکنند که پاره ای از جریانات ادبی، آنزمان با چپ روی های کارگری خود، دولت، حزب، و بلشویکهای پیروزدانقلاب اکتر را به زحمت انداخته بودند، چون تعداد اعضای سازمان ادبیات کارگری در حد تعداد اعضای حزب کمونیست شده بود. آنان با تاکید روی فرهنگ کارگری، قصد حذف ادبیات دهقانی و بورژوایی پیش از انقلاب را نمودند. لنین، تروتسکی و گورکی میبایست درمقابل نظرات لوناچارسکی و بوخارین اشاره به ضرورت یک فرهنگ و ادبیات سراسری سوسیالیستی میکردند که روی فرهنگ پیشین، دهقانی و بورژوایی نباشد باشد و جنبه های مثبت آنان را درخود حفظ نماید، گرچه گورکی خود درآغاز از خشونت بلشویکها به تعجب افتاده بود. و تروتسکی باوجود نوشتن کتاب مهم (ادبیات و انقلاب) درسال 1924، بعدها مجبوره سکوت و فرار شد. سرانجام صدها تن از اعضای این گروههای ادبی تا دهه 30 قرن گذشته، اعدام، تبعید، وادار به سکوت، و یا مجبور به همکاری شده یا در خط مکتب رئالیسم سوسیالیستی قلم زدند.

درحالیکه واسیلی روزانف، فیلسوف پیش ازانقلاب روس، ادبیات رامقصر اصلی انقلاب اکتر میدانست، تروتسکی میگفت که فرهنگ پیشین و روشنفکرانش باید از طرف چاروب آهنین تاریخ پاک گردند. و زمانیکه زامیاتین نوشت که ترس وی ازآنست که تنها آینده ادبیات روس، افتخارات گذشته اش باشند، گروههای ادبی جدید چپ او را یک تروتسکیت ادبی نام نهادند. گورکی بااشاره به خشونتهای بلشویکها درآغاز انقلاب نوشت که این اتفاقیهای که بنام پرولتاریا و انقلاب اجتماعی روی میدهد، نشانه صفات آسیایی در روشنفکران مارانشان میدهند؛ آنطور که لنین و تروتسکی نیزاززهر قدرت، گندیده و فاسد شده اند. بعدها ادعا شد که درتاریخ سیاسی بشر، هیچ حکومتی مانند بلشویکها نکوشید تا ادبیات و فرهنگ رابطور ایدئولوژیک هدایت و دستکاری نموده و سیاست ادبی را از بالا تعیین نماید. بایداشاره کرد که شعروشاعری کارگری از سال 1870 درروسیه آغازشده بود و پیرامون تئوری ادبیات، لنین درسال 1905 نوشته بود که پرولتاریا باید حزبی بودن ادبیات را درصدر خواسته های خودقرار دهد و ادبیات غیرحزبی باید نابود شود و انقلاب میبایست به زبان و ادبیات برده گی، مالک الرعیتی ایدئولوژیک و به آن عصر و دوره لغنتی خاتمه دهد.

تاریخ ادبیات شوروی میان سالهای 1917 تا 1934 تحت تاثیر مبارزه برای رهبری میان گروههای ادبی بود. درمسکو، فوتوریست ها و تصویر گرایان ادبی برای رهبری در کافه های ادبی با هم مبارزه میکردند چون بدلیل مشکلات نشر و کمبود کاغذ و جوهر، ادبیات غالبا بصورت جلسات شعر و داستان خوانی در کافه ها انجام میگرفت. رابطه تماس میان ادبیات مهاجر و نویسندگان شوروی سرانجام درسال 1924 بطور نهائی قطع گردید و جبهه ادبی گروههای آوانگارد و چپ گرا درسال 1930 منحل شد. درمیان تئوریسین های ادبی، آناتول لوناچارسکی خلاف تروتسکی، لنین و گورکی خواهان یک فرهنگ و ادبیات کارگری بود. لنین میگفت که سوسیالیسم و فرهنگ اش باید روی پایه های ارثی فرهنگ سرمایه داری ساخته شوند. و در یک جامعه دهقانی باید ابتدا یک فرهنگ بورژوایی و سپس کارگری بوجود آید تا جامعه را ازعقب افتادگی آسیایی، بیسوادی و خرافاتی بودنش نجات دهد. ولی گروههای ادبی کارگری میخواستند بموازات انقلاب سیاسی یک انقلاب هنری و ادبی را عملی نیز نمایند. در جبهه چپ هنرها، فوتوریستها انتظار داشتند آنطور که انقلاب، روابط سیاسی و اجتماعی را تغییر داد، هنر و ادبیات را نیز تغییر دهد، گرچه درمیان رهبران شوروی غیراز بوخارین و لوناچارسکی، تفاهمی برای هنروادبیات آوانگارد وجودنداشت. سرانجام درسال 1932 با تشکیل اتحادیه نویسندگان شوروی، به تنوع دینامیک گروههای ادبی چپ و آوانگارد پایان داده شد. رهبران دوراندیش تر شوروی ازجمله مسئولان دولتی میگفتند که ادبیات باید مبارزه طبقاتی کارگری را پشت سر بگذارد و راههای صلح آمیز میان خلق را انتخاب کند تا دهقانان و خرده بورژازی رنجیده نشوند. بامطرح شدن دکترین رئالیسم سوسیالیستی، یک دوره ادبی درشوروی آغازگردید که نامرگ استالین ادامه داشت و اصول آن نه تنها برای سایرخلق های شوروی بلکه ازسال 1945 برای سایر کشورهای بلوک شرق نیز اهمیت یافت گرچه حتا بین سالهای 1953 تا 1985 یعنی تازمان گورباچف یک نظریه رئالیسم سوسیالیستی غیررسمی برادبیات حاکم بود.

درکنار روسها که همیشه اهمیت خاصی به رئالیسم کلاسیک قرن 19 خود میدادند. آلمانیها علاقه خاصی به کلاسیسم، و ایتالیایی ها تمایلی شدید به فوتوریسم ادبی داشتند. بعدها ادبیات شوروی سنتزی شد از دو مکتب بزرگ هنری قرن 19 یعنی رئالیسم و رمانتیسم، گرچه متد هنری آنان ریشه در رئالیسم انتقادی داشت.

فرهنگ کارگری شوروی درآغاز تحت تاثیر نظرات آکساندر بوگادف (1873 - 1926)، یک تئوریسین مارکسیست وخالق رمانهای اوتوپیستی بود. فعالین جبهه چپ هنر یعنی جنبش انسان نوین، جوانان فعالی بودند که درانقلاب ودرجنگ داخلی شرکت کرده وآنزمان خواستار "آتش جهانی" برای را انداختن انقلاب جهانی بودند. آنها بدلیل اهمیت به نقش کارگران می گفتند که شهر، عنصرآزادی درمقابل روستاهای عقب افتاده هستند. اشعار کارگری آنان زیر نفوذ مکتب فوتوریسم دارای عناصر شهری، صنعتی و جمعگرا بود. آنان نه تنها خواهان دانشگاههای خاص کارگران شدند بلکه برای چاپ دانشنامه

های کارگری کوشش نمودند؛ دانشنامه‌هایی که میبایست جانشین دایرت المعارف‌های قرن 18 را میگرفت. آنان باهدف نابودی فرهنگ پیشین و باشعار: بنام هنر فردا "رافائل را آتش بزیند و موزه‌ها را نابود کنید" وارد میدان بحث گردیدند و در ادبیات و هنر خواهان تقدم محتوا بر فرم شدند. گروه‌های ادبی کارگری که تشکیل جبهه چپ هنر را داده بودند، کوشیدند تافرم‌های زندگی نمودن طبق فرم‌های هنری سازماندهی شود. باآغاز فعالیت سیاست اقتصادی "نپ" بین سالهای 1921 - 1928 سرانجام کوشش ادبی گروه‌های کارگری نیز به ضعف و شکست گرائید.

انجمن نویسندگان کارگری بانام مختصر (راپ) که خود را گاهی بازوی حزب کمونیست میدید، مبارزه‌ای طبقاتی در ادبیات را با روشی شبه نظامی آغاز نمود. نقطه اتحاد گروه‌های ادبی این انجمن از یک طرف، فتوریسم پیش از جنگ و از طرف دیگر اصول فرهنگ کارگری بود که از زمان انقلاب سال 1905، فرهنگ فکری روسیه را تحت تاثیر خود قرار داده بود. فتوریست‌ها اهمیت خاصی به فرهنگ شهری، آنارشیزم و صنعتی شدن جامعه میدادند. آنها شعار میدادند که "از محتوا بگو و نه از فرم، و گاردهای سفید را سینه دیوار بگذارید!" و میگفتند که هراثری باید یک آگاهی طبقاتی را بیان کند. آنان نه تنها متکی به فرهنگ فولکلوریک شهری بلکه روی موضوعاتی مانند زندگی کارگران در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها تاکید خاصی می نمودند. نظریه پردازان راپ درانتظار آثاری مانند کتاب دن آران شولوخوف، از رئالیسم خونین در ادبیات سخن میگفتند. در رابطه با مواضع نظری جنبش گروه‌های ادبی کارگری میتوان به 4 نکته اشاره نمود: اول اینکه می بایست مبارزه فرهنگ کارگری علیه فرهنگ دهقانی و بورژوازی باشد. دوم اینکه طبقه کارگر می بایست خلاقیت ادبی خود را از حزب و دولت بطور مستقل به انجام میرساند. سوم اینکه چون آنان با فرهنگ پیشین مخالف بودن از درسها و تجربیات آنان محروم شدند. و چهارم اینکه آنان به جای فرم ارزش خاصی برای محتوا در هنر و ادبیات قابل بودند.

یکی از نمایندگان ادبیات دهقانی، سرگی اسنتین (1895 - 1925)، پایه گذار مکتب "تصویری" در شعر بود که میگفت شاعر، خدای جدید در نظام سوسیالیستی است. اواردکنار پوشکین ازبزرگترین شاعران روسیه بحساب می آوردند. وی با روده کور نامیدن بحث محتوا در شعر، به رد فتوریسم و سمبولیسم پرداخت و میگفت که در شعر، به تصویر کشاندن منظور، مهم است و نه محتوای شعر. یک استراحت جسمی در قفقاز آزمان باعث شد که او با انگیزه‌های شعر فارسی از جمله عشق در آثار سعدی و فردوسی آشنا گردد. از جمله رمانتیک‌های انقلابی در ادبیات آندوره: بوریس پیلتاک و اوگی زامیاتین هستند. مواضع مستقل زامیاتین در هنر موجب شد که مخالفین، وی را شیطان ادبیات روس بنامند.

آزورد گرایان نیز یکی دیگر از گروه‌های ادبی اوایل انقلاب اکبر بودند. آنها میگفتند چون هنر فاقد منطق است، باید همچون کودکان فقط از طریق تفکر طبیعی به خلاقیت پرداخت. سرانجام در سال 1930 آنان را متهم به مخالفت با دیکتاتوری پرولتاریا نموده و به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند، یعنی آخرین نمایندگان مدرنیسم ادبی شورایی پس از انقلاب، نیز به نابودی کشانده شدند. محفل ادبی دیگری با نام "برادران سرایی"، بعد از انقلاب اعلان موجودیت نمود. منتقدین ادبی به ناحق دربرنامه آنان شعار "هنر در خدمت هنر" را می دیدند. یکی از اعضای این گروه نیکولای تیخونف (1896 - 1979) بود که لقب رمانتیک انقلاب گرفت، داستان‌ها و قصه‌های وی متکی به الهام از فرهنگ رمانتیک قفقاز بود که سالها برای شاعران روس سرمشقی ادبی بوده. یوری اولشا (1899 - 1960) یکی دیگر از اعضای آن محفل با اثر اصیل اش یعنی رمان (حسادت) در ادبیات شوروی نماینده "عکسبرداری جادویی" بود.

برای نشر نویسندگان کلاسیک خارجی غیر از آثار هاینه، مارکس و انگلس، در سال 1918 بنگاه نشری بوجود آمد تا ادبیات جهان و اروپای قرون 18 تا 20 را منتشر نماید. در طول یکسال 115 عنوان با تیراژی حدود 6 میلیون جلد کتاب منتشر شد. بعدها با شعار "از کلاسیک‌ها بیاموزیم" و تفسیری که لنین از آثار تولستوی می نمود، نیهلیسم فرهنگ گروه‌های پرولتاریا اصلاح شد. رئالیسم سوسیالیستی هم حتا بین سالهای 1953 تا 1985 خط دهنده کامل به ادبیات شوروی بود. در این سالها هرگونه انحراف ایدئولوژیک-استتیک از رئالیسم سوسیالیستی تحت تعقیب قرار میگرفت. و سرانجام طرح مبارزه طبقاتی در ادبیات، راهی بسوی رئالیسم ادبی گردید. مهمترین نظریه پردازان ادبیات شوروی غیر از لنین، تروتسکی و گورکی، بوگادف، لوناچارسکی و بوخارین بودند که در مراحل مختلف، نقش مهمی را بعهده داشتند.

۸۴. مردان جدی اهل رقص نیستند!

تصادف نویسنده با مسائل کشورش.

درگذشت نویسنده ضد جنگ؛ ولی جنجالی آمریکا. Norman Mailer (1923 - 2007)

هفته گذشته، نورمن مایلر، نویسنده و ژورنالیست جنجال برانگیز آمریکایی در سن 85 سالگی درگذشت. یکی از آثار او با عنوان طنزآمیز "مردان جدی اهل رقص نیستند" میباشد. او از مهمترین نویسندگان و منتقدین فرهنگی نیمه دوم قرن بیست آمریکا بود. وی میگفت که "قهرمان کسی است که در زیر یوغ دیکتاتوری حتا برای دفاع از آرمانهایش، زمین و آسمان را نیز به لرزه درآورد." او نه تنها

نویسنده و منتقد فرهنگ و اخلاق را بلکه یکی از مبارزان و فعالان سیاسی-اجتماعی، و متظاهر رسانه‌های جمعی آمریکا نیز بود. وی در جامعه آمریکا، اخطار و هشدار دهنده به مردم و دولتمردان شد. مایلر جامعه آمریکا را متهم نمود که با کمک سکس گرای و تبلیغ خشونت، به جوانان، از آغاز درس آدم کشی را آموزش می‌دهند. او رسانه‌های جمعی آمریکا را متهم نمود که با تبلیغ ترس و وحشت در میان مردم بی اطلاع، کوشش برای تخصصی نمودن آدمکشی می‌نمایند، و اتوریته ارتش برای موفقیت شخصی، از جمله اهداف امپریالیستی دولت برای سوء استفاده از افراد است. نورمان مایلر را نماینده "ژورنالیسم نو" میدانند که با کمک آثارش، شکایتی رئالیستی علیه پوچی جنگ نمود. آثار وی حاوی یک مسئولیت سیاسی-اجتماعی هستند. وی مینویسد که به سبب باقیمانده‌های سیاست زمان جنگ سرد، دموکراسی و آزادی فرد، تحت خطر و کنترل شبکه ای از ابزارهای دولت مدرن قرار گرفته اند. نورمن مایلر خالق: رمان، داستان کوتاه، مقاله، گزارش، و متون سخنرانی‌های بیشماری است. سبک جدید او ترکیبی است از واقعگرایی و خیالپردازی. وی با کمک آثار ضد جنگ، جنایت‌های آمریکا در جنگل‌های آسیای شرقی را وارد اطاق خوانندگان غربی نمود تا هرگز فراموش نشوند. از جمله مسهورترین آثار او: برهنه‌ها و مرده‌ها - اسیر سکس - مردان جدی اهل رقص نیستند - تبلیغی برای خودم - جنگ صلیبی آمریکا - جنگ غیرمقدس یانکی - نیکسون در میامی و محاصره شیکاگو - سرود مامور اعدام - داستان اسوالد، قاتل کندی - شیخ - بیرحم - مثال شکار یک خرس - لشکرهایی از درون شب - پارک گوزنها - کابوس - مبارزه - آتشی روی ماه - اتوبیوگرافی ام - روی پله‌های پنتاگون و وزارت جنگ - پیام مسیح - و معرفی هنرمند بعنوان مردی جوان، هستند.

مایلر غیراز روانشناسی ویلیام رایش و نویسندگان گروه بیت دهه 60، تحت تاثیر ادبی نویسندگانی مثل سینکلر و اوپتون نیز بود. اواز نظر استتیک و جهانبینی زیر نفوذ ایده‌های دسپاسوس و درایسر است. مایلر بیش از هر نویسنده دیگری نقش نویسنده به شکل موسسه ای فعال و عمومی را از نسل خود را نشان داد. جهانبینی اگزیستانسیالیستی و زندگی آوانگارد او در روانشناسی وجودشناسی اش مطرح گردیده اند. او با اشاره به معلم ادبی اش، همینگوی، آرزو داشت که مهمترین رمان قرن بیست را روانه بازار نماید. مایلر همچون نویسندگان نسل بیت، خلایق هنری دسته ای را به سبب رواج سکس گرای و خشونت در جامعه آمریکا دانست. وی در رابطه با حمله نظامی آمریکا به عراق، از سیاست‌های بوش شدیداً انتقاد نمود.

منتقدین چپ پیرامون نورمن مایلر اشاره نموده اند که کوشش و مسئولیت‌های هومانیستی او برای یک جامعه مرفعی سرانجام دچار اغتشاشات ایدئولوژیک و "دکادنس" وی شدند، چون دریایان، آثارش اغلب دارای صفاتی فردگرایانه، آنارشیستی، و زوال گرا گردیدند.

نورمن مایلر از جمله آمریکایی‌های یهودی تبار است که بین سالهای 1923 تا 2007 زندگی نمود. وی در دانشگاه مهندسی هواپیماسازی و هوا نوردی خوانده بود. او در سال 1967 حین تظاهرات ضد پنتاگون در جلو وزارت جنگ آمریکا دستگیر گردید. وی یکبار کاندیدای انتخابی شهرداری نیویورک نیز بود. مایلر در سال 2002 در رابطه با اعتراض به حمله نظامی آمریکا به عراق، موفق به دریافت جایزه صلیب افتخاری کشور اتریش شد. از جمله موضوعاتی که در آثار او مطرح شده یا مورد انتقاد ژورنالیستی-اجتماعی وی قرار گرفته اند میتوان از: افشای حکومت ایدئولوژیک ستیز مک کارتی، جنبش صلحخواهی، تبلیغات سوء رسانه‌های جمعی، جنبش دانشجویی سال 1968، مسایل نژادی، ساخت بمب اتم، جنبش حقوق شهروندی، حمله نظامی آمریکا به ویتنام و عراق، بوجه‌های فضاوردی، خواسته‌های اجتماعی نسل بیت، سوء استفاده از ورزش بکس، و غیره نام برد.

۸۵. ادبیات بعد از گورباچف .

مرحله جدیدی برای ادبیات پسا دیکتاتوری .
ده سال هرج و مرج ادبی پست استالینیستی .

مبارزه ای که گورباچف در سال 1985 با سه شعار: دولت "قانونی" سوسیالیستی - شفافیت در سیاست و حاکمیت - و بازسازی و نو سازی اقتصادی، براج خروج از بن بست سوسیالیسم "واقعا موجود"، آغاز کرده بود، به ادبیات، هنر و فرهنگ نیز کشید. با انتقاد نویسندگان از کمونیسم دولتی و بوروکراتهای ادبی، یک جنگ داخلی در ادبیات نیز شروع شد. از سال 1992 مرحله پست کمونیسم ادبی با انحلال شوروی آغاز گردید.

در رابطه با رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات، از میانه دهه 80 قرن گذشته یک بحث اهمیت: فرم یا محتوا، و با تاکید روی عناصر زیباشناسی بجای محتوا، آغاز شده بود که سرانجام رسماً در سالهای 1989 - 1991 به رد سبک رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات ختم گردید. با تاکید روی پلورالیسم ادبی و تابو زدایی در ادبیات، به انحصار بودن مکتب رئالیسم سوسیالیستی نیز پایان داده شد. گروهی مدعی شدند که در میان نویسندگان رسمی و دولتی، بندرت آدمی با استعداد میتوان یافت، چون آلمان ستون ساختمان ادبی روی بنیادهای اداری و ضعف طبیعی انسانهای فرصت و مقام طلب قرار داشت. ادبیات استتیک و سرگرم کننده جدید مدعی بود که ایده آل‌های اجتماعی را دنبال نمی‌کند، و ادبیات مسئول دیگر طرفداران خود را از دست داده و نویسندگان جدید روی مواضع اجتماعی و سیاسی خود سرپوش می‌

گذاشتند. در این رابطه سخن از هرج و مرج ادبیات پست مدرن نیز به روی زبانها افتاد. سرانجام در غالب کتابخانه ها بخشی برای کتابهای ممنوعه از جمله آثار نویسندگان پیش از انقلاب، تبعیدی، و غربی، افتتاح گردید. منتقدی مدعی شد که گرچه ادبیات طرفدار شوروی و ضد شوروی نفس های آخر را میزنند، ادبیات غیر شوروی نیز هنوز به سن بلوغ نرسیده.

برای نخستین بار، آلمان کتابهای ممنوعه بولگاکف و کتاب "دکتر ژواگو"، نوشته پاسترناک، اجازه چاپ یافتند و نام نویسندگان ممنوعه ای مانند: بوخارین، تروتسکی را میشد بر زبان آورد. از نویسندگان فوت نموده مانند: خانم آخمتا، و ماندلشتام اعاده حیثیت شد. 23 نویسنده لغو ملیت شده؛ از جمله سولژنیسین؛ که مدعی نابودی زبان در زمان شوروی بود، دوباره گذرنامه و شناسنامه جدید دریافت کرده و اجازه یافتند به وطن بازگردند. غیر از آخمتا، ماندلشتام، سولژنیسین، بولگاکف، و نابوکف، به آثار نویسندگان ممنوعه چون: برودسکی، پلاتونف، بونین، و گومیلف، اهمیت خاصی داده شد، و در سال 1988 به کوشش یک گروه ادبی دانمارکی، جلسه ای برای دیدار و آشنایی میان نویسندگان تبعیدی، مهاجر، و نویسندگان سوسیالیستی مقیم شوروی انجام شد. آثار لعنت شده نویسندگان خارجی مانند: کافکا، جویس، پروست، آرتور میلر، جان اوپتیک، هنری میلر، ژان جنت، و سایر نویسندگان اروپایی و آمریکایی وارد بازار کتاب شدند، گرچه در زمینه تئاتر نمایشنامه های: یونسکو، بکت، آرتور میلر، و دورنمات، نتوانستند بینندگان کافی را بیابند. با این وجود گروهی از نویسندگان تبعیدی و مهاجر روسی نیز از بازگشت به میهن، خودداری نمودند چون برای آنان جامعه جدید شوروی همچون مهاجرتی دیگر و دوم به نظر میرسید. آنان با اشاره به گوگول می گفتند که در خارج از میهن نیز نویسنده میتواند آثاری جاودانه بیافریند.

با ازم پاشیده گی شوروی، موضوعات ممنوعه مانند: استالینیسم و وجود اردوکارهای کار اجباری، نیز به ادبیات راه یافتند. چون سالها بدلیل نبود آزادی برای: دین، قانون، مجلس، و سیاست، - ادبیات باید جایگزینی برای آنان نیز میشد. ادبیات جدید با عنوان "نثری دیگر" در کنار ادبیات: آموزشی، اخلاقی، و آرمانخواهانه پیشین قرار گرفت، با اینوجود تا سال 1990 طرح 4 موضوع از جمله: تبلیغ جنگ، پورنوگرافی، دعوت به شورش اجتماعی، و افشای اسناد محرمانه دولتی، در ادبیات ممنوع بود، و نامدنی با موضوعات غربی مانند: برابری زنان، فرهنگ راک، و پورنوگرافی، از طرف دولت مخالفت میشد. بتدریج ادبیات جدی و اجتماعی، هواداران خود را از دست داد و ادبیات جنایی، تفریحی و سرگرم کننده، علاقمندانی یافت. هدف و استتیک ادبیات جنجالی، شوک دادن به خوانندگان بود، و برای نخستین بار کتابهایی در باره موضوعات جدید مانند: کارهای دستی و خانگی، جادوگری، فالگیری، مذهبی، بودیستی، یوگا، کاراته و جدو، وارد بازار شدند. مشکل دیگر پیشین ادبیات روس این بود که همچون آثار داستایوسکی و تولستوی، می بایست شدیداً اخلاقی؛ و محروم از وظایف استتیک فقط نصیحت میکرد، و در شرایط جدید نویسنده می بایست می پذیرفت که او هنرمند و استاد سخن است و نه: خدا، پیامبر، رئیس، تزار، و یا قهرمان. همه این شرایط موجب شدند که حاکمان دیگر به ادبیات و نقش آن علاقه ای نداشته باشند و این مهمترین امتیاز برای پیشرفت ادبیات بود!

غیر از ادبیات "نثری دیگر"، ادبیات زنان نیز از جمله ادبیات پلورالیستی شرایط جدید شوروی منحل شده، بود. در سال 1990 گروهی از زنان نویسنده شوروی پایه گذار "فدراسیون زنان نویسنده" شدند که خواهان خلق و تشویق "نوع زنانه" در ادبیات شدند. آنان با اشاره به خواسته ها و موضوعات زنان مدعی شدند که تئاتر جهان نباید تنها فقط در خدمت یک تراژدی باشد. از جمله آثار زنان در این دوره: سالروز مرگ، اتویو گرافی بدون مخفی کاری، صورت جلسه هفتگی یک زن روس، سفرهای احساساتی، چیزی بمن بگو، پیرامون چیزی که وجود نداشت، نطافت، رابینسون های جدید، دو سرزمین، محفل من، آتش و غبار، شاعر و الهام، پسر آرام بخواب!، خوابگرد در مه، عاشق هستی یا عاشق نیستی؟، سفر، دختران لطیف ولی خشن، تنوع شیطان بازی، مرغابی چینی، مردان بدون ادب، و غیره هستند.

در زمان گورباچف شعر نیز دچار تحولی مهم شد؛ باید اشاره کرد که شعر نو گویا در روسیه با سالها تاخیر شروع گردید. آنها در رابطه با شعر لیبرالی جدید می گفتند که: شعر "عروضی" مقوله ای است دولتی، ولی شعر نو، همدم و خالق باریکادهای انقلابی! است. از جمله آثار شعری منتشر شده در آن سالها: روی کشتی زمستان، جدایی هرگز!، اشعار، اینجا، رودخانه های شمالی، پرده بیلاقی، دیدار، عرفان بالتی، قصه های وحشتناک، مرثیه های نمایندگان، گلچین شعر روسی، خانه اروپایی، مربع سفید، و غیره بودند.

در آن دوره بارها فدراسیون پیشین نویسندگان شوروی تجزیه و دوباره تشکیل شد. پاره ای از سازمانهای جدید نویسندگان با اهداف اقتصادی خواهان قدرت، پول و مادیات شدند و روی ارثیه سابق کانون نویسندگان یعنی: استراحتگاهها، ویلاها، بنگاههای نشر و غیره به مجادله باهم پرداختند. پدیده دیگر میان نویسندگان، آمدن نسلی جدید از روستاها و شهرهای کوچک و دورافتاده بود که با نویسندگان پیشین شهرهای بزرگ مسکو و لنین گراد به رقابت می پرداختند. آلمان همچون قرن 19 تاریخ اجتماعی روسیه میان ناسیونالیست ها و نویسندگان دمکرات طرفدار غرب مباحثه ای شدید در گرفت. آنان می گفتند که قربانیان دهه 30 قرن گذشته، خود غالباً جنایتکاران دهه 20 بعد از انقلاب اکبر بودند! گروه دیگری با اشاره به مکتب ایده آلیست های آلمانی می گفتند که ادبیات باید دارای صفات: نیکی، زیبایی، و اخلاقی، باشد و نه فقط سرگرم کننده و جنجالی باشد.

ادبیات پروستریکایی بعد از انحلال شوروی نیز مانند سایر ادبیات جهان شامل: رمان، شعر، داستان، اتوبیوگرافی، و نمایشنامه نویسی بود. از جمله پرفروش ترین و پرخواننده ترین آثار منتشر شده در ده سال نخست فضای آزاد سیاسی جدید: آتش افروزی، سکوی اعدام، کارآگاه غمگین، رنگ امید خاکستری است، مار، زیبایی مسکویی، مرغ عشق، پایان آوارگاد روسی، زندگی بایک آدم دیوانه، به وطن بازگشت، یک شیطان گری جدید، خوشحالی روسی، منتظر عشقی صادق هستم، توده سبز، روح آدم میهن پرست، نشست روی پله های طلایی، تورها و تله ها، قبرستان تحقیر شده، زن و دریا، داستانی از زمانی خاص، روسیه در حال سقوط، ژنرال و ارتش اش، شن های سنگین، یک زندگی قهرمانی، ازدواج با یک مرد حيله گر، فلسفه جدید مسکویی، زمستانی در افغانستان، بازگشت فرحبخش به وطن، دیکتاتور وجدان، انتقام اعدام خانواده سلطنتی، نمیر پیش از زمان ات، طنزهای ضد استالینیستی، پیروزی تراژدی، استالین پرستی، درد و رنج وطن، زندگی و سرنوشت، الهه روسی قرن بیست، جیغ پائیزی شاهین، ما بچه فاخته ها، مردان و زنان دهقان، سال تحولی کبیر، گزارشگر، گل های روسی خشم، قربانی دهقانی روسی، سرم را زیر آب نکن، قبرستان آرام بخش، قصه های افغانی، زیبایی های عجیب زندگی، چراغ برق آبی، زندگی حشرات، و غیره بودند.

۸۶. دوران کودکی ام بدون ادبیات کودکان!

دختر بچه های ادبیات فمینیستی! .
Astrid Lindgren (1907 – 2002)
یکی از زنان ادبیات کودکان غرب .
صدمین سالروز تولد نویسنده ادبیات کودکان .

اخیرا روزنامه نگاری پیرامون جشن سالروز تولد خانم آسترید لیندگرن، نویسنده سوئدی ادبیات کودکان نوشته بود که او: " نزدیک بود در صدمین سالروز تولدش شخصا شرکت کند، اگر پنج سال پیش دار فانی را وداع نمی گفت!". خانم لیندگرن، پیش از ازدواج، آسترید اریکسون نام داشت. او خالق آثاری خیالی-واقع گرایانه و پایه گذار ادبیات غیر اتوریته کودکان در غرب است. " ماهی سیاه کوچولوی " آثار او، برای اینکه قدم در راه بی بازگشت بگذارد و از مرزهای اجباری تعیین شده بگذرد، با یک چتر بارانی از پشت بام به پایین می پرد. در آثار او غیر از مخالفت با فرهنگ مردسالاری و باید و نباید های اجباری روزمره، از ارزشهای انسانی دفاع میشود. وی به ساده نویسی در ادبیات اهمیت می دهد. قهرمانان آثارش غالبا زنانی هستند که مردان را با کمک عشق و محبت به جبهه انسان دوستی می کشانند. او پرخواننده ترین نویسنده کشورهای اسکاندیناوی شد چون در سال، بیش از دویست میلیون بار، از کتابخانه های عمومی، آثارش به امانت گرفته میشوند، و گرچه نویسندگان ادبیات کودکان معمولا ناشناخته می مانند و یا بزودی فراموش میشوند، او در کشور خود نویسنده ای در حد ملی بحساب می آید.

قصه و داستان های آثار او غالبا چهار چوبی رئالیستی-خیال پردازانه دارند، و دختر بچه های آثارش معمولا میتوانند آموزگار پسر بچه ها باشند. وی میگفت که کودکان و جوانان میتوانند بدون قیومیت بزرگسالان نیز زندگی نمایند. ارزش های اخلاقی آثار او به مخالفت با تنگ نظری های مردسالارانه می پردازند. موضوع داستان گاهی ماجرای کودکی است که با جهان بزرگسالان مخالفت نموده و ارزشهای آنان را بی اعتبار بشمار می آورند. از جمله خواسته های تربیتی آثار او: مخالفت با اصول اتوریته بزرگسالان، روشهای سنتی ارتجاعی تربیتی، و افشای سیستم های توتالیتراجماعی-سیاسی هستند. دلیل محبوبیت آثار او را: دفاع از آزادیهای فردی کودک، سبک روشن نویسنده ای او، و اهمیت به خیال پردازی بعنوان حق و حقیقت انسانی میدانند. اونه تنها به بچه ها با شخصیت های مستقل، قوی، عملگرا و دارای حقوق مساوی مینگرد، بلکه برای آنان تقاضای حق محبت و توجه بزرگسالان را می نماید.

آسترید لیندگرن، غیر از ادبیات کلاسیک انگلیس و افسانه های ایسلندی، تحت تاثیر شکسپیر و اریش کستنر آلمانی، نیز بوده است. او تاکنون تاثیر مهمی روی ادبیات کودکان شمال و جنوب اروپا از خود بجا گذاشته است. وی مینویسد که حین نوشتن کتابهای کودکان، جهان غمگین اطراف خود را فراموش میکند. و از نظر فلسفی خود را شکاک و از نظر شخصی، سیاسی میدانند، چون در آثارش به مخالفت با جنگ، خشونت، و خطر استفاده از انرژی اتمی می پردازند. وی از بچه ها می خواهد که بجای زندگی انگلی و دزدانه بزرگسالان، به زندگی خلاق و متکی به نیروی خود بپردازند. او از جمله مسئولیت های ادبی اش، خدمت به کودکان ناتوان و تحت فشار را نام میبرد. موفقیت دیگر آثار او را دلیل استفاده از فضای طبیعت و روستاها، همراه با آزادی قدرت خیال پردازی کودکان میدانند. وی مدعی بود که بچه ها بطور غریزی دارای حس عدالت خواهانه هستند.

او تا پایان عمر، بیش از 24 جایزه و دکترای افتخاری از کشورهای شوروی، آمریکا، هلند، و آلمان دریافت نمود؛ از آنجمله: جایزه آندرسن، جایزه صلح کتاب فروشان آلمان، جایزه ادبی تولستوی، و جایزه جانشینی صلح نوبل. در سراسر اروپا دهها مدرسه و خیابان نیز بنام او اسم گذاری شده اند.

لیندگرن در پایان عمر به دفاع از جنبش های محیط زیست، انجمن دفاع از حیوانات بی زبان!، و پایداری صلح، پرداخت. داستانهای وی پیرامون شرایط مالیاتی کشورش، یکبار موجب تغییر دولت در آنجا شدند. وی با انتقاد از وزارت کشاورزی کشورش، به مخالفت خود با نگهداری حیوانات در قفس و تولید ماشینی و

انبوه آنان برای تغذیه پرداخت و در رابطه با تنظیم سیاست خانواده به وزیر وقت کشورش نوشت که زن‌ها از بچه دار شدن خودداری میکنند چون بدلیل شرایط شغلی قادر نیستند در کنار بچه‌های خود بمانند، و دولت‌مداران باید قوانینی را طرح کنند که مادران بتوانند 3-4 سال نخست را حداقل در کنار کودکان‌شان باشند، و کودکان شیرخوار بتوانند هر لحظه سراغ پستان مادر بروند. وی پایه گذار یک بنیاد خیریه برای کودکان معلول نیز بود.

آثار آسترید لیندگرن تاکنون به بیش از 70 زبان ترجمه شده اند. او گرچه با رمان‌های پلیسی شروع کرده بود، اکنون یکی از نویسندگان ادبیات کودک در جهان است. روانشناسی شخصیت‌های داستان، اشاره به سرگرمی‌ها و بازی‌های متنوع کودکان، باعث شد که پاره‌ای از آثارش بصورت فیلم، نمایشنامه کودکان، و یا نمایشنامه‌های رادیویی، درآیند. او با نشر یک سری کتاب‌های مصور کوشید تا کودکان غربی را با زندگی، آموزش، بازی‌ها، و غذای بچه‌های قاره‌های دیگر آشنا نماید.

ازجمله آثار او: کتاب سه جلدی (پی پی مو قرمز- یا پی پی جوراب بلند) - بچه‌های خیابان شلوغکاری- ما بچه‌های شهرک بولربو- کارلسون روی پشت بام- برادران شیرقلبی- کتاب اتوبیوگرافیک (ساموئل آگوست)- میو، گربه من- لوتا تغییر خانه میدهد- ماری درد دل میکند- در جنگل بدون دزد- گاو من هم اهل تفریح است- راسموس و آواره گان بین راه- کاله زندگی خطرناکی دارد- میکائیل در دیگ عدس- میشل نظمی به جهان میدهد- پی پی خانم درخت کریسمس را غارت کرد- دزدی بنام آسار- منتخب داستان‌ها- منتخب قصه‌ها- ازدهای چشم قرمز- من هم می‌خواهم به مدرسه بروم- من نمی‌خواهم به رختخواب بروم- بچه‌ها در جنگل- پلی به مادر بزرگ کمک میکند- رونیا پدر دزد- خشونت هرگز- پی پی خانم در سرزمین تاکاتوکو- و دانه عدسی در بینی ایلزه- هستند.

کتاب (رونیا پدر دزد) او را قصه‌ای فمینیستی! بحساب می‌آورند. در داستان (پی پی جوراب بلند) قهرمان داستان، شخصیتی است تکرر، سازش ناپذیر و بدون ترس که تصمیم می‌گیرد همیشه کودک بماند و وارد جهان درنده و حیل‌گرانه بزرگسالان نشود. این داستان موجب شد که بخش عظیمی از خوانندگان از آن زمان تصویر و تصویری از دختر بچه‌های قوی و بااراده در ذهن خود داشته باشند.

آسترید لیندگرن بین سال‌های 1907 - 2002 در سوئد زندگی نمود. وی دختر یک کشاورز میانه حال بود. او بدلیل زایمان غیرقانونی! یک پسر بچه مجبور شد در سن 19 سالگی ولایتش را ترک کند و به پایتخت کشور فرار نماید. وی در آنجا بعد از دوره منشی‌گری اداری، سال‌ها بعنوان ویراستار کتاب، منشی اداره و کتابفروشی کار نمود. او دلیل آغاز قصه نویسی را سال 1941 ذکر میکند که کارین، دختر بیمار خردسالش از مادر خواست تا برایش داستان‌هایی را تعریف کند. در دوران کودکی خود آسترید لیندگرن به سبب نبود رادیو و تلویزیون، اغلب از طرف پدر و مادر بزرگش برای او قصه‌های جالبی تعریف شده بود. چون پدر و مادر وی علاقه خاصی به طبیعت و زندگی روستایی داشتند، وی نیز در تمام آثارش به شرح زیبایی طبیعت و بچه روستائیان می‌پردازد. غالب بچه‌نخاله‌ها!، تخس و فضول داستان‌های او نیز از بچه‌های فقیر روستایی هستند. وی میگفت تمام داستان‌هایش را خطاب به یک دختر بچه 7-8 ساله نوشته است. در مراسم هشتادمین سالروز تولد وی در سال 1967 نه تنها نماینده دولت سوئد، بلکه سفرای شوروی و آمریکا نیز شرکت نمودند. اشاره میشود که برای آشنایی بیشتر با سال‌های کودکی خانم لیندگرن باید سری کتاب‌های (بولربوی) وی را خواند.

در آثار او خواننده نه تنها با کودکان تنها و سردی احساسات اطراف، بلکه با ترس وجودی بچه‌های در حال رشد، آشنا میشود. عشق به هم‌نوع و آزادیخواهی‌های کودکانه در آثارش نیز نقش مهمی بازی میکنند. گروهی، آثار او را انتقادی دشمنانه از جامعه و گروه دیگری، جهان داستان‌های او را جهان راضی و آرام، در جهانی ناعادل و خشن میدانند. لیندگرن، ولی خود به تمسخر منتقدینی می‌پردازد که در آثار وی: میشل را سرمایه دار کشاورزی، پی پی موقرمزه را سرمایه دار مرتجع، و کارلسون را نماینده عقده‌های پرواز اریکاروس یونان باستان، معرفی نموده اند.

۸۷. ما و آوانگارد‌های کراواتی ادبیات!

(جنبه های انتقادی ادبیات فرهنگ آمریکا)

فیتس جرال، یکی از نویسندگان مهم نسل برپادرفته و دوره جاز ادبیات آمریکا در سال‌های بین جنگ جهانی اول و بحران جهانی اقتصادی معروف 1929 است، دوره ای که جوانان معترض به ارزش‌های سنتی بزرگسالان، شعار دادند، که تمام خدایان مرده اند، و نبردهای میهنی انجام گردیده، و عقاید وایدنولوی‌های افراطی به بن بست رسیده اند.

پیرامون فیتس جرال گفته میشود که در نزد هیچ نویسنده ای مانند او، زندگی و آثار اینهمه باهم وحدت و شباهت ندارند. او از خانواده ای بازرگان برخاسته بود که به ولخرجی عادت داشت و در میانه سالی الکلی شد. همسرش نیز از طبقه ای مرفه و پولدار بود که مالی‌خولیایی گردیده و برای فرار از افسردگی نیز به الکلی پناه برده بود. اغلب آثار فیتس جرال بدین دلیل ریشه‌های اتوبیوگرافیک و خانوادگی دارند. فمینیست‌های آمریکا مدعی شدند که او از این طریق به استثمار همسر بیمارارش پرداخته است و آنرا بشکل داستان به معرض فروش گذاشته.

ازجمله خصوصیات ادبیات مدرن و آوانگارد، کوتاه بودن متن بود، چون آنان غالباً برای نشر در مطبوعات و نظر عوام نوشته میشدند. یکی از موضوعات ادبیات مدرن، پرداختن به خلاء فرهنگی بود که آن زمان در آمریکا

حاکم بود. انحراف و ابتذال اجتماعی، سکوت و بی‌عملی اجتماعی و سیاسی، افشای اشراف پولدار و بورژوازی مالی، از جمله موضوعات مورد انتقاد ادبیات مدرن زمان فیتس جرالد بودند. به نظر جامعه‌شناسان ادبی، امروزه کسانی در آمریکابه مطالعه آثار فیتس جرالد می‌پردازند که هنوز نوستالژی دوره جاز دهه 20 قرن گذشته را دارند. پول، زیبایی پرستی بورژوازی، لذت خواهی، بخشی از واقعیات سخت مورد علاقه طبقه حاکم آندوره بودند. فیتس جرالد با زبان طنز و استعاره از سیاهپوستانی می‌گوید که در ماشین‌های دراز 6 در کادیلاک خود نشسته و راننده‌ای سفیدپوست رابه خدمت گرفته‌اند. در آثار او میتوان بیش از هر نویسنده دیگر، رابطه‌ای بین گذشته و آینده، سنت و مدرنیته مشاهده کرد. او به تشویق و دنباله روی از الیوت، در آثارش از استعاره و سنبل به اشکال گوناگون استفاده نمود. و مانند همینگوی به رهنمود هنری جیمس عمل نمود که گفته بود، ادبیات باید نه تنها نان آور باشد، بلکه از نظر اجتماعی و زیباشناسانه، جاودانه گردد. رمان مدرن، آنزمان میان دوساحل آزمایشات زبانی- ادبی و پرفروش بودن، سرگردان بود و در شهرهای بزرگ، یک کالای فرهنگی در بازار خرید. به این سبب، نقد ادبی در زمان حیات، با او برخوردی غیردوستانه داشت. آنها بعضی از آثار فیتس جرالد را گزارش اجتماعی نامیدند تا اثری هنری. پیرامون آثار او همیشه دینوع نقد: دانشگاهی- تخصصی و عمومی- سرگرم کننده به جدل می‌پرداختند. بارها هالیوود کوشید تا آثار مهم فیتس جرالد را برای درآمد بیشتر بصورت فیلم درآورد.

زمینه کار آثار فیتس جرالد شرح رفتار و زندگی اقبشارمرفه مردم ساحل شرقی کشور آمریکا است. او به افشای اوتوپی دروغین رویای خوشبختی و موفقیت زندگی آمریکایی می‌پردازد. فیتس جرالد وقایع نگار و گزارشگر زندگی بدون پرنسپ، غیراخلاقی و پرهزج و مرج طبقه مرفه دهه 20 قرن گذشته آمریکا است. آثار او گاهی رویا پروری و گاهی رویا کشی هستند. همینگوی می‌گفت که او یا رمانتیک مینویسد و یا جهان را تیره و تار نشان می‌دهد. فیتس جرالد با طنزی تیزبینانه به توصیف جشنها، معیارهای زیباشناسی، موفقیت و ثروت پرستی اقبشار مرفه زمان خود پرداخت. از طرف دیگر آواز زندگی نسل جوان و ناآرام و پرسر و صدای آندوره مینویسد که فراز و فرود زندگی شان بشکل تراژدیک درهم آمیخته شده بود، جوانانی که بدلیل ترس از فقر و سقوط به دره بدبختی، دنبال موسیقی جاز و فیلم و یا مصرف الكل می‌روند.

فرانسیس اسکات کی- فیتس جرالد، میان سالهای 1940 و 1896 در آمریکا زندگی نمود. او با سرمایه عمه ثروتمندش در دانشگاهی ثبت نام نمود که بقول خودش، دانشجویان رمانتیک، خوش تیپ، ورزشکار و شیک در آنجا درس می‌خواندند. او بعد از ترک زودرس دانشگاه برای دیدار با محفل آوانگارد های نسل برادررفته آمریکایی مانند خانم گرتزود استاتین و همینگوی به پاریس رفت و در آنجا مورد تشویق و تایید مادر آوانگاردها، یعنی خانم استاتین قرار گرفت. بعد از بازگشت به آمریکا، مدتی در هالیوود به فیلمنامه نویسی پرداخت، گرچه او این فعالیت را کاربرده گی نامید. هرگاه که فشار مالی به فیتس جرالد زیاد میشد، او یا به نوشتن داستان کوتاه برای مطبوعات می‌پرداخت و یا برای شرکت های فیلم سازی هالیوود نمایشنامه مینوشت. او سرانجام در سال 1940 بدلیل سکت قلبی و الکلی بودن، درگذشت. و همسر روانی اش 8 سال بعد در آتش سوزی یک تیمارستان، بشکل غم انگیزی جان داد. طبق گزارش مطبوعات آنزمان، در مراسم خاکسپاری فیتس جرالد، مانند قهرمان رمان معروف او یعنی گاتسبی کبیر، عده محدودی از جمله دسپاسوس، نویسنده مشهور دیگر آمریکایی، شرکت نمودند. از جمله نشانه های دیگر فشار فرهنگ حاکم آمریکا به مبارزین آوانگارد، آن بود که اسقف شهر بالتیمور کوشید از خاکسپاری فیتس جرالد در کنار خویشاوندانش به دلیل نوشتن آثار غیراخلاقی و ضد مسیحی جلوگیری نماید.

گرچه امروزه فیتس جرالد را یکی از نوابغ ادبی میدانند، در سال مرگ، فقط 72 جلد از کتابهایش در آمریکا بفروش رفت. مدرنیته ادبی فیتس جرالد مافوق ارزشهای ملی و ناسیونالیستی آنزمان ایالات متحده بود. سالهای جنگ جهانی اول در زمان غربی، سنبل سقوط و فاجعه آخرالزمانی بود. بخش دیگری از ادبیات مدرن آنزمان آمریکا به تحولات زندگی شهری در حال تغییر پرداخت که غیر از فیلم و جاز، روانشناسی فرویدی کوشید به همه پرسشهای انسان غیرچپ پاسخ دهد. کشفیات و اختراعات فنی و صنعتی روز بروز بیشتر گردیده و بانکها به دادن وامهایی با سود کلان می‌پرداختند، زنان و دختران اقبشار متوسط با عطرهای غربی ماوراء البحری، اجازه یافتند تمایلات غیرپورتانی خود را علناً در سالنهای رقص نشان دهند. با اینوجود آثار فیتس جرالد به آوانگاردی آثار همینگوی نمیرسید، گرچه او قبل از همینگوی به مشهوریت رسید.

از جمله آثار فیتس جرالد: آنسوی بهشت، گاتسبی کبیر، مجموعه داستان های کوتاه، شب لطیف، آخرین مدیر، و غیره هستند. موفق ترین رمانهای پرفروش او: آنسوی بهشت، و شب لطیف، بودند. کتاب آنسوی بهشت، اعلان اعتراض نسل جوان از دست رفته علیه ارزشهای جامعه سنتی، و گاهی ارتجائی بود. فیتس جرالد، خود از موفقیت این رمان به تعجب افتاد، ولی خواننده انتظار افشاگری بیشتر پیرامون زندگی ثروتمندان داشت. رمان گاتسبی کبیر درباره سقوط و نابودی تراژدیک یک خانواده ثروتمند قاچاقچی کلان مشروبات الکلی در آغاز قرن بیستم بود. در آن رمان هزج و مرج، بی اخلاقی و بی اصولی طبقات مرفه نشان داده میشوند. این رمان یک سال بعد از انتشار، به شکل نمایشنامه موفق به روی صحنه رفت. رمان شب لطیف، اثری است اتوبیوگرافیک که به موضوع الکلی شدن و روانی شدن همسرش می‌پردازد. او این رمان را بهترین اثر خود میدانست. درآمد ناشی از فروش دورمان موفق فوق باعث شد که فیتس جرالد بتواند همراه همسر و دختر کوچکش سالها در هتل های گران قیمت در میان بورژوازی بی خانمان! زندگی کند و با ادا و اطوار خودخواهانه آنها از نزدیک آشنا شود و به خوانندگانش در آن باره گزارش دهد. مشهوریت فعلی فیتس جرالد را ولی صاحب نظران بدلیل نقش

رمان ناتمام او یعنی آخرین مدیر میدانند. چون خواننده باهوش متوجه شد که در پشت ظاهر يك نویسنده الكلې چه هنرمند پیچیده ای وجود دارد. به نظر مورخین ادبیات، در حال حاضر فیتس جرالده از جمله نویسندگانی است که آثارش از هنرپرداز آمریکا مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته اند. گروهی از دوستان اهل قلم، او را وجدان ادبیات آمریکایی نامیدند. مثلاً الیوت در انگلستان موجب مشهوریت او گردید. از سال 1945 تاکنون با کوششهای دسپاسوس و با اشاره به شرح فضایی سنتی داستانسرایی، فیتس جرالده رنسانس تازه ای یافته. در مورد فیتس جرالده گفته میشود که خواننده بیشتر علاقمند به زندگی شخصی و خانوادگی او بود تا به موضوع آثارش. دسپاسوی یکبار بدلیل عصبانی بودن ولی با زبان طنز به وی گفته بود: "مرد حسابی! با این همه هرج و مرج در جهان و جامعه، چگونه میتوانی به نوشتن آثار پیوسته سرگرم کننده پردازی؟ اگر نمی توانی ادبیات بیافرینی، لاقبل به گزارشی واقعگرایانه از اوضاع پرداز!".

۸۸. فروغ و پروین، از راه دور . Fitzgerald, F.S.K (1896-1940)

خانم فلورا وایت در کتاب " زنان نویسنده جهان " ، در یک بیوگرافی کوتاه می نویسد که فروغ فرخزاد ، مهمترین نماینده شعر مدرن ایران ، در سال 1934 در تهران بدنیا و در سال 1968 در سن 34 سالگی در یک سانحه اتومبیل در تهران درگذشت و در همانجا دفن شد . او در یک خانواده ارتشی مرفه متوسط در دوره کوششهای سکولار و اصلاحات رضاشاهی بدنیا آمد و رشد نمود . گرچه پدر او 6 فرزند خود را به تحصیل تشویق می نمود ولی در خانه آنان هنوز قوانین اتوریته و سختگیر مردسالارانه پیشین حاکم بودند که در تضاد با اراده و خواست قوی آزادیخواهانه فروغ قرار داشتند . فروغ بعد از پایانه سیکل اول دبیرستان وارد مدرسه هنر و نقاشی شد تا طرح مد را بیاموزد . او در آنزمان نخستین شعرش را سرود . وی چون در 16 سالگی با ازدواج اجباری مخالفت نمود مجبور به ترک خانه شد ولی همسرش به او آزادی هایی را داد، از آنجمله او می توانست آزادانه سفر کند و یا با ناشر آثارش قرارداد ببندد . این خواسته ها موجب قطع رابطه او با قوانین سنتی جامعه خرده بورژوازی ایران شد . چون بعدها از او فقط انتظار خانه داری و مادر بودن میرفت وی احساس محدودیت نمود . وی در سال 1955 مجبور به طلاق شد و رابطه اش با پسرش قطع گردید ، رنجی که او هیچگاه نتوانست فراموش کند . نخستین اثر او مجموعه شعر " اسیر " موجب هیجانات روشنفکری شد چون او در آن اشعار بدون تعارف به طرح احساسات عشقی و تجربیاتش پرداخت . در سال 1956 کتاب " دیوار " و در سال 1957 مجموعه شعر " عصیان " از او منتشر گردیدند . در کتاب " عصیان " او به انتقاد از جامعه مردسالاری ایران پرداخت .

فروغ بعد از آموزش یک دوره فیلمسازی از انگلیس در چند فیلم سندی شرکت نمود . در سال 1964 فیلم " خانه سیاه " او در باره جزمیان ایران از آلمان جایزه گرفت . در سال 1964 کتاب " تولدی دیگر " منتشر شد . این کتاب آغاز واقعی کار شاعرانه او است که در آن بطور آشکار عقاید فمینیستی خود را مطرح می نماید . او در آنجا بطور رسمی از شعر سنتی ایران نیز برید . وی با زبانی قوی همراه با لهجه زبان تهرانی و سبک عالی ادبی در آن کتاب سخن گفته است . منقد ادبی ایرانی خانم میلانی خلافت ادبی فروغ را به سه دوره تقسیم میکند - در دوره اول او از دید یک زن و بدون پرده پیش بینی زمانی می نماید. در مرحله دوم اشعار او یک فریاد فمینیستی هستند ، و در مرحله سوم او تلخی و خشم را که قربانی جامعه مردسالاری شده بود ، را پشت سر می گذارد . /

پروین اعتصامی در سال 1907 در تبریز بدنیا آمد و در سال 1941 در سن 35 سالگی بر اثر بیماری تیفوس در تهران درگذشت و در همانجا دفن گردید . پدر او یوسف اعتصام الملک یک ژورنالیست سیاسی اجتماعی و کتابدار کتابخانه بود . در خانه آنان افراد تحصیل کرده مشهور آنزمان رفت و آمد داشتند . پدر پروین او را با ادبیات فارسی و عربی آشنا نمود . وی از طریق پدر با ادیبان و روشنفکران لیبرال زمان خود آشنا شد . پروین در مدرسه آمریکایی دخترانه با یک آموزش سکولار آشنا شد . او بعدها معلم شد و در آن مدرسه نیز به تدریس پرداخت . ازدواج او چند ماهی بیشتر طول نکشید . او از طریق تشویق پدر یکی از مهمترین زنان شاعر زبان فارسی در نیمه اول قرن بیست میلادی بود .

پروین اعتصامی در مجموعه شعر " دیوان " غیر از طرح حقوق زنان به فقر بیچاره گان و سرگردانی یتیمان نیز اشاره میکند . توانایی او در طرح مسائل زنان بطور ظریف و با کمک فرم شعر است . وی احساسی عجیب و انسانی برای طرح مسائل اجتماعی دارد . شعر او غالباً اخلاقی ، آموزشی ، رئالیستی و با کمک رعایت فرم کلاسیک است . او یکی از نخستین ادیبانی است که آنزمان به پرسش پیرامون نقش زنان در جامعه می پردازد . توانایی دیگر او در خلق اشعار دیالوگی و مناظره ای است که پیشنهاداتی برای اصلاحات اجتماعی را بطور ساده و عام فهم طرح می نماید . او افکار جدید را وارد شعر فارسی نمود چون از رنج فقر ، بی عدالتی و بی اخلاقی پولداران و قدرتمندان شکایت میکند . شعر فارسی زمان او سابقه ای هزارساله داشت و به اوج خود رسیده بود . در اشعار مناظره ای او گاهی از زبان اشیاء نیز سخن میرود . شعر دیالکتیکی و دیالوگی او غالباً دارای سه جنبه- تز ، آنتی تز ، و سنتز است .

پروین اعتصامی را میتوان شیپور صدای آزادی زنان ایران در آن دوره بشمار آورد . شعر ساده و نیرومند او اجتماعی و مسئولانه است . از جمله دیگر موضوعات اشعارش مسائل آموزشی ، لیبرالی ، استثمار و زورگویی در جامعه نیمه فئودالی آنزمان است . او در اشعار طنزآمیزش موفق شد استادانه ارثیه شعر

کلاسیک را با تکنیک مدرن ادبی آنزمان با هم متحد سازد . دیوان شعر او شامل 210 شعر بلند است که در سال 1935 غالباً در مجله بهار به سردبیری پدرش منتشر گردیدند . در ایران از آغاز قرن بیست کوششهای برای حقوق زنان در میان خواسته هاس طبقات بالا آغاز گردید . گرچه در سال 1936 میلادی در کنار منع چادر میان زنان ، مدرنیزه و سکولار نمودن جامعه غاز شد ، زنان ولی از این اقدامات نفعی پایدار نبردند .

۸۹. نیچه ، شاعر و فیلسوف .

اریستوکراتی فکری و جنون فلسفی . Friedrich Nietzsche (1844 – 1900)

سفر به ابدیت خوش باد .
کاش آخرین واژه را
از دهانت می بوسیدیم .
لبخند مقدس ات علیه مرگ نابکار،
ولی بیخیال ما زنده ایم .
گرچه در لحظه مرگ
غیاب شاگردانت
احساس شد .

استادان دانشگاهی غرب از میانه قرن بیست دیگر پیرامون شاعر یا فیلسوف بودن نیچه پرسشی نمودند . نیچه یکی از روشنفکران اریستوکراتی و خالق اشعار ایمپرسیونیستی ، خود تحت تاثیر اشعار گوته ، هلدلین ، و کلوپاستوک ، در ادبیات آلمان بود . او بعد از سال 1890 تاثیر مهمی روی ادبیات آلمان گذاشت . هیچ فیلسوفی مانند او ادبیات پایان قرن 19 و آغاز قرن 20 غرب را آنچنان تحت تاثیر خود قرار نداد . امروزه بعضی از محافل ادبی، او را نماینده ادبیات سمبولیسم ، ایمپرسیونیسم ، رمانتیک نو ، و اکسپرسیونیسم بشمار می آورند . بعدها ناتورالیستها نیز متکی به آثار او ، خالق ادبیاتی شدند . او حتی امروزه روی فرم و محتوای آثار بعضی از نویسندگان زمان حال مانند پیترو هندکه ، نویسنده اتریشی اثر داشته . نیچه خود قضاوت اش در باره هنر و ادبیات ، احتیاط آمیز یا در چهار چوب نظرات استتیک هگل بود . اگزیستنسیالیسم و فلسفه زندگی نیچه در جستجوی نوعی انسان جدید است .

نیچه بیشتر مرد هنر است تا مرد علم . او رمان نویسانی مانند / هسه ، موسیل ، توماس و هاینریش مان را تحت تاثیر خود قرار داد . نیچه خود از نظر سبک نویسندگی عالی، تحت تاثیر قلم توانای مارتین لوتر ، اصلاحگر مسیحیت و مترجم کتاب انجیل به آلمانی، در قرن 16 بود . جریانات ادبی دیگر تاکنون حداقل مدتی زیر تاثیر نظرات نیچه بوده اند . ناتورالیستها آنزمان فکر میکردند دلایلی را که نزد مارکس نیافتند ، نزد نیچه یافته اند . نیچه در غالب آثارش به بحث پیرامون مقوله های هنر ، علم ، و اخلاق پرداخت . فلسفه نیچه غیر از موضوعات اخلاق و انسانشناسی، به مقوله های هنر و فرهنگ نیزمی پردازد . امروزه اشاره میشود که هیچکس مثل او به جنبه های منفی هنر و فرهنگ یونان باستان نپرداخته است . نیچه در جوانی آثار متنوعی در باره فرهنگ یونان نوشت ولی آشنایی او با نظرات شوپنهاور باعث شد که او سراغ فلسفه برود .

بیشتر آثار نیچه انتقادی از اخلاق و دین مسیحی آنزمان هستند . او میگفت که دین همچون اخلاق تبدیل به یک ایدئولوژی شده است . توماس مان نوشت که او دارای یک روانشناسی تیزبینانه است که دگم های اخلاقی گذشته را به نقد می کشاند . در آغاز، تئوری اخلاق نیچه تحت تاثیر نظریه اخلاق اسپینوزا بود . نیچه اخلاق غرب در طول تاریخ را به دو بخش تقسیم میکند ؛ اخلاق مثبت اربابانه یونانی – و اخلاق منفی برده وار ادیان ابراهیمی . امروزه اشاره میشود که انتقاد او از اخلاق ، جانبداری از بی اخلاقی در اجتماع نیست . کتاب جملات قصار او غیر از اخلاقگرایان فرانسوی و رمانتیک ها ، زیر تاثیر آثار گوته ، هاینه و لیشتنبرگ است .

مورخان فلسفه ، آثار او را شامل سه دوره میدانند . مرحله اول شامل هنر و فلسفه است . در مرحله دوم او به نقد و اهمیت تاریخ گرایی در زندگی می پردازد . در مرحله سوم و در کتاب " چنین گفت زردشت " او غیر از فلسفه زندگی به رستاخیر ابرمرد یا انسان برتر اشاره میکند . ابرمرد نیچه میکوشد تا ورای اخلاق مسیحی قرار گیرد . امروزه گفته میشود که ابرمرد او مخلوطی از اسطوره های رمانتیک و داروینسم بی پایه بود . او به طنز می نویسد که انسان اروپایی، خدای مسیحی را کشت تا میدانی به ظهور انسان برتر بدهد . در نظر نیچه در طول تاریخ به کسانی که تجاوز شد، سراغ ادیان ابراهیمی رفتند و از برابری ، برادری ، همدردی ، و آزادی ، بجای شعار غرور یونانیها و رومیها ، سخن گفتند . در نظر او معنی تاریخ خلاف خواسته اخلاق ، نه رضایت بشر بلکه انتخاب و رشد ابرمرد است . بالاترین ایده ، در مقابل مرگ ، بیماری ، ضعف و همدردی ، ارزش زندگی است . در نظر نیچه ، زردشت سنبل تکرار چرخ فلک است چون او نه خدایی می شناسد و نه متافیزیک و نه روح ابدی . نیچه مینویسد که از زندگی میتوان فقط بصورت پدیده ای استتیک دفاع کرد . ابرمرد صوری نیچه غیراخلاقی ولی استتیک است . اوتوپی های نیچه مفاهیمی خیالی هستند . امروزه اشاره میشود که نیچه آنزمان طبقه و قشر ارتجاعی خود را ترک نمود تا با کمک ابرمرد خیالی اش ، ایده آلی تازه بیابد . بعدها ادعا شد که چون

خواهر نیچه هوادار فاشیسم آلمان بود به یکی از آثار او عنوان جعلی "اراده برای قدرت" را داد تا نزد نازیها خودشیرینی نموده باشد. او حتی عصای پیری و راه پیمایی برادرش یعنی نیچه را به هیتلر شخصا هدیه داد.

نیچه در زمان خود مخالف علم و تاریخ گرایی مرسوم بود. او حرکت جهان و تاریخگرایی را تکراری، پوچ و نیهلیستی میدانست. انتقاد او از سوسیالیسم و امپریالیسم، انتقاد از انقلاب و تمایلات امپراتوری دوم آلمان در قرن 19 بود. او با تحقیر اصلاحگرایان و انقلابیون میگفت که میان ایده آلهای و زندگی انسان، تضادی غیرقابل حل وجود دارد. نیچه با تبدیل متافیزیک اراده به متافیزیک هنری، قطع رابطه با عقلگرایی را تکمیل نمود. او نوع زندگی هنرمندانه را وسیله ای برای حل تضادهای جهان مدرن برای انسان می نامید. نیچه میگفت چون جهانی منطقی و عقلگرا وجود ندارد، از جهان میتوان فقط دفاعی استتیک نمود. زندگی نیچه و خلق آثارش، با هم وحدتی آشکار دارند. در نظر او تاریخ انسان حرکتی است بدون هدف و پیشرفت، چون انگیزهها و شرایط آن مدام فقط تکرار میشوند. نیچه با همه بدنامی اش در فلسفه، علیه شونیسیم آلمان آلمان و علیه یهودی ستیزی راسیست ها در اروپا، مبارزه نمود. او خود را فیلسوف آینده تاریخ اروپا میدانست.

از نظر بیوگرافی، نیچه در سال 1844 در یک خانواده مسیحی در جنوب شرقی آلمان بدنیا آمد و در سال 1900 بعد از 10 سال جنون، در شهر فرهنگی وایمار در گذشت. نیچه در جوانی به سبب نشر چند کار علمی دعوت به شغل استادی در دانشگاه باسل در سوئیس گردید. او آلمان 25 ساله بود و پایاننامه دکترایش را هنوز تحویل نداده بود. وی بعد از بازنشستگی زودرس به سبب بیماری، زندگی بی خانمانی را در جنوب آلمان، ایتالیا و فرانسه آغاز کرد. نیچه سالها در مسافرخانه های ارزان در دره های کوه های آلپ برای کاهش رنج بیماری اش، زندگی کرد.

نیچه در جوانی زیر تاثیر فلسفه شوپنهاور و موسیقی واگنر قرار گرفت. مسیحیت گرایی پایانی آثار واگنر موجب شد که او از واگنر جدا گردد. نیچه زیر تاثیر آثار ولتیر به انتقاد از فرهنگ آلمان زمان خود پرداخت. خلاف شوپنهاور هنر برای نیچه نقش آزادی بخش داشت نه برای فرورفتن در عالم خلسه. فلسفه او بیش از شوپنهاور با زندگی اش گره خورده است. امروزه ادعا میشود که او غیر از فاشیسم روی مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم نیز بی تاثیر نبوده است. توماس مان نوشت که او روانشناسی زوال اروپای پیش از دو جنگ جهانی اول و دوم را پیش بینی نمود. نیچه غیر از تاثیر روی اگزیستانسیالیسم و علم فیلولوژی روی فیلسوفانی مانند کاسپارس و هایدگر نیز اثر گذاشت. در کتاب "چنین گفت زردشت" او شعر اکسپرسیونیستی را به اوج خود رساند. نویسندگان جریانان مختلف ادبی اروپا مانند شلاف، ارنست یونگر، توماس و هاینریش مان، تسوایگ، بن، و هرمان هسه، درباره او کتاب و مقاله نوشتند. نیچه مدعی بود که سفراط مقصر سقوط خلافت فکری در یونان باستان بود. نیچه را امروزه یکی از فیلسوفان خردگیز فلسفه غرب میدانند.

۹۰. شاعر در بستر جامعه و تاریخ

آتوسا سلطانزاده Asolt@web.de

Schiller, Friedrich (1759 – 1805)

فریدریش شیلر.

ادبیات و ایده های کبیر انقلاب!

شیلر، یکی از نمایندگان ادبیات کلاسیک آلمان و خالق آثاری رئالیستی، باتکیه بر ایده های هومانیسیم کلاسیک غرب، به مبارزه با نظام مطلقه شاه و فئودالیسم پرداخت. او نه تنها نماینده شکایت و اعتراض های انقلابی علیه شاه نشین های فئودالی، بلکه نماینده ایده آلهای ترقی خواهانه شهروندی و خرده بورژوازی بود. هدف فعالیت روشنگرانه او، انحلال و نابودی نظم فئودالی – و جانشین نمودن يك جمهوری شهروندی بود. افشای زورگویی های فئودالی آلمان پیش از انقلاب فرانسه، محکومیت حکومت مطلقه شاهزاده ها ی خوشگذران و فساد اخلاقی آنها، از جمله هدف های فرهنگی اش بود. شیلر را مرد عمل شعر نیز نامیدند. او با شعار "خلق ی واحد از برادران و خواهران"، به یکی از شعارهای انقلاب فرانسه، با وفاماند. وی میگفت؛ هرکس که نیکی کند، جاودان میماند. او با پایه گذار ادبی هویت ملی شهروندی، خواهان استقلال ملی و آزادی مردم شد. شیلر که همعصر گوته و انقلاب فرانسه است، دو بیست سال پیش نوشت که هرگاه، حاکمی خودسر، در حقوق طبیعی و انسانی مردم دخالت کند، آنها حق شورش و انقلاب دارند. شعر او خود را موظف به رعایت اصول عصر روشنگری میدید، به این دلیل شخصیت های آثارش معمولن ناقل ایده های انسانی هستند. کوشش او برای عملی کردن ایده های کبیر انقلاب، ویرانی زندان باستیل فکری، و ساختن برج و معبد آزادی، در تاریخ غرب ثبت گردیده.

گرچه شیلر در زمینه های: تاریخ، فلسفه، زیباشناسی، شعر و داستان قلم زد، ولی خلافت و کارمركزی اورا، نوشتن درام و نمایشنامه میداند. او با جو و فضای فرهنگی حاکم زمان خود، درافتاد. و با کمک درام های غم انگیز جمهوریخواهی، تنفرش را از قدری نظام: خان و خانایزی، نشان داد و مقوله های: زورگویی – آزادی، حق – بی قانونی، مدام در آثارش مطرح میشوند. توطئه، موضوع غالب درام های تراژدیك سیاسی – روانشناسانه، او است که برای افکار آزادیخواهانه جمهوریخواهی، تبلیغ

می نمایند. او میکوشد تانقش اجتماعی آگاهی را نشان دهد. نمایشنامه (ویلهلم تل) او را مدلی در برابر انقلاب فرانسه و تصویر ایده آل یک نظام سیاسی بشمار می آورند. قهرمان نمایشنامه هایش میان تراژدی : سرنوشت ، آزادی اختیار ، و آزادی اخلاقی ، در تلاش و نوسان هستند. بعد از نمایشنامه ، شیلر در زمینه شعر نیز یکی از ادیبان فراموش نشدنی فرهنگ اروپا است ، گرچه اشعارش را نیز درام های کوتاه و فشرده میدانند. اودراشعارش مبلغ : آزادی ، دوستی ، غیرت ، جوانمردی و مصمم کاری ، است. شیلر میکوشد تادر شعر کلاسیک خود، به آشتی طبیعت و عقل کمک کند ، به این سبب همیشه سعی شده تاازنظر اجتماعی و سیاسی ، از اشعار او بعنوان " آرشيو ایدها " استفاده ویا سوء استفاده نمایند. او را در ادبیات ، شاعری قلیا " همیشه جوان " نیز نامیده اند. در کوره اشعارش : شهامت ، وفاداری ، دوستی و آزادی ، باهم ذوب شده تا آلیاژ جدیدی بوجود آورند. اخلاق شعر او ، ایده آلهای زمان شاعر یعنی دوستی و رفاقت است که بالاتر از عشق قرار میگیرد. آزادی ؛ یکی دیگر از ایده آلهای مهم شاعر تراژدیک بودند. در یک شعر او ممکن است حوادث گوناگون از قبیل : سوء قصد ، دستگیری ، شکنجه ، مصاحبه مطبوعاتی ! ، اعتراف ، حکم ، اعدام صلیبی ، و اطلاعات کافی ، مطرح شوند.

شیلر ، تحت تاثیر آثار کانت ، نظریه : آزادی ، فلسفه زیباشناسی هنر ، و یک تئوری رئالیستی هستی شناسی را مطرح نمود . نظریه کانت موجب شد که او از رشته تاریخ به فلسفه زیباشناسی ، یعنی از واقعیت شناسی بسوی هنر ، رفته و یک سیستم استتیک را طرح نماید. او کوشید با کمک فلسفه کانت به شرح مفاهیمی مانند : زیبایی ، اخلاق و تعالی خواهی ، بپردازد. شیلر برای ترقی اجتماعی ، بهترین نوع تربیت را ، تربیت زیباشناسانه با کمک هنر و ادبیات میدانست ، ولی منتقدین او پرسیدند ؛ چگونه میتوان زیر حاکمیت شاه یا قانون اساسی توحش ، شخصیت انسان را با کمک هنر تغییر داد. کتاب (پیرامون تربیت زیباشناسانه) او را مانیفست آلمان محفل شهر وایمار نامیدند. او یکی از متفکران مرحله کلاسیک ادبیات آلمان نیز بشمار می آید. شیلر از جمله وظایف هنر را ، نه تنها برقراری رابطه میان ایده آل و واقعیت ، بلکه هماهنگی نظم گمشده میان عقل و طبیعت ، دانست. اوسالها با کمک نثر و مقالات علمی به طرح موضوعات : تاریخی ، فلسفی ، و زیبا شناسی ، پرداخت . بعد از کانت ، نظریات روسو و موج ادبی "طوفان و فشار"؟ ، شهر وایمار روی او تاثیر گذاشتند.

شیلر درسال 1788 با گوته ، شاعر معروف دیگر آلمانی ، آشنا شد ، بدلیل خویشاوندی فکری بین آندو ، نه تنها حدود هزارنامه از مکاتبات شان بجا مانده ، بلکه بیش از شست هفته آنها با درشکه و کالسکه ، اسب و قاطر! ، آلمان بدیدار هم رفتند ، اگرچه شیلر دهها سال بدلیل بیماری سل ، در ضعف و رنج بسر میبرد . توماس مان مینویسد که شیلر نه تنها همکار مرگ شد بلکه همیشه به موازات مرگ زیست و به خطر آن عادت نمود. امروزه پیچیده گی هنری آثار شیلر را مورد بحث قرار میدهند. ولی درقرن 19 ، خیالپردازی بکر و شوق و شور آتشین او را جشن گرفتند.

فریدریش شیلر درسال 1759 در جنوب غربی آلمان دنیا آمد و درسال 1805 درشهر وایمار درشرق آلمان درگذشت. پدر وی از کارمندان دربار شاهزادهای ایالتی و ولایتی !آلمان بود ، به این دلیل اونیز مجبور شد که به مدرسه نظام برود و چند سال پزشک ارتش گردد. شاهد: قدرت ، زورگویی و تنگ نظری شاه و خان بودن ، موجب شد که او علاقمند به آزادی مطلق شود و چون یکبار برای تماشای یکی از نمایشنامه هایش به یک ایالت دیگر آلمان سفر نمود ، او را دستگیر کرده و ماهها زیر نظر قرار دادند.او در مدرسه و دانشکده نظام ، خلاف مقررات حاکم خفقان آور به مطالعه آثار : شکسپیر ، روسو ، گوته ، و لسینگ پرداخت . شیلر غیر از یازده سال همکاری ادبی و فرهنگی با گوته ، چند سالی نیز استاد تاریخ و فلسفه درشرق آلمان بود . وی پیرامون موضوعات سیاسی ، تاریخی ، فلسفی و فرهنگی ، کتابهایی از خود بجا گذاشت.

از جمله آثار او : نمایشنامه معروف دزدها ، دن کارلوس ، دوشیزه اورلئان ، ویلهلم تل ، ماری استوارت ، کتاب سه جلدی والین اشتاین ، پیرامون تربیت استتیک انسان ، تاریخ جنگ سی ساله ، کاباله و عشق ، تئوری وحدت ایده آلیستی ، واقعیات درهنر ، به دوستان ، ایده آله ، احترام و ملاحظت ، پیرامون شعر احساسی و سطحی ، گردش ، خدایان یونان ، هنرمندان ، درنا های جزیره ، صحنه تیاتر -مدرسه اخلاق ، تراژدی رمانتیک ، عروس مسینا ، تراژدی توطئه فیسکو ، تاریخ زوال هلند ، سرودی برای دوستان ، غیگو ، هدف از مطالعه تاریخ جهان ، سرود ناقوس ، ضمانت ، غواصی ، و دستکش هستند.

۹۱- فوتوریسم ، ادبیات غیررسمی آوانگارد است!

آقایان ، خانم ها ! ریش هایتان را قدری کوتاه کنید ، چادران را کمی جمع و جور کنید ، میخواهیم امروز از جاده ترانزیت جهنم ، بالای دره پنجشیر بگذریم .. این جمله را که به مناسبت معرفی گینزبرگ ، شاعر هیپی معترض آمریکایی گفته شده ، یک جوان اهل قلم طرفدار مکتب فوتوریست ، میتوانست گفته

باشد . فوتوریسم ، گرچه در ایتالیا زیر تاثیر فلسفه نیچه و برگسن ، با ادعای آینده نگری ادبی بوجود آمد ،

ولی در روسیه حوالی انقلاب اکتبر ، به شکوفایی رسید و بخشی از تاریخ ادبیات مدرن آنجا گردید . فوتوریستها برای صنعت و ماشین در جامعه مدرن شهرهای پرجمعیت کف زدند و هورا کشیدند ، به این

دلیل محبوبیت آنها معمولاً در میان دانشجویان، معلمان جوان و تحصیلکرده‌های بیکار بود. آنها خود را مخالف روشنفکری و مبلغ عملگرایی، تظاهرات و شلوغکاری میدانستند. به نظر فوتوریست‌ها، شاعر باید همچون تیراندازی ماهر، با یک چشم نیمه بسته به خارج از مرزهای مام وطن بنگرد. آنها شعر را رقاصه ای کتک خورده، و جمال شناسی هنر را، یک گناه کفرآمیز نام گذاشتند و میگفتند، شعر را باید از کرسیت تنگ و اجباری علم صرف و نحو و دستور زبان گرامری آزاد کرد. به نظر آنها، شاعری باید کیمیاگر زبان و واژه باشد. در مورد تاریخ فوتوریسم میتوان گفت که آن در آغاز قرن بیستم در ایتالیا بوجود آمد. فیلیپ مارینتی، نظریه پرداز آن در فوریه 1909 در روزنامه فیگارو، چاپ پاریس وجود مکتب خود را اعلان کرد. فوتوریسم سرانجام در سال 1924 به شکل‌های: کوبیسم، دادئیسم، و سوررئالیسم تجزیه شده و به ابدیت آوانگارد پیوست. آنها خود را انقلابیون زبان و ادبیات جدید میدانستند و مدعی بودند که جامعه را میتوانند تغییر دهند و به سکوی مدرنیته برسانند. فوتوریست‌ها خود را نیز نوابغ زمان شان معرفی میکردند و میگفتند: ما تاج ادبیات ملال آور گذشته را از سر سنت گرایان برخوایم گرفت و همچون عقاب بلندپروازی بالای دره سقوط به گردش خواهیم آمد. ما بلبل‌های هستیم که چهره زنان، ولی بدون اصل و هدف، خط و تمایل، جنبش ادبیات مهاجم را حمایت خواهد کرد. ما از ارتفاع آسمان خراش آوانگارد به ادبیات رسمی مدرسه ای و مکتبی مینگریم، خواهان قطع رابطه با ادبیات سنتی دانشگاهی هستیم، ما مخالف زبان و ادبیات انباری و شبستانی رئالیسم و سمبولیسم می‌باشیم. امروزه میتوان گفت که فوتوریسم، نوعی از نوع رادیکال اکسپر-سیونیست بود که هنر مدرن، مخصوصاً دادا و سوررئالیسم را زیر تاثیر گذاشت. فوتوریست‌های ایتالیا، بزرگترین تاثیر را روی ادبیات مدرن روس گذاشتند، به نظر صاحب‌نظران، فوتوریسم اولین و مهمترین جریان آوانگارد ادبیات روس بود. پاسترنک در باره آنها میگوید:

فوتوریست‌های جوان مجبور شدند با سرنوشت خود وارد معامله و سازش شوند. کوشش فوتوریست‌ها که به شکل هنر رسمی شناخته شوند، بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی، با شکست روبرو شد چون بلشویک‌های جانبدار واقع‌گرایی اجتماعی، فوتوریست‌ها را نیهلیست‌های آنارشیزم میدانستند. وزارت فرهنگ دولت جدید، کتاب دکتر رادین بنام - فوتوریسم و جنون - را که قبل از انقلاب منتشر شده بود، بارها تجدید چاپ کرد تا فوتوریست‌ها را سینه دیوار قضاوت فرهنگی جامعه تب دار بگذارد. بعد از مرگ استالین، از فوتوریست‌های ادبی، اعاده حیثیت شد و عمر کوتاه 12 ساله آنها در روسیه را - دوره نقره ای ادبیات مدرن- نام گذاشتند.

۹۲- نویسنده ای میان سوسیالیسم و مسیحیت.

گراهام گرین، (1904 - 1991) Graham Greene

یادم نیست از گراهام گرین، نویسنده انگلیسی، چیزی خوانده باشم، ولی بقول فروید، در قفسه ای از هزارتوی حافظه ناخودآگاهم باید نام او جایی جاگرفته باشد. یکی از آثار مشهور او "سفر با عمه" نام دارد. گراهام گرین گویا چند هفته ای عضو حزب کمونیست انگلیس بود ولی اواسال 1927 رسماً به کلیسای کاتولیک کشورش پیوست. او کوشید با کمک ادبیات، در تمام طول عمر جویای اومانیزم در مسیحیت و سوسیالیسم گردد. گرچه در دانشنامه های ادبی او را نویسنده ای کاتولیک مینامند، ولی افکارش مخلوطی هستند از مسیحیت و سوسیالیسم غربی. او یکی از پرخواننده ترین نویسندگان قرن 20 انگلیس بود و 60 سال به فعالیت ادبی مشغول بود. از جمله کلمات قضاواوین بود که نوشت: هنرمند باید با کمک آثارش، خدای خفته و چرت زده را بیدار کند. او با تکیه بر فلسفه هابس میگفت که انسان، گرگ انسان است و در جامعه سرمایه داری؛ غیر سوسیالیستی و غیر مسیحی، هرکس علیه هرکه می‌جنگد. منقدین چپ اورانیون نویسنده ای مذهبی ولی ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی بشمار می‌آورند.

گرین در آغاز، نویسنده رمان‌های مذهبی-فلسفی؛ با کمک مکتب رئالیسم انتقادی بود ولی بعدها بسوی ادبیات سرگرم کننده و پلیسی-جنایی رفت. اوسالها خالق رمان‌های موفق و پرفروشی پیرامون جنایت و ماجراجویی و شکست، در چهارچوب اخلاق مذهبی و مسیحی بود ولی در پایان عمر به طرح موضوعات اجتماعی در ادبیات پرداخت؛ البته بدون آنکه از پیشداوری و مرزهای جهانی بوزواری بگذرد. رمان‌های او دارای خصوصیات رمان‌های طنز و روانشناسانه هستند. او ابائی نداشت که برای خلق آثار پلیسی، کارآگاهی و ماجراجویی، از سبک ادبیات سرگرم کننده کمک بگیرد. گرین زیر تاثیر مکتب گزارش نویسی ژورنالیستی و نقد فیلم، آموخته بود که به طرح جزئیات بپردازد. از نظر فلسفی آثارش اشاره به تضادهای هستی انسان در جامعه طبقاتی هستند و در رمان‌هایش موضوعاتی مانند: عشق، دین، سیاست، خشونت، جنایت و گناه در رابطه تنگاتنگی با همدیگر قرار دارند. گرین با کمک گزارش و دیالوگ های ادبی، خواننده را به مشاهده شرایط واقعی میبرد و در بعضی از رمان‌هایش به انتقاد از امپریالیسم و سیاست استعماری دول غرب و دخالت آمریکا در کشورهایمانند ویتنام و مکزیک اشاره میکند.

او در آثارش از انسان‌هایی میگوید که برای نجات خود دست به گناه میزنند. او مدعی بود که کارنویسنده شباهتی به کار جاسوس دارد ولی نویسنده نباید مبلغ ایدئولوژی گردد. او میگفت که ریشه آغازین نیکی و بدی در خود خدا قرار دارد و خدا نیز مانند انسان باید مشمول تحول و تکامل باشد، مقدمه تکامل

انسانها ، تكامل و تحول خدای او است و از زبان یکی از قهرمانان آثارش مینویسد که کلمه خدا مانند واژه عشق غالبین لغتی بیمعنی است ، و زندگی يك نمایشنامه پوچ و آبزورد است ، گرچه برای انسان ، سکوی عشق باید فراتر از سکوی تنفر و انتقام باشد ، و انسان باید از فسیل و سنگواره شدن مقوله عدالت جلوگیری نماید . درنظراو انسان از زمان نخستین گناه و اشتباه در بهشت ، به يك لعنت ابدی محکوم شده است و جهنم به این سبب بوجود آمده تا مادائیم شاهد جرم و خلاف بدسرشتی انسان باشیم . به نظراو دردوران باستان ، قهرمان تراژدیك زمانیکه درین بست قرار میگرفت ، داوطلبانه مرگ را تنها راه حل نجات میدید و انسان مدرن نیز امروزه دست به خودکشی میزند . اعدام مسیح را نیز نوعی اقدام عمدی او برای خوکشی نامید ، انسان مدرن که دچار بحران و تنهایی مطلق گردد ، دست به انتخاب نوع مدرن قهرمانی تراژدیك یعنی خودکشی میزند . گرین با اشاره به شخصیتی باستانی بنام پیلاتوس مینویسد که دستهای خونین بهتر از شلوار خیس برای قهرمان است . اواز جامعه مدرن ولی بی پدر غرب زمان حال ، میگوید و نیروی شك و ناامیدی ، ایمان ، عقاید دگماتیک و انتقاد شکاکانه را نیروی اصلی محرك تاریخ می شمارد . گرین جنگ را برای سرمایه داری ، منبع سود و تجارت میداند و پیش بینی نمود که لیبرالیسم غالبین به سرمایه داری انحصاری منتهی میشود و آن نیز خود موجب علاقه کارگران و روشنفکران به سوسیالیسم میگردد . او به انتقاد از کمونیست های : محفلی ، سالتی ، باشگاهی و کلویی غرب نیز پرداخت .

گرین در آثارش جهانی آرزو میکند بدون خشونت و احساس گناه ، و به تضاد اجتناب ناپذیری اشاره مینماید که میان جهان و ایمان قرارداد واز خواننده میخواهد که به مقایسه سوسیالیسم و کاتولیک گرای برای نجات بشریت بپردازد . اواز زبان یکی از قهرمانان رمانش به انتقاد کمونیستی ، از کلیسا و آموزشهای مسیحی زندگی عملی ، و دورنگی بعضی از مومنین میپردازد . اواشاره به الهیات آزادی بخش در کشورهای آمریکای لاتین مینماید که با مارکسیسم و مائوایسم به رقابت میپردازند ، و در الهیات آزادیبخش ، استفاده از وسیله خشونت برای نجات را لازم میداند ، چون درنظر اوفقط باکمک قدرت است که میتوان جاکمان رازتخت سلطه گری پائین کشید و وضعیت زندگی رنجبران را تغییر داد . اواز رنجهای مسیح میگوید که در زمان وداع و پیش از به صلیب کشیده شدن ، میدانست که یکی از 13 حواریون نزدیکش او را لو داده است .

منقدین رمان ، آثار او را زیر تاثیر نویسنده گانی مانند : یوسف کنراد ، هنری جیمز ، ایلیوت ، لاورنس و پاسکال میدانند . او از رئالیسم ادبیات شهرهای بزرگ بودلر نیز استفاده نمود و با تکیه بر فلسفه هابس می گفت که در جامعه طبقاتی ، انسان گرگ انسان شده است و به هرکس که فشار اجتماعی وارد شود ، حاضر است در شرایط خاصی ، دیگری را بدرد و نفع نماید . او مانند پاره ای از نویسندگان پایان قرن 19 و آغاز قرن 20 ، به سقوط و خشونت انسان بدسرشت باور داشت و مدعی بود که سنت اومانیستی و ایده آلیستی ادبی قرن 19 نویسندگان ، در قرن 20 اعتبار و اهمیت سیاسی- اجتماعی خود را ازدست داده . او همچون سارتر اگریستنسیالیست ، مدعی بود که در جریان هستی انسان ، زندگی وی دچار پوچی شده است .

گرین در طول سفرهای خود به کشورهایمانند مکزیک و ویتنام از نزدیک آشنا گردید و مکزیک را سنبل کشوری میدانست که در آن براثر فقر : ترور ، خشونت ، اعدام ، لعنت و اصول کفرآمیز ، حاکم هستند . او میکوشد در آثارش : فساد ، زوال و ابتذال زندگی اجتماعی را نشان دهد . گرین با تجربه زمان بعد از جنگ جهانی دوم ، به خرابه های جنگ ، انسانهای ژنده پوش ، دلالتها ، حیل گران ، بازارسیاه و گرانفروشان ، اوضاع روزانه را شرح میدهد و میگوید که درد و رنج انسان سرگردان موجب طرح پرسشهای الهی و دینی میشوند . او آنزمان غیگویانه به شرایط روزانه جنگ در کشورهای جهان سوم و ایده آلیسم آمریکایی اشاره کرد .

گراهام گرین در سال 1904 در انگلیس بدنیا آمد و در سال 1991 در سویس درگذشت . پدرش مدیر مدرسه بود . اودر سال 1927 به کلیسای کاتولیک ملحق شد . شرایط تاریخی و بیوگرافی خاصی موجب شد که گرین بعد از جنگ جهانی دوم مجدداً سراغ موضوعات سیاسی و اجتماعی برود . آثار او شامل : رمان ، نمایشنامه ، داستان کوتاه ، مقاله ، گزارش ، سفرنامه و اتوبیوگرافی هستند ؛ از آنجمله : سفر با عمه ، نیروی زیبایی ، مرکز اشیاء ، مردسوم ، آمریکایی ساکت ، دوست مان در هاوانا ، سفیر حق الزحمته ، دره سقوط زندگی ، پایان يك ماجرای جنجالی ، سوء قصد ، قطار سریع السیر شرق الاوسط ، زمان طنز ، نوعی زندگی ، راههای فرار ، خیابانهای پرهرج و مرج ، شکار در هوای مه آلود و عنصر انسانی هستند . کتاب نیروی زیبایی ، سالها ممنوع شد . کتاب عنصر انسانی ، اثری است پیرامون جاسوسی دول استعمارگر در کشورهای جهان سوم . در یکی از آثارش ، قهرمان رمان پیرامون فرم رمان سیاسی سخن میگوید و در رمان دیگری از او ، مسایل سیاسی و عشقی در هم ادغام شده اند .

بعضی از آثار گراهام گرین گواه آن است که او تا پایان عمر به طرح موضوعات مذهبی علاقه خاصی داشت . او آثارش را نوعی " شوماستر " میدانست که به نمایشی سرگرم کننده میپردازند . و برای درک واقعیات مدرن ، از موضوعات انتقادی اجتماعی و سیاسی کمک گرفت و با اشاره به جامعه مکزیک ، از غریبه های اخلاق " گانگستری " جامعه ای میگوید که به تربیت انسان : فردگرا ، سودجو ، و بی رحم میپردازد .

زمانیکه برنارد شاو، نویسنده اصلاح‌گرای سوسیالیست ایرلندی، در سن 94 سالگی درگذشت، به دلیل نوشتن پنجاه نمایشنامه موفق و دریافت جایزه ادبیات نوبل، او یکی از میلیون‌های کشورش بود. شاو برخلاف ظاهر مهربان، فیلسوفانه و پدران‌اش، روشنفکر سخت‌کوش مصلح ناآرامی بود که در طول عمر طولانی‌اش برای عدالت، آزادی و پیشرفت اجتماعی مبارزه کرده بود. با قدری طنز می‌توان گفت، او بدین دلیل نویسنده‌ای خودمانی است، چون آن‌زمان، بدون رودرآسی، تعارف و ترس از برچسب خوردن، نوشت، که نویسنده باید رئالیست باشد تا ایده آلیست، در هنر، محتوا مهم‌تر از فرم است، و وظیفه ادبیات، پرداختن به مسایل اجتماعی است، مخصوصاً تا زمانی که آن مسایل در جامعه وجود داشته باشند. شاو آینده بشر را در درازمدت سوسیالیستی میدید و انسان را از نظر تاریخی محکوم به ترقی و پیشرفت میدانست. به نظر او تفاوت را باید به تربیون بحث و سخنرانی درباره تضادهای اجتماعی و جنایات حاکمان تبدیل کرد. او خود یکی از سخنرانان مهم میتینگ‌های اعتراضی پایان قرن 19 اروپا در شهرهای انگلیس بود. به نقل از وی، شاو 14 سال قبل از لنین آثار مارکس را مطالعه کرده بود و در هر گوشه از لندن در گردهمایی‌های کارگران، روشنفکران و بیکاران به تبلیغ و ترویج سوسیالیسم پرداخته بود. عکسهای او در حال سخنرانی و تظاهرات خیابانی آن‌زمان، انسان را بیاد سخنرانیهای لنین، گورکی، تروتسکی، لیکنشت، روزا لوکزامبورگ، ایسن، ویا هاینریش بل، و گونتر گراس می‌اندازد. به زبان مورخین اجتماعی چپ، شاو محصول اولین بحران اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری در پایان قرن 19 اروپا است.

او یکی از اولین مبارزان جنبش سوسیالیستی زحمتکش‌ان در انگلیس بود و میگفت، عده‌ای در حرف انقلابی ولی در عمل دیوانه و ناتوان هستند. سوسیالیسم مورد نظر او، اصلاح‌گرایانه، دموکراتیک و پارلمانی بود و نه مارکسیستی و انقلابی. او 28 ساله بود که وارد محفل سوسیالیست‌های تخیلی موسوم به فابیان شد. قبل از آن او روزنامه نگار و منتقد ادبی و فرهنگی بود. شاو بعدها مبلغ تئاتر شد که مسایل سیاسی و اجتماعی را مطرح میکرد. او موضوعات انتقادی را وارد تئاتر انگلیس نمود و به تقلید از ایسن، نمایشنامه‌های دیالوگی نوشت. شاو پایه‌گذار رئالیسم انتقادی در نمایشنامه نویسی انگلیس نیز هست. او رامیتوان مهمترین نمایشنامه نویس انگلیس بعد از شکسپیر دانست. شاو یکی از چهره‌های نمایشنامه نویسی تأثیر جهانی است. برشت درباره او میگوید: شاو در تمام عمر یک تروریست بود، ولی با کمک اسلحه طنز. شاو مینویسد، تا ترپاید به کشف تضادهای جامعه بپردازد، تماشاچی را به تفکر اندازد و او را تشویق به دفاع از پیشرفت فرهنگ نماید، تمام ارزش‌ها را باید با کمک عقل و خرد به محک آزمایش کشاند، از جمله: اخلاق، عشق، ازدواج، الهیات، دموکراسی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم را.

جرج برنارد شاو در سال 1856 در ایرلند بدنیا آمد و در سال 1950 در انگلیس درگذشت. پدرش مغازه داری از طبقه متوسط و مادرش معلم موسیقی بود. او از جوانی گیاه‌خوار شد. شاو 14 ساله بود که به علت فقر ناگهانی خانوادگی، مدرسه راترک کرد و در یک بنگاه ملکی مشغول به کار شد. او فن نویسندگی را بطور خودآموز یاد گرفت. شاو قبل از اینکه در 24 سالگی به مطالعه مارکسیسم بپردازد، با نام مستعار در مطبوعات انگلیس نقدهای ادبی و فرهنگی می‌نوشت. او مارکس، واگنر، ایسن، چخوف و دیگران را از آموزگاران خود میدانست. استادان نمایشنامه نویسی او چخوف و ایسن هستند. برخلاف مولیر، بکت و دورنات او آثار خوشبینانه نوشت. برشت میگوید او به پاکسازی تأثیر قبلی سلطنتی انگلیس پرداخت، تأثیری که باشگاهی برای مطرح کردن احساسات، لذتها، تنوع و سرگرمیهای رمانتیک بود. شاو غیر از خلاقیت ادبی، یک متفکر فلسفی و نظریه پرداز اجتماعی نیز هست. ادموند هوسرل می‌نویسد، برنارد شاو بیدارکننده وجدان اجتماعی انسان‌های جامعه خود شد و توماس مان گفت که، شاو خالق زبان خاص نمایشنامه نویسی خود است. شاو سعی میکند با کمک طنز و کم‌دی، مشکلات و کمبودهای اجتماعی را مطرح کند. او میگفت نویسنده باید بیگانگی مردم با هنر را برطرف نماید. شاو میخواست که با کمک نمایشنامه شهرت‌دان را به آزمایش اصول اخلاقی سنتی خود دعوت کند و به تقلید از ایسن و واگنر آرزو میکرد که هنر در خدمت زندگی باشد. او مدعی بود که گفتن حقیقت در جامعه خشن، طنزآمیزترین عمل و خنده آورترین عکس العمل است. درباره طنز خندیدن، نیاز به شهامت دارد و کشف طنز در یک موضوع ویا مسئله، جدیت می‌طلبد.

به نظر صاحب‌نظران، شاو با آثارش بعضی از صفتهای بورژوازی جامعه سرمایه داری در دوره امپریالیسم را مطرح نمود. او به سنت‌های فرهنگ سلطنتی جامعه و کلیشه‌های دروغین آن مشکوک شد. شاو کوشید در فرهنگ غرب همچون هومر، سقراط و مسیح با کمک نطق و سخنرانی، مردم را به تفکر دعوت نماید. برنارد شاو غیر از فعالیتهای روزنامه نگاری، نقد ادبی و سخنرانیهای سیاسی، در جوانی پنج رمان نوشت که هیچکدام خواننده لازم را نیافت. مهمترین آثار او نمایشنامه‌هایش هستند. مشهورترین آنها: قهرمانان- کاندیدا- سزار و کلوپاترا- شغل خانم وارن- شیر و خانم آنده- پیگمالیون- خانه‌های آقای سارتر- بچه شیطان- جزیره دیگران- پزشک در سر دوراهی- سزار آمریکا- زن میلیونر- اینهمه پول- مرد سرنوشته- حیل گر- جزیره اتفاقات غیرمترقبه- سیاست برای همه- انسان و انسان برتر، هستند. شاو میگفت باید به انتقاد از طبقه متوسط نیز پرداخت، طبقه‌ای که همچون مگس و زالو از محله‌های فقیرنشین، خود را تغذیه میکند. بعد از نوشتن نمایشنامه- انسان و انسان برتر- او سالها رهبر و سنبل جنبش روشنفکران جوان انگلیس شد. بنظر منتقدین ادبی، مهمترین اثر برنارد شاو، نمایشنامه: یوهانه مقدس، است. نمایشنامه: شغل خانم وارن، تا سال 1924 در انگلیس ممنوع بود. او در آثارش به موضوعات تابو شده آن‌زمان، از جمله، روسپیگری در جامعه فقرزده نیز پرداخت.

۹۴. ادبیات - و - تذکرات جهانبینی . Georg Lukacs (1885-1971)

با يك حساب سرانگشتي غيرعلمي، ولي تحقيقي ميتوان حدس زد كه گئورگ لوكاچ، مورخ ماركسيست ادبيات، متولد مجارستان، بايد حدود يك ميليون صفحه مطالب: ادبي، فلسفي، تاريخي و سياسي در طول عمر خود خوانده باشد، چون او باره آثار غالب نويسندگان، فيلسوفان و مبارزان اجتماعي سه قرن اخير اروپا نظر ميدهد. لوكاچ نه تنها رمانهاي قطور: بالزاک، داستايوسكي، تولستوي، توماس مان، زولا، گوته وغيره را به نقد كشيد، بلكه از آثار: ماركس، انگلس، هگل، لينن و ماركس و بر نقل قول مي آورد. او رادزمينه استتيك ودانش زيبايي شناسي ميتوان چون ماركس به حساب آورد. باتكيه بر آثار لوكاچ ميتوان او را اخلاقگرا دانست. طبق اعترافاتش، ورود او به حزب كمونيست نيز يك اقدام وتصميم اخلاقي بود. ضرب المثلي ميگويد، انسان با استعداد هميشه از صراط مستقيم خارج ميگردد و لوكاچ نوشت كه هيچ ايدئولوژي بي تقصيري وجود ندارد و اعلان بيطرفي در جهان ايدئولوژيها غير ممكن است. تنها امكان يك موضع گيري براي انسان با وجدان وجود دارد، آنهم موافقت يا مخالفت با آن ايدئولوژي است. عده اي مخالفت و مبارزه لوكاچ با متفكرين ديگر را تصفيه حساب شخصي او يا خودش ميدانند، چون لوكاچ قبالا مدتي شاگرد هر کدام از آنها بوده. جوله دفریت مينويسد، از جمله تراژديهاي ايدئولوژيهاي دگماتيک اين است كه بهترين تفوريسين هاي آنها روزي به منتقدين آشتي ناپذيرشان تبديل ميشوند. لوكاچ در طول عمر مبارزاتي خود، چند بار به زندان حكومت كشورهاي مختلف افتاد. شايد امروزه با قدرتي تاخير بتوان او را يك ماركسيست آزاديخواه ناميد. او بعد از بقدرت رسيدن نازيهادر بخش ازاروپا، به شوروي پناه برد و در آنجا سردبير مجله ادبيات بين الملل شد، گرچه در طول سالهاي بين دو جنگ جهاني نام لوكاچ در كشورهاي بلوك شرق سابق، تداعي كننده اتهام رويونيستي بودن بود. بدنامي لوكاچ در زمان مرگ، در كشورهاي فوق در حدي بود كه روزنامه پراودا در سال 1971 فقط دريك خبر 4 سطري مرگ او را اعلان كرد، در حاليكه روزنامه لوموند فرانس به ييش از يك صفحه از او راق خود را به او اختصاص داد.

لوكاچ فرهنگ باستان را به سه دوره : حماسي، تراژدي، و فلسفي تقسيم ميكند و ميگويد كه در عصر فعلي، حماسه سرايي غير ممكن است و بجاي آن، ژانر رمان وارد ادبيات گرديده. فرم رمان بيان نوعي سرگشته گي ويبي وطني احساسي وفكري انسان مدرن است. ژانر رمان امروزه قهرمان خاص خود را دارد، يعني فردي كه هميشه در حال جستجوي راه و هدف است. قهرمان حماسه هم جويي هدف و راه بود، ولي او يقين داشت كه به هدفش ميرسد و يادار راه هدف مشخص خود، شكست ميخورد و نفع ميشود و بعنوان پهلوان در اسطورهها بزندگي فرهنگي ادامه ميدهد. ولي در ژانر رمان حاضر، نه راه و نه هدف قهرمان و انسان بطور مستقيم معين و واضح است. علاقه لوكاچ به مسایل اجتماعي و تاريخي زندگي انسان رنجبر باعث شده كه او اهميت خاصي به رمان تاريخي بدهد. لوكاچ ميگويد، فقط رمان تاريخي است كه ميتواند توتاليتر بودن تاريخ را نشان دهد. باتكيه بر تولد رمان تاريخي در اوایل قرن 19 توسط والتر اسكات انگليسي، لوكاچ نوشت كه، از زمان انقلاب فرانسه به بعد اولين بار انسان شاهد نمايش جنبش توده اي در ادبيات شد. به نظر او آثار بالزاک و تولستوي، رمان تاريخي به مرحله رمان واقعهگرايي اجتماعي رسيد، و بعد از آنها ميتوان انسانگرايي آزادي خواهانه ادبي را در رمانهاي : رمان رولان، آنتاتول فرانس، استيفان تسوايگ و هايپریش مان مشاهده كرد. مخالفت لوكاچ با زولا بدليل دلخوري اش با ناتوراليسم است و انتقاد او از ناتوراليسم و فوتوريسم، ريشه در انتقادهاي معلم او، هگل، از سمبوليسم و رمانتيك دارد. لوكاچ به پيروي از لينن به نويسندگان چپ توصيه ميكرد كه آنها از آثار ارزشمند كلاسيك فرهنگ گذشته بورژوايي استفاده نمايند و آنها را بخدمت خود در آورند. نويسندگان كلاسيك رئاليست مانند: شكسپير، سروانتس، گوته و بالزاک به نظر او ميتوانند معلم برجسته اي براي نويسندگان ترقيخواه باشند. انگلس، به تحسین از رئاليسم گفته بود كه، توانايي بالزاک در پرداختن به تحليل جامعه فرانسه و تاريخ آن از جمله دستاوردهاي آن مكتب است و لوكاچ باتكيه بر اين نظر انگلس، برخلاف دكترين حاكم آن زمان حزب كمونيست، به دفاع از نويسندگان مانند: پوشكين، گوگول، داستايوسكي، استاندال و فلور پر داخت و از آنها اعاده حيثيت نمود. لوكاچ ميگفت، عمق ومعني و وسعت رئاليسم واقعي چنان گسترده است كه آثار شكسپير، گوته، بالزاک، استاندال، ديكنز و تولستوي را ميتوان از آن جمله بشمار آورد، او ادامه ميدهد كه ما ادبيات خوب يا بد داريم، شكسپير و گوته را ميتوان به بهانه سوسياليستي نبودن نفی كرد. فرق اساسي بين ادبيات خوب سوسياليستي و يا بورژوايي وجود ندارد و در سال 1956 آزادي كامل براي ادبيات را خواستار شد. او به نقل از گوته، مبلغ ادبيات جهاني گرديد، حتا زمانيكه درباره : والتر اسكات، تولستوي و يا بالزاک نظر ميدهد. لوكاچ اخلاقگرا به انتقاد از زيبايي گرايي در هنر ميگويد كه تبليغ استتيك مطلق باعث ميشود كه مرز و مقياس شناخت نيك و بد مخدوش شود. به نظر او اساس ادبيات واقعي بايد رئاليسم باشد. هنر واقعي براي لوكاچ هميشه اعتراض به بي عدالتي و حضور در اين جهان و نه پرداختن به مسایل عالم هيروت است. او ميگفت، مركزي ترين وظيفه رئاليسم سوسياليستي پرداختن انتقادي به دوره استالين مخوف است. بنظر او در زمان استالين يك ناتوراليسم دولتي، رئاليسم واقعي را به كنار زده بود.

لوكاچ به انتقاد از ادبيات كارگري جنبش كمونيستي مينويسد، آنها اغلب ارزش استتيك و هنري لازم را ندارند و ايدئولوژي ماركسيسم هيچ ضمانتي براي ادبيات و فرهنگ مترقي نيست. گرچه ماركسيسم-لنينيسم هيمايالي جهانبنيني ها است، ولي اگر خرگوش لرزان ترسويي روي قله آن جست و خيز نمايد، هيچگاه بزرگتر از فيلي كه در دشتهاي خشك و برهوت دامنه كوه باشد، بزرگتر نخواهد شد. به نظر او اكثر اهل قلم دوره استالين، نقل قول او را بيحاصلي بودند، چون براي پرداختن به هر موضوعي،

فقط کافی بود که نویسنده، به گردآوری نقل قولهای مناسبی از استالین بپردازد و آنها را هنرمندانه بهم وصل کند. طبق ادعای لوکاچ، بعد از انقلاب اکتبر شوروی، یک ادبیات انقلابی-رمانتیک و یک ادبیات آوانگارد به رهبری مایاکوفسکی بوجود آمد. اعلان رئالیسم سوسیالیستی به شخصیت پرستی مزورانه استالینیستی میدان داد. به نظر لوکاچ، رئالیسم سوسیالیستی دوران استالین مانند سالهای حکومت هردیکتاتور دیگری، ضد هنر و ادب بود. او مخالف تعریف هنر به معنی تبلیغ مستقیم، بود. لوکاچ میگوید، تمام آثار جاودانی ادبیات نشان میدهند که تاریخ و استتیک در رابطه تنگاتنگ باهم هستند. در مقالات او نیز، مقوله استتیک و تاریخ باهم متقدم میشوند و در ارتباط با هنر و واقعیات اجتماعی قرار میگیرند. به نقل از اهل نظر، مارکس و انگلس، علم استتیک سیستماتیکی از خود بجای نگذاشتند. اظهارات مارکس درباره هنر و فرهنگ یونان باستان و اشتغالات ادبی انگلس درباره بالزاک و رئالیسم در زمان را، میتوان آغازی برای بحث استتیک و زیبایی شناسی در مارکسیسم بحساب آورد.

آنچه در مورد بیوگرافی لوکاچ بطور مختصر میتوان گفت، این است که او بین سالهای 1885-1971 در مجارستان بطور منقطع زندگی نمود. پدرش رئیس بانک و مادرش از اشرافزادگان بود. والدین او هردو ریشه یهودی-آلمانی داشتند. لوکاچ میگوید، جامعه شناسی ادبی او غیر از مارکس، زیر تاثیر دو کتاب: فلسفه پول، نوشته زمیل و، یادداشتهای پروتستانی، مارکس ویر است. او هاینه را اولین شاعر و متفکر انقلابی اروپا و توماس مان را آخرین نماینده رمان رئالیستی-انتقادی میداند. به نظر او بنیادگذار رمان تاریخی، والتر اسکات است. رمان اجتماعی رئالیستی قرن 19 ادامه رمان تاریخی پایان قرن 18 بود. لوکاچ والتر اسکات را بزرگترین نویسنده تاریخ میداند. او پوشکین، گوگول و استاندال را ادامه دهنده راه اسکات می شمارد. بنظر لوکاچ بزرگترین نمایشنامه نویس قرن گذشته برشت است. او نیچه را بنیادگذار خردگریزی دوره امپریالیسم میدانست، چون بنظر او نیچه از آغاز مخالف دمکراسی، سوسیالیسم و حقوق زنان بود.

لوکاچ مخالف نویسندگان آوانگارد مانند: دوبلین، جویس، دوس پاسوس بود، در صورتیکه او نویسندگانی مانند: گورکی، رمان رولان، توماس مان را برای آموزش جوانان اهل قلم توصیه میکرد. او آثار: فلور، دیکنز، تورگنیف، تولستوی را بخشی از هومانیزم کلاسیک میداند.

از جمله آثار لوکاچ: تئوری رمان-تاریخ و آگاهی طبقاتی-رئالیسم روس در ادبیات جهانی-گوته و زمان اش-مقالاتی درباره رئالیسم-بالزاک و رئالیسم فرانسوی-هگل جوان- نوع خاص زیبایی شناسی-اثر هنری و رفتار زیباشناسانه- هنر بعنوان پدیده ای اجتماعی تاریخی- و نیچه، پیشگام استتیک فاشیسم، هستند. آثار لوکاچ معمولا پیرامون ادبیات قرن 19 و 20 و تاریخ سیر اندیشه در آلمان هستند. دو کتاب او: تاریخ و آگاهی طبقاتی- و تئوری رمان، از مهمترین آثار قرن بیستم بودند. کتاب تئوری رمان او: توماس مان، ارنست بلوخ، والتر بنیامین، لوسین گلدمن و آدرنو را از نظر ادبی و جامعه شناسی ادبی تحت تاثیر قرار داد. مقاله ای از لوکاچ بنام: پیرامون موضوع پارلمانتاریسم، انزمان سبب خشم لین شد. از جمله دیگر مقالات مهم لوکاچ: فراز و فرود در ادبیات آلمان، و ادبیات آلمان در عصر امپریالیسم، هستند. در زمان حیات به لوکاچ القاب گوناگونی داده و اتهامات زیادی به او زده شد، از جمله: روشنفکر اخلاقگرا-مارکسیست دانشگاه-روزیونیست-بلشویک-زیبایی شناس- آموزگار استالینیست- واقعگرای سوسیالیست، و غیره. در بعضی از کشورهای بلوک شرق سابق به لوکاچ ایراد میگرفتند که او نوع مدرن خردگریزی، یعنی مذهب را نادیده میگیرد و فقط به مبارزه با خرد ستیزی آته ایستی می پردازد.

۹۵. شاعره لالایی ها و جایزه نوبل .

Gabriela Mistral (1889-1957)

گابریلا میسترال، زنی استثنایی .

به ناکجاآباد عشق رسیدیم،
عشقی بدون بازگشت،
آرزوی در کنار زمین بودن،
دست در دست و ساکت،
همچون آن لال .

مادرم، زنی کوچک،
همچون بوته پونه، یک علف،
سایه ای روی خاک نینداخت، هیچگاه.
زمین او را دوست میداشت،
چون اوسبکبال، لبخند میزد
در رنج و در شادی .

خانم گابریلا میسترال، شاعره اهل کشور شیلی و نخستین نویسنده دریافت کننده جایزه نوبل ادبیات در سال 1945 و در سن 56 سالگی، گرچه حتا دبیرستان را به پایان نرسانده بود، تا شغل آموزگاری، سفیری، پروفیسوری، وزیر فرهنگ، و نماینده سیاسی کشورش در سازمان ملل، ارتقاء مقام یافت. او بین سالهای 1889 و 1957 غالب سالهای عمرش را در خارج از کشور شیلی گذراند. پدرش یک معلم اسپانیایی و

مادرش یک خواننده سرخ پوست بومی بود. نام مستعار او به معنی ملکه آسمانی و ترکیبی است از نام دو شاعر مشهور مورد علاقه اش در آمریکای لاتین. نام واقعی او پیش از مشهوریت ادبی "لوسیلا گودوی آلکایا" بود. وی نخستین شعرش را در غم نامزد جوانمرگش، یک کارگر اداره راه آهن، سرود. مرگ پسر خوانده او در میانه سالی، باعث شد که او به مقوله های مرگ، زندگی، رنج و امید، در شعرش بپردازد. بعضی از لایه های و ترانه های کودکانه او حتی امروزه، بعد از نیم قرن، بخشی از فرهنگ شفاهی و عامیانه خلقهای قاره آمریکای لاتین به زبان اسپانیایی، شده اند.

او در زمان و مکانی زیست که قلم هنوز در دست فرهنگ مردسالاری بود. او نماینده ادبیات مدرنی بود که در پایان قرن 19 در مقابل مکاتب ادبی ناتورالیسم، سمبولیسم، و پاراناس، قدمی برداشته بود. او برای شرح موضوعات روزمره زندگی، از استتیک و آهنگ مدرنیسم استفاده نمود. او آثارش احترام خاصی برای مبارزان انقلابی گذشته آمریکای لاتین قائل بود. شعر او پیرامون فقر دهقانان و حقوق زنان بود، به این دلیل او را شاعره محبت مادری و ترجم انسانی نامیده اند.

منقدین ادبی مینویسند که شعرش ساده، پراحساس، شدیداً شخصی، و جهانی، با ارزشهای تربیتی و اومانیستی است. او با نگاهی فمینیستی به اطرافش مینگریست. در اشعار او غیر از انگیزه های مادری و کودکی، انگیزه های فلسفی نیز دیده میشوند. در شعر او نوعی دیالکتیک ملاحظه میگردد. برای او تعلیم و تربیت نوعی وظیفه مادر بودن، است. بخش مهمی از اشعارش درباره مقوله های مرگ و رنج انسان در کشورهای جهان سوم هستند.

گرچه او مبلغ استتیک ناب و شعار "هنر در خدمت هنر" بود، منقدین چپ شعر او را حاوی توصیف عمیق عرفانی هومانیستی درباره انسان ساده، معمولی و جهان میداند. او برای یک زندگی قانع کننده مبارزه نمود، و با اشاره به اتوبیوگرافی تراژیک خود به تنهایی زن و برآورده نشدن نقش مادر بودن، اشاره میکند. منقدی، شعر او را انعکاس صدای مریم مقدس نامید. گابریلا میسترال میگفت که شاعر، رسانه زمان خود است و رابطه شاعر با خلق مانند رابطه روح با جسم است. این جمله او را روی سنگ قبرش نیز حک کرده اند. وی در مصاحبه ای گفته بود که زندگی سفری است زیارتی عرفانی که به مرگ ختم میگردد. او با عشق عمیق به رنج دیگران، مدافع فراموش شدگان، ترک شدگان، و تنهاییان بود. شعرش لطیف، گرم، ساده، غمگین، بازبانی مستقیم بود که زندگی فقیرانه انسان معمولی روستایی را توصیف میکند. او در جایی خطاب به معشوقه ای میگوید "هر از گاه که تو به من بنگری، زیبا تر میگردم".

وی در شعرش تفسیری ایده آل از گذشته کشورشیلی و سرخ پوستان قاره آمریکای لاتین می نماید. نویسنده ای درباره او گفته بود که شعرش شباهتی به دعا و عبادت دارد. کمیته جایزه ادبی نوبل اعلان نمود که نام اوسنبل کوششهای ایده آل جهان آمریکای لاتین است. خلاف سیاست پینوشه که کوشید او را شاعری مذهبی و غیر سیاسی معرفی نماید، او شاعری شورشی برای مبارزات آزادیخواهانه مردم آمریکای لاتین بود. در سال 1945 کمیته جایزه نوبل با اعطای آن به وی توجه جهان را به قاره آمریکای لاتین جلب نمود که در جنگ جهانی دخالتی نکرده بود. بعدها گروهی از روشنفکران اعتراض نمودند که جایزه نوبل ابتدا حق پابلو نرودا، شاعر دیگر و مشهورشیلی می بود.

شعر میسترال در آغاز حاوی انگیزه های مسیحی عامیانه بود. او بطور سبکی به موضوعات مذهبی انجیلی پرداخت. در شعر او غیر از زندگی و امید، او به موضوعات خدا و دین نیز اشاره میکند. او برای خدا دو صفت متناقض قائل بود؛ خدای انتقام و خدای دوستی و محبت.

وی بدون تحصیلات مقدماتی و دانشگاهی، از طریق کوششهای خودآموزی، به شغل های مختلف رسید. وی شخصاً با مشاهیری مانند مادام کوری، هنری برگسن، و استفان تسواوگ، رابطه دوستی داشت و پابلو نرودا جوان را آن زمان با ادبیات اروپا آشنا نمود. کشور مکزیک بعد از انقلاب برای تغییر سیستم آموزشی مدارس خود از ادعوت به همکاری و نظرخواهی نمود. گابریلا میسترال بعد از مشهوریت دیپلماتیک جهانی خود برای کمک هومانیستی در آمریکای لاتین استفاده نمود. از جمله آثار او، غم زدگی، دعا و عبادت هنرمندان، زن معلم در روسست، لطافت، سرگردانی، گرز چوبی، کتابی برای زنان، سردی، خواهش، ترانه های اسپانیایی، و سوتنی درباره مرگ، هستند.

۹۶. هفتادمین سالروز قتل گارسیا لورکا

لورکا () 05.06.1898 – 19.08.1936 Garcia Lorca , Fedrico
گارسیا لورکا – شاعر اعدامی از اندلس

گارسیا لورکا، شاعر و نمایشنامه نویس اسپانیایی، سی و هشت ساله بود که از طریق فالانژیست های راستگرای طرفدار ژنرال فرانکو، در آغاز جنگ داخلی اسپانیا ربوده شد و یکروز بعد به قتل رسید. روزنامه های فاشیستی آن زمان، دلیل اعدام او را غیر از فعالیت انقلابی و اجتماعی، مسئله شخصی او یعنی همجنس گرایی اش اعلان کردند. لورکا بین سالهای 1898 تا 1936 میلادی زندگی نمود. پدرش از زمینداران کلان و مرفه ایالت اندلس در جنوب اسپانیا و مادرش معلم مدرسه بود. بقول یارانش، اندلس هنوز که هنوز است، آواز خوانان در غم مرگ جانگداز لورکا گریه میکند. از خصوصیات این استان تاریخی؛ زیبایی طبیعت و ادبیات فولکلوریک کولی های آن هستند که لورکا را از دوران کودکی تحت تاثیر قرار دادند. امروزه دشتهای وسیع حاصلخیز و برفهای قله سیرانوادا در آنجا، از عوامل جذب جهانگردان باسلیقه! هستند. لورکا میگفت که از روی بالکن خانه پدری میتوانست در دوران کودکی، برفهای قله سیرانوادا را

به تماشا بنشیند. او همچنین مینویسد که به علت طبیعت سرسبز و معطر و پرگل دشتها، اغلب صبح ها با سردردی شاعرانه! از خواب بیدار میشود.

اندلس، نقطه تلاقی سه فرهنگ: اروپایی، آفریقایی و آسیایی؛ همجوار دریای مدیترانه است. گوته گفته بود که در اندلس فرهنگ غرب و شرق را نمیتوان از هم تشخیص داد. اندلس نه تنها زیر تاثیر فرهنگ مسیحی و اروپایی بلکه تحت نفوذ فرهنگ شرقی و اسلامی نیز بود. قوم ماووری الجزایری در سدههای میانه، فنیقی ها و کارتاژها در دوران باستان قرنهای ماقیم اندلس بودند. شهرهای گرانادا و قرطبه و قلعه الحمراء از دیدنیهای زمان حال اندلس هستند. شاید به دلیل حضور محسوس فرهنگ شرقی، لورکا هم مانند گوته یکی از دوستداران شعر حافظ شد. شعر لورکا ترکیبی است از درام و صنعت شعری، مدرن و سنتی، اروپایی و شرقی، خشن و لطیف، مهاجم و دوستانه.

لورکا خود میگفت که تنها موضوع شعرش، درد است؛ دردی که بر اثر جراحات ناشی از احساسات عدالتخواهانه انسانی، موجب شد، اگرچه معمولن موضوع شعر مدرن، تنهایی فرد بود. اودر مصاحبه ای گفته بود: "من هیچگاه سیاسی نبودم، بلکه انسانی انقلابی، چون هیچ شاعر واقعی غیرانقلابی یافت نمیشود. در شرایط سخت و ناگوار، شاعر باید با مردم خنده و گریه کند. در صورت نیاز او باید گلدان خوشبوی خود را به زمین بگذارد و برای نجات بیچارگان وارد باتلاق گندیده جامعه شود!". عشق لورکا به ادبیات کولی ها و فرهنگ فولکلوریک اسپانیا باعث شد که عده ای او را شاعر کولی ها بنامند. پاپلو نرودا میگوید که در شعر لورکا عشق و مرگ، دست در دست به رقصی وحشیانه می پردازند؛ گاهی لخت و عریان و گاهی ماکس به چهره و پوشیده، شعرش نه تنها حامل الهام بلکه شامل خرد نیز است. لورکا از طریق مادرش در نوجوانی با شعر مدرن فرانسه از جمله آثار: بودلر، مالر، و والری آشنا گردید. او با نقاشان و هنرمندان نوگرای آن زمان اسپانیا یعنی پیکاسو و دالی نیز رفت و آمد داشت. شاید به این علت عده ای آثار او را تصویری حقیقی از واقعیت های اجتماعی میدانند.

لورکا میگفت که تاتر نیز شعری است که انسانی شده، تاتر محلی است برای به خنده انداختن یا گریه آوردن تماشاچی. او با کمک تاتر، آینه ای در مقابل جامعه و نظام آندوره اسپانیا قرار داد تا آنها خود را در آن دوباره بیابند. اواز تاتر بعنوان مدرسه ای برای آموزش مردم و تربیت انسانها استفاده نمود و تاتر را تبدیل به تربیونی برای پیشرفت و آگاهی اجتماعی کرد. لورکا میگفت که خلقی که به تاتر خود کمک نکند و یا از آن حمایت ننماید، اگر نمرده باشد ولی حتمن در حال نقاوت است. منتقدین، آثار او را تحت تاثیر استتیک و زیبایی شناسی کارهای ویکتور هوگو میدانند، عده ای هم نمایشنامه های او را جامعه شناسانه و یا فولکلوریک به حساب می آورند.

یکی از نمایشنامه های گارسیا لورکا، جشن عروسی خونین، نام دارد؛ عنوانی که پیشگویی غیجگوییانه از ربودن و اعدام شاعران و نویسندگان مخالف در کشورهای شبه فاشیستی دیگر شد. اودر کشوری زیست که فرهنگش آن زمان، فرهنگ مرگ نام گرفت. اودر جامعه ای قربانی شد که نمایشگاه نقاشی پیکاسو را بنیادگرایان مذهبی به هم میزدند. حتا افشای قتل ناجوانمردانه او نیز به دلیل سرشناس بودنش، سبب کشف قتل هزاران مبارز گمنام دیگر در آن سالها شد. مونتاز شعری از او پیرامون گروههای فشار نیمه دولتی و فالانژ و نیروهای امنیتی زمانش بصورت زیر است:

مغزهای سربی

روح های لاکي

با اسبهای سیاه

ونعل های تیره.

به این سبب

خود اشکی نمی ریزند!

۹۷. صد سال تنهایی نویسنده

با اشاره به اینکه کتاب-صد سال تنهایی- گارسیا مارکز، اولین بار در سال 1967 منتشر شد و منتقدین ادبی ادعا میکنند که غالب رمانهای اودر باره خشونت دیکتاتورهای در کشورهای جهان سوم هستند، باید با قدری طلبکاری، از مترجمین و ناشرین وظیفه شناس کشور گل و بلبل پرسید: چرا سالها پیش، حتا در زمان آن پدر و پسر، با ترجمه و نشر آثار مارکز، آبا و اجداد ما را با این نویسنده اجتماعی ترقی خواه آشنا نمودند؟

مارکز مینویسد: تنها اسطوره ای که کشورهای عقب افتاده و وابسته، به فرهنگ و تاریخ جهان تحویل میدهند، دیکتاتور است. اگر قشر کتابخوان ما و منتقدین ادبی آموزش ندیده اش، قبلا حواسشان را جمع و جور میکردند، شاید ما امروزه می توانستیم با افتخار ادعا کنیم که خالق مکتب رئالیسم جادویی در ادبیات جهانی هستیم و نه مارکز، روزنامه نگار و نویسنده کلمبیایی. چون هر سه شرط لازم و کافی این سبک ادبی را دارا هستیم، یعنی وجود اسطورههای کهن در فرهنگ، حضور محسوس خرافات در زندگی فعال شهر و روستا، و وجود اخبار جنجال برانگیز یا دروغ و باور نکردنی در رسانه های جمعی جامعه. چون مارکز ژانر رئالیسم جادویی آثارش را ترکیب و سنتزی هنری از واقعیات با کمک این سه مقوله و پدیده فرهنگی در کشورهای توسعه نیافته میدانند. او مینویسد، کسیکه نه سوسیالیست باشد و نه به خدا اعتقاد دارد، بهتر است قدری خرافاتی باشد، تا چون نگیرد یا افسرده شود. گرچه مارکز آینده بشریت را سوسیالیستی میداند و خود را روشنفکری چپ به حساب می آورد، ولی او به

دهها خرافات در ذهنش باور دارد، از جمله اینکه اگر روی میز کارش یادراتاق مسافرخانه اش، دسته گل زردی نباشد، گرفتار نحسی و ارواح خبیثه میشود!

مارکز یادآوری میکند که بهترین سبک نویسنده گی، همیشه گفتن حقیقت و پرداختن به واقعیات است. سرچشمه همه هنرها از جمله ادبیات، دراصل، همان واقعیات هستند. حقیقت در ادبیات، پرداختن به عکس و تصویر آید. رمانهای خوب و موفق، تغییر هنری واقعیات هستند. حقیقت در ادبیات، پرداختن به عکس و تصویر اشیا و پدیده‌ها نیست، بلکه ترکیب و سنتزی است از خیال و واقعیات. در رمانهای موفق جهانی، هیچ اسطوره ای نیست که برپایه واقعیات مطرح نشده باشد. مارکز اشاره میکند که به اسطوره رمانتیکی که میگوید نویسنده باید غمگین و گرسنه باشد تا قادر به نوشتن گردد، باور ندارد چون به نظر او باشکم پر و یک ماشین تایپ برقی راحتتر و بهتر میتوان مطلب نوشت. به نظر مارکز، الهام برای نویسندگی را هم، رمانتیکها اولین بار توی دهن مردم گذاشتند، چون نه با وحی میشود شعر سرود و نه با رحم خدا میتوان داستان نوشت، بلکه فقط دوستی و آشنایی با موضوع و توانایی و پشتکار موجب موفقیت در نویسندگی میشوند. او به نقل از فاکتر مینویسد، بهترین مکان برای نویسندگانی چون او، بوردل روسپی خانه ها است، چون صبحها خلوت و ساکت و غروبها، شلوغ و زنده و پر رفت و آمد است. گابریل گارسیا مارکز در سال 1928 در کلمبیا در آمریکای لاتین در خانواده ای متوسط دنیا آمد. او از روزنامه نگاری به رمان نویسی پرداخت و سرانجام در سال 1982 برنده جایزه نوبل در ادبیات گردید. مارکز سالهای کودکی رانزد مادر بزرگ و پدر بزرگ خود گذراند و در دوران تحصیل در مدارس شبانه روزی و دور از خانواده بسر برد. شاید احساس تنهایی در آوار او در دوران کودکی اش، از آنزمان باشد. مارکز می نویسد در کشورهای آمریکای جنوبی، نه پولدارها حقیقی برای بی پولها قائل هستند و نه سفیدها ارزشی برای سیاهها به حساب می آورند.

او در نوجوانی اشعار والری را میخواند و به رمانتیکهای اسپانیایی علاقمند بود. به اعتراف مارکز، او بعد از خواندن کتاب مسخ کافکا در سن 19 سالگی تصمیم گرفت که نویسنده شود و شروع به خواندن رمانهای مشهور جهان کرد، از جمله کتاب انجیل را که حاوی افسانه های عجیب و جالبی است. مارکز میگوید اگر در بیست سالگی کتابی از ویرجینیا ولف را نمی خواند، شاید نویسنده دیگری میشد. مارکز در آثارش نشان میدهد که در نظام های دیکتاتوری، استعداد های خلاق انسان یا از بین میروند و یا به ضد خود تبدیل میشوند. او در رمانهایش خشونت و توهین به حیثیت انسانی را مورد بحث قرار میدهد.

گارسیا مارکز در مورد عوارض نویسندگی یادآوری میکند که آن گاهی لذت است و گاهی آزار و شکنجه. هیچ شغلی به تنهایی نویسنده نیست، چون انسان تنها و بی کس در مقابل یک ورقه کاغذ سفید و بی گناه می نشیند. او میگوید از زمانیکه به نصیحت همینگوی گوش داد، دیگر ترسی از ورق سفید کاغذ ندارد، چون در جایی به نوشتن پایان میدهد که روز بعد بداند از کجا باید دوباره شروع کند. به نظر او مشهوریت، مانند به قدرت رسیدن فرد است، انسان توانایی رابطه گرفتن بادیگران را از دست میدهد و تنها و خودخواه میشود.

مارکز اشاره میکند که در کودکی، روزها جهان جادویی مادر بزرگ او را احاطه کرده بود، چون مادر بزرگ جهانی خاص خود داشت. مارکز از جمله محدود سوسیالیستهایی است که قدری خرافاتی نیز است. رئالیسم جادویی مارکز شاید در رابطه با اینگونه خرافات دوران کودکی او باشد. مارکز میگوید اولین صفحه کتاب مسخ کافکا را که خواند بیاد قصه های مادر بزرگ افتاد، چون آن جهان منظور کافکا را، کاملاً می شناخت.

مارکز مینویسد، کافی است که امروزه در مطبوعات خبری و جنجالی نگاهی بیندازید تا به بینید چه اتفاقات عجیبی که در مملکت نمی افتد: یکی با دم لاک پشت دنیا می آید - ماهیگیری با تورش فیل و شتر و زرافه از دریا صید میکند، چون قبل از آن بادهای شمالی تمام سیرکی را به آب انداخته اند - یا در بیدرکجایی، با کمک دعا و اوراد، کرمی را از گوش گاوی بیرون کشیده اند و غیره. او ادامه میدهد، زمانیکه پنج ساله بود، هرگاه تعمیرکار برق بخانه آنها می آمد، مادر بزرگ با پشه گیری دنبال پروانه ای می افتاد تا آنرا فراری دهد و زیر لب میگفت، هرگاه این مرد اینجا می آید، سر و کله این پروانه زرد هم پیدا میشود و موجب جن زده گی محیط میشود.

از جمله مشهورتری آثار گارسیا مارکز: صد سال تنهایی-ظهر سه شنبه - خاکسپاری پیره زن- کسی به جناب سروان نامه نمی نویسد - و پدرسالاری پدر مقدس، هستند. مارکز اولین کتابش را با سرمایه خصوصی خود منتشر کرد چون هیچ ناشری حاضر به چاپ آن نبود. او تمام خاطرات خوب و بد دوران کودکی و نوجوانی اش را در رمان مشهور - صد سال تنهایی - مورد خلافت ادبی قرار داد. در این کتاب زنان باعث نظم در جامعه و جهان میشوند، در صورتیکه مردان موجب هرج و مرج و انارش میگردند. مارکز مینویسد: با کمک آثار کافکا فهمیدم که خلاف آموزشهای دوران مدرسه، امکان دیگری هم برای آفرینش ادبی، غیر از روشهای آکادمیک و اسلوبهای منطقی وجود دارد. او فن نویسندگی را در ابتدا از کافکا و همینگوی یاد گرفت. او در مدرسه شبانه روزی کتاب - کوه جادویی - توماس مان را نخستین بار خواند. از میان نویسندگان روس او به آثار داستایوسکی و تولستوی علاقمند بود. از میان نوابغ ادبی فرانسوی، بالزاک، فلوبر، استاندال، زولا را توصیه میکند. از میان اهل قلم انگلیسی اهمیت خاصی برای کتابهای، جویس، ویرجینیا ولف و دیکنز قائل است. در میان یونانیهای قدیم، کتاب شاه اودیپوس، نوشته سوفوکلس را با اهمیت میداند. از آثار آمریکایی ها، فاکتر، اشتاین بک، دوس پاسوس، همینگوی و شرود آندرسن را فراموش نشدنی میداند.

منتقدین، سبک نویسندگی مارکز را زیر تاثیر روش فاکنر میدانند. مارکز، فاکنر را بزرگترین داستانسرایی تمام اعصار میدانند. او خود را ولی بیشتر شاگرد گراهام گرین، نویسنده ضد استعماری و ضد امپریالیستی انگلیس به حساب می آورد. او از میان شاعران، پاپلو نرودا را بزرگترین شاعر تمام زبانها در قرن بیستم میدانند، خصوصا شعرهای سیاسی و اجتماعی او را. مارکز یاد آوری میکند که نرودا مانند شاه میداس است، به هرچه دست میزد، شعر میشد. اوغیر از رمان و شعر، به خاطرات افراد مشهور، بیوگرافی ها و رپرتاژ نیز علاقمند است. به ادعای او گراهام گرین و همینگوی از جمله نویسندگانی هستند که تحت تاثیر ادبی هیچ نویسنده دیگری قرار نگرفتند.

مارکز در کتاب - پاییز پدر مقدس - در باره دیکتاتورهای می نویسد، در جلو در سازمان امنیت یکی از این کشورها نوشته بودند: آنچه در اینجا دیدی، شنیدی و یا احساس کردی، فراموش کن و آنرا در اینجا بگذار. مارکز مدعی است که آنهایی که سالهای طولانی علیه دیکتاتورهای مبارزه کرده اند، ممکن است خود بعد از رسیدن به قدرت، نیز دیکتاتور شوند و دمار از روزگار خلق درآورند. به نظر او افرادی که قادر به محبت، عشق ورزی و نیکی نباشند، بکروز تنها و سرخورده میشوند و تمایلات دیکتاتوری پیدا میکنند. او در باره اقدامات عجیب و حساب نشده دیکتاتورهای مینویسد، یکی از آنها تمام سگهای سیاه پایتخت را زهر خور کرد و کشت. دیگری میگفت، باید دور مملکت را مانند دور یک خانه دیواری کشید و فقط پنجره ای برای پستیچی باز گذاشت. سومی میگفت، از روز بعد تمام مردان باید ریش بگذارند و تمام زنهای باید کلاهی رنگین به سرکنند.

مارکز در دفاع از زنان مینویسد. آنها نه تنها باعث وحدت نسل بشر میشوند، بلکه موجب ادامه رمان نیز میگردند! به نظر او زنان دلیل انسجام جهان هستند، در صورتیکه مردان میکوشند تاریخ را به جنگ و مبارزه بکشانند، درخاتمه باید پرسید کدام عاقلانه تر عمل کرده اند. او ادامه میدهد که، تمام دیوانگیهای تاریخ مانند: جنگ افروزی، کیمیاگری، معرکه گیری، اختراعات و اکتشافات را مردان انجام داده اند. پدران یونانی به پسران سرباز خود قبل از اعزام برای جنگ میگفتند، یا با پرچم افراشته برگرد و یا پیچیده در میان پرچم میهن بنام قهرمان.

مارکز در رابطه با دوستی اش با فیدل کاسترو اشاره میکند که او یکی از دوستداران ادبیات، مخصوصا رمان است. غالب رمانهای شاهکار ادبیات جهانی را با دقت خوانده و میتواند آنها را متخصصانه نقد کند. کاسترو آرزو میکند که در زندگی بعدی به عنوان نویسنده توانایی به این جهان برگردد! فرانس میتران نیز هرگاه به هم صحبت ادبی و یا ژورنالیستی نیاز داشت، مارکز را از آن سر دنیا با جت برای صرف غذای طولانی فرانسوی! دعوت میکرد. مارکز او را نیز یکی از سیاستمداران اهل ادب و کتاب در تاریخ جدید اروپا میدانست.

Gabriel, Garcia Marquez (1928 -?)

۹۸. لوکاج، تئورسین ادبیات اجتماعی.

Georg Lukacs (1885 – 1971)

لوکاج؛ سایه ادبی مارکس بود!

جورج لوکاج، دانشمند و نظریه پرداز ادبیات، هنر و زیباشناسی، مورخ مارکسیستی ادبیات، فیلسوف و سیاستمدار مجارستانی، خالق آثار پیرامون ادبیات قرون 19 و 20 غرب است. او زیر تاثیر مارکسیسم میخواست شرایط اجتماعی ادبیات و هنر را توصیف کند. وی میگفت که هنر یک شکل عالی بازتولید رفتار و کردار انسانی است. او مهمترین تئورسین ادبیات سوسیالیستی نیز بود. وی میخواست از مقوله های مارکسیستی در ادبیات و هنر استفاده نماید. در فرهنگ غربی، او سالها یک ناظر تاریخی و جامعه شناسانه ادبیات بشمار میرفت. لوکاج از سال 1930 با کمک مقالات برنامه ای خود، سیاست ادبی احزاب کمونیست را تعیین نمود. او در آنجا خواهان واقعگرایی اجتماعی و واقعگرایی بورژوازی شد و خود را مخالف فرهنگ زوال و مبتذل بورژوازی و تجربه گرایی نویسندگان چپی مانند برشت معرفی نمود.

امروزه ادعا میشود که هدف نظری لوکاج یک رنسانس مارکسیسم بود. وی میگفت که تفکر بدون رابطه با واقعیت بی ارزش خواهد بود. کتاب "تئوری رمان" لوکاج که تئوری ادبیات نیز است، مشهورترین اثر وی میباشد. لوکاج در این کتاب تحول رمان غرب را با تکیه بر آثار نویسندگانی مانند: سروانتس، گوته، کلر، بالزاک، فلوبر، تولستوی، و داستایوسکی شرح داد. او خالق آثار پیرامون فلسفه نظری و فلسفه عملی؛ مخصوصا علم زیباشناسی نیز است. وی کوشید با نقد آثار: والتراسکات، بالزاک، گوگول و تولستوی، به جریان تاریخی ادبیات: انگلیس، فرانسه و روسیه اشاره کند. لوکاج بعدها در زمان تبعید در مسکو خواست که یک استتیک مارکسیستی سیستماتیک را مطرح نماید. باید یادآوری نمود که رئالیستهای ادبی قرن بیست فکر میکردند که میتوانند با انعکاس واقعیت در ادبیات، موجب تغییر مثبت عملی آن شوند، به این دلیل نظریه پردازی مانند لوکاج تعصب شرح و توصیف ناآوردنی را رد میکرد. او میگفت که رمان نه تنها باید واقعیات را توصیف کند، بلکه باید جریان تغییر مثبت آنرا نیز نشان دهد، یعنی نه آنطور که واقعیات هستند بلکه بطور دیالکتیکی آنطور که خواهند شد. لوکاج رمان "مادر" ماکسیم گورکی از سال 1907 را نمونه خاص واقعگرایی اجتماعی میدانست. آن نخستین بار به زبان انگلیسی منتشر شده بود. در این کتاب با وجود مادری سنتی و مذهبی، قهرمان داستان، کارگری مدرن و مبارز، یخشی از یک جنبش کارگری در رابطه با انقلاب را نشان میدهد. لوکاج مدرنیسم در ادبیات و هنر را جریانی فرمالیست دانست که فقط زوال و ابتذال سرمایه داری را نشان میدهد.

در نظر لوکاچ وظیفه هنر تصویر واقعیت است یعنی آن، واقعیت را منعکس میکند، به این دلیل اومدافع فرم های هنری رئالیستی و بورژوازی در آثار: تولستوی، بالزاک، گوته، گوگل، توماس مان و غیره بود، چون در نظر لوکاچ آنان جریان تاریخی و اجتماعی را با کمک ادبیات بطور رئالیستی نشان میدهند. وی مینویسد که تمام واقعیات یک شخصیت و خصوصیت اجتماعی-تاریخی دارند. لوکاچ با کمک آثارش تأثیر مهمی روی فضای روشنفکری قرن بیست بجا گذاشت. نظرات او موجب بحث هایی در: فلسفه، جامعه شناسی، هنر، و تئوری ادبیات شدند. او تحقیقات تاریخی-ادبی در آلمان را پیرامون گوته و توماس مان و رمان تاریخی مطرح نمود. کوشش لوکاچ برای آن بود که انسان بعنوان موجودی در ابعاد: فرهنگ، سیاست و اخلاق منعکس شود. وی میگفت که زمانی میتوان بر اختلاف میان زندگی و هنر غالب شد که زندگی طوری سازماندهی شود. او این هدف را فلسفه عمل انقلابی نامید که در دهه بیست قرن گذشته مطرح نموده بود. دراستیک لوکاچ دو مفهوم رئالیسم و انعکاس واقعیات، مورد بحث قرار میگیرند. گلدمن و هابرماس از جمله کسانی هستند که در پایان قرن گذشته برای کشف مجدد لوکاچ کوشیدند. لوکاچ جوان بر اثر تجربیات خود، زندگی را یک آنارشی از رنگهای سیاه و سفید دانست. سالها نام لوکاچ نه تنها یادآور مکتب ادبی رئالیسم سوسیالیستی بود بلکه او را سنبل: ضد آوانگارد و ضد رمانتیک و ضد شعار "هنر در خدمت هنر" بحساب می آوردند.

لوکاچ نه تنها در کلاس درس جامعه شناسی زیمل شرکت نمود بلکه آشنایی شخصی با بلوخ، ماکس وبر، و لاسک داشت. نقد فرهنگ رادیکال لوکاچ را تحت تأثیر تئوری "تراژدی فرهنگ" زیمل میدانند. سالها جذابیت آثار لوکاچ از آنجا بود که کوشید نظرات مارکس و ماکس وبر را باهم ادغام نماید. لوکاچ در دانشگاه نه تنها در رشته تاریخ و فلسفه درس خوانده بود بلکه تحت تأثیر ایده آلیسم آلمانی و "فلسفه زندگی" که آن زمان مد روز بود نیز قرار گرفت. مراحل روشنفکری لوکاچ را سه مرحله تقسیم میکنند: دوره پیش از مارکسیسم، دوره تبلیغ مارکسیسم غربی، و دوره مارکسیسم بنیادگرا. حمایت موقت لوکاچ از استالین را با حمایت های دیگر از هیتلر مقایسه میکنند و ادعا میشود که راه فلسفه به سیاست، ممکن است به گمراهی فلسفه بکشد. برای لوکاچ درسهای مارکسیسم پایه و اساس کار نظری و عملی؛ یعنی کار سیاسی بودند.

نوسان لوکاچ در جوانی میان علم و متافیزیک باعث شد که لوکاچ را شبیه قهرمانان آثارتولستوی بدانند. گرچه لوکاچ منتقد استالینیسم نیز بود، محققین غربی او را مبلغ نوعی دگماتیسم ضد هنر دانستند. بلوخ و بعضی از اعضای مکتب فرانکفورت مانند آدورنو و هابرماس تحت تأثیر لوکاچ هستند. والتر بنیامین نیز خود را شاگرد لوکاچ میدانست. خانم (آگنس هلر) از مکتب بوداپست، یکی از شاگردان مهم لوکاچ بود که بعدها به غرب پناهنده گردید. لوکاچ از جمله نویسندگانی است که چاپ و نشر سیاه و مخفی آثارش در کشورهای تحت سلطه سانسور از جمله کشورهای بلوک شرق سابق، در رتبه دوم در تاریخ نشر کتاب قرار گرفته است.

گرچه لوکاچ از زمان جنگ جهانی اول عضو حزب کمونیست شد ولی گویا خط رسمی حزب را هیچگاه دنبال ننمود. وی بارها به انتقاد از دگماتیسم در استالینیسم پرداخته بود. وی در تمام آثارش نسبت به مارکسیسم و کمونیسم؛ ولو مدل غربی اش!، وفادار ماند. در دهه بیست قرن گذشته او با ایمان به موضوع روز بودن انقلاب جهانی، ده سال از نقد ادبی و تئوری هنر دست کشید. لوکاچ را یکی از مهمترین نمایندگان نئومارکسیسم یا مارکسیسم غربی بشمار می آورند، او تأثیر مهمی روی تشکیل و تکامل نئومارکسیسم از خود بجا گذاشت.

یکی از زمینه های مبارزه لوکاچ فعالیت علیه فاشیسم بود. او نظریه فاشیسم را ترکیبی از: خردگرایی، داروینیسم اجتماعی، و نظریه نژادها، میدانست. وی متفکرانی مانند: شلینگ، شوپنهاور، نیچه، و دیلتای را جاده صاف کن های فلسفه فاشیسم دانست چون در نظر او آنان با خرد و روشنگری وداع کردند و با کمک ایده های سیاسی و اخلاقی خود ابتذال را رواج دادند. او اینگونه فیلسوفان را متهم به خردگرایی نمود. از جانب دیگر، لوکاچ کوشید تا تصاحب فیلسوفانی مانند: کانت، فیشته، هگل - و نویسندگانی مانند: گوته، شیلر، بوشنر، و هولدرلین، توسط فاشیسم را مانع گردد. او سوء استفاده فاشیسم از ادبیات کلاسیک آلمان از جمله آثار گوته و هلدلین را افشانمود و زمانیکه نازیسم کوشید تا از اشاعه بیشتر نام های جاوگیری نماید، لوکاچ کوشید با کمک مقالات خود او را شاعر ملی واقعی آلمان معرفی نماید. لوکاچ میگفت که از استتیک روشنگرانه و مسئول کلاسیک باید بعنوان وسیله ای علیه تاریخ ادبیات جعلی فاشیستی استفاده کرد. او رمانتیک را وسیله ای دردست فاشیسم برای فعالیتهای ضد روشنگری دانست و از روشنگری مارکسیستی در مقابل فلسفه ارتجاعی "زندگی" سخن گفت.

زندگی فکری لوکاچ رامیان اخلاقگرایی و انقلابی بودن تقسیم میکنند. او در سال 1919 کتاب "تاکتیک و اخلاق" را منتشر کرده بود. از دیگر آثار او: روح فرم ها، تئوری رمان، گوته و زمانش، جستارهایی درباره رئالیسم، جامعه شناسی ادبیات، صفات خاص زیبایی شناسی، تاریخ و آگاهی طبقاتی، و تاریخ تحول درام مدرن، هستند. کتاب "نابودی عقل" او را که باز بعنوان "خردگرایی از شلینگ تا هیتلر" نیز است، در رابطه با انتقاد از استالینیسم میدانند.

جورج لوکاچ متولد کشور مجارستان بود. او از سال 1885 تا سال 1971 در کشورهای گوناگون و غالباً بدلیل تبعید، زندگی نمود. پدرش مدیر بانک بود. وی بارها باز زندگی خود ریسک نمود تا در تاریخ "فاجعه های!" انقلاب جهانی شرکت کند. در زمان حکومت موقت شورایی مجارستان در سال 1919 وزیر فرهنگ شد و بعد از شکست آن دولت، او رامدتى خطر اعدام تهدید نمود. وی در زمان جنگ جهانی اول میخواست باتکیه

برآورد استایوسکی یک اخلاق نئوکانتی را مطرح نماید. امروزه اشاره میشود که وی در طول عمر خود با فعالیتهای ضد استالینیستی اش امید به یک سوسیالیسم انسانی را هیچگاه ازدست نداد.

۹۹. یک زن در آغاز ادبیات رئالیستی .

فریادی زنانه و ادبی از روستاها . George Eliot (1819-1880)

خانم گئورگه الیوت ، نویسنده انگلیسی را حساس ترین و روشنفکرترین زن رمان نویس در قرن 19 بشمار می آورند. او یکی از پایه گزاران داستان سرایی روانشناسانه است که مکتب رئالیسم ادبی "جانه آوستن" را ادامه داد. آثار او تصویری اجتماعی از زندگی روستایی و شهرستانها هستند. او توانست رمان رئالیستی را آینه تمام عیار جامعه نماید. رمانهای اجتماعی او در قرن 19 رئالیسم ادبی را بطور عمیق تغییر دادند. وی میگفت که نزد ا، عشق به کتاب قوی تر از عشق به مردان بود و به این دلیل هیچگاه ازدواج ننمود. گرچه او بانام مستعار مذکر گئورگ الیوت نوشت ، ولی نام حقیقی اش "ماریان اوانس" بود . آنزمان در انگلیس هنوز فرهنگ مردسالارانه حاکم بود .

وی 25 سال بدون ازدواج رسمی با ژورنالیست، نویسنده و منتقد ادبی مشهور، گئورگ لویز زندگی نمود . لویز اور تشویق به نوشتن رمان کرد. همخانگی بدون ازدواج وی در دوره ویکتوریایی و در میانه قرن 19 در انگلیس گناهی نابخشودنی میان محافل ارتجاعی بحساب می آمد. به این دلیل او و همسرش سالها از طرف جامعه طرد شدند. گئورگه الیوت در آثارش میان عشق اخلاقی و عشق اروتیک فرق می گذاشت. عشق نزدیکی از موضوعات آثار او است. بوتیقای رمان نویسی او ترکیبی است از ایده آلیسم اخلاقی و رئالیسم تجربی. غالب قهرمانان آثارش کارگرو روستایی، پیشه ور، دهقان، و دختران شیر فروش هستند. وی میگفت که هدف ادبیات و هنر اخلاقی باید آموزش و تربیت اخلاقی خواننده باشد. او به غالب موضوعات زمان خود بانگاهی رئالیستی اجتماعی انتقادی و نوستالژیک مینگریست. گئورگه الیوت تا امروز یکی از مهمترین نویسندگان رمان در ادبیات انگلیس است. او نه تنها خالق رمان های سیاسی بود بلکه یکی از روشنفکرترین و باسوادترین زنان قرن 19 اروپا نیز بشمار می آید.

آثار اخلاقی او تحت تاثیر شکاک فلسفی وی بود. منقدین چپ مینویسند که گئورگه الیوت زیر تاثیر پوزیتیویسم آگوست کنت، فیلسوف فرانسوی، به توصیف زندگی روزمره خرده بورژوازی دهات و شهرستانها پرداخت، و توصیف انسان روستایی او غالباً بصورت مکانیکی و اغراق در جزئیات عینی است. گرچه او در رمانهایش به هواداری از دموکراتهای رادیکال آنزمان جامعه انگلیس پرداخت. شخصیت های رمانش معمولاً میان تضاد فردگرایی شخصی و از خود گذشتگی اجتماعی هستند. ویرجینیا وولف میگفت که بعضی از رمانهایش برای انسانهایی نوشته شده اند که به سن بلوغ رسیده باشند. هربرت اسپنسر نوشت که او تنها زنی است که در آن دوره در بحث های فلسفی شرکت میکرد. گئورگه الیوت در رمانهای چند صدایی اش با طنز به استفاده از اسطوره های کهن میپردازد. او در مقالات و داستانهایش علاقه خاصی به رفرم اجتماعی و تحولات سیاسی نشان میدهد.

از نظر فلسفی او نماینده فلسف "لادری" و از نظر اجتماعی یک ژورنالیست لیبرال بود. رمانهای رئالیستی روانشناسانه او حلقه اتصال رمان عملگرایانه دیکنز و رمان روانشناسانه هنری جیمز و لاورنس هستند. او آنزمان با قلم توانایش به شرح و توصیف رئالیستی زندگی روستاها و شهرهای کوچک انگلیس پرداخت. رمانهایش با عمق و هیجان اخلاقی خاصی آینه ای از زندگی ولایات آنزمان انگلیس را نشان میدهند. هدف او تربیت رفتار نیک جوانان برای همدردی و تفاهم پادیرگان است. گئورگ الیوت یکی از مترجمین مهم زمان خود بود. او علاقه خاصی به ادبیات آلمان از آنجمله اشعار هاینه و آثار نویسنده زن فرانسوی یعنی خانم "گئورگه زند" داشت. او آنزمان با محافل روشنفکری اروپا از جمله با مشاهیری مانند هنری جیمز، چارلز دیکنز، هربرت اسپنسر، حاربت بشر استو، جان استوارت میل، ویلیام تاکری ، و زن واگنر، رابطه داشت. یکی از دلایل رویگردانی او از مسیحیت و پیروسی سکولار شدنش تماس با محافل مردان روشنگر زمان خود بود. او آشنایی نزدیکی با هگلی های جوان تبعیدی داشت. در رابطه با مسئله زناشویی او، فقط محافل روشنگری، زندگی بدون ازدواج وی را پذیرفتند. گئورگه الیوت چون خود یکی از روشنفکران دوره ویکتوریایی بود، یکی از وظایف رمان را مبارزه با ریشه های فساد و غلط و پیشداوری های حق بجانب میدانست .

از جمله آثار او - آدم برده، آسیاب کنار پل چوبی ، سیلاس مارنر، میدل مارچ، صحنه هایی از زندگی روحانیت، کارگر رسیدگی، دانیل دروندا، فلیکس هولیت، رمان تاریخی رومولا، و تصاویری از زندگی کلیسایی انگلیس، هستند. او یکی از نویسندگان و متفکرانی است که به ترجمه آثار ضد مذهبی به زبان انگلیسی پرداخت ؛ از آنجمله - ترجمه زندگی مسیح؛ اثر داوید اشتراوس - و ماهیت مسیحیت ؛ اثر لودویک فویرباخ . در آثارش او به شغلای روستایی مانند - درو کردن، ریسندگی، کشت سیب زمینی، و لبنیات سازی، نیز می پردازد.

گئورگه الیوت میان سالهای 1818-1880 در انگلیس زندگی نمود. پدرش یک زمیندار مرفه بود. وی از طریق کوششهای شخصی و خودآموزی مطالب متنوع به مطالعه ادبیات، فلسفه، و زبانهای خارجی مانند یونانی، عبری، ایتالیایی، لاتین، آلمانی، پرداخت. او چون تشنه دانش بود، در سن 30 سالگی روستا و شهرستان کوچک خود را ترک کرد و به لندن رفت تا از طریق نقد ادبی و ژورنالیسم زندگی نماید. وی بعدها نوشت که با علاقه خاصی به مطالعه کتابهای تاریخی و یادگیری زبانها پرداخت و علاقه خاصی به بحث و

پژوهش داشت. وی همراه همسرش؛ لویز، به نقاط مختلف اروپا از جمله کشورهای آلمان، فرانسه، ایتالیا، و اسپانیا سفر نمود.

در زمان او حق طلاق برای زنان شدیداً زیر تأثیر فرهنگ ویکتوریایی بود. نظرات اجتماعی و اخلاقی او چون سنت گرایانه هستند، خلاف نرم‌های اجتماعی زنان زمان خود میباشند. او میگفت چون زنان هنوز توانایی بعده گرفتن مسئولیت سیاسی را ندارند، نباید در سیاست نامزد شوند. گئورگه الیوت آن زمان توصیه میکرد که پیرامون خواسته های زنان باید قدری احتیاط آمیز اندیشید. در آثار او خود خواهی معمولاً تبییه میشود - و کوشش اجتماعی پاداش میگیرد. به هر حال اهل کتاب به گئورگه الیوت در پایان عمر همچون الهه ای روشننگر احترام می گذاشتند.

۱۰۰. یک رمان میان سه ایدئولوژی .

George Orwell (1903-1950)

جرج آورل و قصه سیاسی حیوانات .

نام واقعی جرج آورل، نویسنده انگلیسی، اریک آرتور بلیر است. او در سال 1903 در مطهری هند؛ آن زمان مستعمره انگلیس، بدنیا آمد و در سال 1950 در سن 47 سالگی بر اثر بیماری سل در لندن درگذشت. آورل در رمانهایش به افشای دیکتاتوری های فاشیسم، امپریالیسم، استالینیسم و دیگر سیستم های اتوریتیه پرداخت. بحرانهای اجتماعی سیاسی نیمه اول قرن بیست در آثار او مشاهده میشوند. دو رمان مشهور او "مزرعه حیوانات" و رمان ضد اتوپی و آینده نگر "1984"، از جمله مهمترین شاهکارهای اجتماعی و انتقادی قرن بیست هستند. امروزه اشاره میشود که رمان 1984 او آخرین رمانی است که اعصاب جنگ سرد میان دو بلوک غرب را آن زمان به هم زد.

جرج آورل و خانواده اش از جمله نیروهایی بودند که استعمار انگلیس در قرن 19 به هند و آسیای شرقی فرستاده بود. او گرچه رئیس شهربانی در برمه شد ولی بدلیل اعتراض به نیروهای استعماری انگلیس، در سال 1927 آنجا را ترک کرد. وی در رابطه با این کار در آثارش به روش استعماری حکومت نمودن انگلیس در آسیای شرقی پرداخت. او از سال 1927 از همکاری با سیاست استعماری انگلیس خودداری نمود و در سال 1936 در کنار جمهورخواهان در جنگ داخلی اسپانیا علیه فاشیسم اروپایی به مبارزه پرداخت. آورل در آثارش به بن بست اخلاقی حاکمیت استعمار انگلیس نیز اشاره میکند. بخش دیگری از آثار او همدردی وی با قربانیان جامعه طبقاتی بورژوازی را نشان میدهند. در جنگ داخلی اسپانیا او در کنار یک گروه تروتسکیستی مبارزه نمود. او در آن سالها دشمن جدی استالین و شوروی استالینیستی شد و بعدها این تجربیات را بصورت طنز گروتسک اتوپیستی در دو رمان خود مطرح نمود.

جرج آورل گرچه خود در ابتدا کمونیست و سوسیالیست و تروتسکیست بود، بعدها به مبارزه علیه زورگویی در استالینیسم و امپریالیسم و فاشیسم پرداخت. رمان مزرعه حیوانات او رمانی ضد استالینیستی است که سوسیالیسم خوشنام آن زمان در انگلیس را افشا میکند. او در این قصه خیالی انتقادی طنزآمیز حیوانات ماهیت دیکتاتوری را افشا نمود. به ادعای او در این رمان، سیاست و الهام استتیک باهم ترکیب شده اند. او شوروی استالینیستی را متهم نمود که به مواظبت سیستماتیک فرد می پردازد و آزادی او را محدود میکند. رمان ضد اتوپیستی 1984 جرج آورل یکی از کلاسیکهای مدرن ادبیات جهانی است.

منقدین ادبیات، امروزه اشاره میکنند که جرج آورل یک استتیک سیاسی امور روزانه بود چون غالب آثارش متکی به موضوعات اجتماعی و سیاسی روز آن زمان هستند. او بر اساس تجربیات شخصی، مشاهدات و خاطراتش، دست به قلم زد و خالق چند رمان شد. وی نظری سیاسی انتقادی نسبت به مدرنیته آن زمان داشت. از جمله معلمان ادبی انگلیسی و فرانسوی او، زولا، سویت، دفو، جویس، دیکنز، گئورگه مور و مکتب ادبی ناتورالیسم بودند. جرج آورل در فرانسه و انگلیس از طریق آشنایی با طبقه کارگر، به حزب کمونیست نزدیک شد. او بعد از ترک کشور بیرمه، در لندن و پاریس، یک زندگی کارگری، آواره، و بی خانمان را دنبال نمود و در هتل ها ظرفشویی نمود. آورل در کتاب اتوبیوگرافیک خود به شرح زندگی میان بی خانمانها در پاریس اشاره میکند.

از جمله آثار جرج آورل - روزهایی در برمه، بگذار آسیپدها پرواز کنند، خیابانی به روستا، کاتالونی من، مزرعه حیوانات، رمان اتوپیستی 1984، چرا می نویسم؟، سرکشی برای تنفس، در درون والس، شلیک به فیل، یک دختر روحانی، و زندگی تکانهنده، هستند.

او در آغاز خالق اشعار وطن پرستانه بود. جرج آورل می نویسد که وظیفه زبان انست که کلمات حزبی حاکم مانند آزادی، برابری و عدالت را اصلاح کند. رمان 1984 او در کنار رمان "جهان زیبای جدید" آلدوس هوکسلی، مهمترین رمان آنتی اتوپی قرن بیست بود.

جرج آورل میگفت که در کشورهای استالینیستی سابق، دولت از سه بخش درون حزب، بیرون حزب، و پرولتاریا تشکیل شده است. او در آثارش به انتقاد از هرگونه تروریسم و افکار غیرسیاسی پرداخت. بعضی از جملات رمانهای او امروزه ضرب المثلی عامیانه در فرهنگ مردمی اروپا شده اند؛ او در رابطه با جوامع استالینیستی بلوک شرق سابق گفته بود که "تمام حیوانات برابرند ولی بعضی از آنها

برابرترند! " . وی به انتقاد خطر تهدید کننده کنترل شدید فرد در جوامع دیکتاتوری پرداخت . جرج آورل خود در خانواده ای نسبتاً مرفه رشد نموده بود .

۱۰۱- جایزه نوبل ادبیات ناتورالیستی .

ازادبیات انقلابی- تا آثاری احتیاط آمیز. Gerhart Hauptmann (1862 – 1946)

هاوپتمن ، نویسنده آلمانی و برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1912 ، یکی از رهبران مکتب ادبی ناتورالیسم (طبیعتگرایی) انقلابی بود. او مهمترین نمایشنامه نویس این مکتب ادبی در پایان قرن 19 میباشد. وی غیرازدرام، یکی از رهبران ادبیات مدرن آلمان است. او در 25 سالگی باجریان انقلابی ناتورالیستی و محافل سوسیال دمکرات آلمان کشور خود آشنا شد. مکتب ناتورالیسم از طریق او تعثیری اجتماعی و عام بخود گرفت. ناتورالیسم او از ناتورالیسم علمی و تجربی زولا فاصله گرفت، باین حال او میگفت که : " کسیکه درباره ناتورالیسم حرف بزند، امیل زولا باعینک بزرگ آبی اش را جلوم ظاهر میکند" . در ادبیات ناتورالیستی او اهمیت خاصی به شرح محیط اطراف، بدبینی، احساسات، رویا، و پایان ناتمام داستان، داده میشود. او بعدها از ادبیات ناتورالیستی بسوی ادبیات فلسفی، دینی، اسطوره ای و ناسیونالیستی رفت و در مکاتب دیگر دست بقلم برد. وی تا پایان عمر میان ادبیات انقلابی جوانی و ادبیات محافظه کار پیری در نوسان بود، چون بارها از نظر سیاسی و قوانین سانسور تحت تعقیب حاکمان قرار گرفت . او در طی سن 83 ساله عمر خود شاهد 4-5 نظام سیاسی : ویلهلمی، پروسی، جمهوری وایمار، فاشیسم، و آلمان بعد از جنگ، گردید.

در نمایشنامه " کارگران ریسندگی " او برای نخستین بار پرولتاریا بصورت مجموعه ای اعتراض آمیز ظاهر میگردد. او در این نمایشنامه موفق به طرح مسایل اجتماعی پایان دوره سرمایه داری آلمان شد. پدر بزرگ وی شخصاً در شورش کارگران ریسندگی شرق آلمان در سال 1844 شرکت داشت. او در این اثر، شکست کارگاهها و صنایع دستی، در رقابت با سرمایه داری صنعتی رانشان میدهد. وی در غالب نمایشنامه هایش سخنگوی انسانهای محروم بود، به این سبب شکایت اجتماعی او را همدردی با انسانهای بیچاره دانستند. او به انتقاد از دولت اتوریته پروس نیز می پردازد. گروهی از همزمانانش او را آلمان نماینده ادبیات انقلابی و سیاسی بشمار می آوردند. آلمان دولت و کلیسا، اعتصابات کارگری را عملی کفرآمیز! بحساب می آوردند. وی در آثار نخستین خود، به تضاد میان سرمایه و کار اشاره میکند. او خالق نمایشنامه های اجتماعی، انقلابی و دمکراتیک بود. در نمایشنامه های رئالیستی او اشاره به محیط اطراف و شخصیت انسانهای ساده و محروم میشود، به این دلیل اینگونه آثار ختا امروزه اعتبار ادبی جهانی دارند. او موفق شد به طرح مسائل اجتماعی پایان دوره سرمایه داری بپردازد. وی آلمان موفق ترین نویسنده تئاتر در آلمان بود، به این دلیل سه بار از اعطای جایزه دولتی شیلر به او جلوگیری شد و در دوره حکومت پادشاهی، از او بارها شکایت گردید، و در زمان فاشیسم از اجرای نمایشنامه هایش جلوگیری شد. باین وجود وی نمایشنامه " کارگران ریسندگی " خود را نمایشنامه ای سیاسی بحساب نمی آورد.

هاوپتمن، با افکار آزادیخواهانه و دمکراتش، در جمهوری وایمار یکی از مهمترین نمایندگان فکری آلمان بود. چون او به توصیف شرایط زندگی انسانهای محروم پرداخت، توماس مان بعدها او را نویسنده " همدردی اجتماعی " نامید. در مراسم 60 مین سالروز تولد او، توماس مان گفته بود : " با طرح واقعیات زمان، سوسیالیسم به شما نویسنده- همدردی با کارگران احترام می گذارد ". و چون گروهی او آثارش را اوکیل ساسی مردم میدانستند، در سال 1920 حتا صحبت از کاندید شدن وی برای مقام صدراعظمی آلمان شد. وی گرچه در زمان جمهوری وایمار به حمایت از آزادی پرداخت، با به قدرت رسیدن فاشیسم، ولی بدلیل کهولت و پیری از فضای پرسروصدای فرهنگی نازیها فاصله گرفت و خانه نشین شد ، گرچه نازیها 80 مین سالروز تولد او را جشن گرفتند و به او لقب نویسنده کلاسیک دادند. در زمان جمهوری وایمار او در کنار توماس مان نماینده ادبیات آلمان بشمار میرفت. گرهارد هاوپتمن با عمر طولانی خود شاهد تضادهای گوناگون تاریخ آلمان شد. او در آثارش بحران جامعه بورژوازی در آغاز و پایان جمهوری وایمار را طرح نمود. مطبوعات ارتجاعی و راستگرا گاهی برای تحقیر، عنوان "سوسیالیست" به او دادند. از وی بعدها انتقاد شد که چرا او در زمان فاشیسم به مبارزه نپرداخت و یا دست به مهاجرت نزد، گرچه نازیها به آثار او بادیده شک و بدگمانی می نگریستند. درباره وی منتقدین ادبی نوشتند که او در جوانی سوسیالیست بود و در پیری افتخار ملی بودن داشت. او در زمان دولت پروس به افشای فساد، بوروکراسی و تنگ نظری حاکمان پرداخت. او اصرار داشت تا دیگران او را شاعری ملی بدانند و نه نویسنده ای سیاسی، اجتماعی، و یا ایدئولوژیک. جوایز ادبی، دکترای افتخاری و جایزه نوبل باعث شدند که او غالباً در راه آشتی طبقات کوشش بنماید. سوسیالیستها به القابی مانند: وارث گوته، و آخرین کلاسیک، بادیده شک می نگریستند و در اینگونه تعارفات، بوی ناسیونالیستی را می دیدند. چون نازیها نیز او را جشن گرفتند، در تاریخ ادبیات آلمان، بیوگرافی وی هنوز مورد بحث است . فرانس مهرینگ ، یکی از منتقدین چپ، مدعی بود که او بعدها با طرح موضوعات عرفانی و اسطوره ای بخدمت طبقه استثمارگر درآمده و به وظایف- اجتماعی انتقادی تئاتر خیانت نموده است . با این وجود زمانیکه ارتش سرخ، آلمان را تسخیر نمود، شوروی ها او را زیر محافظت خود قرار دادند چون افسران مسئول،

نمایشنامه "کارگران ریسندگی" او را قبلاً دیده بودند و برای نویسنده اش احترام زیادی قائل بودند. هاویتن یکسال بعد از پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان، در بخش غربی آلمان، درگذشت. گرهارد هاویتن در آثار بیشمارش به معرفی و تفسیر تکانه‌دهنده فقر اجتماعی در آلمان پرداخت. او نشان می‌دهد که چگونه در مقابل زحمتکشان، وحدتی از دولت، کلیسا و صنعت به صف ایستاده اند. به او لقب کلاسیک زنده و نو داده شده است. گرچه نمایشنامه‌های او زمین لرزه‌ای علیه حاکمان بودند، او خود را نه متفکر و نه روشنفکر بلکه نویسنده خلق و شاعر ملی بحساب می‌آورد. هاویتن با انتقاد از کلیسا و جامعه، خالق درام اجتماعی شد. نمایشنامه‌هایش گاهی با اوتوپی‌های رابینسونی در خدمت هومانیزم قرار گرفتند. وی گاهی خود را نابغه میدانست چون در نظرات نابغه کسی است که در صف اول، برای افشای حقیقت به مبارزه پردازد. او با نوگرایی در تئاتر آلمان آنرا وارد دوره مدرنیته نمود و غیر از دفاع از صلح و دموکراسی در پایان عمر به معرفی ارزشهای ملی جامعه اش پرداخت، گرچه وی در پایان عمر آثاری رمانتیک و غیر رئالیستی آفرید. او می‌گفت که نه شورشی و نه مبلغ یک ایدئولوژی، بلکه خالق هومانیزم در نمایشنامه نویسی است، با این حال او در پایان عمر بجای موضوعات کارگری و مبارزه طبقاتی سراغ مسائل دینی و اسطوره‌ای و بجای آثار خلقی، سراغ ادبیات رمانتیک و سنبلیک رفت. وی با تکیه بر: گوته، آشیلوس، و اوریپوس، لباس کلاسیک و سنتی پوشید، و درسالهای آخر می‌گفت که نجات بشر در همکاری است و نه در مخالفت. به این دلیل خوانندگان آلمانی او هنوز در انتظار یک قضاوت ادبی و تاریخی درباره رد و یا تایید نظرات وی می‌باشند.

70مین سالروز تولد هاویتن مصادف شد با 100مین سالگرد مرگ گوته. او حتی چهره و قیافه‌ای چون گوته داشت. وی از خانواده‌ای ساده و کارگری برخاسته بود و تحصیلات دانشگاهی نداشت گرچه در کلاسهای درس هنر و تاریخ شرکت نمود. پدر وی دارای یک مسافرخانه بود و او خود مدتی کارگر کشاورزی بود. ازدواج وی با یک دختر ثروتمند باعث شد که او بتواند به فعالیتهای ادبی اش پردازد. بعدها وی به سبب موفقیت ادبی، او داری کلفت، آشپز و درشکه‌چی گردید. وی درسالهای نوجوانی با محافل اوتوپستی و آرمانخواه تماس گرفته بود.

هاویتن غیر از نمایشنامه، خالق رمان، ناول، مقاله، شعر و داستان نیز بود. او همچون لردایرون از انقلاب ادبی می‌گفت و خود را شاگرد شکسپیر، هلدلین، ایسن، گوته، و تولستوی میدانست. کارل سوکرمایر، نویسنده آلمانی، مینویسد که او بزرگترین چهره ادبی قرن 19 آلمان بود. وی پایه‌گذار نمایشنامه‌های مدرن و اجتماعی آلمان است و می‌گفت حتی هنر و ادبیات کلاسیک نباید فقط خاص ثروتمندان باشند.

از جمله آثار بیشمار هاویتن: 50 نمایشنامه، 20 رمان، دهها کتاب شعر و داستان هستند. آثار او بخشی از هنر مدرن در ادبیات می‌باشند. مجموعه آثار 11 جلدی وی بین سالهای 1962 - 1973 منتشر شدند. از جمله مشهورترین کتاب‌های او: پیش از طلوع آفتاب، کارگران ریسندگی، ماجرای زندگی ام، موشهای صحرایی، مامور راه آهن، ناخدای کشتی، ناقوس غرق شده، خروس سرخ، بهار یونانی، مرگ اقامنون، کمان اودیسه، کتاب اشتیاق‌ها، جزیره مادران کبیر، پوست بیدستر سگ آبی، و اعترافات یک هومانیزست جوان، می‌باشند.

۱۰۲. شاعر قرتی، ولی معترض!

Allen Ginsberg (1926-1997)

آلن گینزبرگ، شاعر آمریکایی، یهودی تبار و همجنسگرا بود که تا مرز اعتیاد نیز پیش رفت. پدرش، شاعر ویک معلم مهاجر روس و مادرش یک زن فعال سیاسی دوره خود بودند. او یکی از نمایندگان ادبی نسل جوان معترض، معروف به نسل بیت یا داغان، آمریکای بعد از جنگ جهانی اخیر است. شعرهای او را بعدها هیپی‌ها و بیتل‌ها که با جامعه و فرهنگ آمریکایی حاکم، سرناسازگاری داشتند، در جلسات ادبی و سفرهای آواره‌گی خود زمزمه می‌کردند.

گینزبرگ بعد از اخراج از دانشگاه در جوانی، سخنگوی جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا گردید. او نه تنها نماینده نسل جوان بیت، بلکه مشهورترین شاعر دهه 60 و 70 آمریکا شد. اشعارش؛ غیر از وایتمن، مایاکوفسکی و یوچنکو را بیاد دوستداران شعر می‌اندازند. او غیر از وایتمن، ویلیامز و نیچه، در جوانی زیر تاثیر سمبولیست‌ها و درپیری تحت تاثیر سوررئالیست‌های فرانسوی قرار گرفت. جنگ سرد، شکست در جنگ ویتنام و کره، در دهه 50 و 60 سبب اعتراض جوانان و اقلیت‌های قومی و فرهنگی آمریکا شد. از جمله دیگر موضوعات مورد انتقاد اشعار او، جنگ ویتنام، سازمان سیا، نیکسون و پنتاگون بودند. اشعار آنا ریشیستی اوضدسبک شعر سنتی و حاکم بودند و از سودجویی و افکار و رفتار ضد انسانی بعضی از افشار آمریکایی انتقاد می‌کنند.

گینزبرگ و نسل بیت، آنزمان علیه فرهنگ بازاری و سود طلبی طبقه متوسط قد علم کردند. نسل بیت شامل گروهی از نویسندگان جوان بود که احساس طرد بودن در جامعه میکرد و میکوشید با خلق ادبیات تازه و شعر، مبارزه با فرهنگ آنرا به پیش ببرد. گینزبرگ خطاب به جوانان اهل قلم توصیه میکرد که؛ باید نفس عمیقی کشید و تا آنجایی که ممکن است بدون توقف دوید.

نسل بیت آنزمان، خلاف ایدئولوژی و دکترین دوره جنگ سرد، خواهان دوستی و نزدیک شدن آمریکا به آسیا بود. برای جوانان آندوره، ادبیات وسیله‌ای شد جهت ابراز عکس العمل رابطه بین فرد و جامعه.

به نظر گینزبرگ، ناگهانی و غیرمنتظره بودن شعر مهمتر از استادی و تخصص در شعر است. او و نسل بیت مبلغ شعرشفاهی-نمایشی بودند که شاعران مسافر در جلسات شعرخوانی جوانان به اجرا در می آوردند. شاعران نسل بیت، حلقه ارتباط بین ادبیات ژنده پوشان پانک و شعرای جنبش موج نو نیز گردیدند. امروزه بعد از افتادن آب از آسیابها، بورژوازی فرهنگی خود را علاقمند به گینزبرگ معرفی میکند و سعی میکند از او یک شاعر شوخ طبع وطنی بسازد که جامعه رایبه خنده می اندازد یا بقول خودش، خرس رقاص سیرکی که بی خطر، نوستالژی را نعره می کشد. گرچه امروزه گینزبرگ در بعضی از محافل، چهره پیر فراموش شده ای شده، ولی شعرش به زندگی بشاش خود ادامه میدهد.

آلن گینزبرگ در سال 1926 دنیا آمد و در سال 1997 درگذشت. او به دلیل ناراحتی روحی در جوانی مدتی در تیمارستان بستری شد و بعد از ترک آنجا به شغل های موقتی مانند ظرفشویی، روزنامه فروشی و غیره پرداخت. او نه تنها با کمک ادبیات یکی از منتقدین اجتماعی، بلکه شخصیتی فرهنگی در آمریکا نیز بشمار میرفت. فعالیت های سیاسی اجتماعی او دارای تمایلات سوسیالیستی بودند. گینزبرگ پایه گذار مدرسه ای شبه بودیستی گردید که خود در آن درس میداد و در آنجا مشوق شعر آوانگارد شاعران جوان شد. از جمله اشعار معروف گینزبرگ: زاری- آمریکا- قدیس- در جستجوی یاجی- و سوپرمارکتی در کالیفرنیا- هستند. او با سرودن شعر بلند "زاری" در سال 1955 به ادبیات بعد از جنگ سبک وجهت تازه ای داد. سانسور و مخالفت سنت گرایان علیه آن شعر باعث معروفیت بیشتر آن گردید. اشعاری مانند: آمریکا و زاری نه تنها اشعاری پیرامون حال وصال خصوصی و فردی او، بلکه آثاری اجتماعی و عمومی میباشند. گینزبرگ در رابطه با مرگ مادرش در تیمارستان در سال 1961، شعر "قدیس" را سرود. آن شعر سوگواره و مرثیه ای است در غم فقدان مادر. در جستجوی ناجی، حاوی نامه های اوبا ویلیام بورکس، رمان نویس مدرن است. بعضی از منتقدین رسمی، کتاب شعر زاری او را انقلاب کوتاه فکری نام گذاشتند.

گینزبرگ همچون سایر شاعران نسل داغان بیت، تحت تاثیر فرهنگ وادیان بودیستی آسیای شرقی بود. عناصر عرفانی: بودیستی، یهودی و مسیحی نیز در اشعارش محسوس میباشند. به نظر روانشناسان او به دلیل تاثیر استتیک و نظرات مذهبی-سیاسی پیشینیان روس و یهودی خود، موضعی اعتراض آمیز و شورشی نسبت به فرهنگ حاکم آمریکایی گرفت.

گینزبرگ همچون وایتمن خواهان سیاست خارجی و جهانی و بشر دوستانه آمریکا شد. او به دنبال روی از وایتمن میگفت، واژه نام جدید آمریکا باید تداعی کننده مفهوم آزادی و عرفان و انسان دوستی برای سایرین شود. روزتال، یکی از منتقدین او مینویسد که صدای شهوانی شاعران ژینگولویی چون او باعث بی فرهنگی جامعه آمریکا گردیده، شاعرانی که با کمک شوک های اجتماعی نوشته های خود، سعی میکنند ضعف های ادبی شعرشان را بپوشانند.

۱۰۳. اگر تو گوئتر گراس باشی . نصرت شاد

اگر تو گوئتر گراس بودی، جایزه نوبل ادبیات را چهل سال بعد از انتشار کتاب: طبل حلبی، ات به تو میدادند. عباس معروفی، بعد از شلاق خوردن و تقاضای پناهندگی در غرب، نامه سرگشاده مینوشت و از تو دادخواهی میکرد، در سال 1927 در بندر آزاد دانسینگ، میان لهستان و آلمان، در کنار دریای شمال، دنیا می آمدی، پدرت دکانداری آلمانی و مادرت لهستانی، از ایل کاشوبی می بود. در 15 سالگی به سازمان جوانان هیتلری می پیوستی، در 17 سالگی سوار تانک های آلمان فاشیست میشدی و در پایان جنگ به زندان آمریکایی ها می افتادی، و خانواده جنگ زده ات مجبور فرار به غرب آلمان میشد. و در طول جنگ شاهد جنازه جوانان فراری 16-17-18 ساله میشدی که نازیها برای زهرچشم گرفتن از دیگران به درختان آویزان کرده بودند که روی سینه آنها نوشته شده بود: من یک ترسو بودم- یا من یک نامرد بودم. و بندر دانسینگ برای تو مثل شهر دبلین برای جویس یا شهر پراگ برای کافکا، همچون شهر نینوا در عهد قدیم، مورد غضب خدایان خشمگین قرار میگرفت. اگر تو گوئتر گراس باشی، داستان نویسی را از آلفرد دوبلین- برشت- توماس مان- کامو- و سارتر می آموختی. و چون هاینریش بل، برج عاج نشین نمی شدی و در مسایل سیاسی کنشورت دخالت میکردی. و بعد از آزادی از زندان آمریکایی ها به افشای فاشیسم می پرداختی، از ادبیات، انتظار موضع گیری اخلاقی در برابر دیکتاتوری داشتی، همچون توماس مان، توانایی کشف آخرین هزار توی زبان را بعهد می گرفتی، با کمک برشت و گ. بن، ادبیات مدرن کنشورت را بسوی ادبیات جهان هدایت میکردی و به قول خانم نادینه گادیمیر، برنده جایزه نوبل، آثار نه تنها ضد فاشیسم، بلکه ضد آپارتاید نیز به حساب می آمدند.

اگر تو گوئتر گراس هستی. آثار در باره فریانیان جنگ و فاشیسم، جنگ زده گان، آوارگان و تجربه های خشن جنگ می بود. به فاشیسم و راستگرایی نژادی می پرداختی. و کمیته توزیع جایزه نوبل در باره ات اعلان میکرد که تو از آخرین مبارزان عصر روشنگری هستی، زمانی که در آن عقل و خرد و منطق خسته شده بودند و، از آغاز اعلان میکردی که نویسندگی ات دلایل اخلاقی و سیاسی دارد. و آرمان خواهی و افسردگی شخصی را دو انگیزه مهم برای نویسنده میدانستی، و میگفتی که نویسندگی اهمیتی اجتماعی دارد، و هرچه محیط اطراف، سنتی تر و ارتجاعی تر، تحریکات ادبی ضرورتی تر. و هنرمند باید همچون کودک پر رویی، هرازگاهی زبانش را به قدرتمندان و زورگويان نشان دهد، و ترسی از مطرح کردن تابوها نداشته و میگفتی که نویسنده، مجموعه شخصیت های آتش است. و در جواب بیوگرافی نویسان میگفتی که زندگینامه نویسی و یا خاطره نویسی، وقتی مفید است که در بستر زمان

و روابط اجتماعی مطرح شوند. و، میگفتی که باروی کارآمدن دیکتاتوری، تمام ایده آله‌ها، از جمله : خدا- عقل-تاریخ- و اخلاق نابود شدند . و اگر بازجو سؤال میکرد که آیا کافر هستی، لبخند زنان جواب میدادی : بنام خدا و به نام خلق قهرمان ، آری ! .

اگر تو گراس می بودی، برای آشنایی بیشتر با فقروبیچارگی ، مدتی در کلکته زندگی میکردی. ولی با دیدن موش و گرزهای صحرایی در خیابان و عبادتگاهها، فرار را برقرار ترجیح میدادی تا طاعون نگیری . و از منتقدین ادبی آثار تقاضای تلاق میکردی، بدون اینکه نیازی به دلیل و اثبات جرم داشته باشی، چون یقین داری که رابطه اجباری آینده ای ندارد. و میگفتی منتقد ادبی باید به کتاب برخورد ادبی و استتیک کند و نه اینکه به زندگی خصوصی یا سیاسی نویسنده بپردازد. و خدایان راسپاس میکردی که گاهی خوانندگان از منتقدین باهوش تر وبا سلیقه تر اند و آنها را جدي نمیگیرند. و آرزو میکردی که منتقد باید مانند نویسنده هر ازگاهی ریسک کند، خود را به سؤال بکشانند، مواضع تسخیرشده را ترك نماید و در جستجوی سنگرهای جدید و تازه تری باشد، و میگفتی که نویسنده موظف نیست که آرزوهای ادبی منتقد را برآورده نماید.

اگر تو گراس هستی، درباره حقوق زنان در مصاحبه ها و رمان ؛ سفره ماهی؛ ادعا میکردی که با صنعتی شدن غرب، زنان آخرین سنگر قدرت را از دست دادند، چون در طول قرون وسطا آنها حداقل کلید خانه و انبار و طویله را در اختیار داشتند، و در شعری می سرودی که : بچه های رنگ پریده کورتاژ شده، / در شیشه های تمیز مربایی آزمایشگاهها، / ساده ، تنگ و خواب آلود نشسته، / در غم بیمه بازنشستگی والدین خود، / هستند.

اگر تو گراس بودی، ادعا میکردی که نویسنده نیاز به توتون-دفتر یا داشت- و يك كيسه عدس زودپز، برای تهیه غذا دارد. یا اینکه نیازهای انسان را ؛ اخلاق 0- غذا، شامل چای و شکر - و تولید مثل میدانستی و برای آفرینش ادبی، بازگشت به حافظه دوره آرشایی را آرزو میکردی که فضای واژهها هنوز از طریق رسانه های فنی و روشنگری ژورنالیستی و ساده گرایی علمی، نابود نشده بودند و آخرین : اعتقادات- خرافات- و اسطورهها بدنام نگردیده بودند. و تو عارفی خدانشناس میشدی و منتقدین در آثار دوران جوانی ات، ریشه های : باروک-دادا-آیزورد، فوتوریسم و سوررئالیسم را کشف میکردند. و حزب کمونیست کشورت در بروشوری مینوشت که، تو از جناح راست سوسیال دموکراسی غرب، با تمایلات ضد کمونیستی هستی ، یا به زبان قدیمی يك روزیونیست واقعی، یافزند خلف کائوتسکی مرتد !.

اگر تو گراس می بودی، رمانهایی مانند: طبل حلیی- سالهای سگی- سفره ماهی- گربه و موش- دشتی وسیع- و قرن من- را می نوشتی و برای سوسیال دموکراسی کشورت، طبل حلیی را به صدا در می آوردی و کتابهایت به بیش از 40 زبان خارجی ترجمه میشدند و آنها را در کشورهای فقیر آمریکای جنوبی ترجمه می کردند . و گروهی از منتقدین از سبک ادبی باروک آثار تعریف میکردند و قهرمانان رمانهایت برخلاف دوره ایده آلیسم کشورت ویا رئالیسم سوسیالیستی همسایه سابق شمالی ات، ضد قهرمان بودند. و فقط در طول یکسال بیش از 10000 مقاله در باره کتاب اخیرت، یعنی ؛ دشتی وسیع ؛ در مطبوعات کشورت منتشر میشدند . ولی افسوس یا خوشبختانه، تو گراس نیستی. چون او شاعر ، نمایشنامه نویس، نقاش ،رقاص، آشپز، گیتاریست و مجسمه ساز نیز هست.

۱۰۴- جایزه نوبل برای دختر جزیره .

ادبیات ؛ عشق مادری و شوق ولایت . Grazia Deledda (1871-1936)

خانم " گراسیا دله دا " شاعرونویسنده ایتالیایی، اهل جزیره ساردین، برنده جایزه ادبی نوبل در سال 1926 بود. او آنزمان بعد از خانم "سلمه لاگرف" دومین زنی بود که بدیافت این جایزه در غرب نائل آمد. ولایت او یعنی جزیره ساردین با مردم پرشور و طبیعت خشن اش موضوع غالب آثار او است. خانم دله دا ، نویسنده ای خودآموز بود و فقط تا سن 11 سالگی به مدرسه رفته بود. او از دوران نوجوانی به مطالعه آثار ادبی مشاهیر جهان از جمله: هوگو، فلوبر، داستایوسکی، گوگول، تولستوی، دانون زیو، و فوگازارو، پرداخته بود. کمیته نوبل دلیل اعطای این جایزه به وی را؛ تاکید او روی نیروی اسطوره ای در آثار و ترکیب رئالیسم وایده آلیسم در ادبیات، اعلان نمود. وی یکسال پیش از بدیافت جایزه نوبل به بیماری سرطان مبتلا شده بود.

در آثار او غیر از موضوع عشق مادری، عشق به ولایت، جای خاصی دارند. علاقه به انسانهای ساده معمولی و شور و شوق توصیف مناظر طبیعی، بخش دیگری از موضوعات آثار او هستند. قهرمانان آثارش: زنان، راهزنان، خدمتکاران، اربابان، چوپانان، و دهقانان جزیره ساردین در ایتالیا هستند. در رمانها و ناولها ی او به طرح زندگی مردم و طبیعت وحشی و بکر جزیره ساردین پرداخته میشود. او با زبانی دراماتیک به خونگر می و شور و شوق ساکنان آن جزیره اشاره میکند. وی از طریق تحقیقات و مطالعات انسانشناسانه آداب و رسوم و فرهنگ مردم و نفوذ عناصر فرهنگی خارجی را به خواننده معرفی میکند.

وی در کتاب " آداب و رسوم مردمی " به گردآوری فرهنگ فولکلوریک مردم جزیره ساردین از جمله: ترانه ها، قصه ها، نوحه ها، زاری و ماتم ها، افسانه ها، اشعار و ضرب المثل های ساکنان آنجا میپردازد و نشان میدهد که فرهنگ ایتالیایی در کشور مادر نتوانسته همه جانبه در آنجا نفوذ کند و از طرف دیگر سنت و آداب و رسوم آرشایی (آرکائیک) ساکنان آن جزیره مانع شکوفایی و ترقی مردم میگردد. او با عشقی گرم و نگاهی عمیق به مسائل عمومی انسانهای آنجا اشاره میکند.

گراسیا اله دا، در سال 1871 روی جزیره ساردین در ایتالیا بدنیا آمد و در سال 1936 در شهر رم درگذشت. او از یک خانواده مرفه زمیندار برخاسته بود و از سال 1900 به سبب ازدواج با یک کارمند عالی‌رتبه اداره مالیات، ساکن شهر رم شده بود. وی چون از دوران کودکی اهل مطالعه بود، در سن 15 سالگی نخستین داستان خود را در مطبوعات منتشر نمود، گرچه خانواده وی با شغل و فعالیت نویسندگی او مخالف بودند. وی بعدها به مطالعه ادبیات جهان از جمله ادبیات مدرن روس و ادبیات رمانتیک ایتالیا پرداخت. وی بعضی از آثار خود را در جوانی با نام مستعار "ایلیا اسمائیل" منتشر نموده بود. آثار بیشمار او شامل: رمان، داستان، ناول، و شعر هستند؛ از آنجمله: ستاره شرق، مادر، فرار به مصر، بوتیه پیچک، راز و رمز، نی‌ها در یاد، داستانهای جزیره ساردین، الیاس پورتولو، ماریانه سرکا، تنهایی و بیماری ام و کلیسا، آتش در باغ زیتون، آداب و فرهنگ جزیره ساردین، و خون ساردینی، هستند. بین سالهای 1900 تا 1920 خلاق ترین مرحله کار نویسندگی او بود. گرچه او غالباً در نزدیکی مکتب ناتورالیسم ایتالیایی (واقع‌گرایی بدون آرایش) می‌نوشت، آثار او را نمیتوان وابسته به یک مکتب ادبی خاص نمود. او در سالهای اواخر عمر به روابط زندگی ایتالیایی‌ها پرداخت. رمانهای او معمولاً آثاری سرنوشتی هستند و قهرمانان داستان، زنانی هستند که با مسائل مرزی مانند: عقیده، عشق، ناموس، و پیشداوریهای اجتماعی، در حال جدل هستند.

مکتب واقع‌گرایی تلخ و بدون تعارف او تحت تاثیر نویسنده ایتالیایی "ورگا" بود. او بجای واقعیت‌های جغرافیایی معمولاً به واقعیت‌های خیالی وادی می‌پرداخت و داستانهایش خارج از یک فضای تاریخی معمولاً در فضایی اسطوره‌ای با سبکی تراژدیک مطرح میشوند. در آثاری که او در مکتب پایان دوره رمانتیک نوشته، میتوان عناصر ایده‌آلیستی و عناصر پوزیویتیستی را مشاهده نمود. وی سرانجام در پایان به انتقاد از دوره رمانتیک و مکتب ناتورالیسم ایتالیایی پرداخت. سبک روایتی ناتورالیستی او حاوی علائم، نشانه‌ها و اشارات روانشناسانه است. او در آثارش به عقاید مردم جزیره ساردین اشاره میکند که با طبیعت، طبیعت خدایی، خرافات، و روح جهانی، مخلوط شده‌اند.

خانم الدا در کتابهایش با دیدی اخلاقی و مسیحی به تابوهای اجتماعی مینگرد و گرچه قهرمانانش از مرزهای تابوهای دینی و اجتماعی پافرازمی‌گذارند ولی غالباً با مخالفت سیستم ارزشی مسیحی روبرو میشوند. گروهی از قهرمانان آثارش می‌کوشند تا پافرازمی‌گذارند از مرز تابوها مانند: گناه، مرگ، قتل، و روابط نامشروع، بگذارند. او اشاره میکند که در جامعه مردسالاری که هر فاصله‌ای از سنت‌های خانوادگی، گناه بحساب می‌آید، شور و شوق و عشق و شادی جایی ندارند. عشق گناهکارانه قهرمانان با مخالفت مرزبندی جامعه و کلیسا روبرو میشود که موجب طرد و ایزوله شدن آنان میشود. وی با دیدی مذهبی-مسیحی نیز به عشق مادری مینگرد. او زمین و طبیعت را منبع زندگی میدانند و در نظر او زمین جایی است که انسان نیروی زندگی‌اش را از آن میگیرد.

سالها قشر روشنفکر جزیره ساردین از خانم الدا انتقاد میکرد که او آگاهی لازم تاریخی-انتقادی برای طرح مسائل انسانها را نداشت، چون نویسنده [ساردینی]‌ها را وحشی، دهانی، و خرافاتی نشان میدهد. الدا معمولاً تضادهای اجتماعی-اقتصادی را به تضادهای اخلاقی تبدیل میکرد و جایی برای شکایات اجتماعی باقی نمی‌گذاشت. هنر ادبی نویسنده معمولاً به مذهبی بودن ختم میشود و در مقابل گناهان فردی، جزا و مکافات دینی پیشنهاد میگردد. نقد ادبی، امروزه برای آثار گراسیا اله دا، تفاهم بیشتری دارد و از او بخاطر جمع‌آوری و حفظ فرهنگ شفاهی، عامیانه و کهن مردم، قدردانی میکند. مورخین ادبی نیز او را امروزه یکی از مهمترین زنان داستان‌سرا در نوبل و رمان نویسی میدانند.

۱۰۵. ما شاعری را نکشتیم.

برای رفع خستگی دمی روی صندلی پارک جزیره موزهها نشسته بودم که پیرزن خوش سیرت روسی کنارم نشست و به بهانه آلوده بودن صندلیها از طریق کبوترهای چاهی، سرخرف را باز کرد. ولی بعد از لحظه‌ای گفت که شوهرش بهتر زبان میداند و تا دقایقی دیگر او هم سرمیرسد. در همین حین و بین پیرمرد مهربان سپیدمویی باریش بلند بسوی مآمد و خوشحال بود که سرانجام در یک شهر غریب همصحبتي پیدا نموده‌اند. من هم بادیدن او به شوخی گفتم که چهره شما آدم را بیاد عکس داستایوسکی و تولستوی می‌اندازد. خلاصه مسیر حرف قبلی ما از مهندسی آبیاری و هیدرولیک و سدسازی در دره‌های قفقاز، به ادبیات کشید. و او خوشحال شد که من نام چند نویسنده روس را میدانم. و در میان سخنانش گفت که اگر شما گریبایدوف، نویسنده ما را حدود 170 سال پیش لینچ نمیکردید و نمیکشتید، او چهره‌ای جهانی مانند چخوف و لرماتوف میشد. من هم غریزی و ناخودآگاه بیاد بازماندهای درس تاریخ دبیرستان افتادم و گفتم، تقصیر انگلیسها بود، احتمالاً آنها مردم را تحریک کردند. خلاصه میدانم به حق یا ناحق، او این ادعای مرا تأیید کرد و آفرینی تعارف آمیز گفت. من هم از آنروز از خود می‌پرسم آیا واقعاً گریبایدوف نویسنده هم بود؟.

آلکساندر گریبایدوف، منشی سفارت و نماینده نویسنده روس، 34 ساله بود که در تهران مخوف بقتل رسید. در کتب تاریخ ادبیات روس آمده که، در روز 30 ژانویه سال 1829 مردم به خشم آمده از قرارداد تحمیلی صلح روسیه تزاری، به سفارت آن کشور هجوم برده و نه تنها کارکنان و سفیر، بلکه همه مسیحیان و ارامنه‌ای را که بدلیل اغتشاشات و آوارگی سالها جنگ در آنجا پناه جسته بودند، بقتل رساندند.

گریبایدوف درمزاکرات صلح سالهای 1826 تا 1828 بین ایران شکست خورده و روسیه پیروز شده، فعالانه به نفع کشورش شرکت کرده بود. گرچه اواز نظر فکری هوادار جنبش انقلابی دکابریستها بود و در شورشهای بلاد و ایالات قفقاز، مدتی دستگیر، ولی بعثت واسطه گری خانواده بانفوذ و اشرافی اش، قبل از محاکمه از زندان آزاد شده بود. قبل از اینکه دولت تزاری او را به عنوان منشی سفارت به تهران بفرستد، گریبایدوف از نقشه تبعید احترام آمیز خود به لانه زنبوران، برای دوستان و آشنایان تعریف کرده بود

. مشهورترین اثر ادبی او نمایشنامه (رنجهای روشنفکری) نام دارد، ولی در بعضی از زبانها، اثر فوق با عنوان (عقل موجب رنج میشود) ترجمه گردیده .

گریبایدوف در سال 1795 بدینا آمد. او 22 ساله بود که به علت تحصیلاتش آلمان به اسخدا م وزارت خارجه درآمد. او چون پوشکین هوادار جنبش روشنگری اروپا و جنبش انقلابی دکابریستها روسیه بود. مشهورترین نمایشنامه او را زیر تاثیر نمایشنامه نویسی مولیر میدانند. نمایشنامه تراژدی-کمدی او بعدها راه را برای شکوفایی آثار گوگول هموار نمود. گریبایدوف رامتیوان از پایه گذاران نمایشنامه نویسی واقعگرایی روسیه دانست. آثار او آینه مسیر عبور ادبیات کلاسیک به ادبیات رمانتیک روسیه نیز است. بعضی از قهرمانان آثار گریبایدوف بین فرهنگ کهن آرکائیک و احساسات رمانتیک مدرن در نوسان هستند. او غیر از اشعار و مقالات، سفرنامه ای هم درباره ایالات قفقاز و بعضی از نواحی ایران از خود بیادگار گذاشت. کلمات قصار و ضرب المثل های آثار گریبایدوف حتا امروزه در کنار گلچین جملات پوشکین و گوگول بین مردم نقل و نبات جلسات هستند. تنها نمایشنامه اوسالها اجازه چاپ و اجرانیافت و اولین بار بعد از 30 سال بشکل سانسور نشده در روسیه آلمان منتشر شد.

نمایشنامه رنجهای روشنفکری، نمایشنامه ای است طنزآمیز، انتقادی-اجتماعی. منتقدین ادبی، نمایشنامه فوق را آینه انعکاس جنبش انقلابی دکابریستها میدانند. امروزه میتوان آنرا کاریکاتوری بزبان عامیانه از شهر مسکو، پایتخت دولت تزاری دانست. ادیبی گفته بود، چاکلی، شخصیت نمایشنامه فوق، تنها قهرمان واقعی ادبیات روس است . گروه دیگری آنرا در تاریخ ادبیات روس، شاهکاری ملی، عظیم، مدرن، سیاسی-اجتماعی، عمیق، رئالیستی، و از نظر زبانی درخشان میدانند. با دید امروزی میتوان گریبایدوف را از جمله نمایندگان اشرافزادگان تحصیلکرده انقلابی آلمان دانست. او در آثارش تنگ نظری و ارتجاع کارمندان دربار، ژنرالهای ارتش و مسکوی های سنت گرا را نشان میدهد. آثار او تصویری است از دوشقه شدن روس در صیگاه شورش اجتماعی و انقلاب. گریبایدوف به حاکمین و مسئولین دولتی اشاره میکند که بقول او فرق بین کتابفروشی و دستمال فروشی را نمیدانند. او به افسرانی میپردازد که تعداد دکمه های اونیفورم نظامی شان مهمترین دلمشغولی شان است. یا به انتقاد از فرصت طلبانی میپردازد که جلو گریه مستخدم خانه مقامات دولتی، دولا دولا راه میروند. و به میهن پرستانی اشاره میکند که حتا دود آتش و سوختگی وطن را عزیز و ارزشمند میدانند. به مملکتی اشاره میکند که بعد از پایان هرجنگی، بازار ادبیات قهرمانی اش از رونق می افتد و روستازادگان شاغل در ارتش خود را با دست خالی و دست از پادرازیتر به دهات خود برمیگرداند تا در آنجا آنها بازهم با خان و ارباب و زمیدار و کدخدا روبرو شوند. جوانانی که اغلب دست به خودکشی میزنند یا ناامید، سرخرده، فقیر دست به مهاجرت میزنند.

گریبایدوف می گفت، دشمن مردم را باید با کمک ادبیات و طنز و خنده، تنبیه نمود. او به شارلاتانهای درهم قدرت اشاره میکند که با کمال بیشمرمی به مبارزان و روشنفکران می گویند : نیازی به گوش دادن شما نیست، ولی مزاحم دروغ گفتن ما نباشید . به انسانهایی اشاره میکند که در جواب : چه نقطه ای از جهان بهتر است؟، می گویند : جایی که ما نباشیم . و یا به جامعه ای جعلی و فلاپی اشاره می نماید که در آن ؛ ساختمانها مدرن ، ولی قضاوتها و نظرات هنوز عصر هجری هستند . او به دوشیزگان درباری می پردازد که برای انتخاب همسر، یک احمق پولدار را به یک روشنفکر آس و پاس ترجیح میدهند. چاکلی، قهرمان نمایشنامه فوق از: حکومت بیگانه فرهنگ مدها ، شکایت میکند، از رونق و رواج آداب و رسوم، زبان و لباس بیگانه در جامعه ای با پیش پا افتاده ترین نیازهای ابتدایی . قهرمان نمایشنامه مذکور را میتوان آزادیخواه مبارزی دانست که به افشامودن دروغهای جافتاده قدیمی میپردازد.

۱۰۶- عشق نویسنده به شرح زندگی پولدارها

Gribojedow, Alexander (1795-1829)

هنری جیمس، نویسنده آمریکایی قرن 19 که بعدها تبعه انگلیس شد، خالق رمانهای رئالیستی و مدرن روانکاوانه است. آثار او امروزه معروف به رمانهای روانشناسانه هستند. او پایه گذار نوعی رمان مدرن در اوایل قرن بیستم در غرب شد. جیمس در بیشتر آثارش به شرح زندگی ثروتمندان، اشراف و اقشار مرفه جامعه انگلیس پرداخت. او دوستدار شکل زندگی طبقه اشراف دوره معروف به عصر ویکتوریایی، انگلیس بود و از رفت و آمد با اشراف و ثروتمندان "جهان دیده" احساس لذت میکرد. پرداختن به زندگی، ادا و اطوار اشراف، موضوع چند کتاب اوشد. موضوع دیگر رمانهایش، اختلاف فرهنگی جامعه آمریکا با انگلیس بود. او به بحران زندگی آمریکایی های غالبا جوانی میپردازد که آلمان بدلالی در اروپا زندگی

میکردند و دچار مشکلات روحی، روانی و اجتماعی می‌شدند، حوادثی که او خود طی سالها زندگی در انگلیس، تجربه کرده بود. جیمس 32 ساله بود که آمریکا را بدلیل ساده گی، توحش و ابتدایی بودن فرهنگی اش ترک نموده و به انگلیس مهاجرت کرد. پرداختن ادبی به جهان قدیم، یعنی اروپا و مقایسه آن با جهان جدید، یعنی آمریکا، یکی از زمینه های فعالیت او بود. جیمس زیر پوشش عشق و توطئه و نیرنگ درآتش، غالباً تضاد و تناقض فرهنگ آمریکایی با اروپایی را به قلم می کشاند. او خود را فلور آمریکایی نامید. به نقل از مورخین ادبیات، او از زمان خود، سالها جلوتر بود. به این دلیل هیچگاه به مشهوریت و محبوبیت لازم در انگلیس و آمریکا نرسید. تیراث کتابهایش در بازار فروش هر دو قاره به سختی به رقم 5000 رسید. امروزه اهل نظر او را در هنر رمان نویسی، نقطه اوج و پایان ادبی در قرن 19 غرب میدانند و به آثارش عنوان "کلاسیکهای مدرن" داده اند. جیمس با تکیه بر افکار روانکاوانه قهرمان داستان، تاثیر مهمی روی رمان قرن بیستم و رمان فعلی گذاشت. نام جیمس در کشورهای غربی، تداعی کننده آغاز عصر هنر رمان مدرن است. او با نقد آثار نویسندگان دیگر، تئوری رمان در قرن بیستم را پایه گذاشت.

هنری جیمس در سال 1843 در خانواده ای مرفه در آمریکا بدنیا آمد و در سال 1916، با یک پاسپورت انگلیسی درجیب!، در لندن بر اثر سکته قلبی درگذشت. پدرش نویسنده آثار فلسفی و خدانشناسی نیز بود. برادر او، یعنی ویلیام جیمس، روانشناس و فیلسوف معروف مکتب غیرطبیقاتی "پراگماتیسم" جهان سرمایه داری است. هنری جیمس در سال 1914 به ادعای خودش، بدلیل اعتراض به اعلان بی طرفی کردن آمریکا در جنگ جهانی اول، و تنها گذاشتن اروپاییها در جنگی غیرعادلانه و وحشیانه، بعد از سالها اقامت در انگلیس، تبعه آنجا شد. او اولین نویسنده حرفه ای نامیدند، چون جیمس کوشید تا بدون اوجا و تعارفهای اخلاقی و اصلاحگرایانه، از راه قلم زندگی کند. غیر از آن، او فعالیت نویسندگی خود را بسیار جدی گرفت و آنرا مهمترین هدف زندگی اش نامید.

جیمس در کتاب "یادداشتهای روزانه یک نویسنده" به شکل مفصلی به موضوعات، مسایل و پرسشهای نظری ادبیات، مخصوصاً رمان نویسی پرداخت. او امروزه غیر از ادبیات مدرن، در فرهنگ پسامدرن نیز مورد توجه و بررسی گروهی از محققین قرار گرفته است. جیمس خود را یک رئالیست روانکاو میدانست، درحالیکه او رئالیسم سنتی پیشین در غرب را، واقعگرایی سطحی نگر در ادبیات بحساب می آورد. او میخواست بجای مطرح کردن رفتار افراد و دادن سند و مدرک و احکام در رمان، به شرح و توصیف احساسات قهرمان داستان بپردازد. بعدها سبک کار او میزان و معیاری برای رمان نویسان نسل آینده گردید. دقت و ریزینی در شرح و توصیف روان خیالپردازانه قهرمان رمان، از جمله اهدافی شدند که هیچگاه نویسندگان آینده به اوج آن نایل نیامدند. جیمس میگفت در رمان نو، نویسنده باید به جهان رمز و راز و ناخودآگاه روان انسانی سفر کند و بجای اعمال، کردار و رفتار قهرمان داستان، به توصیف تغییر و تحول شخصیت وی در طول رمان بپردازد. بدین سبب خواننده بجای رفتار و عمل قهرمان داستان، شاهد شرح تصاویری از حوادث و امکانات در خیال و افکار وی میشود. از جمله ادعاهای نظری جیمس این بود که همچون اسکار وایلد میگفت که هنر موجب خلاقیت زندگی واقعی میشود و فرد در یک فرم اجتماعی، هویت و شکل انسانی بخود میگیرد. و هنری، خالق زندگی است که شرکت انسان در جریان زندگی را به نمایش بگذارد. معمولاً هر اقدام و رابطه انسانی در اجتماع، کوششی است تا او روی دیگران تاثیر گذاشته، یا آنها را به زیر سلطه و قدرت خود درآورد و یا اینکه افکار و روان سایرین را در راه اهداف خود دستکاری نماید. جیمس در شماری از آثارش فرهنگ و جامعه آمریکا را، معصوم، بیگناه، ولی ملال آور و فرهنگ و جوامع اروپایی را فاسد، حيله گر و زوال پذیر، ولی جالب و هیجان انگیز معرفی نمود. قهرمان کتابهایش، گاهی انسانهای ساده، روستایی و بی تقصیر آمریکایی هستند که در اروپا زندگی میکنند و سرانجام فاسد، درنده، فردگرا، منفعت طلب و خشن میشوند. او تاثیر رابطه بین دو فرهنگ آمریکایی و انگلیسی را تراژدی گونه میدید که معصومیت و پاکی انسانی را در جنگل جامعه تجاری و غیر اخلاقی به فساد میکشند. جیمس، آنزمان به مطرح نمودن سرنوشت آمریکایی های جوان، ساده لوح و بی تقصیری میپردازد که بعد از جذب در فرهنگ اروپایی، دچار سرخورده گی و از خود بیگانگی میشوند. آثار او چون مشخصات تمام سبکهای انواع رمان اجتماعی را شامل بودند، زمینه ای گردیدند برای استفاده کارهای نویسندگان مدرنی مانند ویرجینیا وولف و جیمز جویس. در آثار پایانی جیمس، او در مخالفت با عصر رئالیسم که هنر و ادبیات باید نقش رهبری در تربیت جامعه ای متمدن و انسانی را بعهده بگیرند، دلایلی بدینانه و ناامیدانه مطرح نمود.

طیف گوناگون مخالفین جیمس، هر کدام دلایل خاص خود را مطرح میکرد. منتقدی نوشت که جیمس یک رمان را در لباسهای گوناگون به بازار عرضه میکند و روزولت، رئیس جمهور، در مورد وی نوشت که او یک انسان متظاهر حقیری است که زاری کنان ادای بورژواها و اشراف انگلیس را در میآورد. در زمان مک کارتی، آثار او را خائنانه و غیر آمریکایی شمردند و ناسیونالیستها، جیمس را به دلیل تقلید از ادبیات جهانگستر روس و فرانسوی، یک وطن فروش نامیدند. توماس هاردی، یکی از منتقدین آنزمان نوشت که در جملات بسیار طولانی جیمس، حرفی برای گفتن نمیتوان یافت. منتقدین چپ در قرن گذشته درباره جیمس نوشتند که او از پرداختن به موضوعات و حوادث اطرافش، عمداً سرباز میزند تا سخنگوی فرمالیستی تمایلات روانشناسانه در ادبیات غیرطبیقاتی آمریکا و انگلیس شود. بزرگترین شکست جیمس، ناموفق بودن او در هنر نمایشنامه نویسی بود. جیمس سرانجام بعد از اینکه نمایشی از اسکار وایلد را دید و آنرا با آثار خود مقایسه کرد، دست از نمایشنامه نویسی کشید و مدتی بدلیل افسرده گی روحی، در تیماستانی بستری شد. آثار جیمس در زمان حیات به مشهوریت لازم نرسیدند، گرچه شاگردان و هواداران با وفا همیشه در کنار او ماندند. او بعد از مرگ، سالها در فضای ادبی و فرهنگی غرب

فراموش شد، تا اینکه سرانجام در دهه 40 قرن بیستم در محافل دانشگاهی مورد توجه قرار گرفت. منتقد شوخ طبیعی پیرامون آثار او گفته بود که نوشته های ظاهراً جالب و عجیب اش مانند لانه عنکبوتی هستند که بساده گی، يك زن كلفت تمیزکار میتواند با خردگرایی بیرحمانه خود، بایک حرکت غیرارادی، آنها را از صفحه تاریخ پاک کند. در زمان او، در زمان قرن 19، نویسندگان سنتی معمولاً نمی خواستند خواننده را با شرایط روحی و روانی قهرمان آشنا کنند. و در نیمه دوم قرن فوق، نویسندگان غالباً وابسته به اقشار مرفه، چنان به ارزشهای فرهنگ ملکه ویکتوریا در انگلیس چسبیده بودند که حاضر به تحول و مدرنیته ادبی نبودند.

جیمس، غیر از یوسف کنراد، شخصاً با فلور و تورگنیف آشنا شد. او نه تنها تحت تاثیر امیل زولا، بلکه از نظر روانکاوانی شاگرد والتر اسکات و چارلز دیکنز بود. جیمس خلاف مارك تواین، به جای رابطه و تضاد بین فساد و معصومیت انسان غربی، به تاثیر آنها روی همدیگر در شخصیت قهرمان رمان پرداخت. امروزه دلیل علاقه به جیمس در دهه 20 و 30 قرن گذشته را، نیاز کنجکاوانه به ریشه یابی مدرنیته جهانی میدانند. به نظر منتقدین، او فورستر را بیش از جویس تحت تاثیر خود درآورد. جامعه شناسان علاقه خواننده به زندگی خصوصی جیمس را مانند کنجکاوی آنان به زندگی عجیب ولی جالب ریچارد واگنر، یعنی یکی از چهره های مورد نظر جیمس، میدانند.

از جمله آثار جیمس: تصویر يك زن، دیزی میلر، سفیران، زنان شهر بستون، واچ و وارد، مرد آمریکایی، چرخش پیچ، اتوبیوگرافی، بالهای کیوتر، اروپایی ها، وارث واشنگتن اسکوار، اسناد و مدارک اسپرن، گنج های پوینتن، چند نمایشنامه، یادداشت روزانه يك نویسنده، و پیاله طلایی هستند. اثر مشهور او یعنی "دیزی میلر" تنها کتابی است که خوانندگان زیادی یافت. موضوع رمان "زنان بستونی" پیرامون شرایط زنان آمریکایی بود. تصویر يك زن، را گروهی از منتقدین، مرحله پایانی ادبیات کلاسیک رئالیستی آمریکا در دهه 80 قرن 19 میدانند. موضوع این رمان جهانی، يك کوشش و آزمایش تربیتی پیرامون دختری جوان و آمریکایی است که باید در اروپا با نرمها و فرمهای اجتماعی، برای پذیرش در جامعه غیر خودی، آشنا گردد.

Henry James (1843-1916)

۱۰۷. خودکشی مادر- و ضعف زبان شرح !

محاکمه زبان در يك تربیون ادبی .
در برج عاج ؛ دلخور از اوضاع جهان .
ادبیات - بازی زبان یا شرح واقعیت ؟
پیتر- هندکه

(Peter Handke 1942 - ?) !

یکسال بعد از خودکشی مادر، هندکه ، نویسنده شلوغکار! اتریشی، در کتاب (بیچاره های بدون آرزو)، مدعی شد که وسیله زبان، برای بیان درد و رنجهایش ناتوان است. او در 24 سالگی بایک جنجال ادبی دیگر آغاز کرده بود و در سال 1966 در يك گردهمایی گروه ادبی 47 خطاب به شنوندگان گفته بود که او در ادبیات، ساکن يك برج عاج است ! و کسانی که قصد اجتماعی-سیاسی نمودن ادبیات را دارند، بهتر است که سراغ احزاب و سازمانها بروند و نه دراستیک ادبیات، جا خوش کنند. جنجال رسانه ای سوم آقای هندکه ، باحمله پیمان ناتو به یوگسلاوی سابق آغاز شد که او به دفاع از صربستان پرداخت و خواهان محاکمه آمریکا و نیروهای مهاجم ناتو گردید. هندکه مینویسد که نه جامعه و یا يك سیستم سیاسی، بلکه غالبین زبان مقصر بیچاره گی بشر است. او میکوشد درآثارش به آزمایش امکانات زبان در ادبیات بپردازد. تضاد حرفها و ادعاهای او گاهی چنان شدید بود که خود از اجرای بعضی از نمایشنامه هایش جلوگیری نمود. او از مادری میگوید که گرچه احساس خوشبختی نمیکند ولی چنان درگیر موضوعات روزمره و غیر مهم شده، که کوشش برای رفع آرزوهایش را فراموش نموده بود.

آثار او غالبین خصوصیات انتقاد از زبان را دارند . او میخواهد باکمک زبان، خود و جهانیش را دوباره درمان کند ، و میگوید که جهانی خارج از واژهها وجود ندارد بلکه آن، مخفی در درون کلمات بکاربرده ما است و تنها زبان باکمک واژه و خط، ورود مابه درون واقعیات و هستی راممکن میسازد. او امیدوار است که باکمک زبان و نوشته، بتواند از بن بست و شرایط بحران شخصی و اجتماعی خارج گردد. برای او زبان يك وسیله فریب، دستکاری، و زورگویی است که در زمان نیاز، بشکل ماسکی برای پوشش رفتار انسانی از آن سوء استفاده میگردد. در مورد شرح داستان زندگی و مرگ مادرش، میگوید که نخستین بار زبان نه تنها مزاحم و وسیله شکنجه برای او، بلکه دارویی برای جبران شوک وارده، گردید.

وی پیرامون بدبینی نسبت به زبان میگوید که انسان معمولن با نخستین جمله خود، به تله مخاطب می افتد و در جملات اکثرین، زورگویی آقای و اربابی موجب شکنجه زبانی فرد میشوند - و زبان عامیانه روزمره باعث شد که انسان خود را در شرایط جنون و هرج و مرج عمومی، احساس کند. انتقاد او از زبان و جامعه را، زیرتاثیر محفل ادبی شهر وین بحساب می آورند. وی میگفت که او موضوعی برای نوشتن ندارد، غیر از شرح حال و روزگار خود، و کمک به روشن کردن بیشتر آن. اوگاهی، نوشتن را عشق میدانند تا انسان قادر باشد با کمک آن، پایش را از گلیم خود فراتر بگذارد. در نظر او نوشتن یعنی بطور زنده، گذشته را بخاطر آوردن. او غالب آثار نویسندگان عضو انجمن قلم زمان خود را؛ لوس، مبتذل، سیاسی، و تکراری، نامید.

وي درجاي ديگري ميگويد كه نوشتن ميتواند كمكي باشد براي تسلط بر جهان- و ادبيات وسيله اي است تا انسان بتواند باكمك آن، روشن تر پيرامون خود و ديگران فكر نمايد. مخالفت اوبادبيات اجتماعي مسئول، باعث شد كه به او لقب نويسنده اي "درونگرا"، بدهند. وي مينيوسد كه وظيفه زبان، شرح واقعيات خارجي نيست بلكه آن بايد فقط خود را منعكس نمايد. در نظر هندكه، ادبيات گرچه خود به زبان وابسته است، آن ولي يك ورا رسانه ميباشد كه ميتواند پيرامون زبان نيز بحث نمايد. استتيك ادبي جديد او را شامل مقولاتي مانند : حقيقت، زيبايي، طبيعت ، و جهان. ميدانند. آثار جديد اوگاهي پيرامون تجزيه و تحليل رفتار انساني است كه در شرايط امكان انتخاب گوناگون، در جستجوي راهي خروجي ميباشد. با اشاره به سخن داستاينوسكي كه گفته بود، تمام نمايشنامه هاي روس زير تعثير نمايشنامه (شنل) گوگول قرار دارند، در غرب سالها ادعا ميشد كه تمام درامهاي اروپا، زير تعثير تئوري استتيك مرحوم برشت قرار دارند، ولي جناب هندكه از جمله نمايشنامه نويساني است كه كوشيد تا اين تسلط را خنثا نمايد. آثار شديد اوتيو گرافيك وي نه تنها نشان از شهامت ادبي، بلكه ابراز حالات فردگرايانه و شرح دقيق مشاهدات شخصي نويسنده ميباشند. هندكه را از آنجا نويسنده اي مدرن بشمار مي آورند كه در روي ممبر كليسا ي او فقط يك دعا مدام تكرر ميشود و آن واژه "داستانسرايي" است. گرچه افكار هندكه را تحت تعثير متفكراني مانند: نيچه ، هايدگر، وينگشتاين، پوپر، و هوفمنز تال، بحساب مي آورند، ولي او در سالهاي دانشجويي يكي از نويسندگان آوانگارد مجلات ادبي كشورهاي آلماني زبان بود.

بيتر هندكه در سال 1942 از پدري آلماني و مادري اتريشي در بلبشوي جنگ جهاني دوم بطور "غيررسمي"،!، دنيا آمد و نزد پدر بزرگ و مادر بزرگ خود در محيطي دهقاني-كارگري رشد نمود. وي تاكنون جوايز: هارتمن، شيلر، بوشنر، كافكا و غيره را از آن خود نموده . او يكيار نمايشنامه هاش را "ضداتر" ناميد و خطاب به بينندگان گفته بود كه تخته هاي صحنه تاتر، چوبهاي كف كشتي نجات جهان براي بشر، نيستند.

از او آثاري در زمينه هاي : رمان، نمايشنامه، داستان بلند، شعر، مقاله، نمايشنامه راديويي، و سفرنامه، بجا مانده ؛ از آنجمله : توهين به حضار ، بازگشت آهسته به وطن، زمانيكه آرزوها كمك بودند، ترس دروازه بان از پناستي، خانم چپ دست، در خليج ناكچاآباد، ادبيات-رمانتيك است ، اوقات بي خبري از همدگر، عدالت براي صربستان، پيرامون دادگاه كبير سازمان ملل، نامه اي کوتاه براي وداعي دراز، نسل ضعيف از بين ميرود، لحظه احساسات واقعي، نمايشنامه كاسپار، سواركار روي درياچه يخ زده، بيچاره گي آدم بي آرزو، وزن جهان، انسان چيني درد، زنبورها، دستفروش دوره گرد، داستان بچه ها، فرياد كمك، داستان مداد، ديدار از خود، غيبگو ، و غيره هستند. تنها موضوع نمايشنامه (كاسپار) او را، مقوله زبان بحساب مي آورند.

۱۰۸- کلبه عمو تام ، زنان و سپاهان .

يك رمان ، دو قرن اعتراض اجتماعي .

Harriet Stowe (Harriet Beecher) (1811- 1896)

رمان "كلبه عمو تام" اثر خانم "حریت بشر استو" در آمريكا در 150 سال پيش به سبك هومانيسم مسيحي احساسی نوشته شده كه بخشي از رنسانس آمريكايي نيز بحساب مي آيد . در اين كتاب گرچه موضوع اصلي ، مبارزه در راه آزادي برده ها ي سياسپوست در ايالات جنوبي آمريكا است، نويسنده به طرح حقوق دست نيافته زنان آمريكا نيز مي پردازد. او در اين رمان نشان ميدهد كه چگونه روابط برده داري موجب جدائي مادران وكودكان سياه پوست ميشود وزنان و دختران سياه پوست مورد استثمار وسوء استفاده جنسي از طرف اربابان قرار ميگيرند. فمنيسم محافظه كارانه مسيحي نويسنده متكي بر ارزش هاي ويكتور يايي مرسوم آن زمان است، با اين وجود او ميكوشد تا به نيروهاي مثبت زنان در جامعه، خانواده و محيط كار اشاره كند و گرچه نويسنده مبلغ روابط زن اشوبي، ازدواج و اهميت نقش مادري براي زنان است، اوحق را ي و شركت زنان در سياست را نيز فراموش نمي كند. خواهراين نويسنده يكي از نخستين بنيادگذاران مدارس دخترانه در زمان خود نيز بود. بعد از نشر رمان "كلبه عمو تام" در سال 1855، بيش از نيم ميليون از زنان خواننده اين كتاب در اروپا، به گرد آوري امضاء و حمايت از نويسنده رمان در راه مبارزه براي لغو برده داري و دفاع از حقوق زنان آمريكا پرداختند و آن امضاها را بشكل 26 جلد كتاب براي وي ارسال نمودند. اودراين اثر گفته بود كه عشق مادري بايد بجاي اتوريتيه مردسالاري، ومحبت زنانه بجاي سودجويي مردانه قرار گيرد.

غير از دفاع از حقوق زنان ، در مبارزات ضد برده داري ، اين كتاب نقش مهمي داشت. اين رمان عكس العمل ي بود در مقابل قانوني كه در سال 1850 ميان ايالات جنوب وشمال تصويب شد، طبق اين قانون سفيدپوستان موظف شدند كه سياه پوستان فراري را دوباره دستگيره صاحبانشان بازگردانند. اوميگفت كه قانون برده داري نه تنها غير انساني بلكه يك زشتي ملي بحساب مي آيد كه به ارزش هاي نظام دمكراتيک با ادعاهاي اخلاق مسيحي نمي خورد. محكوميت برده داري در آن زمان انتقاد از كاپيتاليسم جوان آمريكانيز بود كه انسان را تبديل به كالايي براي خريد و فروش مي نمود. وي مي نويسد ، موجب شرم است اگريك ايدئولوژي هومانيستي يا مسيحي آنرا تحمل كند.

رمان " کلبه عمو تام " موفق ترین رمان قرن 19 آمریکا بود که در سال 1851 منتشر شد. نویسنده آن خانم " حریت بشر استو " از مشهورترین نویسندگان تاریخ ادبیات آمریکاست. در همان سال چاپ، از این کتاب در آمریکا بیش از 300000 هزار و در انگلیس بیش از یک میلیون جلد بفروش رفت. هیچ زمانی تاکنون این چنین تاثیری روی فرهنگ جهانی نداشته است. فرم رمان کلبه عمو تام را همانطور که اشاره شد، رنسانس آمریکایی می نامند. این کتاب امروزه یکی از آثار کلاسیک ادبیات انتقادی و اجتماعی جهان بشمار میرود. گرچه آن یکی از پرفروش ترین کتابهای زمان خود بود، مواضع نویسنده نیز به اتهام مذهبی بودن و نژادگرایانه بودن مورد انتقاد محافل روشنفکرسیاهپوست قرار گرفت. در سال انتشار، آن کتاب به 7 زبان اروپایی ترجمه شد و تا زمان حال در وضعیت نشر دائم بجا مانده و تاکنون به 42 زبان در جهان ترجمه شده است. این کتاب 80 سال موفق ترین زمینه نمایشنامه نویسی برای تئاتر بود و از سال 1903 تاکنون بارها بصورت فیلم درآمده است. در دهه سال 1890 حدود 500 گروه تئاتر در حال نمایش آن بودند. مخالفان این کتاب که طرفدار قوانین برده داری بودند تا آغاز جنگ داخلی در آمریکا، 27 رمان در رابطه با این رمان و علیه آن منتشر کردند. نویسنده این کتاب به سبب شرایط نامناسب قرارداد چاپ، از موفقیت جهانی آن سود مالی چندانی نبرد.

خانم " حریت بشر " فرزند یک روحانی مسیحی بود که بعدها آموزگار شده بود. او بعد از ازدواج بایک استاد کتاب انجیل شناسی لقب " بشر استو " گرفت. وی دارای 13 خواهر و برادر بود و بعد از ازدواج، خود دارای 7 فرزند شد. آشنایی او با قوانین غیر عادلانه برده داری از آنجا شروع شد که شهر محل زندگی او میان دو شهر اوهایو و کنتاکی قرار داشت که اولی مخالف برده داری و دومی طرفدار قوانین برده داری بودند. او بارها شاهد بردههایی بود که از شهر کنتاکی فرار کرده و به شهر محل سکونت او آمده بودند. وی در شهر محل زندگی خود نیز سالها شاهد بحث و جدل میان موافقان و مخالفان شرایط برده داری شده بود. بعد از موفقیت رمان کلبه عمو تام، غیر از ملکه ویکتوریا در انگلیس، زنان دیگر اروپا نیز بین سالهای 1896-1953 بارها از او دعوت به عمل آوردند تا وی نیرویی برای جنبش زنان غرب بشود. او در سن 85 سالگی در سال 1896 در مشهوریت کامل درگذشت. وی در سالهای پایانی عمر به بیماری روانی دچار شده بود. از جمله حوادث دیگر زندگی او این بود که غیر از سالها همسایگی با مارک تواین، در اختلافات زناشویی لرد بایرون، از همسر وی دفاع کرد و موجب یک جنجال مردسالارانه گردید.

گرچه سبک نویسندگی او را تقلیدی از چارلز دیکنز، یکی از استادان ادبیات احساسی میدانند، او ولی کمک مهمی نیز به ادبیات محلی و منطقه ای کشور خود نمود. در توصیف تضادهای اجتماعی او غالباً از طنز استفاده میکند که خواننده را بیاد شخصیت های کاریکاتوری دیکنز می اندازد. شرح فقر اجتماعی افشار سیاهپوست نیز بخش مهمی از محتوای کتابهایش بود. در آثار او، مردان و زنان، سیاه و سفید، جنوبی و شمالی، مذهبی و غیر مذهبی، مطرح میگردد، ولی او روی صفات احساسی و مذهبی آنان تاکید خاصی میکند. از جمله دیگر آثار او: ما و همسایه مان، داستانهایی از باتلاقهای آمریکایی، و یک سری رمانهای اجتماعی، هستند. مجموعه آثار او در سال 1896 بصورت 16 جلد منتشر شدند.

سیاهپوستان آمریکا سالها این کتاب را نیز شبیه نژادپرستانه بحساب می آوردند چون در آن رمان روی صفات: مطیع بودن، مذهبی بودن، ساده لوح بودن، و خرافاتی بودن سیاهان تاکید میشود که بعدها آنان بر اثر ایمان مسیحی به بلوغ فرهنگی میرسند. ایراد دیگر از نویسنده این است که او بجای پاسخی سیاسی، جوابی اخلاقی و دینی به بحران اجتماعی میدهد، سوم اینکه از نویسنده ایراد گرفته میشود که او به شخصیت های رمان، عمومیت میدهد و همه سیاهان را، ترسو، صبور، غیر انقلابی، و مذهبی معرفی می نماید. حتی امروزه عنوان "عمو تام" تحقیرآمیز به کسانی میدهند که خود را مطیع و اسیر سفیدپوستان می نماید. او بجای سنبل اراده آزادیخواهی، مطیع و گوش فرمان سفیدپوستان شده بود. در رمان کلبه عمو تام قهرمان داستان چهره ای مسیحی است که در پایان قربانی و شهید سرنوشت خدا خواسته خود میگردد، چون او فقط به مقاومت منفی در مبارزه اجتماعی باور دارد. عمو تام گرچه دوبار امکان فرار ورهائی یافت، در اسارت ماند چون آنرا سرنوشت الهی میدانست. سرانجام یکی از صاحبان او، وی را تا حد مرگ کتک زد و او بر اثر جراحات وارده درگذشت.

۱۰۹- وداع با رمانتیک شاعرانه

هاینریش هاینه (1856 – 1797) Heinrich Heine
هورای کمونیسم برای دمکراتهای انقلابی!

نمی دانم این روزها اشعار دوستانی را که پیرامون شرح ارویتیک اجزاء بدن، از جمله: نوک پستان، جنگل زیر دامن، لب های قرمز گوشتی، آتشفشان ناف، انار و هندوانه ترکیده جسم، کمند موهایی کلاه گیس، لبخندهای بزغاله ای، و غیره سروده میشوند و در پاره ای از سایت های روشنگرانه منتشر میگردد - و مسئولین فرهنگی اینگونه رسانه ها برای اثبات: بلند نظری، آزادیخواهی هنری، احترام به ارویتیک و یا پورنوگرافی، ژست های پان فیمینیستی، لجاجت های ضد مذهبی، یا تشویق سرایندگان آنان، منتشر میکنند - را میتوان بخشی از اشعار رمانتیک عقب افتاده ملتی دانست که حتا تقلید از فروغ خود را نفهمیده یا کج فهمیده است؟ - و فقط قصدش این است که چند واژه تحریک کننده در کنار تصویر شاعره، در جایی از جهان آسمانی اینترنتی درج گردد- در حالیکه در تابستان جوامع غرب، محل مهاجرت شاعران مذکور، اغلب در کنار هر: رود، نهر، دریاچه، استخر، کلپ، بالکن، و اف.ک.ک، میتوان ناظر

وشاهد تماشاي تن لخت اولاد آدم گرديد و نيازي به طرح اينگونه عقده‌هاي مابعدسلطنت يا پست اسلامي، نيست. - خصوصا اينكه مردان "غيرشورشگر" درآستانه قرن 21 درقلب اروپا، نيازي به اينگونه "آب بدهن انداختن" شيطنت آميز ندارند.

بگذريم ! . امروز از هايپرپيش هايه ، شاعر آلماني ياد ميكنيم كه پيش از يك قرن و نيم پيش، از مکتب ادبي رمانتيك فاصله گرفت ، تا اينكه سوسياليستها اورا يكي از دمكرتهاي انقلابي زمان ماركس ناميدند.

باروي كارآمدن ناپلئون و شكست خواسته هاي انقلاب فرانسه، ادامه تبليغ افكار انقلابي و روشنگرانه را شاعران و هنرمندان مجددا بعهدہ گرفتند . بعد از ياس و شكست اجتماعي، خيلي ها، طبيعت را به آواز درآوردند، ديگران به التماس خدای لايزال افتادند ، و گروه سوم مانند هايه، به محفل ماركس پيوستند تا بجاي رمانتيسم، سراغ جامعه و انقلاب بروند، چون با صغتتي شدن غرب، قطارهاي بخاري زغالي، چه چه پرندگان را به سكوت آورده، و چراغهاي گازي، مزاحم نور ماه شب چهارده ميشد، يعني ديگر جايي براي آخ و واخ رمانتيك شكمسيرها نبود. نقل قولي رواج داشت كه ميگفت هر كس كه در آن شرايط وانفسا شعر گويد، شاعر نيست بلكه شارلاتان است. ودر سفرنامه نويسي رمانتيك، ديگر خبري از شرح زيبايي كوه و دره نشد، بلكه به انتقاد از كمبود هاي اجتماعي، حمله به ساختار دولت و جامعه ناعادلانه و تمسخر ولايت پرستي و اداهاي بورژوازي ميگرديد.

هايپرپيش هايه ، شاعر آلماني، يهودي تبار، همعصر ماركس، كوشيد درادبيات ،ازرمانتيك انقلابي بسوي رئاليسم انتقادي برود.

او خودرا فرزند انقلاب ناميد وبا اعتراض به استيتيك ازجهان بيگانه بي خياله‌ها، انقلاب را نتيجه ضروري استثمارسرمايه داري دانست و خواهان وحدت هنر و سياست شد. اوبانزدكي به كمونيستها درسال 1843 ،سرانجام بماركس دوست شد و ميگفت كه كمونيسم ضرورتا خواهد آمد ،چون آن، تنها نظم انساني عادلانه اجتماعي است و كوشيد تا سوسياليسم تخيلي و ابتدائي سنسيمون را با فلسفه هگلي هاي چپ، با هم متحد كند و خبر از ضرورت يك انقلاب سوسياليستي جهاني داد. امروزه اورا پلي ميان دو مكتب ادبي رمانتيسم و رئاليسم ميدانند. ماركس گويا درپاريس اغلب براي اصلاح اشعارش بيدار اوميرفت. اهميت اوراي شعر مدرن جهاني را به اندازه بودلر ميدانند . و مشهوريت انقلابي اش در حد پوشكين است. او خالق اشعار، سياسي، فلسفي ، و هجوآمیز است، گرچه نماينده ايده آلهاي بورژوازي ترقیخواه آن زمان نيز بود. هايه سرانجام بدليل آشنائي با مبارزان اجتماعي، بجاي سرودن رمانتيك فرشته هاي دريائي، از كفن بافي كارگران ريسندگي شرق آلمان سخن گفت. دشمنان آشكار و پنهانش نيز به عظمت اواعتراف كردند.از آنجمله، بيسمارك اهميت اورا به اندازه گوته دانست، گرچه يكي از دلايل رمانتيك شدن هايه در جواني، علاقه او به ادبيات خلقي بود.او به انتقاد ازادبيات احساساتي و بدون موضوعگيري گوته پرداخت. دراشعار هايه، خواننده شاهد تمام موضوعات سياسي و اجتماعي روز دوران ارتجاع حاكميت پروس ميگردد. اوشاعري سياسي بود كه مبلغ جمهوريخواهي و حقوق خلق گرديد. هايه مشكلات روز و رنج انسان را دوباره وارد هنر شعر نمود. انساندوستي، زيباخواهي، و مبارزه براي ايده آله‌ها، اورادرکنار مردمي ترين روشنفكران تاريخ قرار داده است .

هايه درسال 1797 درخانواده اي بازرگان درشهر دوسلدورف آلمان دنيا آمد ودرسال 1856 بعد از هشت سال بيماري فلج، در پاریس در تبعيد درگذشت. از سال 1831 آثاراو درآلمان ممنوع شدند، چون او ازحكومت مطلقه شاهان، به فرانسه فرار کرده بود. هايه در كلاس درس هگل و شلگل آموزش ديده بود . شومن و شوبرت بعضي از اشعار، ترانه ها، و سرودهايش را بصورت موسيقي درآوردند. آثار پايناي او در بستر بيماري، غير از نشانه هاي نااميدي، اغلب مقاومت شخصيتي و پايداري اورا نشان ميدهند. هايه شخصا با ويكتورهوگو، آلكساندر دوما، و بالزاك ديداركرده بود. بعدها نازيها گرچه اور "يهودي اديب" ناميدند و كتابهايش را سوزاندند، ولي شعر مشهور (لره لاي) اورا با نام شاعري گمنام !در كتابهاي درسي جا دادند تا زيبايي طبيعت آلمان را در ميان دانش آموزان مطرح نمايند.

ازجمله آثار هايه : كتاب مجموعه ترانه ها ، آلمان -يك قصه زمستاني ، تصاوير سفري، آنا ترون ، روياي يك شب تابستاني، ايده‌ها، قطعات کوتاه انگليسي، وضعيت فرانسوي، پيرامون تاريخ دين و فلسفه آلمان. مكتب رمانتيك، سفر زندگي، سالنامه هاي فرانسوي-آلماني با همكاري ماركس، اشعار عصر ما، كارگران ريسندگي، كشتي برده‌ها. وصيتنامه سياسي، نمايشنامه نويسي فرانسوي، زنان و دختران شكسپير، و خدايان تبعيد شده. هستند.

شعرهايه چون كاريكاتوري است كه غير از روشنگري به طنز نيز ميپردازد. مجموعه ترانه هاي او ، در زمان حيات، 13 بار تجديد چاپ شد و امروزه پرفروش ترين كتاب شعر در كشورهاي آلماني زبان است، گرچه او گفته بود كه درآغاز، ناشرافتن، بخشي است از يك "شهادت طلبي نويسنده".

هايه ميخواست كه با كمك نوشته هايش موجب آشتي دو خلق فرانسه و آلمان نيز بشود، گرچه منتقدن آنزمان آثارش را : كفراميز، غيراخلاقي، يهودي گونه ، و پان فرانسوي ، نام نهادند. گروه ديگري هايه را يك منتقد يهودي شورشي معرفي نمودند. آدرنو از زخم هاي هايه در تاريخ آلمان ميگفت . هايپر مولر از بخيه زخمهائي كه هنوز در پيكر فرهنگ بهبود نيافته اند. موافقين، هايه را مهمترين شاعر زمان خود و يكي از بهترين شاعران تاريخ ادبيات غرب بشمار مي آورند. در كشورهاي بلوك شرق سابق، جايزه (هايپرپيش هايه) براي اهل قلم تعيين گرديد، و در غرب، در شهر محل تولدش، دانشگاهي را بنام او ناميدند.

۱۱۰. ادبیات بی حیایی ! و سانسور آمریکایی .

در میان گذاشتن ادبی زندگی خصوصی .
از هرزه گوی ادبی تا دلخوری از سرمایه داری .
هنری میلر ، کازانوی مدرن آمریکا ؟
Henry Miller (1891 – 1980)

یب ام خالی ،
نه پناهگاهی ،
و نه امید ،
با اینوجود ،

خوشبخت ترین انسان این جهان !

نظام سرمایه داری گلوبال، تقسیم کارسودآور را به ادبیات و فرهنگ نیزکشانده است، چون پاره ای از نویسندگان حرفه ای غرب، گاهی تمام آثار خود را محدود به توصیف مکان خاصی مانند : فاحشه خانه، میخانه، هتل، فرودگاه، راه آهن، قطار، مطب پزشک، دریا، فضا، کلیسا، خانواده، مهاجرت، ورزشگاه، و غیره می نمایند. درحالیکه تاچنددهه پیش، محیط و مکان واقعه داستان، ممکن بود در : شهر، روستا، کارخانه، مزرعه، طبیعت، تاریخ، انقلاب، خارج، و غیره باشد.

در نیمه اول قرن گذشته بعضی از روشنفکران و هنرمندان ناراضی یا ماجراجو و کنجکاو آمریکا، به غرب، خصوصا به فرانسه مهاجرت کردند و تعدادی از آنان که دیگر چماق سرکوب فرهنگ عامیانه مسیحیت پوریتانی را بالای سر خود نمی دیدند، به فاحشه خانه یا جاهای بدنام! دیگر، رفت و آمد نموده و آثار پیرامون فضای این محیط ها آفریدند که دهها سال در خود آمریکا ممنوع شدند.

یکی از این مهاجران غیرسیاسی، یا دلخواه و ماجراجو، هنری میلر نام دارد که حدود 18 سال در فرانسه و یونان زیست. اداره سانسور آمریکا، بیش از سی سال نشر آثار او را به اتهام پورنوگرافی و هرزه گوی ادبی در آمریکا ممنوع نمود تا اینکه پرونده شکایتهای رنگارنگ علیه او را در سال 1964 بستند و دست از تعقیب قانونی او برداشتند.

غالب آثار اتوبیوگرافیک هنری میلر، پیرامون گزارشات و خاطرات ادبی اش پیرامون زندگی دلالتان، فواحش ، باجگیران و مشروب خواران فاحشه خانه های فرانسوی است. سؤال میشود که : یک نویسنده چه نیازی دارد تا لذتهای شخصی گذشته اش را در اختیار خوانندگان و نظر عام برساند . آیا بخاطر فروش بیشتر کتاب، یا تحریک عمده افکار عمومی، یا انتقاد از فرهنگ مذهبی اخلاقگرا، یا اعتراض به عواقب و خشونت غیرانسانی صنعتی شدن نظام سرمایه داری که تمام رمانتیک انسانی و احساسات را نیز نابود کرده است، این کار را هدف زندگی خود قرار میدهد و حتی در پایان عمر، محفل و مریدانی می یابد که بشکل فرقه به زیارت او میروند تا به بهانه آزادی فرد و بازگشت به طبیعت و غرایز انسانی، او را جشن بگیرند .

آیا آنطور که پاره ای از منقدین، امروزه ادعا میکنند، میلر میخواهد با ثبت لذتهای گذشته، دوام آنان را در مبارزه با پروسه پیری، ابدی کند ؟ یا با کمک اتوبیوگرافی و پورنوگرافی به کشف یک استتیک ادبی هنری نایل آید، یا اینکه آن نوعی از مبارزه آنارشویستی فردگرایانه در نظامی است که سابقا هرگونه مبارزه اجتماعی را به اتهام چپ بودن و امروزه به بهانه اسلامی شدن، درنطفه خفه میکند؟ آیا آنطور که او خود ادعا مینمود، قلم را ادامه دست دراز ثبت لذتهای گذشته سالهای جوانی، و جبری برای عینی نمودن آن محیط های فراموش شده، میدانست ؟

شاید هنری میلر همچون آندره برتون و سوررئالیست ها، آزادی خلاف کاری را، بخشی از آزادی فردگرایی آنارشویستی میدانست. برتون میگفت، آخرین سند استتیک زندگی در آنجاست که حداقل با کمک خیال ، بتوان به میان جمع، بطور چشم بسته ، شلیک نمود!

گروه دیگری آثار او را با دیدی روانشناسانه، کوششی برای خودشناسی بحساب می آورند، یعنی یک خودیابی استتیک از طریق پورنوگرافی بعلاوه اتوبیوگرافی. از پنجاه اثر میلر، حدود بیست رمان او اتوبیوگرافیک میباشند.

گرچه او از آرزورد بودن زندگی در "رؤیای آمریکایی" و کم خونی ادبیات ملال آور کشورش شکایت میکرد، ولی موجب کشف ژانر جدیدی در ادبیات آمریکا گردید. میلر با انتقاد از جامعه آمریکا و سودگرایی مادی سرمایه داری، فردگرایی انسان را جشن میگرفت. او میپرسد "رؤیای آمریکایی" چرانیاید به آزادی مطلق فرد و لذت های جنسی عشقی برسند؟ در آثار اومیتوان جنبه های انتقادی از : صنعت، شهرهای انبوه، سودجویی، پدرسالاری و دین مداری ملاحظه نمود. گروه دیگری آثار او را، انتقادی بودیستی شبه عرفانی از تمدن صنعتی آمریکا بحساب می آورند. میلر نه تنها مدافع "انقلاب !جنسی" است بلکه به انتقاد از فلسفه زندگی و ارزشهای مسیحی بورژوازی مانند : ازدواج، خانواده، قناعت و اقتصاد میپردازد. پیرامون آنارشویست بودن فردگرایانه اش گفته میشود که او در سال 1931 تحت تاثیر سخنرانی زنی بنام (اما گلدشتاین) قرار گرفت . و امروزه در انتقاد از جامعه و فرهنگ آمریکا، اورادرنکار : نورمان میلر و آلن گینزبرگ قرار میدهند .

میلر درمحفلی مهاجران آمریکایی در فرانسه، شخصا با: لاورنس، دورال، و آنا نیس؛ یکی از زنان شبه فمینیست! آشنا شد و با نیس ازدواج نمود. بعدها نویسندگان مشهوری مانند: جرج آورل، الیوت، و ارنست یونگر، به پشتیبانی فرهنگی از او پرداختند. میلر ولی خود را زیر تاثیر: داستایوسکی، نیچه، ساموئل بکت، و سوررئالیست های فرانسوی میدید. مورخین ادبیات امروزه تاثیر او را روی نویسندگان جریانهای مانند: کرواک، گینزبرگ، نسل بیت، و ادبیات زمان حال آمریکا، قابل توجه می بینند. بعدها کوشش شد تا از فیلمنامه رمانهایش در راه خدمت به آزادی جنسی در غرب استفاده گردد. در بعضی از آثار او، نشانه هایی از نیهلیسم، بی بندوباری، و تحقیر زنان نیز مشاهده میشود. بعد از جنگ جهانی دوم، یک گروه معروف خواننده گانش، سربازان آمریکایی مستقر در اروپا بودند که جویای تفریحات جسمی شدند.

غیر از استتیک سوررئالیستی و فردگرایانه، او از زبان استعاره ای، آهنگین، روانشناسانه، نیمه عرفانی، اروتیک، گروتسک و طنزگونه، نیز استفاده می نماید. میلر متون نوشته شده خود را "آواز" نامید. او میخواست با کمک ادبیات اروتیک به مجروح کردن نرم های ادبی بپردازد و در خود اجباری درونی برای: آناشلیسم، هرج و مرج، بی قانونی، و سیستم ستیزی اجتماعی میدید و در این راه، حتی ترس از هرزه گرایی ادبی نیز نداشت.

هنری میلر نویسنده آمریکایی، با اجدادی آلمانی، بین سالهای 1891-1980 زندگی نمود. پدرش خیاط بود و خود سالها به شغل های: پستچی و مامور تلگراف پرداخت و در 42 سالگی رسماً موفقیت ادبی یافت. او در زمان مهاجرت، تابستانهای پاریس را "جشن های بزرگ زندگی" نام نهاد. میلر خالق 50 اثر ضد تمدن صنعتی غرب است؛ از آنجمله: دم الاقرب، بهار سیاه، سفرنامه یونان، لبخند پای پله، دوستان جوانی، کابوس خنک شده، نامه های عشقی به برندا، هنر کتاب خواندن، گزارش سفری در آمریکا، جفت گیری ثمربخش، جنون زیبای سالهای پیری، و (عشق، خنده، شبها) هستند.

۱۱۱- درود بر گردآوران ادبیات مردم!

هردر؛ - ادیب یا فیلسوف؟
از ادبیات و فرهنگ عامیانه - تا فلسفه زبان.
صدای خلق ها - در ادبیات فولکلوریک!

Herder, Johann Gottfried (1744 – 1803)

هردر، نویسنده، فیلسوف زبان و تاریخ در آلمان، با عشق به گردآوری: ادبیات شفاهی، عامیانه، مردمی، و فرهنگ فولکلوری، میگفت که جای ادبیات، همچون آثار جاودانی هومر، در کتابخانه و کتابفروشی نیست، بلکه در قلب و گوش مردم است. او فرهنگ فولکلوری شفاهی را "صدای مردم در ادبیات" نامید و خواهان یک جهانوطنی میهن پرستانه دمکراتیک در کوششهای روشنگرانه شد. نظرات او پیرامون: زبان، طبیعت، و تاریخ، بعدها تاثیر مهمی روی افکار جنبش رمانتیک از خودیجا گذاشتند. او یکی از نظریه پردازان جنبش "توفان و خشم"؛ یعنی جنبش شورش ادبی جوانان، در ادبیات کلاسیک آلمان بود.

وی با عشق به جمع آوری سیستماتیک ادبیات و فرهنگ در زمان خود، میگفت که کیفیت آنان بدتر از ادبیات مدرن نیست. و برای نخستین بار به انتشار "گلچینی از ادبیات خلقها و جهان" پرداخت، ادبیات شفاهی که قرن ها در سایه ادبیات کلاسیک و "عروضی" قرار گرفته بودند. هردر، بین ادبیات هنری و ادبیات طبیعی، فرق قائل شد. ادبیات طبیعی در نظر او آینه احساسات خلق - و ادبیات هنری، محصول قوانین بوطیقای اهل ادب هستند. و با اشاره به حقیقت بودن ترانه های مردمی، آنان را بخشی از حقیقت فرهنگی دانست. وی میگفت روشنفکر و خواننده باید صفات خاص فرهنگ هر خلقی را با احترام بپذیرد.

هردر با اشاره به سنت عصر روشنگری، روشنفکر را معلم خلق میدانست و با انتقاد و تسویه حساب با تئوری های کلاسیک یونان باستان، خلاف سلیقه محافل فرهنگی حاکمان و دربار، وارد فعالیت های اجتماعی گردید. و میگفت که انسان از نظر طبیعی با کمک زبان به موجودی اندیشمند تبدیل شده است و با کمک زبان: احساس، معنی، و عقل انسانی، به وحدتی برادرانه میرسند. او زبان را تنها رسانه شناخت جهان برای انسان دانست. این ادعای او موجب آغاز تحقیق زبان در قرن 19 گردید. و در قرن بیست، فلسفه تجزیه و تحلیل - و فلسفه ساختارگرایی، فلسفه زبان هردر را برای شناخت جهان مورد مرکز توجهات خود قرار دادند. هردر میگفت که فیلسوف نباید بلندگوی قشر حاکم، بلکه نماینده فرهنگی و فکری قشر روشنفکران باشد. برای او دیگر تحسین و تشویق اشراف مهم نبود بلکه نظر انتقادی همفکران در جامعه فرهنگی که محدود به قشر و گروهی نبودند، مهم بود. او ایده تحولات تاریخی را در ادبیات می جست و نقش منتقدین ادبی را مهمترین نقش میان سایر روشنگران دانست. او، عقلگرایی انسان را به سبب قوانین منطقی طبیعت میدانست، چون انسان نیز در نظر او بخشی از طبیعت است.

هردر از طریق کانت با روسو که گفته بود تمام انسانها از نظر طبیعی قادر به دسترسی به شناخت هستند، آشنا شد. غیر از روسو، کانت، هامام، لسینگ، نیز روی روشنگری او تاثیر گذاشتند. وی در فرانسه شخصا با دیدرو و محفل دائرت المعارف نویسان آشنا شده بود. از نظر ادبی او زیر تاثیر لسینگ

و نینکلمن است و با اشاره به گوته، گفته بود که باید در ارزش گذاری نسبت به آثار شکسپیر تجدید نظر نمود. فلسفه تاریخ هردر باتکیه بر اسپینوزا، گرچه دارای عناصر ماده گرایی و جدلی است ولی در نهایت ایده آلیستی بجا ماند. او ضد فلسفه ذهنی فیثته و استتیک فرمالیسم کانت گردید. انتقاد او از کانت باعث شد که در میان روشنفکران آلمان طرد و تنها گردد و چون نظراتش نتوانستند در فلسفه سیستماتیک جایی بیابند، او اغلب به تکرار افکار فلسفی پیشین خود می پرداخت. او تئوری شناخت عینی و ذهنی کانت را بی اساس دانسته و به طرح آندو در یک "مفهوم طبیعی" پرداخت. از این طریق او یکی از پایه گذاران رمانتیک نیز بشمار می آید؛ رمانتیکی که بر ایده آلیسم آلمانی بنا شده بود.

هردر، تاریخ بشر را جریان و پروسه ای زنده میدانست، پروسه ای که در طول آن، انسان به بلوغ فکری میرسد. یکی از کشف های مهم عصر روشنگری این بود که سیر تاریخ را محکوم به پیشرفت و ترقی بحساب می آورد. تصور هردر از ترقی انسان، نه تنها در ماهیت ماتریالیستی است، بلکه روشنگرانه نیز میباشد، گرچه او مثل غالب روشنفکران آلمانی زمان خود، مرحله رادیکال انقلاب فرانسه را رد می نمود. وبا تکیه بر ایده آلهای یونان باستان، مهمترین معیار انسان بودن را، انسانیت او دانست. هردر، غیر از تقاضای پیشرفت اجتماعی، صلح را برای نسل بشر غیرقابل اجتناب میدانست. مورخین چپ مینویسند که "هردر" گرچه متفکری است مذهبی، ولی وی از موضع ضد جامعه فئودالی و ضد نارسایی های سیاسی، دست به افشاگری زد. او نه تنها خواهان حق تعیین سرنوشت خلقهای مختلف جامعه بود، بلکه در صورت نیاز، جنبش انقلابی را قانونی بحساب می آورد. هردر پایه گذار اصول فلسفه تاریخ بشر نیز است. بعدها تاریخ گرایی رمانتیک و علاقه به سدهای میانه، با کمک نظرات او رونق گرفت. و هگل و مارکس مجبور شدند با رمانتیک های هوادار او به مبارزه بپردازند.

از جمله آثار هردر: پیرامون ادبیات جدید آلمان. جنگل های انتقادی، بحثی پیرامون آغاز زبان، صدای خلق ها در ترانه های مردمی، ایدههایی پیرامون تاریخ انسانیت، درباره اشعار خلقهای قدیم، پیرامون ادب و هنر آلمانی، نظراتی درباره فلسفه و تاریخ بشر، نامه هایی برای تقاضای انساندوستی، سید یا بازتولید حماسه قرون وسطایی از اسپانیا. مجموعه آثار 45 جلدی هردر بین سالهای 1803 و 1744 در آلمان منتشر شدند.

پیرامون بیوگرافی او میتوان گفت که یوهان گاتفرید هردر- بین سالهای 1744 تا 1803 در آلمان زندگی نمود. او غیر از ادبیات کلاسیک یونان کهن و ادبیات جدید آلمان، در دانشگاه به تحصیل: ادبیات، فلسفه، و الاهیات پرداخت و در شهر فرهنگی وایمار در شرق آلمان، با کمک گوته شغلی در دربار حاکم آلمان یافت. امروزه هردر را یکی از فیلسوفان زبان در اروپا بشمار می آورند.

۱۱۲. رمان های دریایی آمریکا - و اتوبوس گازوئیلی ما .

Herman Melville (1819-1891)

آن زمان که روی صندلی آخر مینی بوس گازوئیلی از مرز بازرگان گذشتیم و مسافر بغلی هر ازگاهی، روی جاده های دست اندازی، زانویش را به پای زن جفتی اش میزد، طوبی ارون، یکی از همراهان ما، با آرنج چپ اش به شانه راست من زد و خندان پرسید: از لورکا یا هرمان ملویل، شعری خوانده ای؟. بنده هم خلاف انتظارش گفتم: راستش را بخواهی، نام شاعری بنام ملویل را هنوز نشنیده ام. از آن روز تا کنون دنبال نامش بودم، تا چندی پیش خواندم که وی نویسنده آمریکایی است که غیر از رمان و ناول و داستان، زمانیکه در طول سالهای جنگ داخلی آمریکا، در نیویورک مامور اداره گمرک بود، 4-5 کتاب شعر نیز منتشر کرده است. درباره اشعارش منتقدی گفته بود که آنها شاخص دیوار اهرام زمان یا خبرچین و جاسوسی در مرزهای زمان هستند. و لوکاس پیرامون آثار روایتی او نوشت که ملویل یکی از بی خانمانهای آواره فلسفه ذهنی، ایده آلیستی، فردگرایانه، خردگرایانه و رمانتیک آمریکایی "ترانسندنتالیسم" زمان خود بود. ملویل به تقلید از مد زمان خود به نوشتن آثاری سفرنامه ای ماجراجویانه دریایی پرداخت. او یکی از اولین کلاسیکهای ژانر رمان دریایی در ادبیات جهانی میباشد. تمام آثارش ریشه در اقامت و سفر سه ساله او به جزایر اقیانوسی و اتوبیوگرافیک دارند. گرچه قهرمانان آثار دریایی اش مردهایی با تمایلات همجنسگرایه هستند، ولی آنها در لباس آرکانیک و اسطوره ای، مبارزه در آمریکای قرن 19 را نشان میدهند. نقد ادبی فعلی آثار ملویل را گزارشات تحقیقاتی تیزبینانه ای پیرامون دوره برده داری، مردسالاری و استثمار استعماری جزایر اشغالی در اقیانوسهای اطراف، بشمار می آورد. رمان "ژاکت سفید یا زندگی روی یک کشتی جنگی آمریکایی" سبب شد که کنگره آمریکا، آلمان تنبیه بدنی ملوانان و اطاعت کورکورانه در نیروی دریایی را ممنوع اعلان کند.

غالب آثار سنبلیک و استعاره ای ملویل، مبارزه انسان با طبیعت و سرنوشت، و یا لجاجت انسان با آن دو است. او زندگی را نیز همچون یک سفر دریایی با تمام خطراتش میدانست، سفر به جزایر، مانند سفر به درون خود انسان است اوبه انتقاد از آمریکایی میپردازد که با کمک مسیونرهای مسیحی اش، فرهنگ بکر و طبیعی بومیان اقیانوسی را نابود کرده و تعادل خوشبختی طبیعی و وحشی رمانتیک آنها را بهم زده. ملویل کوشید تا خوانندگان آمریکایی را با فرهنگ فولکلوریک مردم بومی آن جزایر آشنا کند. به نظر مورخین ادبیات، ملویل با بعضی از آثار تیره و متافیزیکی اش، یکی از معلمان نویسندگی کافکا شد. در هنرنویسندگی اش میتوان به جنبه هایی از شرح رئالیستی، تاکید استعاره ای و سنبلیک، عمقی روانشناسانه، توجه به جزئیات، دانش وسیع و همه جانبه، و بدلیل ریشه های شکاک و پورتانی؛ ابستراکت روشنفکرانه، برخورد نمود. دوستداران ادبیات مدرن سرانجام او را در دهه 20 قرن

گذشته کشف و عظمت ادبی او را قدر نهادند. او یکی از پیشگامان ادبیات مدرن در غرب است. ملویل در زمان حیات به مشهوریت لازم نرسید. در تمام طول زندگی فقط 50000 جلد آثار او بفروش رفت و درآمد ادبی اش در طول 45 سال، بیش از 10000 دلار نبود؛ رقمی که در کشور وسیع و پرجمعیتی مانند آمریکا، بسیار ناچیز بنظر می آید.

هرمان ملویل در سال 1819 در آمریکا متولد شد و در سال 1891 در آنجا درگذشت. او فرزند یک بازرگان و رشکسته بود. ملویل در 12 سالگی پدر را از دست داد و مجبور شد به شغل های گوناگون، از جمله: کارگر مزرعه، حمل کشتی باربری، ماهیگیری و شکار وال و نهنگ دریایی، ملوان نیروی دریایی، کارمند بانک و معلمی بپردازد. ملویل بعدها سفرهای دریایی و اقامت در جزایر اقیانوس جنوب را "دانشگاه هاروارد" خود نامید. او در دوره جنگ داخلی آمریکا، زمانی که مامور گمرک بود، به انتشار چند کتاب شعر خود پرداخت و امیدوار بود که از طریق نویسندگی بتواند شغلی در وزارت امور خارجه بیابد. ملویل 35 ساله بود که جهت زیارت اماکن مقدسه مسیحی به بیت المقدس و اورشلیم امروزی در شرق ال اوسط! سفر کرد. به نظر روانشناسان، تلخی ها و مشقت های سفر و تربیت مسیحیت پوریتانی، باعث بدبینی او شدند. او خلاف هاوتون، یکی از منتقدین و معلمان نویسندگی اش، در ادبیات و فلسفه، خودآموز بود. به روایت شاهدین، بومیان جزایر پولینزی، مدتی او را به اسارت خود درآوردند. گرچه او شاهد آدمخواری مردم جزایر فوق بود، ولی از انسانهایی شاد و طبیعی در بهشتی دست نخورده، گزارش میدهد که در شرایط خاصی احترامی برای حیثیت و شرف انسانی قائل نیستند و او را شکار میکنند. با اینوجود ملویل یک احساس عظیم همدردی برای استثمارشدگان، تحقیرشدگان، بی حقوقان و توهین شدگان زمان خود دارا بود.

یکی از آثار معروف ملویل، رمان "موبی دیک"، یا شکار نهنگ و وال دریایی، است. امروزه در نظر غالب خوانندگان، نام ملویل، یادآور مبارزه ناخدا آهاب با یک نهنگ دریایی، در این رمان است. آهاب به سبب فردگرایی عصر رنسانس و رمانتیک، و شکل مبارزه شورشی نالوطی های تاریخ مانند: شیطان، ابلیس، پرومتئ و فاوست، به مقابله با انورپته خدایان میپردازد. گروهی از منتقدین، مبارزه وال و نهنگ با سیاهی عمیق اقیانوسی در این کتاب را مبارزه انسان با شرایط آفرینش و جهان میدانند. در نظر آنها، آهاب سنبل امپریالیسم دینی و صنعتی آمریکا است که خواننده را بیاد قهرمانهای بدبین و سخنور شکسپیری می اندازد. ناخدا آهاب میخواهد از طریق مبارزه با وال سفید، خواننده را به مبارزه با تمام شرایط خلایق جهان دعوت کند. او در این رمان شوالیه ای گونه، پیشگام سبک نویسندگی کافکایی است... درجایی از کتاب از زبان آهاب گفته میشود که اگر حتی خورشید قصد توهین و تحقیر انسان را داشته باشد، باید به وی سیلی زد. آهاب نامی است انجیلی که بر اثر کتک کاری با خدای باریتعالی، بر اثر مشیت، لکه ای سیاه زیر چشمش بجا مانده.

ملویل نمونه کلاسیک یک نویسنده ناشناخته است که دونسل طول کشید تا وی جایی در فضای ادبی ترقیخواه بیابد. از دهه 20 قرن گذشته تاکنون، یک نوزایی ملویل شناسی در غرب آغاز شده. پیرامون وی نه تنها بیوگرافی نویسان، بلکه روانشناسان و مفسرین اسطوره شناسی، دست به قلم برده اند. در فرانسه، کامو کوشید تا او را به خوانندگان معرفی نماید. دوستان ادبیات در ایتالیا او را با یوسف کنراد مقایسه میکنند. صاحب نظران، گرگ دریا، نوشته جک لندن و پیرمرد و دریا، اثر همینگوی، و کوه جادویی، اثر توماس مان، را تقلیدی از کاپیتان آهاب، در کتاب ملویل میدانند. روانشناس معروف، یانگ کوشید در سال 1930 آثار ملویل را روانشناسانه تفسیر نماید. در دهه 30 که سنت گرایان آلمانی دچار بحران فرهنگی شدند و بازار بدبینی در آلمان داغ گردید، آنها کوشیدند تا سراغ آثار ملویل بروند. تنوع سبک و مشکل ترجمه شایسته آثار ملویل، باعث شد که او هیچگاه در خارج از آمریکا به مشهوریت لازم نرسد و برخلاف سایر رمانهای آمریکایی، صنعت فیلم نیز نتوانست آثار او را موفقیت آمیز به روی پرده ببرد. برای غرض ورزان فرهنگی، ملویل یا به اندازه لازم مسیحی نبود و یا در شرح روابط عشقی و جسمی بومیان جزایر، پرده دری کرده است.

امروزه اهل نظر در آثار ملویل انتقاد از تمدن صنعتی و توسعه طلبی امپریالیستی آمریکا را عمده میکنند و مینویسند او نشان میدهد که چگونه رویاهای روزانه آمریکا با جنبه های تیره و غیرانسانی اش با هم در تضاد هستند. و در آنجا مسئولیت دمکراتیک افراد با فردگرایی طرد شده و بی فرهنگی عمومی سرشاخ گردیده و آگاهی انسانی به بحران ارزشهای اخلاقی و ضعف فرهنگ عجیب وابسته شده. در آثار او، کشتی، سنبل جامعه آمریکا و سفر دریایی نشانه استعمار صنعتی سرمایه داری است که ترمزی نمی شناسد، همانطور که صنعت ماهیگیری و شکار وال امروزه ماشینی شده. توضیح اینکه شکار وال ان زمان مهمترین منبع درآمد اقتصاد آمریکا بود! فریبکاران و منحرف کنندگانی بنام ابلیس و شیطان امروزه در نظام سرمایه داری در لباس: نماینده بیمه، مشاور مالیاتی و غیبه گوی ستاره شناسی و فالگیری فعال هستند.

از جمله آثار ملویل: رمان شکار وال "موبی دیک"، جزیره تائیتی، اومو، ژاکت سفید یا جهان روی یک کشتی جنگی آمریکایی، چند نوول، چهار جلد کتاب شعر، تیمولئون، ماردی، جزایر جادویی، یک آقای قابل اعتماد، و عزرائیل پوپر، هستند.

اولین کتاب او رمان تائیتی، در زمان حیات موفق ترین اثر او شد. در این کتاب و کتاب اومو، او به شرح و توصیف زندگی بومیان جزایر دریای جنوب می پردازد و نشان میدهد که چگونه فرهنگ استعماری و استعمار! مسیونرهای مذهبی، مردم را به پوچی و وحشت میکشانند. او در این دو کتاب تصویری رمانتیک و اتوپستی از فرهنگهای ساده و وحشی اولیه میدهد. در کتاب ژاکت سفید، بر اساس تجربیات

شخصی، گزارشی انتقادی و رئالیستی از زندگی ملوانان نیروی دریایی ارتش آمریکا میدهد. رمان ماردی، رمانی است رمانتیک که در طی یک سفر دریایی ماجراجویانه، قهرمان داستان جویای معنی زندگی میشود. در نوول بیللی، آخرین اثر او، مبارزه مسئولیت فرد و قدرت سرنوشت به نمایش درآمده است. کتاب عزرائیل پوپر، رمانی است تاریخی در باره انقلاب آمریکا. به نقل از مورخین ادبی، ملویل میخواست با نوشتن کتاب وال سفید ثابت کند که در شرایط دموکراسی مدل آمریکایی میتوان اثری به زیبایی کتابهای شکسپیر در جامعه طبقاتی انگلیس آفرید، گرچه کتاب شکار نهنگ موبی دیک، آنزمان بین خوانندگان هواداران زیادی نیافت.

۱۱۳. هرتا مولر و جایزه نوبل ادبی .

زنان و ادبیات ضد دیکتاتوری استالینیستی . (? - 1953) Herta Mueller

آخر این چه وطنی است که چمدان سفرت را که برداری، همچون جگرزلیخا از هم می پاشد ؟ ای کاش امروز با خودم برخورد نمی کردم ، سازمان امنیت بازهم ماراسفارش داده، برای روز دوشنبه، ساعت 10 صبح، یعنی برای بازجویی سرپایی دعوت کرده . فقط سازمان امنیت رشد کرده و قوی تر شده، نه بخشهای دیگر جامعه مثل اقتصاد ، فرهنگ و هنر .

خانم هرتا مولر، برنده جایزه نوبل ادبیات امسال؛ یعنی سال 2009 اعلان شد. او گرچه در کشور رومانی در سال 1953 بدینا آمد ولی آلمانی تبار است و در روستای نیاات سالهای کودکی اش را سپری نمود. آزار و تعقیب او از طرف دولت استالینیستی چائوشسکو باعث شد که او در سال 1987 دست به مهاجرت بزند و ساکن آلمان غربی آنزمان بشود . چون پدرش در زمان جنگ جهانی دوم همکار سازمان گشتاپو آلمان فاشیستی بود، بعد از بقدرت رسیدن سوسیالیسم استالینیستی، مادرش را دستگیر و به اردوگاههای کار اجباری فرستادند. بعدها از هرتا مولر نیز خواستند تا با سازمان امنیتی سکوریتهای رومانی همکاری کند ، ولی او با مخالفت تحسین آمیز این دعوت را رد نمود و از طریق ادبیات افشاگرانه به مبارزه با حکومت چائوشسکو پرداخت. هرتا مولر پیش از تعقیب امنیتی به شغلهای مترجمی و آموزگاری پرداخته بود. او در دانشگاه بوخارست به تحصیل ادبیات و زبان آلمانی و رمی پرداخت. نخستین رمان او " سقوط و ابتذال " بشکل سانسور شده در رومانی منتشر گردید.

اوتاکون خالق چند جلد کتاب داستان، رمان ، و مقاله بوده است، از آنجمله – فوریه پا برهنه ، انسان قرقاولی ساکن زمین است ، سفر روی یک پا ، درسهای نویسندگی در دو دانشگاه ، شیطان نوی آینه جا خوش کرده ، نگهبان شانه اش را بدست گرفت ، حیوان قلبی ، گرسنگی و ابریشم ، نگاه بیگانه ، در میان گرهای زلف یک زن زندگی کردن، یکبار بگیر دوبار ول کن ، روبا آنزمان هم شکارچی بود . ای کاش امروز با خودم برخورد نمی کردم ، و در درون تله شکار ، هستم.

از جمله جوایز دریافتی پیشین او، جایزه هاینریش کلایست در سال 1994 ، و جایزه اروپایی ادبیات در سال 1995 می باشند . او در آثارش به تجربه های ترور ، بازجویی ، تهدید، جنگ ، فاشیسم، استالینسم ، تحقیر، ترس، ترد، مقاومت، فرار، تبعید، وطن ، و مهاجرت می پردازد . چون قهرمانانش در فضای ترس و وحشت ناشی از شرایط دیکتاتوری زندگی میکنند، آثار او را بخشی از ادبیات رئالیستی آلمانی – رومانی بحساب می آورند. او از یک دولت فاسد و یک جامعه داغان سخن میگوید که پناه به الکل و دستفروشی آورده اند. همچون آثار گونتر گراس، آنا سگر ، پاول سلان ، اینگه مولر ، پیترو وایس، برنهارد ، و روزا اوسلندر، کتابهای او به موضوعات فاشیسم، جنگ، دیکتاتوری، آواره گی ، مهاجرت ، تبعید، بازجویی، خانه گردی، و ترور می پردازند. در آثار او ساختارهای اسطوره ای ، استعاره، و تصاویر بوتیقای در رمانهای خانوادگی، تقصیر روستایی و بی خیالی سیاسی مردمی وحشت زده را نشان میدهند.

۱۱۴. قسم آزادیخواهی روی تپه گنجشک ها !

آلکساندر هرتسن، نویسنده، فیلسوف و مبارز اجتماعی روسیه زمان تزار، همچون تروتسکی و کروپتکین، نشان داد که روسها در ژانر خاطره و اتوبیوگرافی نویسی، در جهان بی همتا هستند. بعد از شکست آزادیخواهی جنبش دکابریست ها، هرتسن جوان، همراه رفیقی، در روی تپه ای، معروف به تپه گنجشکها در اطراف شهر مسکو، قسم یاد کرد تا در راه عملی نمودن آزادی، هیچگاه دست از مبارزه اجتماعی برندارد.

از بدشمنی های تاریخی زمان هرتسن این بود که هر روشنفکری یا مبلغ ناسیونالیسم پان اسلاویستی روسی ویا جانبدار فرهنگ و ارزشهای اروپای غربی می بود. یعنی انتخاب موضع گیری بین؛ بدتر و بد درمیان ترقیخواهان.

در دایره المعارف های امروزی، هرتسن را با القابی مانند: مبارز سیاسی اجتماعی، دمکرات انقلابی، فیلسوف، و از پیشگامان مبارزه برای تبلیغ ایدههای سوسیالیستی، مفتخر میکنند. غیر از آنها، هرتسن یکی از روزنامه نگاران و ناشرین مشهور مهاجر نیمه دوم قرن 19 روسیه نیز بود. به نقل از لنین، او یکی از پایه گذاران مطبوعات آزاد و مستقل تاریخ روسیه نیز بود.

هرتسن از نظر فلسفی زیر تاثیر هگل و فوئرباخ بود. لنین درباره او مینویسد: او تنگاتنگ در کنار ماتریالیسم دیالکتیک مبارزه نمود، ولی در مرز ماتریالیسم تاریخی توقف نمود. متاسفانه اوقانونمندی تاریخ را درک نمود و در بند اوتوپي باقی ماند.

هرتسن و اسکندر از جمله نامهای مستعار او بودند. نام واقعی هرتسن، یعقوب لوف بود. هرتسن در سال 1812 در مسکو دنیا آمد و در سال 1870 در تبعید در پاریس درگذشت. پدرش یک ژنرال اشرافی و مادرش یک زن خدمتکار آلمانی بود. هواداران با تکیه بر واژه آلمانی هرتسن، او را "فرزند قلب" نامیدند. او در جوانی با کمک رفیقی بنام اوگارت، محفلی ضد تزار، برای لغو نظام مالک الرعیتی تشکیل داد. و بعدها با کمک مبارز دیگری بنام بلینسکی، نیز رادیکال ترین شاخه روشنفکران انقلابی روسیه را پایه گذاشت. هرتسن سالها به افشای ناسیونالیسم اسلاویست ها و جناح راست جهان وطنان بورژوا لیبرال غرب گرا پرداخت. او در جوانی به جرم آزاداندیشی چندسالی در نقاط بد آب و هوای روسیه تزاری در تبعید بود. و سرانجام در سال 1847 به خارج فرار و مهاجرت نمود و در سوییس پاسپورت و ملیت سویسی را قبول کرد. ثروت و ارث پدری موجب شد که خلاف سایر مهاجرین، او در خارج دچار فقر و تنگدستی نباشد.

هرتسن در حین انقلاب فرانسه در سال 1848 در آنجا حضور داشت و در این رابطه کتاب " نامه هایی از ایتالیا و فرانسه " را منتشر کرد که خوانندگان بیشماري یافت. درباره آگاهی او گفته میشود که گرچه هرتسن ژورنالیست سیاسی بود ولی او پیچیده تر از آن فکر میکرد که بتواند رهبر انقلابی تودهها شود. آثار هرتسن در زمینه : ادبیات، فلسفه، تحقیقات اجتماعی و تاریخی، و ژورنالیسم، فناپذیر هستند. از نظر عملی، وی از سال 1869 در انترناسیونال اول نیز شرکت نمود.

هرتسن در جوانی دوستدار آثار شیلر، مخصوصا نمایشنامه " دزد های " او بود و به مطالعه آثار: روسو، ولتر، فوریه، سن سیمون، بایرون، شلینگ، و آثار ممنوعه پوشکین و دکابریست ها پرداخت. او در دوران دانشجویی خود را با فلسفه طبیعی و علوم طبیعی مشغول کرد. هرتسن در دهه 40-50 قرن 19 با تکیه بر هگل و فلسفه ماتریالیستی اروپایی و عقاید سن سیمون، تئوری جنبش دمکراتیک انقلابی را پایه گذاری نمود. او با مبارزین و هنرمندان زمان خود از جمله با : لویز بلانک، پرودن، گاریبالدی، شخصا ملاقات نمود.

هرتسن، مبارز مهاجری بود که بین : ادبیات، فلسفه، و ژورنالیسم، مدام سبک عوض میکرد. او در دوران دانشجویی کتابی با عنوان " تجزیه و تحلیل سیستم خورشیدی کپرنیک " نوشت. هرتسن در سال 1842 دو اثر فلسفی خود یعنی: " سطحی گری در علم " و " نامه هایی پیرامون تحقیق در طبیعت " را پایان رساند. این دو کتاب، برآورد اشتغال او با علوم طبیعی و فلسفه هگل بودند. وی به انتقاد از ذهنی و الهامی بودن فلسفه رمانتیک های آن دوره نیز پرداخت. هرتسن بر اساس علوم تجربی، خواهان شناخت عینی شد. موضع ماتریالیستی او ریشه در فلسفه طبیعی داشت. وی میگفت که طبیعت عینی است و ذهن و آگاهی، محصول شرایط عینی هستند. او آن زمان این نظریه خود را " رئالیسم " نامید.

بعد از اقامت در کشورهای گوناگون، هرتسن در سال 1852 به لندن رسید و در آنجا مجلات و گاهنامه های: ستاره قطبی، ناقوس، و صداهای روسیه، را منتشر کرد. او در مجله ناقوس، خواهان حذف سانسور، تنبیه بدنی، و نظام مالک الرعیتی شد. طبق اسناد، بعد از مرگ نیکولای اول، گزارشهای متنوعی مخفیانه از روسیه بدست او میرسید که وی در مجله " ستاره قطبی " منتشر می نمود. مجله ناقوس سالها مخفیانه و بطور غیرقانونی وارد روسیه میشد و حتی الکساندر دوم نیز یکی از خوانندگان علاقمند آن بود. دو کتاب : " از ساحلی دیگر " و " نامه هایی از ایتالیا و فرانسه " درباره تحول و پیشرفت ایدههای انقلاب در روسیه هستند. وی در کتاب " پیشرفت ایدههای روسیه " به تجزیه و تحلیل روسیه از زمان پتر کبیر تا میانه قرن 19 پرداخت. یکی از مشهورترین آثار او کتاب : " مشاهدات و خیالات "، یک وقایع نگاری بین سالهای 1852-1868 روسیه و اروپا، از جنبش دکابریستی تا کمون پاریس است. آن کتاب مانند کتاب " خاطرات انقلاب " کروپتکین، زندگی اجتماعی روسیه را در زمان حکومت نیکولای اول نشان میدهد. در کتاب " واقعیات و تخیلات " او به شکست انقلاب فرانسه، آلمان، ایتالیا، و زندگینامه مهاجرین انقلابی میپردازد. وی در این کتاب به تنفر خود از صفات بورژوازی مانند: فردگرایی، خودخواهی، بزدلی، سودجویی، تنگ نظری، چوخ بختیاری، سطحی گری، و ناسیونالیسم کور، اعتراف میکند.

هرتسن در زمینه ادبیات، در سال 1842 کتاب " یادداشت های یک جوان " را منتشر کرد. وی در رابطه با این کتاب و به جرم آزاداندیشی، سالها در نقاط مختلف روسیه در تبعید بود. وی قبل از مهاجرت بخارج، کتاب " دکتر پروپوف " را در رابطه با تضاد هنر نمایشی با نظام مالک الرعایتی نشان داد. وی در کتاب " از ساحلی دیگر " به روانشناسی زندگی اجتماعی پرداخت. این کتاب حاوی هنر ادبی و ژورنالیسم اجتماعی است. کتاب " زاغ دزد "، یکی از داستانهای بلند او است.

مهمترین کتاب او رمان " مقصر کیست؟ "، داستانی است پیرامون فلسفه اجتماعی. آن کتاب را نیز اولین رمان پیرامون موضوع زنان در تاریخ ادبیات روسیه میدانند. در این کتاب او به محکوم کردن جبرهای اجتماعی می پردازد که به اختلافات خانوادگی می کشند. در این کتاب نشان داده میشود، چگونه عشق، روابط زناشویی و همبستگی خانوادگی دلیل فشار اجتماعی و فقر از هم می پاشند. هرتسن با بجا گذاشتن آثار بیشمار ادبی-هنری، راهی برای رئالیسم انتقادی در ادبیات روسیه باز نمود.

متاسفانه سرانجام شکست انقلاب در کشورهای آن زمان اروپا سبب سرخورده گی او شد و ناامیدی از قول های انقلاب فرانسه باعث شد که هرتسن به انتقاد از آن بپردازد. او شکست انقلاب را بدلیل رهبری خرده بورژوازی آن میدانست. هرتسن در خاتمه به عقاید خلقی گری نارودینکی و پان

اسلاویستی بازگشت. اوفکر میکرد روسیه میتواند بدون گذر از مرحله سرمایه داری، با تکیه بر سازمانهای دهقانی به سوسیالیسم دهقانی برسد. دهها سال آثار او در آلمان، ایتالیا، فرانسه، و انگلیس علاقمندان زیادی داشت. هرتسن با کمک آثاری مانند "نامه هایی از ایتالیا..."، "از ساحل دیگر" و "درباره پیشرفت ایده های انقلاب روسیه"، از غرب گرایی به سوسیالیسم ملی رسید. اوفکر میکرد از این راه میتواند زشتی های کاپیتالیسم و بورژوازی غربی را دور زده و مانع اشاعه آنها شود. هرتسن میگفت برای عملی کردن سوسیالیسم تنها کافی نیست که قانون مالکیت خصوصی لغو شود، بلکه باید با کمک فرهنگ نو، قوانین حقوقی جدید، اخلاق جمعی، زندگی خصوصی سالم و مردمی، تربیت خانوادگی، و رابطه همه آنها با همدیگر، به اهداف سوسیالیستی رسید.

Alexander Herzen (1812-1870)

۱۱۵. رمانتیک های عاشق زنان شوهردار!

Hölderlin, Friedrich (1770 1843)

فریدریش هولدرلین
جنون شاعر رمانتیک بخاطر عشق .

در غرب گویا تا اواخر قرن 19، تحصیل کرده هایی که بدلائل مکتبی، سیاسی، و یا طبقاتی- در دربار، کلیسا و دانشگاه -شغلی نمی یافتند، معمولاً معلم خانگی و خصوصی بچه پولدارها، مخصوصاً نوابوگان اشرافی، دوک ها، خانها و سایر مقامات لشکری و کشوری- میشدند تادرفشار مالی و مادی قرار نگیرند. بعضی از این فرهنگیان غیررسمی در آن محیط های رمانتیک گرم و نرم و رفاهی، گاهی عاشق زنان ارباب میشدند. با افشای اینگونه روابط، اغلب آموزگاران فوق، اخراج، زندان، تبعید و یا بیمار روانی میگرددند.

فریدریش هولدرلین، شاعر رمانتیک انسان دوست انقلابی، میانه قرن 18 به سبب عشق به همسر یک بانکدار معروف ثروتمند، بعد از شنیدن بیماری و مرگ معشوقه، خود نیز جنون گرفت و حدود چهل سال پایان عمر خود را در بیمارستانهای خصوصی خیریه گذراند. مارکسیست ها غیر از دلایل احساسی رمانیک، تضاد تصورات ایده آلهای اجتماعی او با نظام مطلقه ملوک الطوائفی فئودالی را، علت دیوانگی هولدرلین برمی شمارند. اوشاعری است سیاسی انقلابی، جانبدار انقلاب کبیر فرانسه، که در درون کشور علیه شاه و خان و کلیسا به مبارزه پرداخت و در خارج از میهن اش علیه ترکهای عثمانی و برای رهایی یونان اشغال شده، وی در نامه ای به خواهرش مینویسد که: برای انقلاب فرانسه دعا کن، چون آنها مدافع حقوق انسانی هستند.

هولدرلین در مرحله ای از زندگی ادیبش با مکتب کلاسیک گوته و شیلر وداع نمود تا روی پرچم خود مکتب رمانتیک را اعلان نماید. او را در کنار ژان پاول، گوته، مارتین لوتر، و ریلکه، یکی از نوایغ و استادان زبان آلمانی بشمار می آورند. امروزه اشعار او یکی از بهترین، مهمترین، عمیق ترین و زیباترین آثار زبانی بشمار می آیند. او خالق سروده هایی است پیرامون احترام به: انسان، وطن، ولایت، طبیعت، هنر، عشق و ایده آلهای فرهنگ یونانی. منتقدین چپ مینویسند که او با زبانی استادانه و هومانایستی، یکی از مهمترین شاعران انقلابی بورژوازی (شهروندی؟) آلمانی است. شعرش به تقلید از شعر یونان باستان خواهان وحدت انسان و طبیعت است. آنطور که خوانندگان رمانتیک انتظار داشتند، شعرا و غیر از نوستالژی اتوپیستی، دارای آهنگ موسیقی است. و غیر از جنبه های سیاسی و ملی، شعر او دارای تصورات وحدت اتوپیستی است. در ادبیات اروپا او را یکی از نوایغ ادبی بشمار می آورند. نوستالژی: آزادی، زیبایی و جوانی در غالب اشعارش مشاهده میشوند. او در سال 1797 با شعر "عروضی" شیلر وداع نمود و به تقلید از شعر یونان باستان پرداخت. در شعر پر تحرکش، غیر از امید، غم ایده آلهای از دست رفته عصر طلایی یونان باستان مطرح میگردد. زبان متنوع اشعارش سنتز فکر یونانی با مناظر زیبای وطن و واقعیات مشاهده شده، است. او را شاعر ایده ها نیز مینامند. او برای ارزشهای ایده آل، شور و شوق آتشین شاعرانه ای ازخودنشان میدهد.

اشعار آغازین او را زیر تاثیر فلسفه کانت بشمار می آورند. تفسیرهای فلسفی گوناگون از اشعار او برای تمام سیستم های فلسفی ایده آلیستی قرن گذشته، تاکنون مورد استفاده بعضی محافل نیز قرار گرفته است. او خود هوادار فلسفه پانته ایستی طبیعت-خدا بود. هولدرلین کوشید از شعرش برای حذف تضاد میان هومانایسم زیبایی گرا - و عمل و اقدام سیاسی، استفاده نماید. او در سر، رویای هومانایستی جدیدی بشکل دوران یونان باستان داشت. در نظر او زمانی یک عصر در تاریخ فرهنگ ابدی میشود که در آن زیبایی و عقلگرایی باهم وحدت نمایند. برای رمانتیکهایی چون او، طبیعت یک منبع درک و احساس و حالات است یعنی یک انعکاس و عکس العمل ایده ها. در نظر او عشق الهی را باید در انسانیت و طبیعتگرایی جستجو نمود. او در اشعارش به قربانی نمودن قهرمانانی میپردازد که برای آشتی طبیعت با خدایان، خود را فدا می نمایند. اهل نظر در شعر او جنبه هایی از شعر شرق؛ مانند موازی گرایی، راکشف کرده اند.

اهل ذوق مدعی شد که سه عشق او: به انقلاب فرانسه، به زنان اشراف، و به فرهنگ و خدایان یونان باستان، موجب جنون غم انگیزش گردید. او خلاف همعصرانش هیچگاه از حمایت انقلاب فرانسه و تحولات اجتماعی آن دست برنداشت؛ حتی در دوره به حکومت رسیدن ناپلئون. او امیدوار بود که با کمک تبلیغ فرهنگ یونان باستان و عقاید یعقوبی انقلاب فرانسه، به پروسه انقلاب در میهن خود کمک

نماید. و سالها به شکایت از اوضاع غیرعادلانه اجتماعی آلمان پرداخت و خواهان تغییرات انقلابی در روابط اجتماعی شد. نوزایی هومانیستی مورد نظر او، میبایست بر اساس : حقیقت خواهی، آزادی ، و مردم گرایی باشد. در جای دیگری او گفته بود که برای مشاهده مجدد دوران طلایی یونان باستان باید يك نظم و هماهنگی میان انسان، طبیعت و خدایان برقرار گردد. او برای گذشته یونان مرثیه ها سرود. مرثیه هایی که میبایست برای آزادی یونان از زیر سلطه ترکهای عثمانی مفید واقع گردند. سرانجام او از رمانتیک، یونان پرستی به موضوعات زمان خود و تاریخ غم انگیز کشورش بازگشت . گروهی از محققین ادبی پاره ای از اشعار او را صوری و مجازی و فلسفه جهانی اش را ایده آلیستی بحساب می آورند، چون او رویای روشنفکرانه ای از تاریخ و فرهنگ ایده آلیستی داشت، قهرمانانش نیز اغلب ایده آلیست های انقلابی هستند.

فریدریش هلدلین بین سالهای 1770 و 1843 در آلمان زندگی نمود. پدر وی کارمند دربار یکی از دوک های حاکم در یکی از ایالات آلمان بود. امروزه هنوز تاکید خاصی روی زیبایی هلدلین میشود. زندگی او چون زندگی کلاسیست بشکل تراژدیک پایان یافت. وی سالها کتابدار سالنهای دربار و یا معلم خصوصی بچه های آنان بود. او نه تنها با هگل و شلینگ همکلاس، بلکه با شیلر، گوته، هگل و فیخته آشنا شد و در دانشگاه فلسفه و الهیات خوانده بود. در سال 1802 جنون گرفت . شخصیت دیوتیما در آثار او همان سوزته، معشوقه اش میباشد که نابغه ای است با چهره ای زیبا، همچون الهه ای در آثار افلاتون. با 150 سال تاخیر، از اوایل قرن بیست، به عظمت ادبی هلدلین پی بردند. مجموعه آثاری از او در سالهای 1943 و 1975 تاکنون منتشر شده است . وی به ترجمه آثار یونانی از جمله اشعار : پندار و سوفوکلس نیز پرداخت. از جمله دیگر آثار هلدلین : رمان هیپریون ، نمایشنامه تراژدیک مرگ امپدوکلس ، شغل شاعری، جشن صلح ، سرودی برای آزادی، انسان، خطاب به هموطنان، یونان ، آشیل، نان و شراب، سرودهای میهنی، نیمه زندگی و اشعارمانتیک پیرامون رودخانه های : راین ، ماین ، نکار، دونائو و غیره هستند.

۱۱۶- هومر کیست ؟- درسهای ادبی غرب . Homer 800 v.Chr

اگر فردوسی هزارسال بعد از میلاد به گردآوری و شعرنمودن بخشی از حماسه های قهرمانی ایران کهن پرداخت، هومر 800 سال پیش از میلاد، از میان صدها اسطوره و حماسه قهرمانی یونانی دو داستان تاریخی الیاس و اودیسه را بصورت شعر درآورد. مورخین غرب تاریخ فرهنگ یونان را 4000 سال و تاریخ فرهنگ سومری را 5000 سال حدس میزنند. محاصره و تسخیر شهر ترویا در غرب آسیای صغیر و در ترکیه امروزی، حدود 1200 سال پیش از میلاد اتفاق افتاد و هومر 400 سال بعد یعنی در قرن هشتم پیش از میلاد، آن جنگ تاریخی میان یونانیها و تروایی ها را در دو کتاب شعر بلند حماسی خود یعنی در الیاس و اودیسه بصورت شعر روایتی درآورد.

هومر، حماسه سرای یونان، در نیمه دوم قرن هشتم پیش از میلاد زندگی نمود. دواثر او در آغاز ادبیات یونان و سنت حماسه سرایی قهرمانی غرب قرار دارند. او در آغاز شعر اروپا نیز قرار دارد، گرچه وی متولد شهر ازمیر "سمیرنا" در غرب ترکیه امروزی است. به گمان مورخین، او غالب عمر خود را در روی جزیره چیوس گذراند و در روی جزیره لوس فوت نموده است. دو کتاب او حاوی 28000 شعر "هگزامتری" هستند. به نقل از کارشناسان ادبی، آثار او تاثیر مهمی روی ادبیات غرب از زمان ورژیل تا زمان جویس از خودیجا گذاشته اند. حتی در دوره باستان و قبل از میلاد عده ای از اهل شعر، او را آموزگار ادبی خود بشمار می آوردند. بیوگرافی نویسان او را شاعری خواننده و آوازه خوان مسافرسوار نابینا و نقال میدانند که آن زمان در دربار حاکمان، امیران، اشرافیان و یامیان مردم معمولی در کوچه و بازار به سرگرم نمودن و نقل داستانهای حماسی کهن می پرداخته است. گرچه گروهی او را شاعر آندو کتاب میدانند، گروه دیگری وی را تنها گردآورنده و نقال اشعار و داستانهای حماسی پیش از خود بحساب می آورند.

گروهی هم هومر را در آغاز ادبیات کتبی و در پایان شعر شفاهی یونانی یشمار می آورند. با کمک اواز میان صدها شعر حماسی و قهرمانی دو عدد از مهمترین آنان بزمان مارسیده است. زبان شعر حماسی، زبان هنری آن زمان بود. در این دو حماسه بخش مهمی از فرهنگ جزیره کرت و فرهنگ مکینی نقل شده اند. زبان هومری گویا تا دوره بیزانس مورد استفاده بوده است. زبان شناسان مکتب اسکندریه در قرن سوم پیش از میلاد در مصر اشعار او را بصورت کتبی به نسل های بعدی انتقال داده اند. اطلاعات امروزی درباره هومر معمولاً از دوران هلنی به زمان مارسیده است. گروه دیگری مدعی هستند که اشعار او ناشی از واقعیات مستقیم، طبیعی و جهانی بینی واقعی آن زمان یونان ریشه گرفته اند.

اشعار هومر را خوانندگان سیار و مسافر از قرن 6 پیش از میلاد در نقاط مختلف یونان در میان مردم نقل میکردند. در عبادتگاه و المپیا مورد نظر هومر، خدایان ویت های سنگی گوناگونی مورد توجه مردم آن زمان قرار داشتند. دو کتاب شعرا و همچون کتابی مقدس برای یونانیان و مستعمره نشینان آن در غرب آسیای صغیر، نه تنها از قهرمانان زمینی بلکه از خشم های الهی خدایان سخن گفته اند.؛ خدایانی که آن زمان با خندهها و خشم های خود شباهتهایی به انسانهای معمولی زمینی داشتند. در آثار او که مدتی بصورت دین یونانی مورد احترام بودند، انسانها تصویری از خدایان هستند، و تنها برتری خدایان بر انسانها این بود که آنان فناپذیر و قادر تر از انسانهای معمولی بودند. احترام به خدایان نه تنها حسابگرانه و عاقلانه بلکه پرهیزکارانه ، و کاریک نیز نه تنها فعالیت اخلاقی بلکه امری زیبا و خوشایند بود. زبان ادبی هومر آن زمان موجب وحدت میان اقوام یونانی در مقابل نیروهای خارجی گردید.

به هومر غیر از دو کتاب الیاس و ادیسه، اشعار و کتابهای دیگری رانیز نسبت داده اند؛ آزانجمله : سرودهای هومری، کیکلوس های حماسی روایتی، سرودهای طنز چوپانی مارگیت، سرودهای خدایان، و کتاب طنز کلیله و دمنه ای جنگ موش و قورباغه ها. سرودهای هومری، مجموعه ای از 33 سرود مذهبی درباره خدایان بسیک حماسی هومری هستند که در زمان باستان آنان را به اونسبت میدادند. راپسودها یا خواننده گان مسافرسپار برای مقدمه نقالی و سرودخوانی خود از این سرودهای هومری استفاده میکردند. آنان احتمالاً در قرن 7 پیش از میلاد از طریق شاعران گمنام سروده شده اند. نبوغ هومر در ترکیب سنت شعری و فرم فردی ادبی بود. عناصر زبان آرکائیک و خیالپردازی های فوق العاده در شعرا و نیز دیده میشوند.

اهمیت تئوریک آثار هومر در آنجاست که نه تنها ورژیل و هوراز بلکه ارسطو نیز در کتاب بوتیکای اش پیرامون هنر شعر سرایی از او کمک گرفته است. اشعار او نه تنها قرنهای کتابهای درسی اروپا بلکه در روی شاعران نسل بعد و روی جهان بینی جوامع یونان باستان از خود اثری جا گذاشته اند. در دوره رنسانس، کشورهای رومی زبان و نویسندگان مشهور ایتالیایی به کشف دوباره هومر پرداختند. در تئوری ادبی دوره "توفان و هجوم" زمان گوته در آلمان، هومر اثر مهمی بج گذاشت، چون آنان ریشه تمام ادبیات عال رانه در هنر بلکه در طبیعت جستجو میکردند.

کتاب الیاس، اثر هومر، قدیم ترین کتاب شعر ادبیات مغرب زمین است. این کتاب بازبانی فوق العاده شاعرانه دارای 16000 بیت شعر "هگزامتری" است. 24 سرود این کتاب پیرامون خشم آشیل؛ قهرمان ملی و ایده آل یونان باستان است. اشعار این کتاب به محاصره 10 ساله شهر ترویا از طرف یونانیان در غرب آسیای ضعیف؛ آن زمان مستعمره نشین یونان، می پردازد. حوادث 50 روز آخر محاصره ترویا در این کتاب بصورت شعر درآمده اند. زبان هنری این کتاب دارای عناصر لجه ایونی - اولیشی میباشد. منقدین ادبی مدعی هستند که هومر در این کتاب به شرح جهان انسانی نیز می پردازد. تسلط انسان بر خود در این کتاب بالاترین فرم رفتار مطلوب انسانی و رفتار صحیح در مقابل خدایان مورد اعتقاد آن زمان است. الیاس، عنوان این کتاب از ایلین گرفته شده که نام پیشین شهر ترویا در 1200 سال پیش از میلاد بوده. طبق اشعار آمده در این کتاب، مبارزه دو ملت یونانی و ترویایی در آن زمان، مبارزه دو دسته و گروه از خدایان است که از این دو طرف جنگ حمایت میکردند و سرانجام خدایان غرب یونانی بر خدایان شرق ترویایی پیروز شدند.

کتاب شعر "ادیسه"، جواز تر از کتاب "الیاس" است که به لجه ایونی سروده شده. این کتاب رادومین سند آغاز ادبیات غرب بحساب می آورند. همچون کتاب الیاس انگیزه های شعر شفاهی در آن درج شده اند که تا زمان فرهنگ جزیره کرتی - مکنه ای به عقب میروند. این کتاب از نظر زبانی مدرن تر از کتاب الیاس است. 12200 شعر هگزامتری آن بصورت 24 فصل، ماجرای سفرهای پر رنج ادیسه و بازگشت وی به وطن نزد همسرش است. روایت شرح 40 روز آخر جنگ ترویا در این کتاب ضبط شده اند. کشتی شکسته گی ادیسه در حین بازگشت به وطن، در دریای مدیترانه، ماجرای غم انگیز دیگران کتاب است. فرق محتوای آن با کتاب الیاس، تصویری جدید از انسان و رابطه دیگر نسبت به خدایان یونانی است. از جمله صفات ادیسه در این کتاب: بلوغ شخصیت، توانایی تحمل در دورنج زندگی، اطاعت در مقابل خدایان، تیزهوشی، خیالپردازی و احساس مسئولیت هستند. در این کتاب، آن زمان به شرح انسان "نوینی" پرداخته شده است، و به خلق و انسانهای ساده و رنجبر در این کتاب، خلاف کتاب الیاس اهمیت بیشتری داده شده است. این کتاب نه تنها روی حماسه سرایی دوره سدهای میانه غرب، بلکه روی دوره رنسانس نیز تاثیر مهمی داشته است. ادیسه در این کتاب بعد از سال رسیدن به وطن در ایتاکا، به انتقام از مردان مزاحم اشرفی میپردازد که در غیاب او، مزاحم همسرش پنلوپ شده بودند. شاعر، دلایل ابدی شدن.

۱۱۷. شعر، نام هایی تکان دهنده !

هوراز . (قبل از میلاد 8 – 65 Horaz)

زمان ، حدود 50 سال پیش از میلاد است که هوراز، شاعر ملی جمهوری خواه و اصلاحگرای رم باستان به مدرسه میرود . نام کامل او "ملک هرات فلک"، فرزند یک بنده آزاد شده است که به نان و آبی رسیده. گرج مجموع اشعارش به قطوری یک کتاب است ولی بیش از 2000 سال است که او در محافل ادبی جهان این چنین شهره آفاق است . او پیش از خیام نوشت که "حالی خوش باش و فکر برباد مکن !". هوراز را مهمترین طنز سرای رم باستان نیز بشمار می آورند . گروهی هم او را امروزه نماینده "شعر مطلق" میدانند چون او شاعر توانای فرم است تا محتوا. او از هواداران محفل اسکندریه و یکی از آغازگران "شعر نوگرا" در قدیم میباشد. بجای شعر طویل حماسی پیشین، او به سرودن شعر کوتاه پرداخت. در نظر او هر شعری باید مانند تابلو نقاشی باشد. و هر بیت، اثری است هنری با پروسه ای ریاضی و قانون مندی هایش. و هر واژه باید تاکیدی باشد برای احساسات شاعر. چون فقط احساسات شخصی در شعر او غالب است، اشعارش اتوبیوگرافیک نیز مینامند. او دو نقش برای شاعر قایل است؛ یکی اینکه مفید باشد، دیگری آنکه موجب فراخی خاطر گردد.

در شعر او گاهی، پشت هر بیت، خوف از مرگ حاکم است . او غیر از اشاره به ضعف های انسان، به انتقاد اجتماعی نیز می پردازد و توصیه میکند که انسان نباید پایش را از مرزهای طبیعی فراتر بگذارد.

اخطار فلسفي او : قناعت، اعتدال، خونسردی، و میانه روی در زندگی است. گرچه هر درد و رنجی، پایانی دارد، از جوانان میخواهد که خوش باشند و لذت ببرند. او در جوانی، تبلیغ فلسفه لذت اپیکور نمود و در کهنسالی، عزلت و گوشه گیری رواقی را پیشنهاد کرد.

بدلیل حضور مدام جنگهای امپراتوران خودی و خارجی، آواز سیاست و رفرم ناامید گردید و ضعفهای انسان را؛ حرص و طمع، ارضیه خواری و خوش گذرانی دانست. فلسفه خصوصی او پیرامون تاریخ و اسطورههای رم و یونان و ایران بود. او یکی از وقایع نگاران ادبی تاریخ و سیاست نیز بشمار می آید. آثارش سندی است پیرامون جامعه رم درصد سال پیش از میلاد. در شعرش، خواننده گاهی شاهد شور و لذت در زندگی- و گاهی گواه قناعت و درویشی رواقی میگردد. شعر او تشویقی است از : عشق، دوستی، جمعگرایی، طبیعت، شراب نوشی و آواز. از جوانان میخواهد که : ورزش، عشق، رقابت، و بازی را فراموش نکنند. او بجای خیالپردازی، به طرح احساسات واقعی خود میپردازد. شور و غم نیز گاهی در شعرش به رقابت باهمدیگر میپردازند.

دانته او را به اهمیت هومر میدانست. ورژیل بدلیل توانایی های ادبی و تئوریک، او را به امپراتور زمان خود معرفی نمود تا مورد پشتیبانی قرار گیرد. در ادبیات غرب، گوته، شیلر، بودلر، هسه، و برشت را زیر تاثیر او بشمار می آورند. لسینگ او را نه تنها شاعری فیلسوف، بلکه نماینده طنز و عقل نامید. نیچه او را تنها نماینده هنر شعرسرایی باستان دانست که هر واژه اش دارای شناسنامه و پرونده و جای خاصی است. ولی هوراز، خود را شاگرد سافو، شاعره لژی دوره باستان دانست. فلسفه عامیانه هوراز دارای عناصری از فلسفه اپیکور و فلسفه رواقی آن زمان است. زبان و هنر شعری او قرنهای از جمله ایده آلهای ادبیات غرب بودند. هوراز تاثیر مهمی روی شعر بعدی اروپا از خود بجا گذاشته است.

۱۱۸- جمهوری خواهی نویسنده

ویکتور هوگو، شاعر، نمایشنامه نویس و داستانسرایی فرانسوی، حدود بیست سال از عمر طویل خود را در خارج از وطن در تبعید زیست و زمانیکه دولت وقت از او دعوت به بازگشت نمود، او جواب داد: من زمانی برخوادم گشت که آزادی نیز به کشور بازگشته باشد. و در ضرب المثلی عامیانه آمده: از روزی که سرنوشت، ویکتور هوگو را تبعید کرد، شاه احساس سایه خدایودن نمود. ویکتور هوگو با آثار انتقادی اش خشم مذهبیون مسیحی و دولت سلطنتی را برانگیخت. گرچه او خود شخصا فردی مذهبی بود، ولی همیشه خواهان جدایی دین از دولت بود. زندگی ادبی هوگو با شرکت در مسایل اجتماعی و سیاسی درهم آمیخت. او برای جانبداری از يك جمهوری لائیک به جناح مبارزین زمان خود پیوست.

ویکتور هوگو فرزند يك افسر دوره ناپلئونی بود که از سال 1802 تا سال 1885 زندگی نمود. او 66 ساله بود که جنازه همسرش را در تبعید تا مرز فرانسه حمل کرد و آنرا برای خاکسپاری به وطن تحویل داد. آخرین جمله آمده در دفترچه یادداشتهايش بصورت زیر است: عشق یعنی دست به کاری زدن و میدان عمل را ترك نکردن. ویکتور هوگو زیر تاثیر انقلاب 1848 فرانسه، نویسنده ای آرمانگرا و خوشبین نسبت به پیروزی زحمتکشانش شد. او پنجاه ساله بود که به دلیل جانبداری از جناح چپ جمهوریخواهان فرانسه مجبور به ترك وطن گردید.

در قرن بیستم با به فیلم درآوردن بعضی از آثار او، مشهوریت جهانی اش چند برابر گردید. کتاب گوزپشت نتردام او دوازده بار و رمان بینوایان بیست بار به صورت فیلم درآمدند. منتقدین ادبی کتاب بینوایان ویکتور هوگو را سنفونی عدالت خواهی و عشق به ایده آلهای و اعتراض برحق رنجبران میدانند. او در آثارش معمولا از شکست و مرگ و پایان اسطورههای دروغین و پدیدههای ناگوار خبر میدهد. کنارزدن خالق جهان، مرگ شیطان، فرار دیکتاتور، پایان فقر، زجر، بیماری، خرافات و بی عدالتی، محتوای بعضی از کتابهای او هستند. او شعار مقاومت سیاسی و اجتماعی زمان خود نیز بود. از جمله مجموعه اشعار او، کتاب: شرقی ها، و سرودهای خیابان و جنگل، هستند. او به جانبداری از انقلاب، شعری بنام : خطاب به دانشجو یان، سرود. اشعار مقاومت او علیه رژیم ناپلئون سوم، اشاره ای به خواسته های کارگران نیز میباشند. فعالیت ادبی هوگو با تاتر و نمایشنامه نویسی شروع گردید. او در آغاز پایه گذار تئوری جدید تاتر رمانتیک بود. از جمله نمایشنامه های او: درام هرمانی، و پادشاه الکی خوش هستند، اما فعالیت عمده ادبی هوگو در زمینه رمان و داستان بلند است. اثر جاودانی بینوایان- گوزپشت نتردام- ماسک خندان- هنرپر بزرگ بودن- روزهای آخر خالق و شیطان- حرف و عمل- ساعات آخریک اعدامی- افسانه قرن- و پرچم سیاه از مشهورترین داستانها و رمانهای او هستند.

رمان گوزپشت نتردام او يك رمان تاریخی است. رمان بینوایان يك اثر اجتماعی میباشد که بقول منتقدین، گویی برای سوسیالیستهای انقلابی مذهبی نوشته شده. رمان روزهای آخر يك اعدامی، ورود هوگو به ژانر رئالیسم ادبی را نشان میدهد. رمان پرچم سیاه، اولین اثر دفاع از جنبش سیاهان و بزرگترین کتاب ضد برده داری است.

سوررئالیستها در آثار هوگو جنبه هایی از صلح خواهی، انساندوستی و جهان وطنی را کشف نمودند. هوگو میگفت: تاریخ و آینده کشور، آستن انسانگرایی و انساندوستی هستند. او نه تنها به انتقاد از جامعه صنعتی مدرن و عوارض جنبی ناشی از آن پرداخت، بلکه طوفان و گردباد تضادهای زندگی و هستی را هم نشان داد، بدون اینکه خواننده را به وحشت اندازد. هوگو میگفت: دین مسیح هیچگاه قادر به پیشرفت و پاکسازی جامعه نخواهد شد. در ایمان و اعتقاد باید خالق انتقام گیر و خشن را کنار زد.

او جانبدار هنر ساده و همه فهم بود و میگفت: هنر را باید خلقی کرد. هنر ایده آل او، مخلوطی از هنر آوانگارد روشنفکران و هنر ساده توده ای بود. فلور در باره ساده گی آثار او مینویسد: این ویکتور هوگو چه نویسنده توانایی است!، من با يك نفس دو جلد کتاب: افسانه قرن، اوراخواندم. لويز آراگون مینویسد: هوگو برای فرانسه در 200 سال آینده مانند دانتته برای ایتالیا، شکسپیر برای انگلیس، پوشکین برای روسیه و گوته برای آلمان خواهد بود. هوگو در کنار مولیر، محبوب ترین نویسنده فرانسوی شد. زولا مینویسد: در تاریخ ادبیات فرانسه، تنها ولتیر را میتوان با ویکتور هوگو مقایسه کرد، من کارگرانی را می شناسم که پول توتون سیگار خود را خرج خرید کتابهای هوگو میکنند. آراگون، برتون و سوررئالیستها هم برای نوزایی مجدد و محبوبیت ویکتور هوگو از هیچ کوششی دریغ نمودند.

Henrik Ibsen (1828- 1906)

۱۱۹. اعدام خودی ، جشن غیرخودی !

نمایشنامه نویسی چون سعید سلطانپور را اعدام میکنند و به جشنی برای ایبسن ، اجازه برگزاری میدهند. چه نیکو میبود اگر از تمام اعدامیان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آشکارا و عملا اعاده حیثیت میشد و مقصرین به محاکمه کشیده میشدند. بعد از یادی از شاعر اعدامی روس ماندلشتام ، شنیدم که تازگیها طی جشنی از ایبسن در ایران قدردانی می شود. نمی دانم بدون ضرب و شتم شرکت کنندگان ، میشود مراسمی هم برای استاد امیرحسین آریانپور برقرار نمود یا نه ؟! ایبسن کیست ؟ . در مطلب زیر شرح مختصری درباره وی آمده .

در آغاز باید در اینجا یادی از دکتر آریانپور نمود که بخشی از دوستداران ایرانی ادبیات جهانی را با نام هنریک ایبسن ، نمایشنامه نویس نروژی آشنا کرد . ایبسن یکی از آغازگران ادبیات اجتماعی-انتقادی در 150 سال پیش اروپاست . یقینا میتوان گفت درام نویسی اروپا بدون نام او غیرقابل تصور است . نمایشنامه های انتقادی ایبسن تاثر اروپا را تحت تاثیر قرار داد. او خالق نمایشنامه های رئالیسم انتقادی نیز است . امروزه میتوان او را یکی از کلاسیکهای ادبیات نروژ بشمار آورد . سالها نقل قولهای او مانند جملات قصار نیچه ورد زبانها بود. اهمیت آثار او را در کنار کارهای : برشت، شکسپیر، و شیلر قرار میدهند ، گرچه بعضی از آثارش سالها در اروپا ممنوع بودند و یا سانسور می شدند.

هنریک ایبسن بین سالهای 1828 و 1906 میلادی زندگی نمود . او از خانواده ای متوسط برخاسته بود ، پدرش یکی از تجار شهرشان بود که به علت تحولات جدید نظام سرمایه داری ورشکسته شده بود . ورشکستگی تجارتخانه پدر در نوجوانی موجب فقر و فشار اجتماعی به خانواده او شد . ایبسن از آن زمان درد مردم نیازمند را با گوشت و پوست خود حس نمود.

شاید به این دلیل او در جوانی به هواداری از نظریات سوسیالیسم تخیلی مبارزی بنام مارکوس ترانه پرداخت. با وقوع انقلاب 1848 در شمال اروپا ایبسن به سرودن اشعار آزادیخواهانه پرداخت . ایبسن بیش از 27 سال از عمر خود را به دلخواه یا به علت فرار از خطر توطئه گروههای راستگرا در خارج از وطن زیست که یکی از نتایج آن آشنایی او با تاتر کشورهای دیگر بود.

نروژ وطن او کشوری است که باوجود چهار-پنج میلیون جمعیت ناچیز خود ادیبان بزرگی به فرهنگ جهانی تقدیم کرده . در قرن نوزده زمان او همچون دوران رمانتیک اروپا بحث شدیدی میان دوجناح طرفدار ادبیات زیباگرایی و ادبیات اخلاقگرایی درگرفت . ادبیات قرن نوزده کشورش وارث تمایلات سیاسی-اخلاقی عصر روشنگری و نظریات آزادیخواهانه رمانتیک شد. ایبسن با آغاز مبارزات اجتماعی به جنبش کارگری میهن اش پیوست .

در سال 1866 مجلس ملی نروژ به موجب نوشتن نمایشنامه : آتش سوزی ، حقوق سالانه ای برای او تعیین کرد تا ایبسن با خیال راحت به مسافرت برود و به وظایف ادبی اش جامه عمل بپوشاند. امروزه میتوان گفت ، این کار را میگویند تشویق و قدردانی از اهل قلم نه اینکه ترمز دستی اتوبوس نویسندگان را نکشیدن و آنها را به ته دره پنجشیر فرستادن !.

ایبسن برخلاف رسم روزگار و فرهنگ حاکم زمان خود با قربانیان جامعه مردسالار و جنبش زنان نیز ابراز همدردی نمود. در قرن نوزده، ادبیات، رسانه ای بود که با کمک آن زنان نیز خواسته ها و مسائل خود را مطرح میکردند . مشهورترین اثر ایبسن : خانه عروسکی ، نیز در باره مبارزه زنان نوشته شده. او در این نمایشنامه فشار و ظلم به زنان در جامعه غیرعادلانه را نشان میدهد . ایبسن در باره اینگونه ادبیات می نویسد : زولا به درون باتلاق میروند تا در آن شنا کند ولی من برای اینکه آنرا تمیز کنم . در آثار او معمولا مسائل اجتماعی به شکل موضوعات خانواده گی مطرح میشوند . در نمایشنامه : اشباح ، او نه تنها وابستگی زن در پیوند و ازدواج بورژوازی پدرسالار را نشان میدهد بلکه درد و رنج کودکان در خانوادههای از هم پاشیده شده را معرفی میکند . ایبسن به انتقاد از جامعه ای میپردازد که مردها در آن معیارهای رفتار و کردار زنان را تعیین میکنند.

او در نمایشنامه : مرغابی وحشی ، فساد و پوسیده گی جامعه سرمایه داری را نشان میدهد . در درام : دشمن خلق ، تضاد ظاهر و ماهیت باطنی جامعه معیوب را به انتقاد میگیرد . و در نمایش : اگر ما مرده ها برخیزیم ، اهمیت جهانی و انسانی درام را نشان میدهد ، در این قطعه او بطور سمبولیک : دروغ ، حيله و منفعت پرستی در زندگی و جامعه طبقاتی را به بحث میگذارد.

در يك روز گرم پاييزي بعد از تمرين روز چهارم آبان، دانش آموزان محله بختياري هاي فلان شهر به كلاس درس انشاء رفتند . آقاي براتي ، معلم انشاء كه ليسانسيه تاريخ از دانشسراي عال بود، موضوع انشاء را چنين تعيين نمود : تابستان چگونه گذشت ؟

نوبت محمد طاقی، معروف به محمد حموله، همراه ورقه انشا اش به جلو کلاس آمد و چنین خواند : به علت گرمای هوا و تنگی خانه اغلب شبها همراه سایر بچه های محل ، تابوت های چوبی مرده شویخانه پشت مسجد را به رودخانه کارون می انداختیم و با آنها قایق سواری میکردیم . گاهی هم يك جنگ دریایی بین باند رجب دیزه، معروف به رجب بابادی، و گروه احمد ریگی، معروف به احمد منجری، پیش می آمد و بعد از بازی شبانه تابوت های آسیب دیده را قدری میخکاري میکردیم و آنها را دوباره به اطاق مرده شویخانه مسجد برمیگردانیدیم برای شب بعد .

و عصرها هم كه هوا قدری خنك میشد ، در جاده سربالایی محل ، ما منتظر پيكاب های بار میوه سنگر میگرفتیم . با رسیدن آنها به سربالایی محل ، یكی به پشت ركاب می پرید و چادر باری را قدری باز میکرد تا میوه ها و سبزیها پایین بریزند . زنهای كارگران فصلی ساختمانی و عمله محل، ما را همچون رابین هود جشن میگرفتند . نوشمال ایل چهار لنگ همراه دهل زن ایل هفت لنگ با پشتیبانی ميشكال طایفه بابااحمدی ساز و دهل میزدند . جوانان تركه بازی و چوب بازی میكدند در حالیکه دختران دم بخت با لباسهای رنگارنگشان دستمال بازی مینمودند و دسته جمعی كل میزدند ، كلي...لي لي لي ...لي لي...بي.بی.ی ی ی !!

صبح ها بعد از اینکه به علت تابش سوزان آفتاب در حیاط بدون دیوار ، زیر درخت کنار و سه پستان ، دیروقت از خواب بیدار میشدم ، با تیرکمان کشتی خود همراه سایر بچه ها به شکار کبوترهای کبوتربازان محله های آن طرف رودخانه می رفتیم و بعد از شکار ، کبوتران زخمی را در بازار مرغ فروشان به قیمت ارزان می فروختیم .

آقای براتی که یک معلم تبعیدی از همدان به جنوب بود، بعد از شنیدن انشای محمد طاقی، معروف به محمد حمله، خطاب به او گفت: پسر! محله شما آدم را بیاد پابرهنه ها و بی سرپنیاان آثار ماکسیم گورکی در زمان روسیه تزاری قبل از انقلاب می اندازد. گورکی هم یعنی تلخی و آدم تلخی چشیده. بچه با سردادن خنده، از آقای براتی دعوت کردند که شخصا از محله آنها دیدن کند. آقای براتی درد و رنج تبعید را با دیدار از محله بختیاری ها به جان خرید و تصمیم گرفت برای مبارزه با فقر و فلاکت کاری بکند. بعد از انقلاب او ولی برای همیشه از اداره آموزش و پرورش اخراج شد. او چون دیرزمان ازدواج کرد، دارای دو دختر کوچک است. آقای براتی اکنون میوه فروشی باز کرده و صبح های زود، حدود ساعت پنج صبح با ماشین کرایه ای وانت همسایه به بازار عمده فروشی میوه میرود. رقبیان جوانتر بارها او را هل داده اند و از روی ماشین پایین انداختند. یکبار او را دیدم با دست گچ گرفته در حالیکه کتابی از ماکسیم گورکی بنام: وظیفه ادبیات، زیر بغل داشت. من هم از آن روز دنبال کتاب های ماکسیم گورکی می گردم. امید است آمریکا ادعا نکند که گورگی هم با استالین رفیق بود.

اوضاع محله بختیاری‌ها هنوز بهتر نشده ، گرچه به علت مهاجرت روستائیان به شهر، جمعیت آن چندین برابر گردیده و آدم را به بار محله -هارلم- در ایالات نامتحد می اندازد.

ایلزه آشینگر ، - نویسنده اتریشی .

ما
نسلی بدون وداع
که مقصدی را مالک بود .
مقصد را باور مکن
وداع مهم شد .
میان من و زبانم
آتش بسی مرگبار ؛
چون حرفی برای گفتن
نبود .

خانم ایلزه آیشینگر ، شاعره و داستان نویس اتریشی یکی از نمایندگان مهم ادبیات مدرن بعد از جنگ جهانی دوم و عضو گروه ادبی 47 آلمان به سبب نیمه یهودی بودن تحت تعقیب فاشیسم قرار گرفت . او خالق شعر ، داستان ، رمان ، نمایشنامه رادیویی ، مقاله و نقد ادبی است ، و به عنوان زنی نیمه یهودی اجازه تحصیل نیافت . مادرش یک پزشک یهودی تبار و پدرش یک آموزگار "آریایی" بود . چون خانه شان در شهر وین نزدیک اداره گشتاپوی فاشیسم بود او خود شاهد اعزام یهودیان اتریشی به اردوگاه های مرگبار گاز شد . مادر بزرگ و خواهران و برادران مادرش را ماموران فاشیسم در سال 1942 بقتل رساندند . در دوران کودکی او ، کودکان یهودی نه تنها اجازه نداشتند روی صندلی پارکها بنشینند بلکه با حمل ستاره زرد داود روی سینه، باید در قبرستانها بازی میکردند . او در آثار اتوبیوگرافیک خود به کودکان یهودی اشاره میکند که بطور راسیستی از هم جدا شده اند . موضوع تنها رمان او سرنوشت راسیستی کودکان تحت تعقیب قرار گرفته جنگ جهانی دوم و فاشیسم آلمان است .

ایلزه آیشینگر گرچه در آغاز تحت تاثیر مکتب ادبی آیزورد بکت و یونسکو بود ، زیر تاثیر سوررئالیسم کافکا آثاری آوانگارد نیز خلق نمود . او در آثارش خاطرات و مشاهدات خود را بصورت بیگانه ای مطرح نمود .

مجموعه آثار محدود او شامل داستان ، شعر ، رمان ، نمایشنامه و نقد است . از آنجمله - پای چوبه اعدام ، زنجیری ، داستان آینه ای ، محل زندگی ام ، واژه های بد ، من و زبانم ، اخبار روز ، دیدار از کلیسا ، نقد ادبی کلاسیست و کافکا ، دکمه ها ، راهنمایی مجانی ، الیزا الیزا ، صحنه ها و دیالوگها ، هیچ لحظه ای ، سه دیالوگ ، مادر بزرگم ، یال کوه ، خارج از وطن ، دعوت به سوء ظن ، چهارمین دروازه ، ساختن روستا ، الاغ سبز ، و خاطرت کودکی ام در سینما ، هستند .

رمان مشهور او "امیدی بزرگتر" نام دارد . او خالق نمایشنامه های رادیویی فراوانی نیز است . پیترو هرتلینگ در باره اهمیت تنها رمان او می نویسد که آن هنوز منتظر نظر منتقدین ادبی است . آیشینگر در کتاب مجموعه نقدهای ادبی به همکاران نویسنده اش مانند کلاسیست و کافکا اشاره می نماید .

ایلزه آیشینگر برنده جوایز ادبی بیشمار از جمله جایزه ادبی گروه 47 و جایزه ادبی کافکا است . او با وجود دریافت جوایز گوناگون می نویسد که نویسنده نباید خادم دولت گردد . بعد از جنگ او به دلیل وظایف ادبی ، تحصیل رشته پزشکی را ناتمام گذاشت .

آثار ایلزه آیشینگر تاثیر مهمی روی داستان کوتاه نویسی مدرن ادبیات آلمانی زبان بجا گذاشته ست . او در آثارش تقاضای استقلال زبان می نماید . وی توصیه میکند که انسان نباید به سانسور خاطرات جنگ و مرگ خود بپردازد . او در آثارش امید به عشق ، انسانیت ، آشتی و برادری را تبلیغ می نماید . او تحت تاثیر شک زبانی رادیکال خالق بوتیفای ادبی سکوت نیز است . در پایان ، مقوله های رنج و مرگ در آثار او بسوی امید گرایش پیدا میکنند . او در پایان خلاقیت ادبی خود خالق زبانی دقیق ، فشرده و تصویری نیز شد .

۱۲۲- مهاجران پوچگرا، تیزهوشان خرده بورژوا .

اوژن یونسکو (? - 1912) Eugene Ionesco
نویسنده ای که به ایران رفت !

به آغاز فصل سبز ایمان بیاوریم ؟. درجای دیگری خواندیم و نوشتیم که هر سه نماینده تیاتر آیزورد پوچگرای غرب ، مهاجرین و ناراضیان بودند که از خارج به فرانسه رفته بودند. اوژن یونسکو از رومانی-آرتور آدامف از ارمنستان- و ساموئل بکت از ایرلند در نیمه اول قرن بیستم به پاریس آمده بودند. ولی بحث مامورزد اینجا در باره اوژن یونسکو نمایشنامه نویس فرانسوی ، رومانی تبار است.

پیش از اینکه "مانی" شاعر تبعیدی نوگرای ایرانی از بعضی ارهکاران و هم سرنوشتان مهاجر ویانقلابی های سابق که هر از گاهی جهت تازه کردن دیدارها به مام وطن رفت و آمد میکنند، انتقاد کند، هابرماس فیلسوف آلمانی بعد از انقلاب در ایران- و اوژن یونسکو، بنیادگذار تیاتر آیزورد، پیش از انقلاب، براساس دعوت نامه هایی فرهنگی به ایران رفته بودند.

برپایه يك شایعه رادیکال- و از موضعی نفی کننده، میتوان ادعا نمود که هابرماس را ، محفل "هایدگر- نیچه" ای تحصیل کرده های کشورهای انگلوزاکستن- و یونسکو را هواداران انجمن خرده بورژوازی و نیهیلیستی شعار "هنر در راه هنر" با سرمایه های رسمی و دولتی به ایران دعوت کرده بودند.

"چگونه از شر احمدي خله راحت شويم؟"، عنوان يکي از نمايشنامه هاي اوژن يونسکو بود. ولي نخستين اثر او در باره زبان و اعمال آيزورد، نمايشنامه اي مشهور به "کچل خانوم خواننده" است. آشنائي مرحوم يونسکو با زبان : پوچ، بي معني، بي هدف، آيزورد و لوسا، زماني رخ داد که وي جهت يادگيري گرامر زبان انگليسي، يک کتاب آموزشي خريده بود. به اعتراف خودش، در اين کتاب او به مثالهاي برخورد نمود که در نظر او بي معني و آيزورد مي آمدند، از جمله : هفته داراي هفت روز است- سقف اتاق در بالاي کف آن قرار دارد- رب گوجه را از گوجه فرنگي ميگيرند، و غيره . در اين رابطه وي بعدها اشاره کرد که فکر ميکند اتفاقي و اشتباه نمايشنامه نويس شده است.

يونسکو در سال 1955 يکي از محبوب ترين شخصيت هاي تياتر فرانسه بود. با اشاره به تاريخ ادبي ثبت شده، تياتر آيزورد با کوششهاي تياتر سوررئاليستي آغاز شد و پيشگام فراموش شده ي آن در فرانسه، آلفرد جاري با قطعه اي زير عنوان "ابو دري" است. يونسکو ولي در مخالفت و لجاجت با تياتر اجتماعي و مسئول سارتر و کامو، آثار خود را "ضد تياتر" ناميد. اولين و مشهورترين نمايشنامه ي يک صحنه اي يونسکو "ضد نمايشنامه" نام داشت.

يونسکو پيرامون تئوري تياتر آيزورد نظرات گوناگون و گاه ضد و نقیضي منتشر کرد. دريکي از مصاحبه ها گفته بود که تياتر بايد : ساده، جالب، اصیل و صادقانه باشد. او تياتر پوچگرا را عکس العمل تراژدي قرن بيستم دانست و ميگفت نمايشنامه بايد مانند آثار شکسپير و کلايست، ابدی و مناسب هر زمان و دوره و جامعه اي باشد.

يونسکو از سال 1948 به بعد حدود 30 نمايشنامه موفق نوشت و با وجود همه فراز و فرودهاي تئوريک، نمايشنامه هاي او را آينده نگتر از آثار ساموئل بکت بحساب مي آورند. منتقدين چپ مينيويست که در بهترين آثار او خواننده شاهد انتقاد از يک نواختي، ملال و پوچي زندگي قشر خرده بورژوا است و انتقادهاي اواز زندگي اين قشر، بدون رابطه اجتماعي و ديالکتیکی با عوامل مهمتر ميباشند و اکثر ديالوگهاي آثار: سوررئاليستي-گروتسک- و آيزوردش، قابل فهم نيستند. او خود را زير تعبير روانشناسي يانگ ميدانست و مينيويست که غيبت ايدئولوژي در هنر، دليل غيبت ايده در آن نميباشد و خود را مخالف ايدئولوژي ميشمارد و نه دشمن ايدها در هنر. در نظر او هنرمند نبايد سفير پيامي باشد، او نميتواند جوابي بدهد بلکه پرسشهاي مطرح ميکند که خواننده يا تماشاچي بتواند براي آنها جوابي بيايد. به اين دليل او مخالف تمايلات مرامي يا اخلاقي و سوء استفاده از هنر بشکل وسيله تبليغ بود. او ميخواهد با کمک طنز در آثارش، عقلگرایی و عاداتهاي روشن فکرانه بيننده را به تکان آورد. گروههايي از منتقدين ادبي جانبدار وي مينيويست که تاکنون تياتر: کلاسيک- رئاليست- و اگريستنساليستي فقط اين جهان را جشن گرفته ولي يونسکو در آثارش به معرفي و بحث تياتر متافيزيک ميپردازد. منتقدي بنام اسلين در جانب داري از تياتر آيزورد مينيويست که : نه تاتر شهروني بورژوازي ديرو و لسينگ- و نه نمايشنامه هاي ناتورا- ليستسي آفای هنري بکو- و نه نمايشنامه هاي ايسن- و نه تاتر اکسپرسيوينيستي آلمان، هيچکدام نتوانستند: ملال، تيره گي، پوچي - و روزمره گي را مانند آثار بکت يا يونسکو بشکل رئاليستي نشان دهند. ولي در خاتمه، مخالفت و لجاجت يونسکو با نمايشنامه هاي اجتماعي و ايدئولوژيک، در اواخر عمر قدری کاهش يافت. او آرزو ميکرد که شخصيت هاي آثارش بجاي آگاهي هاي طبقاتي، آگاهي هاي "هم سرنوشتي" را منتقل کنند. توضيح اينکه آن زمان در دوره جنگ سرد ميان دوبلوک، کارگزاران فرهنگ بورژوازي از فراريان نظام استالينيستي، استقبال کرده و اعترافات و ابرازهاي اينگونه هپروتني را به قيمت مناسب مي خريدند!

اوژن يونسکو، نمايشنامه نويس و منتقد ادبي در سال 1912 بدنيا آمد. مادرش فرانسوي و پدرش گويارئيس شهرياني يا وکیل دادگاه در روماني بود. او در دانشگاه در رشته : لغت شناسي ، زبان و ادبيات فرانسوي درس خوانده بود و موضوع پايان نامه دکترای اش در دانشگاه " مرگ و گناه از زمان بودلر" نام داشت.

يونسکو، تمام آثارش يعني : درام- مقاله- نقد- داستان- يادداشت روزانه- مسائل تئوريک-رمان- و غيره را ادامه روانکاوي خود ميدانست و اعتراف کرد که به روانشناسي عقیده اي جدي دارد. نمايشنامه "کچل خانوم خواننده" را ميتوان يکي از آثار موفق مکتب آوانگارد و آيزورد دانست که بيش از 30 سال روي صحنه تياتر ماند. ديگر آثار يونسکو: کرکدنها- صندليها- مرگ شاه- کلاس درس- قرباني وظيفه- چگونه از شر احمدي ديونه راحت شويم؟- يعقوب مطيع- اجاره نشين جديد- آينده در بيضه هاست- دلايل و ضد آنها- تکرو- پياده روي در هوا- گرسنه و تشنه- قتل عام- چمدان مکبث- يادداشتهاي تئوريک روزانه- او هستند. او در بعضي از آثارش به نفي هرگونه هدف و نظر سياسي- اجتماعي در ادبيات و هنر اعتراف نمود.

از جمله نظرات پيچيده يونسکو اين بود که نوشت، علم، شناخت نيست و سخنوري و فلسفه، تنها مجموعه و زنجيري از واژهها هستند و علم منطق براي شناخت عميق و واقعي، ناتوان است. او خلاقيت شاعرانه را با شناخت عارفانه برابر ميدانست و ميگفت که علم نميتواند به شناختي برسد که ادبيان و عارفان به آن ميرسند و علم منطق نميتواند به انسان براي دستيابي به "شناخت ماهيت" کمک کند. يونسکو در تمام آثارش در جستجوي يافتن معني و شرح مرگ و زندگي انسان بود. براي او حتا پوچي و آيزورد و بي معني بودن هستي، بخشي از واقعييت وجود هستند. در نظر او جهان پوچ و آيزورد نه تنها غير انساني، وحشت زاء، و مرگ آور بلکه واقعي است. غير از آن، او کوشيد که در تمام آثارش به انتقاد از منطق ديالکتیکی، مارکسيسم و ماترياليسم بپردازد. وي با تمسخر برتولد برشت ميگويد که مارکسيست ها و موميني يافت ميشوند که بخاطر يک کاسه آش داغ، دست از مارکسيسم

و خداشناسی خود برمی‌دارند و بجای قسم به مارکس یا خدا، به يك طرف آش قسم می‌خورند، چون همه عبادت کنندگان ایدئولوژی‌ها، بت‌های خود را بسادگی عوض می‌کنند. و علم منطق به یکی کمک می‌کند که وجود خدا و به دیگری تا رد خدا را ثابت کند. شناخت درنظر او یعنی خودشناسی بر اساس روانشناسی یانگ. وی می‌گفت که اگر نتوان ناگفتنی‌ها را مطرح نمود و موضوع مرگ، و معنی زندگی را روشن کرد؟ پس ادبیات چه فایده‌ای دارد؟ و زبان هم هرچقدر آیزورد و پوچ‌گرا باشد، ولی بیان يك واقع‌گرایی فکری است. و ریشه پوچی در زبان نیست بلکه در خودکارشدن روان ایستای انسان ماده‌گرای غربی است.

۱۲۳. ایزابل آئنده، - زنان بعداز کودتا .

ادبیات آمریکای لاتین ، - زنان مبارز بعداز کودتای نظامی. Isabel Allende (1942- ?)

ایزابل آئنده، نویسنده رمان، یکی از موفق‌ترین و پرخواننده‌ترین نویسنده زن درکشورشیلی و آمریکای لاتین است. در آثار او غیر از موضوع خانواده، بیوگرافی زنان آگاه و فمینیست ملاحظه می‌شود. در بعضی از رمان‌هایش سخن از دختران و زنانی می‌شود که عاشق کادرهای مبارز و فعال حزب کمونیست می‌شوند ولی بعد از ازدواج، تبعید می‌گردند و یا خود دست به مهاجرت سیاسی می‌زنند! او نشان می‌دهد که چگونه کودتای نظامی زن را پینوشه، زندگی مردم را بطور منفی تغییر داد و موجب آواره گی روشنفکران و مخالفان شد. موضوع دیگر آثار او معرفی طرح اتوپیستی زنان مبارز در مقابل جهان خشونت آمیز مردان، نظام و فرهنگ پدرسالاری است. او از دختران فقیر و بی‌سوادی سخن می‌گوید که بسوی هنر و ادبیات روی می‌آورند. ایزابل آئنده مدعی است که فمینیسم و برابری حقوق زنان، به نفع مردان نیز است. او همچون نویسندگان قرن 19 اروپا، خالق رمان خانواده گی و داستان روایتی است. وی به اسامی زنان و دخترانی مانند آلیا، بلانکا، کلارا، و نیوا اشاره می‌کند که سنبیل صداقت و پاکیزگی هستند. در آثار او خلاف آثار مردان اهل قلم، زنان نقش انوریته‌ای بر اساس تجربیات شخصی خود دارند.

ایزابل آئنده موجب علاقه و توجه جهان به ادبیات جذاب آمریکای لاتین شده است. او خالق آثار ادبی پر فروش فمینیستی است و می‌گوید بعد از کودتای نظامی که کشورش را ترک نمود و در دوران تبعید خطاب به خود گفت که "تو مسئولیت مهمی به گردن داری، زاری نکن، آب خنک بنوش و بنویس!"، چون او به نیروی درمانی و آزادی بخش قلم ایمان داشت. وی در مصاحبه‌ای گفته بود که او نویسنده شد چون همه چیز را از دست داده بود، رنج دوری وطن و شوق دیدار دوباره با وطن را می‌توانست در ادبیات بکار گیرد تا ادبیات، وطن از دست رفته را دوباره به او؛ از نظر احساسی بازگرداند. در مرکز خیلی از آثار او موضوع خانواده قرار دارد. بخش مهم دیگری از موضوع آثار او، تاریخ و فرهنگ وطن اش یعنی کشورشیلی است. داستان‌هایش معمولاً رابطه‌ای با سرنوشت خود نویسنده دارند. او با ادعاها و توانایی‌های جدیدی موجب رنسانس رمان خانواده گی در ادبیات جهانی شد. منفردین، اوریکی از نویسندگان مکتب "رنالیسم جادویی" بشمار می‌روند. او همچون گارسیا مارکز، کروئیک و وقایع نگاری خانوادگی را وارد مکتب ادبی رنالیسم نمود.

از جمله آثار او- خانه ارواح، عشق و سایه‌ها، برنامه‌ای بی انتها، پاولا، جشن احساسی، تصویری در سپیا، شهر و خدایان وحشی، اوا لاونا، دختر فورتونا، وطن خیالی امر، زورو، و روح من، هستند. او غیر از رمان، خالق دو کتاب داستان برای کودکان، و چهار نمایشنامه نیز می‌باشد. وی در سال 1982 بارمان "خانه ارواح" مشهور گردید. او هشت سال بعد از فرار از شیلی این رمان نامه‌ای را خطاب به پدر بزرگ در حال مرگش نوشت. در رمان پاولا او به طرح بیماری و مرگ دختر 28 ساله اش می‌پردازد. در این رمان اتوپیوگرافیک، انگیزه مادر بودن جای مهمی دارد. در این رمان نیز خاطرات دوران کودکی پاولا در شرایط تبعید و بصورت نامه مطرح می‌شود، و در رمان اتوپیوگرافیک "اوا لاونا" افکار فمینیست و برابری خواهانه مطرح می‌گردند. او معمولاً در آثارش به موضوعاتی مانند عشق، تنفر، خشونت، سرنوشت جمعی، و نیروی اراده شخصی می‌پردازد. وی فراز و فرود طبقات مرفه بالا و میانه جامعه را نیز موضوع بعضی از آثار خود قرار داد. در دو اثر او موضوع چهار نسل یک خانواده زمیندار کلان مطرح می‌گردد. در اثر دیگری داستان چهار نسل زنان فوق العاده مطرح می‌شود. او با طرح فراز و فرود خانواده‌های مرفه، اشاره به زوال دولت و جامعه می‌نماید. زمینه بعضی از آثارش اصلاحات دولت آئنده هستند که از طریق کودتای نظامی و آمریکایی پینوشه به بن بست رسیدند. او با کمک طنز خاص خود به طرح اعتراض و شکایت؛ با سبک رنالیسم جادویی، می‌پردازد که خاص کشورهای آمریکای لاتین است، و اشاره به قرن بیست می‌نماید که در آن مرز بین واقعیت و عقاید شبه جادویی مخدوش می‌گردند. تاکنون بعضی از آثارش بصورت فیلم درآمده‌اند.

ایزابل آئنده در سال 1942 در لیمای شیلی بدنیا آمد. سالوادور آئنده، رئیس جمهور پیشین و کشته شده کشور شیلی، عموی او بود. پدر ایزابل چون سالها سفیر دولت شیلی در خارج بود، او در کشورهای دیگر نیز مدتی زندگی نمود، و چون در دوران نوجوانی پدرش را از دست داد، رابطه و تماس نزدیکی با عمویش آئنده داشت. بعد از کودتای نظامی، او با قربانیان و تحت تعقیب قرار گرفته گان اعلان همبستگی و همدردی نمود. وی در سال 1988 بدلیل ازدواج دوم با یک آمریکایی، به ایالات متحده رفت و از سال 2003 تاکنون شهروند آمریکا است. ایزابل آئنده در سال 1967 مجله فمینیستی پاولا را در کشورشیلی بنیاد نمود. پیش از کودتا، او در تلویزیون کشورشیلی و در بخش ادبیات کودکان و مجلات زنان، فعال بود. وی با خلق آثار ژورنالیستی از سیاستهای چپ و اجتماعی عمویش آئنده حمایت می‌نمود. ایزابل آئنده در سال

1992 دختر 28 ساله اش پاولا را از دست داد ولی با آثاری ادبی، مرگ دخترش را برای خوانندگان ملموس نمود. در اروپا ترجمه آثار او از جمله کتابهای پرفروش سال شده اند. مخالفین وی ادعا نمودند که او از نام و کشته شدن سیاسی عمویش در کودتای نظامی شیلی، سوء استفاده شخصی می نماید. از دهه 70 قرن گذشته، کودتای نظامی یکی از موضوعات مهم ادبیات کشورهای آمریکای لاتین شده است. ایزابل آلنده روی بسیاری از نویسندگان جوان آن کشورها تاثیر گذاشته است. او موضوعات سیاسی را با مسایل زنان در ادبیات مخلوط میکند و با کمک واقعیت، رویا، و خاطره، به ذوب و ادغام موضوعاتی مانند خانواده، وطن، و جهان میپردازد. وی بطور طنز به زنان قوی؛ ولی رمانتیک، و مردانی با خصوصیات پاشایی و مردسالارانه نیز اشاره می نماید.

۱۳۴. ما و گمنامان ادبی غرب .

از واقعگرایی اجتماعی تا خیالپردازی هنری . (Italo Calvino 8985)

مورخین ادبی می نویسند که هیچ نویسنده ایتالیایی چون ایتالو کالوینو در نیمه دوم قرن بیست به موضوعات زمان خود نپرداخت. او بین سالهای 1943-1956 عضو حزب کمونیست کشور خود بود ولی بحران ایدئولوژیک استالینسم در سال 1957 و اشغال مجارستان از طریق شوروی موجب شدند که او حزب کمونیست ایتالیا را ترک کند. در سال 1952 وی خبرنگار یک روزنامه ایتالیایی در مسکو بود. جدایی او از حزب کمونیست مترادف با جدایی او از تئوری ادبی مارکسیستی و از سبک ادبی واقعگرایی اجتماعی- و جانبداری از روش خیالپردازی هنری بود. او سرانجام اعتقادی عمیق نسبت به قدرت عناصر خیالپردازی در ادبیات یافت. متقدین ادبی می نویسند بعد از اینکه نافوس دین و ایدئولوژی سکوت کرد، جهان خیالپردازی ادبی و هنری آغاز گردید. ایتالو کالوینو از جمله نویسندگان مترقی و مردمی ادبیات کشورش بود. امروزه اشاره میشود که هیچ نویسنده پست مدرنی مانند او برای رنسانس ادبیات عامیانه، قصه نویسی، و افسانه سرایی کوشش ننمود.

به کوشش او، خیالپردازی، سبک جدید رمان نویسی غرب در نیمه دوم قرن بیست گردید. او در خیالپردازی ادبی شاگرد بورخس است. روانشناسان مدعی هستند که از زمان دوره پیش از باستان تا کنون بازی و بازیگوشی در تحول فرهنگی انسان نقش مهمی داشته اند. در زمان او حدیث تلخ ایدئولوژیک که میان رمان رئالیستی و ادبیات اکسپریمنتل بود، اهمیت خود را از دست داد. او در دهه های 50 و 60 قرن گذشته نوعی بازی قلمی جدید رمان نویسی خیالپردازی را طرح نمود که موجب بازگشت از نظریه نئورئالیسم شد. بازی با سبک روایت و بازی با کنجکاو خواننده، نه تنها نقشی آزادی بخش برای نویسنده پست مدرن داشت بلکه در دهه هارمان، خود خواننده قهرمان داستان گردید. بازی نوشتاری اوباعث شد که او یکی از نویسندگان آوانگارد غرب نیز بحساب آید و هیچگاه تسلیم دگمهای فکری و هنری حاکم نگردد. وی میگفت که برای خلق یک ادبیات سرگرم کننده؛ ولی روشنفکری، نویسنده باید از طرح نظرات فلسفی، انتقادی و اجتماعی خودداری کند. 6 تز تئوریک او در زمینه نویسندگی شامل: آسانی، سُرعت، دقت، روشنی، تنوع، فشردگی و چندبعدی بودن، هستند. بازی او در رمان نویسی حاوی: خیالپردازی، واقعگرایی، اروتیک، سرگرمی، و گاهی ابتذال، بود. در میانه دهه 80 قرن بیست او میگفت که ما در عصر ادبیات باردار و مستعد هستیم.

در آن زمان نقش رمان در آن بود که تئوریهایی گوناگون رمان نویسی را مورد آزمایش و تجربه قرار دهد. شخصیت های داستانی، دیگرانسان های معمولی نبودند بلکه افرادی تاریخی، جهانی و یافلکی. ایتالو کالوینو در پایان در خط روشنگری فرانسوی مینوشت و یکی از پیگیران روشنگری غرب شد. او در بعضی از آثارش علاقه خاصی به طرح موضوعات علمی، فنی و علوم طبیعی نشان داد.

کالوینو، نویسنده سیاسی و مسئول ایتالیایی بین سالهای 1923-1985 زندگی نمود. وی در کوبا بدنیا آمده بود چون پدرش آن زمان مهندس کشاورزی در کوبا بود. پدر و مادر وی هر دو دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. کالوینو، خود بعد از تحصیل علوم کشاورزی، در رشته فلسفه و ادبیات دکتر گرفت. در زمان جنگ جهانی دوم او به جنبش پارتیزانی ضد فاشیسم پرداخت و بعد از جنگ، مدتی منتقد ادبی و ناشر کتاب بود. او از میانه دهه 60 ساکن فرانسه شد و از اعضای محفل روشنگری رونالد بارت گردید. او در پاریس با نظریه های ساختارگرایی، علمی و زبانشناسی آشنا شد و سالها عضو نویسندگان تجربه گرای اکسپریمنتل فرانسه بود.

از جمله آثار او: خانزاده روی درخت، یک مسافر در شب زمستانی، جایی که عنکبوت ها لانه میکنند، اجدادمان، یک روز مامور انتخاباتی، جنگ ترکها، مورچه آرژانتینی، شهرهای مستور، تصادف سرنوشت هادریک قصر، ماجرای یک خواننده ادبی، زیر آفتاب سبز، 6 پیشنهاد ادبی برای هزاره بعدی، کتابهای دیگران، قصه های ایتالیایی، و شوالیه ای وجود نداشت، می باشند. اولین اثر او یعنی "جایی که عنکبوتها لانه میکنند" توصیف سرنوشت یک گروه پارتیزان با کمک طنز و افسانه است. در این رمان او از سبک نئورئالیسم بسوی سبک قصه گویی و خیالپردازی و اکسپریمنتل میرو. غالب رمانهای خیالی او بین سالهای 1950-1970 نوشته شدند. داستانهای کوتاه آغازین او تحولات جنگ پارتیزانی در چین جنگ جهانی دوم هستند.

گرچه آثار او به غالب زبانهای دنیا ترجمه شده اند، تنوع آثارش باعث شد که نتوان او را به یک مکتب ادبی خاص نسبت داد. او در آثارش خواهان هماهنگی و سازش انسان با: خود، طبیعت، و هموعان، است

ودر آثارش غیر از پرسش‌های روشنفکری به فلسفه زبان نیز می پردازد و میگوید، ادبیات بدون ایندو فعالیتی پوچ و بی معنی است. او گرچه تحت تأثیر ادبیات فولکلوریک و عامیانه است، جنبه های ادبیات آوانگارد نیز در آثارش مشاهده میشوند. وی می نویسد که وظیفه روشنگری عناصر روایتی در داستانسرایی است. او در آثار دوران جوانی اش، خشونت و بربریت جنگ و فاشیسم را نشان داد. وی با اعتراف به اصول عصر روشنگری قرن 18 علیه عقل گریزی مدرن بورژوازی موضع میگیرد. غیر از رمانهای خیالی و داستانهای نئورئالیستی، وی به گردآوری عناصر قصه گویی و افسانه سرایی نیز پرداخت و در آثارش به ترکیب انگیزه های ادبیات ماجراجویی کلاسیک با عناصر قصه گویی فرهنگ عامیانه می پردازد. در یکی از آثارش قهرمان داستان در رابطه با عصر روشنگری غرب به مکاتبه با: دیدرو، ولتیر، و ناپئون میپردازد. غیر از آن در آثار او میتوان شاهد روح فکری رمانتیک و دوره باروک، اتوپی و نظم عصر روشنگری و جهانی شد.

۱۲۵. درد و رنج دهقانی یا- زیبایی مناظر روستایی ؟

نوستالژی و خاطرات ادبی نوباوگان مهاجر زمینداران کلان !

ایوان بونین Iwan Bunin 1870 – 1953

حال که نوشتید؛ حدود نیمی از جمعیت کشور، دهقان و کشاورز و روستایی هستند، یا بصورت عشایر و چادر نشین و کولی و کارگر فصلی یا حاشیه نشین شهرهای بزرگ، بیلاق و قشلاق میکنند، باید پرسید؛ پس ادبیات روستایی و نویسندگان این شاخه از فرهنگ در کجا هستند؟ آخر، فرهنگ تمام مملکت که فقط فرهنگ پایتخت لامصب آن، یعنی زبان، ادبیات و موسیقی مرکز! که نیست.

در روسیه تزاری پیش از انقلاب، ایوان بونین را یکی از نویسندگان روستایی – دهقانی یا نویسندگان اقلیت و طبقاتی مانند خان و کدخدا و اشراف و زمینداران کلان بشمار می آورند. بونین، شاعر و داستان پرداز مهاجر، نخستین دریافت کننده جایزه نوبل روس و یکی از نمایندگان مکتب ادبی رئالیسم نو است. او فرزند یکی از زمینداران کلان روسیه میانه بود که بدلیل آغاز پروژه صنعتی شدن کشور، دچار فقر نسبی شده بودند. بونین در مخالفت با خشونت انقلاب اکتبر، در 49 سالگی، در سال 1920، از طریق جزیره کریم و استانبول، شوروی جوان راترک نمود و به فرانسه رفت. او نه تنها داستانسرایی مناظر زیبای طبیعی روستایی قبل از انقلاب، بلکه منتقد شرایط اجتماعی و فقر دهقانان روسیه است. بونین به شرح نظام پدرسالاری مسیحی – فئودالی غیر قابل تحملی می پردازد که دهقانان مستمند، بخش عظیم آن هستند. او با تأکیدی انتقادی اجتماعی، اشاره ای هم به بی اخلاقی امپریالیسم جهانی در حال جهانگستری نمود. بونین نه تنها به توصیف رابطه انسان و طبیعت، بلکه غیرمسقیم، زوال و پوسیده گی نظام تزاری و زمینداران کلان و اشراف را نشان میدهد که با روال صنعتی شدن روسیه، سال به سال ضعیف تر میشوند. آثار ادبی بونین یادآور تاریخ اجتماعی دهه های گذشته روس نیز هستند. ولی او به سبب وابستگی طبقاتی خود، با سبکی روانشناسانه-رئالیستی، بدبینانه و ناامید به انتقاد اجتماعی میپردازد.

آثار او غیر از موضوعات مرگ و عشق، تصویر انسانهایی است که در طبیعت ریشه دارند. و عشق، مقوله ای است موقت و گذرا که در آن وضعیت، انسان احساس خوشبختی ناپایدار مینماید. بونین، بو و رنگ و آهنگ های طبیعی را جادوی طبیعت مینامد که قطعی است در مقابل تصویر تیره روستاهایی که در آنها، آلودگی، مشروب خواری، اعتیاد، خشونت، خرافات، جنایت و کثافت بیداد میکنند. او ولی خلاف گورکی، با شرح فقر، استثمار و فشار به روستائیان، به شکایت بنیادی و اخلاقی اجتماعی دست نمیزند. از جانب دیگر، آثار او شامل نوستالژی مناظر زیبای روستاهایی هستند که بوی گل و گیاه و میوه، گرمی آفتاب بهاری و جنب و جوش حیوانات اهلی، خواننده را به فضای میهن دور دست تبعید شده می اندازند. او از بخش و شهرک هایی میگوید که در بازار مرغ فروشی و ایستگاه راه آهن شان، کشاورزان با دلالت و سربازان وظیفه، در حال خرید و فروش هستند، و اشراف زمیندار در ویلاهای قصرمانندشان، به بالشت و متکاها تکیه داده، در حالیکه شلاق و تسمه چرمی شکار، روی زانوهایشان به درازا کشیده. سبک داستانسرایی بونین خواننده را بیاد آثار توستوئی و تورگنیف می اندازند، گرچه او نه تنها مخالف مکتب رئالیسم سوسیالیستی شورایی، بلکه منتقد تئوری ادبیات اجتماعی و مسئول تولستوئی نیز بود. بونین همچون چخوف، خالق سبک کوتاه و خلاصه گویی ادبی است. او یکی از منتقدین جریان ادبی آوانگارد زمان خود، از جمله: سمبولیسم، اکمیتسم و فوتوریسم هم بود. ولی او کوشید با کمک ادبیات تصویری اکسپرسیونیستی، تاریخ خانوادگی اشراف روس را به نمایش بگذارد. کمیته نوبل دلایل اعطای این جایزه به او در سال 1933 را سخت کوشی و جدیت بونین برای ادامه سنت داستانسرایی کلاسیک ادبیات روس نامید. رمان "ارباب سانفرانسسکوئی" بونین را یکی از شاهکارهای ادبیات جهانی به حساب می آورند. او در این کتاب به بی پرستی اخلاقی نظام سرمایه داری اشاره می نماید.

ایوان آلکسی بونین Iwan Alexi Bunin در سال 1870 در روسیه دنیا آمد و در سال 1953 در مهاجرت درگذشت. پدر بونین یکی از زمینداران کلان و اشراف روسیه تزاری بود. او در جوانی چند سالی کتابدار کتابخانه های دولتی بود و تا سال 1914، چند سفر جهانگردی فرهنگی به کشورهای: هند، ترکیه،

یونان، ایتالیا، فلسطین، سیلان و آفریقا نمود. یونین از نظر نویسندگی بسیار فعال بود و دهها کتاب شعر و داستان و رمان و بیوگرافی و خاطره نویسی از خود بجای گذاشت. اهمیت خلاقیت ادبی یونین را با ارزش آثار نویسندگانی مانند: فلور، توماس مان، نابوکوف و پاکوبسن، مقایسه می نمایند. به نقل از مورخین ادبی، آشنایی یونین با چخوف و گورکی، موجب افزایش تمایلات آزادیخواهانه وی گردید. دوستی یونین با گورکی و محفل رئالیسم انتقادی او را، یکی از عجیب ترین پیمانهای ادبیات مدرن روس بحساب می آورند؛ یعنی همکاری گورکی، روشنفکری از طبقه کارگر، با یونین، تحصیل کرده و هنرمندی از طبقه اشراف. البته بعد از مهاجرت یونین، این دوستی نیز به سردی گرائید. یونین خود را شاگرد تولستوی، چخوف و تورگنیف میدانست. او به ادبیات جهانی، مخصوصا ادبیات رئالیستی قرن 19 اروپا علاقه خاصی داشت و به ترجمه اشعار انگلیسی زبان لردیایرون و لانگ فلو پرداخت. آثاری که یونین در دوران مهاجرت نوشت، خالی از دشمنی او با انقلاب سوسیالیستی شوروی نیستند. منتقدین چپ اشاره می نمایند که روستاهای یونین، نه افسرده گی و غم آثار چخوف و نه خوشبینی آثار گورکی را دارند، بلکه شرح ارتجایی- اغراق آمیز یک نویسنده فراری اشرافزاده هستند، یونین عشقی به میهن خود نداشت چون او تمام روسیه را یک دهکده عقب افتاده نامید، و کمیته نوبل بجای گورکی، آن جایزه را به یک گرگ گاردیست سفید ضدانقلاب بورژوا اعطا نمود و نشان داد که بجای برابری و سوسیالیسم، به مرگ، بحران، زوال، ابتذال و نفرین و لعنت، علاقه مند است، یعنی موضوعات مورد سلیقه افراد اعضای بورژوازی آن کمیته فرقی با دلمشغولی های یونین ندارند. ولی بعد از جنگ جهانی دوم از یونین اعاده حیثیت شد و او را یکی از نویسندگان کلاسیک جدید روسیه نامیده و مجموعه آثار 9 جلدی او را در سال 1965 منتشر کردند. با اینوجود یونین دعوت شوروی برای بازگشت به کشورش را هیچگاه نپذیرفت و در مهاجرت، در تنهایی و غربت وفات نمود. ازجمله آثار یونین: روستا، ارباب سانفرانسیسکوئی، سحرگاه زندگی آرسن، دره خشک، یادداشتهای روزهای لعنتی، عشق آقا میتی، خاطرات روزهای سپری شده، بولوارهای تاریک، گرامر و دستور زبان عشق، اشعار و داستانها، گلهای صحرایی، دریایان جهان، سیب های آقای آتن، آلمانی خودخواه، آزادی تولستوی، زندگی چخوف، اولین عشق، نتردام، آفتاب زده، در زیر آسمان خدا، و فصل برگریزان، هستند. زندگی آرسن، رمانی است اتوبیوگرافیک. و بولوارهای تاریک، یک سری نوول است. در زیر آسمان خدا، و فصل برگریزان، کتابهای شعر او میباشند. مهمترین آثار او در تبعید: عشق آقا میتی، زندگی آرسن، و خاطرات روزهای سپری شده، هستند. سه کتاب مهم یونین پیرامون عشق و احساسات گذرا: گرامر و دستور زبان عشق، نخستین عشق، و عشق آقا میتی، نام دارند. رمان روستا و داستان بلند "ارباب سانفرانسیسکوئی" را مشهورترین آثار یونین بشمار می آورند.

۱۲۶- تورگنیف و رئالیسم ادبیانه در رمان.

زنان، پدران، پسران، و جریانات سیاسی در آثار تورگنیف. Iwan Turgenev (1818 – 1883)

ایوان تورگنیف، خالق واقعگرایی انتقادی و ادبیانه در روسیه، به شرح زندگی روستاییانی پرداخت که گرفتار نظام ارباب ورعیتی بودند. او با انتقاد از نظام فئودالی، پیام آور شکل گیری نیروهای بورژوا-دمکراتیک جدید روس بود. در آثارش غیر از طرح مسائل سیاسی-اجتماعی، تصویری از زوال و ازهم پاشیدگی جامعه روس دهه های 40 تا 60 قرن 19 را نشان میدهد. شش رمان معروف او سندی تاریخی و جامعه شناسانه از اوضاع مملکت اش هستند. داستانهای نوشته شده او نیز بعدها راهنما و پیشگامی برای رئالیسم ادبی اهل قلم اروپا شدند. او با ایدو قایع نگار واقعیات روس؛ خصوصا فرهنگ اشراف زمیندار بشمار آورد. تورگنیف در سال 1852 بدلیل حمایت از گوگول و نظرات آزادی خواهانه اش، از طرف تزار به مدت یکسال محصور گردید.

تورگنیف غیر از مفهوم "نیهلست" در ادبیات روس، خالق شخصیت های هاملتی نیز است و بعضی از دهقانان آثار خود را با سقراط مقایسه میکرد. غیر از آن، او به شخصیت های آثارش، القابی مانند: عقل گرا، رمانتیک، ایده آلیست، رمانتیک رئالیست و غیره میداد. چون او در محتوای آثارش از مفاهیمی مانند: سوسیالیست، کمونیست، لیبرال، کاپیتالیست، پرولتاریا، بورژوا، و جریانات ایدئولوژیک، استفاده میکند، شاید بتوان او را پایه گذار ادبیات سیاسی نیز نامید. وی میگفت که ترانه های غمگین، پیرامون گذشته های بر باد رفته، پرسش هایی درباره آینده هستند و طبیعت برای انسان، عبادتگاه نیست بلکه کارگاهی است برای کار و حمت و خلاقیت. او خود را تحول گرا میدانست تا انقلابی. ازجمله موضوعات مطرح شده در آثار او: عشق، طبیعت، و هنر، هستند. به زیبایی طبیعت و طبیعی بودن انسان معمولی نیز در آثارش اشاره میشود.

تورگنیف نخستین بار زنانی با شخصیت های قوی و مستقل را در ادبیات روس مطرح نمود. رمانهای او را میتوان الهه نمودن عشق ابدی دانست. در زمان او احترام به زنان در ادبیات آغاز گردید. در زمینه شعر او را نیز استاد زیبایی و لطافت نامیده اند. برای نخستین بار او در غرب پر خواننده ترین نویسنده روس شد.

تورگنیف در آثارش: رمان، نوول، درام، و شعر دارای آثاری است؛ ازجمله: پدران و پسران، یادداشت های یک شکارچی، لانه اشرافی، رودین، زمین نو، راهی بسوی خلق، بی پولی، بعد از ظهر، نخستین

عشق، بخار، اشعاری نثری، و ترانه عشق آوازخوان. رمان (پدران و پسران) اودر زمان لغو نظام ارباب ورعیتی در سال 1861 منتشر شد. اودر آنجا شخصیت های رمان راگاهی : ماتریالیست، آتیه ایست، لیبرال، اریستوکرات، و غیره مینامد. در رمان (بخار) سخن از روشنفکران و مهاجرانی است که از اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه خود بی خبر و با آن بیگانه شده اند. اودر روشنفکران آن زمان روسیه را دون کیشوت هایی بی عمل می نامد، و در رمان (زمین نو) سخن از انقلابیونی است که بدلیل بحرانهای شخصی، دست به خودکشی میزنند. کتاب (نخستین عشق) او را یکی از بهترین داستانهای عشقی ادبیات جهان بشمار می آورند. قهرمان رمان (رودین) او را، باکونین حدس میزنند. اودر آنجا به انتقاد از محافل مهاجر شبه انقلابی روس میپردازد. تورگنیف قادر است در آثارش به توصیف نقاشانه زیبایی های طبیعت با زبانی آهنگین و منعطف بپردازد.

اودر سالهای جوانی زیر تاثیر فلسفه هگل و در میانه سالی تحت تاثیر فلسفه منفی شوپنهاور بود. به این دلیل در پایان عمر یک بدبینی هنری را نمایندگی میکند. وی نه تنها غالب سالهای زندگی خود را در مهاجرت و در خارج گذراند بلکه در سال 1848 شخصا شاهد انقلاب فرانسه شد. تورگنیف در آلمان و فرانسه شخصا با مشاهیری چون: شلینگ، فلور، هرتر، و موباساد آشنا شد. در جوانی وی زیر تاثیر عقاید انقلابی-دمکراتیک بلینسکی نیز بود و بعدها با محافل انقلابی از جمله چرنیشفسکی قطع رابطه نمود. او بطور پراکنده، و هر از گاهی، اشعاری نیز به سبک بودلر، پوشکین، لرماتف، و گوگول سروده است. ایوان تورگنیف در سال 1818 در خانواده ای مرفه و زمیندار در روسیه بدنی آمد و در سال 1818 در پاریس در میان خانواده یک زن خواننده اپرای مشهور فرانسوی درگذشت. وی در دانشگاه به تحصیل ادبیات و فلسفه پرداخت. او آن زمان در آثارش، روسها را برای حل مشکلات اجتماعی خود، هنوز ناتوان بحساب می آورد. مجموعه آثاری 10 جلدی از او در سال 1968 منتشر گردید. در پایان عمر او گویا به شخصیت واقعی خود یعنی "عرفان عاشقانه" بازگشته بود.

عنوان رمان (پدران و پسران) او بیشتر اشاره به اختلاف جهان بینی و فرهنگ اجتماعی دونسل برای اصلاحات و انقلاب است تا اختلاف دونسل سنی. بارازف، قهرمان رمان، جوانی نیهلیست است که به رد اتوریته و ارزشهای اخلاقی سنتی میپردازد. تورگنیف خود را مدافع ارزشهای لیبرالی فرهنگ اشرافی میدانست تا نماینده عقاید رادیکال. آن زمان جناح اصلاحگرای طرفدار فرهنگ غرب در مقابل جناح اسلاوگرای طرفدار فرهنگ ملی روس قرار داشت. قهرمان رمان رودین، آدم اضافی نام میگیرد چون بدلیل ضعف در عملی نمودن رویاها و ایده آلهایش دچار شکست میشود. داستایوسکی گرچه یکی از مخالفان تورگنیف بود، این رمان او را اثری درخشان معرفی نمود.

۱۲۷. ادبیات لمپن پرولتاریا !

Jean Genet (1910- 1986)

ژان ژنت

نویسنده ای میان زندانیان غیر سیاسی

جان شنه ! یا ژان ژنت، شاعر و نمایشنامه نویس فرانسوی، می توانست بچه محل ماباشد، اگر او همچون سگرا، فاحشه باز و فاحشه گرا! نبود. وی در سال 1947، بعد از 15 بار زندان و محکومیت، به دلیل اصلاح ناپذیری، در فرانسه به حبس ابد محکوم شد. ولی یکسال بعد بر اثر فعالیتهای گروهی از نویسندگان و فیلسوفان فرانسه، از جمله سارتر، وی از زندان آزاد گردید و 4 سال بعد، سارتر در یک بیوگرافی بیادماندنی، با عنوان "ژنت، شهید مقدس جامعه و بازیگر زندگی"، از او اعاده حیثیت نمود. ژان ژنت، زندگی محکومین و خلافکاران اجتماعی دهه 30 قرن بیستم فرانسه را بشکل ادبی به نظر خوانندگان رساند. او مینویسد که برای جرم و جنایت باید جامعه را مقصر دانست، چون آنها محصول یک جامعه بیمار هستند.

ژان ژنت بارها بدلیل : جیب بری، کیف زنی، دزدی، فاحشه گری و همجنسبازی، به زندان افتاده بود. اودر سال 1944 در زندان، اولین مجموعه شعر خود یعنی "اعدامی" را منتشر نمود. بقول منتقدین ادبی، ژنت نویسنده ای است که خود از جهان توهین و تحقیر و لعنت آمده بود. و در اشعار، نمایشنامه ها و رمانهایش به طرح زندگی طرد شدگان و مجرمین از جمله : معتادها، زنده پوشان، بی سرپرستان، دلالها، آوارها، لاتها، باجگیرها، دیوسها، قرمساقها، پانداها، جاکشها، خانم رئیس ها، قاچاق چیهها، تن فروشها، جاسوسها، چاقوکشها، شکنجه چیهها، آدم کشها، رباخواران، تجاوزگران، متقلبها، رشوه گیرها و غیره ! پرداخته بود.

ژان ژنت، مجرم خلافکار و ناسازگاری بود که سرانجام یکی از نویسندگان کلاسیک ادبیات فرانسه گردید. آثارش دیالوگهایی هستند میان انسانهای معمولی و استثناهای جامعه. بقول او برخورد ما با استثناها باعث میشود که با اصول معمولی بتوانیم کنار بیاییم. وی کوشید تا با کمک ادبیات، تابوشکن بی عدالتیهای جامعه گردد و سرانجام از یک انسان خلافکار، یک نویسنده تادیبی آوانگارد بوجود آمد. تاریخ ادبیات غرب او را در کنار نویسندگان دیگری از این نوع مانند : دساد، ویلون، ریمباد، و لاوترم قرار میدهد. او مثالی عملی و صادقانه برای فلسفه وجود اگزیستنیالیستی سارتر شد. ژنت کوشید تا با کمک تاتر پوچگرای آبرورد و اسطوره های شرق به طرح افکار دادائیستی، سوررئالیستی خود برای مبارزه با ارزشها و نرمهای جامعه غرب برود. برای کشف اصول : اخلاقی، انتقادی، روشنگری ژنت، نیاز به یک نقد زیباشناسانه ادبی خاص است. به او لقب های نمایشنامه نویس اعتراض و شورش و بانی تاتر خشن

داده اند. او اخلاق‌گرایی است که خواننده را با نمایشنامه پوچی زندگی آشنا میکند. ژنت میگفت که ادبیات، هنری است بدون فلسفه وجود اخلاقی، چون نوعی نیهیلیسم ضروری زمان خود است. او ادامه میدهد که صحنه تاتر، خانه مرگی در همسایگی ما است که در روی آن، آزادی اجرای هر نمایشی وجود دارد. تاتر، مخالف مقوله زندگی است، چون آن، جشن پوچی و نیستی زندگی است. ژان ژنت در سال 1910 در بخش زایمان بیمارستانی در فرانسه بدنیا آمد. چون پدرش ناشناخته و مادرش دچار فقر بود، با موافقت مدیریت بیمارستان، دهقانی او را به پسرخواندگی خود پذیرفت و مادر ژان کوچک را با دست خالی به خانه فرستادند. او بعدها در 10 سالگی، نخستین بار به علت سرقت مسلحانه! به زندان تادیبی نوجوانان محکوم شد و در آنجا بقول خودش با توهین و تحقیر و ضرب و شتم انسان آشنا گردید. ژنت بعد از اینکه در 20 سالگی از زندان فرار نمود، مدتی عضو ارتش نامنظم لژهای فرانسه در خارج شد و بعد از فرار از ارتش تا سال 1939 در بعضی از شهرهای بزرگ اروپا، آواره و بی خانمان به فاحشه گری و دزدی پرداخت، گرچه اودر زندان، آموزش شغل کتابفروشی دیده بود. ژنت در 20 سال پایان عمر خود، اثری منتشر نکرد و در سال 1986 بر اثر بیماری سرطان درگذشت. وی میگفت که جامعه ای که مجرم تربیت کند، منحرف است و نه فرد. او کوشید با کمک آثار ادبی خود، ظرفیت و نیروهای منفی انسان در جامعه غیرعادلانه را نشان دهد. در نظرات مجرم معمولاً نقشی را بازی میکند که جامعه به وی محول کرده، بدین دلیل محکومین نیز باید توهین و حکم تنفر اجتماع را بپذیرند. به نظر روانشناسان، او تا مرز فلسفه خودیابی اگزیستنسیالیستی سارتر پیش رفت و کوشید پیشداوریها، قضاوتها و لعنت های اخلاقی جامعه بورژوازی را محکوم کند. جامعه شناسان او را مثالی نمونه و زنده برای زندگی اجباری بر اساس فلسفه وجود سارتر دانستند. ژنت جهان محکومین را جهان توهین، تحقیر، ترس، خجالت و شرم نامید، یعنی جهان لعنت شدگان در مقابل جهان انسانهای معمولی و نرمال! سارتر میگفت که سختی زندگی، انسانی مثل او را وادار کرد که در زندگی نقشی بازی کند. ژنت غیر از هواداری از جنبش سیاهان آمریکا و سازمان چریکی راف آلمان، با حضور خود در بیروت به افشای قتل عام فلسطینی ها در اردوگاههای صبرا و شتیله در سال 1982 پرداخت. از جمله آثار او در زمینه تاتر: خادم و کنیز، تحت نظر، بالکن، دیوار، و سیاهپوستان هستند. معجزه گل سرخ، خانم عزیز ما، جشن مردگان، شکایت و زاری، اعدامی، و یادداشت های روزانه یک دزد، از دیگر آثار او هستند. در آغاز 5، رمان وی در میان خوانندگان با موفقیت چندانی روبرو نشد. ژان ژنت با اشاره به فرهنگ غرب، از اخلاق و زیبا شناسی آثار افلاتون انتقاد کرد و مینویسد که در جامعه غرب، الهه عشق دینوسیوزی دوره باستان، اکنون به عنوان بت خشونت و اعمال جنسی تبدیل شده. او نور قرمز و چراغهای نئونی مورد استفاده تبلیغات تجاری را همچون چراغهای قرمز بوردل ها و اطاق فاحشه خانه ها، برای یک منتقد زیباشناسی، تداعی کننده بازماندهای فرهنگ آرکانیک دوران توحش و جاهلیت! و قربانی کردن انسان و ریختن خون اومیدانست!

۱۲۸. ژان ژاک روسو (1712 – 1778) Jean – Jacques Rousseau

سری هم به زندگی دیگران زدن !

یک انسان شرفمندی نوشت که بیوگرافی؛ یعنی زندگی دیگران را ورق زدن. روسو را خودخواه ترین متفکر تاریخ فلسفه غرب می‌شمارند، گرچه راسل او را برای قرن 18 فیلسوف میدانست و نه در زمان ما. امروزه به او غیر از فیلسوف و فیلسوف فرهنگی، نویسنده، نظریه پرداز: سیاسی، فرهنگی، تعلیم و تربیت، منتقد اجتماعی رادیکال عصر روشنگری، تئوریسین انقلاب خرده بورواپی، و یکی از معلمین فکری انقلاب 1789 فرانسه میدانند.

او غیر از پوشیدن لباس ملی ارمنی به تن، و کلاهی پوستی به سر، در تمام طول عمر خود کوشید تا به گونه ای، دیگران را تحریک کند و یا در میان اقشاری از مردم جلب نظر نماید. او در کتاب اتوبیوگرافیک خود یعنی "اعترافات"، بدون تعارف و رودرواسی، حرفهایی را میزند که امروزه برای خواننده باورنکردنی هستند. کتاب اعترافات او را یکی از صادق ترین اتوبیوگرافی های ادبیات جهانی میدانند. بدلیل خلق آثار ضد دینی و ضد حکومت مطلقه، تاج و ممبر، دربار و کلیسا، به تعقیب او پرداختند. روسو برای نخستین بار در تاریخ سیر اندیشه، جامعه را مسئول زندگی فلاکت بار فرد معرفی نمود و با طرح تئوری سیاسی دولت، جرقه ای برای انقلاب مردمی زد. از جمله سخنان مشهور او این بود که گفت، انسان آزاد دنیا می آید ولی در میان زنجیرها به اسارت کشیده میشود. دو کتاب امیل و قرارداد اجتماعی، باعث شدند که اواز ترس تعقیب، به انگلیس فرار نماید. و در حالیکه کتاب امیل از مشهورترین کتابهای تربیتی قرن شد، ولی خود او 5 فرزندش را بدلیل فقر مالی به خانه بی سرپرستان تحویل داد.

غیر از شرح معنی واقعی آزادی، در نظر مارکسیستها، او به کشف تئوری دوران ساز "مالکیت خصوصی" نائل آمد و آنرا عامل نابرابری اجتماعی دانست و تذکر داد که آن "حق طبیعی" نیست. روسو میگفت که اگر جلو مالکیت خصوصی را بگیرند، اینهمه: جنگ، جنایت، قتل، رنج و وحشت، بوجود نمی آید. و در یک اجتماع، انسانها در رابطه با هم نیاز به قراردادهای اجتماعی دارند ولی هر قرارداد اجتماعی، "عادلانه" نیست. روسو با توجه به غرایز طبیعی انسان می نویسد که آزادی یعنی سرکشی در مقابل قوانین و اصولی که انسان برای خود تعیین کرده. او با توصیه "بازگشت مجدد انسان

به طبیعت"، تمدن صنعتی را، راهی به "ترکستان" امید. و نتایج: جامعه، علم، هنر، را برای انسان، منفی شمرد. در نظر او، زشتی های جهان، محصول تمدن انسان هستند. روسو با اعتراف به احساسات انسانی، به رد هرگونه دروغ و ریای اخلاقی، پرداخت که در پروسه تمدن وجود آمده اند. در نظر او، علم و هنر موجب از بین رفتن صفات طبیعی انسان شده اند. روسو مالکیت خصوصی را مهمترین زنجیر انسان آزاد و طبیعی شمرد. او ایایی ندارد که بگوید بجای عقل باید انسان به احساسات و غرایزش متکی شود و انسان طبیعتا و ذاتا موجودی است نیکو صفت. مشهوریت روسو از آزمان شروع شد که او طی يك مسابقه مقاله نویسی در سال 1749، علم و هنر را از جمله دلایل سقوط اخلاقی جامعه معرفی کرد.

روسو با حمله به حکومت مطلقه حاکمه زمان خود، دولت و بی عدالتی را نتیجه "مالکیت خصوصی" دانست. اوسازمانهای غلط اجتماعی را دلیل فاسد شدن انسان شمرد. در نظر او حقیقت راناباید از طریق عقل بلکه با کمک احساسات طبیعی و انسانی جست. او میگفت که انسان موجودی است دوشخصیتی، از جمله: برده-آزاد، نیکو-بدخو، فعال-تنبل. در نتیجه دونا لیسیم آزمان طبیعت و عقل-احساس و اخلاق- از این طریق توجیح شد. خلاف هابس که انسان را گرگ نامید - روسو تصویری بهشتی از اجداد انسان ترسیم نمود و مدعی شد که مالکیت خصوصی، انسان را آنچنان به قتل و جنگ وادار کرده است. او تویی روسو؛ انسان طبیعی در يك جمهوری شهر-دولتی باستان است و میگفت که خدای دین، دیگر نباید ماورای قانون طبیعت و قوانین منطقی، بر انسان حکمرانی کند. روسو حکومت جمهوری را تنها فرم قانونی دولت دانست که بر اثر يك قرارداد اجتماعی عادلانه تشکیل میشود. انسانشناسی خوش بینانه روسو، خلاف بدبینی فلسفه تاریخ هابس بود.

از زمان روسو تاکنون مشاهیر زیادی از آثار او استفاده نموده اند؛ از جمله: گوته، کانت، نیچه، تولستوی، فرانکلین، روبسپیر، و ناپلئون. کانت میگفت که روسو نه تنها او را برای راه فلسفه آماده نمود بلکه موجب شد تا او برای انسان، ارزش و احترام قائل شود. تاکید روسو روی احساسات و شور و شوق انسانی باعث شد که رمانتیکها او را یکی از اجداد فکری خود بحساب آورند. اگر انسان مورد نظر هابس موجودی است فردگرا و ضد جمع، انسان مورد تعریف روسو، موجودی است اجتماعی. از جمله اشتباهات روسو ولی این شد که به رد تقسیم قوا در شهر-دولت، های کوچک خود پرداخت. و زن را موجودی مطیع مرد تعریف نمود. و تاثر را باعث فساد اخلاق در جامعه بحساب آورد. از جمله مخالفان روسو، دیدرو بود که گفت، او آدم را بیاد شیطان، جهنم و ارواح لعنت شده، می اندازد. روسو خود را تحت تاثیر وطن پرستی و جمهوریخواهی یونان باستان و نویسنده ای بنام پلوراخ دانست.

ژان ژاک روسو، نویسنده سوئیسی تبار در سال 1712 در شهر ژنو دنیا آمد و در سال 1778 در فرانسه درگذشت. پدرش ساعت ساز بود. چون مادر روسو حین زایمان درگذشت، روسو بعدها با شرمندگی میگفت که تولدش به قیمت جان مادرش تمام شد. او در مسائل فکری و آموزشی، خودآموز بود. و در طول عمر، به شغل هایی مانند: خدمتکاری، معلم خصوصی، صندوقدار، و مقاله نویسی پرداخت. روسو در تمام عمر در حال فرار، مهاجرت و سفر بود و در کشورهایمانند، سوئیس، فرانسه، انگلیس، و ایتالیا زندگی نمود. او سفر و مهاجرت را نوعی الهام فکری میدانست و سالها با کمک سرمایه زنان اشرافی بیوه و پولدار زندگی نمود. او در سال 1742 با دیدرو و سایر دانشنامه نویسان فرانسوی آشنا شد و برای آنها مقالاتی پیرامون موسیقی نوشت. در خاتمه، 5 سال بعد از پایان انقلاب فرانسه، جسد روسو را در سال 1794 به احترام، در آرامگاه پانتئون در کنار ولتر به خاک سپردند.

از جمله آثار او: امیل یا پیرامون تربیت - قرارداد اجتماعی - اعترافات - علت نابرابری میان انسانها - بدون عجله، با پای پیاده، در دامن زیبای طبیعت- منولوگهای يك راهپای تنها - زولیا یا نامه های دو عاشق- بحثی پیرامون موسیقی مدرن- عاشق خود- و غیگوی روستایی - هستند. کتاب تربیتی امیل، موثرترین کتاب آموزشی جهان غرب شد. روسو را بخاطر این کتاب، نیوتون جهان اخلاق نامیدند. کتاب "نامه های دو عاشق"، انتقاد از محدودیت های فشری و فرهنگی جامعه ارتجاعی است. کتاب قرارداد اجتماعی، اثری است پیرامون فلسفه دولت.

روسو تاثیر مهمی روی کمونهای سوسیالیستی اولیه در قرن 19 گذاشت. گرچه او و لیبرالیسم کشورهای انگلوزاکسن، هر دو تحت تاثیر هابس و لاک هستند، طرح آنها برای يك قرارداد اجتماعی، با هم فرق دارد. تاکید لیبرالها روی آزادی فرد به هر قیمتی، و تاکید روسو روی آزادی فرد در ارتباط با منافع جمع است. امروزه تاثیر روسو روی انقلاب فرانسه و مکتب رمانتیک اروپایی، ثابت گردیده. جنبش یاکوبی به رهبری روبسپیر در زمان انقلاب فرانسه را نیز زیر تاثیر ایده های: فلسفی، تربیتی و سیاسی روسو میدانند. در جهان بینی او، ما شاهد: نوعی میهن پرستی یونانی، قدری مسیحیت، و سیاست جمهوریخواهی شهر-دولت، های یونانی هستیم. او در زمانی نوشت که دین نیازه دگم ندارد، که کلیسا دیگر بجای روشنفکران، کتابهای آنان را میسوزاند. به نظر مورخین، تصور روسو از جامعه و دولت را باید در محدوده شهرهای کوچک و شورای شهر بررسی نمود.

۱۲۹- پایان سفر ادبی - خیالی به دور فرنگ.

یوناتان سوئیفت (1667 - 1745) Jonathan Swift
گزارشی ادبی از سرزمین مرداب ها و برده ها.

یونانات سویفت ، طنزنویس و روزنامه نگار دوره روشنگری انگلیس ، گویا خود هیچگاه نخندید . در يك گواهي پزشکی از سال 1742 ، زمانیکه وي 75 ساله شده بود ، آمده که سویفت بر اثر عوارض ناشی از عفونت گوشي و شنوایی ، جنون گرفته و قابل محاکمه نیست . او یکی از مهمترین هجونویسان زبان انگلیسی و خالق آثار وسیع و متنوعی در زمینه های : ادبیات ، دین ، تاریخ ، اقتصاد ، و غیره است . وگرچه در ایرلند دنیا آمده ، ولی انگلیسی تبار بود و بارها به استثمار و استعمار ایرلند اعتراض کرد . سویفت با احساس همدردی ، کشور ایرلند را سرزمین باتلاقها و بردهها نامید . رمان "سفرهای گولیور" او ، اثری است : روشنگرانه ، فلسفی ، واقعگرایانه ، هجوی و اوتوپيستی ، که موجب مشهوریت جهانی نویسنده شد . کتاب مشهور دیگر سویفت "نبرد کتابهای قدیم و جدید در کتابخانه شهر" نام داشت که پیرامون جنبش ادبی مدرن و هواداران ادبیات باستان است . او در آثارش نه تنها به انتقاد از سازمانها و مؤسسات دولتی و دینی و اجتماعی ، بلکه به نقد طبیعت انسان نیز میپردازد .

امروزه میتوان بر این باور شد که سویفت با کمك طنز و هجو به جنگ شاه و شیخ مسیحی زمان خود رفت . او باتکیه بر شرف روشنگرانه به مخالفت با خرافات ، بنیادگرایی ، جاسوسی و خبرچینی پرداخت . سویفت ، یکی از شخصیت های ادبی فضای سیاسی زمان خود بود و با طنزهای آموزشی ضد دینی و سبک ساده و بیوغ آمیزش ، به آگاهی مردم پرداخت . طنز فشرده ، بنیادین و مهاجم او جهان را آزار داد ، و نه سرگرم نمود . هدف طنزش ، لذت زیباشناسانه نبود ، بلکه احساس شرم و گناه و ناراحتی وجدان ، در خواننده و بیداری و تکان نظرات اصلاح گرایانه اقشار پیشتاز جامعه بود . و با تنها هدف تضاد حرفهای سویفت ، شوکه نمودن خواننده و به تعجب آوردن او است و نه موضعگیری فلسفی ، گرچه ادعا میشود که هر هجوگویی ، نماینده نوعی جهانبینی ، و هر طنزی ، سلاحي ایدئولوژیک است . سویفت به زیر ستوال بردن نظرات و اصول حاکم پرداخت تا انسان را به تفکر وادار نماید ، به این دلیل او را نویسنده ای میدانند برای هرکس ، هر دوره و هر جامعه ای . طنز سویفت را نامحدود و بی نهایت دانستند . نبوغ او در آنجاست که گاهی سخنی میگوید ، ولی منظور دیگری دارد . آثار سویفت را در کنار شکسپیر ، از بهترین نوع نثر زبان انگلیسی بشمار می آورند . هیچ نثری در تاریخ ادبیات انگلیس ، انفجاری آنچنان خطرناک و عجیب از نبوغ را به نمایش نگذاشت . طنزهای او اغلب : عصبي ، بدون تعارف و گاهی تهوع آور و خطرناک هستند . سومین اثر مشهور سویفت ، رمان "داستان بشکه ها" بود . در این رمان ، دریانوردانی که مورد حمله نهنگ های دریایی قرار میگیرند ، بشکه هایی خالی را روی نهنگ ها می اندازند ؛ به امید اینکه نهنگهای مهاجم ، کشتی آنان را غرق نمایند . چند سال بعد از نشر این کتاب ، سویفت گویا روزی آنرا در دست گرفت و بعد از خواندن چند جمله ، بخود میگوید که او واقعا آنزمان چه نویسنده نابغه ای بوده است !.

در میانه قرن نوزده کتاب "سفرهای گولیور" بصورت سانسور شده و بدون 2 بخش آخر آن ، داستان کودکان و نوجوانان شد . سویفت گویا تحت تاثیر رابله این رمان اوتوپيستی و خیالی را نوشت . چهارمین بخش کتاب فوق ، یاهو نام دارد . در نظر منقدین ، سویفت در این بخش به تمسخر خدا و انسان پرداخته و ناامیدانه به هومانیزم ، شک خود را بیان میکند . از جمله دیگر موضوعات کتاب : نیروهای غریزی انسان ، تاریخ جدید علم و سیاست ، تشنگی انسان به علم و آموزش ، تمسخر خردگرایی دین مداران ، علما و غیره است . او در این رمان از سبک قدیم ادبیات باستان استفاده کرده ؛ یعنی کوچلولهارا غول پیکر و غولها را فسقلی ، توانایی ها را ناچیز و ضعفها را عظیم نشان میدهد . و یا مخالف موضوعی را ادعا میکند ، که منظور واقعی او است . حقیقت و درد و رنج ، جوری در سراسر کتاب پخش شده اند که خواننده غربی ، گاهی خود را شاگرد فسقلی ها و گاهی هوادار غولها میداند . برای پاره ای از خوانندگان صادق ، کتاب فوق میتواند آینه ای باشد برای نشان چهره واقعی انسان .

ولتر ، سویفت را با رابله و سروانتس مقایسه نمود . خلاف دانیل دفو ، که بدون شرط ، کاملن برای توسعه و شکوفایی نظام سرمایه داری استعماری جدید انگلیس تبلیغ میکرد ، سویفت به تضادهای اجتماعی ، از جمله : درد و رنج و استثمار مردم ایرلند از طریق نیروهای اشغالگر انگلیس پرداخت . نقد تخصصی و دانشگاهی کوشید تا برعکس نقد عصر ویکتوریایی ، بجای سویفت مذهبی و مسیحی ، سویفت را اخلاقگرا ، روشنگر و خردگرا مطرح نماید ، و دندانهای تیز هنری او را قدری سوهان دهد . در طول قرن بیست ، وحدت نظر همگونی درباره آثار سویفت بوجود نیامد . لاورنس در آثار او تمایلات رمانتیک را کشف کرد . اخلاق گرایان ، آثار سویفت را نشانی از بی ادبی و لمپن بازی زبانی بحساب آوردند . برتون در مقایسه با سوررئالیست ها ، سویفت را نوعی آنارشیزم ، با تمایلات توتالیتار و جهانبینی اشرافگرایی نامید . فمینیست ها ، تمسخر زنان در آثار سویفت را گناهی نابخشودنی شمردند ، گرچه سویفت به تمسخر مردها و حتا خود نیز پرداخت . او اغلب خود ، یکی از قربانیان کبیر طنزهایش است .

یونانات سویفت در سال 1667 در دوبلین دنیا آمد و در سال 1745 بر اثر جنون در آنجا درگذشت . پدرش کارمند اداره دادگستری و سویفت سالها بدلائل مادی و شغلی ، اسقف کلیسای مهم و بزرگی بود . او از خانواده ای روحانی برخاسته و دکترای الهیات گرفته بود . در تازیخ بیوگرافی نویسی در غرب ، بندرت زندگی و آثار نویسنده ای مانند سویفت را این چنین زیر زربین گرفته و فرضیات و حدسیات گوناگون در باره اش به ثبت رسانده اند . بعد از 250 سال هنوز تعداد کتابهای بیوگرافی پیرامون سویفت آنچنان بیشمار است که حتا کارشناسان ، توانایی بررسی همه آنها را ندارند . سویفت در سال 1714 يك محفل ادبی با سایر شاعران و نویسندگان کشورش تشکیل داد . او برای نشر آثارش نیازی به جبران مالی نداشت ، چون بدلیل درجه دار! کلیسا بودن ، حقوق کلانی به جیب میزد ، ولی با اینهمه همیشه

برخوردی شجاعانه و انتقادی با کلیسا و دولت داشت. او به مخالفت با مالیات کلیسایی و تحقیر کاتولیکها از طریق پروتستانها پرداخت. زندگی او، زندگی یک روشنفکر ایرلندی در زمان استعمار انگلیس است. طنز، تناقض، افکار مشوش، قطع مدام مسیر زندگی، و آواره گی، از آنجمله هستند. گرچه او در زندگی نقش های گوناگونی بازی نمود، ولی تنها طنزنویسی او را از نظر روانی ارضا میکرد. نبوغ او را باید از لحظه های جنونش جدا کرد. رفاه نسبی مالی باعث شد که سویت به آفرینش اثری در زمینه های: شعر، داستان، مقاله، سفرنامه و غیره بپردازد.

او با کمک هجو و طنز به کمبودهای جامعه و زمان خود پرداخت. موضوع مهم آثارش، تشخیص فرهنگی جامعه بحرانزده و بیمار است. و با معرفی شبه دانش ها، به انتقاد از علما و دانشمندان زمان خود پرداخت. سویت مسیحیتی را نمایندگی میکرد که: خردگرا، ساده گرا و خیرخواهانه باشد. او میگفت که عقل و حقیقت انسان را به سعادت نمیرسانند، چون سعادت در این جهان (بخوان استعمار و استثمار!)، غیرممکن است ولی آنها باید آدم را بسوی نظم و انسانیت هدایت نمایند. او مینویسد که نویسنده باید آینه ای را جلو مردم بگیرد تا آنها خود را در آن به بینند، حتا اگر اینکار با اغراق های قلمی همراه باشد. سویت در آثارش به انتقاد از آثار: دکارت، ارسطو، هابس و باکون نیز پرداخت.

ازجمله آثار سویت: کلیسا و علم، سفرهای گولبور به دور جهان، داستان بشکه ها، توصیف ریزش باران، نامه های دستمال فروش، موفقیت بزرگ، اشعاری درباره مرگ دکتر سویت، مقالات درخشان و تفکرآمیز، مجموعه آثار چهار جلدی، مقالات آزادیخواهانه، یک پیشنهاد فروتنانه، نبرد کتابها، و نامه ها و یادداشت هایی برای معشوق، هستند. ولی مشهوریت سویت آنزمان بدلیل مقالات آزادیخواهانه بود. شعر مشهور او: مرگ دکتر سویت، مانند سفرهای گولبور، اثری است روانشناسانه و خردگرایانه. مجموعه سفرهای گولبور، اثر اصلی او است. در کتاب داستان بشکه ها، سویت تقاضای مداراگرایی مذهبی و خیرخواهی دینی می نماید و به تمسخر دیکتاتوری در الاهیات می پردازد.

۱۳۰. پادی از نویسنده ی رمان پاشنه آهنین .

جک لندن، میان ادبیات ماجراجویی و ادبیات کارگری. Jack London (1876-1916)
طبیعت خشن و سرمایه داری وحشی در ادبیات.

شاید فقط خدایان باستان بدانند چه دفعاتی من رهگذر، از جلو ویتترین کتابفروشی ها یا روی سنگفرش خیابان ها و یا روی گاری دستفروشی ها، رمان "پاشنه آهنین" جک لندن، نویسنده آمریکایی رادیده و تحقیرآمیز از کناران گذشته، آنهم با منطق اینکه، ترجمه بد و زبان بیگانه - یا اصل بدبینانه ثبت شده ای، که کتابی را که ساواک اجازه نشر دهد، نمی تواند رنجی از ما را کاهش دهد.

جک لندن، غیراز رمانهای پیرامون زندگی کارگران کشور خود، خالق داستانهای ماجراجویانه شبه "کلبله دمنه ای" نیز است. طبق ادعای مورخین ادبی چپ، اودر بیشتر آثارش منتقد نظام سرمایه داری و مدافع سوسیالیسم و انقلاب کارگری است. او نظم سرمایه داری را مشمول قانون گرگها میدانند و غیر از رمان تنوریک سوسیالیستی، یکی از کلاسیکهای بین المللی ادبیات سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری بود. و با وجود جهانیابی التقاطی و متناقض اش، تاثیر مهمی روی ادبیات انقلابی کارگری بین المللی از خود بجا گذاشته است. ونسلی از نویسندگان انقلابی ادبیات کارگری تحت تاثیر بعدی او قرار گرفته اند.

وی تضادهای زمان و جامعه خود مخصوصا تضاد میان طبقه کارگر و سرمایه داری در سالهای بعد از 1900 را نشان میدهد. کتاب "پاشنه آهنین" او رمانی است آرمانگرایانه درباره شورش توده های تحت فشار قرار گرفته. غیراز ایده های انقلابی، خواننده در این داستان بلند، شاهد سبک درخشان و استعداد داستان نویسی او نیز میگردد. نه تنها جرج آورل و تروتسکی، بلکه بوخارین و رادک، نیز به تحسین این رمان پرداخته و از دوراندیشی انقلابی آن به شگفت آمده بودند.

منبع غالب آثار جک لندن، زندگی پرماجرا- یا ماجراجویانه وی میباشد، به این دلیل مهم ترین اثر او را، زندگی اش میدانند، چون وی سالها زندگی ماجراجویانه ای داشت. جک لندن رایکی از کلاسیک های ادبیات ماجرای نیز بحساب می آورند. وی یکی از شورشگرانی بود که به زندگی ماجراجویانه پرداخت. او با کمک جهان جانوران و مناظر طبیعی، یکی از نویسندگان توانای رمان ماجراجویانه شده است. وی انتقاد اجتماعی راگاهی با کمک داستانهای پیرامون حیوانات مطرح می نماید. رمانهای ماجرای او از یک طرف مشوق قهرمانی های عجیب در شرایط فوق العاده هستند - و از طرف دیگر بطور واقعگرایانه فقر بیچارگان را نشان میدهند. آثار او را میتوان خط و مرزی میان تمدن صنعتی- و طبیعت وحشی بشمار آورد. وی توضیح میدهد که برای موفقیت در جامعه صنعتی سرمایه داری، انسانها باید از صفات طبیعی گرگها بهره گیرند.

جک لندن از نظر ادبی زیر تاثیر: استوتسن و کیپلینگ - و از نظر فلسفی زیر تاثیر: داروین، اسپنسر، نیچه، و مارکس بود. جهانیابی او مخلوطی است از نظرات: مارکس، نیچه و اسپنسر. امروزه اشاره میشود که او طرح های اجتماعی سوسیال-داروینیستی را با ایده های سوسیالیستی مخلوط می نمود. در آثار او اغلب عقاید گوناگون از جمله: داروینیسم، هومانیزم مسیحی، نیهلیم طبیعتگرایانه،

عقاید جبر اجتماعی، و غیره در کنار هم قرار میگیرند. آثار جک لندن، دانش وی پیرامون نظرات: کانت، مارکس، نیچه، یانگ، داروین و اسپنسر را نشان میدهند. طبق شواهدی او در غالب سفرهای ماجراجویی خود آثاری از داروین و میلتن را در کوله پشتی اش همراه خود حمل می نمود. وی میکوشد تانشان دهد که برای بقای عمر در طبیعت وحشی- و سرمایه داری خشن، انسان باید همچون " ابرمرد " نیچه ای زندگی کند.

چون آثار آگازین او در سبک رمانتیک بودند، منقدین او را در ابتدا " کیپلینگ آلاسکایی " لقب دادند. وی گرچه تاکید خاصی روی ماتریالیست بودن خود داشت، محققین بعضی از آثارش را ایده آلیستی بحساب می آورند. در آثار او خواننده شاهد فردگرایی و جمعگرایی در ادبیات میشود. امروزه ارزش خاصی برای آثار او در رابطه با موضوع نژادپرستی در آمریکای آن زمان قائل میشوند. او خالق آثاری ناتوریالیستی پیرامون "حلبی آبادهای" شهر لندن نیز است. جک لندن در آثارش به توصیف: جهان تجمع کارخانجات دودی، کوچه های آلوده، سالن های خوش گذرانی، و میخانه های شهر سانفرانسیسکو، نیز میپردازد. از جمله فعالیت های اجتماعی جک لندن این بود که پیرامون انقلاب و سوسیالیسم به نقاط گوناگون آمریکا سفر می نمود. در رمان و داستان های او، طبیعت، قطب مخالفی است در برابر تمدن و صنعت زده گی سرمایه داری. وی میکوشد تانشان دهد که چگونه بازگشت به دامن طبیعت، موجب نوزایی غرایز طبیعی از دست رفته، موجود زنده میشوند. از نظر فلسفی او میکوشد تا به استتیک نمودن توانایی های غریزی نخستین انسان بپردازد.

جک لندن از خانواده ای خرده بورژوا، ولی نیازمند برخاسته بود. او می بایست از 16 سالگی برای تامین مالی خانواده به کارهای فصلی و موقت می پرداخت. وی گویا بعد از مطالعه مانیفست کمونیسم، در سال 1896 وارد حزب سوسیالیستها شد و خود را یک سوسیالیست "غیرعلمی" نامید. مقالات آن زمان او تمایلات سوسیالیستی و انقلابی اش را نشان میدهند. در بیش از 50 اثر او میتوان بطور مستقیم و غیرمستقیم بابخشی از تاریخ اجتماعی آمریکا آشنا گردید. منفدی نوشته است که آمریکا موجب مرگ زودرس جک لندن و مارک تواین شده است چون کسیکه آشکارا در آنجا به طرفداری از سوسیالیسم بپردازد، مورد حمله نابودکننده مأمورین دولت یا منقدین ارتجاعی و محافظه کار قرار میگیرد. جک لندن گرچه نویسنده ای از میان خلق است، از نظر ادبی ولی مقلدی نیافت. نقد و بررسی آثار او را خوانندگان باخريد کتابهایش بعدها گرفتند و نه ادیبان غرض ورز دانشگاهی و مطبوعاتی آن زمان. جک لندن با نام حقیقی " جان گریفیس چابنی " در سال 1876 در آمریکا بدنيا آمد و در سال 1916 در سن 40 سالگی بدلیل افسرده گی ناشی از الکلی شدن دست بخود کشی زد.

جک لندن خالق داستان، رمان، نوول و مقاله های سیاسی و فلسفی است. از جمله آثار او: آوای وحش، گرگ دریا، پاشنه آهنین، مارتین عدن، خون گرگ، شاه الکلی، پسر مرگ، بچه های آلاسکا، جنگ میان طبقات، انقلاب و مقالات دیگر، در جنگلهای شمال، روی مرزهای سفید، جانوری در عمق جامعه، دره ماه، ژاکت اجباری، خانم کوچک ولی صاحبخانه ای بزرگ، ماجرای کارگر راه آهن، دردهای دریایی، و غیره هستند. مجموعه آثاری 31 جلدی از او میان سالهای 1932 - 1924 نیز منتشر شده اند. تاکنون آثار وی با به غالب زبانهای دنیا ترجمه شده و یا بصورت فیلم درآمد اند. قهرمان بعضی از آثارش: سگ، گرگ، ویا سگ گرگهای سفیدی هستند که در داستانهای ماجراجویانه به مبارزه با طبیعت، انسان زورگو و جامعه ماشینی می پردازند.

۱۳۱- آوای وحش ادبی کارگران

عنوان زیبای رمانهای؛ گرگ دریا، خوشه های خشم، آوای خشم، سپید دندان و غیره را خواننده نه تنها مرهون نویسندگان آنها است، بلکه زبان شیرین ترجمه فارسی، یکی از این نویسندگان فراموش نشدنی، بانام مستعار، جک لندن، نویسنده آمریکایی است. نام واقعی او؛ جان گریفی چینی می باشد. جک لندن باکمک حدود 50 اثر ادبی خود، مستقیم یا غیرمستقیم، به تجزیه و تحلیل جامعه آمریکا در دوره خاصی پرداخت. آثار مهم او پیرامون موضوعاتی مانند: بیکاری، مبارزات کارگری ویا ناآرامیهای اجتماعی آغاز نظام سرمایه داری در آمریکاهستند. او خود مدتی به دلیل آواره گی، ماجراجویی و بی خانمانی در زندان بود. جک لندن تنها نویسنده ای است که بعضی از آثارش در دوره حکومت شوروی استالینیستی، آلمان هیتلری، و آمریکای روزولتی باتیراژ بالا منتشر شدند. به اشاره گروهی دیگر از منتقدین ادبی، آثار او نه تنها در نظام سلطنتی پروس و جمهوری وایمار، بلکه در دوره فاشیسم هیتلری و سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، یعنی اشغال متفقین، در آلمان اجازه نشر داشتند. او سالها در بعضی از کشورهای اروپا در کنار همینگوی و توماس وولف، از محبوب ترین نویسندگان آمریکایی بود. در کشورهای بلوک شرق سابق به او عنوانهایی مانند فرزند خلق یا نویسنده طبقه کارگر دادند. در شوروی، او از پر خواننده ترین نویسندگان خارجی بود. در سال 1975 حدود 13 میلیون جلد از آثارش به زبانهای جمهوری های مختلف ترجمه شد و او را دربار گردید. جک لندن حتابعد از انقلاب اکتبر مورد تحسین لنین در بستر مرگ قرار گرفت. ن. کروپسکیا، همسر لنین در کتاب "آنطور که لنین بود" مینویسد، دو روز قبل از مرگ لنین، او از من خواست تا رمان " عشق به زندگی " جک لندن را شبها برایش بخوانم، لنین بارها به خنده افتاد و کتاب را برای ادامه در روز بعد، روی میز اطاق خوابش میگذاشت.

جک لندن در سال 1876 در آمریکا بدنيا آمد و در سال 1916 در آنجا درگذشت. چون پدرش فالگیر بود، در دایره المعارف های سوسیالیستی او را نویسنده ای خرده بورژوا میدانند که به خدمت زحمتکشان درآمد

بود. جک لندن، خودزندگی سخت و پرماجرایی داشت. او به شغل‌های گوناگون، از جمله: روزنامه نگاری، کارگری کارخانه، راهزنی، پلیس دریایی، ناخدای کشتی، دانشجویی، خبرنگاری، کارگری معدن طلا، و غیره پرداخت.

جک لندن در سال 1879 در سن 20 سالگی به یک محفل و جمعیت "اشتراکیون-عامیون" پیوست که به بحث پیرامون مانیفست کمونیست و آثار مارکس، کانت، نیچه و اسپینوز می پرداختند. او چندین بار کاندیدای احزاب و سازمان‌های سوسیالیست برای شغل شهرداری شد و هر بار به سخنرانی‌های انقلابی در اجتماعات سوسیالیستی آمریکایی می پرداخت. او سرانجام بر اثر کار و تلاش زیاد، بیماری، اعتیاد به الکل و افسردگی روحی در سن 40 سالگی درگذشت. پایه روایتی خودکشی نمود.

جک لندن در بعضی از آثارش اشاره می‌کند که مبارزه طبقاتی کارگران و سرمایه داران اجتناب ناپذیر است. او در تمام عمر مبلغ سوسیالیسم و انقلاب کارگری و منتقد نظام سرمایه داری بود و به تجزیه و تحلیل قانون جنگل و گرگ صفتی آن پرداخت و از نوگرایی سوسیالیسم و نیروی فرح بخش طبیعت حمایت نمود. با وجود تنوع آثار او، در آن‌ها همیشه دو انگیزه مهم، یعنی رابطه انسان با طبیعت و رابطه فرد با اجتماع مطرح می‌شوند. او دارای داستان‌هایی ماجراجویانه درباره حیوانات نیز هست.

از جمله آثار او: رمان پاشنه آهنین، آوای وحش، گرگ دریا، در جنگل‌های شمال، دره ماه، آلاسکا، الکل شاه، انسان‌های اعماق اجتماع، ماجرای ریل و وی، چگونه سوسیالیست شدم، جنگ بین طبقات، مجموعه مقالات سوسیالیستی، انقلاب و مقالات، خون گرگ، مارتین عدن، و غیره هستند. او رمان "انسان‌های اعماق اجتماع" را بهترین اثر خود می‌داند. این کتاب داستانی است ناتوالیستی که در سال 1903 نوشته شده و درباره فقر حلیی آبادهای شرق لندن است. کتاب دیگر او "پاشنه آهنین" رمانی است آینده نگر و آرمان‌گرا درباره شورش مردم تحت فشار و مبارزه خونین کارگران در آمریکا که پیش‌گویانه نزدیک شدن فاشیسم در غرب را اخطار می‌دهد. تروتسکی این رمان را در سال 1936 بهترین سند شناخت پروسه تشکیل فاشیسم دانست. جرج ارول گویا رمان "1984" خود را تحت تاثیر آن نوشت. رمان "مارتین عدن" کتابی است آموزشی و اتوبیوگرافیک که شامل غالب دانسته‌ها و نظرات جک لندن می‌باشد. در رمان "گرگ دریا" ناخدا لارس جهت مبارزه با جامعه و طبیعت، انسان برتر نیچه را بیاد خواننده می‌اندازد. از جمله دلایل محبوبیت جهانی جک لندن این بود که مثلاً بین سال‌های 1913 تا 1958 حدود 42 اثر از کتاب‌هایش بصورت فیلم درآمدند. غیر از لنین، متفکرینی مانند تروتسکی، بوخارین و رادک به تحسین و تمجید و دوران‌دیشی کتاب "پاشنه آهنین" او اشاره نمودند. جک لندن نه تنها نویسنده ای عدالت‌خواه و سوسیالیست است، بلکه خالق آثار ماجراجویانه درباره انسان، طبیعت و جانوران نیز می‌باشد. با وجود عقاید متناقض، او با ایده‌های انقلابی و استعداد داستان‌سرایی درخشان خود، تأثیر مهمی روی ادبیات و انقلاب بین‌المللی کارگری گذاشت.

بورژوازی حاکم در دولت، سال‌ها او را مخرب دموکراسی آمریکایی نامید و کتاب‌هایش را از کتابخانه‌های عمومی شهرها پاک‌سازی کرد.

روزولت می‌گفت او نه تنها درباره گرگ‌ها حرفی برای گفتن ندارد بلکه از سگ‌های آمریکا هم بی‌خبر است. با این وجود، ده‌ها سال بعد، یعنی در سال 1975 در آمریکا 17 شکل گوناگون از کتاب "آوای وحش" در بازار وجود داشت که بعضی از آن‌ها برای کودکان و نوجوانان تهیه شده بودند. به نظر جامعه‌شناسان ادبی، سفیدپوستان قشر مرده آمریکا کوشش نمودند او را نویسنده جوانان معرفی نمایند که مبارزه داروینیستی تنازع بقا یعنی هرکس ضد هرکس را در آثارش تبلیغ می‌کند. آرزوی این بود که بچه‌هایشان

با مطالعه کتاب‌های جک لندن همچون گرگ‌هایی بشوند که در جامعه درنده آن زمان طعمه خود را بیابند... این سوء تفاهم پیرامون آثار او، بحران روشنفکران بی‌خط بخشی از خوانندگان آثار جک لندن را نشان می‌دهد. خوانندگانی که در آثار او با بعضی نظرات هضم نشده و جویده نگردیده؛ سوسیال داروینیستی، گاهی راسیستی، شوینیستی و نیچه‌ای او آشنا می‌شوند.

آثار جک لندن مانند زندگی او پر از تضاد و تناقض بود. آن‌ها گاهی حاوی داروینیسم، هومانیزم مذهبی مسیحی، نیهیلیسم ناتوالیستی، جبرگرایی اجتماعی، فردگرایی و سوسیالیسم در کنار هم بودند. او برای سوسیالیست‌ها پیشگام مبارزه اجتماعی و برای مورخین ادبی، استاد داستان کوتاه نویسی است. فرانس یونگ می‌گوید، از جمله تراژدی‌های جک لندن این است که مانند تراژدی تمام نویسندگان آمریکا نمی‌تواند تصمیم بگیرد که برای ناشر و فروش بنویسد یا برای نجات بشریت. آپتون سینکلی می‌نویسد، جک لندن هم‌درد رنجبران بود، اشک‌های او به خاطر فقیران شرق لندن مانند گریه‌های مسیح درباره ساکنین شهر اورشلیم بود. تروتسکی کتاب "پاشنه آهنین" او را چهارچوبی برای تحلیل اجتماعی بی‌عدالتی‌های سرمایه داری لخت و عریان می‌داند. به نظر او زندگی شخصی قهرمان رمان، سرنوشت عمومی بشریت در دوره سودپرستی و استثمار است. با وجود تنوع آثار و کیفیت گوناگون و خوب و بد کتاب‌های او، جک لندن را باید یکی از چهره‌های مهم ادبی آمریکا دانست.

۱۳۲- نویسنده ی ورق پاره های شیطان .

نامی ناشناس روی موج رادیوی جوانی!.

ژان پاول 1763 1825 Jean Paul

درگرماي تابستاني جنوب، درحين تعطيلات مدارس، چند ماهي قبل از شروع انقلاب، هر ازگاهي که مادنال راديوهاي فارسي زبان خارجي مي گشتيم، گاهي روي موج راديو فسقلي مان، فرستنده اي ظاهر ميشد که فقط نقل قولهايي از "ژان پاول" را تکرار میکرد. محفل دوستان جوان ما آن زمان نمیدانستند که منظور، ژان پاول سارتر فرانسوي، يا ژان پاول آلماني، يا آن، نام مستعار يك تئوريسين انقلابي است .

امروز در اينجا به طور خلاصه به معرفي ژان پاول آلماني پرداخته ميشود . او بين سالهاي 1825 تا 1763 زندگي نموده و نام واقعي و کامل او : يوهان پاول فريدریش ریشتر است . مارکس دريك رابطه ديگري او را " داروسازي ادبي" ناميده بود. ژان پاول گويا بدليل فقر مالي بيشتر اوقات، در جواني، يا مطالعه میکرد و يا نتايج مطالعاتش را يادداشت مينمود. و بعدها در آثار ادبي اش آنقدر لغات خارجي بکار ميبرد که فقط قشر روشنفکر نوشته هايش را مي فهميدند. ممکن است مارکس به اين دليل اور داروساز ادبي ناميده باشد.

او نويسنده پرخواننده و مدرن زمان خود بود که خلاف جو فرهنگ و ادبيات حاکم شنا میکرد و به ادبي نمودن زندگي فرهنگ عصر خود پرداخت. با نگاه امروزي، ميتوان اورا يکي از مهمترين نويسندگان اروپا بحساب آورد. زنان تحصيل کرده قشر مرفه گويان آن زمان علاقه خاصي به او و آثارش از خود نشان دادند. رمانهاي انتقادي - اجتماعي ژان پاول سالهاست که مورد نقد مارکسيست-لينيستي قرار گرفته اند. چون آنان نه تنها حاوي ايده آلهاي هومانيسم کلاسيک آلمان و انقلاب فرانسه، بلکه جنبش ميهن پرستانه و آزاديخواهانه عليه اشغال ناپلئوني بودند. او يکي از پيشگامان ادبيات دمکراتيک و معترض نیز است . آثار او نشان از مسئوليت جهانبوشي هومانيستي در خود دارند. او از موضع دمکراتيک خرده پورژوازي متحد خلق، به تضاد روشنگري ايده آلهاي مترقي اروپا - و روابط عقب افتاده ملوک الطوايفي آن زمان ميپردازد. و علاقه خاصي به انسانهاي فقير و معمولي جامعه خود داشت. قهرمانان خرده بورژوازي او در فضاي تنگ روستاها يا شهرکهاي کوچک زندگي میکنند.

آثار اورا امروزه تربيتي-آموزشي بحساب مي آورند که ضد سרدي ايده آلهاي زيبا شناسي کلاسيک آن زمان بودند. در آثار او غير از طنز احساساتي، فلسفه، روانشناسي، دانش استتیک و مسائل علمي آن زمان مطرح ميشوند تا شرايط معمولي زندگي را بهتر به خواننده بشناسانند. دوتاليسم هنري او نه تنها شامل ادبيات و واقعيات بلکه با خيالپردازي طنزآمیز به استفاده از واقعگرايي و ايده آليسم نيز ميپردازد. کتاب "کودکستان زيباشناسي" ژان پاول حاوي تئوري رمان و طنز است . آثار اجتماعي و واقعگرايانه ضد کلاسيک او غير از مزاح هاي دوستانه شامل خيالپردازي هاي گروتسک نيز ميباشند. او از سال 1800 بدليل آثار فلسفي و تربيتي اش در اروپا معروف گرديد. خويشاوندي او با ادبيات رمانتيک را به سبب خيالپردازهاي عجيب، تمايلات گروتسک و مخالفت با ادبيات "عروضي"! آن زمان کشورش ميدانند. او ميکوشد تا شک شوخ طبع را در مقابل جادوهاي ايده آليسم قرار دهد. رمان مدرن دوائر المعارفي فعلي ريشه خود را در آثار او مي جويد، چون در زمان حال، بازهم علاقه به هزارتوي پيچيده روايت داستاني، بازار داغي پيدا کرده است .

ژان پاول از نظر فلسفي گويا مخالف فيخته بود و از نظر ادبي زير تعثير رمان انگليسي مخصوص نويسندگاني چون اشترنه و فيدلینگ ميباشد. او ميان دو سبک ادبي رمانتيک و کلاسيک قلم زد . آرنو شميت، سبک مدرن ادبي اورا آغاز ادبيات قرن بيست اروپا بشمار مي آورد، گرچه آن زمان گوته و شيلر به حمايت ادبي و شغلي از او نپرداختند و ژان پاول مجبور شد که سالها در فقر و گوشه گيري زندگي کند. آثار او زير تعثير پايان زندگي، هميشه سايه مرگ را پالاي سر خود مي بيند. ژان پاول با کمک طنز به انتقاد از انگل صفتي حکومتهاي مطلقه و محلي آن زمان آلمان ميپردازد که قادر به اتحاد عليه اشغال فرانسوي ناپلئوني نيستند. وي ميگفت که هر مهاجم آسماني، سرانجام بايد به غار زميني خود بازگردد.

از جمله آثار ژان پاول : تيتان، زندگي خوشگذرانه دختر دبیرستاني، کتاب کوچک آزادي، کودکستان زيباشناسي، فرود و سقوط آلمان، اعلان جنگ عليه جنگخواهي، منتخبي از ورق پارههاي شيطان، دکتر کوه گربه اي، مؤمنين صحرايي، درسهاي آموزشي، مقالات فرهنگي-تاريخي، هريرز، زندگي ك.ف. و دست مخفي لوگه، هستند. کتاب "هريرز" اثري است پيرامون آزاديخواهي و جمهوري دوستي. "مسيح مرده"، بخشي از يك رمان اورا، در رابطه با مخالفت با پوچگرايي ادبي قرن 19 غرب، بارها به زبانهاي خارجي ترجمه کرده اند. مجموعه آثاري 10 جلدي ژان پاول در سال 1960 در آلمان منتشر گرديده است .

پدر او يك روحاني جزء بود . و بعد از مرگ پدر، ژان پاول به سبب فقر مالي مجبور شد که تحصيل فلسفه و الاهيات خود را ناتمام بگذارد و زير فشار فقر، فقط به مطالعه و يادداشت برداري بپردازد . او در آثارش از زنان فقيري ميگويد که بدليل فشار مالي، اکثراً اوقات خود را به نظافت در خانه -ويا نظم آفتابه و لگن ناچيز خانگي ميپردازند!.

۱۳۳- نخستين جايزه نوبل برای شعر نو .

Jimenez, Juan Ramon (1881 – 1958)

شعر مدرن ، - زيباگرا يا اجتماعي ؟

ژوان دامون - ژیمنس ، شاعره اسپانیایی ، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1956 و نماینده مدرنیسم ادبی و شعر مطلق ، و معلم یک نسل از شاعران جوان کشورش ، کوشید از پرداختن به تضادهای اجتماعی خودداری کند .

او میگفت که بجای زیبایی ظاهری ، ساده گی مطلق شعر مهم است . شعر عریان او را شعر مدرن لخت نامیده اند . منقدین ادبی مینویسند اگر شعر لورکا در رابطه با واقعیات اجتماعی سروده شده است ، شعر رامون ژیمنس حاوی استتیک صوری است . کمیته نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی را تفکرات عالی ، جلا و پاکیزه گی هنری، در شعر اعلان نمود .

رامون ژیمنس در شش سال 1881 در ایالت اندلس در جنوب اسپانیا بدنیا آمد و در سال 1958 در کشور اسپانیایی زبان پورتو ریکو در آمریکای جنوبی در مهاجرت درگذشت . پدرش تاجر فروش شراب بود . او در جوانی به تحصیل حقوق در دانشگاه پرداخته بود . در سالهای کودکی، وی در مدرسه شبانه روزی احساس تنهایی و دوری از ولایت می نمود . بعدها او به دلیل افسرده گی ، مدتی ساکن بیمارستان روانی شد . او غیر از شعر ، مترجم و ناشر مجلات ادبی نیز بود . ژیمنس در جوانی دلخواهانه به آمریکای شمالی مهاجرت نمود و در آنجا با یک زن مترجم معروف ازدواج کرد . و چون در زمان اعطای جایزه نوبل ، همسرش در بستر مرگ بود ، او از رفتن به شهر اسلو خود داری کرد و نوشت که جایزه نوبل حق همسر او است که 40 سال مشوق ، پشتیبان و یار وی بوده است.

مهمترین اثر ژوان رامون ژیمنس رمان " من و الاغم پلاترو " است . از جمله دیگر آثار او - ابدیت ها ، ستاره و آسمان ، ماهیت عمیق ، بمیر قلب ولی بخوان ! ، سرودهای غمگین ، یادداشتهای روزانه یک شاعر ، اقلیت قدرتمند ، اسپانیایی ها در سه جهان ، آهنگ و قافیه در شعر ، ناله های پاک ، تنهایی خوش آیند ، اشعار زیبا ، و اشعار مثبت هستند . رمان " من و الاغم " بر اثر ترجمه های زیاد ، کتاب درسی ، خلقی و هنرمندانه ای در کشورهای اسپانیایی زبان شد . آثار بی شمار او غالباً کتاب شعر هستند ، آنان مهمترین بخش زبان اسپانیایی می باشند . در آثار شاعر ، غم و ماتم اندلسی مشاهده میگردد . در کتب درسی مدارس اسپانیا ، 138 داستان از وی درج شده است .

ژیمنس یکی از مهمترین شاعران قرن 20 و نماینده مدرن ادبیات اسپانیایی ، زیر تاثیر شعر روبین داریو بود . مهمترین شاگرد ژیمنس ، گارسیا لورکای معروف می باشد . افکار روشنفکرانه ژیمنس زیر تاثیر والری و بیت هستند . او میگفت که شعر، خالق واقعیات، و واقعیات خالق شعر است . شعر نو او تاثیر مهمی روی اشعار آلبرتو و لورکا بجا گذاشت . لورکا با اشاره به آثار بیشمار ژیمنس ، به او لقب فرمانده کل قوا داده بود . ژیمنس تاثیر مهمی نیز روی گروه ادبی " نسل 27 " گذاشت . وی در شعر، رهبر و سازمانده مدرنیسم و مثالی عالی برای شعر کشورهای اسپانیایی زبان قاره آمریکای لاتین بود. کمیته نوبل با اعطای جایزه نوبل به ژیمنس ، احترامی به اعدام و مرگ زودرس لورکا و ماخادو نیز نمود . پانته ایسم و خیالپردازی ژیمنس زیر تاثیر مطالعه آثار فلسفی اسپینوزا است . امروزه اشاره میشود زمانیکه ژیمنس آغاز به سرودن شعر نو نمود ، ادبیات اسپانیایی زبان کشورهای آمریکای لاتین از شعر کلاسیک فاصله گرفته بود .

دراشعر رامون ژیمنس غیر از مناظر زیبای طبیعت اندلس ، صدای غمگین و لطافت عارفانه نیز مشاهده میشود . وی در اسپانی، معروف به این است که با حداقل تعداد واژهها ، تاثیری حداکثر در کیفیت شعری بجا می گذارد . منقدین چپ اشاره میکنند که رنج و احساس از خود بیگانگی او نشان از نارضایتی خرده بورژوازی در جامعه کاپیتالیستی است . در شعر ژوان رامون ژیمنس گاهی روح تبدیل به شناخت عرفانی جهان مطلق میگردد. از جمله موضوعات مرحله سوم شعر او ، خدا و ماهیت عمیق روان، و خلسه شاعرانه است .9

۱۳۴- از خودکشی اکسپرسیونیستی تا وزیر فرهنگ کمونیستی .

تاریخ ادبیات غرب، سوسیالیستها را سانسور میکنند یا فراموش نموده؟

نویسنده میان ادبیات اکسپرسیونیستی و رئالیسم سوسیالیستی .

- Johannes Robert Becher (1891- 1958), Hermann Kant (1926)

یوهان. ار. بشر-، شاعر، نویسنده آلمانی، و سیاستمدار فرهنگی، در آغاز یکی از رهبران جناح چپ مکتب ادبی اکسپرسیونیستی ، و در پایان یکی از پایه گذاران ادبیات ملی سوسیالیستی در آلمان شرقی سابق بود. او در سال 1910 به تقلید از کلاسیک؛ نویسنده معروف آلمانی، همراه نامزدش دست بخودکشی زد، ولی جان سالم بدربرد، در حالیکه معشوقه اش کشته شد. یوهان بشر در دهه بیست قرن گذشته مارکسیست گردید، گرچه او از خانواده ای مرفه برخاسته بود و پدرش قاضی معروفی در شهر مونیخ بود. در اشعار آغازین واکسپرسیونیستی او سخن از سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا رفته است. او در پایان جنگ جهانی دوم بعد از بازگشت از تبعید در شوروی، در آلمان شرقی به مقامات سیاسی و فرهنگی بالایی رسید؛ از آنجمله : رئیس دانشکده هنر، وزیر فرهنگ ، و عضو کمیته مرکزی حزب سوسیالیست ها .

یوهان بشر در سالهای جوانی حکومت آلمان شرقی یکی از تنوریسین های ادبیات رئالیسم سوسیالیستی (یا واقعگرایی اجتماعی) گردید. در نظر او ادبیات، کارحزبی و سازمانده کمونیستی است. او با شعار: "هنر، سلاح است" خواهان یک ادبیات انقلابی و یک استتیک (زیباشناسانه) عملگرا شد. وی از آغاز تمایل به شعر سیاسی داشت. اشعار اکسپرسیونیستی

اونیز در خدمت یک اتوپی (آرمان) جدید انسانی بودند. اومیگفت که اتوپی نیز بخشی از جنبش کارگری و انقلابی است. وی در طول عمر خود از اکسپرسیونیسم رادیکال (بنیادین) به سیاستمدار فرهنگی رسید. او در رویای یک انقلاب ادبی، با سنت ادبی گذشته خود قطع رابطه نمود. یوهان بشر شاعری است که به یک کمونیسم آرمانی اعتقاد داشت. وی در سالهای تبعید در شوروی از سخنسرایی های ادبی و هنرمندانه و زیباشناسانه به شعر خلقی و سوسیالیستی رسید.

در نظر یوهان بشر ارثیه هومانیسم شهروندی باید کوششی در راه جامعه ای ادبی باشد. او با مسئول نمودن ادبیات برای اهداف سیاسی از امکانات زبانی و ادبی خود صرف نظر نمود. بعضی از اشعار ضد جنگ او در آغاز در سبک ادبیات خلقی شبه کلاسیک و ادبیات سنتی بودند. از جمله موضوعات اشعار او: شکایت علیه جنگ، آرزوی صلح، برادری و اتحاد خلقهای اروپا هستند. او ریلکه، ورلاین، و بودلر را شاعران دوران زوال - و هلدرلین، ویتمن، و شیلر را شاعران امید و انقلاب نامید. لوکاچ در بعضی از آثار او تاثیر جیمز جویس را میدید. یوهان. ار. بشر گرچه در سال 1917 از شوروی حمایت نمود، ولی در سال 1919 رسماً وارد حزب کمونیست آلمان شد. او از سال 1917 تحت تاثیر عمل، نظر و تئوریسین های جنبش انقلابی و کارگری از جمله نظرات لیبکنشت و روزا لوکزمبورگ بود. وی در حین جنگ جهانی اول وظیفه شاعر را آماده گی برای وقایع و تغییرات جهانی آینده اعلان نمود. وی میگفت که شاعر باید یکی از سخنگویان و سازمانده های ادبیات انقلابی و کارگری باشد. یوهان بشر در سال 1925 بدلیل کتاب شعر " جنازه روی تخت سلطنت " دستگیر شد ولی با کوشش و اعتراض: برشت، ماکسیم گورکی، و توماس مان، از زندان آزاد شد. او در سال 1933 با قدرت رسیدن فاشیسم به شوروی فرار کرد و تا پایان جنگ جهانی دوم در آنجا ماند. وی در سال 1949 سرود ملی آلمان شرقی را سرود. او از زمان جنگ جهانی اول کوشید تا ادبیات را سیاسی نماید. وی با شکست سازمان اسپارتاکوس خطاب به راستگرایان حاکم گفته بود که: " شما لیبکنشت و روزا لوکزمبورگ را کشتید ولی مغز و قلب کارگران را نخواهید توانست نابود کنید " او با اشاره به امور روزمره کارگران در روابط تولید مدرن یک مبارزه انقلابی را ضروری میدانست. از جمله موضوعات اشعار او: درد ورنج سالهای تبعید، تنهایی، اشتیاق دیدار وطن، پوچی جنگ، خاطرات گذشته، و تحسین حکومت شوروی بودند. او با اشاره به جنبش کارگران انقلابی، آثارش را در خدمت انقلاب سوسیالیستی قرارداد. یوهان بشر بعد از بازگشت به آلمان شرقی به فعالیت سیاسی و فرهنگی عظیمی پرداخت. او خواهان طرحی شاعرانه برای یک ادبیات ملی با محتوایی سوسیالیستی بود. گروهی از مورخین ادبی، زندگی و کوششهای او را تداعی نامهایی چون برشت و توخولسکی بشمار می آورند.

یوهان بشر در جوانی اکسپرسیونیست و معتاد به مورفین بود. در خودکشی دوفره گویا او به نامزدش شلیک کرده بود. وی در بیوگرافی پدرش، یک نماینده بورژوازی ویلهلمی را میدید. او از خدمت نظام در آلمان سرپیچی کرد. وی در دانشگاه: فلسفه، ادبیات و پزشکی خوانده بود. او در مسکو سردبیر مجله ادبیات بین الملل بود و در آلمان پایه گذار مجله فرم و محتوا، و ناشر مجله هفتگی " یکشنبه " شد. دولت آلمان شرقی به پاس خدمت فرهنگی او، دو جایزه و مدال بنام وی تعیین نمود.

از جمله آثار او: شکست و پیروزی، جنازه روی تخت سلطنت، نقشه کبیر، سعادت جهان و هفت گناه، وداع، نبرد زمستانی، بازگشت به وطن، ترانه های جدید آلمانی، قدم میانه قرن، چهار جلد زحمت و کوشش، دفاع از شعر، نیروی شعر، اصلی شاعرانه، خطاب به اروپا، برادری و آهنگ های ماشینی، ما و زمان مافرن بیست، توهمنیسه مورد عشق هستی، درباره ادبیات و هنر، کشتی گیر، زمین، ترحم بهار، اشعاری برای یک خلق، روی قبر لینن، سرودها، به پیش، شهری گرسنه، رقص مرگ آلمانی، یقین از پیروزی و امید روزهای کبیر، تشکر از استالینگراد، رمان بصورت شعر، تنها جنگ عادلانه، اشعار منتخب دوران تبعید، سرودی برای روزا لوکزمبورگ، و پیام شاعر آلمانی به اتحاد جماهیر شوروی، هستند.

باید اشاره کرد که مکتب اکسپرسیونیسم آلمان بخشی از نویسندگان تبعیدی و فراری از فاشیسم را بخود مشغول کرده بود. بعضی از منتقدین ادبی بورژوازی پیرامون تغییر و تحول زندگی ادبی یوهان بشر مینویسند او که با سرگردانی عارفانه آغاز کرده بود، بعد از فریاد انتقام جویانه تروریستی به بوروکراتیسم استالینیستی رسید. توضیح دیگر اینکه گروهی از مهمترین شاعران مکتب اکسپرسیونیسم آلمانی در جنگ جهانی اول کشته شدند و گروه دیگری همچون: کافکا، برشت، و دوبلین، هر کدام به راه خاص خود رفتند.

هرمان کانت: هرمان کانت، نویسنده آلمانی متولد هامبورگ، مهمترین نماینده ادبیات و معروفترین نویسنده آلمان شرقی سابق بود. او در مرحله ماهیگیران بدنی آمده بود و شغل برقکاری آموخته بود. پدرش یک باغبان ساده بود. وی بعد از پایان جنگ جهانی دوم در شرق آلمان ماند و به تحصیل زبان و ادبیات پرداخت. امکانات نظام سوسیالیستی آلمان به او این شانس را دادند که از شغل کارگری به استادی دانشگاه، نویسندگی و درجه تحصیلی دکترا برسد. او نخستین بار از سبک و فن مدرن نویسندگی در آلمان شرقی استفاده نمود و موجب معروفیت بین المللی ادبیات کشورش شد. هیچکس مثل او نماینده سبلیک کشورش نبود چون نه تنها رئیس کانون نویسندگان بلکه نماینده مجلس و عضو کمیته مرکزی حزب بود. بعد از انحلال نظام استالینیستی آلمان شرقی او متهم شد که حدود 14 سال با سازمان امنیت آن کشور همکاری نموده و درباره مخالفت بعضی از نویسندگان و فرهنگیان گزارش داده. در ادبیات، او گرچه یک وفادار به حزب حاکم بود ولی با روش دیپلماتیک و به صورت طنز به انتقاد از نظام و مقامات حکومتی پرداخت. از نظر کیفیت ادبی او خود را به اهمیت توماس مان برای بخش دیگر آلمان بشمار می آورد.

گرچه آثار او را بخشی از مکتب ادبی واقع‌گرایی اجتماعی (رئالیسم سوسیالیستی) میدانند، او شخصاً در تمام عمر روشنفکری شکاک ماند. از جمله موضوعات آمده در آثار او: عشق، بازسازی بعد از جنگ، مسئولیت، تقصیر، وسالهای جنگ و آواره گی هستند. او غیر از انتقاد از مقامات حزبی، از فرقه گرایی و جزم گرایی آنان نیز شکایت نمود. در پاره ای دیگر از آثارش او تحول پیچیده آگاهی تاریخی انسان در نظام سوسیالیستی را مطرح میکند. او بدون فراموش نمودن طنز به شرح زندگی انسانهای ساده جامعه میپردازد و برای فهم شرایط زمان حال، بخاطرات گذشته خود رجوع میکند. او واقای نگار سالهای بازسازی اقتصادی آلمان شرقی نیز نامیده اند. وی خواهان همکاری فرهنگی در اروپا است. او با سبک روایتی مدرن دائم از زمان حال به گذشته پل میزند و میکوشد تا با کمک تاریخ گذشته کشور، مسئولیت و تقصیر فرد در جامعه را عمده نماید. هرمان کانت هنر را عیاشی و هرزه گی قانونمند و منضبط میدانند. او با کمک طنزی سرگرم کننده خالق رمانهای آموزشی و تربیتی است. رمان "اولا" ی او یکی از پر خواننده ترین آثار آلمان شرقی بود.

هرمان کانت تاکنون به دریافت جوایز: هاینه وزارت فرهنگ، جایزه ملی آلمان شرقی، و جایزه دوستی خلقهای شوروی سابق، نایل آمده است. او سالها به نشر آثار طنز دار ژورنالیستی در مجلات مهم پرداخت و بعد از انحلال استالینیسم و کمونیسم دولتی آلمان شرقی به خلق خاطرات غیر انتقادی اش پرداخت.

از جمله آثار او: کمی دریای جنوب، یک سرپیچی، رمان آولا، اجازه نشر، اقامت، مجموعه، اتوبیوگرافی آسپان، یاد از زمان حال، کلاغ دریایی کوموران، اوکارینا، دوره برنز، بازی کلام، مجموعه داستان، در باره مدارک، الیزه زیبا، روز قدردانی، و ناخن ویا میخ سوم، هستند.

۱۳۵. نویسنده پسامدرن طبقه متوسط .

به مناسبت مرگ نویسنده آمریکایی. John Updike (1932- 2009)

جان آپدایک، نویسنده پست مدرن طبقه متوسط آمریکا چند روز پیش در آغاز ماه فوریه در سن 77 سالگی درگذشت. او در سال 1932 در شهر کوچکی در آمریکا بدنیا آمده بود. گرچه وی خالق شعر، داستان کوتاه، نقد و مقاله بود، آثار اصلی او ولی در زمینه داستان بلند و رمان هستند. او ادامه دهنده رمان مدرن بین سالهای 1955-1995 در کنار جان ایروینگ و کارول اوت شد. آثار او میان رمان مدرن و پست مدرن قرار دارند. وی مهمترین نویسنده زمان حال آمریکا بود که به توصیف زندگی روزمره شهروندان طبقه متوسط مرفه آمریکا میپرداخت. انسانهای متوسط شهرهای کوچک، حاشیه ای و دور افتاده آمریکا، قهرمانان داستانهای کوتاه و بلند او هستند. وی از این طریق به معرفی تحولات اجتماعی و سیاسی آمریکا در 40 سال اخیر پرداخت. او خالق آثار بیشمار و متنوعی در غالب ژانرهای ادبی است.

پدر جان آپدایک یک آموزگار معمولی بود. جان مدتی کایاکتوریست مصبوعات شد و در دانشگاه در رشته ادبیات درس خوانده بود و مدتی منقداً ادبی و ویرایشگر مجلات ادبی بود. جان آپدایک همچون فیلیپ روت یکی از نویسندگان روشنفکر شرق آمریکا بود. سینکلر لویر یکی از معلمان ادبی جان آپدایک بود. بعضی از قهرمانان آثار آپدایک تقلیدی ادبی از کتاب اولیس، اثر جیمز جویس هستند.

از جمله مهمترین آثار آپدایک: قلب خرگوشی، روابط بهتر، زن و شوهر، زیر ماه فضا نوردان، رابیت در سکوت، برنامه خدا، ماه یکشنبه ای، اتوبیوگرافی خاطرات و اعتماد به نفس، بامن ازدواجی عاشقانه کن، زنان جادوگر شرق آمریکا، اسب بالدار، و جشن عصرانه هستند.

کتاب رابیت در سکوت و کتاب قلب خرگوشی را منقدین ادبی مهمترین آثار جان آپدایک میدانند. کتاب جشن عصرانه یک تراژدی-کمدی است. در آثار دهه 80 او بیشتر عناصر پست مدرن مشاهده میشوند. در بعضی از آثارش جنبه های سوررئالیستی و کوبیستی نیز دیده میشوند. او دریایان از رئالیسم به رئالیسم جادویی رسید. وی گرچه در سنت رئالیسم نوشت ولی افکار پسامدرن و سبک اکسپریمنتی در آثارش دیده میشوند. امروزه او را از جمله نویسندگان رئالیستی و واقعگرایان می آورند.

آپدایک در آثارش به توصیف افراد طبقه متوسطی میپردازد که گرچه در امور روزانه عصبی میشوند ولی آگاهانه متحمل تمام رنجهای روزمره زندگی میگردند. او پوچی زندگی بعضی از افراد طبقه متوسط در شهرهای کوچک و دور افتاده را نشان میدهد. قهرمانان او بر اثر نابودی چهارچوب مذهبی-اخلاقی گرفتار نوستالژی عشق و روابط جنسی و ترس از مرگ میشوند. آپدایک در آثارش به موضوعات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه آمریکا نیز اشاره میکند. او اغلب به موضوعات آبرورد روزانه، جنبه اسطوره ای میدهد. وی به انتقاد از مسیحیت پوریتانی آمریکا نیز می پردازد که زنان را گاهی به اتهام جادوگری مورد تعقیب قرار میدادند. مسائل روز داخلی و خارجی جامعه آمریکا نیز بخش دیگری از موضوعات آثار او هستند؛ از جمله: حکومت آیزنهاور، جنگ ویتنام، جنبش سیاهان، جنبش جوانان و دانشجویان، بحران نفت در دهه 70، سفر به کره ماه، سقوط سفینه چلنجر، بحران انرژی در سال 1979، گروهانهای آمریکایی در ایران، مسائل تبت و چین، مبارزات دالایی لاما، انفجار هواپیما در لوکربی، و نیکسون و واترگیت.

قهرمانان آثار جان آپدایک در جهانی بدون خدا برای یافتن معنی زندگی در جامعه آمریکا سراغ روابط جنسی و عشق میروند و اروس؛ خدای عشق بجای خدای مسیحی قرار میگیرد. فمینیست های ادبی

اشاره میکنند که غالب قهرمانان آثار او را مردها تشکیل میدهند و نه زنان. در آغاز هر رمان او گردآوری اسناد، مدارک و اخبار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اهمیت خاصی دارد. او غالب اطلاعاتش را از رسانه ها، مطبوعات و بخشهای رادیو، تلویزیون و برنامه های ورزشی و سرگرم کننده میگیرد.

جیمز جویس - تبعیدی یا خارج نشینی؟

سئوال این است که اگر از ایرانشناسی پرسیده شود محمدعلی جمالزاده و یا صادق هدایت مهاجر بودند یا تبعیدی، او چه خواهد داد؟ شاید مناسب ترین جواب این باشد که او بگوید: این هر دو نویسنده به گونه ای قربانی نظام حاکم یا فرهنگ غالب آن زمان جامعه خود بودند.

این پرسش را در مورد جیمز جویس نیز میتوان مطرح نمود. جیمز جویس نویسنده ایرلندی میگوید: او در سال 1902 در سن بیست سالگی با احساساتی چون يك شهید و قربانی اجتماعی دوبلین را به قصد اقامت در پاریس ترك کرد و حتا این اقدام را بدون تقاضای دریافت پاس انجام داد تا احساس مهاجر و قربانی بودن را همیشه در خود زنده نگه دارد. در این رابطه او نمایشنامه؛ در تبعید؛ را نیز نوشت. از جمله ادعاهای بحث انگیز جویس این است که میگوید: برای درك آثارش باید با بیوگرافی او آشنا بود. او انتظار دارد که خواننده بقیه عمر خود را فقط صرف خواندن آثار او کند! امروزه میدانیم که جویس نویسنده ای اهل مطالعه بود و بیشتر آثار ادبی جهانی را دقیقاً مطالعه نمود؛ در جوانی شاعری بود و داستانهای کوتاه رئالیستی نوشت و بعدها دست به نوشتن رمان زد. معروف ترین رمانهای او؛ اولیس؛ و؛ بیداری فینگان هستند. در دوران اقامت در پاریس به علت فقر مالی مدتی طرفدار سوسیالیستها شد. اگرچه غرور شخصی و افتخار او زبازد دوست و آشنا بود ولی مدام از دیگران پول قرض میکرد و یا سر دیگران کلاه می گذاشت! در اوقات فراغت برای دیدن مجسمه الهه های نیمه لخت دوران باستان به موزههای قدیمی شهر میرفت! البت در باره او میگوید: جویس به ادبیات قرن 19 پایان داد و در زمینه رمان اثری نو خلق کرد. نقاش مجازی؛ ناجی میگوید: جویس را میتوان نویسنده عصر صنعت و ماشین به حساب آورد. او با حروف و کلمات و زبان مانند يك مهندس عمل میکند. جیمز جویس در سال 1882 در ایرلند بدنیا آمد و در سال 1941 در سوئیس در گذشت. او سالها در خارج از وطن زیست و به علت نیاز شغلی معلم خانگی زبان شد. فعالیت ادبی نبوغ آمیز او در سرآغاز قرن بیستم در زمان بحرانهای اجتماعی شروع گردید. او بر ضد روشهای ادبی غالب که از زمان رنسانس در اروپا مرسوم بودند قد علم کرد و با کمک فن و تکنیکهای ادبی غیر اروپایی تجربه های جدیدی را آزمایش کرد. اهمیت خلاقیت و نوگرایی ادبی او را میتوان با نوگرایی پیکاسو در نقاشی مقایسه کرد. جویس همچون پروست پایه گذار تدوین رمان مدرن است.

شاید اگر اوفق کتاب؛ در تبعید؛ را مینوشت دیگران او را شاگرد چخوف به حساب می آوردند ولی او فلوبرت؛ تولستوی؛ دیکنز؛ سویفت؛ و ایبسن را از آموزگاران ادبی خود میدانند. اهمیت او برای ایرلند مانند ارزش ایبسن برای ادبیات ملی نروژ است. جویس برای طرفداران آوانگارد يك قهرمان پیشگام و شاید يك مقدس ادبی بود. زمان آغاز فعالیت ادبی او همزمان با رشد ادبیات آوانگارد در اروپا است. جویس میگوید: جهان ماسکی به چهره زده و وظیفه ادبیات برداشتن این ماسک است؛ تنها ادبیات است که به انسان اجازه بازی با زبان و کلمات را میدهد تا آنها را تجربه کند. شاید این یکی از دلایل محبوبیت جویس میان طرفداران ادبیات آوانگارد باشد. جویس همچون شکسپیر غالباً به موضوع و مقوله خیانت می پردازد. قهرمانان آثارش همچون خود او در دوران جوانی علاقمند به تاریخ و زبان هستند. جویس میخواهد قدرت و جاذبه جادویی زبان و کلمات را نشان دهد. جویس در رمان؛ اولیس؛ سعی کرد فرم رمان نویسی را منحل کند و در آخرین اثرش؛ بیداری فینگان؛ کوشش نمود خودسرانه اقدام به انحلال زبان کند. او میگوید کسیکه قادر به فهم رمان اولیس نباشد؛ زندگی را هم نخواهد فهمید. کتاب اولیس را میتوان موزه سبکهای ادبی از مد افتاده دانست که شامل گنجی از خلاقیت زبانی است. او در این کتاب از تمام فنون نویسندگی مرسوم پیش از خود استفاده نمود و اسطورههایی از کتابهای مذهبی و آثار نویسندگانی مانند؛ هومر؛ شکسپیر و واگنر را در آن بکار گرفت. اولیس را میتوان اثری هنری ناتمام به حساب آورد که هرکس طبق توانایی و سلیقه خود میتواند آنرا تفسیر کند. جویس در زمینه رمان نویسی تأثیری مهمتر از همینگوی بر نسل های جوان بجای گذاشت. آثار او حاوی استتیک مدرن یعنی زیبایی شناسی نویی هستند. از جمله بازیهای روش نویسندگی او این است که مثلاً در کتاب؛ بیداری فینگان؛ به خلق کلمات مرکبی با بیش از صد حرف الفبا میپردازد؛ یا اینکه او با زبان زنی بیش از پنجاه صفحه متن را بدون مکث و نقطه و ویرگول در باره آرزوهایش خیالپردازی میکند و یا از 350 رودخانه جهان نام میبرد؛ به امید اینکه بقول خودش روزی دانش آموزان بودیستی روستایی از ارتفاعات هیمالیا نام رودخانه ولایتشان را در کتاب او به بیند؛ خوشحال شوند و احتمالاً احساس غرور کنند.

۱۳۶- نویسندگانی که خواننده را به گریه انداختند.

ادبیاتی که ما را به گریه انداخت. Joseph Roth (1894 – 1939)

در جلسه فصلی، ولی مجازی معرفی کتاب در کانال 2 تلویزیون کشور میزبان، آقای روشن و خانم سیمین نیز کتابهای مورد علاقه شان را معرفی نمودند؛ خانم سیمین از کتاب کم حجمی با عنوان "مجموعه قصه

ها"، بقلم منصور باقوتی (یا نوشته ع. درویشیان ؟)، سخن گفت که چندسال پیش موجب جاری شدن اشک درچشمانش شده بود، آقای روشن که مقیم کشور اتریش است، بیاد کتاب "مارش و پیاده روی های آقای رادتسکی"، نوشته یوسف رود افتاد که گویا هر از گاهی بعد از خواندن آن، موجب یک دل سیری گریه، برای او در غربت گریه میشود.

قهرمان آثار یوسف رود، نویسنده یهودی تبار اتریشی؛ بقول هرمان هسه، معمولن: زنان آزادیخواه، جوانان نسل بریادرفته بین دو جنگ، فراریان، تعقیب شده گان، بی وطنان، مجروحان جنگی، و جنگ زده گان زمان جنگ و بعداز جنگ، هستند. یوسف رود غیراز قربانیان جنگ و دیکتاتوری، درآوارش به رنج های انسان معمولی باتکیه برمشاهداتش درامور روزانه می پردازد. وی میگفت که باید با کمک جادوی اخلاقی واژه، به مبارزه با فاشیسم و توحش دیکتاتوری پرداخت.

رمان اجتماعی انتقادی روانشناسانه (مارش رادتسکی) باکمک غم و طنز و شکاکتی، پیاده روی مرگ آور نسل آقای رادتسکی رادطول تاریخ اجتماعی شرق اروپا بین سالهای 1859-1916؛ از حکومت سلطنتی به جمهوری و گذر به فاشیسم رانشان میدهد. این رمان مبارزه نسلها را، یک شاهد ابدی فرهنگ داستانسرایی اروپایی نیز نامیده اند. یوسف رود در این رمان بدلیل خطر فاشیسم، سراغ نوستالژی گذشته ها افتاده و ازکسانی میگوید که بجای آینده، بیشتر به گذشته می پردازند. این رمان را فرار بی پایان یک نویسنده معترض ناراضی نیزنامیده اند.

پیرامون زندگی، مبارزه، فرار و مرگ غم انگیز یوسف رود در اقامتگاه بی سرپرستان درپاریس درسال 1939 نوشته شده که بندرت تضادهای جهانی که اودر آن میزیست، این چنینی درمراسم بخاک سپاری کسی خود را نشان داه اند؛ چون درحالیکه روی قبرش روحانیون و روضه خوانان کاتولیک و یهودی به صف ایستاده بودند، خانواده سلطنتی برکنار شده اتریش، تاج گلی پیچیده در پرچم دورنگ زرد و سیاه - و انجمن کمونیستی نویسندگان کارگری-انقلابی آلمانی، دسته گلی پیچیده در پرچم سوسیالیستی سرخ آلمان، روی آرامگاه او قرار دادند.

مجموعه آثار یوسف رود در سالهای 1933-1945 بدلیل حاکمیت فلیشیسم ممنوع شده بودند. او غالب آوارش را در هتل، مسافرخانه، و کافه ها نوشته بود. پیش از آن، وی بین سالهای 1923 - 1932 به کشورهای اروپایی سفر میکرد تا برای مطبوعات مترقی آلمان، گزارشات سفری تهیه کند. وی در سال 1933 با روی کار آمدن فاشیسم در کشورهای آلمانی زبان، به فرانسه مهاجرت نموده بود، ولی بدلیل الکلی شدن، پیش از مرگ در اقامتگاه بیچاره گان زندگی مینمود. بقول منتقدی، او به الکل پناه برد، بدون اینکه کوشش برای جستجوی وطن را هرگز کنار بگذارد. گرچه اودر طول عمر، به مبارزه با تمایلات راستگرایی در سیاست و فرهنگ زمان خود پرداخت، در پایان عمر بدلیل ناامیدی و بدبینی، ازافکار سوسیالیستی و غرور یهودی بودن خود دست کشید و به فعالیت ضد کمونیستی و ضد صهبونیستی پرداخت.

یوسف رود، تحت تاثیر: رئالیسم فرانسوی، روسی، امپرسیونیسم اتریشی، و درسهای مکتب ژورنالیسم، با کمک مقالات و داستانهایش بطور شورانگیزی به مبارزه با فاشیسم پرداخت. او امروزه وقایع نگار ادبی فراز و فرود حکومت سلطنتی اتریش-مجارستان بحساب می آید. وی بعد از سرخورده گی از سوسیالیسم، در مقابل بربریت حاکم زمان خود، به دفاع از نظم پیشین و کهن پرداخت، گرچه به نقل از منتقدین چپ، غالب آثار او بر اصولی هومانیستی متکی هستند. سبک او را میتوان گونه ای رئالیسم روانشناسانه اتوبیوگرافیک نامید که حاوی عناصر نوستالژیک غم و رنج و افسرده گی است. در پایان عمر او کوشید تا با کمک عناصر رپرتاژی به رئالیسم کلاسیک بازگردد. بدینی فرهنگی در آثار یوسف رود، موجب شد که به انقلاب جواب منفی دهد و از شکاکتی و رادیکالیسم شورشی اولیه خود، سراغ مسیحیت سنتی و حکومت مشروطه غربی برود. وی بدلیل ناامیدی ناشی از وضعیت سیاسی اروپای آلمان، مدعی شد که اصول اخلاقی مسیحیت 2000 ساله و یهودیت 5000 ساله (؟) را نباید فراموش نمود. منتقدین چپ بعدها جهانی بینی او را؛ صوری، سمبولیک، و فردگرایانه دانستند.

یوسف رود خالق رمان، نوول، داستان، مقاله، و رپرتاژ است؛ از آنجمله: پیغمبر لال، لانه عنکبوتی، هتل سافوی، افسانه یک آدم مقدس الکلی، شورش، مارش رادتسکی، سپیر بدون پدرش، تاراباس یامهمان این زمین، اعتراف و پشیمانی یک قاتل. رمان (الکلی مقدس)، شرایط نویسنده در زمان مهاجرت را نشان میدهد. داستان پیغمبر لال، به مشاجرات بین هواداران لنین و تروتسکی اشاره می نماید. در رمان ایوب، به بحران عقیدتی، آواره گی، و بی وطنی، بزبان مدرن اشاره میشود. اودر این رمان، بسیاری از تجربیات مذهبی و یهودی دوران کودکی و جوانی خود را مطرح می نماید. مقاله جامعه شناسانه کوچ، اشاره ای است به مهاجرت یهودیان اروپای شرقی به اروپای غربی، آمریکا، و فلسطین.

یوسف رود، از یهودیان فقیر اسلاو شرقی اروپا است که بین سالهای 1939 - 1894 در اتریش زندگی نمود. وی در دانشگاه، فلسفه، زبان و ادبیات آلمانی خوانده بود. اودر آغاز کتاب اتوبیوگرافیک اش مینویسد "مخوف ترین خاطره ام، غیراز جنگ، نابودی وطنم بود؛ یعنی تنها چیزی که دارا بودم". امروزه نقد ادبی بطور کلی، آثار یوسف رود را نشانه: آواره گی، مهاجرت، فرار، سرگردانی، و بی وطنی او میداند.

۱۳۷- کافکا و ادبیات کابوسی جهان.

بی قانونی قوانین دولت خودسر.

نگاهی ادبی به وضعیت کافکایی.

Franz Kafka (1883-1924)

فرانس کافکا .

حتا امروزه تفاسیر و معانی گوناگونی از آثار فرانس کافکا، نویسنده اتریشی، آلمانی زبان میشود. منتقدین لیبرال اوزا با جرح ارول مقایسه میکنند که خودسری قوانین نظام های توتالیتار مانند فاشیسم و استالینیسم را افشا میکند، و منتقدین ادبی چپ، در آثار کافکا، بحرانهای سرمایه داری غرب را در لباس بیگانگی انسان و ترس او از هستی و جامعه می بینند، که تاثیر مهمی روی ادبیات بورژوازی بجا گذاشت. آنها مدعی هستند که آثار کافکا بدلیل تقویت مکاتب نیهیلیسم و اگزیستانسیالیسم فرهنگی، با تمام نیرو و سرمایه، مورد سوء استفاده ایدئولوژی امپریالیسم قرار گرفته است. سوسیالیست های دمکرات "بهار پراگ" در کنفرانس کافکا در سال 1963 کوشیدند که با کمک نقد آثار کافکا، به افشای نظام بوروکراتیک استالینیستی حاکم خود پردازند. بعضی دیگر در آثار کافکا، مانند هرمان هسه، اختلاف نسل ها از جمله درگیری پدر سنتی مردسالار، با پسر و دختر مدرن را می بینند. در نظر آنها، انسان بعد از بدرفتاری های پدر و بزرگسالان، بعدها در جامعه، قربانی دادگاهها، سازمانهای دولتی و نیروهای امنیتی حاکم، در جامعه میشود.

در تمام آثار کافکا، ترس، وحشت، ناامنی و سرگردانی، از جلو چشم خواننده، رژه میروند. در رمان قصر او، یک بنده خدایی سحرگاهان از خانه اش براه می افتد، ولی هیچگاه به مقصد نمیرسد، چون معمورین خودسر امنیتی دولت، او را در بین راه ربوده اند. در اثر دیگری از کافکا، معمورین مخفی، سحرگاهان در خانه ای را میزنند و ساکن بی خبر آن خانه را بدون دلیل و حکم بازداشت، همراه خود میبرند. در رمان مسخ، قهرمان فلک زده داستان، بیشتر به مسیر خطرناک محل کار فکر میکند تا به مسخ و حشره شدن ناخوش آیندش در حالت خواب و کابوس شب گذشته!

کافکا نه تنها شاهد تناقض های عصر و جامعه خود شد، بلکه او اشاره به مشکلات شخصی و اجتماعی انسانهای اطرافش میکند. موضوع: تنهایی، بیگانگی، نیروهای سری و مرموز، درد و رنج انسان در جهان و جامعه، در همه آثار او مطرح هستند. در وضعیت و بن بست هزارتوی "کافکایی"، در فضایی کابوسی، فرد قربانی نیروهایی میشود که خارج از حوزه قدرت او هستند. در این هزارتوی اکسپرسیونیستی، سرگردانی، ترس و احساس گم شده گی، قهرمان داستان را آزار میدهند. احساس و تجربه های بیگانگی در شرایط "کافکایی"، نتیجه از خودبیگانگی انسان در جهان مدرن سرمایه داری زمان کافکا است. واقعیات تهدیدکننده ناشناسی مانند: جامعه، سازمانهای اداری دولتی، خدای قهار، همون، تمام افکار انسان قربانی و ضعیف را، به خود مشغول می نمایند.

کافکا امروزه یکی از مهمترین نویسندگان ادبیات بورژوازی جهان بشمار میرود. او را یکی از رئالیست های واقعی و دقیق ادبیات قرن بیست نیز بحساب می آورند. گرچه او در آغاز، اکسپرسیونیست بشمار میرفت، ولی امروزه یکی از مهمترین نویسندگان ادبیات آلمانی زبان قرن گذشته بشمار میرود. تاثیر او روی ادبیات مدرن غالب کشورها، غیرقابل انکار است. گرچه ادبیات کافکایی را ادبیات کابوسی می نامند ولی کافکا، بی صبری را گناه بزرگ نویسنده گی نامید. او با توصیف جزئیات رئالیستی، معمولن در شرح داستان و قهرمان، از خیال بسوی واقعیت - و یا از رئال به سمت خیال میرود. ادیبان پان آمریکایی و جانیدار محافل یهود،

گرچه کافکا را به اهمیت: جویس، بکت، پروس، فلوبر، هاینه، و گوته میدانند، ولی قرن بیست را قرن کافکا و فروید نامیدند و نه قرن پروس و جویس. کافکا تاثیر مهمی روی: سارتر، کامو، و برتون بجا گذاشت، او ولی خود از ریلکه و ژان پاول، تاثیر پذیرفت. صاحب نظری بنام آون، کافکا را، دانه قرن بیست نامید و گفت اگر انسان بخواهد از نویسندگانی نام برد که مانند: شکسپیر، گوته و دانه، برای عصر خود مهم بودند، باید از کافکا نام برد. و کانتی مدعی شد که کافکا از جمله نویسندگانی است که قرن بیست را به واضح ترین شکل ممکن، به قلم آورد.

آثار کافکا شامل: سه رمان، چند دفتر خاطرات روزانه، سفرنامه، داستان کوتاه، نوول، نامه، و جملات قصار، هستند؛ از آنجمله: مسخ، قصر، محاکمه، بازداشتگاه محکومین، حکم دادگاه، نامه ای به پدر، در پیشگاه قانون، هنرمند گرسنه، ساختمان دیوار چین، تهیه مقدمات عروسی، اعراب و شغال، آمریکا، وکیل جدید، در گالری، پیامی شاهانه، درغم پدرخانه، یک کاغذ کهنه، یازده پسر، قتل برادر، برج، گزارش برای دانشکده، کلاغ شکارچی، سی داستان کوتاه، و نامه هایی به میله نا، هستند. مجموعه آثار 7 جلدی کافکا در سال 1976 منتشر شد، و دستنویس کتاب محاکمه او در سال 1988 در لندن از طریق آلمان غربی به قیمت بیش از سه میلیون مارک برای موزه ای خریداری شد، گرچه کافکا با فروتنی وصیت کرده بود که غالب آثارش را بعد از مرگ بسوزانند!

فرانس کافکا در سال 1883 بدنیا آمد و در سال 1924 به علت بیماری سل درگذشت. او از یهودیان آلمانی زبان آن زمان مقیم چکسلواکی، ولی با ملیت اتریشی بود. خانواده وی از افسار متوسط بازاری شهر پراگ بودند. طرح تضادهای طبقه متوسط در جهانی بیگانه و اجباری، بخشی از زمینه کار آثار او هستند. کافکا در نوجوانی نه تنها با محافل سوسیال-دمکراسی بلکه با انجمن های آناشستی نیز رفت و آمد داشت. چندین سال کار در شرکت بیمه حوادث دولت پادشاهی اتریش، باعث شد که کافکا آشنایی زیادی با شرایط کارگران در نظام سرمایه داری داشته باشد. به نقل از دوستان، در جلسات متن خوانی، کافکا حین خواندن داستانهای خود، اغلب با صدایی بلند می خندید.

دهها سال است که : روانشناسان، اسطوره شناسان، مارکسیست ها، مذهبیون یهود و مسیحی ، و ساختار شناسان ادبی، میکوشند که آثار کافکا را از جنبه : هنری، دینی، اجتماعی، روانشناسی، و فلسفی، معنی و تفسیر نمایند. کافکا، آزادی فرد را مخالف احساس خودتقصیری او میداند و با اشاره به کانت میگفت که انسان باید به سن بلوغ آگاهی و روشننگری برسد، و نه اینکه همیشه مطیع و گوش بفرمان، که در برابر زورگویی اعتراض نمی نماید .

بخش مهمی از منقدین ادبی نیز، آثار او را شرح و وصف سرگردانی و ناامنی قوم یهود اروپای آنزمان بشمار می آورند و احتمال میدهند که اگر کافکا زنده میماند، یا از طریق فاشیسم بقتل میرسید و یا به فلسطین مهاجرت میکرد.

۱۳۸- مارکس ، - از آغازگران فرهنگ سکولار .

مارکسیسم،-آغازسوسیالیسم،پایان فلسفه؟. Karl Marx (1818 – 1883)

اینجا حقیقت است،درمقابل آن زانو بزیند!، لاورا، دخترمارکس، درسال 1865 ،مصاحبه کوتاهی با پدرش انجام داد که دراینجا می آید:

نویسنده مورد علاقه ات کیست ؟ - دیدرو
شاعران مورد علاقه ات کدامند؟ - شکسپیر، آشیلوس، وگوته
سرگرمی موردعلاقه ات چیست؟ - میان کتابها لول خوردن
قهرمان موردعلاقه ات درتاریخ ؟ - اسپارتاکوس، کپلر(منجم آلمانی)
شخصیت مورد علاقه ات درادبیات ؟ - گرتشن (معشوقه مفیتوس شیطان درنمایشنامه فاوست گوته)
ازچه نویسنده ای متنفریدی؟ - مارتین توپر (نویسنده انگلیسی)
غذای مورد علاقه ات ؟ ماهی
گل موردعلاقه ات ؟ - غانی نباتی
رنگ موردعلاقه ات ؟ - قرمز
صفت انسانی مورد علاقه ات؟ - ساده گی
صفت موردعلاقه ات درمیان مردها ؟ - نیرو،و قدرت
احساس سعادت درنظرشما؟ - درحال مبارزه بودن
احساس بدبختی درنظرشما؟ - گوش بفرمانی،اطاعت،زبردستی
چه گناهی را می بخشی؟ - ساده لوحی
از چه گناهی متنفری؟ - موش مرده گی، خزیدن
صفت مورد علاقه ات درمیان زنان؟ - ضعف ، پاسیوبودن
صفت اصلی خودتان؟ - سخت کوشی، پایداری درکوشش
اسم مورد علاقه تان برای دخترچه ها؟ - جنی، لاورا
ایده آل وشعارموردعلاقه تان؟ - هرعملی انسانی است، هیچ عملی غیرمنتظره نیست
شعارمورد علاقه تان ؟ - به هرچیزی قدری باید شک کرد.

مارکس رابعدازهگل آخرین متفکرخالق سیستم فلسفی میدانند.اودردیف اندیشمندان قرن 19 غرب بود.وی درنوجوانی نماینده دمکراسی انقلابی بود ومیگفت که فلسفه بعدازعملی شدن آن، حذف خواهد شد.ماتریالیسم مارکس خلاف ماتریالیسم فویرباخ ،علمی،تاریخی،و آته ایستی است.اوحتا درزمان تالیف دکترایش خودرابا 2 آته ایست فرهنگ یونان یعنی با ابیکور و دمکری مشغول نمود.اگرهگل خلقهارا ناقل جنبش دیالکتیکی میدید،مارکس،طبقات راعامل این حرکت میدانست.اومیگفت چون هرطبقه دارای ایدئولوژی خاص خوداست،انتقاداجتماعی اجبارا به انتقاد از ایدئولوژی کشیده میشود.مارکس هرمکتب فلسفی رانوعی ایدئولوژی میدانست ومیگفت که فلسفه سنت کلاسیک ،یعنی فلسفه پیشین،همیشه بصورت ایدئولوژی طرح میشد تاطبقه حاکم درپشت آن چهره خودرا بیوشاند،به این دلیل درمارکسیسم فلسفه همیشه موضوع نقد ایدئولوژیک بود.آنطورکه فلسفه درپرولتاریا سلاح مادی خودرا میدید،پرولتاریا در فلسفه نیزسلاح فکری خود را می جست. فلسفه عمل مارکسیستی خلاف فلسفه تاریخ هگل نه تنهامربوط به گذشته وزمان حال،بلکه مربوط به آینده نیزاست.فلسفه بدون آزادی وبرخاستن پرولتاریا،به واقعیت نمی پیوندد، - و پرولتاریا نمی تواند برخیزد وازادگردد،بدون واقعیت بخشیدن به فلسفه.همانطورکه پرولتاریا درفلسفه اسلحه مادی می یابد،فلسفه درپرولتاریا اسلحه خودرا می یابد.نه تنها افکارمیخواهند که واقعیت شوند بلکه واقعیات نیز میخواهند که عمل گردند.مخالفین مارکس مدعی بودند که اودرغالب نظراتش،اتوپیستی است و در نئومارکسیسم، آثارجامعه شناسی او،غالبا بافلسفه عوضی گرفته میشوند.

مارکوزه میگفت که مارکسیسم یک دکترین سیاسی است و علمی بودنش،حزبی است،وآثارمارکس بیشترروشننگری فرانسوی هستند تا فلسفه آلمانی، وآثاراو را نمی توان فلسفه دانست چون تمام مفاهیم تئوری مارکسیستی،مقوله های اجتماعی واقتصادی هستند،حتا آثارآغازین اونیزفلسفی نیستند.مارکس تحت تاثیرپدرخودبا آثار ولتیر و تحت تاثیر پدرزنش،یعنی وستفالن،باسوسیالیسم تخیلی فرانسه آشنا گردید.منقدین غرب حتا ماتریالیستهای شوروی سابق

را ادامه دهندگان ماتریالیسم فرانسوی میدانستند. نوزایی ماتریالیسم، در عصر روشنگری فرانسوی بود. در مارکسیسم مبارزه علیه هر نوع متافیزیک انجام میگرفت. مارکس مدعی بود که حتی فکر و روح نیز ماده هستند؛ فقط نوع دیگری از ماده یا فقط جور دیگری به نظر میرسند.

مارکس دیالکتیک هگلی را ماتریالیستی نمود. اهمیت او در ادیکال بودنش است. هگل کوشش نمود تا روح و واقعیت را با هم آشتی دهد. مارکس در سال 1841 دکترای خود را درباره "فلسفه طبیعی دمکریست و اپیکور" نوشته بود. او از طریق موضوع دکترای خود به این نتیجه رسید که آشتی میان دین و عقل غیر ممکن است. اگر برای هگل دین نخستین سکوی پله خودآگاهی خلق بود، برای مارکس دین تریاک برای آرامش و سکوت آن بحساب می آمد. هگل معتقد به موجوداتی مرموز و اسطوره ای بود که همچون روح دلیل تحولات تاریخی میشوند. برای مارکس نه روح بلکه ماده نیروی محرک تاریخ است. مارکس با ادعای فلسفه فعال عمل به انتقاد از مواضع هگلی های چپ پرداخت. فلسفه کلاسیک آلمان از طریق هگل به نقطه اوج خود رسیده بود. در آثار هگل عقل و واقعیت شباهتهایی دارند، آنان پایه های هومانیزم دمکراتیک و آغازی برای دعوت به تفسیر جهان نزد مارکس شدند. گروهی از مورخین سیراندیشه مدعی هستند که فلسفه تاریخی مارکس مخلوطی است از نظرات هگل و تئوریهای اقتصاد انگلیسی. گروه دیگری نزدیکی مارکسیسم به هگل گرایی را، انحراف مارکسیسم از هگل گرایی میدانند.

مارکس میگفت که کاپیتالیسم یعنی استثمار کارگران. او با صفت بت نامیدن کالادر سرمایه داری، به انتقاد از ایدئولوژی بورژوازی پرداخت. کتاب سرمایه او اشاره ای است به از خود بیگانگی انسان در نظام سرمایه داری. وی میگفت که بیگانگی انسان را میتوان از طریق حذف مالکیت خصوصی برطرف نمود. ریشه جهانی بینی جدید مارکس را آن زمان میتوان در کتاب "یازده تذر درباره فویرباخ" در سال 1840 مشاهده نمود. مارکس مدعی بود که در دمکراسی حقیقی، دولت سیاسی از بین میرود. راسل گرچه مارکس را فیلسوف میدانست، ولی متعجب بود که چرا او مدعی علمی نمودن مفهوم سوسیالیسم شد. راسل میگفت که در غرب هیچکدام از جنبشهای مهم کارگری نتوانستند از مسیر سوسیال دمکراسی به جنبش مارکسیسم برسند. او اشاره میکند که انقلابیون مهم همیشه برای نقشه های اتوپیستی خود چک سفید کشیده یا امضاء نموده اند.

مارکس اشاره میکند که تحت تاثیر کتاب "ماهیت مسیحیت" فویرباخ، ماتریالیست و ضد دین گردید. او میگفت که در جهان، غیر از طبیعت و انسان، موجود و چیز دیگری وجود ندارد. از طریق مارکس نخستین بار انتقاد بستر اکت از دین، تبدیل به انتقاد اجتماعی مشخص گردید. او ماتریالیسم آنتروپولوژیک را تاریخی نمود و میگفت که فقط آله ایست ها میتوانند به خود متکی باشند و نه به آسمان و وحی. برتراند راسل طلبکارانه مینویسد که مارکس حق ندارد فلسفه خود را علمی بنامد چون او غالباً دچار عملگرایی و مسائل سیاسی روز زمان خود بوده است.

در نظر مارکس، دین موجب میشود که انسان آگاه به فقر و بیچاره گی خود نشود، چون دین فلک زده گان را با قول جهانی دیگر آرام میکند. مارکس در نوشته "پیرامون موضوع یهودیان"، بین آزادی سیاسی و آزادی انسانی فرق میگذارد و حتی اولی را بورژوازی مینامد. او کمونیسم را تکمیل ناتواریالیسم یعنی هومانیزم میدانست. - و هومانیزم کامل را برابر ناتواریالیسم بحساب می آورد. مارکس، فلسفه تاریخی را نخستین بار از نظر لغوی از ولتیر گرفت، آگوستین مقدس کوشید تا تاریخ را تعریف نماید، ولی معنی واقعی یا اوج آنرا هگل و مارکس تعریف نمودند. پیش از آندو فیلسوفی بنام ویکو در قرن 18 کوشید تا فلسفه تاریخ را نیز تعریف نماید. مارکس غیر از مطالعه آثار هگل، در کلاس درس دانشگاه به شنیدن سخنرانیهای: باور، ساوینگی، و شگل میرفت. او مهمترین آثارش یعنی سه کتاب: مانیفست کمونیسم، ایدئولوژی آلمانی، و تزهایی درباره فویرباخ، را با کمک همکارش، یعنی انگلس نوشت. مانیفست کمونیسم او را انجیل سوسیالیسم مارکسیستی، لقب داده اند. عنوان دیگر کتاب خانواده مقدس، "نقد انتقادی" بود.

گرچه پدر و مادر مارکس هر دو در یک خانواده روحانی یهودی تربیت شده بودند، با این وجود سنت هومانیزم و روشنگری قبلاً در خانواده آنان مطرح بود. مارکس در دانشگاه به تحصیل حقوق، فلسفه، و تاریخ پرداخته بود. امروزه اشاره میشود که که مارکس جوان با مارکس نویسنده کتاب سرمایه متفاوت هستند. مارکس را بعدها پایه گذار کمونیسم علمی یعنی مارکسیسم نامیدند. او فقط 65 سال عمر نمود. مارکس به راهنمایی انگلس، نخستین بار به مطالعه دقیق اقتصاد سیاسی پرداخت. او سالها در فقر زیست و چندان از کودکانش به علت نبود امکانات پزشکی لازم و فقر مالی، درگذشتند. مارکس در سال 1843 زمانی که به پاریس رفت تا علیه ارتجاع دولت پروسی به مبارزه ادامه دهد، از دمکرات انقلابی بودن به کمونیسم روی آورد و او را در اواخر سال 1844 در پاریس با انگلس ملاقات نمود. دولت پروس آلمان، او را در ماه مه 1840 بعنوان فردی بی وطن باردیگر از آلمان اخراج نمود. او در طول آواره گی خود مقیم شهرهای پاریس، بروکسل، کلن، و لندن گردید. شاید مشاجره با آنارشیستهایی مانند باکونین موجب شد که مارکس نظر تحقیر آمیزی نسبت به قوم اسلاو داشته باشد. بعد از مرگ مارکس، انگلس طی 12 سال آخر عمر خود کوشید تا آثار سیستماتیک و دائرت المعارفی او را بعنوان سوسیالیسم علمی، تکمیل و منتشر نماید.

۱۳۹- رمانی به درازای آمریکا! (ادبیات و سوسیال دمکرات ها)

بنیاد مطالعه کتاب کشور فلان (x) از 52 شخصیت مشهور خواست که طی شرکت در جلسه ای کتاب یا نویسنده مورد علاقه خود را معرفی نمایند. آنها باید از تاثیر ادبیات در زندگی شان گزارش دهند. آثار فوق کتابخانه ای میشوند ضد فراموشی. هر اعترافی درباره نویسنده یا کتابی، نشانی از اتوبیوگرافی آن

شرکت کننده نیز است. چند سال پیش کتابی با عنوان " چگونه مارسل پروست باعث تغییراتی در زندگی ام شد "، منتشر شد. زمانی که از برشت سؤال شد او چه کتابی را همراه خود خواهد برد اگر به جزیره ای پرت افتاده تبعید شود، برشت گفت لابد خنده تان خواهد گرفت ؛ کتاب انجیل را همراه ام خواهم برد.

در اینجا نظر چند تن از شرکت کنندگان سوسیال دمکرات کشور مذکور را با هم می خوانیم : وزیر سابق فرهنگ که استاد فلسفه نیز است میگوید او کتاب دکتر ژیاگو را در 12 سالگی برای جشن تولد اش هدیه گرفت. او از آن زمان تاکنون کتاب فوق را پنج بار خوانده . او با کمک آن کتاب نخستین بار با جنس زن آشنا شد ! او آن کتاب سبب شد که او سالها دوستدار ادبیات روس مخصوصا داستایوسکی، تولستوی و تورگنیف شود. ولی برای او عظمت پاسترنک به اندازه اهمیت هومر در ادبیات جهانی است. وزیر سابق کار که اکنون به سن بازنشستگی رسیده از کتاب مقدس انجیل تعریف میکند. به نظر او در انجیل میتوان با تمام ژانرها مانند : داستان جنایی و پلیسی ، سفرنامه، درام درباری و حکومتی، تراژدی خانوادگی، گزارش جنگی، افسانه و قصه ، مشاوه و راهنمایی، و مقالات فلسفی آشنا شد. در سرود سلیمان میتوان داغترین اشعار عاشقانه را زمزمه کرد :

آه عروس من / چه زیباست بازی عشق / نامزد بازی ات / چه ابدی است خاطره / شیر و عسل زیر زبانت. در داستان یونس، زیبا و عمیقترین داستان آسمانی ثبت گردیده. یونس باید در شهر نینوا به دستور حاکمین بالای ممبر برور و به فاحشه ها، حيله گران و رباخواران خبر دهد که نزدیک شدن روز قیامت اجتناب ناپذیر است.

ولی گناهکاران حرفهای او را جدی نمی گیرند چون میدانند و تجربه کرده اند که تنبیه و قصاص خدا آهسته و طولانی و ترحم و شفقت او سریع و کوتاه است. در داستان ایوب خواننده از خود میپرسد چرا خدای عادل، انسان نیکو و مفلوک میماند ایوب را آنچنان بیرحمانه آزار میدهد. آیا نباید به رحمان و رحیم بودن خالق شك کرد؟ ایوب به انتقاد از خدایی میپردازد که حتی آتیه ایستهای امروزی به تعجب می افتند. آتیه ایست ها با نفی خدا پا به فرار گذاشته و مشکل خود را با او حل میکنند. ولی ایوب رو در روی خدا می ایستد و با او بحث می نماید و او را به محاکمه می کشاند.

یکی دیگر از شرکت کنندگان، از زمانی میگوید که خود هوادار هیپی ها بوده و در سال 1976 میخواست به قول خودش ادبیات را زندگی کند. اواز رمان جک کرواک ، نویسنده آمریکایی با عنوان " در بین راه " میگوید (1)؛ جک کرواک در سال 1969 درگذشت و 1974 پایان جنگ ویتنام بود. کرواک نویسنده ای بود از نسل برادر دلفه، نسل هیپی ها، آثارش بیستهای غیرسیاسی، نسل آوانگارد، نسل معترض. این رمان او را میتوان سفرنامه مدرنی به درازای کشور آمریکا دانست؛ از شمال به جنوب، از نیویورک تا مرز مکزیك. آمریکادر سال 1976 ، 200مین سال استقلال خود را جشن گرفت. بعضی از هیپی های توریست غرب می خواستند در تکزاس شاهد رژه سفیدپوستان باشند. سفر به آمریکا سفری ادبی با رمانی در سر بود. رمان " در بین راه " اثر کرواک ، مانیفست هیپی ها، هم قطب نمایی سفر بود و هم موضوعی برای خواندن. هیپی ها مانند افراد رمان، سفری 35000 کیلومتری در پیش داشتند، از مرز کانادا تا مرز مکزیك. آنها میخواستند وارد آمریکای ادبی کرواک شوند. سفر حدود دو ماه طول کشید. آنها می خواستند : در بین راه بودن، هیچگاه به مقصد نرسیدن، طول مسیر و وسعت فضا را احساس کردن، در مثل های ارزان خوابیدن، ساندویچ و هامبورگر خوردن، اتو استپ زدن، پشت پیکاپ های بی چادر نشستن ، را شخصا تجربه کنند، ماشین دست دومی به قیمت 500 دلار میخرند که بعد از طی 10 مایل پنجر میشود و سیاهپوستان شهرک کوچک بین راه تعجب میکنند که مرد سفید دچار اشکال شده و نیاز به کمک دارد، توریستهایی که خود شخصیت رمان شده اند. هیپی ها از دختران چشم چران آمریکایی یاد میکنند که به دلیل تعصب فرهنگ پورتانی از همدرد شدن با جوانان غیرخودی شرم دارند. از مرز مکزیك یاد میکنند که موج جمعیت مسافرین، آنها را مانند رودخانه ای شست و به آنطرف ایستگاه کنترل برد. آنها از ساحل خلیج مکزیك میگویند، زیر نخل ها، در کافه های کوچک، در کنار اقیانوس آرام، که شاهد هیپی های پابرهنه با کلاههای حصیری، آبجوهایی مع الشعیری ارزان، و زنان نیمه لخت شورتی شدند. با این وجود متاسفانه دختران رمان جک کرواک هیچگاه و هیچ کجا در انتظار آنان صف نکشیده بودند.

چهارمین شرکت کننده، یکی از هواداران جنبش دانشجویی دهه هفتاد است. او به جانبداری از داستان کوتاه آمریکایی میگوید هرکس تصور خاصی از واقعیاتی دارد که يك داستان یا رمان شرح میدهد. رایموند شارلی در رمانش مینویسد : آنچنان احساس خلاء و پوچی می کردم مانند فضایی میان کهکشانیها، به خانه که رسیدم نوشابه ای را باز کردم و کنار پنجره اطاق رفتم.

داستانهای شانددلی برای من ملموس تر از آثار : داستایوسکی، تولستوی، توماس مان، کافکا، همینگوی، و سینکлер لويس هستند. شانددلی با کمک ادبیات، جهانی میسازد که انسان خود را در آن احساس میکند. به نظر من، این است هنر واقعی! او در باره قهرمان داستانی می گفت ، من او را همیشه در خیابانهای خلوت، در اطاقهای خالی، سرگردان و بی هدف، ولی شکست ناپذیر می بینم. اینگونه قهرمانان به انسان امید و دلداری میدهند. یعنی ما ممکن است تنها و بی هدف ولی هیگاه شکست خورده نباشیم.

از میان شرکت کنندگان جلسه، زن شاعری میگوید هر روز بدون شعر، يك روز از دست رفته است. شعر ژانری است میان زبان و موسیقی. انتظار دوستدار شعر بیشتر از زیبایی و قافیه بندی شاعرانه است. قانون شعر مانند قانون شطرنج بازی است، شاعر ممکن است خوب یا بد بازی کند. از جمله تاثیرات

شعر ممکن است آن، وسیله ای برای گذر زمان ناخوش آیند، خشن، غمگین یا وسیله ای برای ثبت لحظه های زیبا و نیکو باشد.

0- یکی دیگر از شرکت کنندگان درباره مارسل پروست، نویسنده مورد علاقه اش، میگوید رمان "در جستجوی زمان بر باد رفته"، اثری است 3000 صفحه ای درباره عشق. او در این کتاب جملاتی طولانی می نویسد که نیاز به عادت دارند. رمان ماجرای نویسنده شدن یک جوان است که دائم پایش در زندگی به سنگ میخورد، بدون آنکه آن سنگها را او بسوی پلیس و بورژوازی پرتاب کند.

1- پروست می نویسد، بهشت واقعی، بهشتی است که انسان از دست داده باشد. اینها همه اعترافات یک نویسنده همجنسگرا است که دورویی، بحران و فشار فرهنگ زمان خود را به محاکمه می کشاند.

Jack Kerouac, Unterwegs (on the road)

۱۴۰. دو شاعر عرب .

محدود درویش فلسطینی، - خلیل جبران لبنانی .

Khalil Gibran (1883 - 1931), Mahmoud Darwish (1942 - ?)

خانه ام میگفت
کلبه را ترک مکن
تاریخ ات آنجاست .
کوچه ام میگفت
خیابان را دنبال کن
آینده ات آنجاست .
من به هر دو؛
خانه و کوچه ام گفتم
نه گذشته ای دارم و نه آینده ای .
اگر اینجا بمانم
ماندم،
رفتن است
و اگر بروم
رفتم،
ماندن است .
فقط عشق و مرگ
استاد عمل اند .

خلیل جبران شاعر و نقاش لبنانی در سال 1883 در بیروت دنیا آمد و در سال 1931 در سن 48 سالگی بر اثر بیماری الکلی در مهاجرت در نیویورک درگذشت . او از یک خانواده مسیحی مارونی عرب برخاسته بود . وی در آمریکا سالها مسئول ادبیات مهاجر و تبعید عرب بود . او را مهمترین نماینده ادبیات مدرن و رمانتیک عرب نامیده اند . مجموعه آثار او همچون شعر فوق، ترکیبی از میان راه بودن است - یعنی نه اینجا نه آنجا ، نه اکنون نه فردا ، و جدایی کمال میان جهان و خدا و من . با این وجود او در شعرش به وحدت دنیالیسم بصورت متعالی یعنی عشق ، مرگ ، خدا ، و شعر، میرسد . زندگی او نیز دچار دنیالیسم بود / لبنان و آمریکا ، عربی و انگلیسی ، محبوب عربی و مهاجر دردمند . مادر او در سال 1895 همراه فرزندان به آمریکا مهاجرت کرده بود . دو سال بعد خلیل جبران به دلیل استعداد ادبی با کمک یک بورس تحصیلی به لبنان بازگشت تا زبان و ادبیات عرب را مطالعه نماید . او در 16 سالگی در آمریکا در شهر خود نقاش معروفی بود . در غرب نیز او ابتدا بعنوان نقاش مشهور شد . ضربه های روحی خانوادگی مانند مرگ خواهر ، برادر و مادر، موضوعات آثار ادبی و هنری او شدند . در جهان عرب او نخستین بار از طریق کتاب عروس چمن مشهور شد . در شعر او یک سادگی غیر مصنوعی وجود دارد که سنبل ادبیات مدرن جوان عرب است . او با کمک زبان شاعرانه و آهنگین با سنت عربی زبان، وداع کرد . بخش مهمی از اشعارش پیرامون انتقلا اجتماعی هستند . او در اشعارش نشان میدهد که چگونه عشق جوان و مدرن بر اثر معیارهای سنتی قدیمی عرب دچار سرکوب میشود .

در سال 1932 کتاب پیامبر او در غرب مشهوریت فوق العاده ای یافت . او از سال 1912 ساکن شهر نیویورک بود . در غرب به او عنوان فیلسوف و عالم خلومیانه داده اند . آقار عرفانی بعدی او موفقیتی نیافتند . امروزه اشاره میشود که تاثیر او روی ادبیات عرب ماندنی است . او جستجوگری است که مزده نیل به هدف را پیشگویی میکند . کتاب ارواح او انتقاد از مذاهب در لبنان است . در کتاب طوفان او خواهان آهنگ در شعر است . از جمله دیگر آثار او - بالهای شکسته ، دیوانه ، روح شورشی ، و عیسی ولد انسان ، هستند .

محمود درویش شاعر فلسطینی را مهمترین شاعر مدرن زمان حال ادبیات عرب، مبارز آزادی، صدای خلق فلسطین و ناجی زبان عربی می نامند. او تجربیات آواره گی و بی وطنی خود را بصورت منحصربفردی به شعر درآورد. در شعر او زندگی مهاجر و تبعیدی، سنبل زندگی غالب انسانها است. آثار و زندگی او رابطه نزدیکی با تاریخ وطن اشغال شده اش دارند. او در سال 1942 در روستای جلیله در اسرائیل امروزی بدنیا آمد. پدرش یک روستایی مرفه بود که در حین نخستین جنگ اعراب و اسرائیل به لبنان فرار نموده بود. گرچه او امروزه در رامله، در فلسطین اشغالی زندگی میکند ولی او خود را یک تبعیدی ابدی میداند. موتور شعر او آواره گی و بی وطنی است. او مجبور شد که وطنی از واژهها در غربت برای خود بسازد. محمود درویش تا سال 1961 عضو حزب کمونیست اسرائیل بود ولی در سال 1970 به مصر فرار نمود. در شهر حیفا در اسرائیل او بارها به سبب کوششهای سیاسی و ادبی دستگیر شد و به زندان افتاد.

منبع الهام شعر او، ادبیات عرب، و ادبیات کشورهای آمریکای لاتین مخصوصا اشعار پابلو نرودا هستند. او کوشید تا ادبیات مترقی عبری اسرائیل را نیز به خوانندگان عرب در مجله ای ادبی به سردبیری خود معرفی نماید. محمود درویش در شهر قاهره سالها مسئول مرکز تحقیقات سازمان آزادی بخش فلسطین بود. او خود در لبنان شاهد محاصره شهر از طرف نیروهای اسرائیل گردید. سالهاست که جلسات شعرخوانی او در کشورهای عربی سالنهایی پر از شنوندگان را شاهد هستند. او شعر خود را سیاسی نمی داند گرچه منقدین ادبی به او لقب شاعر شهادت و صدای خلق فلسطین داده اند. در شعر او عناصری از ادبیات فارسی، یونانی و مسیحی نیز مشاهده میشوند. در سالهای اخیر شعرش بسوی سنبل و اسطوره راه یافته است. گروهی دیگر شعر او را میان اسطوره، سیاست و علیه جنون بحساب می آورند. از جمله آثار او - برگهای درخت زیتون، عاشقی از فلسطین، حافظه ای برای فراموشی، و چرا اسب را تنها گذاشتید؟، هستند 10.

۱۴۱. نظامیانی که ادیب شدند !.

هاینریش کلايست Kleist, Heinrich v. (1777 1811)

ترور معشوقه بیمار - پیش از خودکشی !

آیا يك نمایشنامه نویس بااستعداد 33ساله ولي ناامید وبریده، اجازه دارد پیش از خودکشی، حتاباتوافق قبلی، نامزد بیمارش را که به سرطان مبتلا شده، نیز بقتل برساند، ولو اینکه وي يك سروان اخراجی ارتش در دولت پروس آلمان در 200 سال پیش باشد؟ امروزه مبارزین فمینیست جواب منفی داده و خواهان بسته نشدن آن پرونده هستند، چون براساس قوانین فعلی، وي قاتل يك زن شوهردار بیگناه شده است!.

ازآنزمان تاکنون محققین ادبی نیز جویای دلایل خودکشی "هاینریش کلايست"، داستانسر، و نمایشنامه نویس آلمانی زمان دولت پروس هستند؛ ازآنجمله اشاره به: بحران روحی بدلیل کج فهمی فلسفه کانت، ناآرامی های سیاسی و اجتماعی ناشی از حمله ناپلئون به آلمان، فشارمالي، بیکاری و شکست دراهداف فرهنگی ونویسندگی ویا حتا بیماری روحی وي میگردد.

اوبراساس فلسفه کانت، به توانایی انسان برای کشف حقیقت شك نمود ودر نامه ای خطاب به خواهرش، پیش از خودکشی نوشت که: "حقیقت این است که در روی این کره خاکی، کسی نمیتواند به من کمک کند ویا رضایت کامل این اقدام را یا بشاشیت غیرقابل بیان انجام میدهم".

اوازيك خانواده نظامی برخاسته بود و در 15 سالگی بدلیل مرگ والدین وارد دانشکده افسری دولت پروس شد ولي در سن 22 سالگی آنرا ترك نمود چون "اطاعت کورکورانه" درارتش و داد و قال های مراسم صبحگاهی، بقول خودش، او را بیاد "يك مجسمه زنده زورگویی" می انداختند. مورخین چپ مدعی هستند که او بدلیل وابستگی طبقاتی به :اخلاق، معیار و مقیاس های اشرافی، میخواست در زمان مدرن، به روشنگری بپردازد و زندگی کند، و این غیرممکن بود.

کلايست بدلیل زندگی کوتاه ولي پرمجرايش، تمام نمایشنامه ها و داستانهای خودرا فقط درطول 10 سال آخر عمر نوشت. اوگویا درحین سپاهیگری باادبیات وفلسفه روشنگری آشناشد. کلايست پایه گذار نوول مدرن آلمانی نیز است و درکنار ژان پاول، و هلدنرین، سومین ادیب مخالف محفل گوته-شلگل و کلاسیک شهر فرهنگی وایمار بود. او به تقلید از: مولیر، شکسپیر، شیرلر، و سروانتس، خالق نمایشنامه های سیاسی طنزآمیز شد. سرانجام ازآغاز قرن 20 مورخین ادبیات به او رتبه ولقب "کلاسیک" دادند. ترجمه آثار کلايست در زبانهای مهم فرهنگی غرب، تعثیری بجاماندنی روی ادبیات وتاریخ اندیشه اروپا گذاشته است. کلايست را یکی ازپیشگامان تئاتر پوچی و آبرورد زندگی انسان غرب نیز میدانند. مشهوریت اودرقرن بیست بدلیل کشفیات جدید صاحبنظران مکاتب مدرن و پست مدرن بوده که نمایشنامه ها و داستانهایش را درسطح ادبیات جهانی بشمار آوردند. کلايست با بره انداختن مجلات، روز نامه ها و کارفرهنگی، میخواست که وحدتی میان: ادبیات، فلسفه، و هنر برقرار کند و با کمک مقالات و آثار ادبی اش، به اصلاح نظام دیوانی و ارتش دولت پروس بپردازد.

قهرمانان آثار او خلاف شخصیت های اخلاقگرای شیلر، معمولاً احساس گرا هستند. اونه تنها مخالف رمانتیسم جوان، ایده آلیسم روشنگری، و محفل کلاسیک وایمار، بلکه به مخالفت و مبارزه با تمام جریانهای ادبی و فکری زمان خود پرداخت. کلاسیست در غمنامه های نمایشی و تراژدی اش به افشای ادبیات اوتوپستی-اومانستی محفل گوته در شهر وایمار در شرق آلمان پرداخت، گرچه خود میان دو مکتب آن زمان حاکم، یعنی رمانتیسم و کلاسیسم، از نظر استتیک سرگردان بود. بحرانهای شخصی و روانی او را امروزه میتوان در آثارش ملاحظه نمود.

کلاسیست یکی از پایه گذاران روزنامه نگاری مدرن 200 سال پیش آلمان نیز است. نوول های مشهور او نشان از استادی و درخشش زبان نوشتاری وی میدهند. او را امروزه مهمترین نمایشنامه و داستان نویس آلمان میان دوره های کلاسیسم و رمانتیسم بحساب می آورند. او در کنار "هیل" یکی از کشف کنندگان "طنز هنرمندانه" در ادبیات آلمان است. کلاسیست کوشید تا مرزهای میان تراژدی و کمدی را در نمایشنامه نویسی مخدوش کند. گرچه تراژدی هایش تمایلات آشفتی پذیرانه دارند ولی در کمدیهای او بیننده شاهد خصوصیات ادبیات "گروتسک" است. رئالیسم زنده و پرنیروی او در داستان نویسی شباهتی به گزارش نویسی هنرمندانه دارد. گرچه او خود زیر تاثیر مکتب رمانتیک است ولی کوششی شجاعانه برای خلاقیت رئالیستی و واقعگرایانه در ادبیات نمود. کلاسیست در مقاله "پیرامون تئاتر عروسکی" به طرح افکار استتیک و جمالشناسانه! خود در ادبیات پرداخت. از جمله موضوعات مرکزی و تصورات اش در ادبیات: خانواده، عدالت، دولت، جنگ، جنس نازنین زن!، احساسات، دوستی، و شور و شوق و اشتیاق نوجوانانه هستند.

کلاسیست در سال 1799 به تحصیل فلسفه پرداخت و آثار کانت، تکان و زلزله ای در افکار او ایجاد نمودند. اومیگفت که عقل، توانایی کافی برای کشف حقیقت و شناخت را ندارد. شک گرایی انتقادی فلسفه کانت موجب کج فهمی، سرگردانی و تمایلات عقل گریزانه وی شد. او به جانبداری از احساسات مطلق میگفت که آگاهی موجب نابودی روح و روان روشن فکر رمانتیک میشود، چون فقط احساسات دارای یک معیار و میزان مطلق هستند. در نظر کلاسیست، تنها، انسان عملگرا، زیبا و مالک حقیقت است. آثار آغازین او غالباً مبارزه میان احساسات مطلق و واقعگرایی ظاهری و صوری هستند. کلاسیست، در بند اخلاق اشرافی-درباری طبقه خود درجا زد و میخواست مشکلات دوره مدرن زمانش را با کمک ابزار پیشامدرن مانند، دنول، رمانتیسم، سرنوشت، و توصیف های قرون وسطایی، حل نماید.

عنوانهای مقالاتی از او مانند: نویسنده-جهان، من-اتفاق، شناخت-خطا، احساس-سرنوشت، مستقیم-با واسطه، نشان از شخصی دیدن و غیرطبیقاتی فهمیدن مشکلات جامعه اش میباشند. فلسفه ایده آلیسم حاکم و تحولات و شعارهای ترقیخواهانه انقلاب فرانسه، در تصمیمات او بی تاثیر نبودند. او که مدتی هوادار طبیعت گرایی روسو بود، سرانجام بجای کمونهای دهقانی، سراغ ناسیونالیسم رفت و آثاری میهن پرستانه نوشت و میگفت که برای انسان، ادامه زندگی گاهی مهمتر از قبول مرگ بر اثر همه ایدئولوژی ها میباشد. گرچه احکام اخلاق نیز میکوشند تا انسان را برای کارهای عجیب قانع نمایند. روانشناسان سالها فکر میکردند که در آثار آغازین او میتوان نشانه های بیماری و زوال درونی را کشف نمود؛ به این دلیل او شهادت برای ادامه زندگی را در جوانی از دست داده بود. هاینریش کلاسیست میان سالهای 1777 و 1811 زندگی نمود. دو تن از افراد خانواده وی از شاعران و نویسندگان مشهور آلمان شدند. کلاسیست میخواست فیلسوفی عالم یا نویسنده بزرگ ملی کشورش شود. اودر دانشگاه، بعد از استعفا از ارتش، به تحصیل: فلسفه، علوم سیاسی و قضایی، فیزیک و ریاضی پرداخت. اقدام او برای راه انداختن کتابفروشی و بنگاه نشر، بدلیل قوانین اداره سانسور، با شکست روبرو شد.

زمانیکه کلاسیست خواست از برلین اشغال شده، دیدن کند، از طریق نیروهای ناپلئونی، به اتهام جاسوسی و خبرچینی، دستگیر شد و مدت شش ماه در زندان بسر برد. وی پیش از خودکشی گفته بود که مشکلات زندگی به اندازه کوههای قفقاز روی شانه هایش سنگینی میکنند.

غیر از دو مجموعه داستان، 230 نامه، از او چندین نمایشنامه و نوول، از جمله: کوزه شکسته، زلزله در شیلی، شاهزاده فریدریش، و دهها اثر دیگر بجا مانده، از جمله:

Amphitryon, Pentheslea, Das Käthen v. Heilbronn, Die Marquise von O, Michel Kohlhaas
Knut Hamsun (1859 – 1952)

۱۴۳- آقای هامسون، میان من و آن.

تداخل داستان کوتاه با یک بیوگرافی؟

آقای هامسون را خانم آنآ به من معرفی نمود. در 2 سال اول دوران تحصیل خوابگاه دانشجویی ما همیشه یاکنار ایستگاه راه آهن یاکنار خط راه آهن بود. تق تق قطار را همیشه می شنیدیم. در 2 سال دوم دوران تحصیل خوابگاه ما یادر کنار فرودگاه یادر کنار اتوبان شهر بود، ولی همیشه پارک زیبایی در نزدیکی خوابگاه نیز بود؛ گاهی با یک دریاچه کوچک مصنوعی و گاهی همراه چند قفس حیوانات وحشی برای بچه ها و اطفال. در غالب روزهای تابستان حدود ساعت 3 عصر قدم زنان به پارک محل میرفتم و قدری کنار دریاچه روی نیمکتی می نشستم. آنآ را نخستین بار در آنجا دیدم؛ غالب روزها از جلو من رد میشد و گاهی در چند متری من روی نیمکتی می نشست و سیگاری روشن میکرد. قیافه ای پسرانه داشت، موهای کوتاه مجد سیاه رنگ شده اش بیشتر جلب نظر میکرد. شلوارلی رنگ پریده ای به تن

داشت. باقدری دقت میشد حدس زد که او دختری 35-30 ساله باشد. ازاینکه خلاف سایرین در دریاچه شنا نمی کرد، تعجب میکردم، بنظرمی آمد که خیلی در فکر وحدی است یا دچار اضطراب است ولی رفتار و نگاهش مودبانه بنظرمی آمدند. ازاینکه سیگار میکشید تعجب میکردم، چون بندرت میشد زنی سیگاری در پارک یافت. بعد از چند روز دیدن و شاهد سیگار کشیدنش بودم، کنجکاوشدم تا با او وارد حرف و بحث شوم. تا آنروز فکر میکردم آدمی دوملیتی است یعنی یکی از والدینش عرب یا آفریقایی باشند، چون بنظرم او دورگه وانمود میکرد. شاید با وی احساس همدردی میکردم چون من نیز خود خارجی بودم، در چند سال پیش راحت تر میشد با رختی وارد بحث و حرف شد، ولی از آن روز که فمینیست ها در رادیو و تلویزیون، بدون ضرورت و دلیل سر حرف باز کردن با زنان را، نوعی مزاحمت دانسته، من هم قدری محتاط شده و آنرا شکار مخفی و پررویی بحساب می آوردم، گرچه اکنون خیلی از نظرات آنان اکنون اعتبار خود را از دست داده و مثل دستورات و اخلاق به اصطلاح مائوئیستی اکنون فراموش شده اند. گاهی فکر میکردم آنرا عمدا در نزدیکی من روی نیمکت می نشیند و سیگارش را می کشد، شاید من نیز برای او موجودی عجیب بنظر می رسم، چون او نیز هر روز مرا میدید که با ساکی مسافرتی و کتابی در دست روی نیمکتی در پارک نشیسته و همچون مرتاضهای هندی به عالم فکر فرو رفته یا به دورستها؛ به میان جنگل و وسعت آب دریاچه خیره شده ام.

هر بار که او را میدیدم 3-4 سئوال در ذهنم مطرح میشد؛ آیا او خارجی است؟ مرد اسای یا زن؟ چرا اینقدر غمگین و در خود فرو رفته بنظر میرسد؟ از کجا راه افتاده و به کجا میرود؟ نه تنها لباسهایش قدری رنگ و رو رفته بودند بلکه آرایش چندان شدیدی نیز نمی نمود. گاهی یک شال یا دستمالی فلسطینی نیز روی شانه می انداخت. سرانجام روزهای تابستان به آخنزدیک میشدند و پائیز غم انگیز فرا میرسید. آنرا باز هم 2-3 بار در هفته میدیدم که از درون پارک می گذشت، بنظر می آمد که او راه طولی را پیاده می رود. حتی گاهی فکر میکردم چون او بلیط قطار و اتوبوس ندارد، پیاده می رود، گاهی هم فکر میکردم او برای هواخوری و ورزش قدم میزند، ولی یقین داشتم که او در روز راه درازی را می پیماید. غربی ها میگویند بهترین زمان برای آشنایی با جنس مخالف، موقعی است که غیر منظره باشد و خود را آماده نکرده، تصمیم نگرفته و نقشه نکشیده باشی؛ یعنی بطور طبیعی و بدون غرض سر حرف را باز کنی.

ازاینکه آنرا غالباً سیگارش را در حضور و نزدیکی من می کشید، میدانستم که او نیز خیالی، غرضی و یا حتی ترسی از من ندارد؛ شاید او هم کنکاو بود و می خواست بداند من چه فلک زده ای هستم. یک روز بعد از این که روی نیمکتی در چند متری من نشستم و استراحتی به درازی کشیدن یک سیگار نمود، بپا خواست تا به راهش ادامه دهد، به چند متری من که رسید، با لبخند و شوخی به او گفتم که حالا بعد از سیگار، انرژی لازم را یافته ای. ولی لبخند و عکس العمل اش نشان داد که زبان مرا کاملاً نمی فهمد و او نیز خارجی است، ولی از شنیدن کلمات سیگار و انرژی منظورم را فهمید و مهربانانه خدا حافظ کرد. چند روز بعد که او را دوباره دیدم، با انگلیسی شکسته بسته با او وارد بحث شدم و پرسیدم که او کجایی است و چه کار میکند. ازاینکه شنیدم اهل کشور نروژ است و شغل آشپزی را آموخته، قدری تعجب نکردم، چون دورگه بنظر رسیدن او را به دلیل خون اسکیمویی در او میدیدم. چون انگلیسی هردو ما کامل نبود، در ادامه بحث اینطور فهمیدم که پدرش گویا سوئدی و مادرش نروژی باشند. در آن روز من کتاب درباره ادبیات اسکاندیناوی در دست داشتم. بعد از چند لحظه ای پرسید که نویسنده مشهور نروژ کنت هامسون را می شناسم. من گرچه نام این نویسنده را بارها شنیده بودم ولی نمیدانستم کجایی است و چه کتابهایی را نوشته. یک هفته بعد در حین اینکه آن کتابی در باره بیوگرافی هامسون را به من معرفی نمود، درباره آن نویسنده چنین گفت:

این نویسنده بین سالهای 1859-1952 زندگی کرده است و در سال 1920 جایزه نوبل را بخاطر دو کتاب مشهور خود یعنی رمانهای "گرسنه" و "برکت زمین" دریافت کرده است. هامسون دوبار کوشید تا به آمریکا مهاجرت کند و در آنجا ساکن شود، ولی بعد از 4 سال اقامت با کینه از جامعه صنعت زده آمریکا بازگشت و در روستاهای نروژ به تبلیغ زندگی ساده کشاورزی در دامن طبیعت پرداخت. او همچون روسو شعار "بازگشت به دامن طبیعت" را در آثارش تبلیغ نمود و به توصیف زندگی سخت ماهیگیران و روستائیان نروژی پرداخت. مهمترین اشتباه هامسون در زندگی اش دفاع از حمله آلمان هیتلری به نروژ بود، او میگفت برای جلوگیری از خونریزی بیشتر باید با اشغالگران همکاری نمود. شعار فاشیسم یعنی "خون، زمین، اسطوره" را گویا او عوضی برداشت نموده بود. در سال 1948 دادگاه ملی نروژ هامسون را به جرم خیانت به وطن به جرمه نقدی کلانی محکوم نمود و تمام دارایی او را مصادره کرد. هامسون در سن 90 سالگی باز هم دچار فقر شد، چون او در کودکی نیز در خانواده مستمند بزرگ شده بود، پدرش خیاط ساده ای بود و او بین سنین 18-8 سالگی به کارهای کودکان وادار شده بود. از نظر ادبی و عقیده، او زیر تاثیر نیچه و داستایوسکی است، او ولی روی توماس مان و کافکا تاثیر گذاشت. فن رمان نویسی او را بعدها نویسندگانی مانند جویس، فاکتر، و ویرجینیا وولف، کامل تر نمودند. او یکی از نخستین استادان رمان مدرن در غرب است. هامسون در زمینه ادبیات، خالق آثار ماندگار مانند رمان، ناول، داستان، مقاله، شعر، درام، و سفرنامه است. از دیگر آثار او: رنهای کنار چاه، آواره، بچه های زمان خود، دریا نوردی به دور زمین، رازها، روزا، آقای پان، آخرین بخش، ویکتوریا، طبق روز و سال، حلقه بسته میشود، آخرین شادی، لعنت شیطان، زیر ستاره های پائیز، آوای جنگل، ملکه تامارا، درس زمین افسانه، افق، شاه صبا، بازی زندگی، شعور و دانشناسی، معما، و زندگی فرهنگ میتدل آمریکای مدرن، هستند.

مخالفت او با جامعه صنعتی و دمکراتیک آمریکا از موضعی ارتجاعی و خردگیزانه بود. در مقابل رئالیسم انتقادی ایسن، هامسون مبلغ ضمیر ناخودآگاه و روانشناسی در معرفی شخصیت های ادبی آثارش

است. در اشعار رمانتیک او، هماهنگی روان و طبیعت، مطرح میشوند. هامسون با تحسین زندگی روستایی، تولید و فعالیت انسان در طبیعت را، پایه وجود و ترقی جامعه میداند. او با تنفر از غوغای زندگی شهری و جامعه مدرن صنعتی، خواهان زندگی ساده اولیه انسان در دامن طبیعت است و میگوید که جامعه مدرن شهری باعث اغتشاش روانی انسان فعلی شده است. محافظه کاری رمانتیک هامسون موجب شد که او نه تنها در جنگ جهانی اول، بلکه در جنگ جهانی دوم نیز از فاشیسم آلمان دفاع نماید. او خواهان یک جامعه و زندگی اوتوپی دهقانی و روستایی بود. گرچه او یکی از معروفترین نویسندگان اروپا در پایان قرن 19 و آغاز قرن 20 بود، تحولات سیاسی و فرهنگی و جنبش دانشجویی در دهه 60 قرن گذشته باعث شدند که آثار او محبوبیت خود میان خوانندگان را از دست بدهند. منقدین ادبی با تاکید روی: ترجیح طبیعت به تمدن، تمایل به تاریخ زدایی، تبلیغ جامعه ماقبل سرمایه داری، هواداری از نظام پدرسالاری و فئودالیسم پیشین، در آثار او، تمایلات فاشیستی را می بینند، گرچه طنز آثار او حتی ایدئولوژیها را نیز به تمسخر میگیرد. با این وجود هامسون به جنبش آوانگارد ادبی در قرن 20 تحرکی مهم داد.

۱۴۳. پیرامون مفهوم فرهنگ

فرهنگ، آینه آزاد انعکاس شکوفایی فکر و استعداد است، واحه ارزش ها در برهوت سودجویی و تعصب است، فرزند و زائیده تاریخ است، عامل ارزش دهنده به زندگی است. به زبان دایرت المعارفی، فرهنگ مجموعه ارزش ها، هنرها، عادات، آداب و رسوم، عقاید، نظریات، اخلاقیات و حقوق است. و به زبان آدم شوخ طبعی، برای فرهنگ، غیر از نیاز به ورزش و غذا، انسان قدری هم به هنر نیاز دارد. در دانش مارکسیستی، فرهنگ یعنی روبنای یک نظام اجتماعی و اقتصادی. فرهنگ، نوع زندگی گروه یا خلقی مشخص در مکانی معین و در دوره ای مشخص است. فرهنگ، فضایی است برای مطرح کردن هویت خود. مقوله ای است محدودتر از جامعه و اقتصاد، ولی وسیع تر از ثنوی و ایدئولوژی. فرهنگ را انسان بوجود می آورد، نه طبیعت. فرهنگ و تمدن دو طرف سکه یک جامعه هستند.

در قرن 19 فرهنگ را به معنی تمدن نیز بکار میبردند، یعنی مجموع آفریدههای مادی، و معنوی در جامعه. سرودههای هومر تا شعارهای روی دیوار تا اوراد شیطانی، هر یک به نوعی، بخشی از فرهنگ هستند. آرایش مو، جویدن آدامس، عادات غذاخوری، نامیدن خاله و عمه، چنانچه جنبه زیبایی شناسی آنها مد نظر باشد، نیز بخشی از فرهنگ می باشند.

بعد از کلمه طبیعت، مقوله فرهنگ از پر تعریف ترین مفاهیم لغتی است. آنها دو همزاد، ولی متضاد و رقیب هم هستند. جامعه شناسان مدعی هستند که فرهنگ به معنی امروزی، نخستین بار در آغوش عصر روشننگری بدینا آمد. آنها تمدن را محصول قرن 18 و فرهنگ را تنویر شده، قرن 19 میدانند، یعنی دو صفت عمده عصر جدید، ولی دست در دست هم. با توسعه استعمار و آغاز کلنالیسم در قرن 19، نیاز به تعریف مقوله فرهنگ نیز احساس شد. بر اثر پدیده ناسیونالیسم و کلنالیسم، تعریف و معنی فرهنگ دوچندان گردید. درگیری میان فرهنگ و تمدن بخشی از مبارزه میان مدرنیته و سنت گرایی نیز میتواند باشد. بخشی از مورخین میگویند، خلاف تمدن، فرهنگ عصر روشننگری، حامل بت های افتخارآمیزی از قبیل: دولت سکولار، ترقی و پیشرفت اجتماعی، و بلوغ سیاسی و دفاع از آزادی است.

در زبان عامیانه، فرهنگ گاهی به معنی تمدن، شهروندی و یا ادب شخصی بکار برده میشود. فرهنگ غالباً موضعی انتقادی در مقابل دولت، تمدن و علائم آن دارد. هرچه دولت بی رحم تر و تمدن غارتگرانه تر باشند، نیاز به انتقاد فرهنگ لازم تر است. فرهنگ یعنی انتقاد از زمان حال و با دیدی سنجش گرانه نسبت به ارزشها. فرهنگ یا نقد اوتوپی است یا چگونگی و توضیح نوع زندگی، یا خلاقیت هنری و فکری می باشد. هر دو، متفکر آلمانی، اولین بار مقوله فرهنگ را به معنی مدرن و بعنوان مشخصه هویت انسان یا گروه بکار برد. او میگوید فرهنگ سعی بر آن دارد که قطب مقابل جهانی شدن تمدن باشد. فرهنگ مجموعه ای است رنگین از تنوع خصوصیات خلقها و ملتها، در صورتیکه تمدن خواهان همگونی و یکپارچگی جهانی است. با ورود به قرن بیستم، بدبینی، یاس و سرخوردگی فرهنگی در غرب نیز آغاز شد. فرهنگ در دوره دیکتاتوری، نقش سیاسی بخود میگیرد و مردم عبادی سیاستمدار را به شاعر میدهند چون مبارزه به علت خطرهای سیاسی، شکل فرهنگی بخود میگیرد. فرهنگ گاهی باید میان بورژوازی با ادب و خلق خشکین شورشی، یکی را انتخاب کند و چون فرهنگ خواهان میانه روی، هماهنگی و آرامش و ضد سیاست بازی است، ملایمت را انتخاب میکند. میانه روی همیشه یکی از تقوای فرهنگی بوده. در زبان عامیانه میگویند، آدم با فرهنگ کسی است که آب دهن اش را روی قالی نیندازد، اسیر جنگی را آزار ندهد و یا نارنجک توی کتابفروشی دگراندیشان پرت ننماید.

فرهنگ معمولاً صفاتی محلی، ملی یا ایللی، قومی، قبیله ای دارد تا جهانی. پست مدرنها و رمانتیکها، بهایی اغراق آمیز به فرهنگ میدهند. برای رمانتیکها هر فرهنگی جالب است و ارزش خاص خود را دارد، مخصوصاً اینکه اگر مورد هجوم تمدن و جامعه مدرن قرار گیرد. اگر تمدن پدیده ای صوری، سطحی، بیگانه، سئوال برانگیز، مکانیکی، سودجویانه و مادی است، فرهنگ نشانه تکامل، هماهنگی، پیوستگی، ایده آل خواه، خودکفا، هدفمند و جامع است. عنوانهای قدیمی مانند، فرهنگ ساده، ابتدایی، عقب افتاده، محلی، در فلسفه پست مدرن نام رمانتیک، فولکلوریک و خلقی

بخود میگیرند . در این زمینه آدم بیاد مائوئیست های طرفدار نظریه محاصره شهرها از طریق روستاها می افتد . پسامدرنها با کمک پست رمانتیک به یاد نوستالژی فرهنگی گذشته می افتند . آنها فرهنگ قومی و اقلیتی را ایده آلیزه کرده و به آسمان میرسانند . برای رمانتیکهای رادیکال ، هنر و خیالپردازی و فولکلور ، بیان نوع خاص انرژی خلاق انسانی هستند . فرهنگ به معنی شهروندی ، مفهومی است در مقابل بربریت دیکتاتوری . یعنی میتوان از فرهنگ خشونت و بربریت ، یا از فرهنگ قوم بربر شمال آفریقا ، و یا از فرهنگ نفوذ عروسک باربی در میان کودکان پنج قاره جهان نام برد . منظور اینکه هرکدام فرهنگ خاص خود را دارد .

صاحبنظران میگویند ، فرهنگ مدرن نیست ، بلکه پیشامدرن و یا پسامدرن است و چنانچه در زمان حال مطرح شود ، یا سایه گذشته است یا پیشگوی آینده . فرهنگ و جامعه زمان حال ، همیشه از طرف شاخه های اقتصاد و سیاست غرض ورز ، تحت فشار قرار میگیرند ، یعنی برای رشته های سیاست و اقتصاد ، دو بخش جامعه و فرهنگ ، بی اهمیت و بی ارزش هستند . باید در جواب آنهایی که میگویند ، فرهنگ در بحران است ، گفت : فرهنگ و بحران همیشه دست بدست هم بوده اند . با اشاره به شرایط فعلی و جنگ فرهنگی غرب و شرق باید گفت : مهمترین مشکل ، اختلاف فرهنگی نیست ، بلکه اختلاف در درجه آگاهی سلطه گران و آتش بیاران معرکه و طرفین دعوا است .

در تاریخ اندیشه انسان ، افرادی مانند : هنری جیمز ، الیوت ، گاندی ، مارکس ، آدرنو ، و والتر بنیامین از جمله کسانی هستند که به بحث پیرامون مفهوم فرهنگ پرداختند . بنیامین مینویسد : نوستالژی و شور و شوق فرهنگی میتوانند نقشی انقلابی داشته باشند . آدرنو میگفت : نازیها شانس پیروزی فرهنگیشان را در اقدام به قتل عام دگراندیشان می دیدند . اگر فرهنگ زورگویی وجود داشته باشد ، حتما فرهنگ مقاومت هم وجود خواهد داشت . الیوت مدعی بود که انسان در حالت خواب هم دارای فرهنگ است ، چون بخشی از فرهنگ غریزی است . او توصیه میکند که هرکس باید در ولایت خود بماند تا دچار بیگانگی فرهنگی نشود ، گرچه خود او آمریکا را ترک کرد و تا نفس آخر در مهاجرت زیست.

۱۴۴- داستان کوتاه غرب؛-چند پرسش !.

آن هایی که داستان کوتاه نوشتند .

داستان کوتاه ، رمانی است پنج دقیقه ای ؟!

درازای داستان کوتاه . Kurzgeschichte – Short Story – Kurze Geschichte ؟

آیا داستان کوتاه اروپا در قرن بیست ، همان داستان کوتاه (شورت استوری) آمریکا در قرن نوزده است؟ آیا سبک داستان نویسی همینگوی و فاکنر- در قرن بیست توانسته جای استاد و نظریه پرداز داستان نویسی ، مانند ادگار آلن پو در آمریکای قرن 19 را بگیرد ؟

چرا باید خواندن متن يك داستان کوتاه سه تا پنج دقیقه طول بکشد؟ آیا باید يك داستان کوتاه حاوی دو تا 4 هزار واژه باشد یا حدود 1200 کلمه کافی است ؟

چرا انسان رمان زده فعلی غربی؛ مخصوص زنان اهل کتاب!؛ حاضر نیستند يك کتاب داستان رمان را با بهترین کتاب "مجموعه داستانی" تعویض کنند؟ آیا آنطور که لوکاس قبلن گفته بود، انسان جامعه فشار و بحران زده سرمایه داری ، میخواهد خود را در هزارتوی گمشده گي داستان بلند -و نشسته گي اعتیادی فکری، سرگردان کند تا شوک و ضربه های روحی و جسمی 12 ساعت کار ناخوشایند و ملال آور روزانه را فراموش نماید؟

آیا مکتب داستان کوتاه نویسی اروپا در قرن 20 شامل دو سبک : چخوف-همینگوی و یا کافکا-بورخس شده است ؟ چه کسانی چخوف را مهمترین آموزگار داستان نویسی قرن 20 مینامند؟ چه افرادی داستان "حاجی مراد قفقازی" تولستوی در قرن 19 را بهترین اثر داستان نویسی غرب معرفی کردند؟ آیا آنطور که ادعا میشود برای شکوفایی داستان کوتاه در يك جامعه ، نیاز به رونق و آزادی مطبوعات برای چاپ ونشر؛ بدون ترس و لرز؛ داستان است؟ آیا در جامعه ای که هر سه هفته یکبار روزنامه و یا مجله ای ادبی-فرهنگی را ممنوع میکنند، شانسی برای موفقیت داستان کوتاه دختران حوا و پسران آدم ! وجود دارد؟

آیا انسان عاجل و بی پول نظام سرمایه داری بدلیل کمبود وقت و جیب خالی علاقه به مطالعه داستان کوتاه؛ آمده در مطبوعات را، به خرید رمانهای گران چند صد صفحه ای کتابفروشی ها ترجیح میدهد؟

آیا تعریف مشخص و مطمئنی میان : داستان، حکایت، قصه، داستان کوتاه، ناول، داستان بلند، لطیفه و غیره وجود دارد ؟ آیا تعداد اسامی آمده در داستان کوتاه باید مانند رمانهای داستایوسکی؟ بیشتر! از تعداد جملات متن باشند !؟، گرچه طبق تئوری غربی ها ، داستان معمولن پیرامون زندگی يك شخص و فرد است .

آیا برای مطالعه داستانهای ترجمه نشده، حتمن باید يك زبان فرنگی! آموخت تا با مشاهیر ناشناخته شده داستان نویسی کشورهای ماوراء البحر و ماوراء النهر بهتر آشنا گردید، و نه فقط داستانهای منتشر شده بنگاههای؛ فرانکلین غربی و پروگرس شرقی و مدرسه بغدادیه وسطی ! راخواند.

آیا دوران جنگ سرد ابرقدرتها باعث شد که دو گروه داستان نویسی در ادبیات جهان تبلیغ شود؛ بدون آنکه داستان نویسان جوان کشورهای جهان سوم از مقاصد غیر فرهنگی غرض ورزانه آنان خبری داشته باشند؟ چه کسانی در تاریخ ادبیات و تئوری داستان نویسی، به طرح سوال: چخوف یا همینگوی - بورخس یا تورگنیف - کافکا یا اسحاق بابل - نابوکف یا هاینریش بول - می پردازند؟ آیا بهتر نیست داستان نویسان دوران بلوغ، همزمان، آغاز به مطالعه آثار داستان نویسانی مانند: موباساد، مارك توين، گوگول، پوشکین، جك لندن، ابروینگ، لاورنس، کنراد، جویس، هنري جیمز، بالزاک، و غیره

بنمایند؟

آیا داستان کوتاه غرب، ژانری مطبوعاتی و محصول ژورنالیسم مدرن در دوران تجدید خواهی بود؟ آیا مدرنیته اجتماعی نیاز به آزادی مطبوعات و شکوفایی داستان کوتاه اجتماعی و واقعگرایانه دارد، آیا آنطور که "اوکونور" نویسنده ایرلندی میگوید، داستان کوتاه، هنری است تنها؛ چون بهترین ژانر برای توصیف انسانهای نسل برپادرفته، حاشیه ای و طرد شده، در جامعه است؟ آیا داستان کوتاه در بعضی جاها سکوت میکند تا خواننده فعال شود و خود به فکر خلاق بیفتد؟ آیا دلیل داستان نویسی بعضی از اهل قلم به سبب ترس و احتیاط آنان از فرم های طویل تر مانند رمان و ناول است؟ اگر اینطور باشد باید پاره ای از شاعران تازه کار را ترسو ترین آنان دانست! آیا داستان کوتاه پنگی! آمریکایی توانست داستان کوتاه کشورهایمانند: فرانسه، ایتالیا، روسیه، آلمان، و غیره را نیز تحت تاثیر خود قرار دهد؟ آیا آزمایشی و "اکسپری منتل" بودن داستان کوتاه دلیل رونق آن: در مجلات، سایت ها، و روزنامه ها، و جلسات قصه خوانی، شده است؟

به ادعای مورخین ادبی، چرا آمریکایی قرن 19 سرزمین مناسب و "مدینه فاضله ای" برای اشاعه داستان کوتاه شد: حضور مطبوعات آزاد: محلی، ایالتی، ولایتی، سراسری - و یا ساده گرایی فرهنگی خواننده شهرستانی - یا فقر و آسمان جلی مهاجران جدید - یا گاوچرانان "کابویی" چکمه پوش آس و پاس کلبه های چوبی؟

غیر از استادان داستان نویس ذکر شده در بالا، کدام استاد دانشگاهی ادبیات امروزه، نام داستان کوتاه نویسانی مانند:

پاولدینگ، کرانه، ابروینگ، مل ویل، فیتزجرالد، ویلیامز، مالاوند، سالینگر، آپدیک، کاپوته، توماس ولف، بالدوین، آو. هنری، بیرسه، هارته، جان چیور، رایموند کراور، فلانری اوکونور، شرود آندرسن، و غیره در آمریکا - و:

هبل، هوفمن، کلايست، هرمان کانت، آنا زگر، مارتین والسر، سیگفريد لنس، اریش، بورشترت، توماس مان و غیره در آلمان - و:

تورگنیف، چخوف، گوگول، پوشکین، اسحاق بابل و غیره در روسیه - و: کیپلینگ، فورستر، ماوفام، کنراد، گرین، آ. هوکسلی، لاورنس، ویرجینیا ولف، جویس، دوریس لسینگ، و غیره - در انگلیس را میداند!

چرا اروپا داستان کوتاه بعد از جنگ جهانی دوم خود را کاملن مستقل از داستان کوتاه (شورت استوری) آمریکایی قرن 19 میداند؟ آیا واقعن چخوف، کافکا، بل، همینگوی، فاکتر، و بورخس، توانستند اثوریته ادگار آلن پو در داستان نویسی را کاهش دهند؟

۱۴۵- آخرین عاشق؟

سلام خسته نباشی! این سطور بدستت که رسید دست از هرکاری بردار. دیروز برای کارت پستالی نوشتم ولی جرئت پست کردن آنرا نداشتم. کارت پستالی رنگ پریده حاوی سلامی از غرب. چندروزی است که نامه نخوانده برگشت شده. اگرچه توداخل گلویم گیر کرده ای ولی من زاری نمیکنم چون میگویند مرد نباید گریه کند! هیچگاه پل کمان ابرویت را فراموش نمیکنم ابرویی همچون ابروی خواجه های حرمسرای عهدقاجار. تو میخواهی به کشورهای ماوراء اقیانوس بیایی ولی از پرواز میترسی! سفر با کشتی هم ماهها طول میکشد. فکر نمیکنم کوتاه ترین راه اینهمه طولانی باشد. کوتاه ترین فاصله بین دونه نقطه یا بین دودلدار خطی مستقیم است به شرطی که مانعی در سر راه نباشد. من هم در اینجا دور از تو میخوامم از روی سایه ام بپریم ولی افسوس که خورشید همیشه اینهمه افقی میتابد. شهرمان واقع در نزدیکی دره ناندرتال است شهری که سنگرهای دوره جنگ در آن جزء آثار باستانی شده اند. رادیو ایروان هم مدتی است که خفه خون گرفته و صدایش بدون پارازیت شنیده نمیشود. از روزی که آمده ام اینجا نمیدانم دنبال چه هستم. یادی از آن روزهایی که باهم بودیم بدون اینکه یکبار اسم همدیگر را ببریم. در نیمه شب زمان جدایی ما گریه هادر سرما با صدای یلند به دیالوگ پرداخته بودند. هنگام صرف شام از بارانی میگفتی که در چشم هایم بود. موقعی که موهایت را دم اسبی می بستنی آدامس را اینقدر باد کردی که ترکید و روی لب و صورت ات چسبید. دست های عرق کرده ات پر از سخن و کله ات پراز خاطره بود. یاد آن لحظه ها که روی صندلی پارک می نشستنی کیف ات را خالی میکردی کیفی پراز شعرو کاغذ یادداشت شعرهایی که من در زیر باران برایم گفته بودم. آن روزها می گفتی اگر من اسم گل را بیاورم سرراحت نرگس سبز میشود اگر بیاد پرنده ای بیفتم قمریهای همسایه سرود کاکایوسف را سرمیدهند و من غروبها در حالیکه بیادت آواز میخواندم اسلحه

را پر میکردم و در را دوقفله محکم می بستم تا ناشناسی نالوطی وارد نشود! گاهی تانکی پرازسربازسرمیرسید باسرعت درطول خیابان حرکت میکرد ودر هر دو طرف مسیر سیم خاردار میکشید. براترصدای پای سربازان نه تنها قلب من بلکه حصارخانه هم میترکید. عده ای با موتور تریل گاز میدادند عده ای شب نامه پخش میکردند. گاهی خیال میکردم گرگ صحرا درخیابان ولواست گرگی که از زیرتیرهای چراغ برق زوزه کنان هراسان میگذاشت درحالیکه من در قفسی بودم که در آن به اندازه کافی جابرای من وتووحیوان درنده دیگری وجودداشت. از آن روزکه خود را شناخته ام زبانم به لکنت افتاده. هرلباسی از کمذخاطره به تن ام تنگ می آید. چه روزها که ازباجه تلفن سعی کردم به توزنگ بزنم. در داخل اتوبوس شهری برایت شعرسرودم. درایستگاه راه آهن برایت نامه پست کردم. سخن کوتاه! ماجرا ادامه دارد ولی ای کاش بدون من. دوست دارم باز کودک گردم زیباو صبور آهسته باهم پیرشویم یا اینکه شاید مجنون گردیم. همراه توبه جنگل شهربروم در تراموای شهر بنشینیم تورادر انعکاس شیشه ها به تماشا بنشینم از ایستگاهی به ایستگاهی تنگاتنگ بغل هم به آخرایستگاه برسیم وبه مقصد که رسیدیم روی چمن بلواری در حال درازکش برایت گیتار بزنم وتو آوازخوانان بگویی : گلهارانچین صفحات آلبوم را نشمار حیف ازهرغنچه ای افسوس برای هرشکوفه ای و من برایت شعر بخوانم دوبیتی هایی از فایز دشتستانی باباطاهر همدانی وحشی بافقی. گاهی باخودمیگویم ای کاش باز می آمدی وبهارراه اینجا می آوردی وبه زانوی زمستان يك قندره یا اردنگی میزدی تا زانوهای لرزانش همچون میز پلاستیکی به جنبش می افتاد . اگرچه هر ازگاهی در روزنامه های دیوارش شهر بابیشرمی صحت از حماقت جمعی جوانان میروم من بیاد روزهایی می افتم که همراهت به سینما می رفتیم در ردیف آخر می نشستیم صدای خش خش پاکت ذرت هنوز در گوشم و بوی هوای سالن سینما هنوز در دماغ ام است و ما در لحظه جدایی همچون آدمهای سنتی به هم دست میدادیم و تو از کوهنوردی های آخر هفته میگفتی که در دامن طبیعت روی صخره سنگی می نشستی دست ها را به دور زانو قفل میکردی و سرت را پائین می انداختی تا دیگران از تو عکسی بگیرند و تو آن عکس را به گلچین آلبوم من بیفزایی. مدتی است که به سبکی ابرها حسادت میکنم مخصوصا به سبک بالیشان. اغلب به زمان فکر میکنم به تاریخ به چنگیز به نادر آه ! بهتر است سکوت کنم . دیروز بعد از ماهها به کلیسای شهر رفتم پریروز به کنسرت تا موزیک باروک بشنوم بیاد گله هایت می آیم که گفتی : هر شعر صورت جلسه ای است گاهی فکر میکنم میخواهی همه چیز را از من پس بگیری : عکسها نامه ها اشعار اشکها پیراهن سیاه عزا حتا خودت را ! .

۱۴۶- ادبیات و نیازهای دیگر آدم !

یا

دی . اچ . لاورنس (1885 – 1930) Lawrence , D . H
انتقاد ادبیات عشقی-اروتیک، از سرمایه داری ! .

کتاب رنگین کمان جناب لاورنس ، نویسنده انگلیسی نیمه اول قرن بیستم ، حدود 30 سال سانسور شد و اجازه نشرنیافت . گرچه لاورنس فرزند يك کارگر معدن و در فقر و تنگدستی زیسته بود ، ولی او بجای شعارهای معمولی وابتدایی : نان – کار – مسکن – آزادی !، سراغ نیازهای غریزی-طبیعی و عشقی-جنسی ، انسان غربی رفت و کوشید تا با طرح آنها در ادبیات ، خشم سرمایه داری و کلیسای مسیحی پوریتانی را برانگیزد، و سرانجام درحین جنگ جهانی اول، به اتهام جاسوسی برای آلمان پروس، او را وادار به فرار و مهاجرت از کشورش نمودند . لاورنس یکی ازمنتقدین عوارض صنعتی شدن جوامع غربی در آغاز قرن بیست بود. او پروسه صنعتی و مکانیکی شدن جوامع و انسانها را مرگ آورنامید، چون شور و شوق و عشق و محبت بتدریج در روابط انسانی بطور سیستماتیک نابودمیشوند. لاورنس نظم طبیعت و ریشه طبیعی انسانیت را مهمتر ازترقی اقتصادی و فردگرایی درنظام سرمایه داری میدانست. غیر از عواقب صنعت ،اوبه انتقاد از بنیادگرایی مذهبی مسیحیت انگلیس پرداخت که غرایز طبیعی انسان راسرکوب میکنند. و سرانجام به نقل از منتقدین مارکسیست، اوزیر تاثیر خردگریزی اواخر دوره بورژوازی ،به متافیزیک پناه برد ویا تکیه بر روابط انسانی به انتقاد از سودجویی سرمایه داری، اصول و اخلاق بورژوازی پرداخت. اودرآثارش به مسائل جنسی در رابطه باتولید مثل و ازلی دانستن نیروهای طبیعی، اهمیت اغراق آمیزی داد. لاورنس اخلاق مسیحی بورژوازی رامخالف غرایز و قوانین طبیعی و روان ناخودآگاه انسان میدانست. اوبا مطرح نمودن مسائل : عشقی، احساسی، اروتیک در ادبیات، موجب خشم سردمداران فرهنگی جامعه گردید. لاورنس از نابودی : محیط زیست، طبیعت بکر، روابط رمانتیک جوانی، روابط زناشویی و خانوادگی، در رابطه با سرکوب غرایز، طبیعت گرایی، و ساده گرایی انسان اولیه، سخن راند. اودر مورد رابطه زن و مرد گاهی وارد فلسفه و حوزه عرفان میشد. هرمان هسه مدعی شد که لاورنس از موضع ناتورالیستی به انتقاد از جهان صوری ، مجازی و مرده، و عناصر : پول و ماشین ، در سرمایه داری می پرداخت.

او درتمام عمر به بیماری سل مبتلا بود و آنرا مزاحم خلاقیت ادبی دانست. بااینوجود مورخین ادبی حجم آثار او را با حضور دائم : آوارگی، مهاجرت، فقر و اختلافات زناشویی و بیماری، قابل تحسین میدانند . او در زمینه های : شعر ، رمان ، ناول، داستان کوتاه ، مقاله ، نمایشنامه ، سفرنامه و نظرات

فلسفی، دست به قلم زد. خواننده در آثارش شاهد سمبولهای: جانوری، گیاهی، رنگ، صدا و منظره میشود که اغلب احساسات و شرایط روحی قهرمان داستان را در میان میگذارند. آثار لاورنس جنبه های قوی شخصی و اتوبیوگرافیک دارند. او را میتوان پایان و تکمیل سنت عظیم رمان قرن بیست انگلیس دانست. لاورنس از سال 1955 نماینده ملی و بین المللی ادبیات کلاسیک مدرن انگلیس نیز بشمار می آید. منتقدین در آثار او جنبه هایی از مکاتب و سبکهای: رئالیسم، سطحی گرایی ناتورالیستی، روانشناسی و فوتوریسم می بیند. لاورنس از سبک ادبیات تجربی و "اکسپریمنتل" و بازی و نوآوریهای مدرن ادبی، خودداری نمود.

گروهی به لاورنس لقب نویسنده فیلسوف یا روانشناس نویسنده دادند. اوناظرات فلسفی، سیاسی یا اخلاقی خود را بصورت مقاله مطرح میکرد و آنان را خردگرایی پسامدرن خلاقیت نامید. از جمله سخنان مشهور او این بود که میگفت: جهان ظاهر، واقعی نیست، و جهان غیرظاهر، واقعیت دارد. سالها به او اتهام داشتن عقده تربیتی- روانشناسی "ادپوس" زده شد، تا اینکه سرانجام او در سال 1915 به انتقاد از تحلیلهای ادبی روانشناسانه پرداخت. کتاب "سکس و گفتمان" میشل فوکو را تحت تاثیر نظرات اخلاقی- سیاسی و طبیعت گرایی- ساده گرایی، پورنوگرافی و آزادی روابط جنسی لاورنس میدانند. او در سالهای مهاجرت از موضع تلخ و سرخوده گی به انتقاد از: سوسیالیسم، دمکراسی و فعالیت سیاسی پرداخت و گاهی نظرات شبه فاشیستی را تبلیغ می نمود. و میگفت که در غرب مقوله های: اسطوره، دین، و رهبری باید جامعه را متحد نمایند و بجای ایدئولوژی نژادی فاشیسم، از ایدئولوژی نژادی جهانی-آسمانی! سخن گفت.

لاورنس یکی از نویسندگان مورد اختلاف صاحب نظران در قرن بیست بود. یوسف کنراد او را مبتذل نامید. جویس نوشت که لاورنس، نویسنده ی واقعا ضعیف و بدی است. ولی طرفداران لاورنس نظرات دیگری را نمایندگی میکردند. آرمین آرنولد در سال 1972 نوشت که آثار لاورنس را باید در مدارس تدریس کرد چون او مثل دیکنز نه تنها لذت آور بلکه مفید برای همه میباشد. فمینیست ها به او فیلسوف شاعر لقب دادند.

دی. ا. ج. لاورنس بین سالهای 1885 و 1930 زندگی نمود. او در انگلیس بدنیا آمد و در جنوب فرانسه بر اثر ابتلا به بیماری سل درگذشت. خاکسترش را بدلیل هواداری او از یک فرقه شبه بودیستی- سرخپوستی، در رودخانه ای در مرکز یک پخش نمودند. پدرش کارگر معدن و مادرش معلم دبستان بود. لاورنس خود چندسالی آموزگار دبیرستان در انگلیس شد. او از سال 1914 با یک زن آلمانی بنام فریده ازدواج نمود. در زمان جنگ جهانی اول به سبب اتهام جاسوسی برای آلمان، او به کشورهای: سیلان، استرالیا، آمریکا و مکزیک فرار نمود. لاورنس در تمام عمر در حال سفر، فرار و مهاجرت، در فقر و تنگدستی زندگی کرد. او گویا نقاشی نیز مینمود و در سال 1929 نمایشگاه تصاویرش را بهم زدند و از نشان دادن آنها در انگلیس جلوگیری کردند.

از جمله آثار او: رنگین کمان، عصا، خانم چاترلی و صفر زنهایش!، زنان عاشق، پسران و معشوق های زن، طاووس سفید، دختران ازدست رفته، مجموعه مقالات (بازی و نقش روان نا خودآگاه)، کنگرو، مار پردار، و صبح های مکزیک، هستند. دو رمان رنگین کمان و خانم چاترلی، سالها در غرب ممنوع شدند. طاووس سفید، اولین رمان لاورنس بود. سه مجموعه داستان او را مهمترین آثارش میدانند. به رمان رنگین کمان کتاب نسل ها لقب دادند. پسران و معشوقه های زن. را رمانی آموزشی و اتوبیوگرافیک بشمار می آورند. از لاورنس دو سفرنامه جالب نیز بجا مانده.

۱۴۷- ادبیات در خدمت روشنگری.

نویسنده میان دین و سلطنت.

روشنگری- و برادر خواندن ادیان.

لسینگ. Lessing, Gotthold Ephraim (1729 – 1781)

سه شعار جاودانه! ادبیات روشنگری غرب: انسان دوستی، عقل گرایی، و مدارایی با عقاید و نظرات دیگران، بودند. لسینگ، نویسنده آلمانی در 250 سال پیش، مهمترین نماینده ادبیات روشنگری و پایه گذار ادبیات ملی، با کمک آثارش، افکاری پیرامون این سه خواسته را به میان انسانهای برد که تحت فشار: دین ارتجاعی، حکومت مطلقه، و استثمار فئودالی، قرار داشتند. او با سلاح آزاداندیشی که آنزمان جرمی نابخشودنی بود، به تحقیر آخوندهای مسیحی پرداخت. چپ ها او را امروزه یک دمکرات بورژوازی میدانند که آنزمان صفتی ترقی خواه بود، چون علیه شاه و شیخ و خان قد علم کرده بود. لسینگ میگفت که نه صاحب و مالک حقیقت بودن مهم است بلکه کوشش و زحمتی که انسان در راه کشف آن متحمل میشود، ارزشمند است. او غیر از پایه گذاری تقارن ملی آلمان، بنیادگذار یک استتیک رئالیستی در ادبیات ملی و بورژوازی کشور خود نیز بود. و در یک بحث و جدل فلسفی-تئوریک خطرناک با بنیادگرایی دینی و روشنگری فریبکارانه خرده بورژوازی به فلسفه "پانته ایسم" رسید که آنزمان اوج تفکر فلسفی-تاریخی زمان اش بود. پانته ایست ها طبیعت را خدا و سبب هر پدیده ای می دانستند!

لسینگ باتکیه بر یک زیباشناسی واقعگرایانه، خلاف همکاران اجیر درباری خود، خواهان بازگشت ادبیات به زندگی شد و تقاضای آزادی ادبیات از فشارهای دین و سلطنت گردید. وی میگفت که ادبیات

نه براي حاکمان و اشراف، بلکه براي شهروندان نوشته میشود . او از این راه آرزوها و تصورات شهروندان ترقی خواه را ابراز نمود و به عنوان نویسنده سرانجام رؤیاهای دوره روشنگری آلمان را به قلم آورد. لسینگ خلاف نویسندگان پیش از خود، بجای فرار از واقعیات اجتماعی، شخصا با مسائل و نیازهای شهروندان روبرو شد. و با اشاره به تنوری ادبی خود میگفت که جهان ادبی باید مستقل باشد و نه وابسته به دولت و یا دین . او با کمک نقد و نظریه های ادبی و نمایشی به انتقاد اجتماعی زمان خود پرداخت. وزیرپوشش مبارزه با نمایشنامه نویسی کلاسیک فرانسه، به مبارزه با فرهنگ رسمی و درباری کشور خود پرداخت و با نوشتن نمایشنامه هایی به نظریه های تئاتر خود جامه عمل پوشید. نمایشنامه (امیلیا گالوتی) او را امروزه نخستین درام سیاسی در ادبیات آلمان بحساب می آورند. اونه تنها خالق ادبیات مدرن، بلکه یکی از نوگرایان نمایشنامه نویسی آلمان و نقد آن در زبان مادری است. وی میگفت بجای "غول های زیبایی" ادبیات درباری، باید معیارهای معمولی انسانی، هدف قرار گیرند و در غمنامه (فیلولتاس)، غیرانسانی بودن جنگ، قهرمان پرستی کور، و تحقیر رواقی مرگ دردولت پروس را مورد سرزنش قرار داد. لسینگ با کمک ادبیات؛ مخصوصا تئاتر، کوشید در راه وحدت ملی آلمان که آنزمان دچار ملوک الطوائفی بود، اقدام نماید. او نخستین نویسنده آلمانی است که میخواست از طریق ادبیات و نقد ادبی، امرار معاش نماید.

پیرامون نمایشنامه (خانم سارا سامیسون) او، در گزارشی از سال 1755 آمده که بینندگان همچون مجسمه حدود سه ساعت در جای خود گریه کنان خشک زده بودند . لسینگ میخواست بجای حاکمان و اعضای طبقه اریستوکرات، شهروندان معمولی را وارد نمایشنامه های تراژدی اش بنماید چون تا آنزمان فقط در نمایشنامه های کمدی به مردم معمولی نقشی واگذار میشد. وی میگفت که ما میخواهیم انسانهای معمولی را روی صحنه ببینیم و نه نمایندگان اصناف را . آواز تراژدی بجای آموزش و شعار، انتظار احساس همدردی با قربانیان را داشت و کوشید تا تئاتر را محلی برای جدل های فکری و مکانی برای عقل گرایی نماید. لسینگ تحت تاثیر نمایشنامه نویسی انگلیس، خالق غمنامه های دموکراتیک آلمانی گردید.

نخستین کمدی واقعگرایانه آلمان یعنی نمایشنامه (مینا پارتنلم) لسینگ ، در دولت پروس ممنوع گردید. چون او میگفت که "ادیان وحی یی" اساسی هستند برای رسیدن به يك دین عقلگرای جهانی، کلیسای قدرتمند آنزمان، دولت را وادار نمود تا لسینگ نتواند در موضوعات دینی، دخالت کند . ولسینگ مجبور شد سکوی حمله را به تئاتر و ادبیات بکشد. نمایشنامه (ناتان، یهودی دانا) ی او نظرانی پیرامون انسان دوستی و مدارای دینی و عقیدتی و دگراندیشی را بیان میکند. این نمایشنامه علیه تعصبات مذهبی و فشار فکری به دیگران نیز است . دو شخصیت مهم این اثر یعنی سلطان صلاح الدین ابوبی و ناتان یهودی، هستند. زمان حادثه، در دوره جنگهای صلیبی مرحله سوم! یعنی ساهای 1189-1192 میباشد. این نمایشنامه را گویا لسینگ تحت تاثیر نوول دکامرون، اثر "بوکاسیو" ایتالیایی نوشته باشد. نمایشنامه (ناتان، یهودی دانا) امروزه غیراز مدارس، در برنامه ثابت تئاترها نیز قرار دارد تا عقاید 250 ساله لسینگ پیرامون ادیان: اسلام، مسیحیت، و یهودی را مطرح کند. او در این نمایشنامه از پیروان همه ادیان میخواهد که به همدیگر احترام بگذارند و همدیگر را کافر! ننامند و به نقل از ضرب المثل عامیانه، به خواهش "عیسی به دین خود - و موسی به دین خود" احترام بگذارند. نمایشنامه ناتان در زمان فاشیسم ممنوع بود ولی از سال 1945 تاکنون یکی از پربیننده ترین درام های کلاسیک آلمان شده است .

لسینگ غیراز آشنایی با ادبیات رم و یونان باستان، با آثار شکسپیر، مولیر، دیدرو و ولتر نیز آشنا بود. رمانهای انگلیسی؛ خصوصا آثار ساموئل ریچاردسن و هنری فیدلینگ نیز روی وی اثر گذاشتند . او آشنایی دقیقی نیز با کمدیهای فرانسوی و تراژدیهای انگلیسی زمان خود داشت. منقدین چپ یا مارکسیست ، همچون (مهرینگ) آلمانی و (چرنیشفسکی) روس، او را نویسنده ای مترقی نامیده و در کنار کلاسیک های فرهنگ ملی چون : گوته، شیلر، هردر، و هاینه قرار میدهند. چرنیشفسکی او را در طراز پوشکین نیز بحساب می آورد و در او يك دمکرات انقلابی و پیشتاز زیباشناسی واقعگرایانه ادبی را میدید که معلم دمکراتهای انقلابی قرن 19 نیز گردید . مارکسیستها ادعا نمودند که پورژوازی ارتجاعی قرن 19 و 20 به ایده های مترقی قرن 18 پیشینیان خود یا خیانت نموده و یا به جعل آنان پرداخته اند. گاتهودل افراهم لسینگ در سال 1729 در آلمان دنیا آمد و در سال 1881 در آنجا درگذشت. پدرش يك روحانی پروتستان بود که به حمایت از اصلاح گرایان دینی زمان خود پرداخت . گروهی از محققین لسینگ را روشنفکری لائیک می نامند، او در دانشگاه غیر از فلسفه و زبانشناسی، الهیات و پزشکی نیز خوانده بود، و با وجود شغل های : روزنامه نگاری، کتابداری، کتابفروشی، ترجمه و نقد ادبی، سالها در فقر نسبی زیست .

آثار لسینگ شامل : نمایشنامه ، قصه ، شعر، و مقالات انتقادی فرهنگی، فلسفی، و دینی هستند ؛ از آنجمله : نامه های مربوط به ادبیات جدید، درام هامبورگی، هفده مین نامه ادبی ، و غیره . مجموعه آثار او تاکنون در زبانهای بیشمار ترجمه گردیده اند.

۱۴۸- تولستوی، خالق سومین زن "نانجیب" ادبیات جهان !

تولستوی میان اخلاق مسیحی و ادبیات انتقادی . Lew Tolstoi (1828- 1910)

منتقدی ادبی، خانم "آنا کارنینا" قهرمان خیالی زن رمان تولستوی را درکنار "مادام بواری" فلور و خانم "عفی بریست" فوتتان، سومین زن مشهور "نانجیب" ادبیات جهانی نامید؛ گرچه لنین در سال 1908 مقاله ای با عنوان "لئو تولستوی"، بعنوان آینه انقلاب روسیه "منتشر کرده بود. در غالب کتب تاریخ ادبیات جهان، تولستوی را درکنار داستایوسکی و بالزاک، یکی از غولهای ادبیات جهانی؛ مخصوصا در ژانر رمان بحساب می آورند. موضوع اصلی رمان (آنا کارنینا) را میتوان تراژدی عشق در میان طبقه اشراف آنزمان دانست، ولی زن ایده آل جهانی تولستوی، "ناتاشا"، قهرمان رمان (جنگ و صلح) است. در بعضی دیگر از رمانهایش، تولستوی به انتقاد از: دولت، کلیسا، نظام بورژوا-فئودالی روسیه تزاری، سیستم مالک الرعیتی، تمدن و صنعت بورژوایی آنزمان جدید، میپردازد.

غالب آثار تولستوی را اتوبیوگرافیک و رئالیسم پلاستیکی او را، اخلاقی بحساب می آورند. تولستوی در طول سالهای عمر از فرهنگ زیباشناسی طبقه اشراف مرفه خود بسوی نظرات اخلاقی و اجتماعی تمایل یافته بود. منتقدین او را یک اریستوکرات شرمند و پشیمان نامیدند، چون او میخواست جبران ظلمی که طبقه و اجدادش به دهقانان نموده بودند، بنماید. کوشش های او برای اصلاح نظام مالک الرعیتی، با سوء ظن دهقانان محل زندگی اش روبرو شد. لنین مینویسد که او از موضعی ساده لوحانه به انتقاد و افشای زمینداران کلان پرداخت. چون او کوشید تا تضاد موضوعات اجتماعی را تبدیل به اهمیت موضوعات اخلاقی بنماید، منتقدین چپ او را متهم کردند که کوشیده است تا از این طریق جلو مبارزه طبقاتی سوسیالیستی و مارکسیستی جدید زمان خود را بگیرد.

نظریه مبارزه منفی او بدون خشونت اجتماعی مورد توجه گاندی در جنبش ضد استعماری علیه انگلیس قرار گرفت و نظرات او درباره هستی، بیگانگی در زندگی، پوچی و معنی ظاهر، نیز بعدها مورد توجه اگزیستانسیالیست ها و مارکسیست ها قرار گرفت. فلسفه مسیحی غالب رمانهای او، پرسش پیرامون معنی زندگی و تاکید روی پوچی هستی است. نظرات شبه فلسفی او را گاهی یک آنارشیسم مسیحی عقلگرا و یا یک آنارشیسم سیاسی نامیده اند. او خواهان اصلاح مسیحیت از معجزه و جزم بود و جنایت را محصول سقوط اخلاقی افراد در جامعه میدانست. وی نه تنها خواهان آزادی فرد بر اساس یک مسیحیت ابتدایی بود، بلکه فعالیتی شدید علیه حکم اعدام نیز آغاز نمود. بدلیل انتقاد از کلیسای ارتدکس روس، مسیحیت بوروکراتیک و کلیسای شرق اروپا، وی در سال 1901 از عضویت در کلیسا محروم گردید. وی با انتقاد از جامعه بورژوا-فئودالی روسیه، تضادهای آنرا نیز نشان داد، غیر از آن او به انتقاد از هنر، موسیقی و زندگی ملال آور کارمندان دولت تزاری پرداخت. درباره وضعیت ادبی مرگ، او نیز یکی از استادان قلم است.

تولستوی تاثیر مهمی روی مکاتب ادبی رئالیسم و ناتورالیسم بعد از خود گذاشته است. او همچون داستایوسکی خود را با روانشناسی انسان سرگرم نمود. در ادبیات جهانی، اسامی چون: رومن رولان، هاپتمن، توماس مان، و آنا سگر، راجع به تاثیر او میدانند. پاره ای از رمانهای او را میتوان شاهکاری در ادبیات توصیف غم انگیز جنگ بشمار آورد. وی میگفت که هنر میتواند گاهی یک مرامنامه را اصلاح نماید. تولستوی گرچه در فلسفه اخلاق شاگرد شوپنهاور است ولی از نظر ادبی او تحت تاثیر لنینگ، پوشکین، و چرنیشفسکی بود. او همچون داستایوسکی تاسیسات زندان و بازداشت را مکانی برای توهین و تحقیر و نابودی شخصیت انسان میدانست. در پایان عمر، ایده آل او، واقعیت بخشیدن به اصول اخلاقی اش شده بود. از جمله نظرات عجیب او این بود که میگفت، موسیقی نقش منحرف کننده ای روی اخلاق دارد و روابط جنسی زن و شوهر، اغلب موجب جدایی و اختلاف آنان میگردد. در غالب رمانهای او اشاره به خیانت زن و مرد طبقات اشراف آنزمان به همدیگر در روابط زناشویی شان میشود. پیرامون محتوای آثارش گفته بود که هر رمان او از اول تا آخر حامل محتوای خاص خود است.

تولستوی در جوانی باتکیه بر تئوریهای تربیتی روسو به ساختن مدارس برای روستا زاده گان پرداخت و حتی برای آشنایی بیشتر با نظام تربیتی غرب، به چند کشور اروپایی آنزمان سفر نمود. او یکی از روشنفکرانی است که از طبقه خود جدا شد تا با کمک مسیحیت غیر کلیسایی اش به خدمت به رعایا بپردازد، گرچه دهقانان به دیده یک ارباب زمیندار به وی مینگریستند. تولستوی بابازگشت به یک مسیحیت آغازین، خشم کلیسای ارتدکس درباری روس را برانگیخت. از دیگر اصول اخلاقی او: خدمت به دیگران، نفی استفاده از خشونت در حین اعتراض، و پناه به عرفان مسیحی بود. در گروه دیگری از آثارش پیرامون: عشق، ازدواج، و تلاق بحث میگردد. او عشق به خدا را موجب عشق به انسان میدانست و پیرامون اوضاع رنجبران گفته بود که تمام خانواده های خوشبخت شبیه هم هستند، ولی هر خانواده بیچاره ای، با دیگری فرق دارد و به نوع خاص خود فلک زده است.

از جمله رمانهای تولستوی: جنگ و صلح، آنا کارنینا، رستاخیز، رقص روی کشتی، قزاق ها، اعترافات من، قاضی مراد، مرگ ایوان ایلیچ، و کتاب سه جلدی اتوبیوگرافیک او هستند. از جمله نمایشنامه های وی: قدرت تاریکی، و جنازه زنده، میباشند. پاره ای دیگر از آثار او: انتقاد از الاهیات جزمی، فردای زمین داران کلان، و غیره نام دارند. نمایشنامه هایش غالباً پیرامون روابط ارباب و رعیتی هستند او رمان (جنگ و صلح) خود را در حد حماسه الیاس هومر مهم میدانست. در این کتاب به حدود 250 نام در رابطه با موضوع داستان اشاره شده است. موضوع اصلی کتاب، جنگ های ناپلئونی در روسیه و زندگی اشراف در آغاز قرن 19 بود. و رمان (آنا کارنینا) را داستایوسکی در ادبیات غرب بی همتا میدانست. پیرامون کتاب (مرگ ایوان ایلیچ)، موپاساد گفته بود که حاضر بود تمام آثارش را با آن رمان تعویض نماید. نابوکوف آنرا بهترین اثر تولستوی و هایدگر آنرا خطاب به فلسفه اگزیستانسیالیستی خود میدانست. از جمله موضوعات کتاب، غیر از مقدس مابی، اشاره به پوچی زندگی انسان زمان تزاری است. رمان رستاخیز او نشان میدهد که

هرچه تولستوی اخلاق‌گراتر میشد< ازنبوغ هنری-ادبی اش کاسته میشد. کتاب سه جلدی اتوبیوگرافی تولستوی را چرنیشفسکی، دیالکتیک روح او نامیده بود. درداستان و نوول های قفقازی او از طبیعت کوهستانی و مردم سرکش قفقاز سخن گفته بود. درنظر تولستوی، قفقاز، وطن کوه نشینان یاغی است و نه مکانی برای اشغال گران روس. تولستوی دراینگونه آثار نشان میدهد که چگونه آنزمان درایالات قفقاز، استبداد اروپایی تزاری با استبداد فئودالی آسیایی باهم برخورد میکنند. او در آنجا با سیک رمانتیک پوشکین و لرمانتف از توصیف قفقاز، که خارج ازروسیه را رمانتیک می نمودند، قطع رابطه نمود و فقر و زورگویی و بیچاره گی مردم رانشان داد. امروزه آثار تولستوی را پلی میان: مزایای زمینداران کلان، روانشناسی دهقانان بی چیز، و جهان خارج میدانند.

لئو تولستوی بین سالهای 1828 تا 1910 زندگی نمود. شرمندگی او از طبقه اش چنان بود که چکمه و لباس دهقانی می پوشید و به کار مزرعه داری پرداخت. گرچه او ازسال 1882 زیرنظر پلیس امنیتی تزاری بود ولی درزمان حیات اجازه بیان و عمل بیکرانی داشت. بعدازمرگ غیرمنتظره او درایستگاه قطار شهر آستاپف، ازطرف دولت نزار سه روز اعلان عزای ملی شد. درغالب کشورهای اروپایی مجموعه آثار چند جلدی او سال ها است که به چاپ رسیده است.

۱۴۹. تولستوی میان اخلاق مسیحی و ادبیات انتقادی.

Lew Tolstoi (1828- 1910)

منتقدی ادبی، خانم "آنا کارنینا" قهرمان خیالی زن رمان تولستوی را درکنار "مادام بواری" فلوبر و خانم "عفی بریست" فونتان، سومین زن مشهور "نانجیب" ادبیات جهانی نامید!، گرچه لنین درسال 1908 مقاله ای باعنوان "لئو تولستوی"، بعنوان آینه انقلاب روسیه "منتشر کرده بود. درغالب کتب تاریخ ادبیات جهان، تولستوی رادرکنار داستایوسکی و بالزاک، یکی ازغولهای ادبیات جهانی؛مخصوصا در ژانر رمان بحساب می آورند.موضوع اصلی رمان (آنا کرینینا) را میتوان تراژدی عشق درمیان طبقه اشراف آنزمان دانست، ولی زن ایده آل جهانبینی تولستوی، "ناتاشا"، قهرمان رمان (جنگ و صلح) است. در بعضی دیگر از رمانهایش، تولستوی به انتقاد از: دولت، کلیسا، نظام بورژوا-فئودالی روسیه تزاری، سیستم مالک الرعیتی، تمدن و صنعت بورژوایی آنزمان جدید، میپردازد.

غالب آثار تولستوی را اتوبیوگرافیک ورنالیسم پلاستیکی او را، اخلاقی بحساب می آورند. تولستوی درطول سالهای عمر از فرهنگ زیباشناسی طبقه اشراف مرفه خود بسوی نظرات اخلاقی و اجتماعی تمایل یافته بود. منتقدین او را یک اریستوکرات شرمنده و پشیمان نامیدند، چون اومیخواست جبران ظلمی که طبقه وادادش به دهقانان نموده بودند، بنماید. کوشش های او برای اصلاح نظام مالک الرعیتی، با سوء ظن دهقانان محل زندگی اش روبرو شد. لنین مینویسد که اواز موضوعی ساده لوحانه به انتقاد و افشای زمینداران کلان پرداخت. چون او کوشید تا تضاد موضوعات اجتماعی را تبدیل به اهمیت موضوعات اخلاقی بنماید، منتقدین چپ او را متهم کردند که کوشیده است تا از این طریق جلو مبارزه طبقاتی سوسیالیستی و مارکسیستی جدید زمان خود را بگیرد.

نظریه مبارزه منفی اودون خشونت اجتماعی مورد توجه گاندی درجنبش ضداستعماری علیه انگلیس قرارگرفت ونظرات او درباره هستی، بیگانگی درزندگی، پوچی ومعنی طاهر، نیز بعدها مورد توجه اگزیستنسیالیست ها و مارکسیست ها قرارگرفت. فلسفه مسیحی غالب رمانهای او، پرسش پیرامون معنی زندگی و تاکید روی پوچی هستی است. نظرات شبه فلسفی او راگاهی یک آنارشیسم مسیحی عقلگرا ویا یک آنارشیسم سیاسی نامیده اند. اوخواهان اصلاح مسیحیت از معجزه و جزم بود و جنایت را محصول سقوط اخلاقی افراد درجامعه میدانست. وی نه تنها خواهان آزادی فرد براساس یک مسیحیت ابتدایی بود، بلکه فعالیتی شدید علیه حکم اعدام نیزآغاز نمود. بدلیل انتقاد ازکلیسای ارتدکس روس، مسیحیت بوروکراتیک و کلیسای شرق اروپا، وی درسال 1901 ازعضویت درکلیسا محروم گردید. وی بانتقاد ازجامعه بورژوا-فئودالی روسیه، تضادهای آنرا نیزنشان داد، غیرازان او به انتقاد از هنر، موسیقی و زندگی ملال آور کارمندان دولت تزاری پرداخت. درباره وضعیت ادبی مرگ، او نیز یکی از استادان قلم است.

تولستوی تاثیرمهمی روی مکاتب ادبی رنالیسم و ناتورالیسم بعدازخودبجا گذاشته است. اوهمچون داستایوسکی خودرابا روانشناسی انسان سرگرم نمود. درادبیات جهانی، اسامی چون: رومن رولان، هاپتمن، توماس مان، و آنا سگر، راتحت تاثیر اومیدانند. پاره ای از رمانهای او را میتوان شاهکاری درادبیات توصیف غم انگیز جنگ بشمارآورد. وی میگفت که هنر میتواندگاهی یک مرامنامه را اصلاح نماید. تولستوی گرچه درفلسفه اخلاق شاگرد شوپنهاور است ولی ازنظر ادبی او تحت تاثیر لنینگ، پوشکین، و چرنیشفسکی بود. او همچون داستایوسکی تاسیسات زندان و بازداشت را مکانی برای توهین وتحقیر و نابودی شخصیت انسان میدانست. درپایان عمر، ایده آل او، واقعیت بخشیدن به اصول اخلاقی اش شده بود. ازجمله نظرات عجیب اواین بود که میگفت، موسیقی نقش منحرف کننده ای روی اخلاق دارد و روابط جنسی زن و شوهر، اغلب موجب جدایی و اختلاف آنان میگردد. درغالب رمانهای اواشاره به خیانت زن ومرد طبقات اشراف آنزمان به همدیگر درروابط زناشویی شان میشود. پیرامون محتوای آثارش گفته بود که هررمان اواز اول تا آخر حامل محتوای خاص خوداست.

تولستوی در جوانی باتکیه بر تئوریهای تربیتی روسو به ساختن مدارسی برای روستازاده گان پرداخت و حتی برای آشنایی بیشتر بانظام تربیتی غرب، به چند کشور اروپایی آنزمان سفر نمود. او یکی از روشنفکرانی است که از طبقه خود جدا شد تا با کمک مسیحیت غیر کلیسایی اش به خدمت به رعایا بپردازد، گرچه دهقانان به دیده یک ارباب زمیندار به وی مینگریستند. تولستوی با بازگشت به یک مسیحیت آغازین، خشم کلیسای ارتدکس درباری روس را برانگیخت. از دیگر اصول اخلاقی او: خدمت به دیگران، نفی استفاده از خشونت در حین اعتراض، و پناه به عرفان مسیحی بود. در گروه دیگری از آثارش پیرامون: عشق، ازدواج، و تلاق بحث میگردد. او عشق به خدا را موجب عشق به انسان میدانست و پیرامون اوضاع رنجبران گفته بود که تمام خانوادههای خوشبخت شبیه هم هستند، ولی هر خانواده بیچاره ای، با دیگری فرق دارد و به نوع خاص خود فلک زده است.

از جمله رمانهای تولستوی: جنگ و صلح، آنا کارنینا، رستاخیز، رقص روی کشتی، قزاق ها، اعترافات من، قاضی مراد، مرگ ایوان ایلیچ، و کتاب سه جلدی اتوبیوگرافیک او هستند. از جمله نمایشنامه های وی: قدرت تاریکی، و جنازه زنده، میباشند. پاره ای دیگر از آثار او: انتقاد از الاهیات جزمی، فردای زمین داران کلان، و غیره نام دارند. نمایشنامه هایش غالباً پیرامون روابط ارباب و رعیتی هستند اورمان (جنگ و صلح) خود را در حد حماسه الیاس هومر مهم میدانست. در این کتاب به حدود 250 نام در رابطه با موضوع داستان اشاره شده است. موضوع اصلی کتاب، جنگ های ناپلئونی در روسیه و زندگی اشراف در آغاز قرن 19 بود. رمان (آنا کارنینا) را داستایوسکی در ادبیات غرب بی همتا میدانست. پیرامون کتاب (مرگ ایوان ایلیچ)، مویاساد گفته بود که حاضر بود تمام آثارش را با آن رمان تعویض نماید. نابکوف آنرا بهترین اثر تولستوی- و هایدگر آنرا خطاب به فلسفه اگزیستنیسیالیستی خود میدانست. از جمله موضوعات کتاب، غیر از مقدس مابی، اشاره به پوچی زندگی انسان زمان تزاری است. رمان رستاخیز او نشان میدهد که هر چه تولستوی اخلاقگراتر میشد، از نبوغ هنری- ادبی اش کاسته میشد. کتاب سه جلدی اتوبیوگرافی تولستوی را چرنیشفسکی، دیالکتیک روح او نامیده بود. در داستان و نوول های قفقازی او از طبیعت کوهستانی و مردم سرکش قفقاز سخن گفته است. در نظر تولستوی، قفقاز، وطن کوه نشینان یاغی است و نه مکانی برای اشغال گران روس. تولستوی در اینگونه آثار نشان میدهد که چگونه آنزمان در ایالات قفقاز، استبداد اروپای تزاری با استبداد فئودالی آسیایی باهم برخورد میکنند. او در آنجا با سبک رمانتیک پوشکین و لرماتف از توصیف قفقاز، که خارج از روسیه را رمانتیک می نمودند، قطع رابطه نمود و فقر و زورگویی و بیچاره گی مردم را نشان داد. امروزه آثار تولستوی را پلی میان: مزایای زمینداران کلان، روانشناسی دهقانان بی چیز، و جهان خارج میدانند.

لئو تولستوی بین سالهای 1828 تا 1910 زندگی نمود. شرمندگی او از طبقه اش چنان بود که چکمه و لباس دهقانی می پوشید و به کار مزرعه داری پرداخت. گرچه او از سال 1882 زیر نظر پلیس امنیتی تزاری بود ولی در زمان حیات اجازه بیان و عمل بیکرانی داشت. بعد از مرگ غیرمنتظره او در ایستگاه قطار شهر آستایف، از طرف دولت تزار سه روز اعلان عزای ملی شد. در غالب کشورهای اروپایی مجموعه آثار چند جلدی او سال ها است که به چاپ رسیده است.

۱۵۰- داستان يك نامه سرگردان.

من این نامه را از بین جاده قم برای من نویسم. تو اگر غیرت داشتی پیره زن را نمی گذاشتی و بروی آنجا در مملکت فرنگی ها در جلو ادره سوسیال آم-ت-سوسیال آفیس-و تعمین اجتماعی، برای گدایی! من حالا می فهمم که غیرت دخترانی مثل صغرا خانم از مردانی چون تو بیشتر است. درد او توی گلو می من و توی آخرین مهره ستون فقرات تو بزند. او توی ولایت غریب چقدر به درد ما خورد. ولی تو خاک بر سر قد کوتاه فقط همچون نی همبونه زنان دماغت را باد می انداختی و سیگار کون پنبه ای دود می کردی. یاد عموحسن سبزی و بی بی حوای خدایا بامر بخیر، آنها لااقل از من و تو بیشتر غیرت و جرزه داشتند. آخر، یکروز هم آنجا خود را بر باد خواهی داد. من، تو که بیادم می افتی، اینقدر از دست این دوره و زمانه عصبانی میشوم که بدنم به لرزه می افتد. بیاد پارسال همین وقت می افتم که توی دشت و ماهورهای ولایت، بوی خوش چویل و تره و بوسور، صدای گریه و زاری پیره زنهای بیوه و پسر مرده، صدای گهواره و نو و لالایی بچه ها، صدای بانگ خروس و جیک جیک جوجه ها، صدای پارس سگان، سگ سیاه، سگ دم کله، بیاد سواران اسب سوار، بیاد الاغ های دیزه و سرخه می افتم. بیاد شلواریهای قرقری، شلواری دبیست حاج علی اکبری، کلاه خسروی، چوخا لویسی، گرز بلوطی، شال چهل گزی، گیوه های ملکی، بیاد قندهای تعاونی، روغن های کوپنی عمو حمزه می افتم، دلم تنگ میشد، برای تونامه مینویسم، ولی جوجه خان، آقا جهانگیر، آنها را پاره میکند و با لهجه لرفرنگی میکوی: پدر سوخته ها! هنوز هم در خارج دست از سرمان برنمیدارند. او نمیداند من بچه کوزری، اهل پرنبشته شوشتری، از ولایت جهانگیری، در آنجا برای خود برو و بیایی داشتیم. خاک بر سرت! آن موقع که تو همچون مرغابیهای پاکوتاه، نزد سلمانی های چهارراه زیتون پادویی میکردی، و آن زمان که دایی هایت توی گرمای تابستان آب هویج و یخ در بهشت می فروختند، من توی داروخانه های درمان روستایی برای ایل چهارلنگ پزشکی میکردم و به فردوس خانم و شهلائی جنگ زده دارو میدادم. حالا تو بچه شهریار، مرا، جوان محدود را دست می اندازی. پدرت هم توی آغاچاری با خارشتری کولر آبی درست میکرد. حالا هم خودتان آمده اید در غرب و گبر بیوه زنهای خارجی افتاده اید و برای ما حتی يك نامه هم سیاه نویسی نمی کنید. به امامزاده بابا زاهد گیلانی، کله برفی، کله سوار، به امامزاده منگشت، به شاه قدیدی، به

امامزاده بویور، بویورممد صالح قسم!، اگر خون به دلم نمودی، همچون پدر خدایا مرزام، گیوه‌هایم را به پایم می‌کشم، یک ترکه بادامی به دستم میگیرم، سوار الاغ سرخه میشوم، می‌آیم در آن خراب شده پیدایتان میکنم و یک من تف آیدار توی صورت تان می‌اندازم. چرا اینچنین از خدا و بنده خدا روبرتافته ای و نمی‌گویید، من پسر بیوه زن بیوه از ایل موری ام؟. به داش حسین بگو، من هم قدری پیر شده ام، پاهایم مثل تو تاب و رداشته اند و باد به مزاجم بند نمیشه. به روجا جان هم بگو، دردت توی گردن من و ممد جاده قمی بزید، اگر مدرسه رفتی و نوشتن یادگرفتی، برای عمو سهراب نامه بنویس. اگر نوشتی، می‌آیم در آن ولایت سرت را به رسم روزگار می‌تراشم و سوار گاو زردی می‌نمایم ات و توی محل می‌گردانم ات. به بقیه هم بگو، ما می‌خواستیم در ولایت مان، مال کریم و بی بیان را بصورت تگراس و آرکانزاس درآوریم، ولی سیددعانویس آمد و ولایت و مملکت را بقول همدانی‌ها ضایع کرد و بچه محلها را آواره کرد. حالا آنها درکافه های ارامنه، پلیز پلیز میکنند. در این فرنگ ناکجاآباد هم به لطفا میگویند: بیته، به آب میگویند: واسر، به نان میگویند: بروت. دشنام که می‌خواهند بدهند، میگویند: آرشلوخ، یعنی کون سوراخ. دیگر از بس درد دل کردم، خسته شدم، آب دهنم کف کرده، آرنج هایم کرخ و بی جان شده اند. درضمن، پشت بام خانه را بچه ها کاه گل نمودند، خیالتان از این بابت راحت باشد. فاطمه گنجشکی هم بدون گواهینامه تراکتور میراند، البته فقط بین دوقریه اطراف شهر! چون، در شهر جلوگیری میکنند از زنان پشت فرمان. تکانهای تراکتور به نظر آنها ضرر دارد. .

۱۵۱. تئاتر و دوگانگی انسان بورژوازی .

جایزه نوبل برای یک نمایشنامه نویس . Luigi Pirandello (1868- 1936)

لوجی پیراندلو، یکی از مهمترین نمایشنامه نویسان و داستان‌سرایان دوران مدرن ایتالیا در قرن بیست، بعد از برشت و بکت، استاد نمایشنامه نویسی نیز بحساب می‌آید. او 40 ساله بود که نخستین نمایشنامه خود را نوشت و در سال 1934 جایزه نوبل برای ادبیات را از آن خود نمود. وی در تمام آثارش بیرحمانه به بحران هویت انسان غربی می‌پردازد و از خودگریزی و متزلزل بودن شخصیت انسان بورژوازی را نشان می‌دهد. و در آثارش در جستجوی هویت انسان است؛ جستجوی واقعیت و خیال در رفتار و شخصیت انسان. او میگوید که تضاد شرایط باعث میشود که انسان به حمل یک ماسک چهره یابه بازی یک نقش وادار گردد. دو شخصیتی انسان و موضوعات ظاهروباطن، انسان را در چنگال خود قرار داده اند، بدون اینکه او موفق بیافتن راهی خروجی گردد. منتقدین چپ مینویسند که پیراندلو با نمایشنامه های ناامیدکننده اش به سرگردانی و دو شخصیتی بودن انسان اواخر دوره بورژوازی پرداخت. وی میگفت که نمایشنامه باید تاثیری خارج از تئاتر روی بیننده داشته باشد.

پیراندلو با قطع رابطه با سبک تئاتر پیشین اروپا، راه شکن تئاتر مدرن و خیالی شد. او تاثیر مهمی روی تحول تئاتر مدرن از خود بجای گذاشت. وی میگفت که زندگی گاهی: یک نمایش است، گاهی یک جنگ، گاهی یک آموزشگاه، گاهی همچون عالم برزخ، گاهی یک دکان، و گاهی هم پله ای است برای ورود به جهنم. او مشهورترین نمایشنامه نویس دهه بیست قرن گذشته بود. وی با آثار غالباً روانشناسانه خود به تحلیل تجزیه شدن انسان به ماسک ظاهر و یک هستی حقیقی می‌پردازد. وی میگفت که ماسک چهره انسانها باعث میشود که آنان نتوانند به یک حقیقت مطلق در خود، در جامعه و در زندگی برسند. شرح و توصیف تراژدی- کمدی بحران شخصیت انسان در جامعه سرمایه داری، موضوع مرکزی تمام آثار او است، که بافتی پیچیده از ظاهروباطن، واقعیت و خیال را نشان می‌دهند. او اختلاف میان شخصیت واقعی انسان و نقشی که او در جامعه و خانواده بازی میکند، را نشان می‌دهد، بر اثر فشارهای اجتماعی، خود فریبی انسان تا دوگانگی شخصیت و جنون او، پیش می‌آید. پیراندلو با رد حقیقت عینی به دفاع از حقیقت شخصی و فردی می‌پردازد. او نمایشنامه نویسی دوره بین دو جنگ جهانی اول و دوم در غرب است. نمایشنامه های پیراندلو معمولاً محصول نوول های ادبی او بودند. وی نخستین نویسنده مدرن ایتالیا با اعتباری جهانی است. در آثارش او گاهی به رابطه: نویسنده، منتقد، خواننده، مفسر و بیننده درباره واقعیت و خیال می‌پردازد. کمیته اعضای جایزه نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی را به سبب کوشش برای نوگرایی درام و هنر نمایشی او اعلان کرد.

پیراندلو، بعد از شکسپیر و ایبسن، مهمترین نمایشنامه نویس غرب بحساب می‌آید. او در آثارش کوشید تا سبک نویسندگی شکسپیر و ایبسن را با هم متحد کند. از جمله شاگردان او: یونسکو، بکت، ژنت، و پینتر هستند. وی در کنار چخوف، استریندبرگ، برشت و بکت، از جمله مشهورترین نمایشنامه نویسان اروپا است. او گرچه تحت تاثیر مولیر بود، شاگرد شکسپیر نیز بحساب می‌آید. همانطور که چخوف شاگرد ایبسن نامیده شده است. او و برشت را مسئول تحولات تئاتر آوانگارد زمان حال نیز میدانند. تئاتر مدرن زمان جنگ جهانی اول ایتالیا روی تئاتر آوانگارد فرانسه و تئاتر فوئوریستی و اکسپرسیونیستی آلمان بنا شده بود. پیراندلو موجب پیوستگی و اتحاد هنر نمایشی قرن 19 و 20 شد و آنرا بسوی موضوعات اکزیستنیالیستی مدرن هدایت نمود. او راهنمای نویسنده‌گان اکزیستنیالیستی مانند سارتر و نویسندگان تئاتر آبزورد مانند یونسکو و بکت- و تئاتر حماسی-روایتی برشت بود. در زمان پیراندلو قطع رابطه با تئاتر اتورالیسم خلاف امروزه یک جنجال بحساب می‌آمد.

پیراندلو در سال 1868 روی جزیره سیسیل در ایتالیا بدنیا آمد و در سال 1936 در شهر رم درگذشت. وی از خانواده مرفه ای برخاسته بود چون پدرش دارای یک معدن استخراج گوگرد بود. او در شهرهای گوناگون

اروپا به تحصیل ادبیات و زبانهای رومی پرداخت. بعد از پایان تحصیل، همسروی به سبب ورشکستگی مالی معدن گوگرد خانواده پیراندلو، جنون گرفت و به شکایت از شوهرش پرداخت. پیراندلو در سال 1891 دکترای خود را درباره لهجه های مردم جزیره سیسیل نوشت. گرچه مورخین ادبی او را یک سوفسطایی کلاسیک نامیده اند، او در سال 1924 وارد حزب فاشیست ایتالیا شد و در سال 1894 به هواداری از جنبش شکست خورده سوسیالیستهای جزیره سیسیل پرداخته بود.

از جمله آثار پیراندلو: 6 نفر در جستجوی یک نویسنده، هایپریش چهارم، تحولات جناب پاسکال، 246 نوول و داستان برای یکسال، کلاه جنونی، چند جلد کتاب شعر، عشق بدون عشق، بهتر از پیشین، زاری های رودراین، انسان نمیداند چگونه، یکی هیچکس صد هزار، ابتذال باشرف بودن، ماسک های بی پرده، اگر اینطور به نظر تان میرسد، امروز عصر بازی میشود، اگر آدم کسی باشد، آدم می چرخد، پیرها و جوانان، طرد شدگان، بازی نقش، هرکس به نوع خود، آنطور که تو میخواهی، هستند.

مجموعه آثار او از جمله رمانها، نوولها، مقالاتش تاثیر مهمی روی ادبیات غرب از خود بجا گذاشته اند. وی در رمانهایش به موضوعات اجتماعی می پرداخت. رمانها و نوولهای رئالیستی اش با عناصر تراژدی-کمدی، به زندگی مردم سیسیل میپردازند. او غیر از اعلان علاقه به موضوعات روانشناسی، به شرح رنج و سرنوشت انسانهای معمولی نیز می پرداخت. دو اثر او یعنی نمایشنامه های: هایپریش چهارم، و 6 نفر در جستجوی یک نویسنده، باعث شدند که او را یکی از نوابغ ادبی بنامند. شخصیت های نمایشی او میان جنون واقعی و جنون نمایشی در حال نوسان هستند. منقدین ادبی، هایپریش چهارم را با اهاملت، اثر شکسپیر مقایسه میکنند.

با وجود خلق آثار گوناگون، پیراندلو در تمام عمر یک نوول نویس ماند و حدود 240 نوول را منتشر نمود. رمان ماینا پاسکال، موجب شهرت جهانی پیراندلو شد و به چند زبان خارجی ترجمه شد. وی با کمک علایق اکسپریمنتل، به تئاتر حماسی-روایتی، تئاتر آبرزود، تئاتر تظواهراتی، و درام روانشناسانه، و تئاتر اگزپستنسالیستی، نیرویی تازه داد. در پایان عمر او به مسائل فولکلوریک مردم جزیره سیسیل پرداخت و از طرح مسائل بورژوازی و جهانی دوری نمود. او را راهگشای تئاتر مدرن، تئاتر آبرزود، تئاتر تظواهراتی و درام روانشناسانه نیز میدانند. پیراندلو در آغاز کار نویسندگی، در مکتب ناتورالیسم قلم زده بود. او همچون مردم جزیره سیسیل میگفت که طنزنویس کسی است که تضادهای انسان و زندگی را افشا کند و دروغ، ریا، و دورنگی انسانها را نشان دهد. امروزه ادعا میشود که نمایشنامه های پیراندلو، راهنمایی مهمی برای تئاتر جهانی شده اند.

۱۵۲. سال های میلادی ادبیات کارگری؛ گورکی و دیگران.

ادبیات میان میدان سرخ و خوابگاه بی خانمان ها.
بار دیگر در فضای ادبی انقلاب نافر جام همسایه شمالی!

(1868) تولد گورکی در شهر نیژنی گراد روسیه، انتشار رمان (احمق) داستایوسکی. (1869) پایان رمان (جنگ و صلح) تولستوی. (1870) تولد لنین، انتشار رمان (سقوط) گونچارف. (1871) انتشار رمان (غول ها) داستایوسکی، از استراوسکی یک نمایشنامه واز تورگنیف یک داستان بلند منتشر میشوند. (1873) تولستوی مشغول رمان (آنا کرینا) بود.

(1877) انتشار آخرین رمان تورگنیف یعنی (سرزمین نو)، پایان شعرگونه (چه کسی در روسیه خوشبخت است؟) اثر نکراسف. (1879-1884) ماکسیم گورکی به شغل های: پستچی، ظرفشویی، نجار، و شمایل ساز، می پردازد. (1880) انتشار (برادران کارامازف) اثر داستایوسکی، بحران روحی تولستوی و رد هرگونه استفاده از خشونت در مقابل دشمن از طرف او، آغاز فرقه تولستوی گرایی در میان هواداران وی. (1881) مرگ داستایوسکی، سوء قصد چریک های خلق گرا به تزار الکساندر اول و قتل وی. (1883) پلخانف و سایر مهاجرین در خارج از روسیه، تشکیل گروه مارکسیستی روسیه (مبارزه برای آزادی کار) میدهند، مرگ تورگنیف، چخوف اولین داستانهای خود را منتشر میکند. (1885) نخستین تماس گورکی با محافل ممنوعه جوانان انقلابی شهر قازان. (1886) نمایشنامه (قدرت کسوف) تولستوی. (1888) تماس گورکی با جنبش چریکی خلقگرا. (1889) نخستین دستگیری گورکی در شهر نیژنی گراد. (1890) آشنایی گورکی با کورولنکو؛ راهنمای او در مسائل ادبیات مبارز. (1891-1892) پیاده روی گورکی در جنوب روسیه، انتشار نخستین داستان گورکی یعنی (مکار چودر). (1893) انتشار داستانهای از گورکی در مطبوعات آلمان به راهنمایی ادبی کورولنکو. (1895) لنین به سازماندهی و اتحاد محافل ماکسیستی زیر عنوان (اتحاد مبارزان برای آزادی کار طبقه کارگر) میپردازد و از این طریق پایه گذاری (حزب انقلابی مارکسیستی روسیه) را مطرح میکند. (1896) گورکی در نیژنی گراد به کار ژورنالیستی می پردازد، نمایشنامه (مرغ ماهیخوار) چخوف منتشر میشود. (1897) لنین برای مدت سه سال به سیبری تبعید میشود، انتشار (انسانهای از دست رفته) گورکی. (1898) آغاز مکاتبات گورکی و چخوف. (1899) انتشار رمان (رستاخیز) تولستوی.

(1900) انتشار نخستین شماره جرقه (ایسکرای) لنین، دیدار گورکی با تولستوی، انتشار (سه رفیق) گورکی، انتشار نمایشنامه (جنایه زنده) تولستوی. (1901) گورکی مدیر نشر (دانش) میشود، دستگیری وزندان گورکی در شهر آرساماس، (سه خواهر) چخوف منتشر میشود.

(سرود مرغ توفان) گورکی زیر چاپ می‌رود. (1902) لنین کتاب (چه باید کرد؟) را منتشر می‌کند، نامزدی گورکی برای آکادمی و وزارت فرهنگ، و مخالفت تزار با آن، استعفای چخوف و کورلنکو از آکادمی بدلیل دخالت تزار در امور فرهنگی، نمایش (بی سرپنایان) گورکی در تاتر مشهور مسکو. (1903) جایزه گریبایدف برای نمایشنامه (خرده بورژوا)، آخرین نمایشنامه چخوف یعنی (باغ آلبالو) به زیر چاپ می‌رود. (1904) انتشار (یک قدم به پیش، دو قدم به عقب) لنین، مرگ چخوف. (1905) حادثه (یکشنبه خونین) در شهر پتروگراد، تیراندازی به تظاهرات کارگران، دستگیری گورکی، تظاهرات خارجی مخالفت آمیز، برای آزادی او، ورود به حزب کارگری سوسیال دموکراتیک روسیه، نخستین دیدار با لنین، شورش ملوانان در رزمناو پوتمکین. (1906) سفر گورکی به آمریکا برای گردآوری حمایت مالی از انقلاب، رمان (مادر)، نخست به زبان انگلیسی در نیویورک منتشر می‌شود، انتشار نمایشنامه های (دشمنان) و (بربرها)، دواثر گورکی. (1907) دیدار میان لنین و گورکی در لندن به مناسبت پنجمین جلسه حزب سوسیال دموکراسی کارگران روسیه. (1908) همکاری لنین با گورکی در نوشتن (پرولتاریا)، انتشار مقاله (نابودی شخصیت). (1910) یک رمان و یک نمایشنامه گورکی با اسامی افراد منتشر می‌شوند، مرگ لئون تولستوی. (1911) همکاری گورکی با نشریه (ستاره) لنین، انتشار یک داستان در مجله (جهان امروز). (1912) گورکی مسئولیت بخش ادبی روزنامه (پراودا) را که لنین سردبیر آنست، به عهده می‌گیرد، داستان (چگونه انسان متولد شد) در مجلات ادبی منتشر می‌شود. (1913) بازگشت گورکی از مهاجرت، انتشار رمان اتوبیوگرافیک (دوران کودکی ام). (1915) گورکی سردبید مجله (وقایع نگاری)، تنها مجله آزاد روس که علیه ناسیونالیسم و امپریالیسم مبارزه می‌کند، می‌شود، نخستین ملاقات میان گورکی و مایاکوفسکی. (1916) رمان (در جستجوی نان) با عنوان (در غربت انسانها) منتشر می‌شود، انتشار داستان (یک روز نیک) در روزنامه (واژه روسی)، نوشته لنین (امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری) نیز منتشر گردید.

(1917) پیروزی انقلاب فوریه، بازگشت لنین، تشکیل جمهوری شوراهای، شکست حکومت تزاری، پایه گذاری روزنامه (زندگی نو) با کمک لنین، اثر لنین (دولت و انقلاب) منتشر می‌شود. (1918) آغاز جنگ داخلی، گورکی به نفع انقلاب دست به یک فعالیت فرهنگی-سیاسی می‌زند و بنگاه نشر (ادبیات جهانی) را تأسیس می‌کند، انتخاب گورکی در کمیته اجرایی (شورای شهر پتروگراد). (1919) گورکی عضو (انترناسیونال کمونیستی) می‌شود و کتاب (خاطرات باتولستوی) را می‌نویسد، او مجله کودکان (نور شمالی) را نیز منتشر می‌کند. (1920) کتاب (چپ رادیکال، بیماری کودکی کمونیسم) لنین منتشر می‌شود، گورکی در پتروگراد مسئول کمیته ای برای بهتر نمودن شرایط زندگی دانشمندان می‌شود. (1921) او مسئول بخش فرهنگی روزنامه شورایی (سرزمین سرخ نو) می‌شود، تقاضای شوروی از غرب برای کمک به رفع گرسنگی در شوروی بدلیل جنگ داخلی، به سفارش لنین، گورکی برای معالجه بیماری سل خود به خارج می‌رود، آلکسی تولستوی نخستین بخش کتاب خود را با عنوان (راه پردرد) منتشر می‌کند. (1922) گورکی مشغول انتشار بخش سوم کتاب اتوبیوگرافی خود (دانشکده های من) است. (1923) مکاتبات نامه ای هیجان انگیزی میان گورکی و رومن رولان و استفان تسوایگ، انتشار داستان (آتش) در مجله صحبت. (1924) مرگ لنین، گورکی خاطراتش با لنین را در (ارثیه) و در مجله (همعصر روس) منتشر می‌کند. (1925) انتشار داستان (رهبر) در مجله (گارد جوان)، کار روی کتاب (کلیم سیم جین). (1926) گورکی مکاتبات وسیعی را با نویسندگان جوان شوروی آغاز می‌کند، او مشوق پیشرفت نویسندگی جوانان می‌گردد. (1927) گورکی به انتقاد از مهاجران ضد انقلاب سفید و دروغ هایشان درباره اوضاع شوروی می پردازد، شعر مایاکوفسکی (خوب و زیبا) منتشر می‌گردد. (1928) بازگشت گورکی به میهن و سفر به نقاط گوناگون روسیه، انتشار نخستین بخش رمان (دن آرام)، اثر شولوخوف. (1929) انتشار گزارش سفرهای گورکی در شوروی (در طول شوروی)، در کنگره پنجم شوراهای او بعنوان عضو کمیته اجرایی مرکز انتخاب می‌گردد، رمان تاریخی آلکسی تولستوی (پتر اول) منتشر می‌گردد.

(1930) مرگ ماساکوفسکی. (1931) گورکی به انتشار (تاریخ جنگ داخلی) می پردازد. (1932) تغییر نام شهر محل تولد گورکی از نیژنی گراد به گورکی آباد! (1934) گورکی نخستین سخنران کنگره سراسری نویسندگان شوروی است و بعنوان منشی اول آن انتخاب می‌گردد. مرگ غم انگیز پسر گورکی با نام ماکسیم. (1935) رمان رولان به دیدار گورکی می آید، سفر گورکی به کنگره جهانی پاریس با عنوان (در دفاع از فرهنگ) بدلیل بیماری اولغومیشود. (1936) مرگ گورکی در مسکو و دفن خاکستراو در دیوار کرملین در میدان سرخ.

Maxim-Gorki. (1868-1936)

۱۵۳- یادبود شاعر اعدامی خارجی در ایران

اوسپ ماندلشتام (Ossip Mandelstam 1891 – 1938)

جای تعجب یا مایه سرور است که يك خانه فرهنگی و يك مجله ادبی، اجازه یافتند برای سالگرد روانشاد اوسپ ماندلشتام، شاعر و قربانی فضای شخصیت پرستی نظام استالینیستی، مراسمی در تهران برپا کنند، در حالیکه برای قربانیان خودی، بدون مزاحمت تارالله و حزب الله و جیش الله، نمیتوان حتی در مسجد، يك فاتحه ای هم خواند؟! امروزه در پاره ای از منابع ادبی ادعا میشود که ماندلشتام یکی از شاعران مهم شوروی سابق بود. اودر اشعارش بارها خبر از تهدید مرگ داده بود و میگفت تنها حق شاعر در يك نظام قلدری، سایه دائم مرگ است. ماندلشتان 2 بار دستگیر؛ یکبار به سه سال و بار دیگر

به پنج سال زندان و کار اجباری در اردوگاهها محکوم شد، ولی باردوم در حین اسارت، اورادریکی از اردوگاههای کار "مجمع الجزایر گولاک" ! دوره استالین به قتل رساندند. آنا آخمتوا، شاعره مبارز و همکار او، که خود نیز همسرش را ز دست داده بود، توانست پیش از اعدام از ماندلشتام در اردوگاه کار دیدن کند. ماندلشتام در میان اعضای گروه ادبی اوجگرایان "آکمتیسم"، در کنار گومیل و آخمتوا، جوانترین آنان بود. او در آغاز انقلاب اکتبر، موافق جنبش مردمی بود ولی بعدها به مخالفت با بلشویکها پرداخت. در سال 1928 چند مجموعه شعر او با کمک نیکولای بوخارین منتشر شده بود. توضیح اینکه بوخارین و گومیل نیز بعد، و پیش از او، نیز به قتل رسیدند.

ماندلشتام را باید شاعر بزرگ دهه 30 قرن بیست شوروی دانست. او پایه نظری جنبش ادبی جدید "اوج گرای" را در مقاله (سحرگاه آکمتیسم) در سن 20 سالگی ریخت. و نه تنها موجب تفکری نو در ساختار و محتوای شعر قرن 20 روسیه شد بلکه تکانی بجاماندنی به فرهنگ جهانی داد، شعر او گرچه از نظر فن ادبی، سنتگرایانه و شاگرد پوشکین است، ولی از نظر محتوا، او یک آوانگارد می باشد. ماندلشتام یک اوجگرای آکمتیست است و نه یک سوررئالیست. او را فرزند تمدن در شعر نامیدند. جنبش اوجگرای آکمتیسم فرزند خلف جنبش سمبولیسم بود و عکس العملی "توکلاسیک" در برابر آن شد. ماندلشتام، گومیل و آخمتوا، از جمله پایه گذاران محفل ادبی "صنف شاعران" نیز بودند. مکتب اوج گرای، یک محفل مبلغ فرهنگ و تمدن جدید و دوره باستان غرب بود. اولین مجموعه شعر ماندلشتام یعنی کتاب (سنگ)، آنتی تری بود علیه روانشناسی و ایده آلیسم مکتب سمبولیسم. او در مقاله دیگری با عنوان (کلام و فرهنگ)، اصول شاعری خود را مطرح نمود و میگفت از جمله معانی و امکانات شعر باید دفاع از استقلال هنر باشد. ماندلشتام کوشید تا با بعضی از جنبه های فرهنگ استالینیستی مانند: تبلیغات اغراق آمیز، ایجاد ترس و وحشت، یک شکلی و یک بعدی فرهنگی، به مبارزه بپردازد. او در چهارچوب مکتب اوجگرایان با کمک شعارهای: دیالوگ، شفافیت، گفتمان، دموکراسی، آزادی و بازگشت به تمدن و فرهنگ افنخار آمیز! گذشته، به جنگ اهداف بلشویکها مانند: مبارزه طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا، فرهنگ در خدمت سیاست، و ترویج دکترین یک ایدئولوژی، رفت.

ماندلشتام در آثارش به تحسین از فرهنگ و تمدن: یونان، رم، بیزانس، و کشورهای روسیه و فرانسه میپردازد و با نوستالژی خاصی به شرح: هنر معماری و مجسمه سازی در تمدن و فرهنگ غرب اشاره میکند. در شوروی سابق، ضرب المثلی میگفت که چون غالب روشنفکران مبارز اجازه سفر به آتن و رم و زیارت تمدن باستان را نداشتند، غالباً به گرجستان و ارمنستان میرفتند تا در تفلیس و ایروان از باقیمانده های فرهنگ رم و یونان و هلن و بیزانس، دیدار کنند. آنان ارمنستان و گرجستان را نوعی وطن کلاسیک فرهنگ یونانی میدانستند. خواننده در آثار ماندلشتام شاهد مجموعه (ارثیه فرهنگی) و خاطرات نوستالژیک تمدن دوره باستان میشود. او شناخت عجیبی از جهان هلنی، فرهنگ رم و بیزانس، مراسم مذهبی مسیحی و اشراق یهودی، داشت و به شرح زیبایی مطلق معماری ساختمانهای قدیمی، کلیساهای بزرگ گوتیک و شکوه و جلال فضای مذهبی عبادتگاهها و زیارتگاهها، می پرداخت، مثلاً در شرح (مسجد حاجی صوفیای) استانبول به فرمهای معماری در طول تاریخ و در زمان فرهنگهای دوره: جاهلیت!، مسیحیت بیزانس، و تسلط اسلام، اشاره میکند.

غالب اشعار او: فلسفی، مذهبی و هنری هستند و در شعرش، ما شاهد علاقه به فرهنگ: یونانی، یهودی و لاتین میشویم. گرچه ماندلشتام در مقایسه با پان اسلاویست های ناسیونالیست روس، یک غربگرا یا غربزده بود. ولی در شعرش "روایت روانشناسانه" و رئالیسم فولکلوریک، دست در دست هم، ایستاده اند. رنج و تجربه های تلخ شخصی را او بصورت سمبول و نشانه زمان و مشخصه نظام خشن حاکم مطرح کرد. ماندلشتام اطلاعات عمیقی از ادبیات ایتالیا و فرانسه و روسیه نیز داشت. او غیر از پوشکین، زیر تاثیر: گوگول، داستایوسکی، بلای، و دانت، نیز بود. ماندلشتام مینویسد در یک جهان پر هرج و مرج، انسان تنها، نیاز به عشق، محبت، گرمی و امید زندگی دارد.

اوسپ ماندلشتام در سال 1891 در یک خانواده یهودی در شهر ورشو آلمان آمد و سالهای کودکی اش در شهر مهم و بزرگ آلمان یعنی شهر پتروگراد سپری گردید. پدرش بازرگان بود. او در فرانسه و آلمان به دانشگاه رفته، سالها در تفلیس و قفقاز زندگی کرده و از روسیه، لیسانس بازرگانی گرفته بود. امروزه در پاره یی از منابع غربی گفته میشود که استالین از یک شاعر جسما بیمار و رنجوری چون ماندلشتام وحشت داشت و دستور به کنارزدن او داد. سالها بعد یعنی در سال 1955 در آمریکا نخستین مجموعه آثار ماندلشتام منتشر گردیدند. در شوروی، در سال 1956 از او اعاده حیثیت شد و تنها یک جلد از اشعارش در سال 1973، منتشر گردید.

از جمله آثار ماندلشتام: میخانه آمریکایی، مسجد حاجی صوفیه، کلیسای نتردام، بازی فوتبال، بی خوابی هومر، یک انقلابی دکابریست، خش خش زمان، تمبرهای مصری، برادران! شفق آزادی را جشن بگیریم، مجموعه مقالات ادبی و فرهنگی، مجموعه شعر ترستیا، چکامه هایی برای بتهوون و باخ، مجموعه شعر کتاب سنگ، درباره ماهیت واژه، پیرامون بوتیقای شعر، مجموعه شعر کتاب دوم، و مقالاتی پیرامون سفر به ارمنستان، هستند.

۱۵۴- درس های نقد و ادبیات غرب !.

Marcel Prost (1871 – 1922)

رمان هفت جلدی زندگی های بر باد رفته .
در مسابقه بامرگ؛ رمان ثبت خاطرات گذشته .

رمان زوال و زندگی برپادرفته یک نویسنده و دو طبقه دیگر.

مارسل پروست، نویسنده فرانسوی، درکنار جویس ایرلندی و موسیل اتریشی، مهمترین پایه گذار رمان مدرن غرب بحساب می آید. او همچون کافکا و توماس مان یکی از بزرگان رمان اروپایی می باشد. در این "مسجد جامع" خاطرات، اوزوال و سقوط زندگی؛ اشراف، بورژوازی کلان و خدمتکاران آنان را در فرانسه توصیف میکند. این رمان را پایان شکوهمند رمان کلاسیک و آغاز رمان مدرن غرب نیز مینامند و آنرا مسابقه ورقابتی با زمان و سندنویسندگی علیه مرگ هم نامیده اند. پروست گرچه اخلاقگرا نیست ولی به خواننده می آموزد که چگونه بیشتر و بهتر به انسان عشق بورزد. گروه دیگری مطالعه این رمان را موجب کاهش حسادت انسانی میدانند. از جانب چپ و راست و لیبرال به او القابی مانند: بورژوا، نیمه یهود، همجنسگرا، قرتی و غیره داده شده است. لیبرالها موضوع رمان را تاثیر مخرب زمان روی انسان و جهان میدانند. چپ ها او را پیشگام مدرن اواخر دوره بورژوازی بحساب می آورند که کوشید با کمک یادآوری واقعیات گذشته، به کشف حقایق عینی زمان حال برسد که به طرح نوع بورژوازی عشق در آثارش میپردازد. به اعتراف پروست روزی خیس نمودن حبه قندی در جای یا بیسکوییتی در قهوه موجب جهانی از خاطرات کودکی اوشد؛ مزه و بو هایی که نوستالژی سالهای گذشته را در انسان زنده میکنند. پروست از کلاسیک های رمان مدرن است که به طرح زندگی تراژدی-کمدی اشراف و بورژوازی زمان خود پرداخت. رمان برای او رودخانه یا اقیانوسی از خاطرات است.

مارسل پروست بعد از سالها رنج به سبب بیماری نفس تنگی در تنهایی مرد. برای او مراسم خاکسپاری دولتی و سراسری انجام نشد گرچه او روزه او را مهمترین رمان نویس فرانسوی قرن 20 بحساب می آورند. او یکی از غولهای رمان نویسی مدرن غرب نیز است. وی کوشید از مشخصات مثبت نویسندگان رمانتیک و رئالیستیک از خود در آثارش استفاده نماید. او میگوید که کتابها فرزندان سکوت و تنهایی نویسنده هستند. امروزه ادعا میشود که در رمان او نه تنها فلسفه رمان وجود دارد بلکه آثارش بوتیقای رمان نویسی نیز هستند. پروست بدلیل بیماری علاج ناپذیر آسم اش رمان را در مسابقه با مرگ نوشت. وی مینویسد که با وجود نقش نابودکننده زمان، هنرمند در اثرش جاودانه میشود. در نظر او، جهان زندگی با کوشش نویسنده، به یک اثر هنری جاودانه تبدیل میشود و نویسنده یک رسانه خاطرات خود میگردد. او خلاف دوره باروک میگوید که بهشت نه در آن جهان است بلکه در این جهان و از طریق هنر قابل تصور است. آثار او را جام جهان نمایی اجتماعی و تصویری از عصرش میدانند. با اشاره به فروید گفته میشود که در آثار او هنر نقش یک خاطره غیر ارادی ضمیر ناخودآگاه را بعهده میگیرد. در آثار پروست گرچه قهرمان رمان به رقص مرگ مشغول است ولی خواننده احساس خطر شخصی نمیکند. با رمان مشهور "زمان از دست رفته" پروست، غرب حوزه رئالیسم و پسارئالیسم را ترک نمود. آن رمان همچون رمان اولیس جویس و رمان قصر کافکا به مفهوم مدرنیته فرهنگ غرب می پردازد.

از جمله موضوعات رمان هفت جلدی مشهور او: زیبایی شناسی، ماجرای درایفوس، یهودی ستیزی، حسادت، دوستی، خاطره، ادبیات، مرگ، تنهایی، داستانسرایی، عشق، جامعه، هنر، اروتیک، و هم جنسگرایی می باشند. این رمان قطور و مهم قرن بیست گرچه طنزآمیز ولی بسیار مشکل است. جلد ششم آن با عنوان "زندانی" اغلب موجب شکست خواننده برای ادامه مطالعه میشود. زمان آفرینش آنرا بین سالهای 1913 تا 1922 بشمار می آورند. گرچه پروست از نظر زیبایی شناسی نویسندهگی تحت تاثیر روسکین انگلیسی است ولی او احترام خاصی برای آثار فلوبر و بالزاک قائل بود. این رمان به تمام زبانهای زنده دنیا تاکنون ترجمه شده است. گروه دیگری این جام جهان نمای هنر اکسپرسیونیستی را تحت متافیزیک هنری افلاتون میدانند. این اثر یک خاطره هزارتویی از جامعه فرانسه در اواخر قرن 19 بشمار می آید.

عنوان های گوناگون هفت جلد رمان (زمان از دست رفته) پروست بترتیب بصورت زیر هستند: در جهان اسوان، درسایه شکوفه های دوشیزه گان، جهان گورمان، جهان زنان و مردان همجنسگرا، زندانی، فراری، و زمان بازیافته. راوی داستان با کمک فن خاطره و تداعی به شرح داستان میپردازد؛ او بطور غیر ارادی به یاد گذشته های خود می افتد. تاثیر نظریه ضمیر ناخودآگاه فروید را میتوان در این رمان احساس نمود. سه داستان عشقی-جنسی از جمله دیگر محتوای این رمان چند هزار صفحه ای هستند. تاملانه قرن بیست منقدین هنوز به بررسی آن می پرداختند. گروه دیگری قهرمانان رمان را افرادی نابغه در طنز میدانند که نشان میدهند حقیقت نه تنها تلخ بلکه گاهی طنزآمیز نیز میباشد.

باید اشاره کرد که زمان مارسل پروست زمان خلق رمانهای چندجلدی بود؛ از جمله رمان ده جلدی ژان کریستف اثر رومن رولان. بکت پروست را با داستایوسکی مقایسه میکرد که خالق تراژدی نویسی زمان خود بود و همچون آثار شکسپیر حسادت عشقی-جنسی در آثار پروست جای خاصی داشت چون او تنها عشق واقعی را عشق به مادر میدانست و گاهی قهرمان داستان برای دسترسی به شناخت و دانش از عشق کمک میگیرد. محققین امروزی در آثار پروست شاهد توجهات انسان شناسی، روان شناسی و تجزیه تحلیل اجتماعی می گردند. با اشاره به پروست گفته میشود که اغلب بین زندگی و آثار نویسنده میتواند یک ارتباط و قانون علیت مستقیم وجود داشته باشد. به این دلیل او را گاهی یک جوان الکی خوش نیز می نامند.

رمان هفت جلدی زندگی های بر باد رفته . Marcel Prost (1871 – 1922)
در مسابقه بامرگ؛ رمان ثبت خاطرات گذشته .
در سایه شکوفه های دوشیزه گی سال های بر باد رفته.
رمان زوال و زندگی بر باد رفته یک نویسنده و دو طبقه دیگر.

مارسل پروست، نویسنده فرانسوی، در کنار جویس ایرلندی و موسیل اتریشی، مهمترین پایه گذار رمان مدرن غرب بحساب می آید. او همچون کافکا و توماس مان یکی از بزرگان رمان اروپایی می باشد. در این "مسجد جامع" خاطرات، اوزوال و سقوط زندگی؛ اشراف، بورژوازی کلان و خدمتکاران آنان را در فرانسه توصیف میکند. این رمان را پایان شکوهمند رمان کلاسیک و آغاز رمان مدرن غرب نیز مینامند و آنرا مسابقه ورقابندی با زمان و سندنویسندگی علیه مرگ هم نامیده اند. پروست گرچه اخلاقگرا نیست ولی به خواننده می آموزد که چگونه بیشتر و بهتر به انسان عشق بورزد. گروه دیگری مطالعه این رمان را موجب کاهش حسادت انسانی میدانند. از جانب چپ و راست و لیبرال به او القابی مانند: بورژوا، نیمه یهود، همجنسگرا، قرتی و غیره داده شده است. لیبرالها موضوع رمان را تاثیر مخرب زمان روی انسان و جهان میدانند. چپ ها او را پیشگام مدرن اواخر دوره بورژوازی بحساب می آورند که کوشید با کمک یادآوری واقعیات گذشته، به کشف حقایق عینی زمان حال برسد که به طرح نوع بورژوازی عشق در آثارش میپردازد. به اعتراف پروست روزی خیس نمودن حبه قندی در چای یا بیسکوییتی در قهوه موجب جهانی از خاطرات کودکی اوشد؛ مزه و بو هایی که نوستالژی سالهای گذشته را در انسان زنده میکنند. پروست از کلاسیک های رمان مدرن است که به طرح زندگی تراژدی-کمدی اشراف و بورژوازی زمان خود پرداخت. رمان برای او رودخانه یا اقیانوسی از خاطرات است.

مارسل پروست بعد از سالها رنج به سبب بیماری نفس تنگی در تنهایی مرد. برای او مراسم خاکسپاری دولتی و سراسری انجام نشد گرچه او روزه او را مهمترین رمان نویس فرانسوی قرن 20 بحساب می آورند. او یکی از غولهای رمان نویسی مدرن غرب نیاز است. وی کوشید از مشخصات مثبت نویسندگان رمانتیک و رئالیستیک از خود در آثارش استفاده نماید. او میگوید که کتابها فرزندان سکوت و تنهایی نویسنده هستند. امروزه ادعا میشود که در رمان او نه تنها فلسفه رمان وجود دارد بلکه آثارش بوتیقای رمان نویسی نیز هستند. پروست بدلیل بیماری علاج ناپذیر آسم اش رمان را در مسابقه بامرگ نوشت. وی مینویسد که با وجود نقش نابودکننده زمان، هنرمند در اثرش جاودانه میشود. در نظر او، جهان زندگی با کوشش نویسنده، به یک اثر هنری جاودانه تبدیل میشود و نویسنده یک رسانه خاطرات خود میگردد. او خلاف دوره باروک میگفت که بهشت نه در آن جهان است بلکه در این جهان و از طریق هنر قابل تصور است. آثار او را جام جهان نمایی اجتماعی و تصویری از عصرش میدانند. با اشاره به فروید گفته میشود که در آثار او هنر نقش یک خاطره غیر ارادی ضمیر ناخودآگاه را بعهده میگیرد. در آثار پروست گرچه قهرمان رمان به رقص مرگ مشغول است ولی خواننده احساس خطر شخصی نمیکند. با رمان مشهور "زمان از دست رفته" پروست، غرب حوزه رئالیسم و پسارئالیسم را ترک نمود. آن رمان همچون رمان اولیس جویس و رمان قصر کافکا به مفهوم مدرنیته فرهنگ غرب می پردازد.

از جمله موضوعات رمان هفت جلدی مشهور او: زیبایی شناسی، ماجرای درایفوس، یهودی ستیزی، حسادت، دوستی، خاطره، ادبیات، مرگ، تنهایی، داستانسرایی، عشق، جامعه، هنر، اروتیک، و همجنسگرایی می باشند. این رمان قطور و مهم قرن بیست گرچه طنزآمیز ولی بسیار مشکل است. جلد ششم آن با عنوان "زندانی" اغلب موجب شکست خواننده برای ادامه مطالعه میشود. زمان آفرینش آنرا بین سالهای 1913 تا 1922 بشمار می آورند. گرچه پروست از نظر زیبایی شناسی نویسنده گی تحت تاثیر روسکین انگلیسی است ولی او احترام خاصی برای آثار فلوبر و بالزاک قائل بود. این رمان به تمام زبانهای زنده دنیا تاکنون ترجمه شده است. گروه دیگری این جام جهان نمای هنر اکسپرسیونیستی را تحت متافیزیک هنری افلاتون میدانند. این اثر یک خاطره هزارتویی از جامعه فرانسه در اواخر قرن 19 بشمار می آید.

عنوان های گوناگون هفت جلد رمان (زمان از دست رفته) پروست بترتیب بصورت زیر هستند: در جهان اسوان، در سایه شکوفه های دوشیزه گان، جهان گورمان، جهان زنان و مردان همجنسگرا، زندانی، فراری، و زمان بازیافته. راوی داستان با کمک فن خاطره و تداعی به شرح داستان میپردازد؛ او بطور غیر ارادی به یاد گذشته های خود می افتد. تاثیر نظریه ضمیر ناخودآگاه فروید را میتوان در این رمان احساس نمود. سه داستان عشقی-جنسی از جمله دیگر محتوای این رمان چند هزار صفحه ای هستند. تا میانه قرن بیست منقدین هنوز به بررسی آن می پرداختند.

۱۵۶. کارگران و مبارزه طبقاتی در رمان .

ادبیات چپ؛ تبلیغی ولی انسانی . Martin Andersen / Martin Nexø (1869 – 1954)
فرار ادبی از کاپیتالیسم به استالینیسم .
شاگرد کفاش نویسنده ی طبقه کارگر شد .

موضوع آثار مارتین آندرسن یا (مارتین نکسو)، نویسنده دانمارکی، اتحاد و مبارزه کارگران و فقر اجتماعی در غرب است. او نخستین نماینده ادبیات انقلابی و کارگری در شمال اروپا در کشورهای اسکاندیناوی بود، وی نخستین نویسنده اهل اسکاندیناوی است که به موضوعات اجتماعی پرداخت. برای نخستین بار در ادبیات دانمارک، توسط او پرولتاریا و مبارزه اجتماعی ظاهر شدند. رمان های مارکسیستی او گرچه تبلیغاتی ولی انساندوستانه هستند. در آثار او نقش تاریخی طبقه کارگر در کشورهای صنعتی، پایه های استتیک و تئوریک ادبی او گردید. او در نوجوانی به دلیل فقر خانوادگی به شغل های چوپانی، کفاشی، نوکری و معلمی پرداخت و با کار کودکان در آندوره شخصاً آشنا شد. پدر وی نیز یک سنگتراش معمولی بود. وی از طریق سفر به اسپانیا و ایتالیا در سال 1902 و نزدیکی به انقلاب روس در سال 1905، با نقش تاریخی طبقه کارگر آشنا گردید، و با فقر در جنوب و شمال اروپا در آغاز قرن بیست آشنا شد. او به علت مارکسیست شدن، از سال 1949 مقیم آلمان شرقی بود.

"آندرسن نکسو" در رمان، جای زیادی را به بحث های سیاسی وایدئولوژیک میدهد. او بین سالهای 1910-1917 هوادار سوسیال دمکراسی بود و بعدها کمونیست شد. هومانیزم او تحت تاثیر مارکسیسم و پروتستان های مسیحی اسکاندیناوی است. وی در سال 1937 عضو حزب کمونیست کشورش یعنی دانمارک شد. برای اوسوسیالیسم نه موضوعی اقتصادی و نه آرزویی سیاسی بلکه عشقی به نیکو سرشتی انسان نوین بود. ستونهای اصلی رمانهای وی روی خوشبینی به پیروزی، و اتحاد زحمتکشان میباشند. آندرسن بر اثر تجربه های شخصی به این نتیجه رسید که پرولتاریای شهری آلمان، بسیار بیچاره تر از کارگران روستایی بود. منقدین ادبی او را مهمترین نماینده ادبیات رئالیسم سوسیالیستی در شمال اروپا میدانند. او نخستین بار در ادبیات اروپای غربی به شرح زندگی یک نماینده مبارزه طبقاتی از طریق هنری و ادبی پرداخت و با کمک قهرمانان کارگری آثارش به تحول و پیشرفت جنبش انقلابی کارگران کمک نمود. وی میگفت که خواننده باید با پی عدالتی های اجتماعی آشنا گردد و آنرا تبدیل به یک آگاهی طبقاتی نماید تا موجب تغییرات اجتماعی شوند. آندرسن با کمک خاطرات اتوبیوگرافیک اش کمک مهمی به ادبیات سوسیالیستی جهانی نمود.

از جمله آثار مارتین آندرسن نکسو: 4 رمان انقلابی و کارگری: پله جهانگیر، دیته دختر ماهیگیر بچه آدم، مورته سرخه، و مسافران صندلیهای خالی، هستند. او خالق آثار دیگری مانند: سرزمین الهی، 4 جلد خاطرات، تقابل با صبح جوان، دو جهان، روزهای آفتابی، بازی لوتری، ژانت، نسل بریادرفته، گناهان، یک مادر، تپه های موش کور، در تحسین عمق، و مجموعه نوله های سایه ها، نیز است.

شاهکار او رمان "پله جهانگیر" است که به 20 زبان خارجی ترجمه شد. در این رمان نخستین بار یک نماینده طبقه کارگر، قهرمان رمان میشود که بر اثر آگاهی طبقاتی و در مبارزه اجتماعی میگردد. اونه تنها سنبل جنبش انقلابی کارگری است بلکه آن رمان سنبل حماسه و روایت داستانی طبقه کارگر است. آلمان در تعدادی از مطبوعات سوسیال دمکراسی کشورهای اسکاندیناوی این رمان بصورت دنباله دار منتشر گردید. رمان "پله جهانگیر" او گذر نویسنده از رئالیسم انتقادی به رئالیسم سوسیالیستی را نیز نشان میدهد. در رمان "دیته، دختر ماهیگیر، بچه انسان" او به تحسین از زنان کارگر و انقلابی میپردازد. این رمان بصورت فیلم نیز درآمد.

آندرسن در زمان خود با کمک مقالات، سخنرانی ها و سفرنامه ها به طرفداری از شوروی و مبارزه علیه ضد کمونیستهای غرب پرداخت. وی در زمان جنگ جهانی دوم به سبب دفاع از شوروی، از کشور خود اخراج شد و به شوروی رفت. در آن زمان فاشیستها او را به بهانه هواداری از سوسیالیسم تحت تعقیب قرار دادند. وی در سال 1941 توسط نیروهای نازی آلمان دستگیر شد ولی توانست در سال 1943 فرار کند و دوباره به شوروی برود. او از جمله نویسندگانی بود که نازیها در سال 1933 کتابهایش را در مراسم کتابسوزی به آتش کشیدند. آندرسن در زمان جمهوری وایمار به سبب حکومت سوسیال دمکراتها و در آلمان شرقی به دلیل حاکمیت استالینیستها، خوانندگان زیادی داشت و در کشورهای بلوک شرق او را در رتبه کلاسیکها بشمار می آوردند. در زمان جنگ سرد، در کشورهای پیمان ناتو، او محبوبیتی نداشت ولی در کشورهای پیمان ورشو، یکی از پر خواننده ترین نویسندگان خارجی زمان خود بود.

آندرسن غیر از سمبولیسم، بین سالهای 1903-1893 زیر تاثیر ادبیات لیبرال بورژوازی ناتورالیستی بود. او بعدها ولی با کمک ادبیات به آگاهی طبقاتی پرولتاریا کمک نمود و با انتقاد از فرمیسم سوسیال دمکراتها، آنرا ارتجاعی نامید. او در یکی از رمانهای کارگری اش سیاست فرمیسم سوسیال دمکراتی را مورد نقد قرار داد. وی گرچه تحت تاثیر نویسنده دانمارکی و برنده نوبل "هنریک پونتوپیدر" به مسائل مردمی پرداخت ولی خلاف او خوشبینانه مسائل را طرح نمود. او با توصیف واقعگرایانه محیط اطراف و امید سوسیالیستی، خواهان تغییرات اجتماعی شد. او میگفت حتی اگر مقدمات عینی و ذهنی برای انقلاب آماده نباشند، طبقه کارگر باید برای اتحاد سراسری خود کوشش نماید، چون تجربه فقط از طریق عمل ممکن است. بعدها تعداد بیشماری از نویسندگان رئالیستی غرب تحت تاثیر او قرار گرفتند.

ماکس فریش - و روشنفکران بیچاره !

۱۵۷- علیشاد لریچه

Max Frisch (1911 – 1991)

جنایت های 13 سال حاکمیت فاشیسم در نیمه اول قرن گذشته در غرب، باعث شد که اغلب نویسندگان کشورهای آلمانی زبان بعد از پایان جنگ، بجای طرح ادبی مسائل طبقاتی، حدود یک ربع قرن به شرح

جنایت های نژادی نازیسم بپردازند. ماکس فریش، نویسنده آلمانی زبان سوئیسی، و خالق نمایشنامه های انتقادی-رئالیستی، نه تنها پیرامون نارسایی های جامعه مدرن بورژوازی قلم زد بلکه به تاکید خاصی روی: هستی، آزادی، هویت، تقصیر، و مسئولیت فرد، مخصوصا روشنفکران غرب پرداخت. او با اشاره به رفتار جامعه فاشیست با: یهودیان، کولیها، و کمونیستها، به بحث تراژدی قربانی شدن انسان از طریق هموعانش پرداخت. موضوع دیگر آثار او، شرح خرابه های جنگی اروپای آزاد شده بود. او گرچه خود را شاگرد برشت میدانست ولی به مخالفت با هرگونه دگم و ایدئولوژی گرایی پرداخت و میگفت که دیکتاتورها، دیوارهای مدل چینی، میسازند تا زورود آینده به کشورشان جلوگیری نمایند. او مدعی شد که زندگی انسان اغلب وابسته به حوادث اتفاقی است. و از کشته شده گان جنگ و فاشیسم خواست! که در ادبیات به طرح موضوعاتی بپردازند که زنده ها از آنها واهمه دارند. او مینویسد که در جامعه بحران زده بورژوازی، خردگرایی مدتهاست که در خدمت خردگریزی قرار گرفته است.

در نظر منتقدین ادبیات، موضوع آثار ماکس فریش اغلب تضاد میان روشنفکران و جامعه بورژوازی است. در جامعه بحران زده، پاره ای از روشنفکران، مدام اتوبیوگرافی خود را با داستان های خیالی و ادبی تعویض میکنند. ماکس فریش خلاف برشت اغلب میان شك اخلاقی و امید در نوسان بود. او با اشاره به خردگرایی انسان و هویت شخص، مدعی است که جامعه و جهان سرمایه داری میکوشد تا انسان را بی شخصیت نماید. خلاف نمایشنامه هایش که به موضوعات سیاسی میپردازد- رمانهای او اغلب شرح سرنوشت خصوصی روشنفکران بعد از شکست فاشیسم است. او به شرح تیزبینانه و روانشناسانه انسانهای می پردازد که در جستجوی هویت خود هستند و میگفت که در جامعه ای از خود بیگانه، بحران خصوصی فرد نتیجه بحران اجتماعی زمانش است. و تصویر غلطی که جامعه و انسانهای غرض ورز اطراف، از کسی میسازند، موجب بحران روحی شخص قربانی شده میشوند. او از جمله مسائل بیگانگی تمدن زمان حال را، مشکل انسان برای قبول یا رد "خود" و آزادی از زندانی که دیگران آنرا برایش تصویر کرده اند، میدانست. کوشش او در راه خلق ادبیات برای جهانی انسانی است. گرچه او زیر تاثیر کیرکگارد مدعی شد که در یک شرایط عمیق و مطلق طرد شده، انسان حتما برای انتخاب خود نیز ناتوان است.

مورخین ادبیات مدعی هستند که ملاقات فریش با برشت در سالهای 1947-48 تاثیر مهمی روی زندگی نویسنده و گذشت. او سالها خود را با تئوری "تأثر روایتی" برشت مشغول نمود ولی نسبت به نقش و نیروی تاثیر ادبیات در اجتماع بسیار شکاک تر از برشت بود. خلاف برشت، او امید زیادی به نقش فرد برای مبارزه آزادیبخش میدانست تا به نیروی جمع. او زیر عنوان یکی از نمایشنامه هایش را "قطعه آموزشی، ولی بدون آموزش" نام نهاد و در مورد انقلاب پرولتری برشت، شدیداً ابراز شك نمود.

پاره ای از محققین ادبیات، غالب آثار او را اتوبیوگرافیک میدانند. منتقدین او آثارش را غالباً گزارش گونه مینامند تا ادبیات، چون خواننده در آثار او نمیتواند مرز بین حقیقت و خیالپردازی را تشخیص دهد. مخالفان او آثارش را حاوی: خودخواهی معلمانه، حاشیه پردازی بیوگرافیک - و نمایشنامه هایش را غالباً نزدیک به تأثر مبتذل و جنجالی میدانند. ماکس فریش مانند مونتاین میگفت که نویسنده باید به خواننده از همان نخستین سطر، احساس: خصوصی بودن، صداقت، و خانگی را تلقین نماید. همه این رحمت او را میتوان کوشش دیگری برای انسانی نمودن جهان، دانست.

در نظر فریش، سرزمین ادبیات را جامعه شناسان فراموش کرده اند و آمارهای جامعه شناسی به مسائل فرد و شرح شخصیت او بی توجهی مینمایند. فقط در ادبیات است که میتوان معنی و امکانات داستانهای زندگی را به آزمایش گذاشت، فقط نویسندگی با واقعیات سروکار دارد و در حین نوشتن است که انسان متوجه و احساس واقعیت میکند. در جامعه بحران زده از خود بیگانه، هنرمندان و روشنفکرانی که در جستجوی هویت خود هستند، میخواهند گذشته خود را از سینه تاریخ پاک کرده تا بتوانند زندگی جدیدی را آغاز کنند. هر "من" یک نقش است، چون روشنفکران همچون تعویض لباس به آزمایش زندگی نامه های گوناگون خود میپردازند. او به تکنوکراتهای تحصیلکرده اشاره میکند که فکر میکنند همه چیز را میتوان با کمک ضرب و جمع پیشبینی نمود، در صورتیکه تضادها و واقعیات زندگی پیچیده را نمیتوان حتماً با کمک تجزیه و تحلیل شرح داد. اینگونه نظرات موجب شد که جنبش سراسری دانشجویان در سال 1968 اروپا، به مخالفت سیاسی با ماکس فریش بپردازد.

او بین سالهای 1911 تا 1991 درسوتیس زندگی نمود، گرچه اغلب در سفر بود. و در دانشگاه ادبیات و معماری خوانده بود و سالها یک زندگی مشترک با شاعره اتریشی، اینگریگ باخمن داشت. او غیر از جایزه ادبی جرج بوشنر، جایزه کتابفرشی های آلمان در سال 1976 رانیز از آن خود نمود. یکی از جملات قصار او این بود که گفته بود: "کورتز از کورها، ترسوها هستند".

از جمله نمایشنامه های او: آندورا، آنان دوباره آواز میخوانند، آتش افروز، بیوگرافی یک بازی، و از جمله رمانهای او: آقای ساکنی- استیلر، جناب فابر، اسم من- گانتلین، و از جمله داستانهای بلند او: موناتوک، انسان ظاهر میشود، ریش آبی، دیوار چین، عشق دون ژوان به هندسه، سوئیس- بدون ارتش، سوئیس- بعنوان وطن، اوراق کیسه نانی، یادداشتهای روزانه با ماریون، یادداشتهای روزانه منتشر شده سال 1950، و خاطرات منتشر شده سال 1972، هستند. اولین موفقیت ادبی فریش در سال 1945 با نشر: سفر به شهر پکنگ، و نمایشنامه: آنان دوباره آواز میخوانند، آغاز شد. مشهورترین رمان او: آقای ساکنی یا استیلر، پیرامون فردی است نقاش و مجسمه ساز. کتاب موناتوک او، داستانی بلند و اتوبیوگرافیک است. آقای فابر، گزارش پیرامون یک مهندس است. او هر چیزی را که نتواند با کمک جمع و ضرب حساب نماید، بی معنی و غیر مهم میداند: از جمله: عشق، دین، هنر، وضعیت روحی و غیره. یادداشتهای روزانه ماکس ویر شباهت زیادی به آثار خیالی- ادبی دارند. و آثار ادبی- خیالی او، گزارشی از

تجربه ها و خاطرات روزانه اش هستند. عنوان کتابها و آثارش معمولاً خبر از بحران هویت نام، شخص و فرد هستند.

۱۵۸. جوانمرگی آنارشیست ها در فقر و تنهایی .

خشم، شورش، و آغاز آزادیخواهی طبیعتگرایی. Max Stirner (1806-1856)

بنام خلق وخشم!، خشم اهمیتی مهمتر از انقلاب داشت، خشم نوعی شورش فردی است. آنارشیست ها هم در راه آزادی خون دادند. ماکس اشتیرنر، اسم مستعار "یوهان کاسپر اشمیت"، فیلسوف آلمانی، نظریه پرداز آنارشیسم و یکی از مهمترین نمایندگان فردگرایی است. او یکی از هگل گرایان چپ نو و یکی از مخالفان کمونیسم زمان خود بود. آنارشیسم اوریشه در مکتب طبیعتگرایی (فیزیوکراتی) داشت و نه بر اساس یک نظریه اجتماعی. دولت پروس آلمان، فیزیوکراتی انقلابی اورا، ضد فلسفه معرفی نمود. گرچه اودست به سلاح نبرد، در فقر و تنهایی درس 50 سالگی جوانمرگ شد. اثر معروف او "فرد و مالکیت اش" نام داشت که در سال 1845 یک جنجال فرهنگی سیاسی برپا نمود، ولی به زودی آن و مؤلفش فراموش شدند. اندیشه های اودر ادبیات، از جمله روی داستایوسکی اثر گذاشته اند. صفت مشترک اشتیرنر بانیچه را "خود" مرکزینی اش میدانند. اشتیرنر در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" مورد بررسی و انتقاد مارکس و انگلس قرار گرفته است.

ماکس اشتیرنر یک نویسنده شورشی است. او یک مبارزه فردگرایانه رادیکال و آنارشیستی را تبلیغ مینمود. شورش او علیه نظام فئودالی و حکومت سلطنتی دولت پروس نیز قابل اهمیت است. او با تائید روی نقش فرد، یکی از پیشگامان آگزیستنسیالیسم اندیشمندانی مانند کامو، سارتر، یاسپرس، و هیدگر است. با توجه به فرد گرایی زمان حال، نظراتش میتواند اکنون نیز موضوع روز باشند. اودر محفل "آزادان" با نظرات چپ هگلی آشنا گردید. اداره سانسوردولت پروس پیرامون تاخیر در چاپ اثرش اعلان کرده بود که نشر آثار او جامعه را تهدید نمیکند ولی بیچاره گی فلسفه اجتماعی و سیاسی را نشان میدهند! اشتیرنر میگفت که خدا، شاه، میهن، و شیخ، اشباهی مخوف هستند که باید از طرف شورشگران، کیش و رانده شوند. دولت و جامعه هم میتوانند دشمن آزادی شخص باشند. طبق نظرات هر پدیده ای که مزاحم شکوفایی و فردگرایی شود، باید مورد مبارزه قرار گیرد.

نظرات او را امروزه، نشانه نوستالژی آزادی، سرگردانی، هدف جویی و فردگرایی میدانند که محصول دوران ارتجاع سیاسی و اجتماعی 200 سال پیش آلمان؛ فاقد انقلابی چون فرانسه و انگلیس، میدانند. شرایط تاریخی که دلیل ظهور انقلابیون و معترضینی چون: مارکس، انگلس، نیچه، و او شد.

ماکس اشتیرنر - یا یوهان کاسپر اشمیت، بین سالهای 1806 تا 1856 در آلمان زندگی نمود. اوبعد از تحصیل فلسفه و الهیات، چند سالی آموزگار، مترجم و روزنامه نگار بود. ترجمه آثار آدام اسمیت از جمله کارهای او هستند. وی چون دارای پیشانی بلندی بود، در زمان دانشجویی او را اشتیرنر نامیدند که به معنی "پیشانی بلند" است. او 31 ساله بود که همسر اولش در حین زایمان کودک اش درگذشت. اشتیرنر همراه همسر دومش دکان شیرفروشی راه انداخت، ولی ورشکسته شد و بعلت بدهکاری های ناشی از فقر، دوبار به زندان افتاد.

غیر از کتاب "فرد و مالکیت اش"، اشتیرنر خالق مقالات، نقدها و ترجمه هایی نیز است. پایان نامه لیسانس او پیرامون تعلیم و تربیت، "قوانین مدارس" نام داشت. از او آثار کوتاه و اعتراضات کتبی دیگری نیز بجا مانده.

اشتیرنر مینویسد که آزادی فرد نمیتواند بوسیله جامعه بلکه باید توسط خود او صورت گیرد. او بجای انقلاب اجتماعی، انقلاب درونی فرد را توصیه میکرد. وی با انتقاد از کمونیسم میگفت که در این نظام، شعار رفاه عمومی به معنی رفاه فرد نیست و چون جامعه ماورای فرد قرار دارد، در نتیجه کمونیسم نیز آزادی فرد را محدود میکند. در نظر اشتیرنر "منیت فرد" خالق واقعیات و حقایق است. مارکسیستها امروزه او را نماینده یک ایده آلیسم ذهنی میدانند که فردگرایی مطلق را نمایندگی میکند و سخنوری و شعارهای ظاهری و انقلابی اش را، با نظرات ارتجایی لاپوشانی میکند.

آثار او امروزه تداعی کننده مقوله های: آزاد از تسلط، حاکمیت و اعمال قدرت هستند. او قاطعانه مخالف هرگونه وحدت کلیسا و دولت بود و میگفت که باید با عقل ستیزی دین، مبارزه نمود. وی با اشاره به زمان خود میگفت که در دولتی که آرامش و سکوت بالاترین وظیفه باشد، آزادیخواهان را یاغی مینامند. وی توصیه مینمود که فرد نباید هیچگونه ملاحظه و رعایتی در مقابل: دولت، دین، اخلاق و غیره بنماید. و در مدارس هدف تعلیم و تربیت باید آموزش هویت و شخصیت آزادی خواهی باشد و لازم نیست که ما اخلاق را از منابع دست دوم مانند کلیسا و مدرسه بیاموزیم، چون انسان ذاتاً نجیب و کبیر! است. در تعلیم و تربیت باید بچه ها را از زنجیر دین، دولت، و کلیسا آزاد نمود. او خود سري، شورش، بی تربیتی!، و اعمال آزادی اراده شخصی محصلین را موجب سنگ بنای انسان آزاد بودن، بعدی آنان میدانست. اشتیرنر با اشاره به انقلاب در جامعه فرانسه میگفت که در جاهای دیگر آزادی عمل مطرح است و در دولت پروس آلمان، آزادی آرزو نمودن مخفیانه، در انقلاب فرانسه، برابری شهروندان مطرح بود، در آلمان برابری زیردستان موعظه میشود، در حالیکه در فرانسه، یک آزادی انقلابی جا افتاده، در دولت پروس بحث از آزادی مسیحی میشود. در آلمان میخواهند حتا عشق را یک موضوع دولتی کنند و خطاب به مردم میگویند که آنها آزاد هستند تا وظایف شان را انجام دهند.

از جمله آموزگاران او: هگل، فویرباخ، ویاور، در محفل آزادان بودند. امروزه ابرمرد نیچه راطرحی از نظرات او میدانند. تاجه میزان نیچه تحت تاثیر اشتیتر است، نامشخص میباشد چون نیچه منابع تحقیقی خود را دقیق نمیگوید. فردگرایی افراطی اخلاقی اشتیتر بر اساس نظریه شناخت فیخته است. واز جمله هدفهای عملی آنارشیسم را آن میدانست که انسان باید به هیرچیزی که نیاز دارد، دست بیندازد!

۱۵۹. سالگرد مرگ شاعر شورشی.

اگر شاعری انقلابی و پرشور، بعد از پیروزی انقلاب دلخواهش، دست به خودکشی بزند یا خواهان انقلاب دوم یعنی انقلاب فکری و فرهنگی شود، نباید پرسید عیب کار در کجاست یا تقصیر از کیست؟ شاعر خارجی مورد نظر ما 37 ساله بود که به دلیل سرخورده گی در عشق یا اعمال خفقان دولتی در جامعه، خودکشی نمود. او در جلسات شعرخوانی اغلب با پیراهن زرد پر رنگی سالن محل شنوندگان را تبدیل به صحنه تئاتر یا رینگ بوکس ورزشی می نمود. او نه تنها خود را آوانگارد میدانست بلکه از نظریه پردازان جنبش ادبی فوتوریستی شد. دیگران او را به این دلیل شاعر و انسان عصر آینده نام گذاشتند. در جلسات شعرخوانی، غیر از پیرهن زردش، قد بلند و هیکل ورزشکارانه اش جلب نظر میکرد.

گرچه زبان شاعرانه اش تلگرافی، ولی کاملاً انقلابی بود. در اشعارش: فریاد، شکایت، تحریک و اعتراض، گوش آسمان را به خراش می انداخت. او شاعری دقیق با لحن و سخنی لخت و عریان بود. به نقل از وایتمن، شاعر آمریکایی می گفت: فریاد خشن و وحشی شاعر باید سقف جهان را به لرزه اندازد. اشعارش دیالوگ هایی با خواننده و شنونده بودند. او در طول عمر کوتاه خود به دلیل مبارزات اجتماعی سه بار به زندان افتاد.

مایاکوفسکی، شاعر، نقاش و نمایشنامه نویس مورد نظر ما، در سال 1893 در شهر کوچک بغدادی در ایالت گرجستان در جنوب روسیه تزاری به دنیا آمد. او هم ولایتی استالین نیز بود. مایاکوفسکی در سال 1930 در دوره حکومت لنین به دلایل غیرمشخص خودکشی نمود. او در سال 1922 با وجود آوانگارد بودن به جنبش ادبی-هنری فوتوریست ها پیوست و در طرح و ثبت دو مانیفست آنها یعنی: گورتان را گم کنید - و- یک توگوشی برای سلیقه مرسوم عمومی - فعال بود.

فوتوریستها خود را پیشتازان فرهنگ جدید بعد از انقلاب میدانستند. به نظر آنها هنر فوتوریستی وظیفه ای اجتماعی دارد. آنها میگفتند باید جهانی نو، با کمک واژهها ساخت نه با کمک نظریه ها. آثار آنها کوششی بود تا انتظارات جامعه از شاعر را برآورده کنند. به عقیده آنها شاعر، نویسنده شعر نیست، بلکه وسیله ای است برای تولید شعر در پروسه خلاقیت هنر.

مایاکوفسکی به اشعارش نام هایی تحریک کننده و یا تبلیغاتی داد، از جمله: فرمانی به ارتش هنر - از خیابانی به خیابانی - ابرها در خشتک تنیان - زیردریایی ستون فقرات - مصاحبه با مامور اداره مالیات- سرنشین اتومبیل - رژه چپگرایان- درودی رفیقانه - شاعر کارگران- و سرودی برای انقلاب. مایاکوفسکی تحت تاثیر اشعار لرمانتوف نه تنها شاعران زیادی را زیر تاثیر گذاشت، بلکه بهترین آثار او، بعدها به ادبیات جهانی قرن بیستم جهت داد. در زمان حکومت شوروی سابق، مایاکوفسکی در کنار پوشکین، لرمانتوف، و نکراسوف از پرخواننده ترین شاعران کشور شد.

در نمایشنامه: توفان نوح، نوشته مایاکوفسکی، طبقه کارگر و سرمایه دار به دلیل توفان و سیل در یک کشتی نجات سوار میشوند و به جستجوی بهشت موعود می پردازند. آنها انواع نظامها مانند: پادشاهی-الهی-جمهوری-دمکراسی - و سوسیالیسم را آزمایش میکنند و چون در آسمان و یا بهشت، حوصله شان سر میرود، کارگران سرمایه داران را به دریا می اندازند و به زمین بر میگردند و سعی میکنند در آنجا آرزوی بهشت و اتوپی را عملی سازند. یادآوری اینکه همانطور که شاهد بودیم، ساختن بهشت زمینی تا آمدن گورباچف ادامه داشت. و قس علیهذا!

پاسترنک در رابطه با استالین که سالها بعد از مرگ مایاکوفسکی گفته بود: او بهترین و با استعدادترین شاعر کشور شوراهای بود، نوشت: این دومین کوشش دولتی و حزبی برای قتل یک شاعر ترقی خواه بود.

لنین که گویا به هنر مدرن مخصوصاً به فوتوریسمها علاقه ای نداشت، در باره مایاکوفسکی گفته بود: کمونیسم مورد دلخواه آنها، کمونیسم شلوغ کاری و خروس جنگی است. او لوناچارسکی را مامور نمود تا جلو جنبش فوتوریستها را بگیرد. جو فرهنگی رسمی دولت، سالها فوتوریستها را نیهلیستهای آنارشیست نامید و دلیل شور و آتش سرودهایشان را بلغورهای ناشی از تب شدید سرماخورده گی دوران کودکی نام گذاشت.

ادبیات آوانگارد جهانی هنوز که هنوز است برای آثار مایاکوفسکی ارزش فراموش نشدنی قایل است. شور و احساسات اجتماعی و زیبایی شناسی او ما را بیاد: صمد - سعید- و خسرو ایران می اندازد.

۱۶۰. زنان شاعر و مردان نویسنده در تارنما

McCullers, Carson (1917 - 1967)

عکس های زیبای تارنمایی تنی چند از زنان شاعر خودی اینروزها در محله ما موجب بحثی شده که چرا بعد از اینکه مردان هموطن از ژانر شعر به داستان کوتاه نویسی، روی آوردند، زنان هم میهن، دوباره

سراغ شعر رفته و تقریباً در هر سایت کامپیوتری میتوان شاهد رقمی از اشعار معمولاً ؛ زیبا ، اجتماعی، انتقادی، فمینیستی و گاهی هم ناسیونالیستی یا مردستیزی آنها شد ؟ آیا این پدیده نشانی از ادامه پویا نبودن فرهنگی ، یا محدودیت باقیماندههای رمانتیک، آن است ؟ چون در سایر جوامع پیشرفته، بعد از پشت سر گذاشتن حتماً مرحله رمان نویسی ، آنها سالها است که وارد ژانرهای جدی تر یا مرحله نقد و مقاله نویسی؛ فرهنگی ، فلسفی، اجتماعی ، زیباشناسانه، غیره و ذالک شده اند. یا اینکه دلیل فشارهای عاطفی و خانوادگی و یا نبود وقت و آرامش لازم برای بعضی از این دوستان مبارز فرهنگی، شعر تنها نوع رسانه یا ارضای احساسات انسانی و شخصی است ؟ باید پرسید چرا بعد از اینکه غالب پسران آدم، میدان شعر را خلوت کردند، دختران حوا اکنون با قدری تاخیر تاریخی به رنسانس دوباره آن کمر بسته اند ؟ آیا باید آنرا بخشی از ادبیات زنان تحت فشار قرار گرفته، دانست و یا اینکه ادبیات عام ؟. به امید آنکه در آینده نزدیک، بخشی از این انرژی شعر و شاعری حتماً ترقیخواهانه ، صرف مسایل دیگر، از جمله ، فلسفه، اندیشه، نقد و بررسی ، ترجمه ، جامعه شناسی و غیره گردد. حال بعد از اشاره مختصر فوق، اکنون در اینجا به زندگی و آثار زن نویسنده ای پرداخته میشود که گرچه بیش از نیمی از عمر خود را بیمار، معلول و فلج بود، ولی او در راه و هدف نویسندگی اش ، به شکل خستگی ناپذیری کوشید تا با خوانندگان آثارش در رابطه ای انسانی باقی بماند .

خانم مك كولرز در سال 1917 در آمریکا متولد شد و در سال 1967 بعد از چند سکنه، در آنجا درگذشت. مورخین چپ ادبیات با اشاره به سه اثر مشهور او یعنی : قلب ، يك شكارچي تنها - ساعت بدون عقربه - و دوشیزه فرنگی ، او را نویسنده ای انسان دوست میدانند که به موضوع تنهایی روحی انسانهای جوان شهرهای کوچک ایالات جنوب آمریکا سرمایه داری پرداخت ، انسانهایی که در جامعه ای از خود بیگانه؛ مخصوصاً در زمان بحران و تحولات اجتماعی، در جستجوی فردیت خود هستند. تاکید او بطور سنبولیک پیرامون غیرانسانی بودن و زوال يك نظم اجتماعی و دورنگی و دورویی يك جامعه بیمار میباشد . مسئله و موضوع دوم انسان شکمسیر در آثار وی : تنهایی ، افسرده گی روانی و شکست یا غیرممکن بودن ارتباط انسانی با هموعان است. معمولاً قهرمان آثار او در محیطی فاسد و روبه زوال محاصره شده است. موضوع سوم آثارش، مشکلات و سرگردانی دوران بلوغ انسان است و مسئله چهارم نوشته هایش ، شرح زندگی غم انگیز انسانهایی است که از نظر جسمی و یا فکری معلول و یا بیمار بوده و درگیر نرمهای سنتی اجتماعی میباشند . مك كولرز رویاهای سالهای بلوغ را تنها دوره شاعرانه زندگی انسان دوزخ سرمایه داری نابکار میدانند.

او سالهای کودکی را خود در يك خانواده متوسط مرفه گذرانده بود. پدرش کارگاه تعمیر یا مانوفاکتور ساعت سازی داشت. و در جوانی بعد از تحصیل ، وی پیانو نواز در يك گروه کنسرت بزرگ شد ، تا اینکه در 30 سالگی بر اثر سکنه، نیمی از بدنش فلج گردید . عنوان نخستین داستانی که وی نوشت "کودک نابغه" نام داشت . این عنوان خیالی میتوانست نشانی از زندگی واقعی خود نویسنده باشد. حادثه غم انگیز دیگر زندگی مك كولرز ، خودکشی شوهر، بعد از ازدواج مجدد با وی بود. او کوشید بعد از انتشار 4 رمان موفق، به نمایشنامه نویسی بپردازد .

مك كولرز سعی کرد تا در رمانهایش به موضوعاتی مانند : معنی زندگی ، عشق ، رابطه انسانها، ایزوله شدن فرد، و جستجوی خود، بپردازد ؛ موضوعاتی که حتماً امروزه در جوامع صنعتی و خرده بورژوازی از اهمیت خاصی برخوردارند. او مینویسد که زندگی گرچه آبستن خوشبختی نیست ، ولی ارزش زیستن را دارد. آثارش گاهی هم شرح مبارزه قهرمانان با رویاها و آرزوهای غیرعملی خود در جامعه طبقاتی سرمایه داری هستند. گروه دیگری از منتقدین ، داستانهای او را تحت تاثیر روانشناسی فروید گرایي و رمانهای رمانتیک شوالیه گران میدانند. تبحر در سبک و انشای نویسندگی و شرکت همدرانه با قهرمان مفلوک داستان، موجب اهمیت و عظمت آثار او گردیدند. بیمار و فلج و غیرنرمال بودن جسمی و ظاهری وی ، سبب شد که او بتواند پیروزمندانه تاثیر متقابل فرد و جامعه روی همدیگر را دقیقتر توصیف کند. گرچه آثارش در غالب کشورهای غربی ترجمه شده اند ، ولی او هیچگاه به مشهوریت جهانی و ادبی واقعی لازم نرسید.

گراهام گرین درباره وی گفته بود : من خانم مك كولرز را به فاکتر ترجیح میدهم چون او با روشنی و شفافیت بهتری مینویسد، و او را برتر از لاورنس میشلمارم چون او پیامی ایدئولوژیک به خواننده تلقین نمیکند. وی مك كولرز و فاکتر را تنها نویسندگان بعد از لاورنس نامید که دارای حساسیت نو شاعرانه بودند، ویلیامز در باره مك كولرز نوشت که بعد از مرگ مالویل، فلک نویسنده دیگری مانند وی در آمریکا نژانید . ادوارد آلبی، نمایشنامه نویس مشهور، او را يك جادوگر ادبی نامید . به اشاره مورخین ادبی ، مك كولرز در مقایسه با سایر نویسندگان همعصر خود، میان خوانندگان و منتقدین ادبی، شانس و محبوبیت بیشتری یافت. وی ، غیر از فرانسه ، در آلمان مورد تحسین انسنبرگر و زیگفرید لینز قرار گرفت.

از جمله آثار او : قلب ، يك شكارچي تنها - سرودهایی از قهوه خانه ایی غمگین - ساعت بدون عقربه - دوشیزه فرنگی - اختلافات زناشویی - يك سرباز و يك زن - چشم طلا - و غیره هستند. رمان قلب تنها ، پیرامون جوان کر و لال و تنهایی است که در ساختمان ویرانی زندگی میکند . انتقاد نویسنده در این اثر، پیرامون فقدان : دوستی ، محبت ، و همدردی میان انسانها است. مشهوریت نسبی او امروزه بخاطر این رمان بود. بهترین رمان او را " دوشیزه فرنگی " میدانند . آن داستان دختر جوانی است که میخواهد در زندگی زناشویی برادرش شرکت نماید. مك كولرز ادعا کرد که این رمان را حدود 20 بار اصلاح نموده تا در آن نشانی از پیشداوری و ابتذال روانشناسانه بروز نکند. منتقدین ادبی ، این رمان را

ادبیات سالهای بلوغ جوانی نامیده و آنرا تقلیدی از آثار سالیانگه معرفی نمودند. رمان کوتاه سرودهای قهوه خانه ای، درباره تنگ نظری ساکنین یک شهرستان پرت افتاده جنوب است که بر اثر ورود انسان معلول و کویشستی، دچار اغتشاش گردیده، چون آن جناب با تنها زن بیوه پولدار شهر همخانه نیز شده. رمان فوق حاوی جنجال و احساسات و ترانه های مردمی و ارزشهای اخلاقی آن شهر ناکجاآباد داغان است. گروهی از صاحبزنان، این نوول را مهمترین اثر خانم مک کولرز میدانند. در اثر دیگری از او، خواننده به سربازانی برخورد میکند که به دلیل فشارهای روانی و عاطفی پادگانی، دچار پریشانجالی شده و گاهی خودکشی میکنند. کتاب ساعت بدون عقربه، پیرامون اختلافات نژادی و تنهایی سیاهان بندری است. در این رمان که در زمان فلج بودن نویسنده نوشته شده، قهرمان داستان، دکتر دارو سازی است که خود سرطان خون گرفته و در حال جان به جان آفرین دادن، است. کتاب چشم طلا را تقلیدی از فاکنر میدانند که طبق مد روز به مسایل اختلافات نژادی ایالات جنوب آمریکا میپردازد. مک کولرز کوشید تا در آغاز نمایشنامه ای به سبک اونیل و رمانی به روش لاورنس بنویسد، گویا بدون موفقیت لازم.

۱۶۱. باختین، مارکسیسم، فرهنگ و رمان

هورای بورژوازی برای چپ های متزلزل. Michaeil Bachtin (1895-1975)

میشائیل باختین، زبانشناس و نظریه پرداز ادبیات و فرهنگ، فیلسوف التقاطی یا رویونیست روزهای آغازین انقلاب اکتبر، در سال ۱۸۹۵ در روسیه دنیا آمد و در سال ۱۹۷۵ در شوروی سابق درگذشت. آثارش غیر از استتیک فلسفی در باره رابطه نویسنده و قهرمان داستان هستند. مشهوریت بعدی او در غرب مدیون مبارزه وی علیه فرهنگ انحصاری استالینیستی بود. باختین و کتاب مشهور وی یعنی "نویسنده و قهرمانش" تحت تاثیر آثار لوکاچ و کتاب "تئوری رمان" او بودند. باختین در سال ۱۹۲۹ دستگیر و در سال ۱۹۳۸ به سبب بیماری، یک پای خود را از دست داد. سخنرانی معروف او در باره "خدا و سوسیالیسم" در سال ۱۹۱۸ انجام گرفت. امروزه اشاره میشود که اگر او در سال ۱۹۲۹ دستگیر نمیشد و در مسکو میبود، یقیناً جان سالم از محاکمه و ترورهای استالینیستی دهه ۳۰ بدر نمی برد.

در دهه بیست قرن گذشته محفل باختین در شوروی تصمیم به انتشار مجموعه "فلسفه زمان حال اروپای غربی" گرفت. باختین بعد از مرگ در سال ۱۹۷۵، در کشورهای انگلیسی زبان بعنوان نابغه علوم انسانی معروف شد. او را یکی از نخستین دانشمندان علوم اجتماعی اروپا در قرن ۲۰ بشمار می آورند. گرچه غالب آثار او با تاخیری ۷۰ ساله وارد غرب شدند، در دهه هفتاد، وی در غرب مشهور گردید.

امروزه اشاره میشود که آثار او متکی به سنت فلسفی غرب از جمله - انسانشناسی کانت، فرد و ذهن گرای کوهن، اخلاق پدیده شناسی شلر، و افکار اجتماعی زیمل هستند. پدیده شناسی هوسرل روی مفهوم سازی باختین نیز تاثیر مهمی از خود بجا گذاشت. همدردی و اعتراف به گناه در آثار باختین بر اساس اخلاق پدیده شناسی ماکس شلر است. هنریک برگسن که در آغاز قرن بیست در روسیه خوانندگان زیادی داشت، نیز روی باختین بی تاثیر نبوده است. باختین در مخالفت با نظریه فروید پیرامون "من اسیر آن است" می گفت که ضمیر آگاه خیلی پیچیده تر از ضمیر ناخودآگاه در روان انسان است. باختین غیر از وطن خود، در کشورهای آلمانی زبان، انگلیسی زبان، لهستان، فرانسه، وایتالیانیزمشهور شد.

منقدین ادبی مدعی هستند که در آثار باختین، نویسنده و قهرمان داستان، با هم در زندگی دیدار و برخورد میکنند. مهمترین اثر باختین یعنی کتاب "نویسنده و قهرمانش در وحدت استتیک" تحت تاثیر انگیزهها، منابع و بحث های روز قرن بیست مانند - مارکسیسم، فرمالیسم، نوکانتیسم، پدیده شناسی، فلسفه زندگی، و فلسفه دین بودند. تاثیر مکتب فرمالیسم روی باختین چنان قوی بود که او در سال ۱۹۲۸ مقاله "مشکل محتوا، فرم، و موضوع در خلاقیت کلام" را منتشر نمود.

غالب آثار آغازین باختین آمیخته با نظریه فلسفه زندگی هستند. او میگفت که کتاب اتوبیوگرافی مطمئن تر از کتاب بیوگرافی است. در نظر او، هنر، کار با مواد خام است، و اهمیت و معنی استتیک همیشه بر اثر رابطه هنر و زندگی بوجود می آیند. باختین میگفت که باید در زندگی و هر لحظه آن، موضعی ارزشی بگیریم یا ارزشمدارانه رفتار کنیم. در نزد او اشیاء، انسانها، و حوادث، همیشه در یک افق دوردست، با ارزشها آمیخته میشوند.

باختین خالق نظریه رمان و نظریه داستان روایتی بلند است. نظریه رمان و استتیک فلسفی او در نظریه ادبیات مدرن، بخشی از عرضه های فرهنگی مهم قرن بیست هستند. او که فیلسوف فرهنگ و نظریه پرداز ادبیات است، در سال ۱۹۴۱ در انستیتو گورکی در مسکو پیرامون ادبیات جهان تحقیق می نمود. مارکسیست بودن باختین کورکورانه نبود چون او همیشه در فلسفه زندگی یک رابطه دیالکتیکی میان فرد و جمع را عمده میکرد. وی همچون مارکس، هستی انسان را پدیده ای اجتماعی میدید. باختین در سال ۱۹۲۶ به سبب ترس از تعقیب گاهی با نام مستعار کائاف مقاله مینوشت. او میگفت که رابطه میان خدا و انسان مانند رابطه نویسنده و قهرمان اثر است. رویونیست بودن وی در

آنجاست که به بهانه انتقاد از تنویر شدن زندگی ، به اصول عقلگرایانه عصر روشنگری، جوابی منفی داد .

او مینویسد که وظیفه یک استتیک آینده نگر در آنجاست که مرزها را تعیین کند و این کوشش نه در تنوری فلسفی و نه در استتیک هنر ، بلکه در یک اخلاق زندگی باید انجام گیرد . مبارزه عصر روشنگری و عصر رمانتیک در تاریخ فرهنگ اروپا به اشاره نیچه از زمان جدل خدای آپولو و خدای دیونیس در یونان آغاز شد .

نیکولای باختین گفته بود که خلاقیت حقیقی خود را در آنجا نشان میدهد که نه بشکل آغاز یا ادامه ، بلکه بشکل نوزایی و تولد ، ظاهر میشود . در هنر باید انسان از نظر استتیک تحت تاثیر آن چیزی قرار گیرد که از نظر اخلاقی ، عملاً دنبال میکند . مخالفین باختین با اشاره به پیروی او از اللهه دیونیس ، مدعی هستند که او به حاکمیت استالین ، حالتی رسمی داد .

باختین در مقاله " هنر و مسئولیت " در سال 1919 ، خواهان جدایی مارکسیستی میان هنر و زندگی شد . وی در سال 1929 در رابطه با رمان چند صدایی ، مقاله " مسائل خلاقیت هنری داستایوسکی " را منتشر نمود . امروزه اشاره میشود که مقدمه باختین بر مجموعه آثار دو جلدی تولستوی ، از پایگاهی مارکسیستی نوشته شده است .

دو همکار سابق باختین یعنی " مدودف " و " ولوشینوف " آنزمان دو کتاب با عنوانهای " مارکسیسم و فلسفه زبان " و " فرویدیسم و روش علم ادبیات " را منتشر کردند . امروزه در بعضی از محافل ادبی ادعا میشود که این دو کتاب را نیز احتمالاً باختین نوشته است .

کتاب " نویسنده و قهرمانش " را کوششی برای خروج از گمراهی پست مدرن میدانند که مدتهاست به مرحله افسردگی و شکست رسیده است . در سال 1971 در جشن 150 مین سالگرد تولد داستایوسکی ، در مقاله " مسائل ادبی آثار داستایوسکی " ، باختین اشاره نمود که نوگرایی رمان اروپایی از طریق داستایوسکی انجام گرفته است .

در سال 1986 دو کتاب " جستاری در باره بوتیقا و نظریه رمان " و " استتیک خلاق هنری واژه " از او نیز منتشر شدند . مقاله " داستان روایتی و رمان " باختین ، روش شناسی تحقیقی رمان است . آرشیو آثار باختین اکنون در انستیتو گورکی در شهر مسکو نگهداری میشود .

۱۶۲- میشل فوکو (1926 – 1984) Michel Foucault

از فلسفه طبقاتی تا فلسفه عشقباری !
تعریف تروریستی فلسفه غرب از انسان مدرن ؟.

میشل فوکو ، فیلسوف " ساختارگرای " فرانسوی ، نخستین قربانی بیماری علاج ناپذیر ایدز در میان متفکران بود. گرچه او در دهه شصت قرن گذشته مدتی عضو حزب کمونیست فرانسه شد ولی از فلسفه " مبارزه طبقاتی " دست کشید و سراغ موضوعات دیگر انسان مانند : عشق ، اروتیک و روابط جنسی ، رفت و به دفاع از حقوق همجنسگرایان پرداخت. او این گونه مسائل را نیز بخشی از مبارزه فرهنگی خود شمرد و در رابطه با همجنسگرایی اش دهها کتاب و مقاله منتشر نمود. او میگفت که غرب با تکیه بر عقل گرایی و هومانیسم ذهنی خود ، از اوایل قرن گذشته به تعریف تروریستی از انسانهای نوگرا پرداخته و آنان را به بهانه های گوناگون ، یا روانه : زندان ، تیمارستان ، بیمارستان ، تبعید و بازداشتگاه نموده و یا در سر هر چهارراه ، کوچه و خیابان و مکانی ، با نصب کردن دوربین های مخفی و ویدئو ، انسان را به اتهام تروریستی، همه جا زیر نظر گرفته است. شاهکار فوکو ، کتاب " روابط جنسی و حقیقت " نام داشت، ولی او با کتاب " جنون و جامعه " مشهوریت جهانی یافت . فوکو مشهورترین فیلسوف فرانسه بعد از سارتر است . صاحب نظران او را طبیب " فرهنگ " جامعه فرانسه نیز نامیده اند. انتقاد فوکو از هومانیسم و ذهنی گرایی ، تکرار انتقاد نیچه از سنت عقلگرایی غرب است . او همچون نیچه در جستجوی " شکل خاصی " یا شکل دیگری از زیستن بود. در نظر او ، فلسفه یعنی چهارچوب های فکری و ارزشی ، برای اینکه انسان بتواند جور دیگری زندگی کند. فوکو میگفت که فلسفه ، جنبشی است که با کمک آن ، انسان خود را آزاد کرده یا حقایق قدیمی را بی اعتبار نموده . او میبرد که چرا جنون گرفته ها مثلاً حق ندارند تا نوع دیگری از زندگی را عملی کنند ؟ . فوکو بدلیل همجنسگرایی ، تمام عمر، خود را تحت تعقیب اخلاق و ارزشهای جامعه معیوب، احساس میکرد و بقول ریچارد سنت ، فقط در بستر مرگ، احساس تحت تعقیب بودن را از دست داد.

فوکو مینویسد که ریشه بیماریهای روانی را باید در " ساختارهای " غلط اجتماعی یافت ، چون فرهنگ خردگرای غرب ، سازمانهایی را تشکیل داده تا دگر اندیشان را محدود کند و یا رفتار دیگران را تابوگونه معرفی نماید . در نتیجه ، در اینگونه موسسات و سازمانها ، خواست فشار به دیگران همیشه حاکم و حاضر است . توضیح اینکه ، فوکو بعد از خروج از حزب کمونیست فرانسه، به حمایت از قربانیان استالینیسم در اروپا پرداخت . در نظر او ، تاریخ روابط : جنسی ، عشقی ، سکسی ، و جنون ، تاریخ فرهنگ نیز است . ادعای تحت فشار قرار دادن علائق از طریق ساختارهای اقتدار گر، بر اساس نظریه فروید بود . فرضیه های فوکو نه تنها فرهنگ گذشته غرب را زیر سؤال برد ، بلکه قصد انفجار آنان را نمود. و اتهام آزارشیت زدن به او ، تاکنون کمکی به جواب انتقادهایش ننموده است .

ساختارگرایان میگویند که امروزه وظیفه فلسفه، وداع با "جستجوی حقیقت" مطلق است، چون ما در جهانی چند بعدی و یا در چند جهان موازی هم، زندگی میکنیم و هدف دیگر، پرده زدایی از حقیقت نیست، بلکه موضوعات: فرهنگی، سیاسی، تاریخی و انسانی برای مردم اهمیت یافته اند. چهار متفکر ساختارگرای مشهور قرن گذشته: فوکو، لاکان، رونالد بارت، و اوی اشتراوس، بودند. فوکو و هم سن و سالهای فرانسوی اش مانند: لاکان، دریدا، و دلوژ را امروزه "پسا ساختارگرایان" مینامند. ساختارگرایان فلسفی در يك موضوع باهم وحدت نظر داشتند؛ آنان همچون سارتر، همه مخالف فلسفه ذهنگرا و جانبدار: زندگی، سیاست، و هستی شدند و زمینه کار همه آنان، تحقیق پیرامون "گفتمان های ساختاری شده" بود. آنان میخواستند که پروسه تشکیل و نقش ساختارهای اجتماعی-انسانی را روشن نمایند؛ تا اینکه سرانجام فلسفه ساختارگرایی، خود، علم زده شد و به فلسفه فرمالیسم، ختم گردید.

فوکو بعدها خود را نه تنها ساختارگرا ندانست بلکه در مبارزه با آن کوشید. "گفتمان"، بحث و جلسات کلان و عمومی بودند که در چهارچوب آنها، بین انسانها، رابطه و تماس برقرار میگردد، فوکو بر این باور بود که در گفتمان ها نیز مانند: خانواده، جسم، اخلاق، و سازمان، به انسان اعمال زور و قدرت میشود. و یا بقول نیچه، در گفتمانها نیز "اراده" برای بقدرت رسیدن وجود دارد. به این دلیل هدف همیشه؛ در محفل ها، حذف یا مطیع نمودن دیگران بودن است. فوکو را میتوان اندیشمندی شکاک نیز دانست، چون او به تمسخر میگفت که حقیقت نیز "تاریخ" خاص خود را دارد.

میشل فوکو در سال 1926 در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1984 در سن 57 سالگی در اثر ابتلا به بیماری ایدز درگذشت. او فرزند يك پزشك بود و خود در دانشگاه روانشناسی و فلسفه خوانده بود. فوکو در شهر آفتابی کالیفرنیا در آمریکا، در حال ساختن محل و مکتبی برای هواداران اپیکوری اش بود که غیرمنتظره خبر بیماری ایدز را دریافت نمود.

از جمله آثار او: روابط جنسی و حقیقت، جنون و جامعه، حفاری و باستانشناسی در علوم انسانی، استفاده از غرایز و نفسانیات، به فکر خود بودن، و تعقیب و تنبیه - تولد زندان، هستند. فلسفه فوکو را فلسفه "اشتها" در فلسفه زندگی نیز نامیده اند. او به انتقاد از محدودیت های گوناگون، برای "نوع دیگری" زیستن پرداخت. فوکو نارضایی از روابط: عشقی، جنسی و اروتیک را حوزه ای نامید که در هومانیسم غرب سزاوار انتقاد است و میپرسد که چگونه فعالیت جنسی انسانها، بخشی از اخلاق حاکم شد. او با کمک استتیک هستی، به تعریف آزادی روابط جنسی-عشقی، پیش از مسیحیت پرداخت. در نظر او، یونانیها و رومیهای باستان، پیشنهادات و راههایی را کشف نمودند که موضوعات جنسی و عشقی را حل نمود. او به تعریف و تحسین از روابط عاطفی اریستوکراتهای یونان باستان پرداخت. و قصد داشت اینگونه روابط احساسی بین انسانها را در مجتمه ای در کالیفرنیا عملی نماید.

او میگوید که در يك جامعه بوروکراتیک، دیگر جایی برای طرح آرزوها نمانده است. در مقابله با عقلگرایی و با تکیه بر نیچه میگفت که فلسفه قرن 20 باید صحنه تئاتری را آماده کند تا "زردشت" مورد نظر نیچه، روی آن به رقص درآید و توی دهن آپولو، خدای عقل و منطق، بزند. او قصد نمود تا به تجزیه و پاشیدگی هومانیسم غرب کمک کند. انتقاد او از خردگرایی، بدلیل مبارزه برای آزادی "نوع دیگری" زیستن است و میگفت که بر اثر عقلگرایی، مدل غربی، انسانیت تاریخی مورد نظر مارکس و هگل، انسانیت مکتب پوزو، یتیم و مثبت گرای آوگوست کنت، و انسانیت اگزیستانسیالیستی سارتر، در حال از بین رفتن هستند. او خواهان تحوли در ارزشها شد تا انسانها بتوانند: جور دیگری فکر کنند، زندگی نمایند، و یا به عمل پردازند. صاحب نظران، فوکو و سایر "پست ساختارگرایان" را زیر تاثیر يك هایدگر "نیچه ای" نیز میدانند. او در فلسفه میخواهد که بطور رادیکال به درون تاریکیهای: ضمیر ناخودآگاه، جهان اسطورهها، و فرهنگ فولکلوریک مردم، برود تا به کشفیات حفاری و باستانشناسی جدیدی نائل آید. در نظر او وظیفه يك دانش غیر هومانیستی، آنست که به نابودی ذهنگرایی و تاریخگرایی روشنفکری پردازد.

۱۶۳. گاهی کتاب مشهورتر از نویسنده آن میشود.

سروانتس ورمان دن کیشوت در ادبیات جهانی غرب.

Miguel Cervantes (1547 – 1616)

برای بعضی از ماها ممکن است، هاملت مشهورتر از شکسپیر، تورات مشهورتر از موسی، شاهنامه مشهورتر از فردوسی، و دن کیشوت مشهورتر از سروانتس، باشند. میگوئیم سروانتس، نویسنده اسپانیایی متولد در 400 سال پیش، یکی از بزرگترین داستانسرایان تمام دورهها و خالق رمان مدرن، دریک خانواده ساده و معمولی بدنیا آمده بود. او در ادبیات جهانی غرب در ردیف دانته و شکسپیر بشمار می آورند. کتاب 2 جلدی دن کیشوت اوتاکنون به 68 زبان ترجمه شده و 2300 بار منتشر شده است. تنها در زمان خود او این کتاب 16 بار تجدید چاپ گردید. در زمان فوق خواننده امروزی با فرهنگ و زبان گروههای گوناگون: پیشه وران، چوپانان، دانشجویان، سربازان، فواحش، جاکش ها، پانداها، خلافکاران، پاسبان ها، کولیها، قماربازها، ادیبان، هومانیست ها، و روحانیون آن زمان جامعه اسپانیا آشنا میشود. سروانتس چون

در سال 1571 در جنگ دریایی میان اسپانیا و ترکیه شرکت کرده بود، نه تنها دست چپش را از دست داد بلکه 5 سال اسیر نیروهای ترک، و سپس برده دزدان دریایی در الجزایر گردید. شاهکار سروانتس، رمان دوجلدی دن کیشوت است. قهرمان این رمان، دن کیشوت، یک اشرافی تنگدست پایک بیوگرافی تراژدی-کمدی میباشد. کتاب فوق را بعد از کتاب انجیل، اثری مردمی در غرب بحساب می آورند. سروانتس برای نخستین بار از طریق این کتاب به مسائل ادبی زمان خود پرداخت. این رمان غیر از نقد ادبی، انتقادی از جنگ طلبی دوران شوالیه ها و سوارکاران اسپانیا نیز است. در این کتاب پیچیده روان شناسانه، از 700 شخصیت نام برده شده است. درآینه آن کتاب، هم رئالیست ها، هم ایده آلیست ها، و هم رمانتیک ها خود را دوباره می یابند. اگر هاملت را منتقدین ادبی، اولین و بهترین نمایشنامه بدانند، دن کیشوت را نخستین و بهترین رمان غرب بشمار می آورند. دن کیشوت را با دو قهرمان دیگر تاریخ ادبیات غرب؛ یعنی فاوست اثر گوته، و هاملت اثر شکسپیر مقایسه میکنند. بخش اول رمان دن کیشوت در سال 1605 و بخش دوم آن در سال 1616 منتشر شدند. در دوران رمانتیک، آن را مبارزه تراژیک ایده آله علیه واقعیات بشمار می آورند. بخش اول این رمان شامل سه موضوع: طنزی بر رمان شواله ای، عشق قرون وسطایی، و بحث های هنری ایده آلهای افلاتونی هستند. در این بخش دن کیشوت انسانی است عملگرا، ولی در بخش دوم رمان، دن کیشوت خیالپردازانه علیه غولهای آسیاب بادی به مبارزه می پردازد. این کتاب در مجموع مثالی است پیرامون رفتار انسانی، و نه فقط نقد وطنی بر ادبیات سوارکاری سرگرم کننده آن زمان. دن کیشوت بعد از مطالعه رمانهای سوارکاران، در جهانی خیالی، دچار نوستالژی قهرمان گری میشود و با اعمالی تراژدی-کمدی دست به ماجراجویی برای نجات نیکی میزند. او به سبب مطالعه رمانهای سرگرم کننده شواله ای آن زمان، از واقعیات دور شده و دچار خیالپردازی و افسانه زده گی میشود. او از جمله وظایف عیاری خود، اجرای صلح، مبارزه علیه فقر و بی عدالتی، و کمک به یتیمها، زنان بیوه، و دختران جوان را دارد.

سروانتس خود زندگی پرماجرايي داشت. او به شغل های سربازی، ملوانی، دریانوردی، و مامور مالیاتی، دست زد و نه تنها اسیر ترکها و زندان سلطنتی اسپانیا شد، بلکه در زمینه نمایشنامه نویسی نیز دچار شکست گردید.

این کتاب را کوششی در راه رئالیسم مدرن نیز بحساب می آورند که با 1100 صفحه آن همچون کتاب کمدی الهی دانته، انجیل واقعیات بخشی از تاریخ اسپانیا شمرده شده است. این رمان نه تنها آینه ای از درد ورنج انسانی است بلکه مانند دینی در اسپانیا در مقابل مسیحیت کاتولیکی قرار گرفت. منتقدین ادبی، امروزه بخش اول آنرا مربوط به دن کیشوت و بخش دوم آنرا درباره زندگی خود سروانتس بشمار می آورند. چون سروانتس در این رمان، قادر به نوشتن، و دن کیشوت قادر به عمل است، آندو همدیگر را از این طریق تکمیل میکنند. به ادعای روانشناسان، خیلی از ماها چهرههایی سروانتسی هستیم، یعنی ترکیبی از خصوصیات دن کیشوتی و سانچویی؛ چهره دیگر آن رمان.

امروزه میتوان رمان نویسی در غرب را مدیون آثار سروانتس و شکسپیر دانست. سروانتس روی فلور، استاندال، مارک تواین، توماس مان و غیره نیز تاثیر گذاشته است. شکسپیر گوید در سال 1611 رمان دن کیشوت را مطالعه کرده باشد. او و سروانتس در یک روز در گذشتند. سروانتس را میتوان در ردیف تولستوی، گوته و مونتهگنی بشمار آورد. او و شکسپیر موجب رشد ادبی تورگنیف، استاندال، پروست، و داستایوسکی شده اند. بعد از مرگ سروانتس، رمانتیکها نخستین بار به کشف او موفق شدند. گروه دیگری از منتقدین ادبی، سبک داستانسرایی او را، رمانتیک-متافیزیک نامیده اند. ژانر رمان از زمان او تا دوره پروست احترامی اخلاقی-متافیزیک یافت.

سروانتس در آثارش خالق تمام ژانرهای ادبی مانند شعر، درام، رمان، و نوول است؛ از آنجمله: محاصره نومانیا، لاگالاته، دن کیشوت، نوولهای نمونه، سفر به پاراناس، رنج و زحمتهای پریل و سیگموس، هستند. در کتاب محاصره نومانیا، یک شهر اسپانیایی در مقابل سلطه گران رومی به دفاع از خود میپردازد. در کتاب لاگالاته، او به طرح زیبایی و تکامل انسان در فلسفه رنسانس میپردازد که مطابق آموزش درس های عشق نوافلاتونی هستند. کتاب رنج و زحمت پریل، به ادعای او نمونه ای است که تمام جنبه های رمان نویسی زمان خود را شامل میشود. از 60 نمایشنامه سروانتس تنها 18 عدد آنها به زمان ما رسیده است. سروانتس خالق نخستین نمایشنامه تراژدی ملی اسپانیا است که در آن به عناصر هنری دوره باروک میپردازد. نمایشنامه های متنوع او دارای عناصری: اتوبیوگرافیک، تاریخی، ادبی، خلقی و فولکلوریک می باشند. او در نمایشنامه هایش خواننده و تماشاچی را به جالب ترین وجه هنرنویغ انسانی در عصر جدید و استتیک دوره باروک جلب می نماید. بعد از رمان دن کیشوت، مجموعه نوولهای سروانتس از شاهکارهای ادبی او هستند. نوولهای او تاثیر مهمی روی ژانر نوول و نوول نویسی قرن 19 غرب از خود بجا گذاشتند. نوولهای او با کمک وظایفی اجتماعی-اخلاقی، زندگی تازه ای به ژانر نوول دادند.

گرچه ادعا میشود که رمان دن کیشوت در دوره طلایی اسپانیا نوشته شده است ولی جامعه اسپانیا آن زمان احترامی خاص برای مرگ و عزاداری قائل بود. این رمان را نگاهی بدبینانه به دوره پایان قرن 16 نیز بشمار می آورند. سروانتس نخستین بار به زندگی تراژدیک اشخاصی در عصر جدید میپردازد که از شناخت واقعیات عاجزاند. گرچه این رمان نگاهی ناامیدانه یا بدبینانه به ایده آله را نشان میدهد ولی آن خوشبینانه به توانایی های انسانی هم اشاره میکند که قادر به حل مشکلات در زندگی خود هستند. با وجود اشتباهات مدام دن کیشوت، تصمیم به ادامه زندگی و عملگرایی، فلسفه خوشبینانه او میباشد. خواننده این کتاب زیر تاثیر دائم طنز و تراژدی قرار دارد، و در نزد خواننده، چهره تراژدیک دن کیشوت ایجاد همدردی میکند، چون انسان در هستی شناسی او، خود را می بیند. منقدی نوشته است

که تعداد دن کیشوت ها به اندازه تعداد خوانندگان است، مانند تعداد هاملت ها میان خوانندگان و تماشاگران آن. دن کیشوت و جوان روستایی همراهش یعنی سانچو، تشکیل جهانی دوتالیستی و ثنوی میدهند، و درحالیکه سانچو عملگرا و هوشمنداست، دن کیشوت با حداقل امکانات جنگی سوارکاری با یابوی زهوار دررفته خود، قصد نجات جامعه اسپانیا را دارد.

۱۶۴. بورژوازی و شاعر جمهوریخواه اش

جان میلتن (John Milton (1608 – 1674
خدا و جزای شاعر جمهوری خواه !

میلتن را نخستین شاعر جمهوریخواه بریتانیا در 350 سال پیش میدانند و زمانیکه اودرسن 44 سالگی قدرت بینایی خود را از دست داد، کلیسا و روحانیون مسیحی، آن واقعه را دلیل جزا و عقوبت الهی برای کسانی دانسته که علیه شیخ و شاه روشنگری میکنند. درنظر خواننده، عجیب است که جنبش جمهوریخواهی یک کشور غربی در 350 سال پیش دارای شاعر مبارز خود باشد. پیرامون او در تاریخ ادبیات آمده که میلتن از موضع ضد فئودالی، ضد کلیسای و ضد سلطنتی و به هواداری از جمهوریخواهی بورژوازی، انقلاب و جنبش جدید را آنزمان به آواز کشید. اونه تنها یکی از مهمترین شاعران انگلیس، بلکه قبل از جان لاک، یکی از بنیادگزاران لیبرالیسم عصر جدید بود. نبوغ او را در حد دانه و شکسپیر میدانند. تازمان پیش از او، غالب شاعران غرب دمخور دربار سلطنتی بوده و مدیحه سرایی میکردند. او شاعر جمهوریخواهی است که دین و دولت و اخلاق حاکم را به زیر سوال برد. میلتن در 20 سال آخر عمر در نابینایی کامل بسر برد، با این وجود او خالق آثار فناناپذیری مانند: بهشت گمشده و بهشت بازیافته، است. اودر کنار شکسپیریکی از مشهورترین نویسندگان انگلیسی است. توانایی ادبی او را در وضعیت کوری، با هومر مقایسه میکنند. امروزه میدانیم که غیر از هومر، نیچه و میلتن، بورخس و جویس نیز در مقطعی از زندگی خود کور و نابینا شدند.

میلتن کتابسوزی دربار و کلیسا را با آدم کشی یکی دانست. اوطی سالها مبارزه، خواهان آزادی مطبوعات، اصلاحات دینی، آزادی حق طلاق، حق خلق برای برکناری حاکم مستبد، منع دخالت دین و کلیسا در زندگی مردم، آزادی فرد در تمام حوزههای زندگی و دین، تجدد خواهی و سیاست تعلیم و تربیت دمکراتیک، شد. او سالها تحت تعقیب قرار گرفت، مدتی مخفی شد، و چند ماهی نیز به زندان افتاد، ولی بدلیل مشهوریت اجتماعی، سپس آزاد گردید.

میلتن یکی از مبارزان تحول دولت مطلقه سلطنتی بسوی جمهوری، پیش از دمکراسی است. اونه تنها به دفاع از انقلاب بورژوازی ضد سلطنتی، بلکه به تأیید حکم مجلس جمهوری، برای اعدام چارلز دوم، پادشاه مستبد انگلیس، در سال 1649 شد. میلتن، به مبارزه علیه کتابسوزی، سانسور، تعقیب و زندانی نمودن مبارزین دوره حکومت چارلز دوم پرداخت.

او میگفت که اگر ما جنگ و مبارزه سیاسی را بازیم، در مبارزه فرهنگی باید پیروز شویم، اگر پاهایمان را به زنجیر بکشانند، از دستهایمان باید استفاده کنیم. منقدین ادبی مذهبی، دانه را شاعر کاتولیک ها و میلتن را شاعر پروتستانها نامیدند. رمانتیکهای ادبی سالها تحت تاثیر این شاعر انقلابی جمهوریخواه بودند. نخستین بار، ولتر موجب مشهوریت میلتن در سایر کشورهای اروپایی شد. او در جوانی به مطالعه اشعار هومر و ورژیل پرداخته و سالها تحت تاثیر اشعار چوپانی و گله داران تئوکریت در دوره یونان باستان بود. او کوشید به تقلید از تراژدیهای یونان باستان و نمایشنامه های تراژدیک شکسپیر، آثاری والا تر از مکبث بیافریند.

جان میلتن در سال 1608 در لندن دنیا آمد و در سال 1674 در آنجا درگذشت. پدرش غیر از شغل وکالت، سالها صراف نیز بود. او 8 ساله بود که شکسپیر درگذشت؛ البته اگر شکسپیر واقعاً زیسته باشد! مرگ دوستان، خویشان، و همزمان، تاثیر غم انگیزی روی اشعار مرثیه ای او بجا گذاشت: از جمله مرگ مادر جان، مرگ یک همکلاسی عزیز، مرگ پسر، و اعدام چند تن از همسنگران اجتماعی همعصر او. میلتن در سال 1949 مدتی منشی وزارت امور خارجه در دولت جمهوریخواه کرومول بود و از حکم مجلس برای اعدام پادشاه دفاع کرد و سرانجام در سال 1659 مخفی گردید.

میلتن غیر از علاقه به آثار کلاسیک یونان باستان، به مطالعه نویسندگان مدرن رنسانس نیز پرداخت. او را روشن فکرترین شخصیت ادبی قرن 17 انگلیس میدانند و مانند سایر نویسندگان، او آثاری گاه متضاد و متناقض به قلم درآورد. اشعارش غالباً زیر تاثیر حوادث سیاسی و تجدد خواهی فرهنگی آنزمان هستند. به نقل از منتقدین ادبی، در اشعار او احساس گرایی بر عقلگرایی تقدم دارد. امروزه فمینیستها از میلتن ایراد میگیرند که او 350 سال پیش به زن نگاهی شیئی و جنسی داشت. در نظر آنها میلتن مرگ و یا اخراج حضرت آدم (ص) را بدلیل توطئه و شرکت حضرت حوا (ع)، علیه او میدانند. پاوند و الیوت، میلتن را مقصر تحولات نامناسب و نازی بعدی شعر انگلیس دانستند. پاره ای از آثار آنزمان میلتن شباهت به ادبیات علمی-خیالی (ساینس فیکشن!) امروزی دارند. گروهی دیگر اشعار او را براساس اخلاقی سنتی، ارتجاعی و گذشته گرا میدانند. میلتن در یک سفر توریستی-آموزشی به جنوب اروپا، شخص با جناب گالیله آشنا گردید.

آثار میلتن را میتوان ادامه تکامل روشنگری دوره رنسانس دانست. شعر او اغلب حاوی افکار فلسفی و سیاسی است. میلتن کوشید با کمک: اسطورههای کهن، علم نجوم سدههای میانه، و دستاوردهای

دانش جدید زمان خود، درک نوینی از جهان در عصر خود بیاید. درنظر مذهبیهون، موضوع اصلی آثار میلتن، مبارزه نیروهای آسمانی با نیروهای زمینی و جهنمی است. مشهوریت او امروزه شاید بدلیل افکار جمهوریهوایی و فعالیت های اجتماعی اش باشد تا زیباشناسی ادبی آثار اش. ازجمله آثار او: بهشت گمشده، مقالات جدلی، ترانه ها، نمایشنامه های ماسکی، بهشت باز یافته، شعر بلند نمایشی (سامسون مبارز)، درباره تربیت، عارف، حکومت شاه و درباریان، دفاع از خلق، دفاع از خود، راه ساده و تشکیل دولت آزاد، صیحهگاه، تولد مسیح، آدم بشاش، مرثیه ای برای دوست، درباره آزادی مطبوعات، ادعای طلبکاری حاکمیت شاهان، تصاویر آموزشهای مسیحی، تاریخ انگلیس هستند. درام شعری (سامسون مبارز) حاوی شوق و شور انقلاب ضد فئودالی است. میلتن خالق حماسه شعری (بهشت از دست رفته) در سال 1667، زمانیکه او کاملن قدرت بینایی اش را از دست داده بود، میباشد. عنوان قبلی این اثر: (جناب آدم، بدون بهشت) بود. قهرمان اصلی کتاب، آقای شیطان است و آن اثری است احساسی و شوق آمیز و نه عقلگرا. میلتن در این کتاب بطور نمادین و با کمک نیروهای آسمانی و گناه انسانی، اشاره به مبارزه برای انقلاب آن زمان متریقی بورژوازی، ولی ضد فئودالی می نماید. مورخین ادبی برای نظرند که او شعر حماسی (بهشت گمشده) را تحت تاثیر هومر و ورجیل نوشت. قهرمانان آثارش، غیاز شیطان و ابلیس، غالب: الهه ها، فرشته ها، ملائک!، و یا انسانهای اسطوره ای ایده آل مانند آقای آدم و خانم حوا هستند. عیسامسیح او همچون ژنرال پاتون! با یک گروهان فرشته های مسلح به جنگ ابلیس بیچاره میرود تا دمار از روزگار این موجود پیشتاز برآرد. در این کتاب شیطان قبلن یک فرشته ناز و زیبا رو بوده که بدلیل اعتراض و سرکشی های کفرآمیز، تغییر هویت داده و رویونیستی شده است. امروزه در ولایات و سرحدات آمریکا اشاره میشود که شیطان، مشهوریت خود در غرب را مدیون میلتن است. او یکی از نمایندگان روشنگری انگلیس زمان خود بود و چون در دولت موقت انقلابی مرحوم کرومول شرکت داشت، رابطه نزدیکی با غالب حوادث تاریخی زمان خود یافت. میلتن رفتار انسان را میان مسئولیت فرد و ضرورت تصمیمات اخلاقی قرار میدهد. در جهان بینی او مکانهای گوناگونی مانند: زمین، آسمان، دوزخ، بهشت، و هرج و مرج جهانی کائنات، قرار دارند. او به رد تئوری تشکیل جهان از "هیچ و پوچ" پرداخت. آب

۱۶۵. به موازات ادبی کشور میزبان

اگر بشود سخنان مورخین اجتماعی فرهنگ را عمومیت داد، باید گفت که در آغاز، در کشورهای مختلف، قبایل بیشمار با لهجه های گوناگون وجود داشتند. گاهی مردم شمال بلبلستان زبان مردم جنوب آن کشور را نمی فهمیدند. بعدها در کنار لهجه های قبایل و ولایتی، و زبان اداری دولتی، یک زبان نوشتاری جدید نیز رشد کرد. و با ایجاد زبان نوشتاری، ادبیات کتبی متولد شد. ولی در اینجا باید پرسید چه آثاری را میتوان آثار ادبی دانست؟ آیا تقسیم ادبیات به: مبتذل، مسئول، و یا ادبیات هنرمندانه و ادبیات سرگرم کننده درست است؟

اینجا و آنجا ادعا میشود: زمانیکه یونانیها و رومیها آثار ادبی آفریدند و در تاترهایشان نمایشنامه اجرا کردند، در غالب کشورهای دیگر حتا از وجود خط نوشتاری هم خبری نبود. جملات جادویی و یا مذهبی، در این گونه جوامع میبایست موجب آزاد شدن زندانیان و یا بهبود پای شکسته اسب مجروحی میشد. مورخین رومی، دیگران را بربر و وحشی می نامیدند. هنوز از "کشور شاعران و متفکران" نشانه ای نبود. ادبیات دوران انتقال یا تحول، از جاهلیت و کافری به مذهبی کدام هستند؟ آیا داستانهای قهرمانی و پهلوانی بعضی از کشورهای شباهتی به تراژدیهای یونان دارند؟ در تراژدیها معمولاً نشان داده میشود که چگونه انسان با همه تلاشهایش برای بدست گرفتن سرنوشت محکوم، باشکستی تلخ روبرو میشود.

چه کسی نخستین بار تمام قبایل یک کشور را بصورت مملکتی واحد باهم متحد نمود؟ چه کسانی خلاف حاکمین پیش از خود به فکر: آموزش و پرورش، ادبیات و هنر، علوم و غیره در برنامه سیاست و هدف یک دولت افتادند؟ چه کسانی نخستین بار به جمع آوری فرهنگ مردم: اشعار، افسانه ها، کلمات قصار، ضرب المثل ها، حماسه های قهرمانی ایالات و قبایل گوناگون افتادند؟، گرچه گاهی آنها جاهلانه و کفرآمیز و ابتدایی بودند.

چه کسانی به فکر حفاظت از زبان کتبی سراسری افتادند تا از هجوم واژه های خارجی و کلمات عامیانه جلوگیری کنند؟ چه کسی دستور داد تا کتابهای دینی: قرآن، انجیل و تورات را از زبانهای بیگانه به زبان ملی یا مادری یک مملکت ترجمه کنند تا آنها در تمام نقاط کشور و برای همه قابل فهم شوند؟ اولین رمان منظوم را چه مادر مرده ای نوشت؟ اولین زن شاعره که بود؟ عیارها، شوالیه ها، سرداران و امیران، پهلوانان و قهرمانان، چرا وارد ادبیات شدند؟ در غرب به اسب سواران تاندان مسلحی که با وسایل سنگین رزمی شان، گوش بفرمان ارباب و حاکمی به میدان جنگ میرفتند، شوالیه گفتند.

سرانجام در عوض ادبیات مذهبی خرافاتی اسطوره ای آنجهانی، ادبیات درباری اشرافی این جهانی اهمیت یافت. باید پرسید اولین ستاره و یا چهره هالیوودی مشهور ادبیات در آن دوره چه کسی بود؟ آغاز ادبیات کلاسیک در چه زمانی شروع شد؟ ادبیات درباری در چه قرون حاکم بود؟ آیا رابطه ای میان ادبیات و جنگهای مذهبی یا جنگهای صلیبی وجود دارد؟ آیا ادبیات شوالیه ای و قهرمانی خاص جنگهای مذهبی وجود دارد؟ گفته میشود که هدف ادبیات قرون وسطا، آفرینش آثار جدیدی نبود، بلکه آنها

داستانها و اسطوره‌های قبلی را به شکل هنری و ادبی جدیدی به بازار فرستادند. وازجانب دیگر ادعا میشود که درکنار ادبیات درباری شوالیه ای، ادبیات قهرمانی و سرودهای پهلوانی با تکیه بر سنت باستان اقوام آریایی آفریده شد. و ادبیات درباری مدح و ثنایی کشور " گل و بلبل " چند قرن طول کشید؟ کدام شاعران به انتقاد از تقوای مذهبی درباری و زندگی بریز و پپاش، پرخوری و مست بازی و عشقبازیهای حرمسرای و ولخرجی پرداختند؟

با ایجاد شهرها و تقویت فرهنگ شهری بورژوازی، صف شوالیه ها، سرداران و امیران نیزضعیف گردید و در شهرها به محتوا بیشتر از فرم توجه شد. نخستین داستانهای ساده مردمی نوشته شد؛ داستانهایی که مقدمه رمان نویسی شدند، گرچه نقل حماسه های قهرمانی درباری نیز درشهرها ادامه داشت. اینگونه ادبیات ساده و سرگرم کننده را تئوریسین های ادبی بورژوازی، ادبیات مردمی نامیدند، درحالیکه غالباً نه طبقاتی بودند و نه مبارزاتی.

در اشعار و سرودهای جدید از : زندگی و مرگ، طبیعت و فصلها، جشنها و عشق؛ یعنی از احساسات انسان ساده و خلقی نقل میشد. در این دوره ادبیات نشان داد که تنها کار و نان انسان را ارضا نمیکند، بلکه شعر و فرهنگ نیز از جمله نیازهای فرهنگی انسان شهروند شدند، تا اینکه در قرن 16 حتا کفاش و نجار نیز امکان شاعر شدن یافتند.

ازچه زمانی ادبیات يك کشور به زبانهای خارجی ترجمه شد؟ چاپ سیاه و دزدانه، بدون اجازه مؤلف از چه زمانی شروع شد؟ بهلول و ملانصرالدین و یا هنرمندانی با ماسک دیوانگی و دلچکي نشان دادند ؛ اگر سرنشینان زورقی ضعیفهای خود را بشناسند، میتوانند سالم به ساحل برسند. آنها با اسلحه طنز، آینه ای جلو سایر اقشار و طبقات گرفتند تا ثروتمندان و حاکمان و قدرتمندان به ضعف ها و گناهان خود آگاه شوند.

روشنفکران، دیگر جواب را نزد کلیسا و کتب مذهبی نجستند، بلکه سراغ فیلسوفان و شاعران باستان و با دوره هومانيسم رفتند. مارتین لوتر در رابطه با ترجمه انجیل گفت که فقط الاغ ها اثری را موبه مو و کلمه به کلمه ترجمه میکنند، درصورتیکه مفهوم و محتوای يك جمله مهم است و نه ترجمه ای صوری و مجازی. نیچه کتاب انجیل توسط مارتین لوتر، را موفق ترین کتاب ترجمه تاریخ اندیشه بشر نامید. تا اینکه دريك دوره ای، انسان جهان را دره زاری نامید، چون جنگهای مذهبی در قرن 17 میلادی، طاعون با نام "مرگ سیاه" ، و تعقیب زنان به بهانه جادوگری، وجود فقر و آواره گی باعث قربانیان زیادی شد. در این دوره نیز ادبیات و شعر رونق داشت، چون آنها خواهان نظم نوینی شدند. شاید به این دلیل در آن سالها فرم مهم شد. بحث تراژدی و کمدی صاحب نظران ادبی را نیز بخود مشغول نمود.

شاعری کوشید تضاد زمان را در قالب شعار زیر بیان کند :

من نمی دانم ، چه می خواهم / تو نمی خواهی ، آنچه می دانی

از نظر عده ای زندگی و هرچه این جهانی است، تار و بی معنی می باشد. و در قطب دیگر، امیدهای تازه با کمک رونق کشفیات و مخترعات و رونق علوم طبیعی ، به انسان امید میدادند. برای این اساس ادبیات، آینه تضادهای زندگی شد.

قرن میان 16-17 را هنر باروک نامیدند. در غالب کشورها تجربیات ادبی شباهتهای زیادی باهم داشت. دوره باروک نیز تضادها را نشان میداد: قصرهای باشکوه درباری، مجاور کلیه ها و حلبی آبادها، گرسنگی در مقابل ریز و پاش ثروتمندان. هنر می بایست نیز به ظاهر و باطن، گذر زمان و ابدیت، دانش و ایمان، می پرداخت یا آنرا منعکس میکرد.

اشرافزادگان تحصیل کرده و روشنفکران بورژوازی ولی اشك تمساح برای زبان و ادبیات ریختند و شعار دفاع از خلوص آنها را مطرح کردند. مبارزه با کلمات خارجی و جلوگیری از ورود لهجه های محلی را شعار سیاست فرهنگی دولت ساختند. هدف آنها نه دفاع از زبان و ادبیات ملی و سراسری، بلکه عمده کردن هویت ملی و ناسیونالیستی خود بود.

گروه دیگری پرسیدند؛ وظیفه ادبیات چیست؟ با تکیه بر شعارهای رنسانس و هومانيسم، ادبیات، دیگر فقط در خدمت اشراف نبود، بلکه شهروندان معمولی نیز سراغ رمان و شعر رفتند. در این زمان روسو آب پاکي روی دست سایرین ریخت و ادعا کرد که فرهنگ باعث جدایی انسان از طبیعت و بیگانگی اوشده. و بهتر است انسان رمانتیک دوباره سراغ احساسات و غرایز طبیعی اش برود و نه دنبال عقل و جدل. رمانتیکها مردم را دلدادی میدادند و میگفتند؛ انسان گرچه فناپذیر است، ولی او آستن نیرویی آسمانی و نبوغ آمیز نیز میباشد. بعد از دوره کوتاه رمانتیک،

گوته و شیلر در آثارشان از انسان خواستند که برای آزادی و عدالت کوشش کند. و بتدریج شورشیان جوان انساندوست انقلاب فرانسه پا به سن کهولت گذاشتند. شیلر میگفت؛ انقلاب فرانسه نشان داد که تنها عقلگرایی عصر روشنگری موجب نجات بشر نمیشود، بلکه باید به زیارت کعبه هنر و ادبیات و فرهنگ رفت تا بتوان انسان نوین آینده را تربیت نمود.

۱۶۶- محمد اقبال، - رنسانس اسلام مدرن .

شاعر شرق ، - و انترناسیونال اسلامی . Mohammad Iqbal (1873 – 1938)

محمد اقبال ، شاعر ملی پاکستان ، فیلسوف ، سیاستمدار ، و خداشناس اسلامی ، مبلغ یک انترناسیونال اسلامی و فلسفه محبت و عمل بود. اومدعی بود که انترناسیونال پیشنهادی اسلامی اش ، و رای مرز ، فرهنگ ، کشور ، ملیت ، زبان ، و نژاد است . او کوشش برای نوزایی و اصلاح جهان اسلام نمود و سعی کرد تا فرهنگ شرقی و اسلامی را با افکار و تمدن اروپایی با هم ادغام نماید. وی میگفت که پیام شرق ، پیام عشق و تنها راه رسیدن به شناخت حقیقت است. او درآثارش برتری اسلام بر فرهنگ غربی را تبلیغ می نمود. او برای استقلال پاکستان از زیر سلطه هند نیز کوشش کرد. اشعار وطن پرستانه او به زبان اردو ، دعوت به مبارزه استقلال طلبانه علیه سلطه هند بر پاکستان هستند . سرود "هند" او شعری حماسی ملی و خلقی گردید. گرچه او خود شاهد استقلال پاکستان در سال 1947 نشد ، ولی امروزه او را پدر فکری و فرهنگی پاکستان نو بحساب می آورند. او از طبقه متوسط بود و در سال 1873 در ایالت پنجاب ، در شمال غربی هند ، در پاکستان امروزی بدنیا آمد و در سال 1938 در لاهور درگذشت. وی در سال 1905 برای تحصیل رشته حقوق و فلسفه به اروپا رفت تا افکار فلسفی و ادبی اروپایی را همراه خود به پاکستان بیاورد . وی غالب آثارش را بعدها بزبان فارسی نوشت تا از آن طریق معروفیت جهانی بیابد .

مجموعه آثار او هم زیرتأثیر آثار مشاهیر ادبی غرب و هم تحت تأثیر آثار کلاسیک زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی هستند. اوغیر از عرفان اسلامی و کتاب قرآن زیرتأثیر متفکرین غرب مانند برگسن ، نیچه ، و گوته نیز بود. وی بعدها به نقد و برخورد به آثار مارکس ، لنین ، لاک ، کانت ، شوپنهاور ، کنت ، بیرون ، تولستوی ، هگل ، اینشتین ، و برونینگ ، ازدید اسلامی پرداخت . وی از نظریات غرب زیرتأثیر کتاب فاست گوته ، کمدی الهی دانته ، و بهشت گمشده میلتن بود. آثار او بعدها تأثیر مهمی روی شاعران جدید زبان اردو گذاشت. او موضوع دکترایش در آلمان را "تحول و پیشرفت متافیزیک در ایران" انتخاب نمود. وی در ادبیات شعر جهانی علاقه خاصی به آثار هاینه و گوته داشت ، و مخصوصاً احترام خاصی برای افکار گوته داشت. و در جواب کتاب دیوان غرب و شرق گوته ، کتاب پیام شرق خود را منتشر نمود. ابلیس و شیطان در آثار او چهرههایی شورشی در دین و اجتماع هستند. در آثار او یک منیت شخصی با مشاهیر فرهنگ غرب و جهان اسلام و چهرههای اسطوره ای مذهبی ادبی ، دیدار میکند.

آثار متنوع ولی پرتضاد او شامل شعر، فلسفه ، جامعه شناسی ، و فرهنگ اسلامی هستند که خالی از تنفر به هند میباشند. از جمله آثار او - پیام شرق ، سرودهای مذهبی ایرانی ، جاویدنامه ، بانگ درا ، بالهای جبرئیل ، بانگ اذان ، هیمالیا ، هدیه حجاز ، مسافر ، چه باید کرد ؟ ، و اسرار خودی هستند . او کتاب جاویدنامه را شاهکار خودنامید که جام جهانمای فلسفه وی نیز میباشد. این کتاب همچون کمدی الهی دانته ، کتابی است که تبلیغ رنسانس اسلامی و فلسفه عمل و تئوری اجتماعی میکند . او در آثارش به نقد و بررسی سنت مدرنیته غرب نیز میپردازد. گرچه غالب آثار او بزبان فارسی هستند ولی اشعارش بزبان اردو سروده شده اند. دو موضوع مهم دیگر آثار او ؛ رازهای شخصیت انسان ، و شور و شوق مذهبی و اسلامی می باشند.

محمد اقبال میان سالهای 1873-1938 زندگی نمود و در سال 1922 از ملکه انگلیس لقب و عنوان "جناب" را دریافت کرد. او در آثارش نه تنها برای آزادی جهان اسلام ، بلکه برای زندگی صلح آمیز میان مسلمانان و هندوهای کشور هند نیز کوشش نمود. او گرچه در آغاز به رد صوفیسم و عرفان اسلامی ، بدلیل منفعل بودنش پرداخت ولی بعدها سنت اسلام ایرانی را تبلیغ می نمود. او مبلغ فلسفه عمل و فلسفه فردگرایی نیز بود. ستون و موضوع اشعار و آثارش ، اغلب محبت ، آزادی شخصی ، و اعمال نیک میباشند. او می خواست با وحدت فرهنگ اروپایی و سنت اسلامی ، اسلام را به اهمیت آغازین اش در صدر اسلام برساند .

۱۶۷- ملانصرالدین - پیش از و بعد از "مشروطیت"

یا

یادی از "مولانا" ملانصرالدین !

آخرین طنزی که خلق الله درباره ملانصرالدین ساخت، این بود که بر روی سنگ مزار او بجای سال وفات او، یعنی سال 683 هجری، بطور معکوس ، رقم 386 را حک نمود ، تا حتا قبر او هم محلی برای خنده و سبکبالی و بی خیالی گردد و مرگ و زمان را برای دوستداران او بی اهمیت جلوه دهند. شوخی دیگر این بود که در روی قبر او یک عمامه بسیار بزرگ از سنگ مرمر ساخته اند تا به بازدیدکنندگان و زوار بفهمانند که آنجا جای غم و افسردگی نیست. -چه نیکوست گر شادی همه جا بر ماتم پیروزمیشد!

به نظر محققین ترک "مولانا" ملانصرالدین در سال 1208 میلادی (603 هجری) در روستای حورتو در حومه شهر "سفرهزار" در جنوب ترکیه بدنیا آمد . او در سال 1237 میلادی به شهر اخشهر کوچ نمود و در سال 1284 میلادی در آنجا دارفانی را وداع گفت. چون پدر او روحانی روستای محل اقامت بود، او هم به رسم آروزگار ازدوران کودکی لباس آخوندی بتن کرد. عده ای او را همعصر مولوی رومی و عده ای همعصر تیمور لنگ، حاکم جبار آن زمان میدانند، گرچه حدود یکقرن اختلاف سلیقه در مورد این قضاوت وجود دارد. در مورد شغل او هم شایعات گوناگون وجود دارد، عده ای او را معلم مکتب خانه میدانند، عده ای آخوندی سبک سر و عده ای درویشی جهانگرد، آواره و فراری بحساب می آورند. قضاوت مورخین و محققین درباره شخصیت و طنزهای او هم مختلف است، یکی او را از چهرههای درخشان فرهنگ عامیانه و فولکلوریک کشورهای خاورمیانه میدانند، دیگری او را بعنوان سقراط توده ی عوام میدانند که با کمک ادبیات

شفاهي از جمله طنز و نثر کوتاه داستاني، به پند و اندرز جوانان ميپردازد و به پيران درس هشدار ميدهد. گروه سوم اورايكي ارنمايندگان فكري، اخلاق و صفات و شخصيت شرقي بحساب مي آورند. طنزهاي او اغلب مضموني انتقادي، فلسفي، اخلاقي، تحريك كننده دارند كه بعلت ظرافت و سادگي قابل فهم خاص و عام هستند. اودركشورها و فرهنگهاي گوناگون بانام و ويوگرافي مختلفي بين مردم معروف است. شهرت اودرطي قرنها وكشورهاي مختلف باكمك نقال ها و قصه گوهاي حرفه اي، بيشتر گرديد. اوجتا امروزه درزيانها و لهجه هاي كشورهاي بيشماري نامي ناشناخته نيست، قرنهاست كه تودههاي بيسواد و گروههاي باسوادشرق درباره او افسانه سرايي ميكنند. اوغيراز رود ولگا، در روي جزيره كريم در كشور اوكرائين، در جنوب سيبيريا، در جنوب ايتاليا و حتا تاملرهاي كشورچين، چهره اي معروف است. در اغلب فرهنگها، مثل ايران، تركيه، كشورهاي عربي، آذربايجان، كردستان، تاجيكستان، ارمنستان، مناطق قفقاز، يونان، آلباني، اقليتهاي يهود، بربرهاي شمال آفريقا، او بنام ملا نصرالدين، ودر ميان تركهاي آسياي ميانه به "افندي" معروف است كه به معني آقا و سرور است. چيني ها هم به پيروي از تركزيانان آسياي ميانه به او "آ-فان-تي!" ميگويند. اغراق نيست اگر بيقول شاعر بگويم كه او شهره ي آفاق است : ازاستانبول تا عدن ، از سمرقند تا صوفيه، از نيشابور تا قونيه، از مراکش تا پكن. درميان مهاجرين گوناگون هم او چهره اي آشناست؛ در ميان كارگران مهاجر غرب، در نزد ارمنيان مهاجر در آمريكا، در ميان يهوديان مقيم اسپانيا. غيراز طنز و نثر کوتاه، بنام ملا، ضرب المثل و جملات قصار هم آورده ميشود. باآغاز صنعت چاپ، شهرت "ملا" جهاني ترشد، چون او با اتورپته نام خود، جاي نام بعضي از طنزگويان فرهنگ هاي ديگر راهم گرفت. در ادبيات تاتارها: احمد آغاچ، در ادبيات تركمن: كمينه، در ادبيات ازبك ها: نافوي، در ادبيات قرقيزها: الدوز، و در ادبيات فارسي و عربي: بهلول بندريج معروفيت خود را به نفع "ملا" از دست دادند. بيشترين آثار كنبي منسوب به ملا متعلق به ميانه قرن 19 ميلادي است كه به زبانهاي فارسي، تركي و عربي نوشته شده اند. معروفيت او در قرن اخير تاحدي است كه دراوايل دهه 90، تلويزيون هند، يك سري از طنزهاي او را به زبان هندي در سراسر كشور پخش نمود و اين حاكي از آنست كه هندوها و بوديستهاي شبه قاره هند هم با نام ملا آشنا هستند. در سراسر جهان، در كتابخانه هاي مختلف بيش از 30 نسخه گوناگون از مجموعه طنزهاي ملا نصرالدين نگهداري ميشوند. قديمترين طنزي كه بصورت دستنويس مانده و به او نسبت ميدهند، در سال 1625 ميلادي نوشته شده. بعضي از محققين حدود 300 طنز کوتاه و بلند را به او نسبت ميدهند. او اغلب يا حوادث و اتفاقات زندگي روزمره را به طنز ميكشد يا افراد خسيس، حيله گر، دغلكار، و دروغگو، مقدس نما، رشوه خوار، رباكار، متظاهر به علم و دين، و دلدادگان دروغين و دمدمي مزاج را، او به تمسخر و كنف كردن بازگانان و دلاليهاي سودجو و دوره گرد، رباخواران انگل منش، مذهبيون كم طاقت، قضات رشوه خوار و كينه جو ميپردازد. او به افشار و گروههاي مرفه خان و مالك، بازاری و قاضي و حكمران و به جانبداري از مردم محتاج و غريب و آواره، حمله ميكند. از حاكمان بي آبرو انتقاد ميكند يا آنان را به تمسخر ميگيرد. طنز او معروف به طنز مؤثر است كه بقول دهخدا ميتوان آنرا جزو ادبيات "چرند و پرند" به حساب آورد. علاقه به بحث و طنز و حمله به تابوها از مشخصات آن است. حمله به تابوهايي كه به علت تعصبات قومي، سياسي و مذهبي، تنها از طريق ادبيات شفاهي و طنز محفلي، آسيب پذير هستند. او پايه گذار نوعي طنز اخلاقي و پند و اندرزي است كه به انتقاد از حاكمان و جباران خشن و بدنام ميپردازد. طنز او خلاف طنز مرسوم در غرب، جنبه هاي منفي سيستم اجتماعي و فرهنگي را افشا ميكند. او ظاهرا آدم عامي و ساده لوحي است كه با ديدني شبه فلسفي، مسائل اجتماعي، مذهبي، سياسي، عرفاني، عشقي، خانوادگي و غيره را به نقد ميكشد و تمسخر ميكند. با اين وجود عده اي از طنزهاي منتسب به او، هم بي معني بودن، ساده، بي ادبانه، خشن و دل آزار، هستند. طنز او اغلب بي رحم، بي تعارف و مستقيم است ولي او با ابزار صداقت، شجاعت، سادگي و مهرباني، منظور خود را هنرمندانه ميرساند. او منتقدي سازشكار و بي خطر نبود، او ادبياتي حاضر جواب، تيزهوش، زبردست و تيزبين است كه در شرايط مختلف وجود خطر را احساس ميكرد و تصويري دائم متغير بخود ميگرفت تا به چنگ حاكمان و پرونده سازان نيفتد.

از جمله محققين طنزهاي ملا نصرالدين، محققي ادب ترك، محمد توفيق (1843-1892) ميلادي است كه براي اولين بار به گردآوری طنزهاي ملا پرداخت. اودر شناخت علمي و معرفي جهاني ملا نقش مهمي داشت و كتاب مجموعه طنز "ابو آدم و ملا نصرالدين" را در سال 1890 ميلادي منتشر كرد، ولي از او اوايل قرن بيستم، عده اي ناشر و سانسورچي در تركيه دست به پاكسازي طنزهاي ملا زدند، مثلاً طنزهاي تند سياسي، مذهبي، عشقي، جنسي و غيره را حذف نمودند و سعي كردند به او چهره اي ترك زبان بدهند تا بتوانند او را نماينده اخلاق، طنز و روحيه تركي، معرفي كنند.

غير از عامل خط و زبان مشترك براي معروفيت ملا در كشورهاي عربي-اسلامي، عوامل سياسي و تاريخي مانند قرن ها حاكميت دولت عثماني در مناطق گوناگون يا رابطه جوامع ترك زبان آسياي ميانه و بعضي خلفاي ايلات قفقاز و جاهايي كه فرهنگ عثماني-اسلامي حاكم بود، در اشاعه ي شفاهي و معروفيت طنزهاي ملا نقش مهمي داشتند. در بعضي از طنزها و قصه هاي قديمي تر، كه از طريق شفاهي به قرن ما رسيده اند، ميتوان گاهي نوعي عرفان شرقي يافت كه حتا امروزه داراي رمز و راز خاص مذهبي-فلسفي هستند. اديس شاه، صوفي ترك، در آثار پراكنده خود، ملا را بصورت يك درويش و مولا معرفي ميكند. شايد به اين دليل و دليلهاي سياسي و جغرافيايي، تركهاي نسل قرن اخير اصرار بيشتر به ترك نمودن ملا كردند، در حاليكه طبق نظر عده اي از شرق شناسان در اسناد و مدارك اصلي و قديمي تر، هيچ سندي دال بر ترك بودن ملا نصرالدين وجود ندارد. اثبات دقيق تاريخي زمان، مكان و مليت

ملانصرالدین تاکنون ممکن نشده. قدیمی ترین مجموعه ی طنز منسوب به او به زبان ترکی از لثامی چلبی (فوت 1531 میلادی)، نویسنده ی ترک است که او را همعصر سیدحمزه، شاعر قرن 13 میدانند. جهانگرد ترک، مولا اولیه چلبی (میانه قرن 17م) مدعی است که شخصا از قبر ملانصرالدین در شهر اخشهر دیدن کرده است و او را هم دوره تیمور لنگ (1336-1404م) میدانند. در بعضی از طنزها، ملا همراه و همچادر تیمور لنگ در جنگها و شب نشینها است که دائم با تیمور کلنچار میرود و هر شب بیم آن دارد که او را نفله کند. گوته شاعر آلمانی باتکیه بر این ادعا در کتاب خود "دیوان شرق و غرب" در فصلی بنام تیمور، از ملا به نیکی یاد میکند.

به دلیل اینهمه گفته ها و شایعات و دلایل شوق آتش فولکلوریک و فرهنگ مردم دوستی، از اوایل قرن بیستم در ترکیه ی فعلی، قبر همنامی را به درست یا به غلط! بنام ملانصرالدین واقعی پذیرفتند و در تبلیغات فرهنگی اینچنین کوشش و ذوق از خود نشان دادند. ادارات فرهنگ و جهانگردی و آثار باستانی ترکیه برای معرفی ملا به توریستها و محافل علمی و دانشگاهی اروپا، امروزه بعنوان یک شخصیت واقعی و تاریخی ترک استفاده میکنند و با کمک مجسمه و قبر او سعی میکنند از نام او، چهره و شخصیت کامل و با افتخار ترک را نشان دهند، اگرچه طنزهای منسوب به ملا نصرالدین حقیقی از پایان قرن 15 میلادی در زبان ترکی وجود دارند.

گروهی از شرقشناسان، ملانصرالدین را ادیبی عرب بنام "چوقا یا جها" میدانند که در قرن هفتم میلادی در عراق میزیسته و از سالهای 1800 به بعد، به عللی در میان جوامع غیرعرب، نام آشنای ملانصرالدین بخود گرفته. در ادبیات عرب، اومجنون شوخ طبع دیوانه ای است که به مزاحگویی در میان مردم میپردازد. نسخه نویسان عرب قبل از صنعت چاپ، قرنهای طنزهای او را از طریق دستنویسی، تکثیر و پخش کرده و در کتابخانه های خلفای اهل ذوق نگهداری نموده اند. در ادبیات عرب در قرن 12 میلادی، معروفیت چوقا به اوج خود رسید. طنز معروف "دانا و نادان" یا "آنهايي که میدانند، برای آنهايي که نمیدانند، تعریف کنند" که اکنون در اکثر منابع منسوب به ملا است، اولین بار در دائرة المعارف نویسنده ی عرب ساکن اسپانیا، بنام احمد ابن محمد ابن عبد ربی (وفات 940) ثبت شده. بقول این اتفاق در شهر طائف در یمن، در رابطه با محمد بن اسحاق ابن ابراهیم سیماری، معروف به ابو ال انبار (وفات 888 م) که شاعر هم مجلس خلیفه ی عباسی، ال متوکیل و ال معتمد بود، پیش آمد. با اینوجود این طنز و داستان در قرن 16 میلادی در ترکیه به ملانصرالدین نسبت داده شده و به نام او راهی محافل و اذهان گردیده. اینها همه نشان میدهد که شخصیت و نام ملا در اغلب کشورها از طریق اینگونه طنزها جا افتاده و حالت بومی و ملی آنجا را بخود گرفته و این سوء تفاهم را پیش آورده که او متعلق به آن فرهنگ و کشور خاص است.

در اواخر قرن دهم میلادی کتابفروش بغدادی؛ محمدابن الندیم، از طنزهای جالب چوقا یا ملا نصرالدین نام میبرد. فیلسوف عرب، ابن غازی، در اواخر قرن 12 میلادی مدعی است که نام کامل چوقا: ابو ال قشن دوغین ابن ثابت است، که مردی عالم و باایمان و شوخ طبع بود. او ادامه میدهد که: این تقصیر همسایه ها و بچه های بی سروپا محل! بود که از عالم مؤمنی مثل ابوال قشن، چهره ای طنزگو و تمسخرآمیز ساخته و او را وارد ادبیات طنز عرب کردند. محققین عرب بعضی دیگر از طنزهای ملا را به جلال الدین تاسیوتی (فوت 1505م) نسبت میدهند.

در اروپا نخستین چاپ ماشینی آثار ملا که شامل 134 طنز است متعلق به سال 1837 میلادی است که با استناد بر بعضی از دستنویسهای قدیمی تر ترجمه شده اند. در میان قشر کتابخوان اروپا، ملا از حدود سالهای 1850 میلادی نامی آشناست. گوته شاعر آلمانی و بنیادگذار ادبیات جهانی مینویسد که ملا، تنها آدم زیرک و شوخ مزاج نبود که دیگران را دست می انداخت، بلکه او سخور و متفکری است که کمبودها و روابط ناسالم بین انسان و جامعه در شرق را نشان میدهد. کتابی با عنوان "گنجینه ی طنزهای ملا" در سال 1855 میلادی به زبان آلمانی در اتریش منتشر شد، ولی سالها این کتاب بدلیل سانسور ممنوع گردید، چون یکی از مشاورین مسیحی پادشاه اتریش آنرا مبتذل و غیراخلاقی ارزیابی کرده بود. نخستین محقق اروپایی آثار ملا، آلبرت ولسکی محقق چک است که تنوع شخصیت و طنزهای ملانصرالدین و ارتباط جهانی طنزهای پراکنده ی او در اکثر نقاط مختلف را نشان داد. او در سال 1911 مجموعه ای حاوی 555 طنز منسوب به ملا را انتشار داد. او برای تهیه این مجموعه از منابع ترکی، عربی، فارسی و از منابع بربر، صربی، کواتی، اسپانیایی، مالتی و سیسیلی استفاده نمود. در سال 1939 در شوروی سابق کتابی معروف بنام "ملانصرالدین، شورشگری اهل بخارا" انتشار یافت که با کمک از افسانه های کشورهای آسیای میانه و قفقاز، آن، ملا را انقلابی مبارز ایرانی ضد استثمار و ضد ارتجاع معرفی میکند.

بزرگترین مجموعه طنزهای ملا را محقق روس: "م.س. خاریتونوا" در سال 1986 منتشر کرد. این مجموعه شامل 1238 طنز کوتاه است که از 24 زبان مختلف، از جمله زبانهای خلقهای گوناگون منطقه کوهستانی قفقاز و جمهوریهای آسیای مرکزی کمک گرفت. میخائیل گورباچف هم در سال 1985 در جلسه شرکت برای خلع سلاح در پاریس با کمک طنزی از ملا و در انتقاد از ژورنالیستها میگوید: داستان ما مانند داستان ملانصرالدین است که همراه پسرش هر جوری سوار الاغ میشد، مورد سرزنش و بازخواست رهگذران و روستائیان قرار میگرفت، تا اینکه آنها در انتهای راه مجبور میشوند، الاغ را خود حمل کنند تا از شر مزاحمت دیگران راحت شوند!

اسناد و مدارک موجود امروزه شخصیت تاریخی و واقعی ملا را گاهی چنان متناقض معرفی میکنند که حتی میشود به وجود او شک نمود. در هر مقطع از تاریخ، تاثیرات محلی و بومی بر روی نام و طنز و

بیوگرافی او را نباید دست کم گرفت. در بعضی از محافل علمی-تحقیقی از او فقط تصویری یکجانبه نشان داده شده و در پیام او جذابیت و انتقاد و ظرافت فکر و اخلاق شرق مورد بی توجهی واقع شده. او سنبل و مغناطیسی برای جذب و تصاحب طنزها و قطعات نثر کوتاه در جوامع شرق است. سؤال این است که آیا میتوان با کمک اینگونه طنزهای کوتاه که غالباً از طریق شفاهی به دوران ما رسیده اند، از نظر تاریخی و جغرافیایی، ملیت ملا را تعیین کرد؟ آیا ممکن است شخصی را که در زمانها، مناطق، خلقها و زبانهای گوناگون، محبوبیت یکسانی دارد به ملت و کشور و دین خاصی نسبت داد؟ به این دلیل شاید بهتر است که ملا، شخصی عام و جهانی بماند و به کشور و فرهنگ خاصی نسبت داده نشود تا بتوان بدون پیشداوری از نقش متنوع تاریخی و استعداد ادبی اوسودبرد، در زبانهای گوناگون آسیایی، آفریقایی و اروپایی، صدها طنز به او نسبت میدهند و در آغاز هر تحقیقی تعیین هویت او باز هم مشکل تر میشود و به نقل طنزی از او: بهتر است آنهایی که جریان را میدانند، برای آنهایی که آنرا نمیدانند، تعریف کنند!

و به نظر محققین چپ، او يك ماتریالیست منتقد و خوشبین اینجهانی است که برای آزادی بیان و اندیشه دست به یقه ی حاکمان و مقدس نمایان شد و گاهی باید احتیاط میکرد تا نفله نشود، چون پیش از او، چه تعداد از اهل ذوق و ادب که از طرف جباران و مرتجعین، مهره شورشگر و کافری نخوردند و پوست پر از کاه آنان را به دروازه شهرهای قرون وسطایی نیاویختند تا آنهایی که دیدند برای آنهایی که ندیدند تعریف کنند، تا از این طریق رعب و وحشت اندازند و منتقدین را به سکوت و سازش و فرار وادار کنند یا به مصاحبه تلویزیونی بکشانند. جامعه مردسالار هم در این بلیشوی تاریخی بیکار ننشست و طبق اصل "هرکس زورش به هر کی میرسد" ذوق و شوخ طبعی هنری بخرج داده و در صدها طنز خودساخته ی با مزه و بی مزه، با غرض و بی غرض، نام ملا را بهانه نموده و به تقلید از او به تمسخر زنان و هموعان پرداخت. دهقانان، روستائیان، عشایر و کارگران ساده دهات و شهرها، هنوز که هنوز است خلاف جوانان مدرن شهرها و قشر روشنفکر، طنزهای ملا را ساده و قدیمی و بی معنی و ارتجاعی و ملال آور نمیدانند، بلکه همچون گذشته معنی و طنز خاص پوشیده در آنها را قدر می نهند. حتا سالها پیش در شهر پکن در چین، گاهی در يك روزنامه دیواری عصر، به زبان چینی و اویغوری، طنزهای او به خوانندگان معمولی و ساده معرفی میشد و آنها شاید اغلب، خود یا زمانی آشنا، را در آن طنزها باز می یافتند.

۱۶۸- مولیر، آوانگارد زمان خود ؟

قدیمیان نگفته نگذاشتند. سابقا نقل قول میشد که هنر تنها داروی نجات بشریت است چون از میمونها انتظار آموزش اخلاقی نمیتوان داشت. بزرگان تاریخ و افراد کبیر هم نه سلامتی تن و نه آرامش روح میتوانند بما بدهند، هزینه خوبیها و نیکبها را باید با قیمت گزاف پرداخت. نه خنده نشان سادیسم شخصی و مردم آزاری است و نه گریه علامت مازوخیسم و خودآزاری.

مولیر، ادیب، نمایشنامه نویس و هنرپیشه فرانسوی را بزرگترین کمدی نویس تاتر اروپا بشمار می آورند. آنا تول فرانس مینویسد: مولیر يك لحظه کوتاه از وجدان آگاه بشریت بود که 350 سال پیش همچون جرقه ای در جو تاریک فرهنگی اروپا درخشید. او منتقد تیزبین زمان خود شد که همیشه يك پا در آستانه در زندان داشت و چون کولیهای مهاجر دایم در سفر بود. مولیر در سال 1673 بطور غم انگیزی روی صحنه تاتر حین بازی در نمایش (خسیس) درس 51 سالگی درگذشت. او آخرین دم و نفس اش را هم حتا تقدیم تماشاچیان هنر نمود. از دیگر آثار او نمایشنامه دشمن انسان - و مریض حال - می باشند. مولیر یکبار به سبب بدهکاری و گرفتن وام برای راه اندازی تاتر خود یکسال به زندان افتاد. عشق او به ادبیات و نمایشنامه نویسی باعث شد که هرگونه رنج و تحقیر را بپذیرد. بعد از مرگ زودرس اش، روحانیون مسیحی از خاکسپاری او در آرمگاه رسمی کلیسای شهر جلوگیری نمودند و حین خاکسپاریش به صدا درآوردن ناقوس کلیساها و زمزمه دعاها ی حاضرین ممنوع گردید، فقط صنف کارگران شغل پدری اش بودند که جسد او را تا گورستان گمنامان بدرقه نمودند. مولیر با کارهایش خشم روحانیونی را برانگیخت که مخالف هر گونه تاتر و نمایشی، مخصوصاً کمدی بودند. آنها او را متهم به کفر و خدانشناسی کردند. صدسال بعد از مرگش دوستداران هنرا جازه یافتند برای او سنگ قبر مناسبی تهیه و نصب کنند.

مولیر بین سالها 1622 تا 1673 در پاریس زندگی نمود. نام اصلی اش پوکولین بود، پدرش از کارگران بخش دکوراسیون داخلی قصرهای لودویک 14 پادشاه فرانسه بود. زندگی مولیر سرشار از کار و مبارزه، شهرت و شکست، رضایت های کوتاه لحظه ای و درد و رنجهای بزرگ مداوم بود. سرنوشت او خود يك کمدی تراژدیك بدون وقفه شد. او نه تنها منتقد روحانیون مسیحی و مکتب ارتجاعی مدرسین اسکولاستیک، بلکه دشمن اقشار و طبقات اشراف، فنودال و بورژوا بود. در آثارش انسان عقلگرا و خردمند همیشه پیروز اشد. نمایشنامه هایش دارای جنبه هایی قوی از انتقاد اجتماعی میباشند. او به انتقاد از روحانیونی پرداخت که زیر ماسک مسیحیت به حيله گری، نفاق، دورویی و فریب مردم ساده و زحمتکش مشغول بودند.

در زمان مولیر از بیست میلیون ساکنین فرانسه بیش از دو میلیون گداهای خیابانی بودند، در حالیکه شکوه و جلال، ولخرجی و ریخت و پاش دربار لودویک 14 در جهان شهره آفاق بودند، پادشاهی که با کلاه گیس زنانه و چکمه های رزمی و شمشیری بدست، دامن چاکدار و ماکسی ابریشمی، با ادا و اطوار، شرف یابان را به حضور خود می پذیرفت. مولیر در آثارش نشان میدهد که قشر بورژوا قبل از اینکه

طبق دلایل مارکس گرفتار مبارزه آشتی ناپذیر پرولتاریا گردد، دچار اعتراض و خشم زن و فرزند و نوکر و کلفت خود شد که به هر قیمتی برای اعاده حیثیت و حقوق انسانی شان مبارزه میکردند. مولیر میکوشد تا تاتر سرگرم کننده درباری را به تاتر مردمی و انتقادی تبدیل نماید. او با درام کم‌دی به مسایلی می‌پردازد که از زمان اریستوفان، در یونان باستان تا زمان یونسکو در پاریس مطرح شدند، یعنی به ضعف‌های شخصیتی انسان مانند غیبت، خیانت، دسیسه‌چینی، توطئه، افراط، بی‌مایگی، غرور، حسد، حساسیگری فرصت طلبانه و مقام‌طلبی. او به موضوع اختلاف و خیانت‌های زن‌اشویی می‌پردازد، مسئله‌ای که طی قرن‌ها همیشه در ادبیات فرانسه در باره رابطه‌های سه نفره زن و شوهر مطرح بوده. شاید به این دلیل گروهی از منتقدین ادبی، مولیر را فیلسوف اخلاقی و مصلح اجتماعی میدانند.

لایبنیتس میگوید: برای اصلاحات اجتماعی فرانسه، احتیاج به کم‌دی‌های مولیر بود نه به خشونت‌های دولتی، هر زمان که برای مبارزه با حماقت، احتیاج به لیخن‌دعقل و خرد باشد، مولیر اسلحه قلم را تیز میکند و به مبارزین میدهد. انتقاد او از سفسطه‌های ارتجاعی مکتب مدرسین قرون وسطایی موجب عمل‌گرایی علمی و ترقی‌خواهی اجتماعی گردید.

۱۶۹. آن‌هایی که پیش از ما "مقاله" نوشتند، ونه شعر!

M.E. Montaigne (1533- 1592)

مونتینی، نویسنده فرانسوی را، پدر مقاله‌نویسی در غرب، در 450 سال پیش می‌نامند. او خالق ژانری ادبی-فلسفی بنام مقاله بود و با مجموعه "مقالاتش" نه تنها ژانری جدید بلکه تحولی فکری از زمان عصر نو تا زمان حال را موجب شد، گرچه درجایی گفته بود که محتوای تمام مقالاتش، خود وی هست. فلسفه اومانیسم فرانسوی با نام مونتینی شروع شد و در کنار دکارت، او از پایه‌گذاران فلسفه جدید بود، گرچه بعضی از منتقدین او را "فیلسوفی غیرفلسفی" نام گذاشتند. با وجود اینکه مقالاتش اغلب غیرسیستماتیک و اتوبیوگرافیک گونه هستند، ولی آنها حاوی سبک درخشان نویسنده‌گی وی میباشند. او در مقالاتش با سبکی آزاد، افکار خود را پیرامون موضوعاتی مانند: ادبیات، هنر، سیاست، تربیت، دولت، جامعه، دین و یا مسایل روزمره چون: رفاقت، شکنجه و یا در مخالفت با تعقیب دگراندیشان بیان نمود. مهمترین موضوع آثارش، دفاع از شرف و حیثیت انسانی و آزادی دگراندیشی بود. او تحمل دگراندیشان را بزرگترین صفت و تقوای دینی و اخلاقی میدانست. مونتینی با فلسفه شک‌گرایی اش به مخالفت با مکتب مدرسین اسکولاستیک قرون وسطا پرداخت. خردگرایی و شکاک‌گری او را بر اساس فلسفه رواقی، مخصوصاً اپیکور میدانند. او در مخالفت با زنجیرهای مذهبی و فئودالی به دفاع از آزادی شخصی پرداخت. مجموعه مقالاتش صد سال بعد یعنی در سال 1676 از طرف واتیکان ممنوع شدند، و این اقدام کلیسایی موجب شد که روشنفکران روشنگر بعدی، از آن زمان تا امروز به نقد و اهمیت به آثارش بپردازند. یادداشتهای ادبی روزانه او نیز سند مهمی از سیر تاریخ اندیشه از اواخر دوره اومانیسم فرانسوی هستند. جمله معروف فلسفی اش به تقلید از پیرون، اندیشمند یونانی، این بود که پرسید: "ما چه میدانیم؟".

مونتینی را میتوان يك اخلاق‌شناس دانست تا يك اخلاق‌گرا، او بجای وصف اخلاق، اصول رفتار و کردار انسان را مورد توجه قرار داد و در عوض آموزش درسهای اخلاقی، به انسانشناسی پرداخت. مونتینی پایه‌گذار اخلاق‌شناسی فرانسوی نیز به شمار می‌آید. موضوع آثارش اغلب انسان است، چون به نقل از او: "هر انسانی، آینه انسانیت جامعه است". گروهی از اهل نظر، آثار او را بخشی از تئوری و نظریه شناخت و یا فلسفه زندگی به حساب می‌آورند. مونتینی می‌نویسد که وظیفه فلسفه آنست که ذات و ماهیت انسان را روشن نماید. او یکی از منتقدین فرهنگ زمان خود بود و به سیاست استعماری و اشغال‌گرانه آن زمان اروپا در قاره تازه کشف شده آمریکا، اعتراض کرد و نابودی بومیان و سرخپوستان از طریق مهاجمین اسپانیایی را، بربریت نامید.

آثار مونتینی، تکانی اجتماعی برای جنبش روشنگری فرانسه آن زمان گردید. او خواست که میان اخلاق و فرهنگ باستان و عصر جدید پلی بزند و از انسان‌گرایی در مقابل سیاست تفتیش عقاید کلیسایی دفاع نماید. مونتینی کوشید با کمک فلسفه باستان یونان به مبارزه با اسکولاستیک مدرسین بنیادگرا بپردازد. صاحب‌نظران چپ، او را مبارزی مسالمت‌جو و روشنفکر نماینده منافع بورژوازی نوپا، در مقابل نظام فئودالی و مسیحیت مذهبی میشمارند. مونتینی به شکل رئالیستی و واقع‌گرایانه به شرح زندگی فردگرایانه پرداخت و در آثارش به مبارزه با: اتوریته، دکماتیسم و جزم‌گرایی، و بنیادگرایی ارتجاعی ارتدکسی، پرداخت. کتاب چهار جلدی "مجموعه مقالات" وی شامل بیش از هزار صفحه است.

مونتینی همچون هراکلیت میگفت که چون جهان ذهن و عین دائم در حال تغییرات است، بنابراین آن قابل شناخت نیست. او ادعای شناخت حقیقی جهان را دیوانگی روشنفکرانه نامید و با تکیه بر نظرات فیلسوفی بنام سنکا گفت که به فرهنگ گذشته و سنتی باید با دیدی انتقادی نگریست. شک‌گرایی مونتینی نقطه عطفی در زمان عصر روشنگری شد، از جمله جنبه‌های فلسفه شک‌گرایان این بود که گفتند دانش و عمل انسان نسبی و غیر پایدار میباشد. او همچون طرفداران فلسفه رواقی میگفت که انسان نباید از مرگ وحشت داشته باشد، چون؛ فلسفه یعنی مقدمات آشنایی با مرگ. او شناخت حقیقت مطلق و دلایل آفرینش جهان را غیرممکن دانست و خواهان جدایی عقل از ایمان گردید و مکتب

ایده آلیسم را به شارلاتانی، حيله و فريب خلق الله ! متهم نمود. او به عادلانۀ بودن ذاتي انسان ،نيز متاسفانه شك داشت . مونتني را ميتوان يكي از اجداد فلسفه وجود ،يا اگزيستنسialisم دانست. نام اصلي ميشل مونتني (M.E. Montaigne 1533-1592)، ميشل ايکوام بود .او سياستمدار، حقوقدان، فيلسوف، و اومانيسم بود. پدرش از تاجرین شراب، ماهي، و مواد رنگرزي، زمان خود بود که دليل ثروت کافي، از طرف پادشاه فرانسه، لقب اشراف گرفت و توانست قصري باشکوه بخرد. مادر مونتني گويا از يهوديان مهاجر پرتغالي به فرانسه بود.به سبب رفاه خانوادگي، مونتني بجاي تربيت مذهبي کليسا،يا نظامي و ناسيوناليستي، از تربيتي اومانيستي روشنفکري، برخوردار شد.اودر زندگي شاهد جنگهاي مذهبي اواخر قرن 16 فرانسه شد. مقالات او را تصويري رنگين از زندگي اش بشمار مي آورند. يكي از آثار مشهور او خاطرات سفرهايش به آلمان، ايتاليا و سويس بود. مونتني چند سالي نيز شهردار شهر بوردو در فرانسه شد، ولي دعوت هايبريش چهارم براي مقامي درباري را رد نمود و به کار نويسندگي و تئوريك در قصر خود پرداخت. ازجمله ديگر مبارزات او مخالفت با سازمانهاي احتمالي-سنتي مانند : ازدواج، کليسا، تاجگذاري و غيره بود. دليل آشتي مونتني با موضوع مرگ را، حوادث ناگوار زمانش مانند: شيوع طاعون، وجود جنگ، آدم کشي و آتش سوزي ، يا وقايع خصوصي زندگي اش مانند : مرگ 5 فرزند خردسال و بيماري سنگ کليه او ميدانند.

ميشل مونتني، يكي ديگر از معلمان خودرا، سقراط ناميد. او پيش از روسو ، خالق يكي از روشهاي تعليم و تربيت در غرب بود. استفاده بيشمار او از نقل قولهاي دوره باستان را ، ميتوان آينه عقايد شخصي او دانست. پاسکال ولي از جمله مخالفان سرسخت مونتني بود. او آثار مونتني را ضد مسيحي و خودخواهانه ناميد. تاکيد مونتني روي آزادي فرد، اين سوء تفاهم را بوجود آورد که عده اي او را به جنون خودبيني و خودپرستي متهم کنند.انديشمندان انگليسي، مخصوصا فرانس بیکن و شکسپير، از تحسين کنندگان آثار مونتني بودند. بحث هاي مونتني پيرامون مقوله هاي زندگي و پيري، باعث تحسين باکون شد. از جمله ديگر طرفداران مقاله نويسي مونتني، ميتوان از : ولتير، روسو، ژيد و نيچه نام برد. نيچه ميگفت که براي تحمل جهان انسان بايد با مونتني دمخور و همخانه گردد، و بحث هاي مونتني پيرامون مرگ، موجب علاقه انسان به ادامه زندگي ميشوند، چون او به خواننده درس مقاومت براي ادامه زندگي ميدهد. نيچه خود را از جمله خويشاوندان فکري مونتني دانست و او را همچون شوپنهاور، از آموزگاران کبير انسان غربي دانسته و صداقت او را قابل تحسين شمرد. استفان تسوايک، مونتني را يكي از پيشاهنگان مدرنيته و دانش نو دانست که در مقابل تاريک انديشي زمان خود قد علم کرده بود.و گوته هم گويا از قلم و عقايد مونتني به شگفت آمده بود.

۱۷۰- موپاساد؛ نبوغ در نوول نویسی .

ادبيات تهوع ، محصول ابتذال مدرنيته ؟ Maupassant, Guy de (1850 – 1893)

موپاساد ، نويسنده فرانسوي،استاد داستان،رمان و نوول نويسي قرن 19، ومهمترين نويسنده واقعگراي فرانسه،ازنظرسبك ادبي شاگرد فلوبر بود. منقدي پيرامون اونوشته است که او همچون فلوبر ميخواست باکمک ادبيات تهوع،ابتذال مدرنيته زمان خودرا نشان دهد. ازجمله آثار او : 260 نوول ، 6 رمان و 3 سفرنامه مشهور هستند. اودرسفرنامه هايش به انتقاد ازسياست استعماري فرانسه درشمال آفريقا ميپردازد.

منقدين چپ مينويسند که موپاساد گرچه نويسنده اي طبيعتگرا بود ولي توانست موضوعات مشخص تاريخي - اجتماعي را درادبيات مطرح نمايد. اوداستانسرايي توانا با سبكي کامل، درخشان و طنزاميز است و در کتابهايش به طرح هنري روابط انسانها در جامعه اي فاسد و انحلال خانوادهاي بورژوايي ميپردازد. موپاساد از انسانهاي "چوخ بختياري" ميگويد که براي موفقيت شغلي حاضرند دست به هر فرصت طلبي و افتناهي بزنند. اوباشکاكي فلسفي به دوروي اخلاقي انسانهاي ميپردازد که براي عشق ،دوستي و رفاقت ناتوان وبه تقليد ازغرايز فردگرايانه و رفع نيازهاي مبتذل خودهستند. قشمرمه جامعه شهرپاريس آنزمان نيز ازجمله زمينه هاي انتقادي آثارادبي موپاساد بودند. وي از ژورناليست هايي ميگويد که براي بالابردن تيراژ فروش مطبوعات خودي به طرح اغراق آميز مسائل : جنسي،فساد، و توطئه گري مي پردازند. شرح زندگي فواحش نيز درآثار او جاي خاصي داشت.

موپاساد درجواني باشعر ونمايشنامه نويسي آغازکرده بود .وي با ذره بين فلسفه شوپنهاور مخصوصا نظريه "اراده قدرت" وي، به موضوعات اجتماعي مينگريست .اوازجامعه اي ميگويد که عشق بازي دريستر، ممکن است سرانجام به يک قتل ختم گردد يا جامعه اي که حداقل سالي يکبار روي فاحشه خانه هاي نيمه علني آن تابلو : " به سبب شهادت جانگداز حضرت مسيح ازپذيرش مشتري معذوريم!"، آويزان ميشود . او همچون شکسپير به توصيف عظمت زندگي ميپردازد بدون آنکه به تحقير و کوچک نمودن انسانهاي شرکت کننده آن بپردازد. صحنه حادثه غالب آثار او استان نرماندي درشمال فرانسه بود؛جايي که او طبيعت و مردم اش را بخوبي ميشناخت. چند نوول اونيز پيرامون : کابوس،اشباح، و نيروهاي مافوق طبيعي هستند . در بعضي از آثارش او به موضوعات غمگين و افسرده نيز ميپردازد و در پاره اي از داستانها، بيماران سيفليسي قهرمان کتاب هستند.

موپاساد حتا امروزه يكي ازنويسندگان موردعلاقه قشركتابخوان فرانسه است .اويكي از اعضاي گروه طبيعتگراي اطراف زولا بود که با سبك مختصروکوتاه مينوشت. موپاساد ازطريق فلوبر بامحافل آوانگارد در

دهه های 70 و 80 قرن 19 آشنا شد. اوگرچه شاگرد استادی مانند فلور بود ولی هیچگاه به نبوغ استادانی چون چخوف و تورگنیف نرسید. چخوف حتابرای شرح ابتدال جامعه روس از موپاساد آموخته بود و موپاساد از نظر محبوبیت داستانهای عامیانه اش، بهتر از آلن پو بود. موپاساد گرچه از نظر هنری به درجه کیفیت کارهای : همینگوی، هنری جیمز، تورگنیف، و چخوف نرسید ولی به مشهوریت و محبوبیت آنها رسید.

گایده موپاساد بین سالهای 1850 تا 1893 در فرانسه زندگی نمود. اودر خانواده ای اشرافی درنماندی در شمال فرانسه بدنیا آمده بود و چندسالی همکار وزارت فرهنگ و آموزش فرانسه بود. وی بعداز ترک تحصیل درشته حقوق، بطور حرفه ای بکار نویسنده گی پرداخت. از جمله شباهتهای موپاساد با نیچه این است که تقریباً همعصر بودند و همچون نیچه بر اثربیماری سفلیس به جنون رسید و همچون او در سن جوانی در 43 سالگی درگذشت. از نظر شباهت ظاهری نیز مانند نیچه سیلهای قطوری داشت. از موپاساد حدود 300 اثر مانند : داستان، نوول، رمان، و سفرنامه بجا مانده : از آنجمله : قلب ما، جهاز، بل امی، حوری، یک زندگی، دوبرادر، قوی چون مرگ، سفرنامه زیر آفتاب، خانواده تلیر، دوشیزه فیفی، خواهر و برادر روندولی، و مجموعه آثار 12 جلدی وی. رمان مشهور "بل امی" اثری است واقعگرایانه که باسیکی انتقادی و طنزآمیز به معرفی قشر مرفه آن زمان شهرپاریس می پردازد. این رمان تا سال 1887 حدود 51 بار تجدید چاپ شده بود.

۱۷۱- نجیب محفوظ، پیش از مرگ !

پیش ازاینکه نجیب محفوظ نویسنده مصری چندی پیش فوت نماید، وی حدود 44 رمان مشهور نوشته بود. اودر سال 1911 میلادی در قاهره بدنیا آمد و بعداز پایان دبیرستان به تحصیل فلسفه در دانشگاه پرداخت، سپس به شغلی اداری در دانشگاه و سازمان اوقاف کشور مصر مشغول گردید، چون به نقل از او : در کشورهای عقب افتاده، هنر نویسنده یا هنرمندی، قبل از هرگونه خلاقیتی نیاز به یک شغل نان آور دارد. مبارزات سیاسی و جنبی او ازدوران جوانی علیه استعمارگران انگلیس و سلطنت پادشاهی فاروق شروع گردید. اگرچه اواز قشر مرفه شهروند قاهره بود ولی در آثارش به توصیف مشکلات همه انسانهای اطراف خود پرداخت. اودر طول عمر طولانی خود فقط دوبار کشورش را ترک نمود. او غیر از رمان و داستان، چند فیلمنامه نیز نوشت. اودر سال 1988 جایزه ادبی نوبل را از آن خود نمود. مشهورترین اثر او کتابی است با عنوان (بچه های محل ما). بعداز اعلان جایزه نوبل برای او، موجی از اخبار موافق و مخالف پیرامون او در رسانه های جمعی مصر پخش گردید. گروههای بنیادگرای اسلامی ادعا کردند که او بدلیل انتقاد از دین، رعایت و تبلیغ معیارهای استتیک و زیبایی شناسی هنری غرب، و پخش و نشر سازشکاری اجتماعی و سیاسی بین روشنفکران عرب و طرفداری از پروسه صلح بین مصر و اسرائیل، این جایزه را از غربیها بعنوان پاداش دریافت نموده است. بدلیل اینگونه تبلیغات منفی، در سال 1994 سوء قصدی به جان او انجام گرفت که نزدیک بود به مرگ او منتهی شود. نقد ادبی چپ براین باور بود که نجیب محفوظ در آثارش، برای آخرین بار و به طریق بنیادین و برای همیشه با دین تصفیه حساب نموده است !. شاید غیر از دلایل بیماری و کهولت، به سبب پخش اینگونه نظرات و ادعاها بود که نجیب محفوظ در جشن دریافت جایزه نوبل شرکت ننمود و تنها برای حصار، پیامی کتبی فرستاد. او نخستین نویسنده ی عرب زبان و از محدود دریافت کنندگان نوبل غیر مسیحی و غیر یهودی ادبیات است. گرچه از سال 1943 در مصر جایزه ای برای بهترین رمان سال تعیین شده، ولی قشر روشنفکر افراطی، سالها هنر رمان نویسی را پرحرفی خاله زنانه ای برای شکم سیرها بحساب می آورد. نجیب محفوظ در زمینه ادبیات عرب خود را زیر تاثیر منابع اسلامی نیز میدانست. از جمله اعترافات طنزآمیز اودر حضور روزنامه نگاران این بود که بستن کراوات را هیچگاه یاد نگرفت و بهترین غذای مورد علاقه اش، سوپ آب لوبیا است !، همانطور که جالب ترین ژانر ادبی برای او مطالعه رمان است. از جمله ابرازهای ملی گرایی او این بود که میگفت: گرچه خلق مصر از نظر صنعت از قافله جهانی عقب افتاده ولی از نظر فرهنگی از ابرقدرتهای اتمی پیشرفته تر است!، به نظر، او این تمدن و فرهنگ مصر بود که پیش از هفت هزار سال پیش، حتی قبل از یونانیها، به کشف و خلق خدا و وجدان پرداخت. از نظر موضع سیاسی، او خود را بخشی از جناح چپ جنبش ملی مصر میدانست! و بسته به محفل شنوندگان اطراف خود، گاهی از سوسیالیستهای تخیلی سیصدسال پیش فرانسه و گاهی از ظهور مسیحایی امام مهدی عسکری دفاع میکرد، گاهی بازگشت بدوران پرشکوه و جلال اهرام فراعنه مصر و گاهی خواب صدرا سلام را میدید!، در "مانیفست" خود که اغلب در حضور روزنامه نگاران و معمرین امنیتی لباس شخصی بیان میکرد، تاکید مینمود که او نه تنها به اسلام اعتقاد دارد بلکه به سرزمین پدریش عشق میورزد، اتحاد ساکنین مصر را میخواهد و آرزوی وحدت دنیای عرب را دارد، طرفدار عدالت و برابری است، به آزادی و دموکراسی احترام میگذارد، از عقل و منطق در رفع مشکلات کمک میگیرد، جویای حقیقت است و در آثارش از هنر و زیبایی و لذت ناشی از آنها دفاع میکند.

اواوضاع جوامع اسلامی گله و شکایت می نمود و میگفت که به علت بیسوادی حاکم، اکثر مردم حتی نمی توانند تصویری از شغل نویسنده داشته باشند و فکر میکنند که نویسندگی نوعی بازی و سرگرمی و توطئه گری کنایه کارانه است. او مشهوریت نویسندگی خود در دوران جوانی را مدیون سید قطب میدانست. او سید قطب را یکی از اولین و معروفترین منتقدین ادبی کشورهای عربی میدانست. سید

قطب بعدها بعثت عضویت درسازمان اخوان المسلمین و اقدام جهت سرنگونی جمال عبدالناصر در سال 1966 اعدام گردید.

نجیب محفوظ در آغاز فعالیت ادبی خود تصمیم گرفت چهل رمان پیرامون مصر باستان و فراز و فرود فراغه بنویسد تا جنبه های ملی تاریخ مصر را به نمایش بگذارد. جنبش ملی و استقلال طلبی سالهای 1920 تا 1930 موجب علاقه روشنفکران و نویسندگان به دوران باستان در ادبیات شده بود و رمانتیکها ی اجتماعی، ترمیم و بازسازی "فناتها" را راه نجات کشاورزی کشورهای "شرق ال اوسط" با آب و تاب خاصی پیشنهاد می نمودند. نقد ادبی به سه رمان اولیه او نام بامسمای "مکتب فرعون" داد. او با گزارشهایی از "عهد حجر" میخواست مرهمی برای زخمهای جدید ساکنین جلگه های اطراف رودخانه ی نیل بیابد ولی بعد از مدتی دست از نوشتن رمانهای تاریخی کشید و به موضوعات روز جامعه اطرافش پرداخت. محفوظ بعد از دوره رمانهای تاریخی، به نوشتن آثار رئالیستی و واقعگرایانه پرداخت و در شش رمان جدید، زندگی، تغییر و تحولات طبقه متوسط شهری مصر را از زمان جنگ جهانی اول به نمایش گذاشت. ادب شناسان اینگونه آثار او را تحت تاثیر ادبی نویسندگان قرن 19 اروپایی، از جمله والتر اسکات میدانند. محفوظ با اعتقاد عمیق انساندوستی، به خلق رمان و داستان و فیلمنامه پرداخت. او از پایه گزاران ادبیات مدرن غرب نیز است، گرچه ادبیات جدید عرب، دهها سال زیر تاثیر ژانر داستان نویسی بوده. خلاف سایر کشورهای عربی، در مصر از سال 1940 علاقه به رمان نویسی در بین اهل قلم آغاز گردید و حتی از طرف وزارت فرهنگ، سالانه جایزه ای برای بهترین رمان سال، تعیین گردید. در آثار نجیب محفوظ، جبر و اختیار، دومقوله فلسفه ی اسلامی، مدام در حال نبرد با هم هستند. پرسشهای فلسفی در آثار او اغلب منتهی به آرزوی عملی نمودن نوعی سوسیالیسم تخیلی ادبی میشوند. اتفاقات سرنوشتی، بخش دیگری از موضوع آثار او را تشکیل میدهند. سرنوشت در آثار او، دشمنی است که حتی اربکار بردن خشونت و زور نیز خودداری نمی کند. از نظر سبک ادبی، او از بکار بردن لهجه ها و گویش های عامیانه و محلی در آثارش خودداری نموده و تنها زبان گرامری ادبی را بکار میبرد. لوئیس اسود در این زمینه خطاب به او گفته بود که اگر نویسنده ای نتواند و یا نخواهد از لهجه ها و گویشهای عامیانه در آثارش استفاده کند، بهتر است که دست از نویسنده گی بردارد و سراغ "آهنگری" برود. نجیب محفوظ، بزرگترین دشمن هنر را تقلید و کپی کردن چشم بسته میدانست. او میگفت که آزادی در جامعه موجب شکوفایی علم و فرهنگ و آموزش میشود. به نظر او ادبیات باید مسایل اجتماعی را برای خواننده بصورت هنری و جذاب درآورد، چون هنر و ادبیات موجب جلای شخصیت انسان، رضایت روحی، صداقت و صفای قلبی، میشوند. به عقیده او فرهنگ اغلب کشورهای شرق، چنان قوی و زیباست که آنها نباید ترسی از هجوم فرهنگ غرب صنعت زده داشته باشند. او در رابطه با فرهنگ اسلامی به نقل از داستانی میگفت که در جنگی با سپاهیان دولت بیزانس که سپاه اسلام پیروز شده بود، مسلمانان، اسیران جنگی خود را با چند صد کتاب مربوط به فرهنگ و تمدن یونانی در زمینه های علم و پزشکی و فلسفه مبادله نمودند، گرچه یقیناً آنها میدانستند که آن کتب، باقیمانده و نتیجه فرهنگ و تمدن دوران "جاهلیت" و خدانشناسی دوران باستان بود. نجیب محفوظ خود دوستدار آثار : دیکنز، مولیر، سوفوکلس و شکسپیر بود. آثار اجتماعی و واقعگرایی انتقادی او خواننده را بیاد داستانهای موباساد و چخوف یا رمانهای توماس مان و داستایوسکی، می اندازند. و در ادبیات جهان، او آثار : تولستوی، کافکا، پروست، جویس، ایسن، فلورن، استاندال، سارتر، کامو، همینگوی و فاکنر را فراموش نشدنی میدانست.

۱۷۲- بچه پولدارهایی که انقلابی و روشنگر شدند .

نویسنده شاکي و ادبیات افشاگر

0- نویسنده ی افشاگر اصلاحات دروغین

۱- انتقاد سوسیالیسم تخیلی، از بوروکرات ها و اصلاحگرایان بی عمل

ن . شچدرین ، نام مستعار نویسنده ای است بنام (میخائیل سالتیکف شچدرین) ، نویسنده سبک طنز رئالیستی ادبیات روس در قرن 19 است. شچدرین در آغاز، نام راوی دریک داستان بلند میخائیل سالتیکف بود، که بعدها نام مستعار وی گردید.

شچدرین ، گویا آنطور که منتقدین لیبرال در غرب ادعا میکنند، بر اثر يك سوئ تفاهم ناخواسته ، نویسنده مورد علاقه استالین شد . ولی اگر اینطور باشد ، چرا لنین نیز احترام خاصی برای شچدرین و آثار ادبی اجتماعی وی قائل بود. گورکی نیز میگفت که برای آشنایی با اوضاع اجتماعی روسیه در نیمه دوم قرن 19، باید به مطالعه آثار سالتیکف پرداخت . کتاب (یادداشت های روزانه ایالتی) شچدرین را آغاز ادبیات (شاکي و افشاگرانه) روسیه تزاری مینامند. شچدرین در تمام طول عمر خود به ایده های سوسیالیسم تخیلی وفادار ماند و در آن راه مبارزه نمود . او نقش اجتماعی ادبیات را غیرقابل گذشت و غیرقابل تصور میدانست. شچدرین بر اثر شرایط اجتماعی آن زمان ، برای بهبود زندگی انسان ، به تغییر و تحول اجتماعی اعتقاد داشت و نه به انقلاب بنیادین . شچدرین را اولین نماینده مکتب طنز رئالیستی روسیه می نامند. او با طنزی روشنگرانه و گزنده به حمله و انتقاد از روابط اجتماعی جامعه طبقاتی تزاری پرداخت .

او در دهه 40 قرن 19 در محفل پتراشفسکی با ایده‌های سوسیالیسم تخیلی سنت سیمون و فوریه آشنا گردید و حدود چهار دهه به انتقاد از بوروکراتی فاسد تزاری، رفتار زمینداران قلد و زورگو، پرحرفی، روده درازی و روشنفکرایی لیبرالها و خشونت و اوقات تلخی نمایندگان سرمایه داری روسیه پرداخت. اوسرانجام در دهه 40 قرن 19 بدلیل تبلیغ ایده‌های روشن‌گرانه و سوسیالیسم تخیلی، محکوم به 7 سال تبعید گردید. شچدرین زیر تعثیریده‌های دمکراتیک انقلابی به مبارزه با تزاریسم و نظام مالک الرعیتی آن پرداخت و بعد از بازگشت از تبعید، یکی از رهبران جنبش دمکراتیک انقلابی روس شد. او در بیشتر آثارش به علل عقب افتادگی جامعه روس و دستگاه بوروکراتیک امپراطوری تزاری پرداخت و زمانیکه به انتقاد از ایده‌های اوتوپي رمان (چه باید کرد؟) چرنیشفسکی پرداخت، این اقدام او را انشعاب در موضع (نیهلیست‌ها) لقب دادند.

آثار کتبی شچدرین شامل: رمان، داستان، نمایشنامه، قصه، یادداشت و مقاله هستند. در تاریخ ادبیات، طنز او را گاهی با سویت مقایسه میکنند. اودرجوانی به (پوشکین جدید) روس مشهور شد. امروزه شچدرین را تحت تعثیر گوگول و مکتب ناتورالیسم او بشمار می‌آورند. او درمقابل (زبان اربابی) گوگول، از (زبان رعیتی) عامیانه درآثارش استفاده نمود و رئالیسم شاعرانه تورگنیف را درمقابل رئالیسم (تلخ، وحشت‌آور و اغلب طنزآمیز) شچدرین قرار میدهند. اگر تورگنیف از زمینداران، مالکین و اشرافی‌گزارش میدهد که با زنان زیبای دهقانان روابط عاشقانه دارند، شچدرین خبر از زنان خوشگذران: کارمند و مقامات بالای لشکری و کشوری و دربار میگوید که به استثمار جنسی و احساسی: گماشته‌ها، نوکران، درشکه‌چی‌ها و کالسکه‌چی‌های فقرزده می‌پردازند. غالب درپشت آثار ادبی شچدرین پیرامون زندگی اجتماعی مردم، هدفی تحقیقی، جامعه‌شناسانه و علمی قرار دارد. فرهنگنامه آثار او شامل واژه‌های اقشار و گروه‌های گوناگون جامعه، از جمله: سرباز، ژاندارم، دهقان، بازرگان، روحانی، قاضی و غیره هستند. او آنزمان بااستفاده از زبان عامیانه و یا قصه‌های کلیله و دمنه‌ای، باعث گیجی و سردرگمی سانسورچیان حکومتی شد.

اوبانتشار اولین اثرش یعنی (یادداشت‌های ولایتی) درسال 1856، رهبر طنز ادبی اجتماعی روسی و جهانی شد. کتاب طنزآمیز (قصه‌ها)ی او بیان‌کننده واضح جزئیات عقاید سیاسی وی می‌باشند. این کتاب که که با عنوان (نیک‌ها و پلیدی‌ها) درغرب ترجمه گردید، درمیان جنبش کارگری آنزمان اروپا، طرفداران زیادی یافت. کتاب (یادداشت‌هایی از مراکز ایالتی) او، مقالات طنز و افشاگرانه‌ای پیرامون عقب ماندگی روستاهای روسیه تزاری است.

شچدرین در دو کتاب (تاریخ شهر) و (اربابان پمپادور) به افشای حکومت مطلقه و تظاهر مقطعی تزاریسم به اصلاحگری و لیبرالیسم پرداخت. او در (داستانهای بیگانه) و (نشانه‌های زمان) به انتقاد از اشراف ضد اصلاحات و لیبرالهای پرحرف و بی‌عمل اشاره نمود. شچدرین به معرفی نظام اداری فاسد و رشوه‌خواری میپردازد که فاقد توانایی اصلاح‌گرایانه است. مکانیسم بوروکراتیک و ساختار نظام: نمایندگی و سلسله‌مراتبی، در امپراطوری تزاری نیز مورد تجزیه و تحلیل قلم شچدرین واقع شدند. شچدرین درکتاب (سفر به پاریس) به انتقاد از سرمایه داری درغرب و در کتاب (منظرزیبای زمان حال) به مبارزه با ارتجاع فئودالیسم روس پرداخت. خاطرات شچدرین در غرب، با عنوان (درخارج)، انتقاد از لیبرالیسم، پارلامنتاریسم، پروسه صنعتی و مکانیکی شدن جوامع غرب و جمهوری سوم فرانسه و آلمان بیسمارکی در دهه 70 قرن 19 است. شخصیت‌های آثار او اغلب از میان: حاکمان، زمینداران، کارمندان دولتی و اشراف، نظامیان، تجار و بازرگانان، زوار، مسافران، مؤمنین، مجنونهای خدایپرست، و دیوانه‌های نابغه، هستند. درکتاب (چگونه یک دهقان شکم دو گروهان ژاندارم را پر میکند؟)، او به اطاعت کورکورانه و برده‌وار دهقانان روس اشاره می‌نماید. شچدرین باتکیه بر مکتب ادبی ناتورالیسم، درکتاب (تضاد و تناقض‌ها)، به جنایات و خطرناک بودن حاکمیت نیکولای اول اشاره نمود.

او سالها در کنار نکراسف دبیر مجله (اوراق سالنامه میهنی) بود و همچون هرتسن و داستایوسکی بدلیل تبلیغ ایده‌های سوسیالیسم تخیلی، سالها در تبعید بود. نمایش وحشیگرانه اعدام مصنوعی داستایوسکی در میدان شهر دریک سحرگاه سرد و یخزده به جرم شرکت در جلسات این محفل، در تاریخ مبارزه عدالتخواهانه، بی‌نظیر است. لنین بعدها مجله هرتسن را آغاز (شکست سکوت برده‌وار) نامید. شچدرین درخارج، از طریق تورگنیف با فلور و زولا شخصاً آشنا شد.

ازجمله آثار شچدرین: چگونه یک دهقان شکم دو گروهان ژاندارم را پر میکند؟، نامه‌هایی به عمه جان، نامه‌هایی درباره ولایات دورافتاده، یادداشت‌هایی از نقاط پرت افتاده، سفر به پاریس، مناظر و زیبایی‌های زمان حال، داستانهای بیگانه، نشانه‌های زمان، آقایان و خانمهای خانواده پامپادور، قصه‌ها، تضادها و تناقض‌ها، یک موضوع بسته بندی شده. و ازجمله رمان‌های او: اربابان تاشکندی، اربابان خانواد کولوف، تاریخ یک شهر، منظره‌های مدرن، و زندگی یک نجیب زاده، هستند.

ن. شچدرین یا میخائیل سالتیکف شچدرین، درسال 1826 درشهر پتروگراد درخانواده‌های زمیندار و کارمند دربار بدنیا آمد. پدرش از اشراف و مادرش، دختر یکی از بازرگانان ثروتمند بود. شچدرین ازسال 1855 تا مرگ نیکولای اول در تبعید بسر برد و در آنجا با فقر و فلاکت ایالات و ولایات دورافتاده روس آشنا شد، ولی بعد از انتشار اولین آثارش یعنی: (تضادها و تناقض‌ها) و (موضوعی بسته بندی شده)، به معاونت فرمانداری در رازان انتخاب گردید. درسالهای اقامت در رازان بر اثر جدیت و شهادت در امور اصلاحات، به او لقب (معاون روبس پیر) دادند.

دو اثر مهم شچدرین، دو رمان: اربابان تاشکندی و اربابان خانواده کولوف، هستند. شچدرین در کتاب تاشکندیها به افشاگری معمران استعماری تزاری میپردازد که خودرا زیر لوای فرهنگدوستی

مخفی کرده اند. در زبان رمز شچدرین، تاشکند نماد تمام روسیه و جامعه ای عقب مانده، رشواره خوار و فاسد، در امپراطوری حکومت تزاری است. تاشکند، سنبل جایی است که بقول معموورین تزاری میتوان توی دهن مردم زد. بعدها گویا شهر ایروان، این شهرت سنبلیک نژادپرستانه را بخود گرفت. اواز سکوت کارمندان و معمووران متوسط و پائین گزارش میدهد که فقط دستورگیرانی هستند که به آزار و استثمار مردم نواحی ایالات آسیایی می پردازند. شچدرین نام هایی نمادین مانند: آدم بی خیر و بی مصرف، یا احمق آباد را نام های نظام استعماری دانست.

ولی شاهکار شچدرین، رمان (اربابان خانواده گولوف) است که شرح زوال سه نسل یک خانواده اشرافی زمیندار است. در تاریخ ادبیات جهانی این رمان را رقیب رمان (تارلف، حیلہ گر و خرمقدس) مولیر بشمار می آورند. این کتاب، غم انگیز ترین رمان اجتماعی ادبیات روس است که زوال: روانی، اخلاقی، و فیزیکی خانواده ای ثروتمند و مقتدر را شرح میدهد و آنرا در کنار بهترین آثار تولستوی و تورگنیف، عجیب ترین کتاب رئالیسم انتقادی ادبیات روس بشمار می آورند. منتقدین ادبی مدعی شدند که شچدرین بدون این رمان، بعنوان یک ژورنالیست طنز نویس در تاریخ ادبیات روس ثبت میشد. او در این کتاب، صفات و عوارضی مانند: الکلی شدن، بدمستی روزانه، تنبلی، بی غیرتی و بی عملی را آغاز (وجدان وحشی شده) و زوال خانوادههای اشراف و زمیندار روس نامید.

N. Stschedrin (1826 – 1889)

یا با نام اصلی:

Michail Saltikow, Schtschedrin (1826 – 1889), Nadine Gordimer (1923 - ?), Wislawa Szymborska (1923 - ?)

۱۷۳. زنان، از رئالیسم سوسیالیستی تا رئالیسم انتقادی.

دو زن، و دو جایزه ادبی نوبل.

در اینجا بطور مختصر به زندگی و آثار دوزن برنده جایزه نوبل در ادبیات اشاره میشود. یکی لهستانی است که در مکتب رئالیسم سوسیالیستی سرود- و دیگری اهل آفریقای جنوبی است که به سبک رئالیسم انتقادی نوشت.

خانم نادینه گوردیمر، نویسنده سفیدپوست آفریقای جنوبی به دو دلیل نویسنده ای خودمانی است. اول اینکه اوخالق رمانها و داستانهای سیاسی ضد آپارتهايد و ضد نژادپرستی سفیدان حاکم در آفریقای جنوبی است، دوم اینکه در غالب آثارش مارکسیستها و کمونیستها سفیدپوست، و لیبرالهای هوماننیست به پشتیبانی از جنبش ضد آپارتهايد سیاهان میپردازند، و تحت فشار و تعقیب حاکمان سفیدپوست آن کشور قرار میگیرند.

نادینه گوردیمر ریشه های اروپایی دارد. مادرش یک زن انگلیسی، و پدرش یک یهودی از کشور لیتوانی بود. او در آثارش به توصیف زندگی سیاهان فقیر جامعه میپردازد و در مصاحبه ای گفته بود که همیشه با محافل روشنفکری چپ در کشورش در تماس بوده است. موضوع غالب آثار او رابطه میان سیاهان و سفیدپوستان است. او خواهان جامعه ای آزاد و بدون تبعیض نژادی میباشد. او با جامعه راسیستی برخوردی ادبی می نماید. آثارش پیرامون شرایط آفریقای جنوبی در زمان حکومت آپارتهايد است. او از عقل و اخلاق شهروندان سفیدپوست تقاضا دارد که بخاطر یک هوماننیسم لیبرال در مقابل تبعیض نژادی مقاومت کنند.

نادینه گوردیمر در یک خانواده بازرگان دریکی از شهرهای صنایع معدن آفریقای جنوبی بدینا آمد. وی در دوران کودکی چون اجازه نداشت در بیرون از خانه با سیاهان بازی کند، خود را با کتاب و مطالعه مشغول نمود. او در دوران نوجوانی تحصیلات دانشگاهی اش را ناتمام گذاشت و بطور تمام وقت خود را در خدمت مطالعه و خلق ادبیات قرارداد. او را آن زمان وجدان آفریقای جنوبی نامیدند. گرچه دیگران او را فمینیسم میدانند، او خود را مبارزی علیه راسیسم بحساب می آورد. نادینه گوردیمر یکی از پایه گذاران شورای نویسندگان مستقل آفریقای جنوبی در زمان آپارتهايد بود. زمانیکه در دهه 50 قرن گذشته یک گروه سفیدپوست روشنفکر به مخالفت با سیاست آپارتهايد پرداخت، او به این گروه پیوست. در سال 1962 بعد از دستگیری ماندلا، کنگره ملی آفریقا تمایلات مارکسیستی یافت. بعد از انقلاب و پیروزی جنبش سیاهان، او به نلسن ماندلا برای نوشتن بیوگرافی اش کمک نمود.

در زمان آپارتهايد بعضی از آثار گوردیمر به اتهام تمایلات کمونیستی ممنوع شدند. او در مصاحبه ای گفته بود که " من چیز زیادی درباره حزب کمونیست نمیدانم ولی با چند نفر از آنان دوستی نزدیک داشتم. من شاهد شهامت آنان بودم که به من نیز جرئت مبارزه و از خود گذشتگی دادند". گروهی از منقدین ادبی با اشاره به آثار او مدعی شدند که در آثارش نقل قولهای مارکسیستی زیادی شده. نادینه گوردیمر خلاف همکاران سیاه پوستش گرچه مورد سانسور قرار گرفت ولی وادار به مهاجرت وزندان نشد. یکی از دلایل اعطای جایزه نوبل در سال 1991 به او این بود که او با کمک توانایی قلمی اش کوشید تا به وقایع تاریخی شکلی اجتماعی و امروزی بدهد. برای این هدف کمیته نوبل به سه اثر او یعنی - داستان پسر، خانواده یولی، و داستانهای کوتاه وی، اشاره نمود. کمیته اعطای جایزه نوبل با تحویل این جایزه به او، رد راسیسم و مخالفت با حاکمیت سفیدان بر سیاهان را نشان داد.

گوردیمر تاکنون خالق 13 رمان ، 10 جلد کتاب داستان کوتاه ، 150 مقاله ، و دهها سخنرانی و مصاحبه بوده است ؛ از آنجمله - 6 قدم زمین ، غریبه ای میان غریبه ها ، مهمان محترم ، صاحب ، دختر بورگر ، یک بازی طبیعت ، داستان پسر ، انسان بدون همراه ، سلاح خانوادگی ، مردی خیابانی ، جادو زدایی ، و انگیزه عاشق شدن ، هستند . او در آثارش پاشیدگی یک جامعه راسیستی را پیش بینی میکند . روابط خصوصی میان سیاهان و سفیدان نیز موضوع بعضی از آثار او هستند . او به سفید های چپ و لیبرال اشاره میکند که از مبارزات جنبش کنگره ملی آفریقا حمایت میکنند . رمان " دختر بورگر " او را مهمترین رمان سیاسی وی میدانند . بعضی از رمانهایش سالها در آفریقای جنوبی سانسور شدند ، ولی عجیب است که او خود را نویسنده ای سیاسی نمیداند بلکه هنرمند بشمار می آورد . بعضی از آثارش اکنون در حال فیلم شدن هستند . او در آثارش به توصیف انسانهایی میپردازد که در شرایط بحران وجودی ، دچار خشونت راسیسم یک دولت زورگو میگردند .

گرچه نویسندگان مورد علاقه گوردیمر ، - کافکا ، پروست ، جویس ، و فurst ، هستند ، او در رئالیسم انتقادی تحت تاثیر نظرات لوکاچ است . او از آغاز با دفاع از آزادی بیان و ادبیات ، به مبارزه علیه دولت پلیسی پرداخت . هومانیزم شجاعانه و شهادت اجتماعی او باعث شد که او علیه خشونت و بی عدالتی علیه سیاهان ، اعتراض نماید . رمانهای جدید او نشان ناتوانی لیبرالهای سفید طبقه متوسط در مبارزات اجتماعی بعد از انقلاب هستند .

ویسووا چیم بسکا ، شاعره لهستانی و برنده جایزه نوبل در سال 1996 است . او در آغاز خالق چند کتاب شعر در مکتب رئالیسم سوسیالیستی بود . امروزه اشاره میشود که آثار او را نمی توان وابسته به یک مکتب ادبی خاص بشمار آورد ، گرچه اشعارش در سنت ادبیات فلسفی بشمار می آیند . بخشی از اشعارش نه تحت سنت تاریخی و نه تحت تاثیر مکتب رئالیسم سوسیالیستی هستند ، بلکه فرد با همه رنجها و ضعف هایش مورد توجه قرار میگیرد . گروه دیگری شعر او را در مکتب ادبیات کلاسیک بشمار می آورند ، چون زبان در دوره شکاکای مدرن و پست مدرن برای شاعر ، عنصری بیگانه شده است . جایزه نوبل به آثاری تقدیم شد که پرسش واقعیت انسانی را عمده میکند و رابطه بیولوژیک و تاریخی را بطور طنز ، ولی دقیق مطرح می نماید .

در نظر او زندگی یعنی رد ، انکار ، ونفی پوچی . او میگوید که در زندگی هیچ سنوالی مهمتر از سنوالات ساده لوحانه نیست . او در اشعارش با طرح پرسشهای ساده لوحانه به نقش خرابکارانه تمدن صنعتی فعلی میپردازد . امروزه اشاره میشود که او در سالهای 1956/1957 با دو کتاب شعرش خط ایدئولوژیک حزب کمونیست حاکم در لهستان را نمایندگی میکرد . امروزه سنوالات میشود که در آثار او تا چه اندازه ایدئولوژی لنینستی و تئوری ادبی رئالیسم سوسیالیستی مطرح میشوند . در پاره ای از اشعار او ساده گوی و انعکاس افکار فلسفی وجود دارند . او مدعی است که حتی افکار ساده لوحانه نیازه یک اندیشه فلسفی دارند . چون او در اشعارش از زبانی ساده ، روزمره ، و عامیانه استفاده میکند ، غالب اشعارش برای هر کسی قابل فهم هستند . او بعدها غیر از مارکس و لنین ، تحت تاثیر فلسفه های دیگر و سارتر قرار گرفت . منقد با ذوقی ادعا نمود که اشعار او همچون موسیقی موتزارت ، آهنگین ، - و همچون موسیقی بتهوون ، پرهیجان و خشم انگیز هستند .

غیر از 200 شعر مهم و مشهور ، او خالق آثار دیگری از جمله - پایان یک قرن ، پتی را صدا بزن ، منظره ای شنی ، نمک ، دلیل زندگی مان ، خدا حافظ تا فردا ، آینده خاطرات مان ، گپی با گونتر گراس ، اشعار منتخب ، به هر حال ، رقمی بزرگ ، انسانها روی پل ، آغاز و پایان ، و غیره است . او همچون تئوریسین های لیبرال درباره مارکسیسم بعدها نوشت که به هر ایدئولوژی که مدعی داشتن جواب برای هر پرسشی است ، باید شک نمود . او یکی از مترجمین مهم شعر فرانسوی زبان لهستانی بوده است .

وی در سال 1923 بدینا آمد و در سال 1962 از حزب متحد کارگری لهستان خارج گردید . او از زمان اجرای حکومت نظامی در سال 1981 به همکاری با جنبش وحدت کارگری به رهبری لخ والسا پرداخت . او از جمله پایه گذاران کانون مستقل نویسندگان لهستان بود . وی غیر از جوایز گوته و هردر ، برنده جایزه ادبیات نوبل در سال 1996 بود . آثار او نقش مهمی در ادبیات زمان حال کشور لهستان داشته اند .

گوردیمر در دانشگاه به تحصیل جامعه شناسی و زبان و ادبیات لهستانی پرداخت . وی میگوید که گرچه شعرش زنانه نیست ولی زن بودن در جهان امروز یکی از جنبه های هستی زندگی بشر است . او در پاره ای از اشعارش به زندگی ناامن ، اتفاقی ، غیر قابل شناخت و غیر قابل پیش بینی انسان ، اشاره میکند . وی در رابطه با حکومت های دیکتاتوری گفته است که شغال هیچگاه به انتقاد از خود نمی پردازد .

۱۷۴- چرا می نویسید ، چگونه می نویسید ؟

نویسندگی - پرسش های ما ، جوابهای شما .

آیا بر اثر نویسندگی قدری مغرور یا خوخواه شده ای ؟
آیا در آثارتان از موضوعات خصوصی ، بیوگرافی یا توبیوگرافیک استفاده می کنید ؟
چگونه آغاز می کنی ، آیا قبلا یاد داشتهایی را تهیه کرده ای ؟
بامداد مینویسی یا باخوکار یا با ماشین تایپ یا با کامپیوتر ؟
موضوع را قبلا در سرآماده کرده ای یا حین نوشتن بیادت می افتد ؟

دروغهای زبردستانه ادبی چه موقع حین مطالعه یا درزندگی به حقیقت نزدیک میشوند ؟
 آیا آموزگاری ادبی داشتی یا کتاب جالبی روی نویسندگی ات تاثیر گذاشته است ؟
 آیا نویسندگی وسیله ای برای رابطه برقرارکردن با دیگران است ؟
 آیا ازطریق نویسندگی می خواهی فراموش نشدنی، بیادماندنی، و ابدی شوی ؟
 مارکز میگفت مینویسد برای اینکه دیگران به او عشق بورزند، حق با او است ؟
 چه معیارهایی برای ادبیات خوب داری ؟
 چگونه آغاز می کنی ؟
 علاقه به جلسات شعروداستان خوانی خود، داری یا از آن بیزاری؟ یا بخاطرمعروفیت ، فروش کتاب یا رابطه با خواننده آنرا انجام میدهی ؟
 آیا پدر ومادرت اهل مطالعه، باسواد، بودند، آیا درخانه کتابی غیراز حافظ یا شاهنامه یا قران داشتید؟
 دردوران کودکی ونوجوانی دسترسی به کتاب و کتابخانه داشتی ؟
 چه کسی تراباکتاب آشنا نمود، چندسال داشتی ؟
 چرا می نویسی ، چگونه می نویسی ؟
 آیا نقل قول : " تجربه، تقلیدی از ایده است " حقیقت دارد ؟
 نخستین بار چه زمانی شروع به نویسندگی نمودی ؟
 معلم ادبی و مطالعاتی ات چه کسی، یا کسانی بودند ؟
 نیچه مینویسد : " موضوعاتی که دردآور باشند، درخاطره می مانند "، آیا درد و رنج موجب نویسندگی میشود ؟
 چگونه می نویسی؟ پروسه نوشتن ات از کجا شروع میشود و به کجا ختم میگردد ؟
 چند بار شعر، داستان، یا مقاله ای را پاکنویس می کنی ؟
 آیا در مدرسه ، در دبیرستان، و در انشاء نویسی، شاگرد موفقی بودی ؟
 والسر میگوید : " کسی دست بقلم میبرد که احساس کمبود کند"، آیا می نویسی تا مسئله ای را حل نمایی ؟
 چه دلیلی باعث شد که شروع به نویسندگی کنی ؟
 درادبیات بیشترآثار خارجی را مطالعه کردی یا آثار ایرانی را ؟
 برای نوشتن به چه شرایطی نیاز داری ؟
 آیا درآمدی از طریق نویسندگی داشته ای ؟ هزینه کار نویسندگی ات در ماه چقدر است ؟
 درنظر شما ادبیات برای سرگرمی، لذت، آگاهی ، مبارزه یا خوددرمانی است ؟
 آیا تاکنون اثری را منتشر کرده ای، با سرمایه خود یا باکمک بنگاه نش؟، درخارج یا درداخل ؟
 آیا نویسندگی دارای یک مسئولیت اجتماعی است .
 کار نوشتن برایت ساده است یا مشکل و رنج آور؟
 آیا دفترچه یادداشت یا دفتر خاطرات داشته ای، از چه سنی آغاز به یادداشت نویسی نمودی؟
 انتقاد منفی از نوشته هایت موجب خشم و دلخوری ات میگردد؟
 آیا تاکنون از اسم مستعار یا " امضاء محفوظ " استفاده نموده ای ؟

۱۷۵- ارزیابی های روستایی ولایت، تا زشتی های اداری دولتی پایتخت شاهانه .

گوگول ، غریبه ای شهرستانی درپایتخت تزاری . Nikolai Gogol (1809 – 1852)

نیکولای گوگول، مهمترین نویسنده روس زمان خود، یکی ازکلاسیک های ادبی و پایه گذار رئالیسم انتقادی در ادبیات روس است، گرچه اودرپایان عمرنظراتی بدبینانه ونامیدانه رانمایندگی میکرد. وی بانتقادازفقرشهرها، نظام بوروکراتی تزاری، سیستم مالک الرعیتی وافشای طنزآمیز طبقه اشراف، به زوال اخلاقی روسیه فنودالی اشاره نمود که دچار فساد، گندیدگی وزوال شده بود. منبع غالب آثار او ، زندگی روستایی مردم اوکراین ومحیط اجتماعی شهر پتروگراد، پایتخت آن زمان روسیه تزاری هستند. آثار اوراز این جهت، ادبیات افشاگرانه می نامند، چون او دولت بوروکراتیک نیکولای اول را، غیرعمدی! افشا میکند.

مشهوریت ادبی گوگول رامروزه بدلیل: نمایشنامه بازرس، رمان ارواح مرده ، و نوول شئل میدانند. داستان بلند شئل او را میتوان مانیفست استتیک مکتب ناتورالیسم نامید که حتا امروزه به طرق گوناگون تفسیرومعنی میشود. داستایوسکی درباره اهمیت آن برای ادبیات روس گفته بود که: همه ما از آستین شئل گوگول بیرون آمده ایم. و اخیرا نویسندگی هندی گفته بود که هیچ چیز بی عیبی درجهان وجود ندارد، غیر از داستان شئل گوگول . گروهی اذمنتقدین غرب مدعی هستند که مهمترین رمان های روس درمهاجرت نوشته شده اند، ازآنجمله رمان ارواح مرده گوگول، غیراز تورگنیف، هر تسن و داستایوسکی، فراریان ازنظام استالینیستی؛ مانند سولژنیسین و نابکوف نیز درخارج از میهن خود، آثاری فنانا پذیربجا گذاشته اند. طبق روایتی، زمانیکه گوگول آنزمان درحال "قصه خوانی" بخش هایی ازرمان ارواح مرده بود، پوشکین از میان شنوندگان فریادزد: خدای من، درچه روسیه غم انگیزی زندگی

می کنیم !. پیرامون این رمان تاکنون قضاوت های گوناگونی شده است، منقدین مختلف، آنرا رئالیستی، ناتورالیستی، عرفانی، خیالی و غیره نامیده اند. در آنجا سخن از جامعه ای است که براساس بوروکراتی و نظام ارباب و رعیتی تزاری اداره میشود؛ دریک سیستم فاسد دولتی که شهردار، قاضی، مسئول فرهنگ، رئیس شهربانی و ژاندارمری؛ رئیس اداره پست، هرکدام برای خود، خدایی دریک امپراتوری کوچکی هستند، در نظامی که ارباب و فئودالها برای اینکه از بانکها وام بگیرند، لیستی از ارواح و نام مرده گان تهیه کرده و تحویل میدهند تا نشان دهند، رعایای کافی در روستاهای آنان به بیگاری مشغول هستند، ولی در زمان تحویل مالیات سرانه، آنها را مرده اعلان کرده تا از پرداخت "باج" معاف شوند. چون آن زمان دهقانان را نفوس مینامیدند، این کتاب گاهی با عنوان "نفوس مرده" روانه بازار شده است.

به گوگل الغابی مانند: رئالیست، ایده آلیست، و رمانتیک نیز داده شده است، گرچه سبک گروتسک طنزآمیز او را آن زمان رئالیست می نامیدند. خلاف نظر منتقدین، او میگفت که کمدیهای سیاسی نیستند بلکه اخلاقی می باشند. او همیشه اصرار داشت که خود را نویسنده ای متافیزیک بداند تا رئالیستی. رمانهای انتقادی-اجتماعی او را چه رمانتیک و چه رئالیست بنامند، مهم اینست که او در هر دو حالت هومانیزست بود، گرچه زمان او طلب ادبیات رئالیستی می نمود، چون روزهای رمانتیکسم سپری شده بود و مکتب ادبی رئالیسم با عصای دادخواهی اش در جلوی در خانه اشراف، بورژوازی، کلیسا، و دولت نگهبانی میداد. غالب آثار او حاوی سبک کمدی-تراژدی نیز هستند، اگرچه او یک جهان بینی بدبینانه رامطرح می نمود. امروزه ادعا میشود که به سبب مذهبی شدن و ایده های اخلاقی، در پایان عمر، از قدرت خلاقیت هنری او کاسته شده بود و به دلیل حالات مذهبی-عرفانی، آواز ایده های نخستین سبک رئالیستی خود جدا شد و دچار افسرده گی روحی گردید.

نابکوف از موضع بورژوا-اشرافی خود درباره گوگل مینویسد: نزدیک بود که او نویسنده فرهنگ فولکلوریک اوکرائینی وقصه های رمانتیک رنگین شود. گوگل غیر از بایرون، پوشکین، گوته، شیلر، و فس، در پایان عمر تحت تاثیر آثار ادبی تیک، والتر اسکات، و هافمن قرار گرفت. دوتن از منقدین مشهور آن زمان یعنی بلینسکی و چرنیشفسکی، او را به ترتیب: ناتورالیست و رئالیست نامیده اند. بلینسکی در سال 1848 در نامه ای به گوگل، به اهمیت او برای رئالیسم روسیه اشاره میکند. پوشکین و بلینسکی مشوق سبک رئالیستی گوگل بودند، چون در آغاز او با سبک رمانتیک شروع نموده بود. کتاب ارواح مرده او را گرچه آن زمان شاهکاری در ادبیات انتقادی-اجتماعی میدانستند، ناسیونالیست هانیز آنرا حماسه ای ملی برای روسیه بشمار می آوردند. بولگاکف و ارنبورگ از جمله نویسندگانی هستند که بعدها تحت تاثیر گوگل قرار گرفتند. غیر از آن دو، گوگل تاثیر مهمی روی سبک داستانونویسی و تاثیر اروپایی از خود بجا گذاشته است. در نمایشنامه نویسی، او مخالفت شدیدی با نمایشنامه نویسی سنتی روس داشت.

گوگل غیر از نخستین رمان روس، و داستانهای فولکلوریک، خالق بهترین ناولهای رمانتیک و کمدیهای کلاسیک ادبیات روس است. او با کمک زبانی عامیانه، طبیعی، روزمره و طنزی آزادبخش، به خواننده یک واقعیت تلخ اجتماعی خنده آور و انسانی را عرضه میکند. خلاقیت زبانی، قدرت، و وسیله زبان، موجب جهانی شدن آثارش شده اند. وی میگفت چون در جهان بدی و پلیدی حکومت میکنند، راه نجات در عشق و هنر خلاصه شده است و برای انسانهایی که هنوز "سنگ قلب" نشده اند، راه نجاتی وجود خواهد داشت.

از جمله آثار گوگل: بازرس، شنل، ارواح مرده، یادداشت های یک دیوانه، دماغ، اعترافات نویسنده، رم، ازدواج، انتخاب عروس، غریبه ای اهل پایتخت، میرگراد، تاراس بولبا، غروب روی فرورک، مبارزه آزادیخواهان خلق اوکراین علیه لهستان اشغالگر، و مجموعه آثار پنج جلدی او میباشد.

نیکولای گوگل، باتباری لهستانی در سال 1809 در کشور اوکراین در خانواده ای زمیندار مرفه بدنی آمد و در سال 1852 در فقر، تنهایی و جنون درگذشت. وی سالهای پایان عمر تاحد جنون آمیزی مذهبی و خرافاتی شده بود. او در عمر کوتاه خود، قبل از شغل نویسندگی، به شغل های معلمی و هنرپیشه گی نیز پرداخته بود. امروزه اشاره میشود که او رابطه بیمارگونه ای نسبت به زنان زمان خود داشت.

۱۷۶- غرب بیاد دوره رمانتیک افتاده است.

تقاضای کمک اروپا از فرهنگ رمانتیک .

رمانتیک ها ؛ بچه پولدارهای جوانمرگ ؟

Novalis (Friedrich Hardenberg), (1772 – 1801)

شکست استالینیزم در شرق اروپا، ناتوانی ایده های روشنگری در مقابله با رشد بنیادگرایی دینی، و یک تاز شدن سرمایه داری گلوبال، موجب شده اند که اخیرا بخشی از روشنفکران غرب، سراغ رمانیک دوپست سال پیش خود برونند؛ غافل از آنکه اینگونه رمانتیکسم نه تنها غیر از عشق به زیبایی های طبیعت، عناصر مهمی از عرفان دینی مسیحیت را نیز تبلیغ میکند، و غالب آنان، روشنفکرانی از طبقات اشراف مرفه بودند که یاد رعم معشوق، یا در شرایط جنگ های ناپلئونی، یا در اثر پیش بینی مرگ زودرس خود، معمولا به آخ و واخ و تقاضای کمک از عرفان دینی می افتادند.

نوالیس، یکی از مهمترین نمایندگان ادبیات رمانتیک آلمان در قرن 18 بود. مرگ زودرس نامزد 15 ساله وی دلیل اولیه نوستالژی مرگ، این شاعر شد. وی را نه تنها شخصیتی جادویی بحساب می آورند بلکه نامش را تداعی آهنگ و موسیقی میدانند. او همراه شلگل یکی از نظریه پردازان و موتورهای رمانتیک آغازین ادبیات آلمان بود. نام مستعار او؛ یعنی نوالیس در زبان لاتین به معنی زمین نوآباد است. نوشته های وی، برنامه ای برای نوگرایی فرهنگی و استتیک شدند. بعد از مرگ نامزد، او بجای فکر خودکشی، تصمیم به نوشتن، خواندن و جدل کردن، یعنی ادامه زندگی گرفت. وی میگفت که رمانتیک ها باید جهان زشت را به رویایی زیبا- و رویا را به جهانی عملی تبدیل کنند، چون رمانتیک ها میتوانند با کمک خیال و رویا، خالق واقعیات جدید خاص خود شوند. وی با اشاره به فعالین روشنگری میگفت که نه عالمان، با دانش شان، بلکه هنرمندان مستعد خیالپردازی و احساسات، میتوانند جهان زندگی را واقعاً بفهمند. امروزه رمانتیکها را یک جنبش پیچیده فکری؛ محصول جنگهای ناپلئونی بحساب می آورند. آنان به شعار روز یعنی: "الله های الهام باید در زمان جنگ خفه! شوند" گوش فرا ندادند. رمانتیک ها میخواستند با کمک ادبیات و هنر از زشتیهای واقعیات فاصله بگیرند. گروه دیگری از آنان مدعی شدند که ادبیات رمانتیک میتواند نیرویی جادویی برای واقعیت دادن بخود بشود.

نوالیس، بدون شک یک شاعر واقعی بود. او را امروزه خالق ایده آلیسم جادویی نیز مینامند، گرچه بخش اعظم آثارش، نوشته های تئوریک او پیرامون رمانتیسم و عرفان بودند. گرچه او در 29 سالگی همچون نامزدش بر اثر بیماری آنزمان علاج ناپذیر سل درگذشت، لوکاچ او را در سال 1907 تنها شاعر واقعی مکتب رمانتیک نامیده است. اشعار طنزآمیز، آرام، و پرشور و شوق او، شکوفه های غمگینی روی درخت ادبیات جهانی، نمایندگی نمودند. در آثار او یک رابطه مهم بین: طبیعت، تاریخ، افسانه، و اسطوره وجود دارد. آنان نه تنها تقاضای احساس و رویا در هنر می نمودند بلکه خود را با مفاهیم و مقوله هایی مانند: ابد، اذل، جهان نامتناهی، جهان محصور، عرفان، عالم خیال و غیره مشغول نمودند. مورخین، جنبه سیاسی ادبیات و فرهنگ را در تضاد با ناپلئون و جنکهای اشغالگرانه ناپلئونی در اروپا می بینند. در جای دیگری ادعا شده است که زنان نیز برای نخستین بار در دوره رمانتیک باراه انداختن محفل و سالنهای ادبی امکان فعالیت و شکوفایی ادبی- هنری یافتند.

نوالیس شعر را یک صداقت مطلق نامید و میگفت که نابغه کسی است که با ساخته های خیالپردازانه، چنان بیافریند که گویی آنان اشیایی واقعی هستند، چون فقط یک هنرمند میتواند معنی زندگی را حدس بزند، و شعر باید مرکز فلسفه شاعر باشد و هرچه نوشته ها، شاعرانه تر باشند، آنان به حقیقت نزدیک تر هستند. اولین جمله قصار نوالیس این بود که نوشت: "ما همه جا در جستجوی مطلق ها و غیرمشمروط ها هستیم، ول به کشف اشیاء و مشروط برخورد میکنیم". از جمله انگیزه های مرکزی آثار او: رویا، عشق، عرفان، اشراق، نوستالژی مرگ، شب نشینی و شب پرستی هستند. یکی از اهداف رمانتیکها این بود که بطور مجازی خود را در: شور و شوق و رویا و خیال و مرگ نوستالژیک، محو نمایند. نوالیس بعد از مرگ معشوقه، تمایلات عرفانی یافته بود، او مرگ جانگداز همسر آینده خود را در (سرودی برای شب) ابدی نموده است. اشعار مذهبی او درباره مرگ نامزدش، محتوایی عرفانی دارند.

نوالیس از نظر فلسفی شاگرد: فیثته، شیلر و شلگل بود. او خود را با فلسفه زمانش یعنی فلسفه کانت نیز مشغول نمود. در ایده آلیسم جادویی او، یک "من" احساساتی در مقابل یک "من" عقلگرای فیثته قرار دارد. او در سال 1799 با افکار کلاسیک شیلر در ادبیات قطع رابطه نمود و در جلسه معروف رمانتیک ها شرکت نمود. غالب اعضای رمانتیک آن جلسه، زنان شاعران، نویسندگان و فیلسوفان آن زمان بودند. امروزه رمانتیک ها را خویشان فکری جنبش ادبی (طوفان و هجوم) میدانند که عقلگرایی ملال آور جنبش روشنگری را رد می نمودند. نوالیس گرچه در آغاز شاگرد گونه بود و او را حاکم واقعی روی ادبیات کره زمین دانست، ولی بعدها آثار گونه را به سبب (آته ایسم هنری) شان رد نمود. گونه هم با (داستان های خانگی و بوزوایی) و مذهبی نامیدن آثار نوالیس، از نشر آنان در رسانه های نیمه دولتی جلوگیری کرد. سوررئالیست های فرانسوی بعدها نوالیس را یکی از آموزگاران خود بشمار آوردند.

عرفانی شدن نوالیس از آنجاست که در آثار او یک نوستالژی رمانتیک مسیحی مرگ در مقابل زندگی این جهانی قرار میگیرد. در غالب آثار رمانتیک های آن دوره، خواننده شاهد مسیحیت گرایی در کنار طبیعت پرستی رمانتیک میشود. اشعار او را میتوان نه تنها نوستالژی برای ابدیت، بلکه پیامی برای یک شور و شوق جهان متعالی دانست، که میکوشند واقعیات سیاسی غیر عادلانه را تبدیل به نوستالژی مذهبی نمایند. سرودهایی از او به سبب مذهبی بودنشان در زبان آلمانی، دهها سال است که به تملک کلیسای مسیحی اروپا درآمده اند. مقاله سیاسی (مسیحیت یا اروپا)ی او نیز انتقادی عرفانی است که مورد استفاده ارتجاع کاتولیکی از نظر سیاسی قرار گرفت. او بعنوان شاعر سیاسی، بانوشته (مسیحیت یا اروپا) وارد فضای فرهنگی شد و خواهان وحدت اروپا بر اساس یک مسیحیت مرسوم در سده های میانه گردید. امروزه اشاره میشود که نوالیس گرچه مدافع ایده های مسیحی سده های میانه است، ولی او مخالف ارتجاع نظام فئودالی اروپا بود.

نوالیس مینویسد که فلسفه، روح زندگی او و کلیدی برای شناخت خود بود. او تفکر را یک رویای احساسی نامید؛ احساسی که مرده باشد. گرچه شب پرستی نوالیس را نیلایسم نامیدند، وی میگفت که در شب، انسان بدون ماسک تظاهر، است، و در لحظه خواب، انسان اسیر تفکر عقلگرا نمیکردد. او میکوشد تا بر شکاکیت کانت غالب گردد، ولی چنان باهوش بود که اسیر جزم ها نگردد. نوالیس از طریق آشنایی و اشتغال با علوم تجربی و طبیعی، به نظرات رمانتیک رسیده بود. او میکوشد تا به علوم با دیدی: هنرمندانه، ادیبانه و شاعرانه بپردازد.

نوالیس در آغاز نویسندگی خود، خالق جملات قصار، ومقالاتی کوتاه پیرامون تئوری شناخت در هنر بود. بعدها ولی آثار دیگری از قبیل: شعر، رمان و داستان منتشر نمود، از آنجمله: گل‌های آبی، سرودی برای شب، هاینریش آفتردینگ، مسیحیت یا اروپا، گرد و غبار شکوفه‌ها، اشعاری مختلط، و ترانه‌های مذهبی. مجموعه شعر (گل‌های آبی) اودر قرن بیست مورد توجه سمبولیست‌ها قرار گرفت. در مقاله (مسیحیت یا اروپا) او به رد اصول روشنگری و عقل‌گرایی می‌پردازد. او کوشید تا در قصه نویسی به نقل امور روزانه در ادبیات بپردازد.

فریدریش هاردنبرگ، متخلص به نوالیس بین سال‌های 1772 و 1801 در آلمان زندگی نمود. او از خانواده‌ای اشرافی برخاسته بود و بعد از تحصیل حقوق، علوم طبیعی و رشته معدن‌شناسی، به ادبیات و فلسفه علاقه‌مند گردید. نوالیس غیر از موضوعات ادبی، استتیک و زیبایی، خود را بامسائل فلسفه تاریخ، سیاست و دین نیز مشغول نمود. وی گویا پیش از مرگ زودرس خود، به برادرش گفته بود که: "چنانچه جان سالم بدر ببرم، آنموقع خواهید دید که شعر واقعی چیست و من چه اشعار و ترانه‌هایی در سر داشتم".

۱۷۷- مشاهیر ادبی فراموش شده و جایزه نوبل

هرسالی یک نوبل، یک درام، یک فرزند!

Paul Heyse (1803 – 1914), Theodor Mommsen (1817- 1903)

هایزه، نویسنده آلمانی، استاد و تئوریسین نوبل نویسی، برنده جایزه نوبل برای ادبیات در سال 1910 بود. کمیته نوبل دلیل اعطای آنرا: هنرمندی در خلق آثار در زمینه‌های درام، نوبل، شعر و رمان" اعلان نمود. اما منتقدین هایزه آنزمان اعطای جایزه فوق به او را حمایت از مخالفت با ادبیات مدرن آلمان دانستند. فوتان؛ منتقد ادبی آلمان در قرن 19 به طنز پیرامون پرکاری و استعداد هایزه نوشت: "هر دو سالی یک فرزند، هرساله یک درام و هر 6 ماهی یک نوبل". پاول هایزه خالق ادبیات مستقلی بود که نه منتقدین مسیحی و نه منتقدین ناتورالیستی آنزمان می‌توانستند با آن موافق باشند، چون هایزه نویسنده محبوب محافل فرهنگ بورژوازی و مورد تمسخر محافل ناتورالیستی بود. توماس مان نیز نوشت که او نماینده بورژوازی در ادبیات و هنر بود و منتقدین سنتی و ارتجاعی او را نویسنده‌ای غیر اخلاقی معرفی نمودند. هایزه و محافل بورژوایی آنزمان آموزگاران خود را در ادبیات کلاسیک جستجو می‌نمودند.

هایزه نه تنها در زمینه‌های درام، نوبل، شعر و رمان مستعد بود بلکه در تمام فرم‌های ادبی، استادی توانا بود. او گرچه آنزمان یکی از معروف‌ترین و موفق‌ترین نویسندگان زمان خود بود، امروزه فقط تئوری‌های نوبل نویسی او بیاد تاریخ ادبیات مانده و گرچه وی علاقه خاصی به نمایشنامه نویسی داشت، شاهکار هایش ولی در نوبل نویسی بوده‌اند. او غیر از رمان، خالق نوبل‌های مهم تاریخی-ادبی بود. کتاب "تئوری حمله شاهینی" او درباره سبک نوبل نویسی، امروزه نیز مورد توجه محافل ادبی و تئوریک است.

هایزه در ادبیات، هنرمند فرم است چون او خواهان فرم هنری شاعرانه و زیباشناسانه است. او بجای علاقه به ابعاد سیاسی، اجتماعی و تاریخی قهرمانان آثارش، شیفته شور و شوق آنان می‌شود و بجای موضوعات تاریخی-سیاسی به طرح مسائل سرنوشتی، روانی، اخلاقی و شخصی قهرمانان داستان می‌پردازد. او در انقلاب 1848 آلمان علاقه زیادی به مبارزات آزادیخواهانه داشت. در رمان‌های او خواننده متوجه نظرات آیه ایستی وی می‌شود. او از موضع لیبرال-آیه ایستی به یک استتیک جهان‌ظاهر درآتش می‌پردازد. او در مبارزات فکری دهه 40 قرن 19، در دورانی پرتضاد هنوز تحت تاثیر رمانتیک حاکم بود. وی شخصا نویسنده‌ای مستعد و با فرهنگ و زیرتاثیر ادبیات کلاسیک خلق‌های دیگر بود. آثار زیباشناسانه او به تقلید از گونه‌ها نه تنها در خدمت جامعه بلکه مورد حمایت اریستوکراتی جامعه و دربار قرار گرفتند. او آنزمان با اغلب ادیبان مشهور زمان خود از جمله با تورگنیف در مکاتبه بود. با شروع جنگ جهانی اول، دوره بورژوازی آلمان که هایزه موفقیت‌اش را مدیون آن بود، نیز به پایان رسید.

ماکسیمیلیان دوم، پادشاه استان بایرن آلمان در آنزمان می‌خواست که شهر مونیخ را در مقابل دوشهر وین و برلین، مرکز ادبی-فرهنگی کشورش قرار دهد، به این دلیل از هایزه دعوت نمود تا نه تنها مشاور ادبی او بلکه به تشکیل محافل و انجمن‌های ادبی-هنری بپردازد. محفل‌های ادبی "تونی روی رودخانه"، "سوسمار" و محفل "شاعران و نویسندگان مونیخ" از جمله فعالیت‌های هایزه در آن شهر بودند. با این وجود او نسبت به دربار شاه، نویسنده‌ای غیر انتقادی نبود و گرچه به او حقوق ماهانه چربی می‌دادند، او هیچگاه نویسنده‌ای درباری نگردید. محافل بورژوایی آنزمان در هایزه "مردآینده" فرهنگ را می‌دیدند. هایزه گرچه روشنفکری لیبرال، ولی انسانی غیرسیاسی بود. او در سال 1868 به نفع نویسندگان محروم از مزایای اضافه حقوق خود جلوگیری نمود. هایزه حتی نخستین بار خواهان تشکیل یک نوع سندیکای نویسندگان و انجمن ژورنالیست‌ها و نویسندگان، در آلمان شد.

او در دانشگاه به تحصیل تاریخ هنر، زبان‌های رومی و ادبیات باستان پرداخته بود. پدر وی نیز محقق زبان و استاد دانشگاه در رشته لغت‌شناسی و زبان‌های باستان بود. استعداد زبانی هایزه را می‌توان در ترجمه آثار ایتالیایی و اسپانیایی او دید. او آنزمان به معرفی ادبیات ایتالیایی به آلمان‌ها پرداخت. فوتان؛ منتقد مشهور، به استعداد عجیب زبانی هایزه اشاره نموده است.

غیر از موضوعات روانشناسانه، قهرمانان نوول های او اریستوکراتهایی هستند که دنبال عشق ولذت هستند. او بجای موضوعات تاریخی و سیاسی از موضوعات شخصی، روانی، اخلاقی، سرنوشتی و عشقی قهرمانانش میگوید. هایزه میگفت که او مخالف طرح زشتی ها در ادبیات است و نمی خواهد درد و رنج انسانی را در هنر مطرح نماید. برای او و محافل بورژوازی، طرح صداقت در فرم و علاقه به سبک عالی در ادبیات مهم بود. او غیر از شعر هنرمندانه، خالق تراژدیک و درام های تاریخی نیز بود. موضوع غالب نوول های او دوره ویلهلمی تاریخ آلمان است. او مدعی بود که نویسنده باید علاقه خاصی به قهرمانان ادبی آثارش داشته باشد. در آثار او خواننده شاهد زنایی زیبا و مردانی ضعیف النفس! میشود. او امروزه در حاشیه تاریخ ادبیات غرب قرار گرفته است یعنی تاثیر و مشهوریت او فقط محدود به زمانش بود و نه امروز.

مجموعه آثار 42 جلدی او شامل 150 نوول، 8 رمان، و 60 نمایشنامه و ترجمه اشعار از زبانهای ایتالیایی و اسپانیایی است. از جمله آثار او: در بهشت، عبور از سختی ها، اسطوره ها و رازها، تئوری نوول نویسی، بچه های جهان، لا آرابیاتا، پایان دون ژوان، آندریا دلفین، اعترافات و خاطرات دوره جوانی، گنجینه نوول های خارجی، گنجینه نوول های آلمانی، ترانه های اسپانیایی، ترانه های ایتالیایی، و نوول های اخلاقی، هستند.

تئودور مومزن، مورخ آلمانی، در سن 84 سالگی برنده جایزه نوبل ادبیات! در سال 1902 شد. وی تنها مورخی است که جایزه نوبل را از آن خود نمود. اثر معروف او: تاریخ رم می باشد. این اثر جای خاصی در ادبیات جهانی در رشته تاریخ دارد. او در این کتاب به بهانه تاریخ روم به موضوعات سیاسی و اجتماعی زمان خود پرداخت. کتاب چند جلدی تاریخ رم او شامل بخش های: ادبیات، هنر، جغرافی، فرهنگ سیاسی، قوانین کشاورزی، مدیریت، دولت داری و غیره است.

مومزن بدلیل شرکت در انقلاب ماه مارس آلمان از شغل استاد دانشگاه محروم شده بود. او بعدها چهره ای اسطوره ای و بیاد ماندنی زمان خودش. مومزن میگفت که تحقیق تاریخی بدون سواد فلسفی غیر ممکن است. تاریخ نویسی او زیر تاثیر افکار و اندیشه انقلاب 1848 آلمان بود. آثار او غیر از سبک روشن علمی دارای ارزش گذاری سیاسی مسئولانه نیز هستند. او مدعی بود که در تاریخ نویسی از روش فلسفی استفاده میکرد. مومزن نه تنها دارای زبانی زنده و امروزی است بلکه با کمک واژه های امروزی به مدرن نمودن موضوعات پرداخت. آثار او آن زمان با تیراژی بالا به غالب زبانهای خارجی ترجمه شدند.

تاریخ نویسی او آموزش سیاسی در خدمت تبلیغات ناسیونال-لیبرالی وی و تمایلات و ارزشهای سیاسی- اخلاقی برایش مهمتر از ارزشهای علمی بودند. ایده آل عالی او در کنار حقوق انسانی فرد، حفظ و وحدت ملی در تاریخ نویسی است. او بدلیل اختلاف مرامی با بیسمارک به تحقیر و توهین به وی پرداخت. چون مومزن در آثارش به جنبه های مثبت سزار روم پرداخت، مخالفین مومزن او را یک امپراتور در زمینه تاریخ نویسی علمی و یک نظامی قلم بدست نامیدند. مومزن مدتی نماینده مجلس پارلمان دولت پروس و نماینده رایشتاگ بود. وی در آنجا از موضع چپ لیبرال به مخالفت با سیاستهای بیسمارک پرداخت.

مومزن در آثارش وحشتی نداشت که از مفاهیم و عناوین مدرن زمان خود برای تاریخ رم آن زمان از جمله واژه هایی مانند: شهردار، کشاورز، حزب، سرمایه دار، کارخانه دار و غیره استفاده کند. از جمله آثار او: تاریخ رم باستان، قوانین سیاسی رم، و قانون جزای رم هستند.

۱۷۸- مردان جدی اهل رقص نیستند!

تصادف نویسنده با مسائل کشورش . Norman Mailer (1923 – 2007)
درگذشت نویسنده ضد جنگ؛ ولی جنجالی آمریکا .

هفته گذشته، نورمن مایلر، نویسنده و ژورنالیست جنجال برانگیز آمریکایی در سن 85 سالگی درگذشت. یکی از آثار او با عنوان طنز آمیز " مردان جدی اهل رقص نیستند " میباشد. او از مهمترین نویسندگان و منتقدین فرهنگی نیمه دوم قرن بیست آمریکا بود. وی میگفت که " قهرمان کسی است که در زیر یوغ دیکتاتوری حتا برای دفاع از آرمانهایش، زمین و آسمان را نیز به لرزه درآورد ". او نه تنها نویسنده و منتقد فرهنگ و اخلاق را بلکه یکی از مبارزان و فعالان سیاسی- اجتماعی، و متظاهر! رسانه های جمعی آمریکا نیز بود. وی در جامعه آمریکا، اخطار و هشدار دهنده به مردم و دولتمردان شد.

مایلر جامعه آمریکا را متهم نمود که با کمک سکس گرایی و تبلیغ خشونت، به جوانان، از آغاز درس آدم کشی را آموزش میدهند. او رسانه های جمعی آمریکا را متهم نمود که با تبلیغ ترس و وحشت در میان مردم بی اطلاع، کوشش برای تخصصی نمودن آدمکشی می نمایند، و اتوریته ارتش برای موفقیت شخصی، از جمله اهداف امپریالیستی دولت برای سوء استفاده از افراد است. نورمن مایلر را نماینده " ژورنالیسم نو " میدانند که با کمک آثارش، شکایتی رئالیستی علیه پوچی جنگ نمود. آثار وی حاوی یک مسئولیت سیاسی- اجتماعی هستند. وی مینویسد که به سبب باقیمانده های سیاست زمان جنگ سرد، دموکراسی و آزادی فرد، تحت خطر و کنترل شبکه ای از ابزارهای دولت مدرن قرار گرفته اند.

نورمن مایلر خالق: رمان، داستان کوتاه، مقاله، گزارش، و متون سخنرانی های بیشمار است. سبک جدید او ترکیبی است از واقع گرایی و خیالپردازی. وی با کمک آثار ضد جنگ، جنایت های آمریکا در جنگل

های آسیای شرقی را وارد اطاق خوانندگان غربی نمود تا هرگز فراموش نشوند. از جمله مسهورترین آثار او: پرنه ها و مردها - اسیر سکس - مردان جدی اهل رقص نیستند - تبلیغی برای خودم - جنگ صلیبی آمریکا - جنگ غیرمقدس یانکی - نیکسون درمیامی و محاصره شیکاگو - سرود مامور اعدام - داستان اسوالد، قاتل کندی - شیخ - بیرحم - مثال شکار یک خرس - لشکرهایی از درون شب - پارک گوزنها - کابوس - مبارزه - آتشی روی ماه - اتوبیوگرافی ام - روی پله های پنتاگون و وزارت جنگ - پیام مسیح - و معرفی هنرمند بعنوان مردی جوان، هستند.

مایرل غیراز روانشناسی ویلیام رایش و نویسندگان گروه بیت دهه 60، تحت تاثیر ادبی نویسدگانی مثل سینکلر و اوپتون نیز بود. آواز نظر استتیک و جهانی بینی زیر نفوذ ایده های دسپاسوس و درایسر است. مایرل بیش از هر نویسنده دیگری نقش نویسنده به شکل موسسه ای فعال و عمومی را از نسل خود را نشان داد. جهانی بینی اگزیستنسیالیستی و زندگی آوانگارد او در روانشناسی وجودشناسی اش مطرح گردیده اند. او با اشاره به معلم ادبی اش، همینگوی، آرزو داشت که مهمترین رمان قرن بیست را روانه بازار نماید. مایرل همچون نویسندگان نسل بیت، خلاقیت هنری دسته ای را به سبب رواج سکس گرایی و خشونت در جامعه آمریکا دانست. وی در رابطه با حمله نظامی آمریکا به عراق، از سیاست های بوش شدیداً انتقاد نمود.

منقدین چپ پیرامون نورمن مایرل اشاره نموده اند که کوشش و مسئولیتهای هومانیستی او برای یک جامعه مرفعی سرانجام دچار اغتشاشات ایدئولوژیک و "دکادنس" وی شدند، چون در پایان، آثارش اغلب دارای صفاتی فردگرایانه، آنارشیستی، و زوال گرا گردیدند.

نورمن مایرل از جمله آمریکایی های یهودی تبار است که بین سالهای 1923 تا 2007 زندگی نمود. وی در دانشگاه مهندسی هواپیماسازی و هوا نوردی خوانده بود. او در سال 1967 حین تظاهرات ضد پنتاگون در جلو وزارت جنگ آمریکا دستگیر گردید. وی یکبار کاندیدای انتخابی شهرداری نیویورک نیز بود. مایرل در سال 2002 در رابطه با اعتراض به حمله نظامی آمریکا به عراق، موفق به دریافت جایزه صلیب افتخاری کشور اتریش شد. از جمله موضوعاتی که در آثار او مطرح شده یا مورد انتقاد ژورنالیستی - اجتماعی وی قرار گرفته اند میتوان از: افشای حکومت ایدئولوژیک ستیز مک کارتی، جنبش صلحخواهی، تبلیغات سوء رسانه های جمعی، جنبش دانشجویی سال 1968، مسایل نژادی، ساخت بمب اتم، جنبش حقوق شهروندی، حمله نظامی آمریکا به ویتنام و عراق، بوجه های فساد نوردی، خواسته های اجتماعی نسل بیت، سوء استفاده از ورزش بکس، و غیره نام برد.

۱۷۹. روی قله ها بندبازی کردند بعضی شاعران .

به مناسبت مرگ آخرین شاعر واقعی شهر . Peter Ruehmkorf (1929 – 2008)

در قله های سربلند کوهها

بندبازی کردیم،

غیر از کلام رویایی در سرنبود

میان دوست هالو و دوست هاین .

اعتراف کردیم،

کسیکه شعر گوید دیوانه است

و آنکس که آنرا حقیقت داند دیوانه خواهد شد.

گرچه در نبردهای گوناگون شکست خوردیم

از هویت مان ولی شرافتمندانه دفاع نمودیم .

پیتر رومکورف، شاعر آلمانی، هفته گذشته در سن 79 سالگی درگذشت. اومتولد شهر هامبورگ بود و در دانشگاه در رشته های: ادبیات، روانشناسی، تاریخ هنر، و تعلیم و تربیت درس خوانده بود. اونه تنها عضو گروه ادبی 47 بلکه یکی از موفق ترین شاعران سیاسی آلمان بود. مادرش معلم و پدرش عروسک باز تئاتر بودند. وی در آغاز با 5 نام مستعار: جان فریدر، یوهان فونتار، ازلای مایر، لئو دولترکی، و موسکاته دست بقلم زد. وی سالها ویرایشگر بنگاه نشر رولت در آلمان بود و جوایز گوناگون ادبی از جمله: جایزه بوشنر، رینگل ناتز، هولزهف، ش—هر برمن، کستتر، و مقاله نویسی مووک را دریافت نمود. او سالها در دانشگاههای داخل و خارج ادبیات مدرن آلمان و تئوری ادبی رادرس داد. وی مورد احترام کشورهای سوسیالیستی سابق بود و در سال 1955 با هیئت جوانان به چین، 1952 در چهارمین کنگره دانشجویان در پراگ، و در سال 1975 در بازیه های جهانی جوانان در مسکو شرکت کرد. او یکی از فعالان جنبش دانشجویی سال 1968 و یکی از مخالفان انرژی اتمی آلمان غربی بود.

وی غیر از مقاله، نمایشنامه وقصه، خالق اشعاری انتقادی، طنز آمیز، مهاجم، شکاکانه و گاهی ناامید علیه دولت امپریالیستی، نوکری صفتی، برده داری مدرن، استثمار، سرمایه، و مالکیت بود. وی میگفت که هر هنری، سیاسی است، به این سبب به انتقاد از استتیک گرایی روشنفکرانه پرداخت. او کوشید تا در اشعارش تعادلی میان سنت ادبی و انتقاد اجتماعی برقرار نماید. انتقاد اجتماعی او با کمک شعر طنز آمیز و شک گرایانه است. از جمله تضادهای زندگی زمان حال در آثار او، تضادهای فردی و اجتماعی هستند. غیر از ارزش گذاری ادبی با کمک نقد، او کوشید تا رابطه ای میان هنر و جامعه برقرار نماید.

اودر شعر مدرن، خویشاوند انسنزبرگر و گاتفرید بن و در شعر کلاسیک شاگرد مورگن اشتاین و فوگل وایده بود. وی در سنت باروک و روشننگری به انتقاد از برشت و اکسپرسیونیست ها پرداخت. انتقاد اجتماعی وطنزآمیز او خواننده را بیاد اشعار هاینه می اندازد. اومیکوشد تا شاگرد باوقای هاینه باشد. طنز گزنده شاعران قرون 17 و 18 آلمان بی تاثیر روی او نبود. خصوصیات اشعارش همچون پاره ای از شاعران معروف کلاسیک و رمانتیک آلمان، اجتماعی بودن و استتیک گرایی است.

خلاف سنت ادبی دهه 50 قرن گذشته، در آغاز اشعارش ترکیبی از اکسپرسیونیسم و هدفهای مهاجم سیاسی بودند. آثار پایانی او ولی تحت تاثیر موضوعات اتوبیوگرافیک وی می باشند. او مخالف مدرنیته راحت طلب در ادبیات بود. وی میگفت که شعر کودکی است اتفاق، و هر سهل انگاری در کنترل آن موجب سقوط اش میگردد و گاهی همچون ریاضیات، آن نیاز به سیستمی آهنگین دارد. او کوشید تا با کمک نقل قول، کولاژ و مونتاژ برخورد دیگری با سنت ادبی بنماید و از طریق زبان عامیانه، لهجه، زبان تبلیغاتی و بازاری به سنت ادبی و ادبیات زمان حال برخوردی انتقادی بنماید. او به تصور رمانتیک از هنرمند پایان داد و میگفت باید بر مرز میان نظم طبیعی و نظم اجتماعی غالب آمد.

رومکورف کوشید تا رابطه ای میان شعر و موسیقی جاز برقرار نماید. شعر او را بخشی از فعالیت نشر سیاسی اش و فعالیت سیاسی-مطبوعاتی او را بخشی از زندگی شاعرانه اش به حساب می آورند. توانایی او در قلم نویسی نیز قابل توجه است. او بجای جهانی بهتر در جستجوی یک اتوبیوگرافی مشخص بود.

از جمله آثار او: بازگشت به فرهنگ، شعر و موسیقی جاز، یادداشت‌هایی درباره ادبیات و شعر، صحنه‌هایی از زندگی اقتصادی دوره باستان، بیوگرافی چند شاعر و نویسنده جوان مرگ آلمانی، شعر و سیاست، محافظان طوبله گاه، اشعاری درباره عشق و مرگ و طبیعت و هنر، سال‌هایی را که می شناسید، جادوی شعر، اشعار ما قبل آخر، اشعاری داغ، قطعات هنری، تاریخ مصرف تا سال 1999، تفریحات زمینی، من و دو شاعر دیگر، مجموعه اشعار، تعمیرکاران می آیند، دارایی مردم، 13 شاعر آلمانی، آخرین شعر، از من به شما برای ما، یادداشت‌های روزانه ممنوعه ام، ترانه آلمانی ها، و 3 جلد یادداشت‌های شعر و ادبیات، هستند. وبلاگ نویسنده

۱۸۰. از زیبایی مقاومت- تا وداع با مادر .

پیتر وایس ، - ادبیات سیاسی . Peter Weiss (1916-1982)

پیتر وایس ، نویسنده یهودی تبار آلمانی ، خالق دو اثر "استتیک مقاومت" و " وداع با والدین " است. او میگفت که ادبیات هر کشور بخشی از سیاست و تحولات اجتماعی و تاریخی آن است . وی در نمایشنامه " تروتسکی در تبعید "، موضع مارکسیستی خود را اعلان نمود. سوسیالیسم او مخالف استالینیسم و دگم های آن در کشورهای بلوک شرق سابق بود. او وقایع نگار انتقادی عصر زمان خود است. وی مینویسد که درون حزب بودن، مانع خلافت ادبی میشود.

در آثار او وحدت ماکسیسم و انترناسیونالیسم با ادبیات مشاهده میگردد. مورخین ادبی چپ ، آن زمان مواضع او را انتقادی، رئالیستی، و ضد امپریالیستی میدانستند که به طرح پاره ای از جنایات امپریالیسم در جهان میپردازد. پیتر وایس کوشید تا نقش بورژوازی آلمان در نابودی یهودیان در زمان فاشیسم را نیز افشا کند. او در رابطه با جنگ ویتنام به دفاع از مبارزه مسلحانه توده ای علیه امپریالیسم آمریکا پرداخت. آثار او آن زمان بخشی از مکتب ادبی آوانگارد و سوررئالیسم اروپایی بودند. خصوصیت نمایندگان ادبیات آوانگارد آن زمان ، نارضایتی آن در رابطه با برخورد زبان و ادبیات با واقعیات اجتماعی و سیاسی بود . آثار نخستین پیتر وایس ، در رابطه با چهارچوب اینگونه ادبیات آوانگارد نوشته شدند. او خلاف ادبیات درونگرای آن زمان، به مسائل جهان بیرونی انسان و اجتماع پرداخت. وی بارها در کنار برشت به بحث امکانات یک هنر و ادبیات مسئول سیاسی اشاره نمود. او میگفت که تاثیر سیاست باید به وقایع جهان بپردازند. وی برای انسان یک فردگرایی رادیکال یا مسئولیت انقلابی و اجتماعی آرزو می نمود. در آثار او مبارزات ضد فاشیستی نیز مشاهده میگردد. او در آثارش برخوردی ادبی-روایتی با سنت انقلاب اجتماعی می نماید. وی بارها پرسید که ادبیات و هنر چه فواید و اهداف سیاسی و حقیقت جویی دارند. او طبق تجربه شخصی ادعا نمود که انسان در دوران مهاجرت و بیگانگی؛ بدون زبان، بدون هویت میگردد. او جهان سرمایه داری را یک تیمارستان و خانه جنون نامید و در آثارش برای فهم زندگی خود و جهان کوشش نمود.

پیتر وایس در سال 1916 در روستای نوآوس در اطراف برلین در خانواده ای یهودی بدنیا آمد و در سال 1982 در شهر استکهلم درسوند درگذشت. پدر وی یک ثروتمند چک و مادرش یک زن هنرپیشه سوئیسی بود. پدرش عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان و یک تاجر صنایع بافندگی بود. پیتر وایس در انگلیس به تحصیل رشته عکس برداری و در شهر پراگ به تحصیل رشته نقاشی پرداخت. وی در ابتدا ملیت و پاسپورت سوئیسی و در پایان ملیت و پاسپورت سوئدی داشت. او در سال 1934 با قدرت رسیدن فاشیسم به سوئد مهاجرت نمود و غالب سالهای عمر خود را در لندن، پراگ، سوئیس و سوئد گذراند . وی زمانی که در جنگ داخلی اسپانیا در کنار کمونیستها شرکت کرد از محاکمات نمایشی استالین در شوروی با خبر گردید. او در کشور سوئد سالها به شغل کارگری پرداخت و چند سالی عضو حزب کمونیست آن کشور بود.

پیتر وایس ، خالق مقاله، نمایشنامه، رمان ، و داستان است. او یکی از نویسندگان نمایشنامه نویسی مدرن بود. غالب داستانها و رمانهای او اتوبیوگرافیک هستند. از جمله آثار او - 3 جلد رمان استتیک مقاومت ، وداع با والدین ، تعقیب و قتل ژان پاول مرآت ، سرود وحشت ، درباره تاریخ ویتنام ، هلدلین شاعر ، نقطه فرار، تروتسکی در تبعید، دفتر خاطرات میان سالهای 1960-1980 ، سایه بدن در شبکه چی ، بحث سه آدم رهگذر، برج، رمان بیمه ، و مهمان مارکس جوان ، هستند. او نمایشنامه ای هم درباره سیاست استعماری آن زمان کشور پرتغال نوشت. وی میگفت که سوسیالیسم انسانی فقط در اتوپی ممکن است . در آثار وی وحدتی از تضاد نیز مشاهده میگردد .

در نمایشنامه های او عناصر فلسفه آیزور و خشونت تحت تاثیر آثار ژانیت ، استریندبرگ ، و بکت دیده میشوند . او همچون برشت خواهان نمایشنامه نویسی سیاسی بود و همچون برشت کوشید تا مواضع پرتضاد "سیاست ، استتیک ، و ایدئولوژی" را در آثارش بیان نماید. داستانسرایی او زیر تاثیر جویس و ویرجینیا ولف بود . او در دوران جوانی به مطالعه آثار - آرپ ، جویس ، و خانم گترود ه اشتاین پرداخته بود. کافکا و استریندبرگ نیز روی رمان نویسی او تاثیر گذاشتند. او همچون هرمان هسه به سبب آواره گی و بی وطنی ناشی از جنگ و حاکمیت فاشیسم، در جستجوی وابستگی به جایی، مکانی و گروه و فرهنگی ، بود. منقدین ادبی امروزه او را در ادبیات آلمانی زبان در کنار گونتر گراس ، مارتین والسر، و اووه جانسن ، میگذارند.

اوتاثیر مهمی روی تئاتر سیاسی ار خود بجا گذاشت . در آثار او خواننده با بازی - هنر، سیاست، فرهنگ ، ادبیات ، و تاریخ ، روبرو میگردد. نثر آغازین او شدیداً اکسپریمنتل و اتوبیوگرافیک بود که به موضوعات تنهایی و ترک شدن انسان میپردازد. نمایشنامه های سندی ، آموزشی ، و تبلیغی او حاوی عناصر انتقاد اجتماعی هستند. او در آثارش مینویسد که به سبب یهودی و کمونیست بودن ، احساس بیگانگی و تنهایی میکرد. به این دلیل در آثارش خواهان وابستگی به محفل ، جا و مکان، و فرهنگ و سرزمینی است. احساس هیجان او در نمایشنامه هایش میان تضاد و عمل - ویا - فردگرایی و سوسیالیسم هستند. وی به تجزیه مدام طبقه کارگر در اروپا از سال 1918 نیز اشاره می نماید.

خلاف معمول، علم و هنر تاریخ، به سبب عدالت اجتماعی، گرچه به موضوع تاریخ پیروزی میپردازد، ولی امید به آزادی رانیز مطرح می نماید. او در آثارش درس مقاومت میدهد؛ از آنجمله در غرب مقاومت در مقابل فاشیسم هیتلری و در اروپای شرقی آن زمان، مقاومت در برابر استالینیسم و سوسیالیسم سربازخانه ای اش. او همچون سوررئالیستها و نمایندگان مکتب "رمان نو" روی توضیح جزئیات عینی تاکید میکند، و ادبیات سیاسی او تا مرز نزدیکی به تبلیغات مرامی پیش میرود . وی در آثارش مدافع قاطع انقلاب و دوستی خلقها است گرچه گاهی از مواضع شکاکی و فردگرایی رادیکال . او در طرح تضاد میان احساس فردگرایی و افکار اجتماعی ، جانبداریک انقلاب سوسیالیستی است . از جمله موضوعات آثار او - تاریخ پرتضاد چپ اروپایی ، بحث استتیک ماکسیستی از زمان جنگ جهانی اول در سال 1914 ، و تاثیر هنر و ادبیات سیاسی در مبارزات اجتماعی ، هستند. او در آثارش گرچه گاهی التاوی ولی یک مارکسیست خواهان تحول اجتماعی است .

۱۸۱- کارگران جهان با طبقه متوسط متحد شوید !

بحران سرمایه داری و جشن تولد آنارشیستی . (1809 - 1865) Pierre-Joseph Proudhon

در پانزدهم ژانویه امسال، دویستمین سالروز تولد یوسف پرودن، آنارشیست فرانسوی بود. او بین سالهای 1809-1865 زندگی نمود. در رابطه با سالروز تولد او، غیراز لموند دیپلماتیک، روزنامه تاتس (جنگ پنجه) آلمانی نیز به این مناسبت یادک از وی نمود و مقالاتی منتشر کرد. در تاریخ فلسفه و جنبش اجتماعی قرن 19 او را متفکر و پدر آنارشیسم فرانسوی نامیده اند. مارکسیستها ولی نظرات او را اتوپیستی، خرده بورژوازی و ارتجاعی نامیده و آنها را محصول ایدئولوژی دوران بحران دانستند. مارکس آن زمان به تمسخر شعار "وحدت پرولتاریا و طبقه متوسط" او پرداخت و در رابطه با کتاب "فلسفه فقر" او، کتاب "فقر فلسفه" را منتشر نمود. پرودن با کتابی در سال 1840 با عنوان "مالکیت چیست؟ مالکیت دزدی است!" مشهور شد. او در این اثر نظم سیاسی و اجتماعی آنارشیستی را، ایده آل اجتماعی بدون رقیب نامید. وی میگفت که حذف اتوریتیه باید از طریق روشنگری، افشاگری و تغییرات سیستماتیک فردی ممکن گردد و زندگی سیاسی باید با زندگی خصوصی افراد هماهنگی داشته باشد، و وقتی اجبارهای اجتماعی کنار بروند، جامعه آزاد یا جامعه آنارشیستی به واقعیت می پیوندد. او در نظام سرمایه داری حاکم زمان خود، دیکتاتوری پول و سودجویی را میدید.

پرودن از خانواده تهیدستی برخاسته بود. گئورگ سورل، او را بزرگترین فیلسوف اجتماعی قرن 19 فرانسه نامید و میشل سوریه حتی در قرن گذشته به نشرپاره ای از آثار او پرداخت. پرودن، ژورنالیست و ناشری بود که در زمینه سیاسی دست به فعالیت عمیق زد. او خود را طرفدار سوسیالیسم علمی میدانست. وی مینویسد همانطور که عدالت را باید در برابری جستجو کرد، جامعه باید نظم را نیز در آنارشیسم جستجو کند. در نظر پرودن آنارشیسم نظامی است بدون اعمال قدرت و حاکمیت. او میگفت که مالکیت دزدی است . وی پیش بینی کرد که قرن بیست، قرن حاکمیت سیاسی فدرالها خواهد شد. وی میگفت که پرولتاریا موظف است تا آنرا عملی نماید و سوسیالیسم چیزی غیر از برقراری فدرالیسم نیست.

مارکس در سال 1844 در زمان تبعید در پاریس با پروودن آشنا شد. اصطلاح و مفهوم "مبارزه طبقاتی" را اواز پروودن گرفت. پروودن در مقابل جمعگرایی مارکس، طرفدار دفاع از حقوق آزادی فرد بود. او با پیشنهاد مارکس در انترناسیونال اول مخالفت کرد و به طرح مالکیت فدرالیستی پرداخت، و در نامه ای به مارکس مینویسد که مخالف اتوریته و خواهان تحمل دگراندیشان است. اواز مارکس میخواست که اعمال انقلابی را وسیله رفرف و اصلاحات معرفی نکند. در حالیکه مارکس از سال 1847 برای اصل "طبقه علیه طبقه" تصمیم گرفت، پروودن سرنگونی حاکمیت بورژوازی را از طریق پرولتاریای سازماندهی شده ممکن میدانست. مارکس در کتاب "فقر فلسفه" به رد شعار وحدت پرولتاریا با طبقه متوسط او پرداخت. او در آنجا مینویسد که همچون نظری، محصول فکری یک روشنفکر خرده بورژوا است که مدام میان سرمایه، کار، اقتصاد سیاسی و کمونیسم سرگردان شده است.

از جمله آثار پروودن، عدالت در انقلاب و کلیسا، یادداشت‌های روزانه، درباره اصول فدرالیسم و ضرورت پایه گذاری یک حزب انقلابی، مالکیت و مالکیت فدرالی، و ایده‌های اصلی انقلاب در قرن 19، هستند. در کتاب یادداشت‌های روزانه پروودن، عناصر یهودی ستیزی دیده میشود. او در بعضی از آثارش خود را با موضوعاتی مانند، بورس بازی، حقوق زنان، صنعت راه آهن، و عبادت‌های روزه یکشنبه، مشغول کرد. وی سرانجام در سال 1852 در کتاب "ضرورت حزب انقلابی" اعتراف نمود که برای انسان؛ این جانور دوپا، نظم سوسیالیستی آنارشیستی غیر عملی است.

هواداران او امروزه مدعی هستند که پروودن بعنوان یک متفکر دیالکتیکی میدانست که هراتوپی غیر عملی است. او در زمان خود پایه گذار بانک مردم، تئوری کمک دوجانبه اقتصادی، و وام‌های بدون بهره به کارگران بود. غیر از آن او خواهان دموکراسی کارگری از طریق رفرف شد و برای تغییر قانون انتخابات به نفع طبقه کارگران کوشش نمود. اصلاحات خواهی او در زمینه اقتصادی و اجتماعی متکی به شعار کمک متقابل بود و نه از طریق انقلاب کارگری. پروودن خواهان فدرالیسم سیاسی، خودگردانی و مخالف شدید روحانیون مسیحی زمان خود بود. او سالها برای اتوپی خود یعنی نظام فدرالیستی مبارزه کرد. وی طرفدار پیشه وران و صنعتگران خرد نیز بود. او آن زمان سوسیالیست دهقانان خرد و استادکاران و پیشه وران صنعتی نامیدند. او مدعی بود که اگر تولیدکنندگان خرده مبادله کالا با کالا بپردازند، جامعه نیازی به نظام سرمایه داری ندارد. او عملی شدن خواسته های خود را در جامعه ای فدراتیو با تولیدکنندگان و مالکین خرد میدید.

پروودن در سال 1848 از طریق انتخابات آزاد بعنوان سوسیالیست وارد مجلس ملی فرانسه شد. در مجلس فرانسه او خواهان کاهش اجاره خانه و کاهش بهره وام به زحمتکشان گردید. به سبب مبارزات ضد مذهبی، ضد ناپلئون سوم، و ضد مالکیت خصوصی، او سالها به زندان افتاد و سرانجام در سال 1858 به بلژیک فرار کرد و در سال 1962، سه سال پیش از مرگ، دوباره به فرانسه بازگشت. نظرات او حتی امروزه میان پاره ای از سندیکاها و آنارکوسندیکالیستی چپ اروپا طرفدارانی دارد. او در نیمه دوم قرن 19 به افشای سیستمهای نئولیبرالی نئوپارتنی پرداخت. وی در رابطه با نظرات مارکس گفته بود که وظیفه ما آن نیست که در موزمان یک اتوپی غیر عملی و یک نظم اجتماعی خیالی بسازیم و آنرا میان مردم تبلیغ کنیم.

۱۸۲. هیچکدام تان رابیندرا ت- تاگور نشد .

شاعر ، واسطه ای میان فرهنگ شرق و ادبیات غرب.

Rabindranath Tagore (1861 – 1941)

رابیندرا ت- تاگور (1861-1941) ، شاعر و فیلسوف هندی، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1913 و خالق شعر، رمان، درام، مقاله، داستان کوتاه، ناول، و جملات قصار، واسطه ای بود میان فرهنگ شرق و غرب. او گرچه از خانواده ای زمیندار و ثروتمند؛ ولی با فرهنگ بنگالی، برخاسته بود، در آثارش به مبارزه با فئودالیسم و کلنیالیسم و سیستم کاستی هند پرداخت. او یکی از کلاسیکهای ادبیات بنگالی و یکی از نویسندگان ادبیات جهانی است که به مخالفت با امپریالیسم انگلیس پرداخت.

از طریق او برای نخستین بار جایزه نوبل به یک غیر اروپایی اعطا گردید. چون آن زمان دریافت جایزه نوبل اقدامی به شناخت فرهنگ آسیایی نیز بود، اواز این طبق نماینده فرهنگ آسیایی شد. کمیته نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی را : " به سبب زیبایی و بشاشیت ادبی در شعرش که در لباس ترجمه، بخشی از ادبیات غرب شد " اعلان نمود. اواز این راه موفق به زدن پلی میان ادبیات مردمی اروپایی و فرهنگ سنتی هند گردید. اروپا با کمک آثار او با ادبیات هند آشنا شد.

تاگور در آثار فلسفی-سیاسی اش غیر از استقلال هند، خواهان ترقی اجتماعی بود. شعر او روی سنت قدیمی و خلقی ادبیات هند بنا گردیده است. او در تمام ژانرهای ادبی خالق آثار فراموش نشدنی بود. از جمله صفات آثارش؛ ساده گی زبان، شرح دقیق و رئالیستی زندگی انسانهای معمولی و ساده است. او در شعرش از واژهها و استعارههای محدودی استفاده میکرد. آثارش منعکس کننده هومانیتی عمیق، میهن پرستی، جهانوطنی، و ایمان نامتناهی به ترقی بشریت است. او در آغاز، آثارش را به زبان بنگالی می نوشت و بعد خود، آنها را به زبان انگلیسی ترجمه می نمود. تصویر جهانی که او در شعرش میدهد، در میان بنگالها تبدیل به یک دین شده بود. چون او در دوران کودکی در میان کاخ و قصرهای مرفه رشد نموده بود، بعدها در آثارش غیر از عشق به آزادی و راز و رمزها، یک نوستالژی رمانتیک نسبت به

دوردستها و کشورهای خارج دیده میشود. اودر آغاز تحت تاثیر رمانتیک نو اروپایی- و دریایان تحت تاثیر مکتب ادبی اکسپرسیونیسم بود.

آندره ژید در سال 1914 معروفترین کتاب شعرا را یعنی "قربانی ترانه" را به زبان فرانسوی ترجمه نمود. بیت درباره ترجمه انگلیسی این کتاب گفته بود: "من آنرا روزها همراه خود در ایستگاه راه آهن و در اتوبوسهای دوطبقه و در رستورانها همراه خود داشتم، چون آن به شرح جهانی می پردازد که من مدتها در جستجوی اش بودم". شعرا و تحت تاثیر فلسفه و الاهیات برهمایی دارای خصوصیات عرفانی، و رمانتیک است. اوباکمک دیالوگ هایی میان خدا و انسان، خدا را گاهی معشوق و گاهی آقا و ارباب خطاب میکند. تاگور در زمینه نقاشی، موسیقی و فیلم نیز آثار مهمی از خود بجا گذاشته است. بعدها او افسوس روزهایی را می خورد که بطور ناشناخته میتوانست بمیان مردم برود و هنوز الهام الهام خلاقیت شاعرانه اورا ترک نکرده بود.

تاگور گرچه در 17 سالگی برای تحصیل به انگلیس رفته بود، غیراز مبارزه علیه استثمار، جنگ و فاشیسم، بعدها به شرکت در جنبش استقلال طلبانه هند علیه استعمار انگلیس پرداخت. اودر آثارش خواهان آشتی با سنت فرهنگی هند گردید. تاگور در تمام مسائل سیاسی و اجتماعی زمان خود شرکت کرد و چون گاندی با حرف و عمل خواهان مبارزه ضد استعماری و پیشرفت اجتماعی در هند بود. وی گرچه از خانواده ای مرفه بود، مدافع انسانهای استثمار شده، مخصوصا دهقانان گردید. وی خواهان بلند نظری و آزادی سیاسی و مذهبی میان مردم نیز بود. تاگور بعد از جنگ جهانی اول با سخنرانی هایی که پیرامون صلح در کشورهای مختلف نمود، خواهان دوستی خلقها باهمدیگر شد و با احساس احتمال جنگ جهانی دوم به موضع گیری ضد فاشیستی و ضد آلمانی پرداخت. اودر ولایتش پایه گذار مدرسه و دانشگاهی شد که خواهان عملی شدن ایده آلهای شرق و غرب در آن گردید. زمانی که تاگور شنید که گاندی در سال 1920 خواهان مبارزه با استعمار اروپائیان شده، گفت: "چه طنز سرنوشت گونه ای که من در این سوی اقیانوسها، در آمریکا، خواهان برادری فرهنگهای شرق و غرب میان خلقها میشوم و گاندی در وطن خواستار مبارزه با خارجیان گردیده است". در سال 1921 گاندی شخصا به دیدار او رفت.

تاگور از دوران کودکی سفرهای گوناگونی به اروپا و آمریکا نمود، گرچه در انگلیس تحصیل رشته حقوق را ناتمام گذاشته بود. بعد از سفر به شوروی در سال 1930 گویا عملی شدن پاره ای از ایده آلهای خود را در آنجا میدید. وی در لندن با امشاهیر ادبی آن زمان انگلیس مانند شاول، بیت، پاوند، و راسل آشنا شد. 157 ترانه مشهور او حین سفری 16 ماهه در سال 1912 به انگلیس و آمریکا نوشته شدند. تاگور از خانواده ای بنگالی-برهمایی و پدرش یکی از اصلاحگرایان دین هندویی بود. او حین اداره زمینها و بینگاههای ملکی پدری با فقر و نیازمندی مردم معمولی آشنا شد. مدرسه ای که او در سال 1901 بنیاد نهاده بود، بعدها یکی از دانشگاههای معتبر هند گردید.

گرچه در دههای 10 و 20 قرن گذشته در غرب یک تاگور گرایی بوجود آمده بود، بعد از جنگ جهانی دوم، او قدری فراموش شد. از جمله موضوعات شعرا: غیر از طبیعت و عشق، یک نوستالژی نسبت به خدا دیده میشود. خالق نزد او وحدتی سنبلیک از فلسفه و عرفان بود. اودر رابطه با عشق بخدا حتا خالق اشعاری شبه اروتیک است و عشق به طبیعت او به سبب عشق به خدا است. در اغلب دیالوگهای شاعرانه او با خدا، غیر از عرفانی رمانتیک، افسرده گی و غم احساس میگردد. در وطنش او دهها سال همچون انسانی مقدس بحساب می آوردند. وی از اینکه انسان کامل و متعالی نیست، به شکایت و زاری می پردازد. دلیل جذابیت شعرش غیر از رابطه با ایده آلیسم فلسفی، به سبب بازی زبانی میان فضایی اروتیک و ایده آلیسم فلسفی میباشد. در سال 1950 شعر "نوحاکم روح تمام انسانها هستی" سرود ملی هند گردید.

از تاگور میان سالهای 1914-1921 حدود 20 کتاب در زمینه های شعر، نمایشنامه، داستان، رمان، مقاله و اتوبیوگرافی منتشر شده است. مجموعه آثار ادبی-فلسفی او به 28 جلد میرسند. آثار وی به اغلب زبانهای زنده جهان ترجمه شده اند، از آنجمله: رمان گورا، نامه هایی از روسیه، خانه ایستاده گی، غروب آفتاب قرن، بحران تمدن و صنعتی شدن، زمانیکه روح ام آزاد شد، باغبان، هدیه ای عاشقانه، بخواب روح، شب ارضا، سنگهای گرسنه، پرند سرگردان، اتحاد بشریت، و قربانی شعر، هستند. در کتاب "بحران تمدن و صنعتی شدن" او به محکومیت امپریالیسم می پردازد. در رمان "گورا" او مبارزه ضد استعماری هند را توصیف می کند. در کتاب "زمانیکه روح ام آزاد شد" وی به شکایت علیه فاشیسم در جنگ داخلی اسپانیا می پردازد. غیر از اینها، از او حدود 2000 تابلو نقاشی و 2000 آهنگ از ترانه هایش نیز بجا مانده است.

۱۸۳- رونالد بارت که بود ؟

فلسفه ساختارگرایی، چپ نبود. Roland Barthes (1915-1980)

رونالد بارت، نویسنده، فیلسوف، جامعه شناس، ادیب، منتقد فرهنگی، روانشناس، زبانشناس، و معنی شناس فرانسوی از هواداران و نمایندگان فلسفه ساختارگرایی در کنار اشتراوس، دریدا، فوکو، لاکان، و آلت هوسر است. او یکی از موضع گیران حوادث ادبی فرانسه ضد راسین بود که میگفت چون امکانات زیادی برای تفسیر و تاویل ادبیات وجود دارد، پس ادبیات قابل تعریف نیست.

رونالد بارت نه تنها تحت تأثیرشديد آثار نيچه بود بلکه او در تمام آثارش خود را با نوشته های برشت نیز مشغول نمود. وی میگفت که نویسندگی پدیده ای اجتماعی است. رونالد بارت را میتوان نماینده فضا و زندگی فرهنگی فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم دانست. مشهوریت تئوری علامات و نشانه های او چنان جهانی بود که دانشمندان و نویسندگانی مانند امبرتو اوکو را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. او از طریق مقالات درخشانش به طرح نظریه علامات و نشانه های زبانی و ادبی پرداخت.

بارت زیر تأثیر برشت نوشت که تئاتر نه جای هنرپیشگی بلکه جای هنر تماشایی و آموزش مبارزه اجتماعی است و تئاتری که قوانین استتیک برشت را رعایت نکند یک شبه تئاتر است. او همچون یاکوبسن و زاوسه اشتغال به مارکسیسم و تئاتر برشت برای اش مهم بود. امروزه ادعا میشود که او در مقالاتش منقد سرسخت ایدئولوژیها بود. وی میگفت که میان روابط اجتماعی قدرت و جهان مصرف یک ارتباط زنجیره ای وجود دارد. او رسانه ها را مقصر سیستم اشاعه بت ها و کالاهای مصرفی و مد میدانست. در نظر او چون هر زبانی روی یک سیستم و ساختاری سوار شده، داشتن یک زبان غیر بتی، غیراسطوره ای و غیر مصرفی مشکل است و هر چیزی را که جامعه برای یک هدف خاص مناسب بداند بصورت بت و اسطوره در می ید.

رونالد بارت توانست از طریق تجزیه و تحلیل طنزآمیز بت ها و اسطوره ها در جامعه سرمایه داری مرز میان فرهنگ مسئول و فرهنگ مبتذل را مخدوش نموده و خوانندگان زیادی بیابد. در تکامل تئوری علامات زبانی، فردیناند زاوسه یکی از شاگردان او بود.

مورخین چپ مینویسند که ساختارگرایی یک فلسفه پایان نظام بورژوازی است که در فرانسه رشد نمود و ضد تاریخ گرایی و دیالکتیک تاریخی بود. در ساختارگرایی ما شاهد تضاد بورژوازی امروزی با مسیر قانونمندی تاریخ هستیم. این فلسفه خود زیر تأثیر فلسفه زندگی، فلسفه وجود، پدیده شناسی، فروید گرایی، کانت گرایی و مثبت گرایی است. ضعف این جریان فلسفی در آنجاست که سیستم و متد را بصورت علم زیان شناسی، جامعه شناسی و فرهنگ شناسی مطلق می نماید. چون ساختارگرایی مدعی است که آن تنها علم است، پس تفسیری ناقص از ساختار واقعی دارد. در فرانسه غیر از علم زیان شناسی، ساختار گرایی، متد و روشی عمومی برای علوم دیگر از جمله انسان شناسی شد.

رونالد بارت در سال 1915 در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1980؛ همچون آلبرت کامو، در یک سانحه اتوموبیل کشته شد. پدر او نیز در جنگ جهانی اول در دریای شمال جان خود را از دست داده بود. وی در دوران جوانی در دانشگاه به تحصیل ادبیات فرانسه و ادبیات کلاسیک یونان پرداخت. عنوان پایان نامه دانشگاهی او " تراژدی یونانی " بود.

از جمله آثار او - عشق به نوشتن، نقد روایتی آثار ادگار آلن پو، قطعاتی پیرامون زبان عشق، در باره من، ماجراجویی معنی شناسی، زبان مد روز، بت های روزانه مانند مد و ادبیات تبلیغی روی شانه های ایدئولوژی خرده بورژوازی، انبارک روشن، و غیره هستند.

ساختارگرایی در دهه 60 قرن گذشته زیر تأثیر یاکوبسن در فرانسه و بعدها زیر تأثیر روان پژوهی لاکان و نقد مارکسیستی آلت هوسر، نقد پدیده شناسی و هرمنوتیک بوجود آمد. نمایندگان ساختارگرایی در فرانسه، انسان شناسی لوی اشتراوس، ایده های فوکو، و نقد ادبی رونالد بارت بودند. امروزه ادعا میشود که آغاز جنبش دانشجویی سال 1968، ناقوس مرگ مکتب ساختارگرایی بود.

ساختارگرایان از نظر تئوریک، بت پرستی کالایی و اسطوره گرایی را راستگرایانه میدانند و میگویند آوانگارد هیچگاه نتوانست منقد واقعی بورژوازی بشود چون روشنفکران آن از این طبقه بودند و یا از نظر مالی از آنجا تأمین میشدند، و بقول گورکی چون خرده بورژوازی از شناخت خود ناتوان است، آن اغلب جانبدار ایده های فاشیستی میشود.

۱۸۴. از جوی مولیان - تا آب رکن آباد.

رودکی و حافظ در منابع غرب. Rudaki (859-941), Hafez (1325-1390)

رودکی، شاعر، خواننده و موسیقی دان تاجیک، پایه گذار شعر کلاسیک فارسی در بیش از هزار سال پیش است. از حدود صد هزار شعر او، حدود 1000 شعر بجا مانده که در ژانرهای گوناگون سروده شده اند. زبان فارسی نو بعدها شامل زبان دری، زبان فارسی، و زبان پارسی شد. اونه تنها شاعری متفکر بلکه استادی در شعر اروتیک استتیک است. وی غیر از انتقاد از بی عدالتی و زورگویی، دارای جهان بینی پانته ایستی (طبیعت خدایی) نیز بود.

ابوعبدالله جعفر بن رودکی در سال 859 میلادی در رودک سمرقند بدنیا آمد و در سال 941 در آنجا درگذشت. به روایت تاریخ، او در 8 سالگی حافظ قرآن بود و شعر میسرود. وی در موسیقی، شاگرد بختیار، استاد فلوت آن دیار بود، حکومت سامانیان در قرن 9 و 10 برای شکوفایی فرهنگی جامعه خود کوشید تا ادبیات اسلامی را با ادبیات پیش از اسلام آشتی دهد. در دربار نصر دوم، ابول فضل بلعمی وزیر مشوق ادبیات و افرادی چون رودکی بود. بامرگ بلعمی حضور او دربار پایان یافت و در سال 937 رانده شد و به روستای محل تولدش بازگشت و در فقر درگذشت.

از رودکی غیر از غزل و جملات قصار، اشعاری درباره عشق و شراب و اشعاری مدحی بجا مانده. غیر از کتاب عشقی سندیادنامه، رودکی افسانه های 2000 ساله کتاب کلیله و دمنه را که از زبان

سانسکریت ترجمه شده بودند ، به شعر درآورد. کتاب کلیله و دمنه افسانه هایی بودند از زبان یا پیرامون حیوانات و جانوران . شعرا و میان لذت جویی طبیعی و بیان بدبینی و یاس نوسان دارد. از جمله دیگر موضوعات اشعارش ، جستجوی سعادت ، اهمیت عشق ، دانش ، تجربه ، هنر، مرگ اجتناب ناپذیر، بی وفایی روزگار و سایر موضوعات مرکزی زندگی انسان هستند.

ساده گی غزل های رودکی بعدها مورد تقلید شاعران جوان آینده قرار گرفت . از آن زمان زبانی که الفبای آن عربی و فارسی بود و قوانین جدید هنر شعر سرایی را تعریف نمود ، شعر فارسی را تحت تاثیر خود و اشعار رودکی قرار داد. چنانچه کوری و نابینایی مادر زاد رودکی صحت داشته باشد ، او را مهمترین شاعر نابینای ادبیات جهان در کنار هومر، شاعریونانی ، میدانند. دولت حاکم آن زمان برای تبلیغات سیاسی خود به مداحی شاعرانی چون رودکی نیز نیاز داشت .

شمس الدین محمد حافظ ، مهمترین شاعر فارسی زبان و استاد غزل است . او نه تنها زیبایی های زندگی از جمله عشق و شراب را به آواز درآورد بلکه به انتقاد از ریای دینی و اسلام نمایی فریب آمیز پرداخت. با وجود لباس عرفانی اشعارش ، او آزاداندیشی و انتقاد اجتماعی را تبلیغ میکند . غزل های او اوج ادبیات فارسی و شعر کلاسیک فارسی را نشان میدهند. غیر از عشق و شراب ، دوستی و زیبایی طبیعت ، او به موضوعات دین ، ادبیات ، و حاکمان نیز میپردازد. سمیل ها و استعاره های گوناگون در اشعارش موجب شدند که از شعر او تفسیرهای گوناگون بشود. آثار او بدون شک ، بخشی از ادبیات جهانی هستند . خواجه و حافظ دو لقب احترام آمیز هستند که او مفتخر به آنان شد. او با کمک زبان عالم غیب خود، عشق و شراب را در کامل ترین فرم در ادبیات فارسی مطرح نمود. دیوان حافظ همچون کتاب قرآن ، مهمترین کتاب کتابخانه های خصوصی گردید.

بعد از مرگ حافظ ، اشعارش که شامل 500-600 غالباً غزل هستند ، در سال 1390 میلادی در دیوانی گردآوری شدند. موضوع غالب اشعار طبیعت گرایانه عرفانی او عشق و شراب هستند. عرفان اسلامی اشعارش نشانه توانایی او در بازی با زبان فارسی و عربی است. شیراز محل زندگی حافظ ، آن زمان محل روشنفکری و فرهنگی مهمی بود . او در شعرش تجربه های انسانی را نیز بصورت شعر مطرح می نماید. حافظ زبان فارسی را به نقطه عالی خود رساند چون شعرش دارای دوصفت اعتبار جهانی و زیبایی ابدی است . مانیفست اخلاقی حافظ و انتقادش از روحانیون مسلمان نما و دربار، موجب خشم قدرتمندان گردید. امروزه اشعار حافظ غیر از ایران ، در افغانستان ، پاکستان ، هند ، ترکیه ، و کشورهای آسیای مرکزی خوانندگانی دارند.

موضوع متضاد اشعار حافظ شامل - احساس و عقل ، این جهانی و آن جهانی ، لذتی و آموزشی ، و رنجی و سعادت ، هستند . او خالق اشعار اروتیک ، عشقی و لذت جویانه نیز است . حوضه اشعار او از شوق ذوب با خدا ، تا لذت جویی در زندگی ، وسعت دارد. محتوای قوی ، طنز زبانی ، نقل قول هایی بازی گرانه از شعر سستی ایرانی ، باعث بی نظیری شعر او شده اند. منقدین مدعی هستند که بدون شناخت عرفان اسلامی و صوفی گری، شعر حافظ قابل فهم نیست ، چون او احتمالاً خود عضو یک محفل صوفی بوده است. از اینکه خدا و معشوقه را با یک ضمیر مطرح میکند ، نشان از به اوج رساندن عشق انسانی و احترام به معشوقه را نشان میدهد. چون زبان فارسی فقط یک ضمیر سوم شخص مفرد یعنی "او" دارد ، مترجمین غربی مدعی هستند که عشق او گاهی هم جنس گرایانه نیز میتواند استنباط گردد. حافظ میان عشق به خدا و عشق به انسان فرقی نمی گذاشت . در نظر او که لقب زبان عالم غیب گرفت ، همه چیز روی به وحدت دارد ، از جمله - نزدیکی مرگ ، لذت زندگی ، مستی و وحی ، رستاخیز، هنر، زندگی و غیره .

اوتاثیر عمیقی روی ادبیات و شاعران غرب از جمله گوته و دیوان شرق و غرب اش گذاشت. گوته میگفت که شعر حافظ ساختاری دیالکتیکی و محتوایی انتقادی شکاکانه دارد. مترجمین مشهوری مانند ریکرت نخستین بار اشعار حافظ را در اروپا به زبان آلمانی ترجمه و موجب معروفیت وی شدند. او در بعضی از اشعارش غیر از بیان شور و شوق و بی خیالی ، به تحسین بعضی از حاکمان زمان خود نیز میپردازد. بخشی از اشعار او مداحی هستند ، چون ادیبان آن زمان از نظر مادی یا وابسته به مدارس آموزشی درس قرآن و اسلام بودند ، و یا در دربار حاکمان در جلسات فرهنگی شرکت میکردند.

حافظ میان سالهای 1325-1390 میلادی در شیراز در شرایط فقر زندگی نمود. چون او پدرش را در کودکی از دست داد ، مادرش او را برای آموزش علوم اسلامی به مدرسه فرستاد. بعدها گویا او در مکاتب اسلامی ، قرآن درس میداد . او گاهی روابط حسنه ای با دربار حاکمان داشت و گاهی به سبب توطئه روحانیون دولتی ، بدلیل آزاداندیشی و یا به اتهام بی ایمانی ، او را طرد نمودند ، گرچه حافظ همیشه علاقمند بود که عضو محفل فرهنگی دربار باشد. سرانجام او در سال 1369 میلادی در دربار حاکمی بنام مظفرالدین ، قربانی سیاسی شد و با کمک نظامیان و روحانیون دربار، وادار به گوشه گیری گردید .

۱۸۵- زندگی انتظار مرگ نیست .

Samuel Beckett (1906-1989)

ساموئل بکت کیست ؟

آه سرنوشت ،

چیزی برای گفتن نیست ،

کاری برای انجام نمانده ،
و وحشت آنچنان عظیم ،
در لحظه هایی مشخص ،
احساس تنهایی نمودن ؛
طرد شده ، تنها با خود ،
خطر آنجاست ، ای جان .

ساموئل بکت ، نمایشنامه نویس و داستانسرای ایرلندی ، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1969 ، بود. مشهورترین نمایشنامه او " درانتظار گودو " است . بکت ، یک ایرلندی مهاجر بود که در فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم، مسکن گزید و وطن دومی یافت . مسئولان تئاتر بعد از پایان جنگ ، مدعی شدند که مکتب رئالیسم ادبی دیگر قادر به شرح و توصیف رنج جامعه و زندگی مردم نیست.

منقدین چپ نوشتند که ساموئل بکت ، نماینده اصلی ادبیات زوال بورژوازی است. بکت در نمایشنامه "درانتظار گودو" مینویسد که معمولا انسان در تمام عمر خود درانتظار چیزی است ، و سرنوشت یعنی در "اطاق انتظار" زندگی بودن . نمایندگان اقشار رو به زوال معمولا در انتظار- شکست، مرگ ، ناامیدی، سرگردانی، جنگ و غیره هستند . و نمایندگان اقشار پویا و مردمی معمولا در انتظار- انقلاب ، پیروزی، انسانیت، سعادت، زیبایی و غیره می باشند.

در این نمایشنامه ، انتظار در مقابل عمل- تراژدی در مقابل کمدی- غم در روبروی شادی - و خوشبینی در مقابل بدبینی ، قرار میگیرند. در این اثر ساموئل بکت ، دوانسان سرگردان، آواره و بی خانمان به نامهای استراگون و ولادیمیر در میانه راهی به ناکجا آباد ، منتظر شخص سومی بنام گودو هستند که قول تغییر زندگی را به آنان داده ، و این فرد سوم یعنی گودو، به وعده اش عمل نمی نماید و آنان را روزها در انتظار ناخوشایند میگذارد. آندو راه چاره دیگری غیر از انتظار در سکوت نمی بینند. انتظار آنان، بحث و جدلی روی خاطرات گذشته است یا میکوشند در جستجوی بحث یک معنی برای زندگی باشند. بکت در اینجا به مقوله انتظار از دید بورژوازی مینگرد ، در صورتیکه مقوله انتظار در میان زحمتکشان- تداعی- کوشش، مبارزه، پیروزی ، سعادت ، امید، تحول و ترقی و زیبایی است.

ساموئل بکت ، نویسنده ایرلندی را بعضی از مورخین ادبی، مهمترین نمایشنامه نویس قرن 20 نامیده اند . وی در کنار آوزن یونسکو، یکی از نمایندگان تئاتر آبزورد و ادبیات اگزیستانسیالیستی غرب است . وی یکی از پخواننده ترین نویسندگان قرن 20 نیز بود ، و شاید آخرین نویسنده مهم قرن 20 نیز باشد.

بکت ، خالق شعر، داستان، رمان ، و نمایشنامه بود. 3 رمان تریلوگی او - مولای ، مرگ مالونه ، و گمنام نام دارند. سه نمایشنامه او - درانتظار گودو ، پایان بازی، و روزهای نیک، نام دارند. درام های آبزورد او بشکل آوانگارد ، پوچی و بی معنی بودن زندگی انسان و هستی جهان رانشنلن میدهند. شخصیت های نمایشنامه های بکت خلاف شخصیت های نمایشنامه های سارتر و کامو، کم حرف هستند و مخالف پرگویی و روده درازی می باشند. امروزه تحقیقات فلسفی مفصلی روی آثار بکت از نظر جستجوی مفاهیم آبزورد، اگزیستانسیالیسم ، و معنی زندگی ، انجام شده است. دورمان دیگر بکت یعنی "انطور که او هست" و "مورفی" محتوایی تراژدیک - کمدی دارند.

آثار بکت گرچه زیرتاثیر جویس و پروسست هستند ولی خواننده را بیاد آثار کافکا و فلسفه "زندگی وحشتناک" شوپنهاور می اندازند. معلمان ادبی بکت ، درام نویسان دوره رنسانس ایرلند بودند. در رمان سه جلدی تریلوگی او فلسفه دکارت مشاهده میگردد. آثار او انتقادی طنزآمیز از ادبیات اروپایی آن زمان نیز هست. بکت تاثیر مهمی روی نمایشنامه نویسان جدید مانند - پاینتر، آلبی ، و استوپارد، گذاشته است.

بکت در آثارش هنرمندانه به طرح تنهایی انسان در نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی می پردازد. وی میگفت ما باید یادگیریم به خدا عشق بورزیم ؛ بدون اینکه از آن خدا انتظار محبت متقابل داشته باشیم. و گرچه زندگی ارزشی ندارد ولی آنرا باید تا آخرین لحظه زیست ، و گرچه نویسنده چیزی برای گفتن نمی یابد، با این وجود او باید سخن بگوید.

اجداد "هیگنوتی" و پروتستان ساموئل بکت در دوره جنگهای مذهبی فرانسه میان کاتولیکها و پروتستانها، به ایرلند فرار نموده بودند. بعدها بکت بعد از پایان جنگ جهانی دوم به سرزمین اجدادی خود یعنی فرانسه باز گشت. وی در توصیف شخصیت های ادبی اش ، به آنان علاقه شخصی خود به موسیقی را نسبت میدهد. قهرمانان آثار بکت انسانهای بی ریشه و آواره ای هستند که بطور تراژدی- کمدی پوچی و بی معنی زندگی انسان اسیر جامعه سرمایه داری رانشان میدهند. وی از موضع دکادنس (زوال) به تصویر غیر انسانی بودن جامعه پایان بورژوازی میپردازد و زوال و انحلال بی معنی بودن و خالی بودن آن جامعه را نشان میدهد. آثار بکت این تناقض را نشان میدهند که او چیزی را که گفتنی نیست ، بگوید. بکت میکوشد تابا کمک زبان، واقعیات را روشن نماید. در نظر او چون ادبیات مدرن محتوایی برای مطرح کردن ندارد، باید خود روال روایت و نوشتن را موضوع نویسندگی نمود. او دلقک بازی و طنز ادبی را نوع استعاری زندگی روزمره در جامعه خرافاتی و طبقاتی میداند .

۱۸۶- تبعید، میان سکوت و دیالوگ های آبزورد ؟

ساموئل بکت ؛ میان رمان و تیاتر آبزورد .

بکت، نمایشنامه نویس ایرلندی، دهها سال درپاریس بصورت مهاجرزیست وبه زبان فرانسه نوشت. او غیراز اوژن یونسکو، یکی از نظریه پردازان وپایه گذاران تیاتر آیزورد غرب است. با اشاره به آثار آوانگارد، ولی پوچگرای وی گفته میشود که نمایشنامه های آیزورد و نیهلپستی او محصول طبیعی و نهایی ادبیات سرمایه داری غرب در قرن بیست بودند. در نظر بکت ادبیات آیزورد و پوچگرا، ریشه در فلسفه "تنظار" دارند، و چون ادبیات مدرن غرب حرفی برای محتوایی روشنگرانه ندارند، به این دلیل اغلب خود "روایت" موضوع داستان میگردد. بکت خلاف اوژن یونسکو نه از طریق حذف منطق وقانون علیت در دیالوگ، بلکه به دلیل غیبت یک وابستگی قابل فهم در متن و دیالوگها بایکدیگر، آیزورد بودن زندگی انسان غربی وجهان را نشان میدهد. کمیته نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی در سال 1969 را: "اوج هنری آثارش باتکیه بر موضوع تنهایی انسان مدرن" اعلان کرده بود. رقیب مهم بکت در منفی یافی ادبی، کافکا است. هر شخصیت داستانی بکت تقلیدی از "شکارچی"، شخصیت پوچگرای کافکا میباشد. در آثار بکت غیراز دیالوگهای بی معنی و آیزورد، به بازی زبان و واژهها، اهمیت خاصی داده میشود. نشخوار و تکرار زبانی، وارونه جلوه دادن ساده لوحانه جریان و مفهوم دیالوگها، یکی دیگر از خصوصیات تاتر آیزورد است. وضعیت سکوت و حتا نفس کشیدن، یک بازی زبانی در متن میشوند، و تنها نشانه اظهار وجود قهرمان داستان، یا حرف زدن بی ربط میباشد یا در نفس کشیدن و انتظار بدون دلیل اش. در آثار بکت، انسانهای مهاجرت و تبعیدی بدون رابطه باهم، در کنار یکدیگر ایستاده اند، ولی وابستگی خاصی به همدیگر ندارند، تنها دلیل نزدیکی شان، شرایط خاصی است که آنها در آن قرار گرفته اند.

ساموئل بکت، نمایشنامه نویس و داستانسر ایرلندی، نخستین نمایشنامه نویس مدرن زبان انگلیسی بود. او خالق: شعر، داستان، رمان، درام، مقاله، و نمایشنامه رادیویی نیز است. وی نمایشنامه های خود را آوانگارد بحساب می آورد. گرچه در تاریخ ادبیات، وی را نمایشنامه نویس میدانند، ولی او همیشه خود را نویسنده رمان میدانست. نخستین رمان او "مالوی" در دهه 30 قرن بیست، در طول دو سال، بیش از 42 بار از طریق ناشرین برای چاپ رد شد ولی سایر رمانهای او در دهه های 50 و 60 حامل یک رادیکالیتة جنجالی شدند.

بکت از موضع ادبیات زوال، انحلال و سقوط زمان، در آگاهی انسانهای بی ریشه و از خود بیگانه را توصیف میکند. او نه تنها ابتذال و سقوط جامعه بورژوازی را به انتقاد میکشد بلکه غبر انسانی بودن جامعه را نیز به تصویر میکشاند. در غالب آثار او انسانهای بی ریشه، تنها و از خود بیگانه، هستی و جهان، پوچ و بی معنی شده اند. مارکسیست ها او را یکی از نمایندگان ادبیات زوال بورژوازی بحساب می آورند. ادعا میشود چنانچه حین مطالعه رمانهای بکت ایجاد بی حوصله گی شود، آن اتفاق را بی حوصله گی خواننده از هستی خود میدانند. باین وجود در آثار بکت، تمام کوشش انسان غربی آن است که در جهانی که پوچ و بی معنی و آیزورد و نیهلپستی شده است، خود را ثابت کند یا به طریقی اظهار وجود نماید.

مهمترین نمایشنامه تاتر آیزورد "در انتظار گودو" اثر او میباشد. در آنجا غالبن "آدم لالی عصاکش دست آدم کوری میشود"، و زبان مانند سبک او، گرچه صوری، مجازی و بدون تصویر است، ولی ساده و طنز آمیز میباشد. چون بکت در تمام آثارش تمایل به سبک مینی مالیستی در نوشتن دارد، او را آوانگارد نیز مینامند و آثارش با وجود نفی و منفی گری ظاهری، بدون نقطه هدف متافیزیکی نیستند. هدف او گاهی در نوشتن، ساختن یک فضای تنهایی زبان با خود است، که در مرز میان مرگ و سکوت قرار دارد، و نمایش هایش با وجود ناامیدی و تلقین سرگردانی، ولی جدی هستند؛ شرح انسانهایی که در وابستگی و نیاز به همدیگر، در ناکجا آبادی، از خود بیگانه، میان مرگ و زندگی در انتظاری غیر واقعی بسر میرند.

پیرامون آثار بکت گفته میشود که در آنجا، هنر یک وسیله بی پایان برای نمایش غیر ممکن ها در هنر میشود، و چون بکت در ادبیات مدرن یک نویسنده یاعی است، میکوشد تا از مرزهای: فرهنگی، زبانی، سبکی، نظری، و غیره بگذرد. منبع و سرچشمه آثار او ریشه در: سنت، تاریخ ادبیات، فلسفه، هنر و موسیقی چندین کشور اروپایی از جمله: ایتالیا، فرانسه، ایرلند، انگلیس، و آلمان دارند. آثار او به دلیل جهانی هستند؛ یکی اینکه چون ریشه در ادبیات جهان دارند- و دوم اینکه چون برای گسترش ادبیات جهانی نوشته شده اند. امروزه تحقیقات گسترده ای روی جنبه های فلسفی آثار او مانند: آیزورد بودن، نیهلپسم، اگر تینسیالیسم شدن، و معنی جویی، متمرکز شده است، گرچه خواننده گاهی فکر میکند تنها ارثیه فرهنگ کهن اروپایی برای بکت فقط امکان بازی زبانی بعنوان خلاء فرمی از فرهنگ و هنر میباشد.

چون بکت تحت تاثیر شدید جویس، آثارش را به دو زبان انگلیسی و فرانسوی نوشته است، منتقدین ادبی هر دو کشور او را از آن خود میدانند. آثار بکت اغلب انعکاس درام ارسطویی در کلاسیسم فرانسوی هستند. از آموزگاران بکت، بزرگان رنسانس درام ایرلند مانند: جان سینگ، و سین اوکاسی، میباشد. بکت میکوشد در آثارش از ساده گی و ظرفیت عظیم بازی در زبان انگلیسی استفاده کند، گرچه او به تمسخر زبان علمی و فلسفی نیز میپردازد و تقلید طنز آمیزی از درام ارسطویی می نماید.

از جمله نمایشنامه های بکت: در انتظار گودو، پایان بازی، روزهای خوش، -، و از جمله رمان های مشهور او: مالوی، مولونه می میرد، و گمنام، هستند. او آثاری نیز درباره پروست و جویس منتشر نمود. بکت در پایان عمر برای همکاری بسوی رسانه های مدرن مانند: رادیو، تلویزیون و سینما رفت. او بین سالهای 1906 تا 1989 زندگی نمود و تا آخرین لحظات عمر در کار ادبی فعال ماند. وی در خانواده ای مرفه

دراپرلند بدنیا آمد ولی اجدادش ریشه آلمانی و فرانسوی داشتند. او در دانشگاه در رشته های : زبان ایتالیایی، زبان فرانسوی، و ادبیات مدرن، درس خوانده بود.

۱۸۷- وداع با شعر و شاعره های غرب .

شعر - از دختر برقکار- تا دختر اسقف .

Sarah Kirsch (1935 - ?), Gabriele Wohmann (1932 - ?)

نیچه میگفت
در یک روز آفتابی خنک
روی سخره سنگی در یونان
تنها نشسته بود .
ناگهان زردشت با کوله باری از راه
از آنجا درگذشت .
نیچه میگفت
دیگر تنها نبود .
و
سارا میگفت
در یک روز گرم و سبز تابستان
در مسکو
روی صندلی پارکی
تنها نشسته بود .
او در آنجا
تنهایی خود را
تا مغزاستخوان احساس نمود
چون در سمت چپ
و
در سمت راست اش
خود او؛
یعنی سارا نشسته بود .

نام واقعی سارا کیرش ، شاعره آلمان شرقی سابق ، پیش از ازدواج با یک شاعر ، اینگرید برنشتاین بود . او خالق داستانهای اجتماعی-انتقادی ، رمان ، و اشعار خصوصی و بدبینانه است . ترجمه از زبان روسی نیز یکی از مشغله های ادبی او است . وی گرچه آثاری به نثر نوشت ولی بیشتر یک شاعر است تا یک نویسنده . اشعارش مشاهدات اتوبیوگرافیک غیر روشنفکرانه ولی آهنگین با تمایل به ساده گی و سکوت و غم و سرخورده گی در دوران کودکی ، رویا و امید به صلح ، انساندوستی ، سعادت ، طبیعت و مناظر طبیعی چهار فصل سال هستند . زمانی که سارا کیرش به لغو شهروندی ترانه سرای سیاسی ساکن آلمان شرقی ، یعنی وولف بیرمن اعتراض نمود ، او را از کانون نویسندگان آلمان شرقی و حزب کمونیست آن کشور اخراج نمودند . سرانجام او در سال 1977 با اعلان ورشکستگی سوسیالیسم استالینیستی ، به آلمان غربی مهاجرت نمود، یا فرار کرد .

در آثار سارا کیرش معمولا زنان ، قهرمان داستان هستند . او غیر از تاثیرآدلبرت اشتیفر ، زیر تاثیر شعر مدرن روس ؛ مخصوصا آثار آنا آخماتوا و آکساندر بلوک است . در شعر او طبیعت بعنوان آینه بیان روابط انسانی و شرایط اجتماعی است . او شاعر عشق و طبیعت ، عشق و روابط زن و مرد با کمک اسطوره های طبیعی و تصاویر افسانه ای است . اشعار او با کمک عناصر سبک رمانتیک ، صاف ، سیکال و بازیگوشانه هستند . او از آهنگ و قصه گویی علیه واقعیات وحشت آور اجتماعی استفاده میکند . موضوع دیگر آثارش در باره معشوقه های دوردست ، خاطره ، امید و پیشگویی شکست است . او در پایان با بازگشت به زبان سنبلیک و تصویری سده های میانه ، مسیر دیگری را در پیش گرفت . سارا کیرش در سال 1935 در آلمان شرقی بدنیا آمد ، پدرش برقکار کارخانه بود . او در آنجا به تحصیل رشته بیولوژی ، ادبیات و نویسندگی پرداخت و مدتی کارگر کارخانه قند و شکر بود . وی میگوید که ساده لوحی و بی تجربگی باعث شاعری اش گردید ، چون بدون مطالعه زیاد شعر ، شروع به سرودن نمود . وی برنده جوایز ادبی بیشمار از جمله جایزه ادبی بوشنر است .

از جمله آثار خانم سارا کیرش - یک روز در مسکو ، اقامت در روستا ، کلمات جادویی ، چه تابستان عمیقی ، کارولین خانم منتظر قطرات آب است ، باد از پشت سر ، عمق رودخانه ، موجهایی به بلندی کوه ، یادداشتهای روزانه ، زندگی ساده ، کتاب تصاویر و نقاشی ، چسب سر گربه ، اشعار زمستانی ، وسعت زمین ، زندگی گربه ای ، صد شعر ، گرمای برف ، معلق ، عشق غازی ، توضیح چند خبر ، کتاب کودکان ، ستاره گمراهی ، گپی با محصلین ، اشعار منتخب ، تعویض جنس ، بادکنک هوایی ، راههای روستایی ، زندگی ساده ، نظم و نثر ، پرش در فضا ، قبل از طلوع آفتاب ، و غیره هستند .

خانم گابریله ووهمن، شاعره آلمانی نه فریاد خشمگین فمینیسم و نه شاعر درونگرای مسائل روانی انسان و نه طراح و مبلغ اتوپی اجتماعی است. در آثار او خواننده با تنهایی، سرخورده گی، مطرود بودن، دستکاری و مغزشویی انسان در یک جامعه سرمایه داری بدون امید و بدون آینده است. او بیشتر در آثارش به بحث و نقد خود و برخورد با خود میپردازد. او به انتقاد از طبقه متوسط مرفه آلمان در دهه 70 آدنائور و حرص و طمع هایش میپردازد. گابریله ووهمن خالق دهها رمان و صدها داستان کوتاه است. او غیر از شعر، استاد نثر کوتاه از جمله نمایشنامه رادیویی و تلویزیونی نیز است. در آثار او علاقه به شرح جزئیات، کمبودهای اجتماعی روزمره، مونولوگهای انسانی، روابط میان انسانها، مکانیسم فشار خانواده، غیاب عشق و همدردی و گرمی انسانی و برخورد با مرگ و بیماری است. گابریله ووهمن یکی از نویسندگان پرکار زمان حال آلمان است. او در طول 40 سال 80 کتاب داستان و رمان و شعر منتشر نمود. آثار وی چنان بیشمارند که خواننده بسختی قادر به همراهی آثار ادبی او است. او از نظر ادبی تحت تاثیر جویس، پروست، و سارانتوات است. طنز تلخ و گزنده او زیر تاثیر دورنمات میباشد. چون تمام آثار او اتوبیوگرافیک هستند، منقدین از وی ایراد میگیرند که او فقط از سوراخ در زندگی خود به جهان بیرون مینگرد. او با زبانی فشرده و رئالیستی به تفسیر زندگی روزمره و ناتوانی انسان در ارتباط گیری با یکدیگر میپردازد. از جمله دیگر موضوعات آثارش، ترس، بیماری، ازدواج، عشق های جنبی، الکل، تلویزیون، غم و شرح محیط اطراف خود هستند. او زیر تاثیر فرهنگ زمان خود میگفت که کودکان نباید ابزاری برای آزمایش روشهای تربیتی گردند.

گابریله ووهمن در سال 1932 در خانواده ای روحانی مسیحی در آلمان غربی دنیا آمد و به تحصیل زبان و ادبیات آلمانی و رمی، فلسفه، و موسیقی پرداخت. تحول و تغییر ادبی او میان توصیف منفی روزمرگی و جهانی مثبت و انساندوستانه است.

از جمله آثار او - زیباترین در کشور، داستان زنان، داستانهای 30 ساله، مقالات اتوبیوگرافیک، نکاتی برای خواننده، وداع طولانی، منظور جدی، جشن روستایی، مهمان کدخدا، خدمتکار مطیع، اکنون و هیچگاه، با یک چاقو، طمع، سیر روی کرسی، تنهایی و عاشقی، تابستان روستایی، پر فروش، لطفا نمک، شاید او موضوع را بفهمد، روی صندلی در اتوبوس، انتخابات ایام عید، زنان به چهره توجه میکنند، پاولین خانم تنها میماند، قماربازی، لطفا تمیز، ولی آن بدترین نبود، ناقص العضو، حمام سلامت، زیبا و جالب، وداع با خواهر، نامزد ازدواج، نوه و نبیره، صدای فلوت، بهانه برای همین، بیاد ماه مه، من میتوانم آن باشم، مسیر زیبا، لانه رضایت و امنیت، منظور جدی، ولی تازه آن بدترین نبود، پیروزی علیه غروب، نوشیدن زیباترین است، تاثیر از درون، شکار غریزی، هر چیز زمانی دارد، سفر با مادر، منم بهتر نمیدانم، میخواهم بنویسم، لطفا نمیرید، خواهران، حمله متقابل، داستانهای 20 ساله اخیر، ویلهلم چاقالو، پنج شنبه بیا، ما یک خانواده هستیم، روزی مناسب، کمک گوته، بلبل ها هم چیزی نمیدانند، روز تولد، در بین راه، باید نوشت، و غیره هستند.

۱۸۸- سارتر؛ فلسفه از طریق ادبیات

سارتر، یکی از روشنفکران قرن گذشته غرب Jean-Paul Sartre (1905 – 1980)

ژان پاول سارتر، نویسنده و فیلسوف فرانسوی، پسرعموی آلبرت شوایتزر، نیکوکار مشهور سوئیسی بود. او نه تنها نماینده مکتب اگزیستانسیالیسم فرانسوی و یکی از اخلاقگرایان واقعی زمان خود بلکه یکی از روشنفکران چپگرای قرن گذشته نیز بحساب می آید. سارتر همچون کامو و نیچه از جمله اگزیستانسیالیستهای آته ایست اروپایی است. وی مذهبی بودن را، خودکشی فلسفی نامید. در مرکز فلسفه هستی و وجودگرایی او، آزادی مشخص انسانی قرار دارد. وی میگفت که انسان از لحظه تولد به آزادی محکوم است. او فلسفه خود را هومانیزم و واقعگرایانه نام نهاد. وی تنها معنی زندگی اش را در کار نویسندگی میدید. آزادی، مفهومی مرکزی و اصلی در فلسفه او بود. غیر از هوسرل و هایدگر، نظرات او متکی به عقاید کیرکه گارد، یاسپارز و هگل نیز هستند. او از پایه گذاران فلسفه وجود فرانسه بشمار می آید.

سارتر، مارکسیسم اگزیستانسیالیستی خود را بدون دگم بحساب می آورد. او هومانیزم را منبع مشترک مارکسیسم و فلسفه هستی گرایی دانست و مارکسیسم را فلسفه زمان خود معرفی نمود. اگزیستانسیالیسم او آته ایستی بود. او فلسفه اگزیستانسیالیسم را تبدیل به یک جنبش فکری بین المللی نمود. سارتر ایمانی خاص به تحلیل مارکس از سرمایه داری داشت. در زمان سارتر فلسفه وجودگرایی فرانسه در غالب کشورهای غرب، فلسفه مد روز شده بود. او مینویسد که انسان نباید به هیچ سازمانی مانند: خدا، اخلاق، و حقیقت، باور داشته باشد. او در پایان عمر تحت تاثیر نظرات فروید نیز قرار گرفت. گروهی از منقدین چپ او را نماینده یک فلسفه ذهنی و فردگرایانه میدانند که در آن اعتراضات روشنفکران خرده بورژوا علیه جامعه غیر انسانی امپریالیستی بیان میشوند، فلسفه سارتر در نظر آنان تعظیم مهمی روی نظرات رویونیستی زمان اش از خود بجا گذاشت چون سارتر در پایان عمر در لباس چپگرایانه، موضعی ضد کمونیستی و ضد استالینیسم روسی بخود گرفته بود.

سارتر، غیر از سه اثر فلسفی، خالق آثار ادبی در زمینه های: رمان، نمایشنامه، مقاله، و بیوگرافی نیز بود. از نظر ادبی او تحت تاثیر: آندره ژید، داستایوسکی، و ویکتور هوگو، است و به نقد آثار: بودلر، مالر، و فلور، پرداخت. سارتر میگفت که نثر، وسیله بیان مناسبی برای واقعیات سیاسی است، نه

شعر که تحت تاثیر تاییدیه زبان قرار دارد. او با موضعی انتقادی نسبت به شعر، مسئولیت پیامبرانه ای برای فرم های جدید نثر قائل بود. سارتر دریکی از آثارش با کمک تجزیه و تحلیل خود، موجب نوزایی اتوبیوگرافی نویسی در قرن بیست نیز بود. وی کوشید تا در آثارش: مسئولیت، آزادی، و تنهایی انسان را به نمایش بگذارد و میگفت که آبرورد بودن زندگی نباید موجب غیراخلاقی بودن انسان شود چون انسان مثلن میتواند با کمک نویسندگی به مسئولیت خود عمل نماید.

سارتر گرچه در سال 1958 با ورود نیروهای شوروی به مجارستان، با کمونیسم قطع رابطه نمود و از حزب کمونیست فرانسه خارج گردید، ولی در فعالیتهای سیاسی اش همیشه از موضع چپ ها حمایت می نمود. او در مبارزه با امپریالیسم و دفاع از حقوق انسانی، همیشه در نزدیکی کمونیسم قرار داشت. وی از دهه 60 میلادی قرن گذشته وارد فعالیتهای سیاسی برای چپ های فرانسوی شده بود. او به محکوم نمودن سیاست استعماری فرانسه در ویتنام و الجزایر نیز پرداخت. سارتر اعتراف نمود که در طول یک سالی که در زمان جنگ جهانی دوم در زندان فاشیست های آلمانی بود، از فردگرایی به جمعگرایی تمایل پیدا نموده است.

در نظر سارتر، تنها تجربه اصلی انسان مدرن، تهوع او از هستی است چون در جهان امروزی حتا در دین نمی توان یک معنی برای زندگی یافت و انسان تنها دلیل هستی خود را در: اتفاق، پوچی، و آبرورد بودن، می بیند. او تولد خود را حتا یک تهوع ضروری نامید، و مینویسد که انسان یک " حرص پوچ " است که در جستجوی هستی میباشد. امروزه گروهی از منقدین مدعی هستند که نظرات بدبینانه سارتر را باید در رابطه با عواقب جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه از طریق آلمان دانست، همانطور که فلسفه هایدگر؛ آموزگار او، محصول شکست آلمان در جنگ جهانی اول بود. سارتر در جای دیگری مینویسد که فرقی بین هستی انسان و آزادی او وجود ندارد، چون آزادی همچون رعد و برقی ناگهانی با تولد انسان، به او اصابت می نماید. در نظر سارتر آزادی انسان، برخورد با مفهومی بود که موجب استقلال فرد از خودش گردید.

سارتر اشاره میکند که از دوران نوجوانی آرزو میکرد که روزی کتابهایی بنویسد که همچون پروانه هایی رنگین روی قفسه های کتابخانه ملی فرانسه بنشینند. محتوای غالب آثار او، تنهایی انسانی است که بر اثر آگاهی از هستی پوچ و بی معنی، بوجود می آید، به این دلیل کلیسای واتیکان از سال 1948 ممنوعیت نشر بعضی از آثار او را ایتالیا را اعلان نمود.

از جمله آثار ادبی و فلسفی سارتر: دیوار، اسیران، تهوع، جامعه بسته، شهیدان بدون قبر، فاحشه محترم، دست های آلوده، نمایشنامه مگس ها، در پشت درهای بسته، شیطان و خدای عزیز، بیوگرافی فلوربت، رمان 4 جلدی راههای آزادی، هستی و نیستی، بازی تمام شده، کلمات، ادبیات چیست؟، علیه بی عدالتی، نقد عقل دیالکتیکی، کمونیست ها و صلح، نکراسف و ضد کمونیست های فرانسه، و آیا اگزیستنسیالیسم انسانی است؟، می باشند.

سارتر در سال 1905 در خانواده ای بورژوا در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1980 در آنجا درگذشت. چون پدرش در جوانی درگذشت، سارتر نزد پدر بزرگ و مادر بزرگ اش رشد نمود. یکی از نصیحت های مادر بزرگش این بود که انسان نباید در زندگی به چیزی بچسبد، بلکه مدام جاری باشد و سر بخورد، نه اینکه جایی ریشه بزند. او کتابخانه پدر بزرگش را همچون عبادتگاهی میدانست که میتوانست عطش او به کتاب را خاموش کند. سارتر در تمام عمر کوشید تا خود را بخشی از پرولتاریا بداند چون از ریشه های بورژوازی خود شرمگین بود. او بین سالهای 1952 تا 1956 عضو حزب کمونیست فرانسه شد. و در سال 1964 بدلیل سیاسی از دریافت جایزه نوبل برای ادبیات خودداری نمود. سارتر در پایان عمر بدلیل نابینایی بین سالهای 1973-1980 از نویسندگی دست کشید ولی در فعالیتهای اجتماعی فعال ماند. امروزه ادعا میشود که بدلیل رواج نظرات پست مدرن در فرانسه، عقاید سارتر محبوبیت خود را در میان قشر کتابخان از دست داده اند.

سارتر و خانم سیمین دوبار از پایه گذاران زندگی زن و مرد، ولی بدون ازدواج باهم در غرب هستند. آندو علنا به رد تک همسری پرداختند و قرار گذاشتند تا روابط عاطفی و عشقی خود با زنان و مردان دیگر را آشکارا به اطلاع همدیگر برسانند.

۱۸۹- ادبیات تبعید غرب - یکی خودکشی کرد، دیگری وزیر فرهنگ شد.

ادبیات - فرار از فاشیسم، مهمان استالینسم.

(Stefan Zweig (1881- 1942), Arnold Zweig (1887 – 1968)

استفان تسواگ و آرنولد تسواگ، خلاف تصویر پیشین من، نه تنها برادر نیستند بلکه هم وطن نیز نبودند. استفان، نویسنده اتریشی است که 10 سال بعد از فرار از فاشیسم، بدلیل بربریت آن در اروپا، در برزیل خود را کشت. آرنولد ولی نویسنده ای آلمانی است که به به قدرت رسیدن فاشیسم به فلسطین آن زمان مهاجرت کرد و بعد از پایان جنگ جهانی دوم، به آلمان شرقی رفت و بدلیل هواداری از مارکسیسم، در آنجا وزیر فرهنگ گردید. استفان از نظر سیاسی یک لیبرال مشروطه خواه اروپایی و آرنولد، یک سوسیالیست جهانوطن بود. هر دو ولی یهودی تبار بودند که خود را هومانیست بشمار می آوردند. پدر استفان یک کارخانه نساجی و پدر آرنولد یک کارگاه زین اسب سازی داشت. در مراسم خاکسپاری استفان دولت برزیل آن زمان بدلیل مشهوریت جهانی وی اعلان عزای ملی نمود، و بعد از مرگ آرنولد در آلمان

شرقی، اوراد قبرستان مشاهیر خاک سپردند. من در زمان نوجوانی بارها نام استفان تسوايگ را روی جلد کتابهای پشت ویتترین کتابفروشی ها دیده بودم، ولی از نام آرنولد تسوايگ خاطره ای ندارم. احتمالاً دلیل سوسیالیست بودن وی، آثاری از او در دوران شباب! من، ترجمه نشده بود.

استفان تسوايگ تحت تاثیر امپرسیونیسم شهر وین، سمبولیسم فرانسوی، و رمانتیک نو، در آغاز خالق آثاری از جمله اشعاری بود. آثار داستانی و روایتی او ولی تحت تاثیر تحلیل روانشناسی فروید می باشند. او در دهه 20 قرن گذشته یکی از پرخواننده ترین نویسندگان آلمانی زبان جهان در داخل و خارج از کشورش بود. خودکشی او که خود را شهروند هومانیست اروپایی میدانست، را به سبب حضور بربریت فاشیسم و جنگ جهانی در آن زمان میدانند.

وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه، ادبیات و زبانهای رومی پرداخته بود. او کوشید تا ادبیات را در خدمت تفاهم خلق ها قرار دهد و واسطه ای میان انسانها، فرهنگها، شود و به منظور این هدف به معرفی و ترجمه آثار ادبی کشورهای دیگر پرداخت. او خود را مانند آراسموس هلندی، "انسان میان روی" می دانست. و در جنگ جهانی اول با کمک نویسندگان مشهوری چون: هرمان هسه، جیمز جویس، و رومان رولان، به تشکیل انجمنی برای دفاع از صلح پرداخت. ماکسیم گورکی بعد از ترجمه وسیع آثار او در شوروی گفته بود: " فکر کنم تاکنون کسی مثل او درباره عشق این چنین مهربان ننوشته باشد". امروزه اشاره میشود که سرنوشت او مثالی است برای تراژدی یک هومانیسم جهان وطن صلح خواه در آن زمان. آثار او نماینده یک انترناسیونالیسم ادبی-شهروندی هستند. او با زبانی آهنگین در آثارش اهمیت خاصی برای مونولوگ های قهرمانان قابل بود.

در آثار او در مقابل اراده فرد، اراده قوی تاریخ قرار دارد. او ولی بجای دیدن پروسه های: اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی،- از جامعه و تاریخ تفسیرهای روانشناسانه می نمود. استفان تسوايگ در جنگ جهانی اول به کشور سوئیس و در جنگ جهانی دوم، به انگلیس و برزیل پناهنده و تحت تاثیر عواقب جنگ جهانی اول، پسیفیست شده بود. توماس مان او را مهمترین محصول روشنفکری جنگ جهانی اول دانست. مادر استفان از خانواده ای بانکدار بود و او بدلیل رفاه مالی، به نویسندگان بیشمار در سالهای تبعید کمک نمود. چون فاشیسم و دیکتاتوری به نابودی: ایده های انسانی، عشق، آموزش، ترقی و تحول فکری پرداخت، خودکشی استفان تسوايگ را، توماس مان، پیروزی موقت فاشیسم بر روشنگری دانست.

او غیر از ترجمه آثاری از بودلر و بن جانسون و بیوگرافی هایی پیرامون ماژلان، کازانو، فروید، و ماری استوارت، خالق زندگینامه هایی درباره: داستایوسکی، بالزاک، استاندال، نیچه، تولستوی، دیکنز، هلدلین، و کلايست نیز بود. او اینگونه مشاهیر را غولهای ادبی غرب نامید.

استفان تسوايگ کوشید تا در مقابل قهرمان پرستی تاریخی فاشیسم، به معرفی شخصیت های انسان دوست تاریخ فرهنگ بپردازد. از جمله آثار او: لحظه تولد انسانیت، جنون احساسات، بی صبری، عشق اریکا خانم، خانه ای در کنار دریا، جهان دیروز، رازهای سوزان، زن کم حرف، ترس، بازگشت لنین به روسیه با قطار آلمانی، نوول شطرنجی، سیم تار نقره ای، یوسف فوخه، درمان از طریق فکرو فرهنگ، نمایشنامه یرمیانس، مهندسان جهان (بالزاک، داستایوسکی، دیکنز)، بیوگرافی امیل فرهازن، و غیره هستند. عنوان پایان نامه دکترای او در جوانی: ریشه های مدرنیته فرانسوی، بود.

آرنولد تسوايگ، نویسنده آلمانی، خالق آثاری اجتماعی، انتقادی درباره جامعه امپریالیستی زمان خود بود. او در آغاز به انتقاد شدید از نظام شاهنشاهی و یلهلم آلمانی پرداخت و در پایان تحت تاثیر مارکسیسم، آثار دیگری خلق نمود.

او گرچه مهمترین نویسنده چپ لیبرال اواخر دوره وایمار در آلمان بود، در آغاز تحت تاثیر تحلیل روانشناسانه و امپرسیونیسم مینوشت ولی بعدها سوسیالیست و مارکسیست شد که برای یک نظام اجتماعی هومانیستی کوشش می نمود. آرنولد تسوايگ در آثارش به تفسیر مبارزه میان فرد، جامعه، دولت، اختلافات عشقی و خانوادگی، و مسائل یهودیان اروپا در جهان مدرن در آغاز قرن 20 پرداخت. قهرمانان آثارش غالباً روشنفکران خرده بورژوا هستند. موضوعات یهودیان شرق اروپا را او با کمک فلسفه مذهبی مارتین بوبر مطرح نمود. او در پایان کوشید تا با کمک ابزار سنتی رمان رئالیستی، به توصیف مبارزه طبقاتی و تبلیغ برای یک کمونیسم مسئولانه بپردازد.

آرنولد در رابطه با دو جنگ جهانی آلمان مینویسد که در هر جنگی نه ارزشهای والا بلکه اهداف مادی مورد نظر هستند و در ماشین بی رحم جنگ، قدرت، دیگر حق و قانونی را نمی شناسد. او نشان میدهد که چگونه جنگ گرای پایهای حقوق فرد و اخلاق را زیر پا می گذارد. آرنولد در آثارش مبارزه میان بوروکراتهای ارتش و اخلاق هومانیستی در زمان جنگ را نشان میدهد. در آثار او سلاح انسانیت، پسیفیستی است که با خودداری از اعمال خشونت و حمایت از ترقی و انسان دوستی حتی در انقلابات کوشش میکند. آن زمان چپ ها و لیبرال ها به او لقب "سرباز شجاع صلح" داده بودند.

آرنولد تسوايگ خالق آثاری در زمینه های: رمان، داستان، درام، و مقاله است؛ از آنجمله: زن جوان، جنگ کبیر مردان سفید، زمان مناسب، آتش بس، رویا و خیال گران و پرخرج هستند، کنعان نو، تربیت و ردون، رمانی از جنگ جهانی اول، به قدرت رسیدن یک شاه، پرسشهایی درباره کلاودیا خانم، و نمایشنامه هایبل، هستند. بین سالهای 1959 و 1967 منتخبی وسیع از آثار وی منتشر شدند.

او به تحصیل: تاریخ، فلسفه، هنر، زبان های مدرن، و روانشناسی پرداخته بود. آرتولد تسوايگ در سال 1915 جایزه ادبی کلايست و در سال 1950 جایزه ملی آلمان شرقی را از آن خود نموده بود. وی از سال 1933 بعد از مهاجرت به فلسطین، به فعالیت مطبوعاتی علیه فاشیسم پرداخته بود و در سال 1941 به تشکیل انجمنی برای حمایت از شوروی علیه فاشیسم کمک نمود. وی مدتی رئیس انجمن قلم آلمان شرقی نیز بود.

۱۹۰. نویسنده، میان ناسیونالیسم و هومانيسم .

لوکاچ بیچاره بخش مهمی از زندگی خود را با این موضوع مشغول نمود که چگونه میتوان همزمان به لنين و توماس مان عشق ورزید؟. او مینویسد امید وار بودن حق طبیعی هراسان است. توماس مان بین سالهای 1875-1955 زندگی نمود و در سال 1929 یعنی 4 سال قبل از آمدن نازیها جایزه نوبل را از آن خود نمود. فاشیسم آلمان بعد از بقدرت رسیدن از او سلب ملیت نموده و او را تبعید نمود. توماس مان یکی از مهمترین رمان نویسان قرن بیستم جهان و یک سردار توانا در امپراطوری ادبیات بود. او میخواست با کمک زبان و ادبیات به انسانی و دمکراتیک کردن جهان بپردازد. او کمونیست ستیزی زمان خود را جنون عصر نامید و میگفت فقط در لباس سوسیالیسم، دمکراسی حق زندگی و اخلاق دارد و جهان برای او بدون صفات و عناصر کمونیستی غیر قابل تصورات است. او میگفت کتاب پر فروش و موفق نه یک اتفاق ادبی بلکه یک پدیده جامعه شناسانه است. اهل نظر، آثار او ترکیبی از خلاقیت هنری و مسئولیت روشنفکرانه اجتماعی میدانند. او میگفت گرچه هنر ماهیتا مقوله ای غیر طبقه ای است ولی در سبک و شکل بیان، وابستگی طبقاتی را نشان میدهد. توماس مان در آثارش با توانایی هنرمندانه، زمان را تبدیل به ذهن و عینیت کرده و واقعیت را در قالب واژه - و واژه را به لباس واقعیت درآورد.

منتقدین ادبی چپ بعد از استالین، دیگر او را نویسنده بورژوا و ناسیونالیست نامیدند بلکه نماینده نوعی هومانيسم ترقیخواهانه. یعنی موضع گیری برشت در مقابل موضع گیری لوکاچ عقب نشینی نمود. او سرانجام داستانسرایی شد انساندوست و نه ملی گرا. مان در آثارش اتحاد اشرافیت فئودال با سرمایه داران کلان را به طنز کشید. او شکست اخلاقی، نظری، و اقتصادی بازرگانان مرفه را نشان داد و با آثار رئالیستی اش ضرورت پروسه سقوط و نابودی جامعه بورژوازی را نشان داد. مان توانایی شرح و توصیف واقعیات با کمک ابزار زبان را به نمایش گذاشت. او در مقالاتی، با افکار ارتجاعی و واپسگرایانه بورژوازی به مبارزه پرداخت. آثارش نشانه نوعی زندگی خلافاکارانه طبقه سرمایه دار است. رمانها و ناولهای توماس مان نیم قرن فضای ادبی اروپا را بخود مشغول نمود، و آثارش در بیش از 40 کشور جهان ترجمه شدند. رمانهایش اجتماعی و واقعگرایانه هستند. به نقل از منتقدین، او تمام سبکهای نثر داستانسرایی قرن بیستم در غرب را به تکامل و نقطه اوج خود رساند. نسل اهل مطالعه، او را در کنار هرمان هسه لازم و جالب میدانست. بقول ادیبان، او میتوانست با کمک زبان خسوف و کسوف ادبی بیافریند. امروزه او را یکی از مشهورترین داستانسرایان قرن بیستم ادبیات جهان میدانند.

درباره وطن او باید اشاره کرد که قرنهای آلمانیها در شعر و نمایشنامه آثاری از: گوته، شیلر، و هاینه برای معرفی و عرضه داشتند. ولی در زمینه رمان غیر از کتاب درد و رنج و رتر جوان، اثر گوته اروپا رمانی آلمانی نمی شناخت. توماس مان با رمان خانواده بودن بروک، برای ادبیات آلمان مشهوریت جهانی کسب نمود. او با نوشتن این رمان نشان داد که یک نویسنده توانایی رئالیست است. اهمیت آن کتاب را میتوان به اندازه کتاب جنایات و مکافات داستایوسکی و یا توانایی روایتی کتاب انجیل دانست. توماس مان در آثارش یکی از طزنویسان ادبیات آلمانی نیز است. صاحب نظران بر این نظرند که در آینده یکبار دیگر رنسانس آثار توماس مان به وقوع خواهد پیوست. او خود را شاگرد تولستوی، داستایوسکی، گوگول و بالزاک میدانست.

مخالفین، توماس مان را به سبب مواضع گیریهای ناسیونالیستی اش تا پایان جنگ جهانی اول، یک نویسنده جنگ طلب و شوینیستی میدانستند. امروزه کسی به اشتباهات سیاسی او در حین جنگ جهانی اول فکر نمیکند. متأسفانه نویسندگان مبارز همعصر او مانند: برشت، دوبلین، و موزیل، برای آثار او ارزشی قائل نبودند. منتقدین خارجی نیز سالها بر این عقیده بودند که نویسندگان آلمانی استعداد داستانسرایی و هنری ندارند. بلکه همیشه فقط قصد آموزش، شعار گویی، و تحقیق و بررسی ادبی-جامعه شناسانه دارند. گروهی دیگر طنز او را همدردی و یا دلسوزانه نمیدانستند بلکه تمسخرآمیز، کینه توزانه و عقده گرایانه؛ از موضعی بورژوا منش. منتقدی دیگر میگفت بدون توماس مان در تاریخ ادبیات جهان اتفاقی نمی افتاد، ولی بدون برشت و کافکا، جهان از نسلی از نویسندگان جوان محروم میشد. با اشاره به اینکه در هستی و زندگی، بهانه ای برای بی تقصیری وجود ندارد، گروهی او را نویسنده ای عیسی منش میدانند تا نیچه گرا. جمعی آثارش را دایرة المعارف جهاننامی از توانایی زبان بشمار می آورند، و گروهی دیگر سبک نوشتاری او را اشرافی، تظاهرآمیز، غیر صادقانه و بزدلانه می نامند. بخش دیگری به تحقیر او را فرزند خلف فرهنگ بورژوازی آلمان بشمار می آورند. ولی امروزه از موضعی غیر استالینیستی باید اعتراف کرد که همه این عیب های کوچک و بزرگ برای خالق 6-7 شاهکار ادبی جهانی قابل چشم پوشی هستند.

تاریخ نویسان امروزه میگویند، چنان در زمینه سیاست نازیها جنایت پیش آمد که حتی نویسنده ای غیر سیاسی مانند توماس مان نیز دست به فعالیت سیاسی زد و مجبور به دخالت در مسایل سیاسی روز گردید. هیتلر و فاشیسم چنان جنایت کردند و گندش را در آوردند که هنرمند زیباگرایی مانند او نیز از

برج عاج خود پائین آمد و مبارز ضد دیکتاتور شد. او برای دفاع از حرمت و شرف انسان به مبارزه اجتماعی با فاشیسم، دیکتاتوری و بربریت پرداخت. او بعد از پایان جنگ جهانی اول، در دهه 20 قرن گذشته، یک دمکرات ضد فاشیسم شد و در دوره جمهوری وایمار تا سرکار آمدن هیتلر وکسب قدرت، او موضعی جمهوریخواهانه و دمکراتیک گرفت.

اومیبایست میان ناسیونالیسم و هومانیزم - یا ملی گرایی و انسان دوستی دست به انتخاب میزد. در زمان جنگ جهانی دوم نام او در خارج از آلمان در تضاد و در قطب مقابل نام هیتلر تداعی میشد. او از سال 1940 طی پیامهای رادیویی به مبارزان ضد فاشیسم پیوست. و بعد از پایان جنگ به سوئیس رفت و از زندگی در آلمان چشم پوشید. به نظر مورخین اهمیت اجتماعی و تاریخی او مهمتر از آثار ادبی؛ رمانها، داستانها و مقالاتش است. توماس مان در آغاز با نوشتن نوول و داستانهای بلند مانند: فریب خورده - مرگ در شهر ونیز - اعترافات فلیکس لافزن - تونیو کروگر - و ترستان شروع کرد. از جمله آثار دیگر او: مجموعه مقالات و سخنرانیها - و 5 جلد کتاب یادداشت‌های خصوصی روزانه - و رمانهایی مانند: کوه جادویی - خانواده بودن بروک - عالیجناب اعلیحضرت - ماریو و جادوگر - کتاب سه جلدی یوسف و برادرانش - لوته در وایمار - و دکتر فاوستوس هستند.

رمان یوسف و برادرانش رمانی است تاریخی که درگیری بربریت و انسان دوستی را نشان میدهد. نوول اعترافات فلیکس لافزن یکی از بهترین آثار او است. کتاب ماریو و جادوگر تمایلات ضد فاشیستی نویسنده را نشان میدهد. کتاب فریب خورده زیباترین نوول قرن نام گرفت. کتاب کوه جادویی، تجزیه و تحلیل سیر ایدئولوژی بورژوازی، از ایده آلهای روشنگری تا تمایلات فاشیستی است. در این کتاب کوشش روشنفکران برای هنر هومانیزستی و تکامل انسان دوستانه آن در زیر شرایط سخت و بحران سرمایه داری به بحث کشیده شده. کتاب لوته در وایمار، تسویه حساب با جامعه بورژوازی آلمان و فرهنگ و فلسفه آن است که نشان از نوستالژی گذشته ترقیخواهانه بورژوازی زمان گوته دارد. انتشار کتاب 5 جلدی یادداشتها و خاطرات روزانه توماس مان در سال 1982، کمک مهمی بود برای درک بهتر: نویسنده، آثار و شرایط زندگی فرهنگی-اجتماعی اش.

۱۹۱. اعتراض و شورش ادبی، - طبقاتی یا بورژوازی ؟ .

Thomas Bernhard (1931 – 1989)

در رابطه با توماس برنهارد نویسنده اتریشی میگویند افشاگری از طریق جنجال ادبی . یتیمی و بیماری سبب نویسندگی شد . پرخاش به خوانندگان یا مبارزه با دولت لیبرال ؟ . شورش علیه حماقت های روزمره گی . نویسنده میان پوچگرایی و شلوغکاری . و قرتی بازی ادبی . برنهارد میگفت او مینویسد تا ثابت کند در جهانی زندگی میکنیم که آن بدترین نوع ممکن است چون تنها مرگ پاسخگوی پرسشهای ماست . برای او زبان نشانه ناتوانی و شکست است . او به تحقیر و خشنونت محیط پیرامون و جامعه اطرافش میپرداخت و همیشه ادعا میکرد که با کمک نویسندگی و تمرین آواز خوانی پیروزی مرگ را دهها سال به عقب انداخت . در نظر او زندگی گذرگاهی است از میان جهنم . به این دلیل برای او تنها فرم زندگی نویسندگی بود .

خواننده عکس توماس برنهارد را که می بیند نزد خود میگوید او چه انسان مهربان و لطیف و محترم و مودب و زیبا و بورژوا و نازناز و آرام و سوسولی است . ولی با آشنایی بیشتر با بیوگرافی وی خواهد فهمید که او احتمالا به دلیل یتیم شدن در سالهای کودکی و ابتلا به بیماری سل و نفس تنگی چه آدم تلخ و نا امید و پرخاشگر و خود خواه و پوچگر و اغراق گر و جنجالی و تحریک کننده خشم دیگران و تنها و گوشه گیری است که حتما چاپ و نشر آثارش را در وطنش تا زمان مرگ ممنوع میکند . از جمله حوادث ناگوار دوران کودکی او این بود که هیچگاه پدر خود را ندید چون 9 ساله بود که پدرش را در جنگ جهانی دوم از دست داد . مادر او دختر یک نویسنده مشهور اتریشی بود . پدر برنهارد یک نجار جوانی بود که بر اثر یک رابطه " نامشروع " با مادر برنهارد صاحب فرزندی شده بود . به این دلیل برنهارد و مادرش سالها در اقامتگاه زنان و کودکان بی سرپرست بسر بردند و بعد از اینکه مادرش نیز در جوانی فوت نمود تربیت او را مادر بزرگ و پدر بزرگ اش بعهده گرفتند . او در باره دوران کودکی اش بعدها یک اتوبیوگرافی پنج جلدی ! نوشت . توماس برنهارد در سال 1931 در هلند بدنیا آمد و در سال 1989 در اتریش درگذشت .

آثار او را گزارشی خیالی پیرامون انسانهایی میدانند که بدلیل احساسات بیمارگونه شان جهان را بشکل جهنم می بینند . او در آثارش با تنفر و تمایلات نیهلیستی اشاره به ابتذال فرهنگی غرب و موضوعاتی مانند غم و بیماری و مرگ و سقوط و جنون و سکوت و تروریسم و تمایلات فاشیستی و شکاکیتی به امکان شناخت میکند . حمله به کلیسا و سیاست و فرهنگ و جهان بی نظم و پر هرج و مرج و دروغهای زندگی و فرهنگ و اجتماع و سیاست از دیگر هدفهای اوست . او در نوشته هایش به بحث و مبارزه ای مونیولوژی و فردگرایانه با جهان و جامعه میپردازد و میگوید در جهانی زندگی میکنیم که نه تنها محکوم به مرگ است بلکه مرگ و نابودی در همه جا چون یک بیماری واگیر انسان را تعقیب میکنند و تمام " بازیهای آخر " انسان به مرگ و بیماری و پیری ختم میشوند . وی نظری منفی نسبت به جهان و انسان و جامعه داشت .

غالب آثار برنهارد شامل مونولوگهای درونی با جملاتی پیچیده و طولیل هستند و زبانش فشرده و با انرژی است که ناخوشایندی های زندگی را اجبارا ولی موفقیت آمیز توصیف میکند . او با زبانی تصویری به درد و رنج جهان خود میپردازد . در نمایشنامه های تراژدی - کمدی او به روابط مشکل هنرمندان با جهان و جامعه میپردازد . در نوشته هایش تاثیراتی از برشت و بکت و تراکل مشاهده میگردد . آثار او شامل رمان و داستان و نمایشنامه و شعر و بیوگرافی و نقد ادبی هستند ؛ از آنجمله جامعه شکار ، قدرت ، عادت ، مشاهیر ، داستانها ، بتون ، یک دوستی ، ظاهر فریبکار ، سوار کار ، سفره آلمانی ، سه روز ، زندگینامه ورژیل ، کارخانه آهنگسازی ، رفتن ، مصلح جهان ، جشنی برای بوریس ، علت ، زیرزمین ، نفس ، تصمیم ، سرما ، گوشه گیری ، یک کودکی ، منکر و دیوانه . انسانهای آسیب دیده ، روی زمین ولی در جهنم ، زندانی ، منقد فرهنگی ، رئیس جمهور ، ایمانوئل کانت ، پیش از بازنشستگی ، کمدی روح آلمانی ، میدان قهرمانان ، ویرایشگر ، سرما ، پسرخواهر ویتگنشتین ، ارزان خور ، استاد پیر ، ساده پیچیده ، کوشش برای نجات ، مضخرف ، مصاحبه ، حادثه ، سه مجموعه شعر ، شلوار نو آقای پیمان ، می باشند .

از جمله جوایز دریافتی برنهارد ، جایزه شهر برهنم ، جایزه دولت اتریش ، جایزه بوشنر ، و جایزه پن کشور اتریش هستند . توماس برنهارد پایاننامه دوره هنرپیشگی خود را در باره برشت نوشت . او در دانشگاه در رشته های موسیقی و هنرپیشگی و آواز و کارگردانی تحصیل کرده بود . احتمالان بدون اتمام .

۱۹۲- ما و مشاهیر فرهنگی غرب .

شاه انگلیس و اعدام توماس مورس .

Thomas Bernhard (1931- 1989), Thomas Morus (1478-1535)

توماس مورس، نویسنده، فیلسوف، هومانیسست، و سیاستمدار انگلیس در پنج قرن پیش، یکی از آغازگران هومانیسسم اولیه سرمایه داری است. شاهکار او در فلسفه سیاسی و ادبیات اتوپستی (ناکجا آبادی، بهشت زمینی) رمان " اتوپیا " است. او این کتاب را در سن 38 سالگی نوشت. وی مهمترین نماینده سوسیالیسم اتوپستی و هومانیسسم است. این رمان او سنتی برای ادبیات اتوپستی اروپا گردید. او براساس این کتاب، خالق رمان سیاسی و ادبیات ضد دولتی بشمارمی آورند. وی دربخش نخست این رمان به انتقاد شدید از اوضاع اجتماعی و سیاسی آنزمان انگلیس و دربخش دوم آن به طرح یک دولت ایده آل براساس اصول کمونیسسم آغازین می پردازد. این رمان دیالوگی او در دو بخش نوشته شده است. توصیف شرایط اقتصادی، اجتماعی، و نظم دولتی جزیره خیالی اتوپیا بعدها مدلی برای ژانر رمان اتوپستی درغرب شد. توماس مورس درسال 1535 از طریق هاینریش سوم اعدام شد چون او حاضرنشده اتورپه شاه و سلطنت پر کلیسا و دین در انگلیس را تایید کند.

توماس مورس دولت پادشاهی انگلیس را متهم نمود که از توطئه های پولداران علیه زحمتکشان حمایت می نماید. او بعدها آموزگار اتوپست های آینده گردید. اتوپست ها مبارزان اجتماعی بودند که در فلسفه سیاسی به طرح یک بهشت این جهانی یا ناکجاآبادی پرداختند. در سوسیالیسم تخیلی توماس مورس ، مالکیت شخصی وجود ندارد چون او آنرا عامل بی عدالتی، استثمار، و نابرابری اجتماعی میدانست. او مالکیت جمعی را در جامعه تبلیغ می نمود. وی میگفت بهترین تقوا، نیکوکاری است چون آن، رنج مردم را کاهش میدهد. توماس مورس با آثارش پایه گذار یک سنت تفکرسیاسی گردید. بادیامروزی رمان اتوپستی اوازیخی نظرها کتابی است لیبرال، گرچه او آه ایست ها را آنزمان فقط قابل مدارا میدانست. نظام اتوپستی او قادر است بدون درس های اخلاقی دین مسیح روی پای خود دوام بیاورد؛ اگر انسانها این چنین فردگرا نبودند. تئوری سیاسی توماس مورس متکی به نظرات افلاتون و پیکو میراندولا بود. وی در آن زمان 6 ساعت کار جسمی درروز را کافی میدانست. تا مردم بتوانند به مشغله های فکری و عملی دیگر مانند هنر، ادبیات، فلسفه، تفریح، و تحقیق درعلوم تجربی بپردازند. منفدین او امروزه مدعی هستند که تنوع درآموززندگی بخشی از احساس رضایت و سعادت انسان است ولی در نظامهای سوسیالیستی و اتوپستی این چنین خواسته ها انکار میشوند. ازجمله نویسندگانی که در ادبیات غرب رمان اتوپستی را ادامه دادند میتوان از جرج اورل، آلدوس هوکسلی، یونی سامیاتین، ویلیام مورس، فرانس باکون، توماس کامپلا، و لویز مرسیر، نام برد.

توماس مورس از نظر فلسفی تحت تاثیر اپیکور و اراسموس بود. او از طریق دوستی نزدیک با اراسموس نتردامی، با اندیشه های هومانیسستی او آشنا گردید. وی از نظر سیاسی متکی به نظرات افلاتون و اوگوستین است. راسل مینویسد که او از نظر انساندوستی جالبتر از اراسموس بود. کتاب خیالپردازی سیاسی او یعنی رمان "اتوپیا" تحت تاثیر کتاب "دولت" افلاتون است. توماس مورس با انتقاد از رنسانس متکی به افلاتون طرح یک دولت ایده آل بدون مالکیت خصوصی را ریخت . طرح های اجتماعی- کامپلا، باکون، فوریه، سنت سیمون، آون، و پرودن، ادامه نظرات سوسیالیستی او بودند. از جمله نویسندگان ادبیات لاتین مورد علاقه او/ ورژیل و سیسرو هستند. نظرات توماس مورس نزد مارکس و انگلس نیز مشاهده میشوند. هر دو مدعی بودند که طرح کمونیسسم اتوپستی را به کمونیسسم علمی هدایت کردند.

توماس مورس در سال 1478 در انگلیس بدنیا آمد و در سال 1537 اعدام شد. 400 سال بعد پاپ از او در سال 1935 اعاده حیثیت نمود و او را مقدس دانست. توماس مورس در خانواده ای مرفه بدنیا آمد ، پدرش یک قاضی معروف دولتی بود. او در دانشگاه به تحصیل فلسفه، حقوق، زبانهای کلاسیک ، و الهیات پرداخته بود. از جمله آثار او - رمان اتوپیا، تاریخ ریچارد سوم، بیوگرافی پیکو میراندولا، مقالاتی علیه اصلاحات دینی، بهترین قانون دولتی و جزیره اتوپیا، و چند اثر تاریخی دیگر هستند. مجموعه آثار او در سال 1963 منتشر شدند. او پیش از اعدام گفته بود که خادمان شاه بهتر است ابتدا خادمان خدا باشند.

۱۹۳- ما و ادبیات زنان .

جایزه نوبل برای ادبیات سیاه . Toni Morrison (1931- ?)

تونی مورسین ، نویسنده ، ناشر ، منقد ادبیات و فرهنگ ، یک زن سیاهپوست آمریکایی است که در سال 1993 برنده جایزه نوبل در ادبیات شد. او یکی از مهمترین نویسندگان زمان حال ادبیات سیاه و تاریخ نویسی ادبی آمریکا است. او در رمانهایش به دفاع از هویت و فرهنگ آمریکایی های سیاهپوست میپردازد. مورسین تاکید خاصی روی ادبیات سیاهان و مسایل و شرایط اجتماعی زنان آمریکا دارد. از جمله موضوعات آثار او - نژادپرستی ، برده داری ، بی وطنی ، خشونت ، تحقیر نژادپرستانه ، و یادآوری کابوس های گذشته تاریخ آمریکا است .

طبق ادعای بعضی از مورخین در طول 300 سال گذشته آمریکا ، بیش از 60 میلیون سیاهپوست جان خود را از دست داده اند . یکی از کوششهای مورسین احترام به این قربانیان نژادپرستی است . او در رمانهایش به تجربه آمریکایی های سیاهپوست در جامعه ای که سفیدپوستان حاکم هستند ، میپردازد . یکی از تئوریهای او این است که بدون سیاهان ، سفیدپوستان آمریکا همچون کشورهای بالکان به جان هم می افتادند . احساس سفید بودن و تحقیر مشترک سیاهان موجب شد که آنان با هم وحدت کنند و اعلان ملتی بنام آمریکا بنمایند . او میکوشد با کمک قلم اش صدای ادبی سیاهان مظلوم باشد و تاریخ سیاهان را بخش مهمی از تاریخ جامعه آمریکا بنماید . او در رمانهایش به شرح و تفسیر و نمایش زندگی سیاهان میپردازد . در نظر او هویت سیاهان آمریکایی شامل - ارثیه آفریقایی فرهنگ آنان ، دوره برده داری ، مبارزه برای آزادی و تساوی حقوق ، می باشد . او در جای دیگری نشان میدهد که چگونه نرم های اجتماعی سفیدپوستان به ضرر سیاهپوستان در ساختارهای خانواده گی نفوذ کرده اند. او از دختران جوان سیاهی میگوید که به سبب تضاد ، نفوذ معیارهای استتیک سفیدپوستان از طریق آرزو ، مد ، راسیسم ، سینما ، و تبلیغات ، دچار دوگانگی ، بیگانگی ، و بیماری تنفر از خود میشوند . او به انتقاد از قوانین و ارزشهای سفیدپوستان میپردازد که به ضرر سیاهپوستان بکار گرفته میشوند . چون آثار او شامل زنان مبارز و مستقل و جالب است ، او را فمینیست وگاهی مارکسیست نامیده اند . او با اعتماد به نفس خاص خود میگوید که افتخار میکند که زنی سیاهپوست است . رمانهای او اشاره ای به 2 نوع تحقیر در جامعه سرمایه داری آمریکا است - سیاه بودن و زن بودن . مبارزه مهم او ولی علیه حاکمیت مردان سفیدپوست جامعه آمریکا است. او یکی از صداهای روشننگر ، خلاق ، و مستقل ادبیات زمان حال آمریکا میباشد. وی با اشاره به اهمیت دوستی و رفاقت میان زنان و اهمیت آن برای ادامه زندگی ، مدعی است که جامعه مردسالار فاقد زبان رابطه برای دوستیابی است .

از جمله آثار تونی مورسین - بچه آدم ، چشمان بسیار آبی ، سولا ، سرود سلیمان ، جاز ، بهشت ، بچه تیر ، بلوود ، و مجموعه مقاله ها است . از او غیر از 7 رمان ، دهها سخنرانی و مقاله نیز منتشر شده اند . غالب آثار او به واقعیات اجتماعی آمریکا در نیمه اول قرن بیست میپردازند. مقوله های عشق ، مرگ ، فراموشی ، خاطره ، رنج ، جوانمرگی ، و مقاومت ، در آثار او جای خاصی دارند. رمان "سولا" داستان بیگانگی و از خود بیگانگی یک دختر جوان سیاهپوست را نشان میدهد . کتاب "بچه آدم" او کوشش مهمی است روی تاریخ برده داری در آمریکا . کتاب " سیاه " او تاریخ 3 قرن رنج سیاهان را مورد نظر دارد . او پایاننامه دانشگاهی اش را درباره آثار ادبی فاکنر و ویرجینیا ولف نوشت .

تونی مورسین در سال 1931 در یک خانواده فقیر کارگری در شهری وابسته به صنایع فولاد واقع در ایالت اوهایو با نام واقعی " خلونه آنتونی وفورد " بدنیا آمد . دوران کودکی اش مصادف شد با بحران اقتصادی نیمه اول قرن بیست در آمریکا. آواز خردسالی با فرهنگ فولکلور سیاهان آمریکا از نزدیک آشنا گردید. او در دانشگاه به تحصیل علوم انسانی و زبان و ادبیات انگلیسی پرداخت . وی با یک معمار جامائیکایی ازدواج نمود ولی بعد از چند سال از وی طلاق گرفت. حاصل این ازدواج دو کودک هستند. وی سالها به شغل تدریس و همکاری با بنگاههای نشر پرداخته است. او بعد از تحصیل مدتی کلاس آموزش نویسندگی برقرار نموده بود .

وی غیر از فرهنگ شفاهی سیاهان ، تحت تاثیر مدرنیسم ادبی فاکنر در رمان است. او را اغلب با فاکنر مقایسه میکنند ؛ که پدر رمان نو در آمریکا بحساب می آید. روایت آهنگین آثارش تحت تاثیر ساختار موسیقی سیاهان است . نویسندگان مورد علاقه او غیر از فاکنر ، تولستوی و جان آوستن هستند . او در آثارش از فولکلوریک دوران کودکی اش نیز استفاده زیادی می نماید . وی خلاف هاریت بشر استو ، نویسنده رمان " کلبه عمو تام " ، جامعه را دو قطبی و سیاهان را قهرمان نمی نماید ، بلکه توصیفی

واقعگرایانه از شرایط می نماید. زمانی که او همکار یک بنگاه نشر بود، کوشش زیادی برای معرفی ادبیات سیاهان و ادبیات آمریکا نمود. عناصر رئالیسم جادویی آثار او ناشی از فرهنگ خرافاتی و بومی سیاهان است. سه عنصر مهم آثار او، موسیقی جاز، سنت ادبیات شفاهی، و ادبیات پیشین سیاهان، میباشد. در تاریخ بردهها عناصر تاریخی با عناصر خیالی درهم آمیخته اند. او با مخالفت با ادبیات سرگرم کننده و ادبیات جامعه شناسانه سفیدپوستان آمریکا، مدافع ادبیات تاریخی و سیاسی است. قهرمانان بعضی از آثارش برای جستجوی هویت تاریخی خود آمریکا را ترک میکنند و به قاره آفریقا باز میگردند. او میگوید که آگاهی ملی سفیدپوستان آمریکا، انگل وار متکی به نفی هم میهنان سیاه پوست شان بوده است. منقدین ادبی پیش بینی میکنند که آثار او در قرن 21 نیز خوانندگان قابل توجهی خواهد داشت. بعضی از آثار او از جمله رمان بچه آدم تاکنون بصورت فیلم درآمده اند.

۱۹۴. دو زندگی، دو گونه مرگ- در ادبیات غرب.

مرگ نویسنده تبعیدی غربی در تنهایی.

Uwe Johnson (1934 – 1984), Heinrich Mann (1871 – 1950)

یانسون، نویسنده آلمانی بعد از فرار از استالینسم آلمان شرقی سابق، در 59 سالگی در تنهایی روی جزیره ای انگلیسی بدلیل سکنه ناشی از الکلی شدن درگذشت. جسد او را بعد از سه هفته همسایگان کشف کردند. روزنامه ای محلی در آن رابطه نوشت که: "مردی قوی هیکل با کتی چرمی سیاه و کلاهی پیشه دار هر روز ساعت 7 عصر وارد تنها میخانه روستا میشد و با صدایی گرفته "عصر بخیر" میگفت. سایر مهمانان کافه او را دقیقاً نمی شناختند، او آدم عجیبی بود که به تنهایی در خیابان پاراده شماره 24 میزیست. شایعه شده بود که او نویسنده آثار پلیسی است. در کافه فوق به وی نام مستعار چارلز را داده بودند. گاهی او با اطرافیان خود در کافه بطور کوتاه درباره هوای روز بعد یا بازی فوتبال صحبت میکرد، یا در کافه چیزی میخواند یا یادداشتی برمیداشت. هربار حدود 8 پونتس مینوشید و نصف پاکت سیگار گاولویز میکشید و دقیقاً بعد از 2 ساعت کافه راترک میکرد. پیش از آنکه 2 پک و دکا بالیوانی آب گوجه فرنگی رانوشیده باشد. در لحظه ترک کافی کسی نمیدانست که اکنون یک نویسنده مشهور مهاجر بخانه میروند تا پشت میزنویسندگی اش بنشینند". کتاب 4 جلدی "روزهای سال" را که در این 10 سال در آنجا نوشت، مهمترین رمان بعد از جنگ در ادبیات آلمان بحساب می آورند. کسی نمیدانست که نویسنده ای ناشناخته، مخفی از انظار عمومی وطنش به تنهایی در آن فضای روستایی جزیره میزیست. کسی نمیدانست که در غربت، ادبیات برای او، وطن خاطرات شده بود. او غیاز رفتن به میخانه محل، کارتن ها شراب اسپانیایی رادر خانه برای روزمبادا نیز انبار کرده بود. وی همیشه اصرار داشت که تبعیدی نیست بلکه فقط بخارج از کشورش مهاجرت نموده است. موضوع جنگ سرد و تقسیم آلمان بین دو بلوک شرق و غرب، در مرکز آثار او قرار داشت. او در آلمان شرقی ممنوع الشغل شده بود چون از سازمان جوانان حزب کمونیست خارج گردیده بود. در آثاری دیگر او به موضوعاتی مانند جنگ ویتنام، ناآرامی های نژادی در آمریکا، قتل کندی و مارتین لوتر، و مشکلات بعد از جنگ در اروپا پرداخته بود. او چون از خانواده ای روستایی در آلمان شرقی برخاسته بود، در روی آن جزیره انگلیسی احساس راحتی میکرد.

بعدها نوشتند که چون مادر یانسون کارگر اداره راه آهن بود، او با زندگی کارگران آشنایی نزدیکی داشت، گرچه آواز سوسیالیسم استالینیستی ناامید و سرخورده شده بود. او در غربت کوشید تا با کمک داستانسرایی و ادبیات، وطن از دست رفته را دوباره بیابد. برای او رمان، جهانی بود که در مقابل جهان واقعی قرار داشت. منتقدی گفته بود که آثارش اهمیت سیاسی و روشنگرانه دارند. یانسون در آغاز درسبک اکسپرسیونیستی مینوشت، مونتاز و مونولوگ، بخش مهمی از زبان نوشتاری او بودند. او در دانشگاه زبان و ادبیات آلمانی و انگلیسی تحصیل کرده بود. گروهی دیگر از منتقدین مدعی بودند که او زبان نوشتاری مادری را بدرستی نمیداند. گروهی هم نثر او را گرچه مشکل ولی شاعرانه، لطیف، رئالیستی، دقیق و بی نظیر میدانستند. خواننده میتواند جهان خود را در آثار او دوباره بیابد.

اوه یانسون را گاهی با کافکا، توماس مان، موزیل، و کریستا ولف، مقایسه کرده اند. سبک داستان نویسی او شباهت هایی با همینگوی، جویس، و فاکتر داشت. او تحت تاثیر مارسل پروست نیز بود. ماکس فریش میگفت که ولایت یانسون باید یقین داشته باشد که او حافظه ای هومری داشت. فریش برای خرید یک خانه به او کمک مالی نموده بود. یانسون با گونتر گراس، و خانم باخمن، شاعره معروف، آشنایی نزدیک و با هانا آرنه سالها در مکاتبه بود. یانسون به ترجمه اشعار هرمان مالوی نیز پرداخت. او سالها به تدریس هنرنویسندگی پرداخته بود. یانسون در سال 1960 جایزه ادبی فونتان و در سال 1971 جایزه بوشنر را از آن خود نموده بود. او اعتباری عام برای استتیک ادبی آثارش قایل بود، و نه فقط پیرامون تقسیم آلمان. یانسون در آثارش می پرسید که آیا عملی نمودن یک سوسیالیسم دمکراتیک ممکن است یا نه.

از جمله آثار او: احتمالاتی درباره یعقوب، دنوئر، روزهای سال، وضعیت همراه، امتحان سیکل، روز بخیر یعقوب، اینگرید باندر، کاراش ونترهای دیگر، وسفر به اتریش. او رمان 2000 صفحه ای "روزهای سال" را طی 15 سال تمام نمود. مجموعه مقالات او درباره تئوری ادبی در کتاب "قطارشهری برلین" گردآوری شده اند.

هاینریش مان - نویسنده آلمانی، یکی از رئالیستهای انتقادی مهم قرن 20 و مهمترین نویسنده ادبیات سیاسی زمان و نسل خود بود. وی در سن 69 سالگی بدلیل خطر فاشیسم، از طریق کوههای پیرنه با پای پیاده از فرانسه اشغال شده فرار نمود. او خالق مهمترین رمانهای تاریخی در ادبیات تبعید قرن 20 می باشد. وی برای مبارزه علیه فاشیسم خواستار وحدت کمونیستها با سوسیال دموکراتهای آلمان در زمان جنگ جهانی دوم شد. اگر یانسون را نویسنده میخانه ها نامیدند، هاینریش مان اروپای زمان خود را جهان فاحشه خانه ها نامید و خود با یکی از زنان شاغل در بارهای شبانه ازدواج نمود.

وی همیشه یک جمهوریخواه ادبی ماند و تا آخر به دست آوردهای ارزشهای روشنگری اروپایی ایمان داشت. وی میان نویسندگی و وظیفه انتقادی-اجتماعی فرقی نمی گذاشت. او میگفت که هنر باید در خدمت زندگی باشد و نویسنده چه در برج عاج روشنفکری و چه پشت تریبون سخنرانی باید به دفاع از اخلاق اجتماعی و سیاسی بپردازد. وی حتا پیش از آغاز جنگ جهانی دوم از اهل قلم می خواست تا علیه فرهنگ ارتجاعی شورش کنند و به فعالیت اجتماعی دست بزنند. وی می نویسد که در موضوع ادبیات و سیاست انسان قرارداد دارد، و نویسنده باید مبلغ عدالت و متحد خلق در مقابل قدرت و زورگویی باشد. وی با اشاره به گوته می پرسد که او چه کوششی در مقابل انسان ستیزی شاهزاده های زمان خود نمود. وی نویسندگی را وسیله ای برای انتقاد اجتماعی بحساب می آورد. او سالها در تبعید به فعالیت افشاگرانه علیه فاشیسم آلمان پرداخت و تحت تاثیر استاندال، بالزاک، و زولا دوستدار ادبیات انتقادی و اجتماعی بود. او زیر تاثیر سنت انقلابی و دموکراتیک فرانسه، خواهان مسئولیت سیاسی برای روشنفکر بود و با کمک رمانهای طنزآمیز به انتقاد از جامعه امپریالیستی آلمان پرداخت. وی یکی از مدافعان ارزشهای انسانی، سوسیالیستی و صلح خواهانه نیز بود و چون تمایل به طبقه کارگران انقلابی داشت، اهمیتی خاص وجهانی برای سوسیالیسم قائل بود. او همچون امیل زولا با تاکید بر ارزشهای انقلاب فرانسه، خواهان مسئولیت و فعالیت سیاسی میان روشنفکران بود. از دیگر زمینه های کار ادبی او انتقاد از میلیتاریسم و فرهنگ اطاعت و رزی بود. زمانی که برادر جوانتر او یعنی توماس مان جایزه نوبل را از آن خود نمود، هواداران وی دست به اعتراض زدند، چون این جایزه را حق هاینریش مان می دیدند. او در مقابل فاشیسم به دفاع از جمهوری و ایما در آلمان پرداخت و با انتقاد از جامعه پادشاهی و ویلهلمی خواهان پایان فرهنگ بورژوازی شد. با انتقاد از سیستم اجبار آموزشی و فرهنگ اطاعت زبردستانه ویلهلمی به انتقاد از سیستم آموزشی امپریالیستی دولت پروس پرداخت. او سیاست ویلهلمی زمان خود را انوریت و امپریالیستی نامید. محبوبیت او در زمان جمهوری و ایما در آلمان تا آن میزان بود که وی بعنوان رئیس آکادمی پروسی انتخاب شد.

او زیر تاثیر تئوری اجتماعی و ادبیات فرانسه مخصوصا آثار آلفونس، موپاساد، فلور، بالزاک و زولا بود. منقدین چپ بعضی از رمانهای تاریخی او را بخشی از رئالیسم سوسیالیستی آلمان بشمار می آورند، گرچه او در آغاز در سنت دو مکتب سمبولیسم و رمانتیک می نوشت. اکسپرسیونیست ها نیز او را یکی از پیشگامان مکتب خود بشمار می آورند. توماس مان یکی از آثار او را: "سرودی عالی برای دموکراسی" نام نهاد. او نه تنها به انتقاد از اخلاق دورویانه خرده بورژوازی بلکه به توضیح کاپیتالیسم مدرن در آثار خود پرداخت. ناشناخته ماندن او در میان اهل کتاب در غرب امروزی را بدلیل بی توجهی منقدین ادبی به آثار او، به اتهام ایدئولوژیک بودنشان میدانند.

از جمله آثار هاینریش مان: درباره یواخیم، سرزمین موعود، دونظر، شهری کوچک، جوانی هانری شاه، بدطینت ها، استقبال از جهان، پروفیسور آنرا، زیرستان، فقر، مادام لگروس، مجموعه مقالات تنفر، فکرو عمل، دیدار با قرن، پایان یک دیکتاتوری، جالب و نول های دیگر، امیل زولا، روزی خواهد آمد، از بیسمارک تا هیتلر، ونوس، دیانا، منور، الهه ها، نفس، ولتر و گوته، و در شکار عشق، هستند. کتاب اتوبیوگرافی او "دیدار با قرن" اثری است برای هومانیزم و آزادی. او پایه گذار کتابخانه "کتابهای ممنوعه" نیز بود. مجموعه آثار وی در سال 1962 در 25 جلد منتشر شدند.

هاینریش مان در جوانی شغل کتابفروشی و نشر کتاب را آموخته بود، ولی در سال 1933 بدلیل ممنوعیت قلم در زمان نازیها، چند روزی پیش از دستگیری از آلمان فرار نمود. وی گرچه در آمریکا جان خود را نجات داد ولی در آنجا در فقر، تنهایی، و گمنامی زندگی نمود. او در سال 1950 پیش از آنکه رئیس آکادمی هنر در آلمان شرقی شود، در آمریکا درگذشت. وی دعوت آلمان شرقی از خود را نوعی اعاده حیثیت از وی میدانست و از اینکه فاشیسم از او سلب ملیت نموده بود، احساس افتخار می کرد. وی غیابا از دولت آلمان شرقی یک دکترای افتخاری از دانشکده فلسفه دریافت نمود.

۱۹۵- شاعر و اتوپی کمونیسم .

ایستگاههای سیاسی یک نویسنده .

Vallejo, Cesar (1892 - 1938), Vargas Llosa, Mario (1936 - ?)

انسان بد زاده شد ،
بد زیست ،
مرده ای بد بود ،
و میرنده ای بد .

مترجم آلمانی اشعار فالیو ، شاهر پرویی ، آثار او را نشان از بدبینی و ناامیدی سرخپوستی نامید . سزار فالیو ، شاعر جوانمرد کمونیست آمریکای لاتین بین سالهای 1892-1938 زندگی نمود و در سن 46 سالگی در مهاجرت در پاریس درگذشت .

او از سال 1922 در اروپا زندگی نمود . فالیو در سالهای مهاجرت در فرانسه در فقر زیست و در سال 1928 وارد حزب کمونیست گردید . او از خانواده ای متوسط برخاسته بود و پیش از مهاجرت در کشورش ، معلم خصوصی ، دانشجو و صندوقدار یک شرکت نیشکر بود .

آثار اجتماعی انتقادی فالیو شامل شعر ، درام ، رمان ، مقاله ، داستان و سفرنامه هستند . او یکی از پایه گذاران ادبیات مدرن زبان اسپانیایی و مهمترین نماینده شعر آمریکای لاتین در آغاز قرن بیست است گرچه از او فقط سه مجموعه شعر بجا مانده .

فالیو زندگی اش را در خدمت انقلاب زبان و انقلاب اجتماعی گذاشت . وی با ترکیب سوررئالیسم و رئالیسم ، مبلغ اتوپی کمونیسم در ادبیات بود .

آثار سزار فالیو نشان از مبارزه عظیم انسان علیه هستی و سختی های زندگی هستند . او در شعرش از استتیک رادیکال زبان و کوششهای اصلاحات اجتماعی استفاده میکند . در آثار و خواننده با عناصر مدرن سوررئالیستی و رئالیستی روبرو میشود . فالیو از ترکیب ادبیات مدرن اروپا و ادبیات آمریکای لاتین با ادبیات سرخپوستان ، ادبیات جدیدی بوجود آورد .

آثار او نشان از هومانیستی جامع در خود دارند . وی با مخالفت با شعار " هنر در خدمت هنر " به رنج مردم در حاشیه جامعه مدرن پرداخت . شعر فالیو در خدمت مبارزه اجتماعی است . او خود شاهد استثمار جمعیت سرخپوست کشورش بود .

وی یکبار به اتهام شرکت در یک عملیات مبارزه مسلحانه دستگیر و مدتی به زندان افتاد . وی شاهد استثمار کارگران معدن پرو مخصوصا کارگران سرخپوست آن کشور بود .

فالیو در شعرش در جستجوی عشق و ارزشهای ابدی است . او از یکطرف یک جهانوطن کمونیست است و از طرف دیگر عاشق مارکسیستی سرخپوستهای بومی کشورش . وی میگفت که هستی یعنی قدمی روزانه بسوی مرگ اجتناب ناپذیر . او بجای شغل های بورژوازی ، شاعر سنت رمانتیک مردم دوستی شد . در شعر او خواننده با اعتراض اجتماعی ، از خودگذشتگی دینی ، عشق اروتیک و ناله بیگانگی روبرو میشود .

سزار فالیو ، جوان ترین کودک یک خانواده 13 نفری بود . وی در دانشگاه ادبیات اسپانیایی تحصیل کرده بود و پایاننامه دانشجویی اش را در سال 1915 در باره رمانتیک در ادبیات اسپانیایی نوشت . او در فرانسه و در جنگ داخلی اسپانیا بعثت شغل روزنامه نگاری ، به کمونیسم علاقمند شد . وی در سال 1930 به سبب کمونیست بودن از فرانسه اخراج شد و به اسپانیا رفت و در آنجا با گارسیا لورکا آشنا گردید .

فالیو به سبب زندگی مادی سخت به بیماری افسردگی دچار شد ولی بعد از سفر به شوروی و ورود به حزب کمونیست فرانسه دوباره در زندگی روزمره فعال و امیدوار شد . شکست جبهه جمهوریخواهان در جنگ داخلی اسپانیا از جمله علل افسردگی روحی او بودند . فالیو بعد از مرگش در سال 1960 بعنوان شاعر مهم زبان اسپانیایی مورد توجه منقدان و دوستداران شعر قرار گرفت .

از جمله آثار سزار فالیو ، سرودهای انسانی ، پستچی سیاه ، سفر به روسیه ، ولفرام برای یانکی ، تریلسمه ، و هرولد سیاه ، هستند . رمان " ولفرام برای یانکی " اولین نمایش مبارزه ضد امپریالیستی طبقه کارگر در آمریکای لاتین بشمار می آید . در کتاب " آوازه های انسانی " ، فالیو به مبارزه برای نجات انسان از توحش و بربریت جامعه طبقاتی میگوید . فالیو گرچه در آغاز متکی به مدرنیسم بود ، بعدها ولی سبک مستقل خود را یافت و با استفاده از عناصر زبان عامیانه و زبان روزمره ، با سنت ادبی گذشته قطع رابطه کرد . او در شعرش نه تنها خالق انقلاب زبان بلکه خواستار تغییرات اجتماعی است . فالیو از سال 1923 بعنوان مهاجر در پاریس بصورت ژورنالیست و فعال کمونیست زندگی نمود .

ماريو وارگاس لوسا ، نویسنده پرویی ، خالق رمانهای روانشناسانه و هومانیسم بورژوازی ، خود از طبقه ای مرفه برخاسته بود . او با انتقاد از جامعه کاپیتالیستی کشور پرو و تصویر انتقادی از جامعه سرخپوستان لیما ، جام جهان نمایی انتقادی از کشور پرو عرضه کرد .

وارگاس نه تنها به انتقاد از وضعیت آزادی بیان در کشورش بلکه به انتقادی علنی از دیکتاتوری نظامی کشورهای آمریکای لاتین پرداخت . او بعد از ترک دانشکده افسری ، از سال 1958 ساکن اروپا و آمریکا شد .

وارگاس لوسا در زمان دانشجویی مدتی هوادار کمونیسم ، بعد طرفدار سارتر ، و سپس جانیدار فیدل کاسترو و جامعه مدل کوبا شد . بعد از سرکوب بهار پراگ توسط استالینیست های شوروی ، او ضد کمونیست گردید و مارکوزه را شاعر درباری فیدل کاسترو نامید . او همچون آلبر کامو ، به سبب خشونت و بنیادگرایی ، ضد انقلاب و مخالف توتالیتریسم چپ و راست شد . وارگاس بعد از جدایی از کمونیسم ، هوادار اقتصاد لیبرال و دموکراسی مدل شمال اروپا گردید و به نقل از کارل پوپر میگفت که در جوامع آزاد ، از جمله وظایف شهروندان آنست که نگذارند حکومت هایشان خشن و وحشی گردند .

ماريو وارگاس لوسا مدام ژانر نویسندگی اش را خلاف نظر منتقدین ادبی تغییر داده است . آثارش شامل رمانهای تاریخی ، داستانهای اتوبیوگرافیک ، رمان سیاسی اجتماعی ، و رمان تخیلی طنزآمیز هستند . رمانهای ضد ارتشی ضد دیکتاتوری او چنان جامع هستند که میتوانند در هر جامعه ای اتفاق افتاده باشند .

هر کدام از آثار او شامل عناصر اتوبیوگرافیک است. در آثار او غیر از طنز و اروتیک، جانبداری از سرخپوستان کشور پرو نیز می‌گردد.

ماریو وارگاس متولد 1936 میلادی و برنده جایزه نوبل ادبی در سال 2010 است. او در اروپا و آمریکا استاد دانشگاه و منتقد ادبی بود، و در جوانی جزو سردبیران یک مجله ادبی کوبایی شد و در سال 1976 رئیس کانون نویسندگان کشورش گردید و در سال 1990 کاندیدای ریاست جمهوری کشور پرو بود ولی در انتخابات رای کافی در مقابل رقیبش نیاورد. وارگاس غالباً جمله ای از فلوبر را نقل میکند که گفته بود " هستی را فقط میتوان با کمک نشئگی ادبی قابل تحمل نمود ".

مهمترین آثار وارگاس - شهر و سگ ها، خانه سبز، بحث در کلیسای جامع، سرهنگ و گروهان زنان اش، عمه ژولیا و خطاط، جنگ در پایان دنیا، داستانهای مایتناس، جشن بز نر، اتوبیوگرافی ماهی در آب، جنبه دیگر زندگی، تحسین نامادری، نمایشنامه قصه گو، مرگ در آندن، رمز و رازهای دون ریگو، و زمان شور و شوق، هستند.

او در کتاب " داستانهای مایتناس " به زندگی و شکست یک مبارز تروتسکیست می‌پردازد. منظور نویسنده در رمان معروف " جشن بز نر " یک دیکتاتور ارتشی است. رمان " خانه سبز " او به تاریخ یک فاحشه خانه می‌پردازد که ارتش در جنگلهای آمازون ساخته بود تا ارتشی ها به زنان و دختران معمولی جامعه تجاوز نکنند. او در این رمان ارزشها و تصورات اخلاقی یک ارتش دیکتاتوری در یک کشور جهان سوم را نشان میدهد.

ماریو وارگاس به انتقاد از ارتشی فاسد و ناتوان می‌پردازد که در اداره یک فاحشه خانه ناتوان است ولی ادعای اداره جامعه فقر زده را دارد. در آثار او انتقاد از هرم حاکمیت در ارتشی است که خلاقیت فردی را نابود میکند، انتقاد از بچه ننه هایی که در ارتش، ظالم و زور گو میشوند. او به انتقاد از یک جامعه مفعول و غیرفعال می‌پردازد که ترسوها و فاسدان معیارها را تعیین میکنند. رمانهای ضد دیکتاتوری و رئالیستی انتقادی وارگاس در تمام دنیا مورد توجه روشنفکران اجتماعی قرار گرفته اند.

۱۹۶- نویسنده؛ شهره آفاق یا گمنام قبرستان پانتئون.

ویکتور هوگو، و جدا ناپذیری ادبیات از سیاست.

Victor Hugo (1802 – 1885)

انگار بعد از حدود دوقرن، مشهوریت ویکتور هوگو، نویسنده دوران رمانتیک، ولی اجتماعی فرانسه، به پایان خود نزدیک شده باشد. در جواب پرسش، بزرگترین نویسنده فرانسه کیست؟ آندره ژید بازره‌خندی جواب داده بود: " مناسفانه ویکتور هوگو! ". منتقد دیگری گفته بود که: " ویکتور هوگو، دیوانه ای است که خود را ویکتور هوگو میداند. ". ویکتور هوگو ولی با مواضع گوناگون سیاسی از آغاز طرفدار و مبلغ ادبیات اجتماعی بود. وی میگفت که ادبیات و سیاست از هم جداشدنی نیستند. با این وجود بعد از مرگ وی، اعلان عزای ملی از طرف دولت شد و بخاک سپاری او در قبرستان مشاهیر یعنی قبرستان پانتئون انجام شد، تا آنزمان این امتیاز شامل مرگ هیچ ادیب منتقد مردمی نشده بود.

در تاریخ ادبیات غرب امروزه اشاره میشد که آثار او از ابتدا حاوی یک روشنگری انقلابی بودند، او از سال 1864 علناً سخن از " ادبیات خلقی " بمیان آورد، محبوبیت خاص آنزمان او بدلیل بعهده گرفتن نمایندگی یک هومانیزم مبارزه جویانه و عدالتخواهانه در ادبیات بود. از آغاز، پیام و مسئولیت او، تربیت انسان و ایمان به نیرو و اراده انسان معمولی بود. گرچه او در آغاز آثاری رمانتیک آفرید ولی امروزه ما شاهد توانایی های متنوع و گوناگون او هستیم. او یکی از نویسندگان مردمی ادبیات جهانی است که نخستین بار به موضوعات کارگران نیز پرداخت. وی تحول، تکامل و پیشرفت انسان را از نظر اخلاقی و سیراندیشه نیز مورد توجه قرار داده است. در نظر او ادبیات نه تنها سرگرم کننده بلکه ایدئولوژیک نیز باید باشد. او نخستین بار توده های مردمی را در مرکز وقایع داستان و رمانهای خود قرار داد. وی میگفت که ادبیات نمی تواند از انظار و مشکلات عموم جدا شود. با توجه به زمان او باید گفت که وی آنزمان سنگی میان خانه شیشه ای: نظریه ها، سیستم ها، و بوتیقای ادبی حاکم انداخت تا آنان تکانی بخود بدهند.

رمانتیک شدن ویکتور هوگو در آغاز و خلق آثاری در شعر، درام و داستان را باید به حساب تاثیرات شکسپیرو رمانتیک آلمان بشمار آورد. نمایشنامه نویسی رمانتیک او، ضربه ای عظیم به تئاتر کلاسیک فرانسه وارد آورد. او در مقدمه نمایشنامه (کرومول) برنامه ادبی و بوتیقای مکتب رمانتیک فرانسه را اعلان نمود. این مقدمه را امروزه یک مانیفست دوران ساز آنزمان رمانتیزم بحساب می آورند. وی خلاف استاندارد و بالزاک میگفت که درام نیز باید اجتماعی شود و به طرح واقعیات اجتماعی بپردازد. او صحنه تئاتر را مکانی برای انتقاد اجتماعی و اخلاق صحیح انسانی بشمار می آورد، چون صحنه تئاتر، جهانی است که سراغ سیاست میرود. بخاطر اینگونه نظرات آنزمان محافل طرفدار کلاسیک و رمانتیک به جان هم افتادند. رمانتیزم او رابطه نزدیکی با مکتب سیاسی لیبرالیسم نیز داشت. او اینگونه رمانتیک را با دین مسیحی و حکومت مشروطه آنزمان سازگار میدید.

هوگو نخستین بار در سال 1819 در سن 17 سالگی یک جایزه شعرنویسی را از آن خود نمود و از لودویگ 18 یک بورس تحصیلی دریافت نمود. او بعدها شعرش را با موضوعات فلسفی مخلوط نمود و همچون ولتیر خود را شاعری سیاسی نامید. اشعار او آنزمان تحت تاثیر ادبیات شرق، غیر از انقلابی بودن، نگاهی به گذشته، توجهی به طبیعت، و یادی از غم ها را نیز در برداشتند. وی در نوجوانی گفته

بود که او روزی به مشهوریت شاتوبریان خواهد رسید. هوگو را شکسپیر رمان نیز نامیده اند، گرچه او تحت تاثیر رمان تاریخی والتر اسکات است. از طریق آثار او خواننده امروزه میتواند با: انقلاب ژولای فرانسه، شورش کارگران پاریس، و سلطنت مشروطه و ارتجاع حاکم آن زمان آشنا گردد. رمان "گوژپشت نتردام" او را مهمترین رمان تاریخی دوره رمانتیک فرانسه بشمار می آورند. در رمان "بی نوایان"، او موفق شد که تمایلات گوناگون فلسفی، سیاسی، ادبی، و ایدئولوژیک زمان خود را باهم گره بزند. این رمان بدلیل کوششهایی برای تشویق انسانیت، سالها یکی از مهم ترین آثار پرخواننده فرانسوی بود. و رمان "درفش سیاه" او بزرگترین اثر ضد برده داری سپاهان اروپای استعمارگر آن زمان میدانند. در رمان "سال 93" او در رابطه با روبسپیر و مارات، گویا مخالفت خود با خشونت در انقلاب اجتماعی را مطرح نموده است.

ویکتور هوگو بین سالهای 1802-1885 در فرانسه زندگی نمود. او چون فرزند یک ژنرال ناپلئونی بود، در دوران کودکی، سالها در اسپانیا و ایتالیا بسر برد. وی بعد از تحصیل در دانشگاه پلی تکنیک پاریس، بطور تمام وقت خود را در خدمت ادبیات اجتماعی قرار داد.

هوگو در میانه سالی در آثارش دعوت به مبارزه علیه ناپلئون سوم نمود و او را ناپلئون حقیر نامید. هوگو سالها در مهاجرت دست به مبارزه سیاسی و بازگشت دموکراسی زد؛ در زمان او گویا ناپلئون های گوناگون در فرانسه برای کسب قدرت با همدیگر به مبارزه می پرداختند. هوگو از سال 1848 به مبارزه برای آزادیهای اجتماعی دست زد و سالها بعنوان نماینده مجلس و کاندید مقام رئیس جمهوری به دفاع از ایدههای لیبرالی پرداخت. هوگو را تئوریسین و نماینده اصلی رمانتیک متری و چپ جمهوریخواه نیز نامیده اند. زمانیکه او نماینده جناح چپ مجلس بود، به کوشش برای آزادی پارتیزانهای انقلاب از زندان، اقدام نمود.

آثار او شامل: شعر، درام، داستان، رمان، مقاله سیاسی، اعلامیه، شبنامه، چکامه، و قصیده های منظوم، هستند. از آنجمله: رمان 5 جلدی بینوایان، گوژپشت نتردام، هونای، شاه سرخوش، ماسک خندان، افسانه جهان، رمان 1873، روی پلاس، در جواب پرونده شاکی، سالی وحشتناک، افسانه قرون، درفش سیاه، آخرین روز یک محکوم، درباره مرگ و زندگی یک آدم بیچاره، دریای کارگران، کارگران دریا، سال 93، برگهای پائیزی، اشعات و سایه ها، توجهات، شرقی، مجموعه چکامه و قصیدهها، و مقاله شکسپیر. تاکنون در فرانسه مجموعه آثار 43 جلدی و در خارج از فرانسه، مجموعه آثاری 21 جلدی از او نیز منتشر شده اند.

گروهی از مورخین ادبیات امروزه مدعی هستند که قشر کتابخوان زمان حال، مولیر و مالرمه را بهتر می شناسد تا هوگو را، و رمانهای هوگو در رقابت با آثار استاندال، بالزاک و فلوربر، محبوبیت خود را از دست داده اند، و نمایشنامه های هوگو نیز غالباً فراموش شده اند، ولی اشعار وی در آینده شانس برای محبوبیت میان خوانندگان خواهند داشت.

۱۹۷. دوره های ادبی غرب و شاهکارهایش . Werke der Weltliteratur

1- دوره باستان، خشم و نفرین خدایان و اسطوره گرایی . افسانه ها، اثر ازوپ . اورستی، اثر آشیلوس . آنتی گون، اثر سوفکلس . مدآ، اثر اورپیدس . لیسیسترات، اثر اریستفانس . رافینس و خلوعه، اثر لانگوس . آمفی ترون، اثر پلوتوس . انیس، اثر ورژیل . متامورفوزن، اثر اوید . اعترافات، اثر آگوستینس .

2- سدههای میانه؛ خداجویی و شوالیه ها . سرود قهرمانی، اثر سید . ترانه نیلونگ، اثر والتر فوگل وایده . پارزیوال، اثر آشنباخ . تریستان، اثر گوتفرد اشتراسبورگ . مرگ آرتوس، اثر توماس مالوری .

3- از رنسانس تا باروک . گانسونزه، اثر پترارکا . اشعار فرانس ویلون . یهودی اهل توله دو، اثر فلیکس دوگا . زندگی یک رویا است، اثر پدرو کالدرون . ماجراجویی سیمپلیسموس، اثر گریملهاوزن .

4- دوره روشنگری و رمانتیک . زندگی و نظرات، اثر لاورنس اشترن . تام جونز، اثر فیدلینگ . خادم ارباب دوم، اثر گولدونی . کاندیده، اثر ولتر . یعقوب قدری و اربابش، اثر دیدرو . عشق های خطرناک، اثر پیره دلاکوس . اما، اثر اوستن . فرانکن اشتاین، اثر ماری شلی . ایوان هو، اثر والتر اسکات . خویشوندی اختیاری، اثر گوته . میشل کولهاس، اثر هاینریش کلايست . مرد شنی، اثر هافمن . از زندگی یک آدم مفلوک، اثر یوسف آیشندورف . اشعار عجیب پیتر شلمی، اثر آلبرت خامیسو . آخرین مهیکان، اثر جیمز کوپر . موبی دیک، اثر هرمان ملویل . نامزدها، اثر آلساندرو مانزوتی .

5- دوره رئالیسم .

اوج توفان ، اثر امیلی برونته . لباس آدم ساز است ، اثر گاتفرید کالر . اسب ابلق سوار ، اثر تئودور اشتروم . پینوچیو ، اثر کالرو کلودی . آلیس در سرزمین عجایب ، اثر لویز کارول . جزیره گنج ها ، اثر روبرت استون سون .

6- دوره ادبیات مدرن .
گرسنگی ، اثر کنوت هامسون . غم نامه ، اثر استریندبرگ . سفرهای نیل با غازهای وحشی ، اثر سلما لاگرف . تصویر دوریان گرای ، اثر اسکار وایلد . الاغ خانم ، اثر آرتور شنیتزر . یادداشتهای مالت ، اثر ماریا ریلکه . هرکسی ، اثر هوفمنتال . شش نفر در جستجوی یک نویسنده ، اثر پیراندلو . مانهاتان ، اثر دسپاسوس . شاهزاده کوچک ، اثر آنتونی اگزوپری . آن یک انسان است ؟ ، اثر پریمو لوی . لئوپارد ، اثر توماس لامپدوزا . باغهای کونتنی ، اثر گیورتنی باساتی

7- شاهکارهای ادبی زمان حال در غرب .
زنگار یا آخرین دلیل ، اثر آلفرد آندرشن . اشرافی ، اثر سائل بلو . قصابخانه شماره پنج ، اثر کورت فونه گوت . تربلویگی نیویورک ، اثر پاول آوستر . زولاریس ، اثر استانیسلاو لم . سفر طویل ، اثر یورگ سمپرون .

۱۹۸- شاهکارهای ادبی غرب .

(بخش دوم)

الیاس و ادیسه ، اثر هومر . کمدی الهی ، اثر دانته . دکامرون ، اثر بوکاسیو . دون کیشوت ، اثر سروانتس . مقالات ، اثر مونتینی . رومئو و ژولیا ، اثر شکسپیر . هاملت ، اثر شکسپیر . دشمن بشر ، اثر مولیر . اعترافات ، اثر روسو . ناتان یهودی ، اثر لسینگ . رنجهای عاشقی ورتر جوان ، اثر گوته . فاوست یک و فاوست دو ، اثر گوته . ویلهلم تل ، اثر شیلر . قصه های خانگی کودکان ، اثر برادران گریم . مرگ دانتون ، اثر بوشنر . آلمان یک افسانه زمستانی ، اثر هاینه . قتل دونفره ، اثر ادگار آلن پو . کوژیشنت نتردام ، اثر ویکتور هوگو . رویاهای بربادرفته ، اثر بالزاک . بیچاره گان ، اثر ویکتور هوگو . اشرافی اهل مونت کریستی ، اثر آکساندر دوما . دماغ ، اثر گوگول . یوگنی اویگین ، اثر پوشکین . قصه ها ، اثر هانس کریستیان آندرسن . اولیور توئیست ، اثر چارلز دیکنز . مادام بواری ، اثر فلور . سفر به مرکز زمین ، اثر ژول ورن . تفسیر و گناه ، اثر داستایوسکی . جنگ و صلح ، اثر تولستوی . آنا کارنینا ، اثر تولستوی . الفی بریست ، اثر تئودور فونتان . ماجرای تام ساویر ، اثر مارک تواین . کتابهای جنگلی ، اثر کیپلینگ . قلب سیاهی ، اثر یوسف کنراد . خوشه های خشم ، اثر بودلر . نورا خانم ، اثر هنریک ایبسن . تصویر دوریان گرای ، اثر اسکار وایلد . باغ آلبالو ، اثر چخوف . خانواده بودن بروک ، اثر توماس مان . سیدارتا ، اثر هرمان هسه . محاکمه ، اثر کافکا .
اپرای سه شاهی ، اثر برشت . میدان آکس در برلین ، اثر دوبلین . در جستجوی زمان از دست رفته ، اثر مارسل پروست . ایس ، اثر جیمز جویس . دوشیزه دالووی ، اثر ویرجینیا وولف . الکترای باید ماتم زده باشد ، اثر اوانیل . شهر کوچک مان ، اثر توماس وایلد . جهان زیبای جدید ، اثر هوکسلی .
رمان سال 1984 ، اثر جرج اورل . جامعه بسته ، اثر سارتر . طاعون ، اثر کامو . خانه برناردا آلیاس ، اثر لورکا . خیال ها ، اثر بورخس . در انتظار گودو ، اثر ساموئل بکت . اشتیاق ایستگاه آخر ، اثر تانیس ویلیامز . مرگ یک تاجر ، اثر آرتور میلر . پیرمرد و دریا ، اثر همینگوی . قاضی ، اثر دورنمات . هومو فابر ، اثر ماکس فریش . طبل حلبی ، اثر گونتر گراس . عکس جمعی با مادام ، اثر هاینریش بول . زبان نجات یافته ، اثر الیاس کانتی . لولیتا خانم ، اثر نابوکف . دکتر ژواگو ، اثر پاسترناک . صد سال تنهایی ، اثر مارکز . قصه گو ، اثر ماریو وارگاس لوسا 21.

۲۰۰- در ادبیات، ضدکمونیست ها بیوگرافی کوتاهی دارند .

شاعر معترض و 80000 صفحه گزارش امنیتی .

بعد از انحلال نظام استالینیستی آلمان شرقی سابق و اشغال وزارت اطلاعات و امنیت آن کشور، مشخص شد که پرونده امنیتی "وولف بیرمند" ، شاعر و ترانه سرای آن کشور به حجم 80000 صفحه گزارش رسیده است ؛ احتمالا مجموعه آثار این شاعران زمان 53 ساله، به این وسعت نبودند! بیرمن در سال 1953 از آلمان غربی سرمایه داری به آلمان شرقی سوسیالیستی مهاجرت کرده بود چون از خانواده ای کمونیستی برخاسته بود و پدرش رانازها در سال 1943 در زمان جنگ جهانی دوم به جرم کمونیست و یهودی بودن و مبارزات ضد فاشیستی، در بازداشت به قتل رسانده بودند. او بعدها بدلیل انتقادات سیستم استالینیستی آلمان شرقی، در سال 1963 از حزب کمونیست آن کشور اخراج و در سال 1965 ممنوع

القلم گردید. در 11 مین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان شرقی، وی ممنوع الشغل شد و زمانیکه در سال 1976 بدعوت سندیکاها کارگری آلمان غربی جهت اجرای کنسرتی به آن کشور سفر کرده بود، به دلیل انتقاد از نظام آلمان شرقی، از وی سلب ملیت شد و اجازه نیافت تا به کشور خود بازگردد. بیرمن در نوجوانی؛ پیش از آنکه همراه مادربارز کمونیست اش به آلمان شرقی مهاجرت کند، عضو سازمان جوانان حزب کمونیست آلمان غربی بود. وی در اشعار، ترانه ها و کنسرت های خود به انتقاد از سرمایه داری، فاشیسم جدید، و استالینیسم سر باز خانه ای، پرداخت. او بعد از اخراج از آلمان شرقی و سلب شهروندی از وی، می پرسید: " چرا باید سلاح بدستان از گیتار بدستان این چنین بترسند؟ " .

بعد از سلب ملیت از او، گروه بیشمار از نویسندگان و هنرمندان مقیم آلمان شرقی با گردآوری امضاء در نامه سرگشاده ای به رسانه ها و کمیته مرکزی حزب کمونیست، خواهان همدردی و اتحاد با او شدند. این عمل موجب خشم دولت استالینیستی آلمان شرقی شد و به اخراج، تعقیب، و تنبیه 50 نفر از امضاء کنندگان فوق پرداخت که ضربه عظیمی به فضای فرهنگی آن کشور شد. از جمله امضاء کنندگان آن نامه اعتراضی سرگشاده، خانمهای کریستا ولف، و سارا کپرش - و آقایان هاینر مولر، اشتفان هایم، یورک بکر، راینر کونسه، و غیره بودند. در بخش هایی از آن نامه آمده " بیرمن، شاعری منتقد و ناآرام؛ همانطور که غالب شاعران پیشین معترض، بودند. جامعه سوسیالیستی باید خلاف جوامع دیکتاتوری توانایی پاسخ به اینگونه انتقادها را داشته باشد. بیرمن هیچگاه جای شک نگذاشت که طرفدار چه نظامی است. ماعلیه سلب شهروندی و اعتراض میکنیم و خواهان تجدیدنظر در حکم اعلان شده فوق هستیم. آیا آلمان شرقی باید از شاعران خود وحشت داشته باشد؟ " . بیرمن در آلمان غربی نیز به انتقاد از برنامه اتمی آلمان، و طرفداری از جنبش سندیکایی و سازمانهای مستقل مردمی پرداخت. او خود را مهمانی از آلمان شرقی میدانست که در آلمان غربی نیز نسبت به سوسیالیسم وفادار است. وی در زمان گورباچف و وحدت دو آلمان در سال 1989 در یک سخنرانی توده ای گفت که او خواهان اخراج " کله بتونی های حزب استالینیستی "، از سیاست است.

رسانه های آلمان شرقی سالها القابی مانند: دشمن اصولی سوسیالیسم، فردگرای آنارشیزم، ضد کمونیست، آلوده کننده حزب کارگران، شاعر دهن دریده، و غیره به او دادند و وی را لذت جو، فاسد و مبتذل نامیدند. بیرمن به طنز میگفت که او دشمن رسمی و شناخته شده استالینیسم است. آنها بیرمن را در کنار اشتفان هایم و هاینر مولر متهم به شکاک و آنارشیزم بورژوایی نمودند. بیرمن درباره برشت گفته بود که: " بهترین تصمیم او کمونیست شدن بود، و بدترین تصمیم او کمونیست ماندن بود " و کسیکه تغییر کند، نسبت به خود وفادار مانده است. و کسیکه خود را بخطر نیندازد، زودتر کشته خواهد شد. بخش دیگری از رسانه های آلمان شرقی مدعی شدند که با اخراج وی از کشور، موجب اسطوره شدن بیشتر او شده اند. بیرمن میگفت که یک رابطه دیالکتیکی میان انتقاد سیاسی و مسایل شخصی وجود دارد. انتقاد او شامل " جمهوری کپکی " و " کله بتونی های " استالینیستی کمیته مرکزی هستند. او اشاره به اختلاف ادعاهای آرمان گرایانه و واقعیات روزمره در آلمان شرقی می نمود.

بیرمن از زمان اقامت در آلمان غربی به انتشار مقالاتی درباره مسائل روز در مطبوعات ترقی خواه و چپ لیبرال پرداخته است. او تا کنون به دریافت جوایز: بوشنر، هلدلین، فونتان، شهر وایمار، و جایزه یهودیان گالینسکی، نائل آمده است. وی با گذشت زمان تمایلات بازگشت به ریشه های یهودی خود یافته است. به نقل از تاریخ، او در زمان حاکمیت فاشیسم در آلمان، بیش از 30 نفر از خویشان و دوستان خود را از دست داد. اشعار و ترانه های هنرمندانه و اعتراضی او در سنت اشعار هاینه، برشت، و ویلون، هستند. او در اشعارش به استفاده از زبان عامیانه، زبان روزمره و نقل قولهای ادبی-سیاسی می پردازد. ترانه های صلح خواهانه، اشعار انتقادی-اجتماعی او با انگیزه های شخصی و تاریخی هستند. او در نوشته هایش، مهاجم، خشن و بی تعارف است. انتقاد، شکاک و سرزنش، از خصوصیات دیگر آثار او هستند. او در یکی از اشعارش میگوید: " سربازها همه یک اشتیاق دارند، مرده یا زنده ".

وولف بیرمن، شاعر، نویسنده، خواننده، آهنگساز، و ترانه سرا، در دانشگاه اقتصاد سیاسی، فلسفه و ریاضیات خواننده بود. او مدتی در تئاتر برشت به فعالیت پرداخت. از جمله آموزگاران او، غیراز: ژان پیره، هاینه، و برشت، ترانه سرایان سده های میانه مانند: ویلون و فرانسس هستند. از جمله آثار او: بازبان مارکس و انگلس - منتظر روزهای بهتری باشید - یک زندگی پیش از مرگ وجود دارد - تاریخ، جریان سوسیالیستی خود را خواهد پیمود - با وجود این - نیمه زندگی - مرگ فرشته بدلیل سقوط از آسمان - جهان زیباست - برشت، نسل بعد از تو! - سیم چنگ موسیقی - آلمان، یک قصه زمستانی - نمایشنامه ازدها - ترانه های عشق، آوازهای تنفر - ارثیه - دلقک صلح - ما و چون امید - از سلب ملیت تا انقلاب نوامر - مجموعه اشعار - درباره آلمان، در میان آلمانیها - زندگی تلخ و شیرین - برای رفقایم - ایکاروس پرویسی - جهان وارونه - باریکادها و سخره میمونها - 13 سال در غرب - تمام ترانه ها - سقوط دادالوس - ترانه های عشقی - بوتیکای 8 پله ای شعرو ترانه - و بهشت روی زمین - هستند.

۲۰۱. مقالات همراه در اینجا، شامل

ادبیات روس میان کلاسیک و رئالیسم سوسیالیستی .
پنج جایزه نوبل، چهار در تبعید است .

ادبیات رئالیستی در روسیه تزاری .

در تاریخ ادبیات روس خواننده شاهد سه دوره ادبی -از روشنگری تا دوره رمانتیک ، از رمانتیک تا دوره رئالیسم ، و از رئالیسم تا شروع انقلاب ، میشود . ایمانوئل وگمن در کتاب تاریخ ادبیات روس مدعی است که مکتب ادبی رئالیسم ، ادبیات انقلاب بود . او به وقایع تاریخی آنزمان اشاره میکند و مینویسد که در سال 1851 با اطلاع پیشین تزار آلكساندر اول ، که حاکمی لیبرال و روشنگر بود ، تزار پاول اول ، که حاکمی مستبد بود ، بقتل رسید .

این دوره زمان خلاقیت ادبی پوشکین و جنبش اجتماعی دکابریستها بود . بلینسکی ، منقد ادبی معروف ، به ترجمه آثار مشهور غربی مانند - گلداسمیت ، والتر اسکات ، بایرون ، گوته ، شیلر ، فونتان ف پارتی ، هومر ، و ورژیل پرداخت .

نیکلاوس اول که میان سالهای 1825-1855 تزار روسیه بود ، در دوره حاکمیت خود دستور به اعدام 5 مبارز دکابریست داد . دکابریستها میگفتند که در روسیه تاج و سربازخانه بر مردم حکومت میکنند و سانسور تا مرز آبرورد پیش رفته است .

در این دوره از طریق آثار گوگول ، لرمانتف ، و پوشکین ، ادبیات تبدیل به سلاحی اجتماعی شده بود . هرتسن غیگویانه مینویسد که چون حاکمان آزادی را از مردم ربوده اند ، ادبیات تنها تریبونی است که از آنجا میشود فریاد زد . منتقدین ادبی به نقش پوشکین ، گوگول و لرمانتف در رشد رمان روسی و عبور ادبیات رمانتیک به ادبیات رئالیتی اشاره میکنند .

پوشکین میان سالهای 1799-1837 زندگی نمود . در این زمان بلینسکی به کوشش نقد ادبی نیرویی تازه داد و نویسندگان مکتب ادبیات طبیعی و اهل قلمی مثل گوگول ، لرمانتف ، و پوشکین راه مکتب رئالیسم را در روسیه هموار کردند . غیر از فعالیتهای ژورنالیستی در این دوره ، ادبیات نیز به طرح پرسشهای سیاسی اجتماعی پرداخت . نویسندگانی مانند هرتسن ، چرنیشفسکی و دوبرولیب از طریق آثارشان ، راه رفرم اجتماعی سال 1861 را صاف کردند .

سرانجام زمانی که در سال 1855 آلكساندر دوم و اصلاحگرایی اش جانشین نیکلاوس اول شد ، روسیه نفس نسبتاً تازه ای کشید . در این دوره پوپولیستها نیز وارد مبارزه اجتماعی شدند و میخواستند تا روسیه را از طریق انقلاب اجتماعی نجات دهند . پلخانف با اشاره به آنان میگفت که ترور شخصی حاکمان نقش مثبت انقلابی ندارد . لنین در سال 1903 نخستین بار سخن از انقلابیون حرفه ای راند که در یک سازمان آهین فعالیت سیاسی اجتماعی می نمایند .

امروزه اشاره میشود که از طریق آثار ادبی تورگنیف ، خواننده اطلاعات زیادی در باره روسیه پیش از انقلاب و بعد از آن بدست آورد . نویسندگان بعد از رفرم ، پیشگامان رمان و ادبیات پرولتری قرن بیست شدند . در دهه 50 قرن 19 ، مکتب ادبی " هنر برای هنر نیز در روسیه تزاری بصورت مکتبی مستقل فعال بود . اسلاوگرایان ناسیونالیست و غرب گرایان لیبرال در ادبیات این زمان بسیار فعال بودند . در پایان این سالها دو نویسنده مهم روس مانند داستایوسکی و تولستوی که در تاریخ ادبیات جهان ، لقب غولهای ادبی گرفته اند ، آغاز به خلاقیت رمان و ادبیات جاودانه کردند .

۲۰۲. ادبیات فلسطین - افسانه خاک !

ما درخت نارنجی داشتیم / و چون شکوفه هایش / آذین گردن دلدار بود / و موهایش بوی عطر میداد / درختمان را قطع کردند / تا بهار در چشمانمان خاموش شود . ذوقمندان به استعاره به اینگونه ادبیات فلسطینی ، ادبیات درختهای قطع شده زیتون و نارنج و لیمو میگویند .

عنوان - ادبیات مقاومت- شاید از فرهنگ معاصر فلسطین به جامعه شناسی ادبیات ما وارد شده . خلیل بیداس ، نویسنده فلسطینی میگوید : زندگی ، مرگ و خلاقیت نویسنده واقعی در خدمت هنرش است . زمان تولد ادبیات داستانی فلسطین را باید سال 1937 دانست ، روزی که کتاب داستانهای کوتاه محمد سیف ایرانی ، منتشر شد ، گرچه منتقدین آثار او را بخشی از ادبیات گریه و زاری و ماتم و اشک میدانند . محمد شاهین ، نویسنده دیگر فلسطینی ، به علت توصیف آداب و رسوم و بکاربردن زبان عامیانه کوچه و بازار و معرفی زندگی روستایی ، تصویری زنده از محیط اطراف خود نشان میدهد . او بعدها از نوشتن داستان کوتاه دست کشید و به خلق رمان پرداخت . ادبیات فلسطین را میشود شامل سه بخش دانست : ادبیات تبعید ، یعنی ادبیاتی که در سایر کشورهای عربی از طرف فلسطینی ها نوشته میشود . ادبیات افراد مقیم اروپا و آمریکا را رسماً جزء این بخش بحساب نمی آورند . بخش دیگر ، ادبیات نواحی اشغالی مانند نوار غزه و غرب رود اردن است . بخش سوم ، ادبیات فلسطینی های درون و مقیم اسرائیل است . هر سه شاخه ادبیات فلسطینی ، یعنی ادبیات تبعید ، ادبیات مناطق اشغالی ، و ادبیات فلسطینی های درون اسرائیل نشان دهنده یک حرکت تکاملی در زمینه ادبیات داستانی هستند . داستان کوتاه در ادبیات فلسطین سه مشخصه دارد : حرکت از ادبیات تسلیم و ناامیدی به ادبیات معترض ، و حرکت از ادبیات اعتراضی به ادبیات مبارز و انقلابی . اینگونه ادبیات سه خصوصیت دارد : ادبیات بومی و ملی خودی ، ادبیات تقلیدی از نویسندگان مشهور جهانی ، و ادبیات ترجمه شده . ادبیاتی که به دلیل فاجعه اشغال سرزمینها و رانده شدن مردم بوجود آمد ، حاوی احساسات رمانتیک افسرده و مغموم است . ادبیات داستانی اوایل قرن بیستم فلسطین همچون سایر کشورهای خاورمیانه ، دهها سال نتوانست با ادبیات نظمی و شعر رقابت کند ، تا اینکه به علت

فعالیت‌های رسانه‌ها مخصوصاً مطبوعات، داستان کوتاه در میان خوانندگان موضوعات سیاسی و فرهنگی، دوستداران خود را پیدا نمود. در تاریخ ادبیات، ادبیات ملتزم، یعنی ادبیات مسئول همیشه اهمیت خاص خود را داشت. با نقد و بررسی ادبیات مدرن غرب مانند آثار جویس، کافکا، فاکتر، کامو، و ویرجینیا ولف، زیبایی‌شناسی و استتیک ادبیات مسئول نیز اهمیت خود را به نمایش گذاشت. در نیمه اول قرن بیستم، ادبیات مسئول سارتر و کامو، خوانندگان خود را نیز راضی نمود. ادبیات مارکسیستی و اگزیستانسیالیستی ایدئولوژیک که جنبه تبلیغاتی واضح و قوی داشتند، در میان اهل کتاب با مشکل روبرو شدند. تضاد بین مرگ هزاران قربانی بدون مقاومت و رئالیسم سوسیالیستی ادبیات مسئول خوشبینانه کاملاً آشکار شد. در میان قشر تحصیل کرده در خارج، ایدئولوژی مارکسیسم و ناسیونالیسم معمولاً بدون برخورد انتقادی پذیرفته میشد. داستان کوتاه نویسی همچون سایر جوامع، تجربه و آزمایشی بود برای کارهای گسترده تر، از جمله خلق رمان. بعضی کارشناسان، اشاعه رمان نویسی را به سبب فعالان - ادبیات مقاومت- میدانند.

در مورد فلسطینی‌های ساکن درون اسرائیل میتوان گفت که آنها همیشه خود را در محاصره فرهنگی اسرائیل می بینند. آنها چون سایر فلسطینی‌ها به دلیل سرخوردگی از شکست ارتش‌های عرب به جانبداری از مبارزات و مقاومت چریکی در ادبیات پرداختند. آثار اهل قلم فلسطینی‌های ساکن اسرائیل فقط گاهی در نشریات مترقی و چپ اسرائیل از جمله در مجلات اتحاد، جدید و صبح چاپ و منتشر میشدند. تا سال 1981 لیست سیاهی از پنجاه کتاب ممنوع ادبی در اسرائیل تهیه شد. ورود و فروش ادبیات عرب مخصوصاً ادبیات اعتراضی و مقاومت در نواحی اشغالی در کتابخانه‌ها و کتاب‌فروشیها زیر کنترل قوای اشغالی بود. امیل حبیبی، نویسنده زن فلسطینی مقیم اسرائیل میگوید: من در طنز اسلحه‌ای می بینم که ضعف‌های شخصیت را می پوشاند، همانطور که بیان تراژدی‌ها، نیز این برجستگی را در خود دارد. از جمله دیگر نویسندگان فلسطینی که نه تنها در زمینه‌های داستان کوتاه بلکه در زمینه‌های شعر، نمایشنامه، رمان، نقد ادبی، ترجمه، و روزنامه نگاری فعال هستند، میتوان از راشد ابوشوار، سمیره اعظم، توفیق فیاض، محمود شکیر، و یحیی یهلوف نیز نام برد.

۲۰۳. ادبیات و انقلاب.

بخش و دوره‌ای از ادبیات روس.

در تاریخ ادبیات روس، خواننده شاهد سه دوره ادبی - از روشنگری تا دوره رمانتیک، از رمانتیک تا دوره رئالیسم، و از رئالیسم تا شروع انقلاب، میشود. ایمانوئل وگمن در کتاب تاریخ ادبیات روس مدعی است که مکتب ادبی رئالیسم، ادبیات انقلاب بود. او به وقایع تاریخی آنزمان اشاره میکند و مینویسد که در سال 1851 با اطلاع پیشین تزار آلكساندر اول؛ که حاکمی لیبرال و روشنگر بود، تزار پاول اول؛ که حاکمی مستبد بود، بقتل رسید.

این دوره، زمان خلافت ادبی پوشکین و جنبش اجتماعی دکابریستها بود. بلینسکی، منقد ادبی معروف، به ترجمه آثار مشهور غربی مانند - گلداسمیت، والتر اسکات، بایرون، گوته، شیلر، فونتان، پارنی، هومر، و ورژیل پرداخت.

نیکلایوس اول که میان سالهای 1825-1855 تزار روسیه بود، در دوره حاکمیت خود دستور به اعدام 5 مبارز دکابریست داد. دکابریستها میگفتند که در روسیه تاج و سربازخانه بر مردم حکومت میکنند و سانسور تا مرز آبرورد پیش رفته است.

در این دوره از طریق آثار گوگول، لرمانتف، و پوشکین، ادبیات تبدیل به سلاحی اجتماعی شده بود. هرتسن غیگویانه مینویسد که چون حاکمان آزادی را از مردم ربوده اند، ادبیات تنها تریبونی است که از آنجا میشود فریاد زد. منقدین ادبی به نقش پوشکین، گوگول و لرمانتف در رشد رمان روسی و عبور ادبیات رمانتیک به ادبیات رئالیستی اشاره میکنند.

پوشکین میان سالهای 1799-1837 زندگی نمود. در این زمان بلینسکی به کوشش نقد ادبی، نیرویی تازه داد و نویسندگان مکتب ادبیات طبیعی و اهل قلمی مثل گوگول، لرمانتف، و پوشکین راه مکتب رئالیسم را در روسیه هموار کردند. غیر از فعالیت‌های ژورنالیستی در این دوره، ادبیات نیز به طرح پرسشهای سیاسی اجتماعی پرداخت. نویسندگانی مانند هرتسن، چرنیشفسکی و دوبرولیب از طریق آثارشان، راه رفرم اجتماعی سال 1861 را صاف کردند.

سرانجام زمانی که در سال 1855 آلكساندر دوم و اصلاحگرایی اش جانشین نیکلایوس اول شد، روسیه نفس نسبتاً تازه‌ای کشید. در این دوره پوپولیستها نیز وارد مبارزه اجتماعی شدند و میخواستند تا روسیه را از طریق انقلاب اجتماعی نجات دهند. پلخانف با اشاره به آنان میگفت که ترور شخصی حاکمان نقش مثبت انقلابی ندارد. لنین در سال 1903 نخستین بار سخن از انقلابیون حرفه‌ای راند که در یک سازمان آهنین، فعالیت سیاسی اجتماعی می نمایند.

امروزه اشاره میشود که از طریق آثار ادبی تورگنیف، خواننده اطلاعات زیادی در باره روسیه پیش از انقلاب و بعد از آن بدست آورد. نویسندگان بعد از رفرم، پیشگامان رمان و ادبیات پرولتری قرن بیست شدند. در دهه 50 قرن 19، مکتب ادبی "هنر برای هنر" نیز در روسیه تزاری بصورت مکتبی مستقل فعال بود. اسلاوگرایان ناسیونالیست و غرب گرایان لیبرال در ادبیات این زمان بسیار فعال بودند. در

پایان این سالها دو نویسنده مهم روس مانند داستایوسکی و تولستوی که در تاریخ ادبیات جهان ، لقب غولهای ادبی گرفته اند ، آغاز به خلاقیت رمان و ادبیات جاودانه کردند .

۲۰۴. از تزارها تا رفقا ، ادبیات روس .

دوران کودکی ادبیات روس .

ادبیات همیشه انعکاس نوعی جهانیابی اجتماعی نویسنده و زمان خود بوده است . گرچه منابعی اشاره به وجود ادبیات روس از قرن 11 میلادی می نمایند ولی غالب کتابهای تاریخ ادبیات از قرن 17 به معرفی ادبیات این کشور میپردازند . ادبیات روس یکی از مهمترین ادبیات ملی جهان است که سهمی مهم در ادبیات جهانی دارد . از قرن 11 میلادی آثار و نویسندگانی به زبان اسلاو شرقی وجود داشته اند . در زمان تزارها، اروپایی نمودن جامعه و فرهنگ روس بیش از 120 سال طول کشید . در دهه 30 قرن بیست، مکتب ادبی رئالیسم سوسیالیستی کوشید تا مکتب ادبی حاکم در شوروی سابق گردد . روسها وابسته به خانواده زبانی و قومی اسلاو هستند . قرنهای ترکهای تاتار و خزرها از همسایگان جنوبی اسلاوهای روس بوده اند . در سال 988 میلادی ، مسیحیت دین رسمی روسیه شد . تاتارها بعدها سه قرن بر روسیه حاکم شدند . سرانجام خانواده رومانف در سال 1613 به تخت سلطنت روسیه نشست . پتر کبیر در سال 1689 تزار روسیه شد و 30 سال حاکم این کشور بود . وی میگفت که او " آموزنده ای میان آموزنده ها است " . وی در ابتدا شغل کشتی سازی را آموخته بود .

روسیه آنزمان با جمعیتی میان 8-12 میلیون نفر از جمله کشورهایی با جمعیت متوسط در اروپا بود . شهر پتروگراد در سال 1703 بنا شد و در سال 1712 پایتخت روسیه گردید . در جنگ 1722 روسیه تزاری سواحل جنوبی و غربی دریای خزر را اشغال نمود . پتر کبیر توانست از نظر نظامی بر علیه کشورهای همسایه خود مانند سوئد ، ترکیه ، و ایران پیروز شد . پتر کبیر خود را تزاری فرهنگی میدانست که تحت تاثیر فلسفه لایبنیتس بود و سه بار شخصا با وی ملاقات نمود .

بر اثر قرنهای جدایی روسیه از اروپا ، جنبش رنسانس و هومانیزم با تاخیر فراوان در قرن 17 وارد روسیه شد . روسها بعدها از نظر ادبی ، استاد فرم رمان و داستان نویسی روایتی در جهان شدند . ادبیات روس از آغاز ادبیاتی با جریان غالب رئالیستی بوده . در قرن 18 و 19 ادبیات رئالیسم انتقادی و از دهه 30 قرن بیست، مکتب رئالیسم سوسیالیستی در روسیه غالب شدند .

میان سالهای 1854-1869 پوشکین نماینده ادبیات هنری استتیک، و گوگول نماینده ادبیات اجتماعی و انتقادی بودند . در زمان استالین، مکتب رئالیسم سوسیالیستی، ادبیات مدرن را به بهانه بورژواپی بودن رد نمود و آنرا نتیجه بحران جهان سرمایه داری دانست . تاریخ ادبیات روس در بند دگم های ادبیات رئالیستی، سالها به انکار ادبیات دوره باروک در ادبیات روس پرداخت .

در سال 1750 در روسیه تزاری چند نویسنده محدود بیشتر وجود نداشت . بعد از به قدرت رسیدن پتر کبیر ، یک قرن و نیم طول کشید تا ادبیات روس محبوبیت جهانی یافت . صفات اروپایی ادبیات روس به سبب دو پایتخت مسکو و پتروگراد قرنهای گوناگون بودند ؛ پتروگراد بیشتر نماینده ادبیات غربی طرفدار هلند ، آلمان ، و فرانسه شد، و مسکو مبلغ ادبیات ملی روس و استقلال ادبی بود ، گرچه حاکمانی مانند تزار پاول ، نیکلاوس اول و استالین خواهان استقلال فرهنگی از اروپا بودند ، ادبیات روس ولی نتوانست از ادبیات اروپایی بی تاثیر بماند . حتی ریشه های فرهنگ اسلاوگرایان و غرب گرایان روسیه در روشنگری راسیونالیستی و فلسفه فرهنگی رمانتیک اروپا بودند، یعنی ادبیات آینه گفتمان میان این جریانهای سیاسی فرهنگی گردید . در سال 1999 در جشنی به مناسبت 200 مین سال تولد پوشکین گفته شد که او باید نقطه وحدت تمام روسها گردد .

ادبیات روس میان سالهای 1700-1790، میان باروک و کلاسیسم بود . در روسیه پیش از انقلاب اکتبر، مکتبهای ادبی مانند باروک ، کلاسیسم ، احساسات گرایی ، و روکوکو حاکم بودند . در تاریخ فرهنگی روسیه سه زن تزار بنامهای آنا ، الیزابت ، و کاترینای دوم نقش مهمی داشتند . اشاره میشود که در زمان کاترین دوم، ادبیات روی تخت سلطنت تزاری حاکم بود . وی با دیدرو ، آلمبرت ، و ولتیر رابطه حضوری و مکاتبه ای داشت . دیدرو کوشید تا در سال 1774 او را برای لغو نظام مالک الرعیتی قانع نماید .

در سال 1748، آکادمی علوم ، و در سال 1755، دانشگاه مسکو و مرکزی برای تحقیق و تبلیغ ادبیات افتتاح شدند . کاترین دوم، تزاری مشوق ادبیات بود که به نشر مجله ای ادبی با عنوان " همه چیز " نیز گردید . در قرن 18 اشرافیت روس بود که به دلیل باسواد بودن ، قشر حامل ادبیات گردید . لوموسف یکی از آغازگرایان رفرم زبان و تئوری ادبی در روسیه تزاری است . در سال 1739 زبان اسلاوکلپسای جای خود را به عناصر زبان امروزی روسی داد . گرچه لوموسف خود را خادم دولت و سلطنت تزار میدانست ، از زمان او زبان ادبی امروزی روس آغاز به رشد نمود و زبان رسمی روسیه فعلی شد .

۲۰۵. از جهان پهلوانی تا همجنسگرایی !

دوره باستان ، حقایق و خیال ها .

درباره ادعای تاریخی رواج همجنسگرایی در مراکز آموزشی یونان و روم باستان امروزه اشاره میشود که این شایعه مخالف هدف آموزشی؛ که تربیت قهرمان و جهانپهلوان و گلا دیاتور بود، میباشد؛ چگونه ملیجک های قربانی نظام طبقاتی باستان، میتوانستند در سن بلوغ، سنبل شجاعت و جوانمردی و قهرمانی و دولتمردی و وطن پرستی و دانش دوستی بشوند؟

حتی سقراط، معروف آنزمان، جنبه جنسی- شهوی اروتیک همجنسگرایی را رد میکرد. افلاتون نیز کوشید تا از اروتیک یک روشنگری اجتماعی بسازد. گزنفون همچون سیستم نظامی اسپارت، نه تنها اروتیک را سانسور میکرد بلکه علیه آن نیز مبارزه مینمود.

افلاتون انقلاب اجتماعی توده ای را نتیجه جنون توده ها میدانست چون در نظر او حتی حیوانات اهلی پررو و طلبکار! میشوند. ارسطو میگفت اگر گروه کوچکی پولدار بر اکثریت فقیر جامعه حکومت کند آن نظام را الیگارشی، و اگر اکثریت فقیر جامعه بر گروه کوچکی آدم پولدار تسلط یابند، آنرا باید دموکراسی نامید.

امروزه اشاره میشود که در زمان سقراط و افلاتون هنوز علم منطق کشف نشده بود. فیلسوفی بنام منون میپرسد آیا سیاست آموختنی است؟ و سقراط از او سؤال نمود که آیا تقوا یادگرفتنی است؟ او میگفت که بزرگترین تنبیه آنست که اگر انسان نتواند حکومت کند و از طریق حاکمان بی لیاقت بر او حکومت شود. ارسطو بعدها نوشت کسیکه خلاف اخلاق رفتار کند، خلاف منافع خود عمل کرده است.

افلاتون در کتاب دولت مینویسد که ادبیات باید اخلاقی و آموزنده باشد و شاعران باید زیر نظر، و آثارشان باید سانسور شوند. او در این کتاب به انتقاد از هنر و ادبیات پرداخت، گرچه آندوره این اثر بعنوان فلسفه سیاسی و بعدها کتابی اخلاقی مورد توجه قرار گرفت.

در دولت اتوپییستی افلاتون، حاکمیت فیلسوفان آرزو شده است. او خلاف ماکیاولی، سیاست را میدانی با قوانین خاص خود نمیدانست. افلاون بدلیل تبلیغ سانسور ادبیات و هنر، و حاکمیت فیلسوفان، متهم به بیگانه بودن با جهان و واقعیات شد. او انقلاب از پایین را قبول نداشت چون وی حاکمیت دموکراسی را رد میکرد.

افلاتون با رد انقلاب، وابستگی خود به اشرافیت غیر دموکراتیک آتن را نشان داد، گرچه او در شرایط استثنایی، رشد دولت ایده آل بر اثر دموکراسی را پدیده ای ممکن بحساب می آورد. افلاتون با پیشنهاد حاکمیت فیلسوفان، تنها ماند. بعدها کانت نوشت که تصاحب قدرت موجب فساد اخلاق و ناتوانی قضاوت عقل میشود.

امروزه اشاره میشود که کتاب سیاست افلاتون جوابی است به خواسته های دموکراتیک ولی فردگرایانه جامعه شهری آتن. افلاتون از سیاست اصلاحگرایانه دیون حمایت میکرد گرچه او به علت رفتار دیکتاتوری اش بعدها بقتل رسید. او حتی گاهی با دیکتاتورها همکاری نمود. دیونیس حاکم و دیکتاتور شهر سیراکوس گرچه از طرف مردم انتخاب شد، بعدها تبدیل به یک دیکتاتور شد.

سقراط کوشید در مقابل تراسیماکوس ثابت کند که عدالت بر بی عدالتی مزیت دارد ولی او نتوانست این حکم را ثابت کند. افلاتون کوشید تا در کتاب دولت خود به حل این بحث کمک کند.

گزنفون را امروزه یکی از متفکرین مهم فلسفه سیاسی یونان باستان میدانند. او در کتاب " تربیت کورش " در باره رفتار حاکمان، به جمع آوری جملات قصار پرداخت. او توصیه میکرد که یونانیها باید مانند ایرانیان کشورشان را بصورت ایالتی- ولایتی اداره کنند. وی مدعی بود که ایرانیان از طریق مادر کورش که از مادها بود با زندگی دولوکس و بریز و به پاش آشنا شدند، چون قبلا مثل مرتاض های هندی زندگی میکردند.

گزنفون مینویسد که کوروش، بزبان امروزی، یک ماکیاولیست یعنی سیاستمدار قدرت بود، گرچه او موجب آزادی یهودیان از زندان بابل شد. امروزه حکومت آنزمان کوروش را با حکومت اسپارت و پروس آلمان مقایسه کرده و به آن یک دولت پروس شرقی نام نهاده اند.

سرانجام با شکست ایران در مقابل دولت مقدونی، فرهنگ هلنی بر فرهنگ خاورمیانه ای شرقی پیروز شد. از جمله دیگر خلقهای آنزمان دوره باستان، کارتاژها، یونانیها، مصریها، فنیقی ها و یهودیها بودند. اسکندر مقدونی آنزمان مبلغ اندیشه برادری میان خلقها بود. ایده حقوق بشر او ریشه در فلسفه حقوق طبیعی فیلسوفان رواقی داشت. جنبش مهم دیگر روشنگری یونان باستان، سوفسطائیان بودند.

ارسطو پیرامون هدف دیکتاتوری، به طنز نوشت، که آنان دیکتاتور نشدند که سرما نخورند!، ولی موفقیکه اسکندر مقدونی ادعای خدایی نمود، ارسطو حاضر نشد از وی اطاعت کند. خلاف برابری حقوق زن و مرد در کتاب افلاتون، ارسطو زنان را همچون برده ها خادم و کلفت میدانست. اثر سیستماتیک ارسطو در باره سیاست، کمتر از کتاب دولت افلاتون مورد توجه قرار گرفت. بخش مهم این کتاب انتقاد از نظرات افلاتون است. کتاب افلاتون نه تنها یک اثر مهم در فلسفه سیاسی است بلکه شاهکاری ادبی نیز بشمار می آید.

ارسطو با علمی نمودن رشته سیاست به یک انتقاد پلورالیستی از دولت متحد و مرکزی افلاتون پرداخت. خلاف فلسفه رواقی که به انتقاد از نظام برده داری پرداخت، ارسطو بعضی از اسیران جنگی را ذاتا و غریزا برده میدانست. اپیکور که یک رواقی بود برای سعادت، دوری از سیاست، رد ازدواج، و نداشتن فرزند را، توصیه میکرد.

وجود شهر-دولت های بیشمار در یونان باستان موجب شد که بازاری از عرضه قوانین اساسی مختلف دولت داری در مجامع بحث و آموزش ، مشاهده گردد .

پیش از همه اینها و بحث فلسفی سیاست ، هومر به علت شبیه سازی انسان و خدایان و غیر محتمل دانستن پاره ای از اسطورهها ، مورد انتقاد قرار گرفته بود . رالف داهرندورف در سال 1966 به تحسین نخستین تئوریسین قدرت در فلسفه سیاسی یعنی تراسماکوس پرداخت .

دموستنس را بیدار کننده یونانیها برای آزادی و مبارزه اجتماعی میدانند. او به سخنرانی علیه زورگویان بر مردم پرداخت . سیموندس میگفت که فقط میان زورگویان و دیکتاتورها ، خودکشی ارزش زحمت آنها دارد .

در تاریخ سیر اندیشه یونان باستان ، کلیی ها مثل آنارشیستهای امروزی به رد هر نوع حکومت میپرداختند . پایه تفکر آنان ، دوری از سیاست ، ولی تبلیغ جهانوطنی بود . فیلسوفان خیابانی کلیی افتخار میکردند که زندگی سگی را عملی می نمایند . پیتر کاولما مینویسد که در نوستالژی انسانی یونانیها تبلیغ جهانوطنی میشد . کلیی ها و رواقیون از سیاست شهر-دولتی به سیاست جهانوطنی رسیده بودند .

سقراط با تکیه بر قرارداد اجتماعی میان دولت و شهروندان میگفت اگر هر محکوم به اعدامی دست به فرار بزند ، دولت دیگر قادر به ادامه کار خود نخواهد بود . توماس هابس بعدها نوشت که حتی قرارداد های اجتماعی نباید موجب شوند که انسان تن به حکم اعدام دیکتاتورها یا دموکراتها بدهد . متفکران اخیر فلسفه سیاسی مانند راسل ، پوپر ، و والسر در رابطه با دولت فیلسوفان افلاتون میگفتند که بهتر است شاهان و حاکمان به حرف و نصایح فیلسوفان گوش دهند . لنین گویا آخرین متفکری بود که ایده فیلسوفان در قدرت سیاسی را عملی نمود . پوپر میپرسد چگونه میتوان جامعه و دولت را سازماندهی کرد که آسیب سیاستمداران نالایق به حداقل ممکن برسد ؟

۲۰۶. داستان های کودکی کبوترخانه اش

باز هم مرگ ناگهانی اسیر، در زندان دیکتاتور ! (Isaak Babel 1894- 1941)

روح نا آرام اسحاق بابل ، نامی در ادبیات جهانی - عبور ادبیات از دوزخ انقلاب - دیکتاتوری ؛ ابتدا اعدام ، سپس اعاده حیثیت! - خشونت و مهربانی مبارزین انقلابی - رنجهای نویسندگی و توصیه های پست مدرن .

با سپاس از پیشنهاد پست مدرن ها که میگویند ؛ کار نویسندگی نیز باید مانند هر عمل دیگری موجب تفریح ، سرگرمی و خلاقیت شود ، چون غالب اهل قلم به اندازه کافی، درد و رنج و بدبختی در طول عمر پرماجرایشان کشیده اند !.

آن هایی که علاقمند به ادبیات ایالات و ولایات ماوراء النهر و قفقاز هستند!، میدانند که نام نویسنده ای بنام اسحاق بابل ، خواننده را بیاد دوره استالین و خشونت هایش می اندازد. داستانهای کوتاه کودکی کبوترخانه ام ، نام کتابی است که اسحاق بابل ، نویسنده یهودی تبار روس ، پیرامون رفتار خشن و تحقیرآمیز بومیان شهر اودسا در کنار دریای سیاه ، با ساکنین مهاجر و اقلیت های مذهبی و قومی ، محله ملداوی ، باتکیه بر خاطرات کودکی اش، در سال 1926 در شوروی سابق منتشر کرد. داستان کبوترخانه ها ، خاطرات کودکی بابل ، درباره خشونت مسیحیان اوکرائینی علیه یهودیان شهر اودسا می باشد .

سرنوشت غم انگیز اسحاق بابل ، استاد داستان کوتاه و شاگرد ادبی موپاساد و چخوف ، سرنوشت تراژدیک نویسندگانی است که از فضای ترور، آدم ربایی و آدم کشی استالینیستی جان سالم بدر نبردند. اودرسال 1939 طی يك توطئه امنیتی، دستگیر و به ادعای منابع غربی ، فوری سینه دیوار گذاشته شد . گرچه مقامات شوروی مرگ او را رسمن سال 1941 اعلام نمودند ، ولی بعدها به اشتباه و سوء تفاهمی اشاره کرده و از او درسال 1954 اعاده حیثیت نمودند و در سال 1985 از او رسمن بعنوان يك نویسنده مهم نام برده شد. به نقل از نقد ادبی ، گناه این نویسنده یهودی تبار روس ، که عینکی ذره بینی و قلبی پائیزی داشت ، این بود که خواست به تنهایی از دوزخ انقلاب بگذرد! . او به طنز در حین سخنرانی در کنگره نویسندگان درسال 1934 خود را بنیادگذار مکتب سکوت ادبی ! در دوره استالین نامید. در دوره ای ، نه تنها درباره او حرف زدن ممنوع شد ، بلکه پیرامونش فکرکردن نیز قلعن گردید، و آنهم نویسنده ای که از آثارش ؛ گورکی ، مایاکوفسکی و رومن رولان ، به وجد آمده بودند. اوتوقف در کارنویسندگی درسالهای دیکتاتوری را حق سکوت هر نویسنده دانست و میگفت که حزب و دولت به نویسنده هر حقی را میدهند ، غیر از حق بدنوشتن را !.

پیرامون آثار اسحاق بابل گفته میشود که او بدون تفسیر و روانکاوی به شرح شرایط و روح زمان خودپرداخت. در توصیف شخصیت های اثرش ، تاکید قوی روی تضادهای درونی و روانی انسان میشود . اوناخودآگاه از استعارهها و واژههایی استفاده می نماید که هنوز بر اثر اصطکاک مبتذل رسانه ها و زبان دولتی، مستهلک نشده اند. نخستین راهنمای ادبی بابل ، گورکی بود که متوجه کمبود تجربیات زندگی وی شد و به توصیه کرد که به میان مردم ! برود . اسحاق بابل بعد از این اشاره گورکی ، درتمام طول عمرکوتاه خود از شهری به شهری خانه کشی کرد . و ماجراجویی های سفر به نقاط مختلف شوروی ، او را سخت و واقعگرا ، و علاقه بیمارگونه ای به شرح قساوت ، خشونت و بدیها در او

را زنده کرد. قهرمانان ادبی آثار بابل : می کشند ، می ربایند ، تجاوز می کنند ، نفرین و گاهی هم توبه می نمایند و اغلب زبانی رکیک و پرخاشگر دارند. انتقاد نقد ادبی چپ از وی، این شد که او به شرح رنگین و تصویری جنگ و مسایل اجتماعی میپردازد ، بدون اینکه خصوصیات قانونمندی تاریخی حوادث انقلابی را مد نظر داشته باشد. جای مهم بابل در ادبیات قرن 20 روس در آنجاست که وی بطور کوتاه و مختصر، در زمان انقلاب و تحولات اجتماعی، به قتل های خودسرانه ای اشاره میکند که بدون بازخواست، جزا و جرمه می مانند و فراموش میشوند. آثار او حاوی زبان مرسوم زمان وی ، یعنی واژه های زبان : دهقانان، نظامیان ، انقلابیون ، زبان رسمی و اداری بلشویکها و لهجه یدیش یهودیان جنوب روسیه هستند. غیر از موضوعات تراژدیک درآثار وی، خواننده شاهد عناصر سبک رمانتیک و خشونت های ناتورالیستی میشود. در داستانهای وی، نویسنده معمولا راوی داستان نیز میباشد . بابل را در زبان ادبی ، بیشتر یک انارشسیست بشمار می آورند تا یک رئالیست . خیالپردازی شاعرانه در آثار او جای خاصی دارد . امروزه بابل را یکی از آخرین نویسندگان رمانتیک روس بشمار می آورند که از شرح و توصیف اکسپرسیونیستی نیز در آثارش استفاده مینماید. اکسپرسیونیسم رمانتیک او سالها در شوروی مد روز شد ، کوتاه نویسی هیجان انگیز او در داستان نویسی را اقتصاد هنری نامیدند. اسحاق بابل را یکی از رهبران مکتب ادبی جنوب و قفقاز در کنار دریای سیاه نیز نامیدند . در این مکتب ، خواننده با رنگ محلی و بومی زبان و موضوع ، زبان ماجراجویانه ، و ترکیبی از رمانتیک و طبیعت ، روبرو میشود. اودرمورد خلاصه نویسی اش گفته بود که فقط نواغ میتواند از 2 صفت برای یک نام استفاده نمایند. وی افتخار میکرد که هیچگاه نباید در نوشته های اصلاح شده نهایی اش ، حتا یک کلمه را پس بگیرد و خط بزند ، چون او بعضی از داستانهای خود را حدود 20 بار اصلاح و ویرایش میکند .

بابل در داستان نویسی زیر تاثیر خوف و موباساد است . گورکی او را روشنفکر ادبی انقلاب نامید . و نقد ادبی ، اهمیت آثارش را با بولگاگف مقایسه نمود. داستانهای بابل اغلب خواننده را به تفکر و جدل روشنفکری و میدارند. تضاد و تناقض شخصیت ها، از جمله وسایل سبک ادبی او بودند. او از جنگ و نابودی و فقر و مرگ ، یک هنر و زبان ادبی ساخت . قهرمانان انقلابی آثارش دارای تضاد انتظارات ایده آلیستی و خشونت هستند. نقد دولتی به آثار بابل حمله نمود ، چون در نظر آنها ، سربازان ارتش سرخ به شکل قهرمان نشان داده نشده و آنان نیز مانند ضدانقلابیون گارد سفید به لپن بازی و الوات گری ، خشونت و انتقام جویی میپردازند !.

روانشاد اسحاق بابل ، نویسنده، روزنامه نگار ، ژورنالیست !، وقایع نگار ، و مسافر و ولگرد ادبی !، در سال 1894 در یک خانواده بازرگان یهودی تبار روس در بندر جهانی و توریستی اودسا در ساحل دریای سیاه دنیا آمد. محل تولد او یعنی محله ملداوی را مارسه یهودیان نام دادند. یکسال پیش از انقلاب اکتبر و در حکومت تزاری ، او را به جرم نوشتن داستانهای پورنوگرافیک ضد اخلاق تزاری ! محاکمه نمودند. او در دانشگاه بازرگانی و روانشناسی خوانده بود . بابل در سه جنگ داخلی و خارجی میهن اش در سالهای 1911 ، 1917 ، و 1939 شرکت کرده بود و مدتی در تفلیس و نواحي قفقاز ژورنالیست بود . در دوره بگیر و به بند ، مادر ، خواهر و همسرش به فرانسه و بلژیک پناهنده شده بودند و او هر از گاهی به دیدار آنها میرفت ، ولی دوباره به شوروی باز میگشت ؛ شاید یک اشتباه ساده لوحانه مرگ آور ؟ . بعد از اعدام در زندان ، در سال 1957 نخستین بار آثار سانسور شده اش اجازه نشر یافتند. امروزه اشاره میگردد که او قربانی یک قوه قضایی وابسته سیاسی استالینیستی در سال 1939 گردید. از جمله آثار او : لشکر سوارکاران ، داستانهایی از شهر اودسا ، دختر قزاق ، آفای موباساد ، 2 نمایشنامه با عنوانهای : غروب آفتاب ، و ماریا ، و 5 فیلمنامه و یک مجموعه آثار 2 جلدی، ترجمه شده در خارج هستند.

اولین اثر منتشر شده او ؛ داستانهایی از شهر اودسا ، در سال 1931 است . معروفیت ادبی بابل بر اثر سری داستانهای : لشکر سوارکاران ، بود که در آن با هنری خاص به شرح جنگ داخلی شوروی میپردازد . او از سربازان ارتش سرخ ، از خشونت و مهربانی ها ، از بی نظمی و انارشسیسم ، از لات بازی و قهرمان پروری ، از آگاهی های روشنفکری ، از مرغ دزدی و آفتابه ربایی! ، از رمانتیک و رئالیسم آنان سخن میگوید . بابل به شرح انسانیت و درنده گی ، خشونت و لطافت انقلابیونی اشاره میکند که در خاتمه اغلب تسلیم بدی و بی رحمی خود میشوند . افسوس ! .

۲۰۷- بخش 4 .

مشاهیر ادبی از 5 کشور

فرانسه ، آمریکا ، انگلیس ، آلمان

و چند کشور اسپانیایی زبان در میان مقالات فوق .

27 اکتبر 2013

بیوگرافی ادیبانی از کشورهای مختلف ایتالیا ، اسکانداوی ، اسپانیایی زبان ، آلمان ، فرانسه ، انگلیس ، آمریکا و خاور میانه .

1. نوامبر 2013

بیوگرافی کوتاه نواغ ادبی

غرب . از هومر تا برشت در میان مقالات فوق .
بخش چهار .

فلسفه و ادبیات در مقالات فوق .

یونان و روم باستان و بیوگرافی مشاهیر ایندو .

بیوگرافی کوتاه زنان در مجموعه مقالات فوق یا ذیل .

در بخش ادبیات ، تئوری و سیاست

از آسیا ، اروپا و آمریکا .

۲۰۸. دونام از آغاز و پایان فلسفه غرب

از تالس تا پست مدرن و برعکس .

پست مدرن و مرور فلسفه منتخب .

پیش از میلاد. حدود - Peter Sloterdijk 1947, Thales von Milet (624 – 547)

دریک کتاب تاریخ فلسفه ای که من اتفاقی در دست گرفتم، بانام تالس ملطایی ، فیلسوف قرن هفتم پیش از میلاد یونان شروع میشود و بانام اسلوتکه ، فیلسوف پسامدرن زمان حال آلمان خاتمه می یابد. اولی نقطه عطف گذر از عقاید اسطوره ای به نظرات منطقی و فلسفی بود ، و دومی طرح فلسفه پست مدرن در زمان فناوری ژن ، اینترنت و گلوبال شدن جهانی است .

اسلوتکه برای بازخوانی آثار برگزیده تاریخ فلسفه، به نشر سری کتابهایی با عنوان "فلسفه اکنون !" پرداخت که لیونار، فیلسوف پسامدرن فرانسوی، برای خروج از بن بست اندیشه و فلسفه فعلی، قبلا توصیه کرده بود. اسلوتکه می نویسد که عملگرایی (پراگماتیسم) صنعتی عصرنو، زمانی پیروشد که موانع اخلاقی کنارزده شدند. او میکوشد تا از طریق یک همه پرسی ، از میان صد فیلسوف حرفه ای، جوابی برای سؤال ؛ چه وظایفی فلسفه در قرن 21 دارد؟، بیابد. در میان آنان که اکثرا استاد فلسفه در غرب هستند ، اتو آپل میگوید که فلسفه باید مروج یک اخلاق جهانی برای یک جامعه بین المللی با تنوع و کثرت فرهنگی باشد.

اسلوتکه خود در مقدمه آن کتاب آرزو میکند که درخت فرتوت فلسفه یکباردیگر شکوفا شود؛ بدون سرخورده گی ، پرثمر، با شکوفه های بیشمار تفکر؛ سرخ، آبی ، سفید، به رنگ آغاز، مانند آزمون در یونان جوان، زمانیکه تئوری شروع شد، که ناگهان و بطور باورنکردنی، هرچیز روشنی، زبانی یافت برای بیان. اسلوتکه می پرسد که آیا انسان فعلی از نظر فرهنگ، واقعا آنقدر مسن است که چنین تجربه ای را تکرار کند ؟

پیتر اسلوتکه منظور از بازخوانی آثار منتخب تاریخ فلسفه را افشای کوششی بنیاد گرایانه میداند که سعی میکند پایه های متافیزیک از دست رفته را دوباره بازسازی نماید ، چون جهان مدرن از آن دست برداشت که "عقل و دانش" را به شکل "ایده" با صفاتی متعالی به میان مردم نشر و تبلیغ نماید. او می پرسد چگونه انسان میتواند دریک تمدن جهانی دوردست زندگی نماید . در نظر اسلوتکه تئوری گمراهی و سردرگم فعلی؛ چه باهدف و چه بی هدف، بر اساس شرح غلط رابطه انسان با هستی بوجود آمده . در نظر او آغاز دیالوگ با طبیعت موجب پایان جنگ با آن میشود ؛ همچنین جنگ با طبیعت انسان . اسلوتکه در میث های "انسان دوستی بعد از هومانیسم" و محیط زیست، خواهان اخلاقی است که بدون دشمن، باشد و اهداف اقتدار گرایانه نداشته باشد. در نظر او جامعه آینده، جامعه تعادل و احتیاط باید باشد، وگرنه نابود خواهد گردید، و عقلگرایی آینده باید میان هستی و احتیاط، تعادل برقرار کند. او مینویسد که ما در عصری زندگی میکنیم که ژن یک ماده اولیه برای تولید خواهد شد ؛ مانند نقش زغال سنگ در دوره انقلاب صنعتی، و صنعت نمی تواند یک نیروی بیگانه باشد که به برده نمودن انسان و ماده کمک کند. او تقسیم جهان و هستی به ذهن و عین ، و یا به (فرهنگ ، انسانیت) و (طبیعت مکانیکی و انسان ستیزی) را غلط می شمارد.

پیتر اسلوتکه متولد سال 1947 است و اکنون در جنوب آلمان به تدریس فلسفه در دانشگاه می پردازد . از جمله آثار او ؛ فلسفه اکنون !، فلسفه چیست؟، نقد عقل نیشدار کلبی، ونجات نیافت ؛ که اشاره ای است به هایدگر. و

تالس، متولد بندر ملطا در ساحل غربی ترکیه امروزی، فیلسوف طبیعی و ماتریالیست ایونی، ریاضی دان، ستاره شناس، سیاستمدار، جغرافیدان، و هوا شناس ، پایه گذار فلسفه طبیعی در قرن هفتم پیش از میلاد، یکی از هفت عالم خردمند و نخستین فیلسوف و دانشمند غرب نیز بشمار می آید. او جزو فیلسوفان پیش از سقراط ، در کنار آناکسیماندر و آناکسیمنس، یکی از سه جهانشناس یونان باستان بشمار می آید . ارسطو او را پدر فلسفه غرب نامیده است. تالس آشنایی زیادی با فرهنگ مصر و بابل داشت و تحت تاثیر ریاضیات و علم نجوم آن دو فرهنگ بود. پدرش گویا از فنیقی های ساکن آسیای صغیر بوده باشد.

در نظر تالس ، آب ، اصل و ماده تشکیل دهنده جهان و هستی است . او نخستین بار با کمک عقل و منطق و تجربه، به رد توضیحات اسطوره ای زمان خود پرداخت . تالس به تکمیل عبور و گذر اندیشه از افسانه به منطق کمک نمود . این نقطه عطف را تشکیل فلسفه و منطق غرب بشمار می آورند. آن

زمان خدایان و الهه ها بعنوان "اصول طبیعت" مورد توجه انسان پرسشگر قرار میگرفتند. اسطوره‌ها، افسانه و داستان‌ها بودند پیرامون خدایان، الهه ها، وقایع عجیب و انسان‌هایی که با آنان خویشاوندی داشتند. اسطوره‌ها آن زمان نقش توضیحی یا روشن‌گرانه داشتند و میکوشیدند به انسان کمک کنند تا او بتواند به شرح طبیعت و جهان بپردازد. چون فلسفه آراشته از اسطوره، نیاز به مفاهیم فکری داشت، عناصری زبانی مانند: اثبات، آزمایش، برهان، و غیره وارد فرهنگ لغت بشر شدند.

تالس کوشید روش و متدی را تکمیل کند که همچون روش استقرایی امروزه، از خاص به عام، و از جزء به کل برود. گروهی نظریات او را نه فلسفه طبیعی، بلکه تئوری شناخت بحساب می‌آورند. در نظر تالس، پدیده زندگی، مقوله پایه ای تمام هستی؛ حتی در اشیاء و اجسام است. اثبات نمود که خدایان عقاید عامیانه را انسان متفکر نمی‌تواند تأیید کند. در نظر او جهان، اجسام و اشیاء دارای روح یا نیرویی هستند، به این دلیل او را گاهی پایه گذار یک الاهیات فلسفی یا الاهیات طبیعی در افکار فیلسوفان یونانی بشمار می‌آورند. جهان برای او پر از خدایان و الهه ها است. تالس نه تنها هم‌عصر لائوتسه، بلکه نظراتش با وی نیز شباهتهایی داشتند.

از تالس آثار ناچیزی بجا مانده و منابع پیرامون او شفاهی هستند و طبق نظر محققین، به گزارشات ارسطو درباره اونیز نمیتوان اعتماد نمود. تالس گویا برای جلوگیری از حمله شرق مخصوصاً امپراطوری ایران، خواهان وحدت شهرداری های ایونی در غرب آسیای صغیر شد و از حکومت فدرال ملطایی خواست که با پادشاه لید نیز متحد نشود. از حمله طنزهای پیرامون او این است که زمانیکه از وی سؤال شد که چه چیز مشکل است، او جواب داد، خودشناسی! و در جواب چه چیز آسان است، او گفته بود، به دیگران نصیحت کردن!

هرودت مدعی است که تالس کسوف سال 585 را پیش بینی نمود و ارتفاع اهرام مصر را تعیین کرد و به جستجوی دلایل سیل سالانه رود نیل پرداخت و ثابت کرد که قطب دوبرابر شعاع است و فکر میکرد که کهریا و آهن را دارای روح هستند چون ذرات دیگری را بخود جذب میکنند. تالس حدوداً بین سالهای 624-547 پیش از میلاد در غرب آسیای صغیر زندگی نمود و به نقل از افلاتون، زمانیکه وی در جستجوی ستارگان بود به درون چاهی افتاد و یک دختر خدمتکار اهل تراکی که شاهد حادثه بود، خطاب به وی گفته بود که شما فیلسوفان و علمای عظام! به جستجوی ناشناخته ها در دوردست می‌پردازید، ولی به خطر جلوی پایتان بی توجه هستید!

۲۰۹. شکست جنبش دانشجویی ولی نتایج مهم آن .

انقلابیونی که شصت ساله شدند .

زندانی عزیز، در تابستان کوتاه آنارشی و شبان باتونهای دراز، مبارزه ادامه دارد. شغل انقلابیون حرفه ای، بازی با دینامیت در هسته های انقلابی تا مرز تابو زدایی از اعمال خشن، آرزوی ما شده. نظام خوک ها نظام اراده گرایان است. حال که انقلاب فرهنگی، نابودی فرهنگی شد، الهیات هم باید سکولار گردد. ما همه چیز میخواهیم و آنهم فوری! وگرنه تنفر را به انرژی تبدیل خواهیم نمود چون ما همانهایی هستیم که پدر بزرگ و مادر بزرگمان به شما اخطار داده بودند. سلول انفرادی نیز جنایت است، به این دلیل ما نمی خواهیم فقط مبارزه قانونی کنیم بلکه امید به مقاومت پیروزمندان داریم. سنگ های پرتاب شده، دلیل نبودند، بلکه تنها زبانی هستند که شما می فهمید. احتمال بمب سازی، خلع سلاح و پا روی چنگال حاکمان گذاشتن، ادامه دارد. زنده باد دانشجوی انقلابی! مرگ بر شاه دوست های هورایی و هوراکش! شعارهای دیواری نیز ادامه خواهند داشت.

اینها بخشی از شعرهایی بودند که جنبش دانشجویی غرب بین سالهای 1968-1972 در تظاهرات خود مطرح نمود. این جنبش با اعتراض به حمله آمریکا به ویتنام آغاز شد و بعدها به غالب کشورهای اروپایی مخصوصاً آلمان رسید. امروزه اشاره میشود که از دل آن جنبش بود که حزب سبز آلمان، جنبش زنان، انقلاب جنسی، سازمان چریکی ارتش سرخ، کشف و رواج قرص های ضد بارداری، جنبش هیپی، لغو ازدواج اجباری، کنفدراسیون دانشجویی، و غیره بیرون آمدند. اکنون میتوان گفت که شورش دانشجویان، جنبشی ضد اتوریته و بخشی از یک مبارزه ضد امپریالیستی جهانی بود. مارکوزه و تئوریسین های مکتب فرانکفورت در میان رهبران آن جنبش نقش مهمی داشتند. در حال حاضر غالب رسانه میپرسند که آن جنبش به کجا رسید و از اسطوره دانشجویی سال 68 میلادی چه چیزهای بجا مانده؟ آن جنبش بخشی از بحران بورژوازی بعد از جنگ جهانی دوم در غرب بود. جذابیت آن جنبش به سبب نقش اتوپی مارکسیستی است. آنان میگفتند که قانونی بودن خشونت وابسته به بلوغ مبارزه طبقاتی در جامعه دارد چون در دموکراسی بورژوازی، قوانین بازی را حاکمان تعیین میکنند. مارکوزه آن زمان از خشونت آزادی بخش میگفت. ضمیر شخصی "ما" نوعی رمانتیک جمعگرایانه بود. جنبش دانشجویی آن زمان را به کوشش برای بازگشت رمانتیک متهم کردند. آنها غالباً چپهای غیردگماتیک بودند که خواهان دموکراسی شورایی شده بودند. تحلیل طبقاتی آنان آنارشیستی و یا مارکسیستی بود. آنان سوسیال دموکراتها را خائن به طبقه کارگر و در خدمت دموکراسی بورژوازی میدانستند. کتابهایی در باره مارکسیسم، لنینیسم، تروتسکیسم، مائوئیسم، آنارشیسم، مکتب فرانکفورت، ادبیات کشورهای جهان سوم، فاشیسم، کتابهای روانشناسی و تعلیم و تربیت، تئوری انتقادی و غیره به تیراژی بالا رسیدند.

کتابی از روزا لوکزامبورگ با عنوان "نظریه عملیات و اقدامات غیرمترقبه و اضطراری" که مبلغ سوسیالیسم انقلابی و منقد لنینیسم و سوسیال دموکراسی کائوتسکی بود، سالها در کنار آثار هربرت مارکوزه و تئوری های مکتب فرانکفورت، در میان دانشجویان محبوبیت خاصی یافت. کاسترو، کونک ویتنامی، تروتسکی، دوتشکه، رابل، و چگوارا، از جمله دیگر رهبران سنیلک آنان بودند. در دیدار شاه از آلمان آنزمان، ماموران ایرانی در لباس شخصی، با هورا کشی، با چوب و چماق به تظاهرکنندگان آلمانی حمله کردند که از طریق رسانه ها، ساواکی های هورایی یا هورا کش لقب گرفتند، و از دولت وقت آلمان انتقاد شد که چرا اجازه داده همچون مامورانی، دیدار شاه از آلمان را همراهی کنند و علنا به معترضین و دانشجویان حمله نمایند.

۲۱۰. یادی از نویسنده ی رمان پاشنه آهنین .

جک لندن، میان ادبیات ماجراجویی و ادبیات کارگری. طبیعت خشن و سرمایه داری وحشی در ادبیات. Jack London (1876 – 1916)

شاید فقط خدایان باستان بدانند چه دفعاتی من رهگذر، از جلو ویتترین کتابفروشی ها یا روی سنگفرش خیابان ها و یا روی گاری دستفروشی ها، رمان "پاشنه آهنین" جک لندن، نویسنده آمریکایی رادیده و تحقیرآمیز از کناران گذشته، آنهم با منطق اینکه، ترجمه بد و زبان بیگانه - یا اصل بدبینانه ثبت شده ای که کتابی را که ساواک اجازه نشر دهد، نمی تواند رنجی از ما را کاهش دهد. جک لندن، غیر از رمانهایی پیرامون زندگی کارگران کشور خود، خالق داستانهای ماجراجویانه شبه "کلبله دمنه ای" نیز است. طبق ادعای مورخین ادبی چپ، اودر بیشتر آثارش منتقد نظام سرمایه داری و مدافع سوسیالیسم و انقلاب کارگری است. او نظم سرمایه داری را مشمول قانون گرگها میدان و غیر از رمان تنوریک سوسیالیستی، یکی از کلاسیکهای بین المللی ادبیات سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری بود. و با وجود جهانبینی التقاطی و متناقض اش، تاثیر مهمی روی ادبیات انقلابی کارگری بین المللی از خود بجا گذاشته است. ونسلی از نویسندگان انقلابی ادبیات کارگری تحت تاثیر بعدی او قرار گرفته اند.

وی تضادهای زمان و جامعه خود مخصوصا تضاد میان طبقه کارگر و سرمایه داری در سالهای بعد از 1900 را نشان میدهد. کتاب "پاشنه آهنین" او رمانی است آرمانگرایانه درباره شورش توده های تحت فشار قرار گرفته. غیر از ایده های انقلابی، خواننده در این داستان بلند، شاهد سبک درخشان و استعداد داستان نویسی او نیز میگردد. نه تنها جرج آورل و تروتسکی، بلکه بوخارین و رادک، نیز به تحسین این رمان پرداخته و از دوراندیشی انقلابی آن به شگفت آمده بودند. منبع غالب آثار جک لندن، زندگی پرماجرا یا ماجراجویانه وی میباشد، به این دلیل مهم ترین اثر او را، زندگی اش میدانند، چون وی سالها زندگی ماجراجویانه ای داشت.

۲۱۱. رمان های میلان کوندرا .

تجمع سیاست و فلسفه، عشق و طنز.

میلان کوندرا، شاعر، رمان نویس، نمایشنامه نویس، مقاله نویس، و خالق داستانهای کوتاه، در سال 1929 میلادی در برون کشور چکسلواکی دنیا آمد و از سال 1975 بصورت تبعید در پاریس زندگی میکند و ملیت فرانسوی دارد.

او در ابتدا با شعر شروع کرد و قبل از ادبیات، طرفدار موسیقی جاز بود. وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه و رشته فیلمسازی پرداخت و مدتی در شهر پراگ استاد تدریس ادبیات بود. کوندرا گرچه در ایران خوانندگان زیادی دارد ولی هنوز تمام آثارش بفرسی ترجمه نشده اند.

کوندرا را مهمترین نویسنده زمان حال کشور چک در غرب میدانند. او تا سقوط نظام استالینیستی در کشورهای بلوک شرق سابق، در کشور خود ممنوع القلم و ممنوع به شغل بود. وی در دهه 50 قرن گذشته به نشر مقالات و نمایشنامه هایی پرداخت و در سال 1953 نخستین کتاب شعر خود یعنی "انسان، باغی وسیع" را بچاپ رساند. وی در جوانی عضو حزب کمونیست شد و لی بعد از 2 سال به بهانه فردگرایی اخراج گردید.

چاپ نخستین رمان او با عنوان " شوخی " در سال 1964 موجب ممنوعیت و اخراج او از کار شد . وی به تمسخر چهره‌های افراد آن رمان پرداخت . در آثار میلان کوندرا مخلوطی از درام ، فلسفه ، و روانشناسی وجود دارد . بعضی از آثار او تاکنون بصورت فیلم درآمده اند .

کوندرا خالق ادبیات پست مدرن نیز است . در آثار او خواننده با زبانی توانا و تصاویری سوررئالیستی روبرو میشود . عشق و سیاست موضوعات مرکزی آثار روایتی او هستند . تصورات اروتیک و تجربیات سکسی در بعضی از آثار او با سوژه‌ها و ایده‌های سیاسی مخلوط میشوند . منقدین ادبی در آثار او عکس‌العملی در مقابل واقعیات تلخ و غم‌انگیز دوران استالین را می‌بینند . وی با شرح زندگی در اروپای شرقی زمان جنگ سرد، در رمانهایش مدعی بود که امکان و انتخاب و راه نجاتی نیست . رمانهایش نشان از بن بست های سیاسی و اجتماعی در نظام دیکتاتوری هستند .

غالب آثار او عنوانهای طنزگونه دارند ، از جمله - زندگی جای دیگریست ، رقص وداع ، خنده و فراموشی ، ارثیه خیانت شده ، عشق مسخره ، کلید دار ، شوخی ، هنر رمان ، سادگی غیر قابل تحمل هستی ، ابدیت زندگی ، هویت ، آهستگی ، بادی بنام یارومیر ، نادانی و غیره . موضوع بعضی دیگر از آثارش ، فشار به ملت‌ها و انتقاد از سوسیالیسم استالینیستی است .

میلان کوندرا خالق رمانهای ساده ولی جدی و پر اهمیت است . او به طرح پرسش معنی زندگی در چهارچوب یک نظام سیاسی آبرورد و اتوریتیه می‌پردازد . وی غیر از رمان بخاطر مقالاتش نیز مورد توجه خاصی قرار گرفت . کوندرا از سال 1994 تاکنون حدود 4 جایزه از کشورهای آلمان ، اتریش ، فرانسه و غیره دریافت کرده است . وی در رمان، توانایی خاصی در توجه به شرح واقعیات دارد .

منقدین ادبی به 7 اثر او اهمیت خاصی میدهند - از جمله رمان عشق مسخره از سال 1963 ، رمان شوخی از سال 1965 ، رمان رقص وداع از سال 1977 ، رمان لبخند فراموشی از سال 1979 ، رمان غیرقابل تصور بودن و تحمل سبکی هستی از سال 1984 ، رمان آهستگی از سال 1995 ، و رمان نادانی از سال 2000 .

در رمان " عشق مسخره " ، کوندرا با کمک 7 داستان در باره احساسات انسانی ، به موضوع عشق و راه و بیراههای زندگی جمعی می‌پردازد . در رمان " شوخی " ، نویسنده به تجزیه و تحلیل تفکر و رفتار نابودکننده دیکتاتوری و استالینیسم می‌پردازد . در رمان " رقص وداع " ، در آسایشگاه سالمندان حین یک رقص 8 نفره و آشنایی آنان با همدیگر ، خواننده با جام جهاننمایی از روابط عشق و زناشویی روبرو میشود .

در رمان " تحمل سبکی هستی " او در باره سالهای شکست بهار پراگ و دخالت دولت زورگو در زندگی خصوصی و دخالت ایدئولوژی در زندگی فردی افراد جامعه است . در رمان " آهستگی " شرح 12 داستان عشقی است، که گرچه قرن‌ها با هم فاصله دارند ولی عمیقاً از نظر موضوعی بهم گره خورده اند . در رمان " نادانی " ، نویسنده به توصیف مهاجرت و بازگشت ، فراموشی و یادآوری ، و از اجتناب ناپذیری عشق سخن میگوید .

۲۱۲. پیرامون مجموعه قصه های هزارویکشب .

Milan Kundra (1929 -?)

اعراب به این کتاب " الف لیل و لیلیل " یا " کتاب خرافه " می‌گفتند؛ یعنی داستانهای خودساخته و پاورنکردنی. اهل قلم مسیحی کشورهای اروپایی، اینگونه قصه هاراسالها "پنج پنج زنانه" دانستند و قشراهل کتاب کشورهای خاورمیانه قرن‌ها نظرمثبتی راجع به اینگونه ادبیات نداشت. درقرن 19 میلادی درمصرحتا عقیده ای خرافاتی شایع شد که اگرکسی این کتاب رابخواند، درطرف یکسال عجل سراغش راخواهد گرفت! و درتابستان سال 1985 میلادی، گروههای مذهبی علیه انتشاریک جلد کتاب مصور " هزار و یک شب " به دادگاه عالی کشور مصرشکایت نمودند و خواستار قدغن شدن نشر آن شدند. مورخین مینویسند که چهارچوب اینگونه قصه ها ازقرون 4-5 میلادی درمیان اقوام شرق، خصوصاً کشورهای خاورمیانه وجود داشته. درقرن هشتم میلادی درنواحی بین النهرین، یعنی عراق امروز یک مجموعه به زبان فارسی باعنوان کتاب " هزارافسانه " ثبت شده که اعراب ولی به آن " الف خرافه " می‌گفتند.

قدیمترین نسخه خطی این کتاب درتاریخ اکتبرسال 879 میلادی درعراق نوشته شده، یعنی محل خلافت عباسیان که ازسال 750 میلادی برعراق و بعضی نواحی دیگر حکومت میکردند. تحقیقات جدیدنشان داده که حتا امروزه اسامی کوچه وخیابانه، محلات وسایراطلاعاتی که دراینگونه قصه ها درمورد شهرهای بصره وبغدا، دمشق وقاهره، سمرقند وبخارا بکار رفته، اعتباروصحت دارند . محمود سبکتکین، شاه غزنوی (998 - 1030) میلادی، که معروف به تشویق هنر، ادبیات، موسیقی و علوم معماری است، یکی از طرفداران نشراین کتاب درحیطه قلمرو حکومت خودبود. داستانهای این کتاب کع به نظر عده ای جزوادبیات تربیتی هستن، باروش سرگرم کننده، هیجان انگیز و آموزشی به خلیفه های خشن درس ملایمت، مهربانی، عدالت وزیایی دوستی میدادند.

قصه گوهایی حرفه ای که دردربار خلفا وشاهزادگان به این شغل مشغول بودند، اغلب طبق سلیقه وهنر خودجریان داستان را تغییر میدادند؛ مثلن صحنه ها چنان ساخته وتعریف میشدند که گاهی درخاتمه بندرت شنونده ویاخواننده میتوانست آغاز داستان را بیاد آورد، یامثلن درداستان " پادشاه "، قهرمان

داستان سه بار بایک دختر مشخص عروسی میکند و این اغلب به دلیل فراموشکاری و سهل انگاری قصه گوئی است که بطور شفاهی این داستان را برای حاضرین بازگو میکرد.

۲۱۳. کابوس و رویای شاعر سیمبلیک

استفان مالارمه Stephane Mallarme شاعر نوگرا و انقلابی بزرگ ادبیات فرانسه، بین سالهای 1842 و 1898 زندگی نمود. او دو نظر عجیب پیرامون شعر مدرن سمبولیک داشت. نخست اینکه، شعر هیچگونه نقش اجتماعی، اخلاقی یا ایدئولوژیک ندارد. و دوم اینکه چون زبان واقعی روزمره، بورژواز زده شده و مبتذل است، شاعر باید با زبان سنبلیک، نمادین و رمز و رازی، با خوانند گان خود سخن بگوید. او مینویسد که امکانات استفاده از توانایی های زبان باید وزنه ای در برابر زبان روزانه شود. مالارمه خود را مخالف شعر اعترافی یا مانیفستی میدانست. او موضوع و محتوای اصلی شعر خود را، توانایی ها و ظرفیت نامحدود استفاده از زبان سمبولیک دانست و میگفت باید تا عمق استفاده از چندمعنی بودن واژه ها پیش رفت. بکارگرفتن چندمعنی داشتن واژه ها همیشه حق شعروشاعر بوده. او ابائی نداشت که بگوید اشعار تیره و پیچیده اش برای یک قشر برگزیده روشنفکر غیر اجتماعی سروده شده اند. در نظراو هنر فقط برای گروه خاصی قابل فهم و قابل دسترسی است و شاعر باید از این گنج هنر، بشکل سزاواری محافظت نماید تا به نظر اوهربی پدرومادری! وارد سرزمین هنرنشود، یعنی هنر برای کسانی است که معنی سنبل، نشانه، نماد، تصویر، رنگ و آهنگ را بفهمند. و هنر سمبولیستی، هنری است برای برگزیدگان و ازما بهتران!

ریشه مکتب سنبلسم فرانسه را باید در فلسفه رمانتیک آلمان جویاشد، چون آن با تکیه بر فلسفه شوپنهاور، نیچه، پلاتون، برگسن، و موسیقی واگنر وجود آمده بود. سمبولیستها موضع خود را در برابر ناتوانی آنها میدانستند. یعنی هنری که هدف و منظور اجتماعی، اخلاقی، ایدئولوژیک و سیاسی و رابطه ای با واقعیات ندارد و انعکاس احساسات شخصی هم نیست و میخواهد به ادعای خود، یک جهان زیبایی ذهنی با کمک تصاویر و نمادها بسازد. سمبولیستها بعدها مکتب های ادبی خردگرایانه دیگری مانند: فوتوریسم، دادائیسم، سوررئالیسم، هرمنوتیک، و شعر مطلق را نیز تحت تاثیر خود قرار دادند و با مطرح کردن شعار "هنر برای هنر" به رد رابطه ذهن و عین پرداختند. سمبولیسم میخواهد با کمک نمادها به شناخت و فهم مقوله مطلق برسد، آن یک زبان محافظ است که میخواهد خود را از سطحی گریایی و روزمره گی نجات دهد. جنبه فرهنگی و زیباشناسی اشعار مالارمه تکیه بر یک زبان تصویری و سمبولیک دارد. والری شاگرد مالارمه از شعر مطلق سخن میراند که نه وابسته به زبان و نه وابسته به شرح واقعیات است. در نظراو شعر مطلق، جادوی زبان است که فقط متکی بر استفاده از آهنگ زبان میباشد. مکتب سنبلسم، درام و رمان اروپا را نیز تحت تاثیر خود قرار داد. مشهورترین شاعران سنبلیک فرانسه، غیر از مالارمه، والری، کلاودل، ژید، و پرزه هستند. مارکسیستها، تمایلات مکتب سمبولیستی را: ذهنی، ایده آلیستی، خداجویانه، عرفانی با ایده های مجازی و صوری معرفی نمودند. پلخانف مینویسد که آن قشری که از هنر سمبولیسم استفاده نماید، نمیتواند در تحولات اجتماعی، اثری بگذارد، چون خود را بایک بردن زبانی گنگ و نمادین، از چشم مردم قهرمان پرور! مخفی، پوشانده و طرد میکند.

مالارمه شکایت میکرد که با وجود این همه شاعر در طول تاریخ، انسان نتوانسته تاکنون یک زبان خالص روشن مطلق بیابد که از ورود مزاحمین و مهمانان ناخوانده در جهانش جلوگیری نماید. شاعر سنبلیک در شعرا و همیشه در جستجوی معنی و هدف هستی و وجود بوده و وظیفه شاعر است که مفهوم مطلق را بیابد و آنرا بشناسد.

پیرامون بیوگرافی خصوصی او باید اشاره کرد که مالارمه پنج ساله بود که مادرش را از دست داد، در جوانی با دختری آلمانی ازدواج کرد و سالها دبیر انگلیسی در مدارس فرانسه بود. او رنگ آبی لاجوردی را رنگ رمز و رازی میدانست که قابل شناخت نیست. مالارمه در زمینه شعر، تا سال 1884 در میان فضای ادبی فرانسه ناشناخته ماند. آندره ژید حکایت میکرد که خانه محقر مالارمه سالها پاتوق شاعران جوان بود، گرچه اطاق نشیمن و آشپزخانه او یکی بودند!

هستی شناسی شعر مالارمه بدین دلیل ایده آلیستی بود، چون او مینویسد که شناخت و واقعیت باهمدیگر رابطه ای ندارند. پیرامون آثار مالارمه، برشت گفته بود که چون اشعارش معنی و هدفی را دنبال نمیکند، آنها را باید پرستید، و بایاد به سطل زباله انداخت، و میخواست با سبکی مبتذل به جنگ ابتذال زبان برود، اشعارش ترس او از ابتذال را نشان میدهند. مالارمه مانند بودلر در هنر جویای ایده آل بود، ولی خلاف بودلر، برای او هنر کلید ورود به دنیای ایده آله نیست، بلکه قفلی است که هنرمند خود را در جای محبوس و محصور میکند تا دور از کنجکاوهای مزاحمین به جستجوی ایده آلهای خود بپردازد. مالارمه، شاگرد بودلر، پایه گذار شعر مدرن در غرب است و در جوانی به سبک بودلر و محفل ادبی پاراناس به سرودن شعر آغاز کرد و از جنبه های کلاسیک شعر بودلر تقلید نمود. مالارمه تاثیر بزرگی روی والری، شاعر دیگر فرانسوی گذاشت. آنها در روزهای چهارشنبه در خانه مالارمه، محفل: والری، ژید، کلاودل را تشکیل میدادند. در آغاز، آثار آلن پو و بودلر به مالارمه الهام میدادند. او با زولا دوست بود، و آثار آلن پو را به فرانسوی ترجمه نمود. فهم اشعار مالارمه حتا امروزه نیز غیر ممکن است. سارتر او را نویسنده ای مسئول میدانست و میگفت که او شاعر بزرگ ما است، چون اشعارش هم اجتماعی و هم شاعرانه هستند. اسکار وایلد در نامه ای مینویسد که شعر فرانسه چند نوکر و گماشته و فقط یک

استاد دارد و آن مالارمه است. مورخین ادبی برایین نظرنند که چنانچه غرب بخواهد بعد از نمایندگان شعر مدرن یعنی: والرې، لورکا، و بن وارد مرحله پست مدرن شود، ابتدا باید به نقد و بررسی آثار بودلر و مالارمه بپردازد. دريك طنز دیالوگي، زولا که همیشه با تکیه به علم صحبت میکرد، میگوید که تپاله گاو و پشکل گوسفند دو شیئی واقعی هستند! و مالارمه با اشاره به مکتب سمبولیسم خود جواب میدهد که: طلا و نقره نیز دو عنصری هستند که در دامن طبیعت، ولی متاسفانه بندرت یافت میشوند. منظور او این است که هنرمند باید به کشف و جستجوی کمیاب ها بپردازد و طلا را از مس جدا کند! از جمله آثار استغاف مالارمه: پنجرهها، نسیم دریا، حاشیه گویی ها، آبی لاجوردی، چند مجموعه شعر، ایگیتو، طاس انداختن، رویاهای عصرانه الهه حاصلخیزی، آرامگاه ادگار آلن پو، و غیره هستند. مالارمه در رابطه با شعر سمبولیسم میگفت که هرپدیده مقدسی خود را با چادر رمز و راز میپوشاند و طبیعت واقعی خود را از چشم تماشاگران مخفی مینماید. و در زیر ظاهر وجود، ماهیت حقیقی یعنی ایده آل های مطلق، خود را مخفی کرده اند. در نظر او، شاعر باید با هنری فراوان و ایدئولوژی ناچیز حرف بزند. مالارمه برای جستجوی مقوله مطلق، نیاز به زبان خالص و پاکی داشت. در نظر او، خواننده شعر باید خود را برای شناخت سنبل ها بگشاید و برای جلوگیری از هجوم زبان عامیانه مبتذل غیرشاعرانه بورژوازی، خود را جوری محصور نماید. امروزه، بعضی ها او را شاعری فیلسوف میدانند، چون مشکل شعرش در سبک نیست، بلکه در درک و محتوا است. غیر از نظم، آثار نثری او را ترجمه زیباشناسانه مد روز و روح زمان بشمار می آورند. موضوع اصلی شعر مالارمه، یعنی شعر مطلق او، معرفی پوچی و نیستی سمبولیک زبان بود.